تاریخ سیاسی ـ ۱۵

عزّیه‌خانم نوری

با همکاری

میرزا احمد امین‌الاطبّاء رشتی، میرزا مصطفی کاتب،

شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی

به کوشش

سیّد مقداد نبوی رضوی

تنبیه النائمین

نمودی از گفت‌وگوها و مناظرات ازلیان و بهائیان

نشر نگاه معاصر

تنبیه النائمین

نمودی از گفت‌وگوها و مناظرات ازلیان و بهائیان

عزّیه‌خانم نوری

با همکاری

میرزا احمد امین‌الاطبّاء رشتی، میرزا مصطفی کاتب،

شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی

به کوشش

سیّد مقداد نبوی رضوی

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر) **/ مدیر هنری: باسم الرسام**

حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما (امید سیّدکاظمی) / لیتوگرافی: نوید / چاپ و صحافی: فرنو

چاپ اوّل: ۱۳۹۴ / شمارگان: ۱۱۰۰ / قیمت: ۳۱۰۰۰ تومان / شابک: ۴ـ۳۰ـ۹۹۴۰ـ۹۶۴ـ۹۷۸

نشانی: مینی‌سیتی ـ شهرک محلاتی ـ فاز ۲ مخابرات ـ بلوک ۳۸ ـ واحد ۲ شرقی

تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ / پُست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

سرشناسه	:	نوری، عزیه‌خانم، ۱۲۳۸ـ۱۳۲۲ق.
عنوان و نام پدیدآور	:	تنبیه النائمین: نمودی ازگفت‌وگوها و مناظرات ازلیان و بهائیان/ عزیه‌خانم نوری، با همکاری میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی... [و دیگران]؛ به کوشش سید مقداد نبوی رضوی.
مشخصات نشر	:	تهران : نگاه معاصر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	:	۵۲۰ ص.: مصور،؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س‌م.
فروست	:	تاریخ سیاسی؛ ۱۵.
شابک	:	978-964-9940-30-4
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا.
یادداشت	:	با همکاری میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی، میرزا مصطفی کاتب، شیخ محمدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی.
یادداشت	:	کتابنامه.
یادداشت	:	نمایه.
موضوع	:	بهائی‌گری ـ دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.
موضوع	:	بابی‌گری ـ دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.
شناسه افزوده	:	امین‌الاطباء رشتی، میرزا احمد.
شناسه افزوده	:	نبوی رضوی، سید مقداد، ۱۳۵۹ـ
رده‌بندی کنگره	:	BP ۳۳۰ / ن ۸۵ ت ۹ ۱۳۹۴
رده‌بندی دیویی	:	۵۶۴/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۹۷۳۱۹۰

فهرست

پیش‌گفتار

آنچه در این کتاب آمده، شمایی از رویکردهایی است که دوگروه ازلیان و بهائیان برای نشان دادن نادرستی باورهای یکدیگر دربارهٔ‌ی چگونگی ادامه‌ی تعالیم میرزا علی‌محمّد باب به دست می‌دادند. همان‌گونه که در بخش‌های بعد نشان داده شده، بهائیان بر آن بودند که زمان عمل به تعالیم باب گذشته و اکنون به آموزه‌های بهائی باید نظر داشت. ازلیان نیز با تأکید بر آموزه‌های باب، تعالیم بهائی را بدعتی آشکار می‌دانستند.

بخش نخست این کتاب نوشته‌ی عباس افندی (عبدالبهاء) است که در زمان نگارشش به تازگی پیشوایی بهائیان را به دست گرفته بود. این نوشته چکیده‌ای از برخی استدلال‌های بهائیان است و بدان سبب که از جانب نویسنده‌اش «مکتوب مفصل» که «از هر نغمه‌ای در آن موجود» و «فی‌الحقیقه در صخره‌ی صمّاء تأثیر می‌نماید و اگر بر مرده قرائت شود حیات بخشد» یاد شده، نمودی مناسب از سخنان بهائیان باید دانسته شود به ویژه آن‌که مخاطبش یک ازلی برجسته بوده است.[1]

بخش‌های دوم و سوم کتاب نیزگویای سخنان ازلیان در پاسخ به دعاوی بهائیان است. با تأمل در دیباچه‌ی کتاب دانسته می‌شود که ازلیان در آن دو بخش کوشش بسیار کردند تا عباس افندی را ــ که با تمام وجود از او متنفر بودند ــ پاسخ گویند[2] بنابراین، گفتار آنان نیز نمودی مناسب از رویکرد فکری‌شان در این مسیر دانسته می‌شود. بر همین اساس، خواننده‌ی علاقه‌مند به مباحث فرق و ادیان با تأمل در این کتاب، به عنوان متنی اصلی و نماینده‌ای بی‌واسطه از باورهای این دوگروه رقیب، به شکلی جدی با دیدگاه‌های ایشان آشنا شده و با تأمل در آنها می‌تواند به قضاوت و داوری بنشیند.

در این میان، سنجش باورهای ازلیان و بهائیان با آموزه‌های اسلامی و شیعی نیز باید مد

نظر باشد چراکه در این کتاب گاه به باورهای شیعیان نیز پرداخته شده است. از آن روی که این پژوهش تصحیح یک متن دیگر است و بیشتر رویکردی تاریخی را مورد توجه قرار داده، در آن برای بسط کلام در این حوزه مجالی نیست اما در جاهای لازم، در پی‌نوشت‌ها، مطالبی خلاصه‌وار آورده شده و تفصیل کار به زمانی دیگر موکول شده است.

در این مسیر مدار نگاه از منظر شیعیان به آموزه‌های بابی، ازلی و بهائی آثار شیخ احمد مجتهد شاهرودی (۱۲۸۲ تا ۱۳۵۰ق.) است که در زمان خود از عالمان تراز اول شیعه بود وگذشته از استادی در فقه احکام شیعه، در فقه اعتقادی آن مذهب نیز ــ که در تحلیل‌های تاریخی از فقه احکام باید جدا دانسته شود[۳] ــ دستی تمام داشت. در نگاه این پژوهش، او در آثاری که درباره‌ی آموزه‌های بابی و بهائی نگاشته، در مجموع با قوت استدلال به میان آمده و بر همین اساس، آثارش درکنار نوشته‌ی عباس افندی و بخش‌های دوم و سوم تنبیه النائمین (به عنوان نمایاننده‌ی مناسب رویکردهای انکاری ازلیان و بهائیان نسبت به یکدیگر) توصیفی مناسب از دیدگاه‌های شیعیان نسبت به باورهای ازلیان و بهائیان دانسته می‌شود.

این محقق در رساله‌های مرآت العارفین، إیقاظ النائمین، تنبیه الغافلین و همچنین کتاب مفصل الحق المبین به سنجش آموزه‌های بابی و بهائی با تعالیم اسلامی پرداخته است. درکتاب إزالة الأوهام فی جواب ینابیع الإسلام به آنچه مسیحیان در بی‌پایگی اسلام می‌گفتند روی آورده و با نگاشتن کتاب مدنیة الإسلام روح التمدن برآن است تا به سنجش تعالیم اسلامی با مقتضیات جهان امروز بپردازد. (این آثار او همه به زبان فارسی است.) بر همین اساس است که آشنایی با دیدگاه‌های وی نمایی از فضای بحث‌ها وگفت‌وگوهای فکری ایران در پایان دوره‌ی قاجار را به دست می‌دهد و فصلی مهم وکمترپرداخته‌شده از تاریخ اندیشه در ایران است.[۴] همان‌گونه که در دیباچه‌ی این پژوهش آمده، وی در نوشته‌های خود ازکتاب تنبیه النائمین نیز بهره برده[۵] و بر همین اساس است که تصویرش در پایان کتاب آورده شده است.[۶]

سه رساله‌ی مرآت العارفین، إیقاظ النائمین و تنبیه الغافلین حدود چهار دهه پس از چاپ نخست، به سال ۱۳۴۳ش. در یک مجلد با عنوان راهنمای دین به طبع رسید و اکنون در برخی کتابخانه‌ها قابل دسترسی است. دوتای ازآنها (مرآت العارفین و تنبیه الغافلین) دیگربار به سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۴ش. از سوی نشر راه نیکان تجدید چاپ شد.[۷] کتاب الحق المبین هم به سال ۱۳۹۲ش. به شکلی تحقیقی از سوی انتشارات امیرکبیر به چاپ مجدد رسید و اکنون در دسترس پژوهش‌گران است.[۸] بر همین مبناست که

خواننده برای بررسی همه‌جانبه‌ی نزاع فکری منعکس‌شده درکتاب تنبیه النائمین به این آثار نیز باید بپردازد تا خود به قضاوتی دقیق‌تر دست یابد.

یادداشت‌ها

۱. نک.: پس از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «سبب نگارش رساله‌ی عمّه»، ص ۲۱.
۲. نک.: پس از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «اصالت کتاب تنبیه النائمین»، صص ۲۴ تا ۳۲.
۳. برخورداری عمیق از مبانی اعتقادی دیانت اسلام در ادبیات آن آیین گاه «فقه اکبر» در برابر «فقه اصغر» ــ که دانش عمیق در احکام دینی است ــ یاد شده است. در نگاه این پژوهش، باید گفت تلاش و فقاهت بسیاری از عالمان متأخر شیعه بیشتر در احکام بوده تا در اعتقادات. بر همین مبناست که بسیاری از کسانی هم که در متون تاریخی «شیخ» و «ملّا» و «مجتهد» یاد شده وگاه دیدگاه‌های ویژه‌ای در زمینه‌های فکری و از جمله در موضوع اعتقاد بابی و بهائی به دست داده‌اند، در بهترین حالت فقاهت در احکام و نه فقاهت در اعتقادات داشتند. درستی این دعوی با بررسی آثار باقی‌مانده از ایشان و سنجش آن آثار با اصول و مبانی عقلی و نقلی حاصل می‌شود و در جای خود باید نشان داده شود.
۴. بر همین مبناست که مصحح تنبیه النائمین امیدوار است در پژوهشی دیگر به تحلیل زندگانی و برخی آراء اعتقادی وکلامی شیخ احمد مجتهد شاهرودی بپردازد.
۵. نک.: پس از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «نگاه‌ها به کتاب تنبیه النائمین»، ص ۲۲.
۶. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، تصویر شماره‌ی ۲۳.
۷. ناشر از سوی خود مرآت العارفین را پاسخ پریشان‌گویی باب و بهاء و تنبیه الغافلین را بیدارکننده‌ی غافلان گرفتار فتنه‌ی باب و بهاء نام‌گذاری کرده است.
۸. این کتاب با نام حق المبین به طبع رسیده است.

دیباچه‌ای بر تبیه النائمین

نگاهی به کتاب تنبیه النائمین

کتاب تنبیه النائمین یکی ازمشهورترین و شناخته‌شده‌ترین آثاری است که از سوی بابیان (ازلیان) در نقد دعوت میرزا حسینعلی بهاءالله به نگارش درآمده است. شهرت آن به سبب نسبتش با عزّیه‌خانم دختر میرزا بزرگ نوری (خواهر میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسینعلی بهاءالله) است. این کتاب سه بخش دارد: بخش نخست، متن نامه‌ی عباس افندی (عبدالبهاء) به عمه‌ی خود (عزیه‌خانم) است؛ بخش دوم، پاسخ او را دربر داشته که به رساله‌ی عمّه مشهور است[1] و بخش سوم نیز دو نوشته‌ی عربی و فارسی است از حاج میرزا احمد کرمانی (یکی از فعالان بابی مشهور در عصر قاجار) که در نقد دعوت بهاءالله نگاشته شده است.

شناختی ازعزّیه‌خانم نوری

شاه‌سلطان‌خانم دختر میرزا عباس نوری (میرزا بزرگ) و حاجیه کلثوم‌خانم[2] ــ که از سوی صبح ازل به «عزیه» نامبردار بود[3] ــ در حدود سال ۱۲۳۸ق. در تهران به دنیا آمد.[4] مدتی پس از آغاز دعوت میرزا علی‌محمّد باب، او نیز مانند بیشتر فرزندان میرزا بزرگ به بابیان پیوست.[5] سبب‌ساز ایمان او به دعوت باب، برادرش، میرزا حسینعلی نوری، بود.[6] وی در حدود سه‌سالی که مشهورترین زن بابی، زرین‌تاج (آمنه، ام‌سلمه) قزوینی مشهور به «قرةالعین» و «طاهره»، در منزل میرزا محمودخان کلانتر در تهران زندانی بود، با او ارتباط داشت و مورد توجه بسیارش بود.

گفته شده که در دو سال پایانی این حبس (۱۲۶۶ق.: سال اعدام باب، تا

۱۲۶۸ق.: سال اعدام قرةالعین) که سخت‌گیری بر قرةالعین به نهایت رسیده و او از مراوده و مکاتبه با دوستانش ممنوع بود، عزیه‌خانم خواهر خردسال خود، فاطمه‌خانم،[۷] را به خانه‌ی کلانتر نزد قرةالعین می‌فرستاد و نامه‌های خود را در جیبی که زیر لباس او مخفی بود گذاشته و پاسخ می‌گرفت.[۸] برخی از نامه‌های قرةالعین نزد منسوبان عزیه‌خانم موجود بوده[۹] و تصویر یکی از آنها در پایان این کتاب آمده است.[۱۰]

در سال ۱۲۶۵ق. میرزا یحیی نوری (برادر پدری عزیه‌خانم) ــ که از بابیان بود و حدود نوزده سال داشت ــ مورد توجه باب قرارگرفت.[۱۱] او از سوی باب با لقب‌هایی چون «اسم الله الأزل» و «اسم الله الوحید» یاد شد و به سال ۱۲۶۶ق. از سوی باب «مرآت» خوانده شد[۱۲] و دستور یافت کتاب بیان را کامل کرده و آیین او را حفظ کند.[۱۳] در نگاه بابیان با توجه به سخنان باب،[۱۴] میرزا یحیی ازل (صبح ازل) نیز مانند باب صاحب وحی بود و آنچه می‌نوشت سخنان خداوند بود که به شکل مستقیم و بدون حضور فرشته‌ی وحی بر زبان او جاری می‌شد.[۱۵]

این ریاست به شکلی فراگیر درمیان بابیان گسترش یافت و میرزا یحیی «چند سال محل توجه تقریباً عموم بابیان بود»[۱۶] و «حالت خلق بیان تقریباً چنان بود که عموماً نظر به اشاراتِ» باب، «توجه به مرآت ازل داشتند.»[۱۷]

در سال ۱۲۶۸ق.، گروهی از بابیان برای انتقام از ناصرالدین‌شاه قاجار به سبب اعدام باب به او حمله کردند اما ناکام ماندند. حکومت قاجار در واکنش به این کار به دستگیری کسانی که ایشان را در نسبت با آن می‌دانست روی آورد. پایان این دستگیری اعدام خشونت‌بار برخی از بابیان بود که درمیانشان تنی چند از بزرگان و مشهوران بابی نیز جای داشتند.[۱۸] میرزا حسینعلی نوری (دیگر برادر پدری عزیه‌خانم) ــ که از بابیان بسیار فعال بود و چهار سال قبل در دشت «بدشت» از سوی قرةالعین به لقب «بهاء» نامبردار شده و درمیان بابیان با آن نام شناخته می‌شد ــ نیز به اتهام شرکت در سوء قصد به ناصرالدین‌شاه دستگیر شد و به زندان افتاد.[۱۹] (او بعدها خود را «بهاءالله» خواند.)

میرزا حسینعلی درجریان دستگیری بابیان به منزل خواهر خود ــ که همسر پیشکار سفیر روسیه در تهران بود و در ملک روس‌ها سکونت داشت ــ رفته بود.

ناصرالدین‌شاه او را از سفیر خواست و سفیر نیز به سبب خواهش خواهر او به کمک روی آورد اما چون شاه اصرار زیاد داشت، او را به حکومت تحویل داد ولی او را «امانتی دولت روس» خواند[۲۰] و «برای صدراعظم پیغام فرستاد که: ایشان از طرف سفارت دولت روس به شما سپرده شدند. این را بدانید و احتیاط کنید که خطری وارد نشود!»[۲۱]

روایت بهائیان آن است که وقتی عزیه‌خانم میرزا حسینعلی را در زندان با حال ضعف و بیماری دید، همراه با مادر خود به منزل میرزا آقاخان نوری (صدراعظم وقت) رفت.[۲۲] میرزا آقاخان با خانواده‌ی میرزا بزرگ نسبت داشت و همین سبب شد تا به روایت ازلیان، «خانواده وکسان دست به دامن صدر نوری شدند و مال وافر و زیاد به او تقدیم نمودند [و صدر نوری نیز] واسطه شد نزد سلطان به هر زبانی بود او را ازمقصری بیرون آورد به شرط آن‌که در ایران نماند و نوشته‌ی امان از شاه برای اوگرفت و اخراج بلد نمود او را.»[۲۳] بهائیان گفته‌اند که مادرعزیه‌خانم به پای صدراعظم افتاد و از او خواست تا با آزادی میرزا حسینعلی موافقت کند. او نیز با گفتن آن‌که «برای شاه تقدیمی لازم است»، ایشان را به پیش‌کش دادن واداشت. آنان هم «دیوان حافظ به خط میرعماد و مجموعه‌ی ادعیه به خط حضرت علی امیرالمؤمنین و نیز [قباله‌ی] سه قطعه مرتع واقعه در تاکُر» را دادند. میرزا آقاخان دیوان حافظ را به ناصرالدین‌شاه داد اما باقی را نزد خود نگاه داشت. میرزا حسینعلی پس از آزادی به منزل عزیه‌خانم و مادرش رفت.[۲۴] ازلیان نیز از قول عزیه‌خانم همین روایت را آورده‌اند.[۲۵]

میرزا حسینعلی (بهاءالله) از جانب ناصرالدین‌شاه دستور داشت ایران را ترک کند. روایت بهائیان آن است که سفیر روسیه می‌خواست او به روسیه برود ولی او نپذیرفت و عراق را به عنوان مقصد برگزید[۲۶] و سفیر نیز سواری مخصوص از صاحب‌منصبان سفارت با او روانه داشت که تا بغداد درکنار سربازان دولتی ایران همراهی‌اش کند. بر همین اساس بود که سفر او بدون هیچ‌گونه خطری انجام شد در صورتی که احتمال زیاد می‌رفت که در راه مشکلی برایش ایجاد شود.[۲۷] حمایت دولت‌مردان روسیه از بهاءالله و پیروان او در سال‌های بعد نیز ادامه یافت.[۲۸]

صبح ازل هم ــ که درمقام رهبری بابیان زندگی مخفیانه‌ای را برگزیده بود ــ به

آن شهر رفت.[۲۹] او در بغداد هفت تن از بزرگان بابیان را با عنوان «شهید بیان» (عالمان بزرگ بابی) به سرپرستی ایشان گماشت[۳۰] و بهاءالله را نیز واسطه‌ی خود و شهداء بیان و نیز برخی دیگر از بابیان قرار داد.[۳۱]

در نگاه بابیان، باب «قائم آل‌محمّد» بود اما قائمی که با قیام خود قیامت اسلام را سبب شده و تجدید آن را به «آیین بیان» صورت داده است.[۳۲] بر آن اساس که روایات شیعه از رجعت امام سوم شیعیان در پایان دوران قائم آل‌محمّد (امام دوازدهم، محمّد بن الحسن العسکری) سخن گفته‌اند،[۳۳] باب نیز به آن رجعت اما نه به شکل شخصی بل به‌گونه‌ی صفتی ــ که همان بروز ویژگی‌های ولی سابق در ولی حاضر است ــ بشارت داده بود.[۳۴] او همچنین، صاحب ظهور بعد از خود را ــ که نسخ آیین بیان را صورت می‌داد ــ «من‌یظهره‌الله» خوانده[۳۵] و پیروان خود را به انتظار «ظهور و لقاء» او دستور داده بود.[۳۶] بر همین اساس در سال‌های پس از مرگ باب و به ویژه زمان اقامت صبح ازل و بهاءالله در بغداد، برخی بابیان خود را «رجعت حسینی» (ظهورکمالات امام سوم شیعیان در خود) دانسته و برخی نیز خود را من‌یظهره‌الله خواندند وگروهی نیز هردو مقام را مدعی شدند[۳۷] و با این حال، هیچ‌کدام نتوانستند دعوت خود را عمومیت بخشند.[۳۸]

در این میان، بهاءالله ــ که کارگزار صبح ازل در بغداد بود و بدین جهت درمیان بابیان مقامی رفیع داشت ــ زمزمه‌هایی بر دعوت من‌یظهره‌اللّهی آغازکرد اما هرگاه با پرسش شهداء بیان روبرو می‌شد، به سختی از در انکار برمی‌آمد.[۳۹] نامه‌ای به خط بهاءالله برای عزیه‌خانم در دست است که به همان سال‌ها (زمان اقامت در بغداد) بازمی‌گردد:

هو الله تعالی

مدت‌هاست که خبری از شما مذکور نه. گویا ازعالم و اهل آن عزلت گرفته، وحدت گزیده‌اید. قسم به یکتا محبوب بی‌زوال که این عبد ــ لازال ــ این مقام را برای خود آمل بوده و خواهم بود چه که درعزلت جان بیاساید و درمعاشرت روان بگدازد و آن سجیه‌ی مقربین وموحدین است و این خصلت غافلین؛ اگرچه بسا خلوت که مردود بود و بسا انجمن که مقبول گشته که ذلك قدرمن لدن مقتدرقدیرومع ذلك، در تمام عمرطالب بودم و فایزنشدم.

در سنه‌ی ورود در عراق، از جمیع ماسوی‌الله منقطع شده، دو سنه هجرت اختیار نمودم و فرداً وتراً سر به وادی گذاشتم و دست از عالم و اهل آن برداشتم و در این مدت مهاجرت عزلت دست داد و این ایام دولت زود به آخر رسید و منتهی شد و دیگر به آن مرزوق نشدم. کذلك رُقم قلم القضاء من أصبع قدس منیر. و اگر احوالم را طالبی، هشت سنه می‌گذرد که روز ملاحظه نشده.

قسم به آفتاب جمال رحمانی که در این مدت شربت آبی به فرح نیاشامیدم و آنی از کین مشرکین نیاسودم. چگونه است حال انسان که در جمیع اوان در فم ثعبان معذب باشد؟ لازال در سجن جسد مسجون بودم و در تحت مخالیب بغضا مبتلی. قصه‌ی غلام غصه بیفزاید و ذکرش را دفترکفایت نکند و قلم ابداع به آخر نرساند.

أن یا أختی! تالله نسیت کل الأذکار بحیث لم أدرما أکتب. حزن به قسمی احاطه نموده که خود را فراموش نموده‌ام تا چه رسد به تحریر. فیالیت ما ولدت من أمی! إن‌شاءالله در حفظ الهی محفوظ باشید و در ظل رحمت او مستریح. خدمت صاحبه والده عرض خلوص برسانید![۴۰]

تکاپوهای ده‌ساله‌ی بهاءالله ــ که به سبب واکنش برخی شهداء بیان گاه موقعیت او را به مخاطره نیزکشانده بود[۴۱] ــ به شکلی تدریجی و پنهانی ادامه داشت تا آن‌که در پایان سال ۱۲۷۹ق. ــ که دستور حکومت عثمانی بر خروج بابیان از بغداد رسید ــ درمیان جمعی از ایشان خود را من‌یظهره‌الله خواند.[۴۲] این دعوت عمومی نبود و چهار سال بعد (در پایان سال ۱۲۸۳ق.) در شهر ادرنه آشکار شد.[۴۳] بهاءالله این زمان بی‌پرده می‌گفت که در سال نهم دعوت باب (۱۲۶۹ق.) از سوی خداوند مبعوث شده، اما تاکنون آن را جز برای «نفوس مقدسه‌ی مطهره‌ی زکیه» نگفته است.[۴۴] این دعوت با مخالفت صبح ازل مواجه شد و درمیان بابیان دوگروه موافق و مخالف را پدید آورد.

فرزندان میرزا بزرگ نوری نیز چنین بودند و برخی از ایشان به بهاءالله مؤمن شدند وگروهی نیز بر پیروی صبح ازل باقی ماندند. عزیه‌خانم ازگروه دوم بود و «در اظهار امر جمال ابهی از اتباع میرزا یحیی گردید.»[۴۵] عبدالبهاء، حاج سیّد محمّد اصفهانی (شهید بیان در بغداد وکربلا)[۴۶] را ــ که «از دیرگاهی از اعداء بهاءالله بود»[۴۷] ــ سبب‌ساز روی‌گردانی عزیه‌خانم از بهاءالله دانسته است.[۴۸] مخالفت عزیه‌خانم با بهاءالله تا

جایی بود که او در نوشته‌های خود وی را «أُخت منفور» یاد کرد.[۴۹] در جایی دیگر نیز عزیه‌خانم را با عنوان کسی که «لعمر الله. . . با ما نبوده و از این امر آگاه نه» یاد کرده و نوشته که «خطای بزرگی از او ظاهر» شد و آن جلوگیری از ازدواج یکی از برادرزادگان با عباس افندی (عبدالبهاء) بود.[۵۰] در ادامه نیز آورده که عزیه‌خانم بعد از آن کار نادرست «اعراض نمود و به غیر تمسک جست.» سپس نوشته: «حرکات او نزد اکثری معلوم و واضح است از قرائت لوحی عاجز و لکن بر اوهام متوهمین به شأنی افزوده که غیر حق بر آن عالم نه. . . او با ما نبوده و مطلع نه. در محل دیگر بوده‌اند. . . شصت سال از عمرش می‌گذرد و الی حین فائز نشد به آنچه سزاوار است. حب دنیا و جاه او را بر عملی واداشت که زفرات مقربین و عبرات مخلصین نازل. . . نسأل الله أن یؤیدها علی الرجوع و علی الإنابة و الخضوع إنه هو التواب الغفور الرحیم و هو الفیاض الفضال العزیز الکریم.»[۵۱] در جایی دیگر نیز عزیه‌خانم را «فرسنگ‌ها از حق بعید» یاد کرده و او را مصداق آیه‌ی «لا أنساب بینکم»[۵۲] ــ که درباره‌ی قیامت (در نگاه او، ظهور خودش: قیامت آیین بیان) است ــ دانسته و نوشته: «این خواهر با ما نبوده و یحیی را در این امر ندیده، نظر به حب دنیا و انتساب به صاحبان عزت و غنا از مظلوم گذشت و به ظالم پیوست و به سبب این خیانت کبری به اعداء منضم و منتسب و حال به نار بغضا مشتعل؛ به مکری ظاهر شده که عالم از آن متحیر. ابداً از این امر آگاه نه و لکن از بعضی از مظاهر ابلیس تلبیس‌های لا تحصی اخذ نموده، به شقاوت کبری ظاهر شده و بر ضُر مظلوم قیام کرده.»[۵۳] وی همچنین، در یکی از آثار خود ــ که به اواخر حیاتش مربوط بوده و میرزا محمّدهادی ابقی (فرزند صبح ازل) را مورد خطاب قرار داده ــ عزیه‌خانم را نیز در میان مخالفان ازلی خود یاد کرده است: «. . . اگر توجه و عنایت این مظلوم نبود، نه تو و نه پدر و نه امر الله، هیچ‌یک نبود. انصاف ده! تو و همشیره و سیّد محمّد اصفهانی و میرزا هادی دولت‌آبادی، هیچ‌کدام با ما نبوده و از اصل امر آگاه نه!. . .»[۵۴]

با این حال، عبدالبهاء در نامه‌ی خود به عزیه‌خانم نوشته: «چه عنایت و الطاف در حق آن عمّه‌ی مهربان مبذول فرمودند! در ایام عراق و چه در سائر بلاد و چه در این سجن اعظم تا اواخر ایام صعود، چون جمال قدم ذکر آن عمّه را می‌فرمودند، آثار

عنایت از چهره‌ی مبارک ظاهر می‌شد! آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه‌ی الهی را ازگوش هوش برون مفرما! الحمد لله این موج بحر عنایت را مشاهده نمودی و آن تبسم‌های جان‌افزا را دیدی و آن بیان را شنیدی و آن شهد حیات چشیدی، بگو چگونه دل بریدی؟!»[۵۵]

به روایت ازلیان، عزیه‌خانم «تا آخر عمر شوهر اختیار نکرده و همواره از بعضی بستگان و برادرزادگان خود سرپرستی می‌نموده و به واسطه‌ی مراتب دانش و فضیلت و تقوا و انقطاع مورد احترام همه بوده [است.] سفری با بعضی از اقوام خود به مکه نموده، محل اقامتش تهران وگاه‌گاه به قریه‌ی تاکر واقع در نور مازندران ــ که مسکن آباء و اجدادش بوده ــ می‌رفته است.»[۵۶] او در میان ازلیان به «حاجیه‌خانم بزرگ» شهرت داشت.[۵۷] یکی از ازلیان خاندان میرزا بزرگ نوری نیز در نوشته‌ای روایت مورد نظر خود را با واسطه از «لسان مبارک حضرت عزیه‌خانم» بازگفته است.[۵۸] سخن دیگر او چنان می‌نماید که لقب «عزیه» در نگاه ازلیان عنوانی الهی بوده، چرا که نوشته: «این لقب از لسان مرآت الأزلیة نازل شده است.»[۵۹]

نامه‌های زیادی از صبح ازل به عزیه‌خانم در دست است که تصویر برخی از آنها در پایان این کتاب آورده شده است. صبح ازل اغلب او را با نام رمز «معظّمه عز» یاد کرده[۶۰] و نامه‌ها را با خطاب‌هایی چون «یا عزتی و حبیبتی!» و «یا عزی و حبیبتی!» آغاز می‌کرد.[۶۱] شاید بتوان گفت که بر همین اساس بود که عزیه‌خانم نیز همین نام رمز را برگزید چرا که در نامه‌ای که برای شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی (بعدها: از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) نوشته و بازگشت او از قبرس و دیدار با صبح ازل را شادباش گفته، امضای «عز» دیده می‌شود.[۶۲] صبح ازل در برخی از آن نامه‌ها درباره‌ی اندوه خود از دوری عزیه‌خانم و نیز دیر به دیر رسیدن نامه‌های او سخن گفته است.[۶۳] در یکی از نامه‌ها نوشته که «مقراضی لندنی» را ــ که حاکم به او هدیه داده ــ برای آن «معظّمه» می‌فرستد.[۶۴] در نامه‌ای دیگر، از درگیری‌هایی که میان دختر و دامادش، شیخ احمد روحی، پیش آمده و به طلاق نزدیک شده، به عزیه‌خانم شکایت کرده و از او خواسته تا دختر او را به تهران بخواند و برای اصلاح قدم بردارد.[۶۵] در نامه‌ای دیگر، پس از آگاهی از سلامتی عزیه‌خانم ــ که به نظر می‌رسد

پس از درد چشم حاصل شده بود[۶۶] ــ او را در میان نزدیکان خود چون سر در بدن دانسته است: «مقدرات الهیه در جمیع شؤون به خوبی مشهود آمده، در اعلی مواقع امتناع منبسط گردند. چه، معلوم است آن معظّمه در رتبه‌ی سر واقعند و سایرین اجزاء بدن. هرگاه سر را المی رسد، به کلیه‌ی وجود سرایت نموده، هر جزئی متلاشی گردد. الحمد لله از این اکدار فی‌الجمله ابهاجی مشاهده فرمودند.»[۶۷] وی در نامه‌ای دیگر نوشته که از دیدن عکس عزیه‌خانم بسیار خوشحال شده است. از این نامه می‌توان دریافت که آخرین دیدار آن دو به سال ۱۲۶۷ق. (حدود یک سال پس از اعدام باب) بوده است.[۶۸] او در ابتدای نامه‌ای که در آن از شیخ احمد روحی شکایت کرده، شعری نیز در نعت عزیه‌خانم سروده است:

حبّذا آمد سرود پیک یار مژده‌ها آورد از لعل نگار
بود ایامی که آن لب بی‌فسان آن ترانه می نه بنمودی عیان
اینک آن رخسار جلیانی نمود آن تجلی را به کون وکان فزود
یاد کرده جبرئیلش بی‌سخن لب گشودی زان پری‌رویی زمن
پاسخی آورد از لعل منیر ظلمت غم را نمودی مستنیر
حبّذا یا مرحبا یا طرّزا که نمودی جان و دل را با ضیا
گرچه ایامی نه بسرود آن پری نغمه‌ها ننمود زان لعل طری
خود کنون بشکفت آن گل زان بهار بلبلش تغرید گفتش آشکار
از فراز طور آن رخ جلوه کرد تا جهان را مملو از آن نفحه کرد
موسیان در طور خود بگراختند[۶۹] آشیان درکوی او در ساختند
ما کنون در طور روی آن نگار آتش افزودیم اندر هر کنار
تا که جان‌های زمان وکون وکان منجلی گردند بی ریب و فسان
تا که عشاقان همی از سمت طور مست گردند از حیاض بحر نور
ای خوشا آن عهد کز رخسار یار منجما[۷۰] بودی به هر ملک و دیار
ای خوشا آن روزکه جلیان هو هر طرف آن نور بنمودی ز رو
ای خوشا آن قرن که شد در حضور آن شراب نهر بخشودی ز نور

ای خوشـا روزان وصـل و اتـصال کـه درخـشان بـود آن شـه لایـزال[۷۱]

عزیه‌خانم ــ که به روایت بهائیان «الی آخر الحیات به حال اعراض و اعتراض زیست»[۷۲] ــ در سن ۸۴ سالگی[۷۳] پس از بهبود از یک کسالت طولانی، شبی ناگهان به بیماری وبا مبتلا شد و نزدیک طلوع صبح روز ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ق. درگذشت و در امام‌زاده معصوم تهران به خاک سپرده شد.[۷۴] در نگاه بابیان، جسد باب از تبریز به تهران انتقال یافته و برای مدتی مدید در این امام‌زاده به خاک سپرده شده بود. از این روست که آن مکان برای ایشان و نیز بهائیان قداست داشت. به نوشته‌ی یکی از آگاهان ــ که برخی پیروان صبح ازل را می‌شناخت ــ بسیاری از بزرگان بابیّه در این محدوده به خاک سپرده شده‌اند.[۷۵]

به روایت ازلیان، «صبح ازل در رحلت او دو لوح نوشته و ضمن تجلیل فراوانی که از وی نموده، ثبات قدمش را در اطاعت حق و اعراض از باطل ستوده است.»[۷۶] رونوشت دو مکتوب از صبح ازل در دست است که به زمان درگذشت عزیه‌خانم مربوط بوده و ستایش او را دربر دارد. صبح ازل در نوشته‌ی نخست ــ که به طورکامل درباره‌ی عزیه‌خانم است ــ به درگذشت خواهر بزرگش (أُختی الکبیرة) پرداخته و از آزارهای «هباء» (بهاءالله) بر او و این‌که او هرگز به «هباء» مؤمن نشد، سخن گفته و نوشته که ظلام (بهاءالله) به او بهتان روا داشت و «اعمال ذمیمه»ی خود را به او منسوب کرد و از روز حساب نترسید. وی در ادامه، بهاءالله را با عنوان کسی که ابتدا مؤمن شد اما سپس به انکار روی آورد و شرک ورزید یاد کرده است. سپس با ستودن فراوان عزیه‌خانم، او را «شجرةٌ من دوحة الأزلیة» نامیده و با ستایش او، تاریخ وفاتش را ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ق. نوشته است.[۷۷]

نوشته‌ی دوم صبح ازل به درگذشت دخترش، مریم‌سلطان‌خانم،[۷۸] پرداخته که در ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۲ق. (حدود چهل روز پس از وفات عزیه‌خانم) رخ داد. او در این نوشته، با اشاره به درگذشت عزیه‌خانم، او و دختر خود را دو معصومه (هاتین المعصومتین) که نزد معصوم (امام‌زاده معصوم) درمقابل باب (تلقاء النقطة) به خاک سپرده شدند، یاد کرده است.[۷۹]

سبب نگارش رساله‌ی عمّه

نوشته‌های عباس افندی (عبدالبهاء) از آن حکایت دارد که او به بهائی کردن عزیه‌خانم علاقه داشته است. وی در لوحی که به یکی از زنان بهائی نگاشته، درباره‌ی «آن ورقه‌ی محترمه» (عزیه‌خانم) ــ که آن زن بهائی با او دیدارکرده بود ــ نوشته که «جمال مبارک به نفس مقدس خود او را تبلیغ فرمودند و در وقتی که از سجن طهران بیرون آمدند، جمیع خدمات جمال مبارک را او متکفل بود و شب و روز در ساحت اقدس به خدمت ایستاده و به نار محبت الله چنان افروخته بود که شعله‌ی نیران و لمعه‌ای از نور بود.» پس از آن، حاج سیّد محمّد اصفهانی را سبب‌ساز روی‌گردانی عزیه‌خانم از بهاءالله دانسته وکوشش آن زن بهائی در تبلیغ او را بسیار بزرگ داشته است: «بلکه به همت تو، باز آن ورقه‌ی محترمه تر و تازه گردد و از نفحات قدس حیات بی‌اندازه یابد و این خدمتی باشد از تو به اصل شجره‌ی رحمانیت و به لسان تقدیس در مجامع ابرار و محافل ابرار تا ابدالآباد مذکور آید بلکه نفحه‌ی خوش این خدمت تا ملکوت ابهی متصاعد شود.»[۸۰] آن زن خدیجه‌خانم نام داشت و عبدالبهاء نامش را در نامه‌ی خود به عزیه‌خانم آورده است.[۸۱]

نوشته‌ای دیگر از عبدالبهاء نیز ــ که خطاب به خدیجه‌خانم باید باشد ــ اهمیت تبلیغ عزیه‌خانم را نشان می‌دهد. نکته‌ی مهم این نوشته هراس عبدالبهاء از گفت‌وگوی عزیه‌خانم با زنان بهائی و القای شبهه در ذهن ایشان است:

> ای ورقه‌ی مهتزّه به نفحات الله! خدمت عظیمی و همت جلیلی این کیفیت است. اگر به عون و عنایت جمال مبارک از عهده برآیی و آن ورقه‌ی مهجوره‌ی منقطعه از سدره را باز به شجره‌ی مبارکه راجع نمایی، قسم به جمال قدم که طلعات قدس در غرفات ملکوت ابهی و ورقات انس در حجرات ملأ اعلی به تحسین و توصیف ندا بلند نمایند! پس به جان و دل بکوش و بسیار فطن و زیرک باش که مبادا همین کیفیت سبب شود که او شبهاتی بر اماء الله القا نماید؛ خود تنها مراوده نما! و البهاء علیك!
> ع ع[۸۲]

شاید پس از آن بود که عبدالبهاء خود بر آن شد تا به عمّه‌اش نامه‌ای نوشته و او را به امر بهاءالله فرا خواند:

مکتوب مفصلی به خانم بزرگ مرقوم شد ولی از هر نغمه‌ای در آن موجود. فی‌الحقیقه در صخره‌ی صمّاء تأثیرمی‌نماید و اگر بر مرده قرائت شود، حیات بخشد. شما این مکتوب را به حضرات ایادی امر الله بنمایید، بعد نزد خانم بزرگ ذکرش را بکنید، بعد از آن‌که او را تشنه نمائید، بدهید. ع ع[۸۳]

متن این نامه ــ که درمیان بهائیان به «لوح عمّه» معروف بود[۸۴] و توسط ایشان در مکاتیب عبدالبهاء به طبع رسیده ــ پس از این دیباچه آمده است. با توجه به گزارش ازلیان، نامه‌ی عبدالبهاء به عزیه‌خانم در سال ۱۳۱۰ق. (سال پس از درگذشت بهاءالله) نوشته شد.[۸۵] عزیه‌خانم نیز جوابی نوشت که پس از بسط و تفصیل از سوی ازلیان با نام تنبیه النائمین به طبع رسید.[۸۶]

نگاه‌ها به کتاب تنبیه النائمین

پیش از این گذشت که کتاب تنبیه النائمین به سبب نسبتش با عزیه‌خانم ــ که خواهر صبح ازل و بهاءالله بود ــ درمیان مشهورترین آثار ازلیان در نقد بهائیان جای گرفت. این شهرت موجب شد که از همان زمان‌ها مسلمانان نیز به آن توجه یافته و در نقد بهائیان از آن بهره برند.

به عنوان نمونه، آقا محمّدتقی همدانی درکتاب إحقاق الحق للقائم بالحق ــ که آن را در نقد آیین بیان و آیین بهائی نگاشته و همراه با تقریظ دو مرجع تقلید بزرگ آن روزگار، آخوند ملّا محمّدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، به حدود سال ۱۳۲۷ق. در تهران به طبع رسانده ــ به گفتارهای عزیه‌خانم نظر داشته است. آن زمان از درگذشت عزیه‌خانم پنج سال می‌گذشت و این نشان از آن دارد که کتاب تنبیه النائمین از همان سال‌های نخست مورد توجه قرارگرفته بود. نویسنده پس از آغاز بحث درباره‌ی بهاءالله به عنوان یکی از مدعیان پس از باب، در بخشی با موضوع «شرح حالات وکردار میرزا حسینعلی ملقب به بهاء بنا به نقل عمّه‌ی عباس افندی» نوشته:

... چون شرح حالات وکراماتش را من بنده اگر بنگارم، ناچار سبب انکار تابعانش گردد و این بنده را کاذب و مفتری پندارند، این است که این عبد درگزارش حالات وی اکتفا به نقل اخبار دیگران می‌نماید و اقتصار می‌دارد به آنچه خواهر جناب میرزا

حسینعلی درکتاب مسمّی به تنبیه النائمین خود نگاشته. مکشوف باد که خواهر میرزا حسینعلی از فرقه‌ی ازلیّه و بر طریقت باب و میرزا یحیی می‌رفته و جناب عباس افندی ــ که پور ارشد جناب میرزا حسینعلی است ــ مکتوبی بدو کرده و عمّه‌ی خویش را به پیروی کیش پدر خویش دعوت نموده. . .[۸۷]

وی در ادامه، بخش قابل توجهی ازگفتارهای تاریخی و استدلالی کتاب تنبیه النائمین را آورده است.[۸۸] ادوارد براون در یکی از آثار خود کتاب إحقاق الحق را شناسانده و به بهره‌گیری‌اش از تنبیه النائمین نیز اشاره کرده است.[۸۹]

حاج شیخ احمد مجتهد شاهرودی هم ــ که در زمان خود از عالمان تراز اول شیعه بود و با داعیان بهائی گفت‌وگوهای فراوان داشت[۹۰] ــ در رساله‌ی إیقاظ النائمین که به سال ۱۳۴۲ق. در تهران به چاپ رسیده، به تنبیه النائمین پرداخته است. وی در فصلی با عنوان «اثبات کذب عبدالبهاء» برای نشان دادن نادرستی سخنان او درباره‌ی درس ناخواندگی بهاءالله نوشته:

[عبدالبهاء] در . . . مفاوضات می‌نویسد: «جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرس نداشتند و درمکتبی وارد نشده‌اند ولی فصاحت و بلاغت بیان مبارک در زبان عرب و الواح عربی‌العباره محیرعقول فصحا و بلغای عرب وکل مُقر و معترف‌اند که مثل و مانند ندارد»؛ انتهی. می‌گویم: صاحب البیت أدری بما فی البیت. عمّه‌ی شما در آن نامه‌ای که به شما می‌نویسد، صریحاً مرقوم داشته که والد شما در جوانی تحصیل عربیت نمود و پس ازآن به حکمت و عرفان اشتغال ورزیده، چنان‌که شرح آن نامه علی‌حده بیاید. دیگر با این وصف، این دروغ شما را نمی‌توانیم تصدیق کنیم که به مکتب نرفته به واسطه‌ی بُعد از احوالش؛ ولی فصاحت و بلاغت ایشان را چگونه تصدیق کنیم با به دست بودن کلمات‌شان و مشحون بودن از اغلاط بی‌شمار؟[۹۱]

وی در فصل «خیانت بهاء به صبح ازل»، پس از ذکر «لوح وصایت» ــ که در ادامه‌ی این دیباچه شناسانده شده ــ فرازهای زیادی از تنبیه النائمین را ــ که درباره‌ی سلوک بهاءالله با صبح ازل و نیز زندگی او در بغداد است ــ آورده و صبح ازل را جانشین باب و بهاءالله را فریب‌کار خوانده است.[۹۲] همچنین، درکتاب دیگرش، الحق المبین، به گفتارهای عزیه‌خانم پرداخته و از آن درباره‌ی من‌یظهره‌الله نبودن بهاءالله بهره برده است.[۹۳]

حاج فتح‌الله مفتون یزدی نیز درکتاب باب و بهاء را بشناسید ــ که آن را به حدود سال ۱۳۷۱ق. نوشته و در حیدرآباد دکن به طبع رسانده ــ بر همین مسیرگام برداشته است:

پیش ازآن‌که سؤال دوم را آغاز نماییم، بی‌مناسبت نیست که جوابی راکه عمّه‌ی محترمه‌ی عبدالبهاء به اسم تنبیه النائمین نگاشته، بنویسیم. آنچه آشکار است، این است که عبدالبهاء نامه‌ای به عمّه‌ی خود (خواهر بهاء) نگاشته ــ که آن نامه موسوم به لوح عمّه است ــ و او را به نصرت و یاری (یا همراهی) خود طلب فرموده، ایشان نیز جوابی نگاشته‌اند [که] چون متضمن یک دوره تاریخ بهاء است و نویسنده‌ی کتاب بهائیت آن را نقل نموده، ما نیز از آنجا نقل می‌نماییم تا این‌که خواننده به خوبی اطلاعی کامل از تاریخ بهاء حاصل نماید چون‌که عمّه‌خانم (خواهر بهاء) از زنان فاضل بوده و نزد همه محترم؛ [پس] نوشته‌ی آن دارای اهمیت است...[۹۴]

او در ادامه، بخش‌های زیادی از تنبیه النائمین را آورده[۹۵] و سپس گفتاری با عنوان «تأیید گفته‌های عمّه ازکلام بهاء» آورده و در آن با نقل یکی از فرازهای کتاب ایقان (اثر بهاءالله) نتیجه گرفته که تمام سخنان عزیه‌خانم درست است.[۹۶] وی تمام این نکات را ازکتاب دین نیست بهائیت (نوشته‌ی ابوتراب هدائی) گرفته است.[۹۷] آن نویسنده نیز درکتاب خود فرازهایی از تنبیه النائمین را آورده[۹۸] و در پایان نوشته: «این مختصری بود ازمفصّل بیان حاجیه عمّه‌خانم که آب‌رویی برای‌شان نگذاشته.»[۹۹] سپس گفتارعزیه‌خانم را در ۲۵ نکته خلاصه کرده است.[۱۰۰]

سعیدخان کردستانی (مسلمان سنی‌مذهب مسیحی‌شده) ــ که درباره‌ی آیین بیان و آیین بهائی مطالعه‌ای درازمدت داشت و برخی ازلیان برجسته را از نزدیک می‌شناخت ــ کتاب تنبیه النائمین را این‌گونه به وصف آورده است:

این کتابی است تماشایی. عباس افندی کاغذی به عمّه‌اش، خانم بزرگ ــ که در تهران بود و در تهران شوهر نکرد و تا آخر تنها ماند تا مرد ــ نوشته، عباس عمّه را دعوت به بهاء می‌کند و عمّه زن بسیار باهوش زکی بود؛ پیر و از تاریخ خانواده به خوبی مستحضر... عباس افندی و بهاء، هردو را خوب مشلق می‌کند. نکات تاریخی زیاد هم دارد و تعداد من یُظهرها را ــ که همچو پدرعباس ادعاها کردند ــ می‌نویسد.

بسیارکتاب مفیدی است و قسمت آخرکتاب ردی است که میرزا احمد کرمانی بر بهاء و عباس نوشته.[۱۰۱]

ادوارد براون ــ که در تاریخ و آموزه‌های بابیان و بهائیان تفحص داشت و با صبح ازل و پیروانش بسیار نزدیک بود[۱۰۲] ــ بخش دوم کتاب تنبیه النائمین را جواب و نقدی طولانی از عزیه‌خانم که دارای نکات تاریخی و سرگذشتی جالبی از بابیان به ویژه دوره‌ی بغداد و نیز تقسیم ایشان به دوگروه ازلی و بهائی است، یاد کرده است. او نوشته‌ی عزیه‌خانم را از جهت قوت نظر و نیز اشاره‌هایش به تاریخ بابیان و الهیّات مسلمانان برجسته دانسته است. همچنین، نوشته که عزیه‌خانم دعوی بهاءالله را به سخریه گرفته، برخی شعرهای او را با رویکردی سبک آورده و با قدرت از دعاوی صبح ازل جانبداری کرده است. در پایان هم نوشته‌ی عزیه‌خانم را شایسته‌ی چاپ یا حداقل ترجمه دانسته است.[۱۰۳] او در جایی دیگر نیز پاسخ عزیه‌خانم را دربردارنده‌ی «مواد تاریخی ارزشمند بسیار» یاد کرده است.[۱۰۴]

از آن‌سوی، بهائیان با نگاهی منفی درباره‌ی تنبیه النائمین سخن گفته‌اند. اسدالله فاضل مازندرانی ــ که از داعیان و نویسندگان تراز اول بهائیان بود ــ این کتاب را «رساله‌ی ردیّه‌ی بُغضیّه‌ی منسوبه به او» خوانده[۱۰۵] و نوشته: «به نام او جواب ناصوابی حاوی تعرضات ازلیّین طبع و منتشرگردید.»[۱۰۶] با این حال، وی در نقل برخی رویدادهای تاریخی به تنبیه النائمین تکیه کرده؛ مانند اعطای لقب «بهاء» به میرزا حسینعلی نوری از سوی قرةالعین در بدشت[۱۰۷] و «کور و منفور» شدن و از میان رفتن میرزا عبدالله غوغا (یکی از مدعیان مقام پس از قتل باب).[۱۰۸]

اصالت کتاب تنبیه النائمین

روایت‌های حاکی از نگارش رساله‌ی عمّه از سوی عزیه‌خانم

درمنابع تاریخی، در باب این‌که کتاب تنبیه النائمین نگاشته‌ی خود عزیه‌خانم بوده و یا آن‌که به نام او طبع شده، سخنان گوناگونی دیده می‌شود. درمیان ازلیان، میرزا ابراهیم‌خان معین‌نظام (خواهرزاده‌ی صبح ازل و بهاءالله و عزیه‌خانم) به نگارش پاسخی از سوی عزیه‌خانم اشاره‌ای دارد: «جواب کاغذ عبدالبهاء که حاجیه‌خانم

بزرگ نوشته‌اند، در سنه‌ی یک‌هزار و سیصد و ده است.»[۱۰۹] قمرتاج دولت‌آبادی (خواهر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) درباره‌ی تنبیه النائمین نوشته: «معروف است که اثر خواهر صبح ازل می‌باشد.»[۱۱۰] بدیعه مرآتی نوری (دختر میرزا فضل‌الله نظام‌الممالک پسر میرزا محمّدحسن پسر میرزا بزرگ نوری) نوشته که پدرش و میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی پاسخ عزیه‌خانم را پاک‌نویس کرده بودند. او این گفتار را از قول پدر خود ــ که بعدها به بهائیان پیوسته بود ــ آورده است.[۱۱۱]

روایت‌های حاکی از نگارش رساله‌ی عمّه از سوی امین‌الاطبّاء رشتی (یا دخالت او در آن)

از آن‌سوی، بهائیان عزیه‌خانم را بهره‌مند از «فقط سواد جزیی» یاد کرده و نگارش تنبیه النائمین را از میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی دانسته‌اند.[۱۱۲] فاضل مازندرانی آن را «جواب ناصوابی» «به نام او» و «حاوی تعرضات ازلیّین» خوانده[۱۱۳] و نوشته: «غصن اعظم بعد از صعود ابهی خطابی مفصل برای دلالت عمّه‌ی نامبرده‌ی خود فرستادند و او به امین‌الاطباء رشتی ازلی داد تا ردی نوشت و از ناحیه‌ی ازلیان به طبع رسید.»[۱۱۴] با این حال، توصیفی که وی از رساله‌ی عمّه به دست داده، این احتمال را به ذهن می‌آورد که در نگاه او خود عزیه‌خانم نیز در نگارش آن داخل بوده است: «. . . و **عمّه‌ی مشهوره** نیز در رساله‌ی ردیّه‌ی بغضیّه‌ی منسوبه‌ی به او **نوشت**. . .»[۱۱۵]

سعیدخان کردستانی مسیحی ــ در روایتی نزدیک به فاضل مازندرانی ــ آن «جواب طولانی» را «به انشاء امین‌الحکماء» دانسته و نوشته: «**عمّه**. . . عباس افندی و بهاء، هردو را خوب مشلق می‌کند؛ نکات تاریخی زیاد هم. . . می‌نویسد.»[۱۱۶] اهمیت گزارش سعیدخان در آن است که او نه تنها به بهائیان هیچ گرایشی نداشت که نگاهی منفی به ایشان داشت، گذشته از آن‌که با برخی ازلیان برجسته چون فاطمه‌خانم (همسر دوم باب)، میرزا نورالله (فرزند صبح ازل)، حاج میرزا مهدی امین (داماد صبح ازل)، شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، میرزا مصطفی کاتب و. . . از نزدیک مربوط بود[۱۱۷] و دانسته خواهد شد که دو نفر آخر از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین بودند.

بنابراین، جمع کلام فاضل مازندرانی و سعیدخان کردستانی به آنجا می‌رسد که

سخنان عزیه‌خانم ــ یا بخشی از آن ــ به قلم امین‌الاطباء رشتی به نگارش درآمده، نه آن‌که عزیه‌خانمِ در نگارش رساله‌ی عمّه بدون نقش بوده است.

تنبیه النائمین: کاری گروهی از سوی ازلیان

در این میان، نسخه‌ای از رساله‌ی عمّه در دست است که نشان می‌دهد کتاب تنبیه النائمین حاصل تلاش جمعی از ازلیان بوده است. این نسخه به خط میرزا مصطفی کاتب (د. ۱۳۳۹ق.) نگاشته شده است. او یکی از ازلیان کوشا بود که سال‌های درازی از زندگی خود را با رونویسی و استنساخ آثار بابی می‌گذراند و مورد توجه ویژه‌ی صبح ازل قرار داشت.[۱۱۸] این نسخه در مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون درکتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج ضمن کتابچه‌ی شماره‌ی F.62(10) نگهداری می‌شود. براون آن را این‌گونه به وصف آورده: «نسخه‌ای از رساله‌ی عمّه است که با تصحیح فراوان همراه است. . . تمام پاراگراف‌ها به وسیله‌ی دیگران دست خورده و عبارات جدید با خط نیم‌شکسته در حاشیه‌ها نوشته شده است.»[۱۱۹]

با بررسی این نسخه و تطبیق خطوط اصلاحی آن با آثار شناخته‌شده‌ی ازلیان، دخالت شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی و خود میرزا مصطفی کاتب ــ که در ادامه شناسانده شده‌اند ــ در ویرایش رساله‌ی عمّه آشکارا دانسته می‌شود. تطبیقی از خطوط شناخته‌شده‌ی ایشان با آنچه در این نسخه آمده، در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است.[۱۲۰] می‌توان احتمال داد که براون با توجه به همین نسخه است که تنبیه النائمین را «رساله‌ای ترکیبی [دارای سه بخش] و با احتمالی بالا کار ازلیان ایران» دانسته است.[۱۲۱] در چاپ فعلی تنبیه النائمین، از آن نسخه‌ی ابتدایی ــ که به خط میرزا مصطفی کاتب است ــ با عنوان «اصل نسخه‌ی اساس» و از صورت ویرایش‌شده‌اش توسط آن سه تن فعال بابی با عنوان «نسخه‌ی اساس» یاد می‌شود چرا که در تصحیح و چاپ فعلی تنبیه النائمین مهم‌ترین نقش را داراست.[۱۲۲]

برای تحلیل میزان و چگونگی دخالت این سه تن فعال بابی در ویرایش «اصل نسخه‌ی اساسِ» رساله‌ی عمّه، توجه به نکات زیر سودمند است:

۱. دیده می‌شود که شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی در موارد زیادی به ویرایش افزوده‌های شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و میرزا مصطفی کاتب پرداخته است. با توجه به علامت‌های { }، [ ] و«« »» که به ویرایش‌های ایشان مربوط بوده ــ و در ادامه یاد شده است[۱۲۳] ــ تقدم و تأخر اصلاحات این سه تن نسبت به یکدیگر را می‌توان دانست، گذشته از آن‌که این تقدم و تأخر در بسیاری از موارد در پی‌نوشت‌ها نیز یاد شده است. البته گاه کاتب نیز بر روی نوشته‌های شریف کاشانی و بحرالعلوم کرمانی کارکرده است. بر همین اساس است که در مجموع می‌توان گمان داشت که ویراستاری نهایی کتاب با شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی بوده، به ویژه آن‌که متن پایانی اصل نسخه‌ی اساس از سوی او خط خورده و با معرفی مبسوطی از حاج میرزا احمد کرمانی و نوشته‌ی ردیه‌اش جای‌گزین شده است؛

۲. در برخی فرازهای اصل نسخه‌ی اساس واژه‌ی «مهجوره» دیده می‌شود که یادکرد عزیه‌خانم از خود است. همچنین، اوگاه عبدالبهاء (برادرزاده‌ی خود) را با عنوان «نور چشم» مخاطب کرده است. بر همین اساس است که شریف کاشانی و بحرالعلوم کرمانی هم در اضافات خود از این واژه‌ها بهره برده و در مطابقت با متن اصلی سخن رانده‌اند که با توجه به علامت‌های مربوط به ویرایش‌های ایشان قابل شناسایی است؛[۱۲۴]

۳. در یکی از فرازهای نسخه‌ی اساس، این عبارت دیده می‌شود: «. . . حقیرکاتب آنچه تجسس و تفحص. . . نمودم، . . . پیدا ننمودم. . .» این عبارت از افزوده‌های میرزا مصطفی کاتب بر اصل نسخه‌ی اساس است. با این حال، خود او آن را خط زده و این عبارت را جای‌گزین کرده است: «. . . ولی آنچه تجسس و تفحص. . . نمودیم. . . نیافتیم!. . .»[۱۲۵] بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین حتی تا این اندازه نیز نمی‌خواستند دخالت کسی درکنارعزیه‌خانم را در تهیه‌ی این کتاب آشکار سازند؛

۴. در بخشی از اصل نسخه‌ی اساس ــ که به خط میرزا مصطفی کاتب است ــ درباره‌ی یکی از نامه‌های انکاری بهاءالله درباره‌ی دعوی جدیدش آمده: «چنان‌که صورت آن لوح در پیش مهجوره موجود است. اگر موفق شدم، نگاشته و

ارسال خواهم داشت.»[۱۲۶] این عبارت‌ها در ویرایش خط خورده است. در ادامه‌ی همین فراز، شریف کاشانی درباره‌ی نامه‌ی انکاری دیگری از بهاءالله نوشته: «آن را هم متناً و حامشاً نوشته و ارسال خواهم داشت.»[۱۲۷] این عبارات توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است. شریف کاشانی همچنین، در ویرایش فراز مربوط به یکی از نوشته‌های عبودیتی منسوب به بهاءالله خطاب به صبح ازل، از زبان عزیه‌خانم نوشته: «اگر مجال یافتم، صورت آن را ــ در محلی که لازم است ــ نگاشته و ارسال خواهم داشت.»[۱۲۸] سپس خود این عبارت‌ها را خط زده است؛

۵. در فرازی از اصل نسخه‌ی اساس که به نقل نوشته‌ای از باب در بزرگداشت صبح ازل پرداخته، آن نوشته از کتاب مستیقظ آورده شده است. صبح ازل در این کتاب تعداد زیادی نوشته از باب را آورده و آنها را در بزرگداشت خود دانسته است. شریف کاشانی در ویرایش این فراز، عبارت «در کتاب مستیقظ ضبط است» را انداخته و به جایش نوشته: «در توقیعی دیگر می‌فرماید:». شاید بتوان گفت که او با این کار خواسته تا از شبهه‌ی مخالفان در اصالت آن نوشته و ادعای ایشان در ساخته‌شدنش از سوی صبح ازل پیش‌گیری کرده باشد؛

۶. بحرالعلوم کرمانی گاه در حذف فرازهای اصل نسخه‌ی اساس بسیار گسترده کار کرده و حتی چند صفحه پشت سر هم را انداخته و با عباراتی چون «نگارش آنچه خط کشیده، ابداً لازم و مفید نیست» به اعمال نظر پرداخته است. (این اصلاحات در پی‌نوشت‌ها یاد شده‌اند.)؛

۷. در فرازی از اصل نسخه‌ی اساس که درباره‌ی شک بزرگان بابی به بهاءالله سخن به میان آمده، از آن بدبینان با عنوان «ادلاء حی» یاد شده است. بحرالعلوم کرمانی آن عبارت را خط زده و به «مؤمنین بیان» مبدل کرده است. با توجه به تاریخ دانسته می‌شود که بسیاری از حروف حی باب (ادلاء حی) در زمان پس از او در قید حیات نبودند چه رسد که درمیان بدبینان به بهاءالله باشند. تنها یکی از مخالفان بزرگ بهاءالله (میرزا محمّدهادی قزوینی: شهید بیان در قزوین) در برخی روایات به عنوان یکی از حروف حی باب یاد شده است؛

۸. بحرالعلوم کرمانی در فراز پایانی نسخه‌ی اساس، جایی که به معرفی حاج میرزا احمد

کرمانی پرداخته، داستانی را از قول یکی از بابیان قدیمی کرمان به نام ملّا محمّدحسن صحاف کرمانی آورده، اما پس از آن نام وی را خط زده و عبارت «یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان» را جای‌گزین کرده است.[۱۲۹] روشن است که او این کار را به سبب نهان‌زیستی انجام داده و نخواسته نام آن هم‌کیش خود را آشکار کند؛

۹. بحرالعلوم کرمانی در فرازی از اصل نسخه‌ی اساس ــ که بخش قابل توجهی را انداخته ــ در حاشیه‌ی صفحه نوشته: «بعضی از آنها سابق ذکر شده و مکرر است و بعضی را در مابعد در جایی انصب ذکرکرده‌ایم.»[۱۳۰] بر همین مسیر، از سفید بودن جای نام یکی از بزرگان بابی بدبین به بهاءالله در اصل نسخه‌ی اساس و نگاشته شدن نام «ملّا محمّدجعفرکاشی» توسط شریف کاشانی در آن می‌توان یاد کرد.[۱۳۱] همچنین، نمونه و مصداقی ازگفتاری کلی که به عزیمت برخی مخالفان بابی بهاءالله به نجف وکربلا از ترس اتباع او پرداخته و ویرایش شریف کاشانی را نیز همراه دارد، درکتاب تاریخ جعفری ــ که نوشته‌ی خود اوست ــ نیز دیده می‌شود.[۱۳۲] این ویژگی‌ها نشان از آن دارند که بحرالعلوم کرمانی، شریف کاشانی و کاتب در نگارش اصل نسخه‌ی اساس نیز دخالت داشته‌اند. بنابراین، باید گفت که آن نسخه کار فقط عزیه‌خانم و امین‌الاطباء رشتی نیست و آنچه بنیان کار است هنوز پیدا نشده است.

با این حال، مطابقت نسخه‌ی اساس با نسخه‌ی چاپی و نیز دو نسخه‌ی خطی دیگر ــ که در ادامه شناسانده شده و در چاپ فعلی با عنوان «نسخه‌ی کاتب» و «نسخه‌ی حکمت» یاد می‌شوند ــ جای هیچ تردیدی نمی‌گذارد که تمام نسخه‌های کتاب تنبیه النائمین از روی این نسخه‌ی منحصر به فرد نگاشته شده‌اند گرچه تفاوت‌های جزیی نیز درمیان است که به برخی از آنها در پی‌نوشت‌ها پرداخته شده است.[۱۳۳]

بهره‌گیری از آثار متقدم ازلیان

برخی عبارات درمتن رساله‌ی عمّه دیده می‌شود که به شکلی جدی احتمال بهره‌گیری از آثارمتقدّم ازلیان در نقد دعوت بهاءالله را به ذهن می‌آورد. نمونه‌ی

نخست، در بخش کرنش ظاهری بهاءالله به صبح ازل و بزرگان بابی و درباره‌ی این احترام به حاج سیّد محمّد اصفهانی (شهید بیان در بغداد وکربلا) است:

اعجب از این گفتار، رقعه‌ای است به جناب حاجی سیّد محمّد شهید نوشته‌اند و آن رقعه این است: «فدای وجود مبارک سرکار! إن عبدکم الذی فی ظلکم ینادیك بلسان النملیین و یرجو من بدایع فضلك لأنك أنیس المکروبین و یقول: نعمّاً لك بما شربت عن کأس المقربین و علی الذین کانوا معك عباد [الله] المقدسین.» کسی که در حق یکی از شهدای حضرت ثمره چنین خاضع باشد، بدیهی است که چقدر در حق خود حضرت اظهار عبودیت می‌کرده![۱۳۴]

همین عبارات را ــ با اندکی تفاوت ــ درکتاب تذکرة الغافلین (اثر ملّا محمّد جعفرنراقی: شهید بیان درکاشان، پدر شریف کاشانی: از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) که سال‌ها پیش از رساله‌ی عمّه، به سال ۱۲۸۴ق. نگاشته شده بود،[۱۳۵] می‌توان دید.[۱۳۶] نمونه‌ی دوم، اشاره به یاد شدن صبح ازل از سوی بهاءالله با عنوان «طلعة النور» است:

بالجمله، در بین عوام معروف است که دروغ‌گو حافظه ندارد! چرا باید فراموش نمایند آن عبارتی را که خود ایشان یعنی والد ماجد آن نور چشم با نهایت خضوع و عبودیت نوشته‌اند و در خطبه‌ی صلوات بعد از شهادت نوشته: «و أن طلعة النور سلطان الظهور فی الأحدیات و الصمدیات.» و در آخر خطبه‌ی مذکوره به یکی از شهدای منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته‌اند: «قل یا أهل الملأ! إن تریدون أن تلاقوا طلعة الله فانظروا إلی طلعة النور و إن ذلك موهبة لکم إن کنتم مؤمنین.» تا آنجایی که مرقوم داشته: «هنیئاً لك یا حبیب! بما شربت رحیق المختوم من ید سلطان حق مکین. هو الذی اصطفاك من بین الناس و جعلك شهیداً للعالمین و إن ذلك رحمة من لدنه علیك و علی عباده المخلصین. ثم اعمل کل ما وصّیك الله فی کتاب القبل به و لا تکونن من الخائفین. و إنه لهو المقتدر علی ما یشاء و إنه سلطان حق عظیم.» تا آنجا که نوشته‌اند: «ثم اشهد بأن کل الکلمات یرجع إلی کلمة النور و إنا کل به راجعون. و من قال غیر هذا فعلیه لعنة الله و أنا بریء منه و ما أنا من المشرکین. و إنی مع تلك الکلمات لمعدوم عند حرف من کتاب الله العزیز الحکیم. وکیف ینبغی لأحد أن یدعی الأمر؟ لا فوربك إلا القوم المفسدین! والسلام علیك و علی من معك فی صراط عزیز حمید.»[۱۳۷]

این عبارات را نیز ــ با اندکی تفاوت ــ درکتاب تذکرة الغافلین می‌توان دید در حالی که هرجا درمتن بالا عبارتی چون «تا آنجا که نوشته‌اند:» آمده، عبارت «إلی أن قال:» نوشته شده و چنین پایان داده شده: «انتهی کلامه عجل الله فی نقمته و انتقامه.»[۱۳۸]

نمونه‌ی سوم آنی است که بهاءالله در ضرورت تحصیل رضایت صبح ازل آورده:

> به هر حال، این ایام رضای ایشان محبوب است وکل در قبضه‌ی قدرت اسیرند. مفری برای نفسی نیست و امر الله را به این سهلی ندانند که هرکس هوسی در او باشد اظهار نماید. حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده‌اند. زود است؛ خواهند دید که شجره‌ی استقلال به سلطان جلال و ملیک جمال خود ــ لم یزل و لایزال ــ باقی خواهد بود وکل اینها مفقود بل معدوم ــ کأن لم یکن شیئاً مذکوراً ــ خواهند گردید. إنا لله و إنا إلیه راجعون. انتهی.[۱۳۹]

این گفتار نیز بدون هیچ تفاوتی درکتاب تذکرة الغافلین آمده، اما در پایان آن به جای «انتهی» عبارت «انتهی کلامه عجل الله فی هلاکه و السخط علیه» نوشته شده است.[۱۴۰] (اهمیت این گفتار آن است که در آثار بهائیان نیز آمده و بر درستی دعوی ازلیان بر نگاشته‌شدنش از سوی بهاءالله شاهد است.)[۱۴۱]

نمونه‌ی چهارم نامه‌ای از بهاءالله در عبودیت صبح ازل است که در انتهای آن به بزرگداشت کتاب نور (اثر صبح ازل) پرداخته است. درکتاب تنبیه النائمین فرازهای زیادی از آن آورده شده و در هرجا خواسته به فراز بعد برود، عباراتی چون «تا آنجا که نوشته‌اند:» و «تا آنجایی که می‌نویسند:» دیده می‌شود.[۱۴۲] همین متن درکتاب تذکرة الغافلین آورده شده و در ابتدای همان فرازها عبارت «إلی أن قال:» نوشته شده است.[۱۴۳] مهم‌تر از همه آنکه در اصل نسخه‌ی اساس در پایان این متن، از زبان عزیه‌خانم چنین نوشته شده اما به وسیله‌ی شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی خط خورده است: «بعضی از عبارات وکلمات که قریب به تکرار مطلب بود از بین انداختم.»[۱۴۴] این در حالی است که همین مضمون در پایان همین متن درکتاب تذکرة الغافلین نیز دیده می‌شود: «و چه بسیار فقرات مکرره‌ی آنها را به جهت احتراز از تطویل زیاد به قلم نیاوردیم.»[۱۴۵] پس از آن است که در هردوکتاب بزرگداشت کتاب نور آورده شده است:

> کتاب نور ارسال نشد تا این‌که بسیار تأکید و مبالغه شد. اهمال نفرمائید! بسیار لازم است از برای کل اهل بیان. جناب ملّا زین‌العابدین ـ صلوات الله علیه ـ باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند. فورب السموات و الأرض إنه لکتاب عن محبوب و آیات مهیمن قیوم. أن اکتبوه بأحسن الخط علی کمال ما أنتم تستطیعون أن تکتبون. ثم اقرؤوها بالحب إن تحبون إلی سموات الجذب تعرجون أو إلی عماءات القدس تصعدون. و السلام و التکبیر علی عباده المخلصون.[۱۴۶]

با این ترتیب است که بدون هیچ تردیدی باید بر آن شد که کتاب تذکرة الغافلین ـ که یکی از مهم‌ترین آثار متقدم ازلیان در رد دعوت رجعت حسینی و نیز ادعای من‌یظهره‌اللهی بهاءالله بود ـ از منابع مهم فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین بوده است. دیده می‌شود که میرزا مصطفی کاتب در اصل نسخه‌ی اساس حتی عبارات ملّا محمّدجعفر نراقی در انداختن برخی فرازهای مکرر نامه‌ی بهاءالله را با اندکی تغییر نوشته بود اما بحرالعلوم کرمانی آن را خط زده و انداخته است.

گذشته از این، بسیاری از نوشته‌های باب به صبح ازل ـ که در تنبیه النائمین آورده شده ـ در آثار متقدم ازلیان نیز آمده است. بر آن اساس که وجود اصل همه‌ی آن نوشته‌ها نزد عزیه‌خانم و همکارانش پذیرفتنی نیست، باید نتیجه گرفت که ایشان از همان آثار و یا رونوشت‌هایی که از نوشته‌های باب درمیان ازلیان موجود بود بهره برده‌اند. بنابراین، این بخش ازکتاب راکاری تألیفی و نه حاصل تجربه‌های شخص عزیه‌خانم باید دانست.

افزودن رساله‌ی ردّیه‌ی حاج میرزا احمد کرمانی

چنان‌که پیش‌تر آمد، بخش سوم کتاب تنبیه النائمین دو نوشته از حاج میرزا احمد کرمانی است که آنها را در نقد دعوت بهاءالله نگاشته است. صفحه‌ی پایانی نسخه‌ی اساس به خط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی است که درآن حاج میرزا احمد را «شخص عظیم‌الشأن» خوانده و از شاگردی‌اش نزد ملّا محمّدجعفرکرمانی (با عنوان یکی از «اجلّه‌ی ارکان اهل بیان و سابقین اولین ازمؤمنین به حضرت نقطه‌ی اولی») سخن گفته است.

حاصل کلام درباره‌ی اصالت کتاب تنبیه النائمین

درکنار آنچه گذشت، نامه‌ای از عزیه‌خانم در دست است که از نثری فاضلانه برخوردار بوده و چون با آگاهی‌های فعلی در اصالت آن نمی‌توان به شک گرایید، باید نتیجه گرفت او زنی آگاه بوده است. وی این نامه را پس از بازگشت شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی از قبرس و دیدارش با صبح ازل نگاشته و او را شادباش گفته است.[۱۴۷] این نامه شاهدی بربهره‌مندی او از ادبیات فارسی است و با داشتن «جزیی سواد فارسی» ناهمخوان است.

ازلیان نامه‌های باقی‌مانده از قرةالعین را که به زبان عربی برای عزیه‌خانم نوشته، نشان‌گر بهره‌مندی او از آن زبان دانسته‌اند.[۱۴۸] این پژوهش ـ بدون تأکید بر این استدلال و نیز دست گذاشتن بر دانش عربی عزیه‌خانم ـ همان نامه‌ی یادشده را ملاک مهمی برای بهره‌مندی او از ادبیات فارسی می‌داند.

هشدار پیش‌گفته‌ی عبدالبهاء به آن زن بهائی درباره‌ی تبلیغ عزیه‌خانم بدون حضور دیگر زنان بهائی نیز از آگاهی‌های مهم او درباره‌ی تاریخ امر باب و نیز استدلال‌های ازلیان در برابر بهائیان (هرچند از نگاه عبدالبهاء نادرست) حکایت دارد. این از آن روست که عبدالبهاء به آن زن نوشت: «پس به جان و دل بکوش و بسیار فطن و زیرک باش که مبادا همین کیفیت سبب شود که او شبهاتی بر اماءالله القا نماید؛ خود تنها مراوده نما!»[۱۴۹]

آنچه سعیدخان کردستانی درباره‌ی دخالت انشایی امین‌الاطباء رشتی آورده، به جهت بدبینی‌اش به بهائیان و نیز دوستی نزدیکش با دو تن از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین (شریف کاشانی و کاتب)، احتمال نادرست بودن روایت بهائیان در نسبت آن کتاب به امین‌الاطباء رشتی را بسیارکم کرده، اما پذیرش نقش او با عنوان نویسندگی کتاب را ـ که ایشان بر آن دست گذاشته‌اند ـ با تردید روبه‌رو می‌کند به ویژه آن‌که دانسته شد عزیه‌خانم از ادبیات فارسی بهره‌مند بوده و سخنانی قابل اعتنا داشته است.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت عزیه‌خانم برای نامه‌ی عبدالبهاء پاسخی آماده کرد. سپس از میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی خواست بر روی آن کارکنند. در این میان، یا تمام رساله‌ی آماده‌شده به قلم امین‌الاطباء بود یا این‌که او به ویرایش آن

پرداخته یا کارهایی از این دست را صورت داد. مدتی بعد، شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، میرزا مصطفی کاتب و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی ــ که همگی از آگاهان ازلیان بودند ــ آن نوشته را ویرایش کرده و نکات زیادی به آن افزودند و میرزا مصطفی کاتب آن را پاکنویس کرد. این همان «اصل نسخه‌ی اساسِ» رساله‌ی عمّه است. آن سه تن در ادامه، دیگربار به ویرایش «اصل نسخه‌ی اساس» پرداخته و آنچه را که «نسخه‌ی اساسِ» رساله‌ی عمّه خوانده می‌شود حاصل کردند و سپس، با افزودن دو بخش دیگر (متن نامه‌ی عبدالبهاء و رساله‌ی ردّیه‌ی حاج میرزا احمد کرمانی) به ابتدا و انتهای آن، کتابی را با عنوان تنبیه النائمین به دست دادند.

گذشته از این، با فرض عدم دخالت عزیه‌خانم در نگارش رساله‌ی عمّه، اصالت داده‌های اعتقادی و تاریخی آن از نگاه بابی و ازلی با چالش روبرو نمی‌شود. این از آن روست که امین‌الاطباء رشتی ــ چنان‌که خواهد آمد ــ خود از قدمای ازلیان بود و در زمان اقامت صبح ازل و بهاءالله در بغداد در عراق می‌زیست و با برخی شهداء بیان و دیگر بزرگان بابی روابط نزدیکی داشت. همچنین، مواد اعتقادی و تاریخی رساله‌ی عمّه ــ جز آنچه عزیه‌خانم خود شاهد بوده یا با این فرض به او منسوب شده ــ در بسیاری از آثار ازلیان که در همان ابتدای دعوت بهاءالله نگاشته شده دیده می‌شود؛ آثاری چون: کتاب ملّا رجبعلی قهیر، استدلالیه‌ی حاج سیّدمحمّد اصفهانی، تذکرة الغافلین (اثر ملّا محمّدجعفر نراقی)، کتاب سراج (اثر ملّا علی‌محمّد سراج)، نامه‌ی متولی‌باشی قمی به آمیرزا موسی و. . .

با این ترتیب است که کتاب تنبیه النائمین ــ از منظر بابی و ازلی ــ نوشته‌ای مهم بوده و در تحلیل اختلاف‌های ازلیان و بهائیان باید مورد توجه قرارگیرد. می‌توان گفت ازلیان از فرصتی که به سبب نامه‌نگاری عبدالبهاء به شخصیتی مهم چون عزیه‌خانم (به عنوان یک بابی قدیمی و نیز خواهر صبح ازل و بهاءالله) دست داد بهره برده و خواستند با تمام توان به معارضه با او پرداخته و از نگاه خود رسوایش کنند. به همین جهت بود که به بسط و تفصیل پاسخ عزیه‌خانم روی آورده وکتاب تنبیه النائمین را به دست دادند. عبارات تندی که ویرایش‌گران رساله‌ی عمّه به آن افزوده‌اند ــ و در ادامه‌ی این دیباچه آمده ــ گویای نفرت عمیق ایشان از بهاءالله و عبدالبهاء و نیز بهره‌گیری از این فرصت کم‌یاب به دست آمده است.

زمان نگارش تنبیه النائمین

همان‌گونه که پیش از این آمد، یادداشت میرزا ابراهیم‌خان معین‌نظام (خواهرزاده‌ی ازلی عزیه‌خانم) گویای آن است که پاسخ عزیه‌خانم به سال ۱۳۱۰ق. نگاشته شد.[۱۵۰] در فرازی از اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه، از میرزا رضاقلی حکیم (برادر دیگر عزیه‌خانم) با عنوان «برادر مکرم» یاد شده[۱۵۱] اما واژه‌ی «مکرم» توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده و با عبارت «دیگرم، مرحوم حکیم» جای‌گزین شده است (نتیجه: برادر دیگرم، مرحوم حکیم). دانسته است که میرزا رضاقلی حکیم به سال ۱۳۱۱ق. درگذشت.[۱۵۲] در این متن همچنین، از حاج میرزا حبیب‌الله مجتهد رشتی با عنوان «مرحوم» یاد شده اما آن واژه از سوی شریف کاشانی انداخته شده است.[۱۵۳] دانسته است که این مجتهد به سال ۱۳۱۲ق. درگذشت.[۱۵۴]

از سوی دیگر، در معرفی‌نامه‌ی حاج میرزا احمد کرمانی ــ که به پایان اصل نسخه‌ی اساس افزوده شده و به خط بحرالعلوم کرمانی است[۱۵۵] ــ از درگذشت ملّا محمّدجعفر کرمانی سخن به میان آمده است. دانسته است که او به سال ۱۳۱۱ق. درگذشت.[۱۵۶] در اصل نسخه‌ی اساس، زمانی که از بیماری فتق بهاءالله سخن به میان آمده، بحرالعلوم کرمانی یاد شدن بیماری او در سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیگ را در حاشیه‌ی صفحه افزوده است.[۱۵۷] دانسته است که چاپ نخست جلد اول آن کتاب ــ که اشاره به آن بیماری را داراست ــ در حدود سال ۱۳۱۳ق. صورت گرفت.[۱۵۸] همچنین، سبک سخن در معرفی حاج میرزا احمد کرمانی از حیات او در آن زمان حکایت دارد[۱۵۹] و این در حالی است که وفات (یا قتل) او به سال ۱۳۱۴ق. در زندان تهران رخ داد.[۱۶۰]

بنابراین، با گمانی بالا می‌توان نتیجه گرفت که عزیه‌خانم با همکاری میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی پاسخ عبدالبهاء را به سال ۱۳۱۰ق. آماده کرد. آن پاسخ با افزوده‌هایی از سوی شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، میرزا مصطفی کاتب و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی ــ که چگونگی آن به دقت دانسته نیست ــ همراه شد و «اصل نسخه‌ی اساس» را به دست داد. باید گفت که بخش‌هایی از «اصل نسخه‌ی اساس» به سال ۱۳۱۱ق. یا پیش از آن نگاشته شده، چرا که آن هنگام میرزا رضاقلی

حکیم (د. ۱۳۱۱) زنده بود. بخش‌هایی از آن نیز به سال ۱۳۱۲ق. یا پس از آن به نگارش درآمده، چرا که حاج میرزا حبیب‌الله رشتی (د. ۱۳۱۲ق.) درگذشته بود.

از آن‌سوی، می‌توان گمان داشت که زمان ویرایش‌های «اصل نسخه‌ی اساس» ــ که به تهیه‌ی «نسخه‌ی اساس» انجامید ــ در حدود سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ق. بوده است. این از آن روست که آن زمان میرزا رضاقلی حکیم و ملّا محمّدجعفرکرمانی درگذشته بودند (۱۳۱۱ق.)، جلد نخست سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیگ چاپ شده بود (حدود ۱۳۱۳ق.) و حاج میرزا احمد کرمانی هم هنوز در قید حیات بود (پیش از ۱۳۱۴ق.). بنابراین، با گمانی بالا می‌توان گفت زمان نگارش نهایی کتاب تنبیه النائمین حدود سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ق. بوده است.

چرا تنبیه النائمین؟

نگارنده‌ی این دیباچه نخستین بار در زمستان ۱۳۸۴ش. با مطالعه‌ی کتاب باب کیست و سخن او چیست؟ (اثر نورالدین چهاردهی) با کتاب تنبیه النائمین آشنا شد[۱۶۱] و مدتی بعد توانست نسخه‌ای از آن را به دست آورده و یادداشت‌های زیادی فراهم کند. مطالعه‌ی تنبیه النائمین آن زمان تنها با رویکرد آشنایی با دیدگاه‌ها و باورهای ازلیان و نه قضاوت درباره‌ی رویکردهای‌شان نسبت به بهاءالله انجام شد تا مقدمه‌ای بر فهم مبنایی و اساسی نقش ایشان در برخی رخدادهای مهم نیمه‌ی دوم سلطنت قاجار و سال‌های پادشاهی رضاشاه پهلوی باشد. از آن سال به بعد، بیشتر آثاری که ازلیان متقدم و اخلاف‌شان در نقد دعوت بهاءالله نگاشته بودند به تدریج یافته شد و با همان رویکرد نخست مورد بررسی قرارگرفت و یادداشت‌های زیادی فراهم آمد.

در سال ۱۳۹۱ش. که نگارنده به نوشتن پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد خود درباره‌ی واقعات سال‌های اقامت صبح ازل و بهاءالله در بغداد پرداخت، آن یادداشت‌ها را همراه با برخی اسناد دست اول و نیز آثار مهمی از بهائیان چون ایقان و بدیع (اثر بهاءالله)، تاریخ ظهور الحق و اسرار الآثار خصوصی (اثر فاضل مازندرانی)، رساله‌ی سیّد مهدی دهجی، تاریخ سمندر (اثر محمّدکاظم سمندر قزوینی) و... با رویکرد

دوم مورد مطالعه قرار داد و به نتیجه رسید که صبح ازل به واقع جانشین باب بود و دعوت بهاءالله از نگاه آموزه‌های باب پذیرفتنی نیست و بهائیان تا جای ممکن جایگاه صبح ازل را در روایت تاریخ پایین آورده‌اند.[۱۶۲] بر همین اساس است که نگارنده با توجه به پژوهش‌های خود کتاب تنبیه النائمین را در مجموع کتابی که باید مورد توجه قرارگیرد می‌داند بدون آن‌که بر تمام داده‌های آن تکیه داشته باشد. ویژگی‌های این کتاب را در نکات زیر می‌توان یافت:

۱. روایت برخی واقعات تاریخ بابیان که در منابع دیگر نیامده است؛

۲. بررسی رویکرد ظاهری بهاءالله در اطاعت از صبح ازل؛

۳. به دست دادن برخی استدلال‌های ازلیان در ناهمسان دانستن دعوت بهاءالله با آموزه‌های باب (فارغ از میزان صحت آنها که در جای خود باید بررسی شود)؛

۴. شناساندن جدی و مستند برخی ازلیان که در تاریخ ایران عصر قاجار نقش‌آفرین بودند.

تحلیلی برمیزان درستی برخی نکات کتاب تنبیه النائمین

همان‌گونه که پیش‌ترگذشت، کتاب تنبیه النائمین به سبب برخی داده‌های تاریخی که به دست داده، کتابی قابل توجه بوده و برای اهل تاریخ کارگشایی دارد. در نگاه نگارنده‌ی این دیباچه، برخی نکات آن مانند بسیاری از داده‌های منابع دست اول تاریخی در حد ادعاست و برای قضاوت کامل درباره‌ی آنها هنوز مدارک لازم در دست نیست با این حال، با توجه به مواد تاریخی دیگر، بر درستی کامل یا نسبی برخی نکات کتاب تنبیه النائمین می‌توان دست گذاشت. برخی از آنها بدین قرارند:

نوشته‌های زیاد باب در بزرگداشت صبح ازل

درکتاب تنبیه النائمین متن تعداد قابل توجهی از نوشته‌های منسوب به میرزا علی‌محمّد باب در بزرگداشت میرزا یحیی صبح ازل و نیز بیان مقام جانشینی او آورده شده که در این میان اصل چهار عدد از آن نوشته‌ها یافته شده است: لوح وصایت،[۱۶۳] لوح ملّا عبدالکریم قزوینی،[۱۶۴] لوح باب درباره‌ی رساندن آثارش به صبح ازل[۱۶۵] و لوح

مکتب‌خانه‌ی من‌یظهره‌الله[۱۶۶] ــ که نشان از آن دارد موعود باب در آینده به دنیا خواهد آمد.

این چهار نوشته همراه با برخی دیگر از الواح باب ــ که به خط او یا کاتبش، سیّد حسین یزدی، بود ــ نزد صبح ازل مانده و مدت‌ها پس از درگذشت او، به سال ۱۳۲۸ ش.، توسط نوه‌اش، عالیه‌خانم (دختر شیخ احمد روحی)، به قمرتاج دولت‌آبادی (خواهر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) ــ که به قبرس رفته بود ــ داده شد و سرانجام با کوشش محمّدصادق ابراهیمی (از شهداء بیان) در میان اسناد کتاب قسمتی از الواح خط نقطه‌ی اولی و آقا سیّد حسین کاتب به چاپ رسید.[۱۶۷]

گذشته از این، متن برخی الواح یادشده در تنبیه النائمین یا مضمون آنها را در آثار بهائیان نیز می‌توان دید مانند لوح وصایت و لوح مکتب‌خانه‌ی من‌یظهره‌الله که اصل‌شان نیز یافت شده،[۱۶۸] لوح باب به بهاءالله بر ضرورت حفظ صبح ازل از هر ناراحتی،[۱۶۹] «لوح وصیت»[۱۷۰] و آنچه از کتاب جلیل[۱۷۱] آورده شده است.[۱۷۲] همچنین، گفتار برخی بهائیان برجسته ــ که دوران ریاست کلی صبح ازل را درک کرده بودند ــ درباره‌ی «حالت خلق بیان» در این‌که «تقریباً... عموماً نظر به **اشارات مُنزَله‌ی**» باب «توجه به مرآت ازل داشتند»[۱۷۳] نیز بر این مسیر دانسته می‌شود. بنابراین، اصل صدور آن نوشته‌های فراوان در مجموع باید پذیرفته شود.

نادرستی دعوی بهاءالله درباره‌ی نگاه مصلحت‌اندیشانه‌ی باب به صبح ازل

آنچه در ادامه‌ی فراز بالا می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، دعوی بهاءالله درباره‌ی جانشینی ظاهری و نه اصیل صبح ازل است. در کتاب تنبیه النائمین گفتار بهاءالله درباره‌ی طرح مشترکش با باب بر جانشین‌کردن ظاهری صبح ازل به جهت انحراف توجه حکومت به او و بازگرداندن توجه ایشان از بهاءالله (موعود باب) سخن گفته شده و با موازین عقلی و تاریخی ناهمسان دانسته شده است.[۱۷۴]

این دعوی را در آثار بهائیان نیز می‌توان دید. بهاءالله نخستین نوشته‌ی صبح ازل به باب را که توجه باب به او را سبب شد، املای خود به وی دانسته است.[۱۷۵] عبدالبهاء و داعیان بهائی نیز در آثار خویش از آن طرح مصلحت‌اندیشانه سخن گفته

و اساس بزرگداشت صبح ازل را طرح باب و بهاءالله برای حفظ جان بهاءالله یاد کرده‌اند.[۱۷۶]

جدای از خدشه‌هایی که درکتاب تنبیه النائمین به این دعوی وارد شده و قابل توجه می‌نماید، باید گفت دعوی ازلیان بر بزرگداشت صبح ازل از سوی باب با اسنادی قابل استناد همراه است در حالی که دعوی بهائیان تنها یک ادعای شفاهی است و طبیعی است که با یک نگاه تاریخی خارج از باور بابی و بهائی باید به سوی ازلیان رفت مگر آن‌که بهائیان برهانی هم‌تراز با برهان ازلیان (مانند سندی مکتوب و قابل استناد) به دست داده و به بطلان دعوی ایشان برسند.

نوشته‌های بهاءالله در بزرگداشت صبح ازل

دیگر موضوعی که درکتاب تنبیه النائمین مورد توجه قرارگرفته، نوشته‌های فراوان بهاءالله در بزرگداشت مقام صبح ازل در زمان پیش از آغاز آشکار شدن دعوی‌اش است. متن تعداد زیادی از آن نوشته‌ها در این کتاب آورده شده است.[۱۷۷] با توجه به آن‌که برخی از این دست آثار درکتاب‌ها و یا اسناد مورد تأیید بهائیان نیز دیده می‌شود، اصالت آن نوشته‌ها را درمجموع باید پذیرفت و به سبب دشمنی ازلیان با بهاءالله به مجعول‌دانستن‌شان نباید گرایید. این موضوع در پیوست شماره‌ی ۲ این کتاب (نوشته‌هایی از میرزا حسینعلی بهاءالله در اطاعت از میرزا یحیی صبح ازل به روایت بهائیان) به بحث گذاشته شده است.

توهین بهاءالله به نایبان امام دوازدهم در عصر غیبت صغری

از دیگر نکات تاریخی که درکتاب تنبیه النائمین مورد اشاره قرارگرفته، توهین بهاءالله به امام ششم شیعیان، جعفر بن محمّد الصادق، و نیز نایبان امام دوازدهم شیعیان در عصر غیبت صغری درکنار تجلیل او از جعفر بن علی (عموی امام دوازدهم) مشهور به «کذاب» است.[۱۷۸] بر آن اساس که این کارها مورد نکوهش ازلیان قرارگرفته، بحثی درباره‌ی اعتقاد همیشگی باب به اصل وجود امام دوازدهم شیعیان در پیوست شماره‌ی ۳ این کتاب (جایگاه امام دوازدهم شیعیان در مسیر دعوت میرزا علی‌محمّد باب) آورده

شده و ضمن نشان دادن ناهمسانی رویکرد بهاءالله در انکار اصل وجود او با آموزه‌های باب، درستی بیشتر دعاوی توهینی یادشده‌ی ازلیان به دست داده شده است.

استدلال بهاءالله به نام خود (حسینعلی) در اثبات دعوی رجعت حسینی

در یکی از فرازهایی که شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی به اصل نسخه‌ی اساس افزوده، هم‌نامی بهاءالله با امام سوم شیعیان، حسین بن علی، یکی از دلایل او بر درستی دعوی رجعت حسینی‌اش یاد شده است.[۱۷۹] ازلیان دیگر نیز این دلیل را مورد اشاره قرار داده و نادرستش دانسته‌اند. به عنوان نمونه، ملّا محمّدجعفر نراقی نامه‌ای از بهاءالله به خود را آورده که در آن ضمن مظهرظهورالله خواندن خود و نراقی، با نظر به نامش (حسینعلی) رجعت صفتی امام سوم شیعیان در خود را مدعی شده است: «ألست ابن علی بالحق؟ أما سُمّیتُ بالحسین فی جبروت الله المهیمن العزیزالکریم؟»[۱۸۰] نراقی در ادامه، آنچه را که در نادرستی آن دلیل می‌دانست آورده است.[۱۸۱] درمجموعه‌ای خطی از الواح بهاءالله این لوح را می‌توان دید.[۱۸۲] برهمین اساس، دانسته می‌شود که بهاءالله به واقع ملّا محمّدجعفر نراقی را مظهر ظهورالله خوانده و خود را براساس نام خویش محل رجعت صفتی امام سوم شیعیان دانسته است.

پیشرفت امر بهاءالله به سبب ثروت هنگفت میرزا موسی جواهری

درکتاب تنبیه النائمین، از «پیش‌کش» شدن خانه‌ای در بغداد به بهاءالله از سوی میرزا موسی جواهری ــ که از ثروتمندان آن زمان بود ــ سخن به میان آمده[۱۸۳] و «قوام مرامِ بهاءالله «از بذل مالِ» او دانسته شده است.[۱۸۴] همچنین، «کتب تاریخ قدماء و نسخ عتیقه‌ی فصحا» که از سوی او در اختیار بهاءالله قرار داده می‌شد و وی «در زیرزمین خانه‌ی مشارٌالیه انتخاب نموده حفظ می‌کرد» یاد شده و آن مطالعه‌ها دلیلی بر اُمّی نبودن بهاءالله و آیات نبودن آثار او دانسته شده و سرانجام، به روی‌گردانی میرزا موسی از وی به سبب دعوی جدیدش رسیده است.[۱۸۵] از آن روی که سندی درباره‌ی انتقال تمام اموال میرزا موسی جواهری به بهاءالله در دست است، درستی بخشی از نکات بالا به دست می‌آید.[۱۸۶]

نوشتن آیات و ریختن آنها در رودخانه

«مشق آیات و مناجات» از سوی بهاءالله در سال‌های پیش از آشکارکردن دعوتش و نیزکتابت آن آیات از سوی میرزا آقاجان کاشانی (خادم بهاءالله و بعدها کاتب وحی او) و سپس شستن آنها در آب نیز درکتاب تنبیه النائمین آورده شده و از دلایل نادرستی دعوت او به عنوان شخصی درس‌ناخوانده و اُمّی دانسته شده است.[۱۸۷] ازلیان دیگر نیز این کار را یاد کرده‌اند. به عنوان نمونه، ملّا محمّدجعفر نراقی ــ که مدت‌زمانی در بغداد بهاءالله را می‌دید ــ از تمرین او برای آیات‌نویسی سخن گفته و از قول میرزا آقاجان آورده: «هر به چند روزکه بسته[ای] ازکاغذهای ایشان جمع می‌شد، یا امر می‌کردند که من به کنار شط برده می‌شستم یا خودشان در اندرون طشت می‌طلبیدند و درمیان طشت می‌شستند و محو می‌کردند.»[۱۸۸] این معنی را درمنابع بهائیان نیز می‌توان دید. سیّد مهدی دهجی ــ که خود آن سال‌ها در بغداد بود و از نزدیکان بهاءالله به شمار می‌رفت ــ درباره‌ی ظهور مخفی بهاءالله نوشته که «در سنوات اولیه نظر به عدم استعداد اهل بیان بسیاری از آنچه نازل می‌شد به امرمبارک در طشت آب شسته و آب آن حمل به دجله‌ی بغداد می‌شد و نصیب ماهیان دجله می‌گشت.»[۱۸۹] بر همین اساس است که دعوی کتاب تنبیه النائمین درباره‌ی کتابت آیات بهاءالله و سپس شسته‌شدن‌شان پذیرفتنی می‌شود.

رویکرد منفی صبح ازل به میرزا ملکُم‌خان در بغداد

درکتاب تنبیه النائمین ازمسافرت میرزا ملکم‌خان به بغداد و مجذوب شدن بهاءالله به او سخن به میان آمده و سپس پاسخ منفی صبح ازل به پیشنهاد بهاءالله برای بهره‌گیری از قدرت شعبده‌بازی میرزا ملکم‌خان و ناراحتی او از آن پاسخ آورده شده است.[۱۹۰] در نگاه نگارنده‌ی این دیباچه، با جمع میان منابع دیگر ازلیان و نیزمنابع بهائیان و مسلمانان درستی این روایت پذیرفتنی است[۱۹۱] با این حال، دو نامه از صبح ازل در دست است که در آنها رویکرد منفی خود به میرزا ملکم‌خان را نشان داده و به نظرمی‌رسد برای این کتاب کافی باشد. صبح ازل در یکی از آن دو نامه نوشته که «کلیه‌ی اغتشاش را وجود ملکم نمود» و در دیگری، حیرت خود را از او با این جمله

که «خداوند عجب عجوباتی خلق فرموده» آشکارکرده است.[۱۹۲] البته باید گفت که میرزا ملکم‌خان بعدها ــ در زمانی که با فعالان بابی ضد قاجار همراهی نزدیک داشت ــ در نظر صبح ازل تا آنجا بالا رفت که رجعت صفتی عیسی بن مریم ــ که به یاری موعود اسلام باید بپردازد ــ دانسته شد.[۱۹۳]

ارتکاب به قتل از سوی اتباع بهاءالله

درکتاب تنبیه النائمین دربارهٔ شهرت «قضایای واقعه در عراق عرب» و «شرارت و جهالت آن غولان آدم‌کش و آن خون‌خواران انسان‌کش» ــ که سرانجام به اخراج صبح ازل و بهاءالله و بابیان از بغداد انجامید ــ سخن به میان آمده است.[۱۹۴] همچنین، کشته شدن بزرگان بابی مخالف با بهاءالله توسط بهائیان با دستور او یاد شده است.[۱۹۵] آنچه در پیوست شمارهٔ ۴ این کتاب (تحلیل روایت‌های کشتار بهائیان از ازلیان در ابتدای دعوت بهاءالله) آورده شده، نشان از آن دارد که درمجموع با نگاهی مثبت به این سخنان باید نگریست. می‌توان گفت که روایت‌های مربوط به بغداد اگر از خود عزیه‌خانم نباشد، ازمیرزا احمد امین‌الاطباء رشتی و شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی است چرا که ــ چنان‌که در ادامه آمده ــ این دو در آن حدود زمانی در عراق بودند.

آنچه گذشت به شکلی عینی ضرورت توجه به داده‌های کتاب تنبیه النائمین را گویاست. بر همین اساس، آگاهی از زندگی و تکاپوهای کسانی که درکنار عزیه‌خانم در پیدایش این کتاب سهم داشتند نیز سودمند بوده و در مسیر درک بهتر تاریخ فکری ـ سیاسی ایران در عصر قاجار یاری‌رسان خواهد بود:

شناختی از حاج میرزا احمد مشرف‌زادهٔ کرمانی

تحصیلات حاج میرزا احمد کرمانی

میرزا احمد فرزند میرزا حسینعلی مشرف کرمانی است. پدر او که «مشرف» یا سررشته‌دار فوجی از نظامیان ایران بود، کتابخانهٔ مفصلی داشت و فرزندش را به آموختن دانش واداشت. او نیز پس از آموختن مقدمات، به تحصیل فلسفه نزد حاج‌آقا صادق کرمانی

(از شاگردان حاج ملّا هادی سبزواری) پرداخت.[۱۹۶] به روایت بهائیان، او ــ که «تحصیلات علمیه درکرمان کرده» بود ــ «با ذکاء و استعداد فطری خود شخصی فاضل و مستجمع فنون و صاحب تحریر و تقریر و نادرالنظیرگردید»[۱۹۷] و به روایت ازلیان، با داشتن حافظه‌ای قوی بیشتر سوره‌های قرآن را از بر داشت.[۱۹۸]

پیوستن حاج میرزا احمد کرمانی به بابیان

رواج آیین باب درکرمان با کوشش‌های ملّا محمّدجعفرکرمانی (حدود ۱۲۴۱ تا ۱۳۱۱ق.)[۱۹۹] صورت گرفت. آنچه فرزند او، شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، در ویرایش اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه آورده، از همین معنی حکایت دارد: «آن بزرگوار از اجله‌ی ارکان اهل بیان و سابقین اولین ازمؤمنین به حضرت نقطه‌ی اولی است و درکرمان ایشان اعلای لوای بیان نمود [و] جمعی کثیر را به قوه‌ی تبلیغ بلیغ و دعوت حقه داخل این امر نمود.»[۲۰۰]

ملّا محمّدجعفر در همان ابتدای ظهور باب ــ که حدود نوزده سال داشت و از پیروان راسخ رهبر شیخیان درکرمان، حاج محمّد کریم‌خان کرمانی، به شمار می‌رفت ــ[۲۰۱] در خلال گفت‌وگو با ملّا صادق خراسانی ــ که از پیروان نخستین باب بود و بعدها به بهائیان پیوست ــ بابی شد.[۲۰۲] این تغییر اعتقاد ــ هرچند بروز چندانی نداشت ــ با واکنش جدی حاج محمّد کریم‌خان روبرو شد و در سال‌های بعد مدتی به حبس وی انجامید.[۲۰۳]

با این حال، او با وجود مجاورت با خاندان شیخی و قدرتمند حاج محمّد کریم‌خان ــ که ازمخالفان تام و تمام دعوت باب بودند ــ توانست با بهره‌گیری از نهان‌زیستی وکتمان عقیده به بابی کردن جمعی از اهل کرمان بپردازد. بعدها که پسرانش، شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، شیخ احمد روحی، شیخ محمود افضل‌الملک و شیخ ابوالقاسم روحی، به سن و سال مناسب رسیدند، ایشان نیز مددکار پدر و یاران او شده[۲۰۴] و «به واسطه‌ی آن خاندان جمعی از پیروان میرزا یحیی ازل در آنجا برقرار شدند» که «اصل و مرکزشان» ملّا محمّدجعفر بود.[۲۰۵] یکی از ازلیان در این باره نوشته: «درکرمان پیروان صبح ازل یعنی بابی بسیارند و سبب کثرت این جماعت ملّا

محمّدجعفربودکه بهاء او را «جعفرکذاب» گفت[۲۰۶] زیراکه به او ایمان نیاورده بود.»[۲۰۷] ملّا محمّدجعفر در این مسیر تا آنجا پیش رفت که به روایت بهائیان، «جمعی از بابیّین ازلیّین در آنجا مجتمع شده و شهر مذکور پایتخت ایشان نیز شمرده شد.»[۲۰۸]

حاج میرزا احمد کرمانی یکی از ثمرات آن کوشش‌ها بود. بحرالعلوم کرمانی در ویرایش اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه درباره‌ی او نوشته که آن «شخص عظیم‌الشأن از جمله تلامذه‌ی درس و اصحاب جناب ملّا محمّدجعفرکرمانی» بود.[۲۰۹] بهائیان نیز او را از تربیت‌شدگان آن استاد در مسیر ازلی‌گری یاد کرده‌اند.[۲۱۰]

او در همان ایام جوانی با شیخیان مربوط شد و نزد حاج محمّد کریم‌خان کرمانی «مقامی رفیع حاصل نمود» و حتی‌گاه در جای وی برای شاگردانش سخنرانی کرد.[۲۱۱] با توجه به آن‌که وفات حاج محمّد کریم‌خان به سال ۱۲۸۸ق. رخ داد،[۲۱۲] ارتباط حاج میرزا احمد با شیخیان را به زمان پیش از آن باید بازگرداند.

به روایت بهائیان، حاج میرزا احمد به سبب آشنایی و مراوده با شیخ محمّد فاضل قائینی ــ که از داعیان برجسته‌ی بهائی بود ــ به بهائیان پیوست و نزد شیخیان بر فراز منبر به اثبات باب و بهاءالله پرداخت و حاج محمّدخان کرمانی (جانشین حاج محمّد کریم‌خان) را با خود دشمن کرد.[۲۱۳] رونوشت لوحی از بهاءالله به قلم خادم او در دست است که نشان می‌دهد حاج میرزا احمد در ابتدای کار نسبت به بهاءالله و آیین او «کمال اقبال و خلوص» نشان می‌داده است.[۲۱۴] گفتار دیگری از بهاءالله نیز گویای آن است که او در ابتدای کار به حاج میرزا احمد توجه داشته و می‌خواسته تا وی «ظهیری برای امر» شود.[۲۱۵] همچنین، روایت بهائیان آن است که پدر حاج میرزا احمد (میرزا حسینعلی مشرف) نیز از ایشان بود.[۲۱۶] دانسته نیست که حشر و نشر حاج میرزا احمد با ملّا محمّدجعفرکرمانی ــ که به ازلی شدن او انجامید ــ بعد از بهائی‌شدنش بوده یا پیش از آن رخ داده،[۲۱۷] اما ــ همان‌گونه که خواهد آمد ــ باید نتیجه گرفت که او از همان اوایل ازلی بود و خود را در میان بهائیان بهائی نشان می‌داد.

تکاپوهای حاج میرزا احمد کرمانی در میان ازلیان و بهائیان

روایت بهائیان آن است که حاج محمّدخان پس از بحث و گفت‌وگو با حاج میرزا

احمد، به مرتضی‌خان وکیل‌الملک دوم (والی کرمان) شکایت کرد و چون او اعتنا نداشت، به تهران نامه نوشت. بر همین اساس بود که از حکومت مرکزی به دستگیری حاج میرزا احمد و فرستادنش به تهران دستور رسید. وی در مسیر تهران، به یزد رفت و آنجا در برابر یکی از عالمان ــ که به مخالفت با بابیان و بهائیان می‌پرداخت ــ با شدت تمام در اثبات اعتقاد بهائی خود سخن گفت. گفت‌وگوی ایشان سبب شد تا بهائیان یزد باخبر شده، «جمعی از محترمین [ایشان] از وی وعده‌خواهی کرده، ملاقات نمودند و مطلع شدند که فکر وی استقرار و تمکّنی ندارد و دارای جُربزه است و هر دمی رأی تازه ظاهر می‌سازد.» این رویداد حدود سال‌های ۱۲۹۲ و ۱۲۹۵ق. واقع شد.[۲۱۸]

حاج میرزا احمد در مدت یک‌سالی که در انبار تهران زندانی بود، به تبلیغ امر بهاءالله می‌پرداخت. پس از آن‌که با تلاش پدرش و نیز شفاعت وکیل‌الملک آزاد شد و به کرمان بازگشت، دیگربار کارهای پیشین خود را از سر گرفت و «متدرجاً بنای بلندپروازی گذاشت و ابراز داعیه از خود نمود و تنی چند را دم‌ساز و هم‌رازکرده»، کم‌کم به «تنقید و تعییب» امر بهاءالله روی آورد. او که در این راه خود را «رادع» می‌خواند، به شهرهای مختلف می‌رفت و به رد آیین بهائی می‌پرداخت.[۲۱۹] روایت بهائیان آن است که گفت‌وگوهای برخی «احبّا» با او موجب شد تا «چند بار توبه و انابه کرد» اما در همان حال، یک بار «به منبر آمده، در محضر عموم تعرض به این امر کرده، تهییج و انقلاب در عامه و بیم و اضطراب در احباب افکنند.» پس از آن بود که نامه‌ای به بهاءالله نوشت و از کارهای خود پوزش خواست.[۲۲۰]

در این میان، روایت ازلیان از آن حکایت دارد که حاج میرزا احمد در کرمان با ایشان نیز مربوط بود و تکاپوهای ضد حکومتی داشت. مهدی ملک‌زاده (تاریخ‌نگار ازلی) در بحث از «مجامع ملی دوران استبداد» وقتی به کرمان رسیده، با روش نهان‌نگارانه‌ی خود در مخفی داشتن ازلیان، به ورود «افکار نوین»، «فلسفه‌ی آزادی‌خواهی» و «آن آیین نو» به آن شهر اشاره‌ای داشته و سپس «مجمعی از آزادی‌خواهان» را که همگی در واقع ازلی بودند یاد کرده و ضمن اشاره به «مظلومیت و فداکاری‌های آنها»، نوشته که ایشان «در راه انتشار افکار نوین کوشش‌ها کردند و هریک در راه مطلوب مصایبی

دیدند که به قیمت جان اکثر آنها تمام شد.» آن فعالان بابی ضد قاجار میرزا آقاخان کرمانی، شیخ مهدی بحرالعلوم، شیخ احمد روحی، حاج میرزا احمد کرمانی، میرزا رضا کرمانی، حاج سیّدجواد کرمانی و شیخ محمود افضل‌الملک بودند.[۲۲۱] زمان آن تکاپوها را به پیش از سال ۱۳۰۲ق. باید بازگرداند چرا که میرزا آقاخان کرمانی و در پی او شیخ احمد روحی در آن سال کرمان را برای همیشه ترک کردند.[۲۲۲]

ازلیان نیز روایتی از تکفیر حاج میرزا احمد کرمانی به دست داده‌اند. محمود دبستانی کرمانی ــ که از ازلیان آگاه کرمان بود[۲۲۳] ــ در آن روایت نوشته که حاج میرزا احمد در محیط بسته‌ی کرمان «با یک احساسات مبنی بر غریزه قیام نموده و چون وعظ بلیغ و نطقی جاذب داشته است، توجه عامه را جالب بوده است و همین شهرت و تقدم موجب حسادت دیگران شده، به تکفیر او اقدام نمودند.» در این میان، با وجود آن‌که یکی از عالمان بزرگ و صاحب ریاست کرمان[۲۲۴] به حمایت او می‌پرداخت و پس از نماز جماعت مردم را از وعظ او بهره‌مند می‌ساخت، «رفته‌رفته بعضی متشرعه و هم معارضین شیخیه نزد وکیل‌الملک دوم او را متهم به بابی‌گری و الحاد نموده و به قدری این سعایت‌ها شدید شده بود» که آن عالم نتوانست «محض حفظ مصالح خود دفاعی بنماید؛ در نتیجه، او را از منبر رفتن منع، علاوه چوب وافری می‌زنند.»[۲۲۵]

عبدالحسین صنعتی‌زاده نیز ــ که همچون دبستانی از ازلیان آگاه کرمان بود[۲۲۶] ــ نوشته که در جریان دستگیری حاج میرزا احمد، «فراشان حکومتی عمامه‌ی» او را «به گردنش انداخته» و در حالی که ــ به واسطه‌ی سیلی‌هایی که به او زده بودند ــ «گونه‌ها و زیر چشمانش کبود شده بود»، «با پای برهنه بدون آن‌که شال به کمرش باشد»، از بازار کرمان عبورش داده، «با خواری. . . به طرف دارالحکومه» بردند. در شرح صنعتی‌زاده، «سیمای نورانی و پیشانی بلند و ریش سیاه و چشمان حقیقت‌بین این جوان» از «بی‌گناهی و معصوم‌بودنش» حکایت داشت. او واعظی بود که هرکجا منبر می‌رفت، مردم هجوم می‌آوردند. البته او «کلّه‌ی نترسی» داشت و «حرف‌هایی تند بر ضد حاکم و دولت» می‌زد وگویی «ترس در خلقت او وجود» نداشت. برخی او را «طلبه» می‌دانستند اما برخی «یکی از اولیاءالله»ش می‌گفتند.[۲۲۷]

در این هردو روایت ازلی آمده: «هنگامی که چند نفر فراش با ترکه‌های انار

آب‌کشیده به زدن او اشتغال داشته، او به خواندن قرآن ـ بدون آن‌که جزعی بنماید ـ خود را مشغول می‌داشته و بعد از چند دقیقه، به فراش‌ها خطاب می‌کند که: «می‌فرمایند: بس است!» حاکم را خنده‌ای با تعجب و تأثر دست داده، می‌گوید: «موقوف کنید!»[۲۲۸]

با توجه به آنچه از روایت بهائیان در ابراز عقیده‌ی آشکار حاج میرزا احمد دانسته شد، رویکرد نهان‌نگارانه‌ی دبستانی و صنعتی‌زاده ـ که به اعتقاد غیر اسلامی او هیچ اشاره‌ای ندارند ـ آشکار می‌شود.[۲۲۹] باید گفت سخنان حاج میرزا احمد که گاه به ابراز اعتقاد علنی هم کشیده می‌شد، عاملی بسیار مهم بوده و اتهام بابی‌گری‌اش را سبب شده، نه آن‌که آن اتهام تنها از حسادت اقران ناشی شده باشد.

در روایت دبستانی، حاج میرزا احمد پس از چوب خوردن، ازکرمان خارج شد و به سوی مشهد رفت. حدود سه چهار ماه در طبس اقامت گزید و مریدان زیادی یافت و «مخصوصاً بهائی‌های آنجا ارادت فوق‌العاده‌ای به او» یافتند.[۲۳۰] صنعتی‌زاده نیز در این باره نوشته که حاج میرزا احمد در طبس «مریدان زیادی پیدا می‌نماید. در اول، جدیدی‌ها [ـ که همان بهائیان باشند ـ] به خیالات واهی او را خود پنداشته، اما بعداً که مشاهده می‌نمایند از آنها بری است، او را ترک می‌کنند.»[۲۳۱]

حاج میرزا احمد پس از بروز برخی مخالفت‌ها در طبس، به مشهد و سپس تهران رفت.[۲۳۲] در روایت دبستانی از مسافرت او به نیریز فارس (محل وقوع یکی از جنگ‌های بزرگ بابیان در برابر حکومت قاجار) و نیز اقامت و وعظش در آنجا سخن به میان آمده و نوشته شده که «بابیه‌ی آنجا اقبالی به او داشته‌اند.»[۲۳۳]

با توجه به آن‌که وفات آن عالم بزرگ کرمانی (حاج‌آقا احمد) ـ که در زمان تکفیر به حمایت حاج میرزا احمد می‌پرداخت ـ به سال ۱۲۹۵ق. رخ داد،[۲۳۴] زمان تکفیر مورد روایت ازلیان را نیز به همان حدود یا پیش از آن باید بازگرداند. صنعتی‌زاده تاریخ آن تکفیر را همان سال ۱۲۹۵ق. یاد کرده است.[۲۳۵]

ارتباط با مسعودمیرزا ظل‌السلطان (حاکم مقتدر اصفهان)

روایت دبستانی حاکی از آن است که شاهزاده مسعودمیرزا ظل‌السلطان زمانی «نظر به مطامع سیاسی» هزار تومان به حاج میرزا احمد داده بود.[۲۳۶] این حسن ظن نمونه‌ای

از روابط پنهانی ظل‌السلطان با فعالان بابی ضد قاجار چون میرزا آقاخان کرمانی، حاج سیاح محلاتی و. . . برای خلع پدرش، ناصرالدین‌شاه، است که رد پای آن را در متون تاریخی می‌توان دید.[۲۳۷]

ارتباط با حاج شیخ هادی نجم‌آبادی

روایت بهائیان آن است که حاج میرزا احمد کرمانی پس از آزادی از حبسی که در تهران برایش پیش آمد (حدود سال ۱۳۰۶ ق.) «با آقا شیخ هادی نجم‌آبادی ملاقات و از وی استمداد داشت.»[۲۳۸] شاهدی آگاه نیز حاج میرزا احمد را «فردی بابی ازلی» و از «مریدان» شیخ یاد کرده است.[۲۳۹]

شیخ هادی نجم‌آبادی آن زمان ــ که هنوز حاج میرزا هادی دولت‌آبادی از اصفهان به تهران نیامده بود[۲۴۰] ــ همراه با میرزا محمّدباقر صدرالعلماء برجسته‌ترین شخصیت ازلیان تهران بود و ارادتمندان زیادی داشت. در سال‌های بعد نیز صبح ازل او را از شهداء بیان دانست. سرسپردن شخصی چون حاج میرزا احمد کرمانی به شیخ هادی نجم‌آبادی نشان‌گر مقام والای او در میان ازلیان است چراکه حاج میرزا احمد ــ چنان‌که در ادامه آمده ــ خود درمیان ایشان جایگاهی درخور داشت.[۲۴۱]

همراهی با سیّد جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) در تهران

در همان زمان‌ها بود که سیّد جمال‌الدین افغانی با دعوت ناصرالدین‌شاه به ایران آمد[۲۴۲] و در ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ ق. به تهران رسید[۲۴۳] و مورد استقبال مخفیانه‌ی مخالفان حکومت قاجار قرارگرفت. در این مسافرت «مردم بیشتر [ازمسافرت قبل] دور سیّد راگرفتند» و «مجالس سری برپا شد.»[۲۴۴] فعالان بابی ضد قاجار نیز درمیان آن مخالفان جای داشتند و یکی از ایشان حاج میرزا احمد کرمانی بود که به روایت ازلیان، با وجود «اختلاف ذوق و مشرب»ی که با سیّد جمال‌الدین داشت، در تهران با «آن مرد اجتماعی و مصلح» همراه شد.[۲۴۵]

تکاپوهای ضد حکومتی سیّد جمال‌الدین و یارانش سرانجام در نیمه‌ی سال ۱۳۰۸ ق. به اخراج سخت و خشن او از ایران انجامید.[۲۴۶] مدتی پس از آن اخراج،

گروهی از یاران سیّد جمال‌الدین به تکاپوهای مخفی ضد حکومتی روی آوردند اما به سبب ساده‌لوحی میرزا رضا کرمانی در رمضان سال ۱۳۰۸ق. دستگیر شده[۲۴۷] و حدود دو سال را در زندان قزوین گذراندند.[۲۴۸] حاج میرزا احمد کرمانی هم در جمع آن زندانیان جای داشت.[۲۴۹] به روایت بهائیان، او «با میرزا رضای کرمانی معروف هم‌راز و هم‌قدم گردیده و در فتنه‌ی جمهوری‌طلبان [ــ که همان یاران سیّد جمال‌الدین بودند ــ] . . . رکنی عظیم شد.»[۲۵۰]

بهاءالله در یکی از نوشته‌های خود چنین آورده که پس از اخراج سیّد جمال‌الدین از ایران، ورقه‌هایی در تهران پخش می‌شد و برخی کارهای ضد حکومتی را به بهائیان نسبت می‌داد که پس از تحقیق و تفحص دانسته شد کار حاج میرزا احمد کرمانی بوده است. بر همین اساس بود که او دستگیر شد و ضمن بازجویی گفت که به سبب دشمنی با بابیان (یعنی بهائیان)[۲۵۱] آن ورقه‌ها را پخش کرده است. بهاءالله در بیان هدف حاج میرزا احمد نوشته: «مقصودش از این عمل مردوده آن‌که این حزب مظلوم را مجدد مبتلا نماید وکل می‌دانند که این ظالم با این حزب کمال عداوت را داشته و دارد و به نار بغضاء مشتعل است؛ چه که او از حزب مخالف است و عنادش به مثابه‌ی آفتاب ظاهر و واضح.»[۲۵۲] روایت بهائیان آن است که حاج میرزا احمد هنگام بازجویی «به این طایفه افترا زد»، لذا دو تن از بزرگان ایشان به حبس قزوین رفتند.[۲۵۳] خود نیز همراه با فعالان ازلی چون حاج سیاح محلاتی و میرزا رضا کرمانی بیست و دو ماه را در زندان قزوین گذراند.[۲۵۴]

همکاری با کشندگان ناصرالدین‌شاه قاجار

زمانی که میرزا رضا کرمانی با دستور سیّد جمال‌الدین افغانی برای کشتن ناصرالدین‌شاه قاجار به تهران رسید، به حرم حضرت عبدالعظیم رفت و آنجا سکونت گزید. در این میان، گروهی از یاران سیّد جمال‌الدین ــ که درمیان‌شان فعالان بابی ضد قاجار نیز حضوری جدی داشتند ــ طرحی را برای کشتن ناصرالدین‌شاه آماده کرده بودند. بخشی از آن طرح راه‌اندازی شورش در ایران پس ازکشته شدن شاه جهت ازمیان برداشتن کامل سلطنت قاجار بود. دستور آن شورش را میرزا آقاخان کرمانی و شیخ

احمد روحی از اسلامبول فرستاده بودند. انجام آن کار بر عهده‌ی حاج میرزا احمد کرمانی، سیّد حسن صاحب‌الزمانی و میرزا حیدرعلی زردوز قرارگرفت که هر سه در میان ازلیان جای داشتند. بر همین اساس بود که آن سه تن به شهرری رفتند و پس از دیدار با میرزا رضا کرمانی راه همدان را پیش گرفتند.[۲۵۵]

روایت بهائیان آن است که چون آن زمان میرزا علی‌محمّد ورقاء ــ که یکی از داعیان معروف بهائی بود ــ همراه با تنی چند از هم‌کیشان خود در زندان تهران بسر می‌برد، حاج میرزا احمد در زمان ملاقات با میرزا رضا بر آن نظر شد که کشتن ناصرالدین‌شاه باید هرچه زودتر انجام شود چرا که به سبب حبس ایشان و ضبط کتاب‌هایشان از سوی حکومت، به نام بهائیان تمام شده و با یک تیر دو نشان زده خواهد شد! بر همین اساس بود که میرزا رضا در انجام کار مصمم‌تر شد.[۲۵۶]

بعد از قتل ناصرالدین‌شاه، شورشی که خواسته شده بود صورت گرفت اما آن‌گونه که پیش‌بینی می‌شد شدت نیافت. پس از آن بود که حاج میرزا احمد و سیّد حسن دستگیر شده و به تهران آورده شدند.[۲۵۷] میرزا رضا کرمانی در بازجویی برای آن‌که حاج میرزا احمد به دردسر نیفتند، او را «سفیه» یاد کرد.[۲۵۸] زمانی که حاج میرزا احمد و سیّد حسن به زندان افتادند، میرزا علی‌محمّد ورقاء و بهائیان یادشده نیز با ایشان هم‌بند شدند. به روایت یکی از آن محبوسان بهائی، همین‌که چشم سیّد حسن به ایشان افتاد، «شروع به سب و لعن نموده، گفت: بهائی‌ها غیرت ندارند! اگر من قدرت داشتم، ریشه‌ی آنها را قلع و قمع می‌کردم!» با این حال، وی مدتی بعد از درِ دوستی برآمد و ضمن پیشنهاد اتحاد، خواست تا وقتی خود را نزد زندان‌بانان بهائی خواند، ایشان او را از خود بدانند. آن بهائیان نیز او را رد کرده و از خود راندند.[۲۵۹]

روایت آن زندانی بهائی آن است که حاج میرزا احمد در زمان حبس «اظهار دوستی و مودت می‌نمود» و با وجود بی‌اعتنایی زندانیان بهائی کوتاه نمی‌آمد و با گرفتن وجهی از ایشان «تریاک می‌گرفت و می‌خورد.» او هنگامی که مورد تمسخر یکی از بهائیان قرارگرفت، در پاسخ او «علم و عرفان و انشا و املا و استقامت» خود را به رخ ایشان کشید و گفت: «بیست سنه در مقابل بهاءالله ایستادم و رایت نفاق و نعاق را مرتفع نمودم!» پس از آن خواست تا تقاضای توبه‌اش به محضر عبدالبهاء رسانده شود![۲۶۰]

آن زمان بود که شیخ هادی نجم‌آبادی (استاد حاج میرزا احمد و سیّد حسن) به شفاعت آن دو روی آورد. به روایت یکی از آگاهان، مظفرالدین‌شاه در پاسخ به شفاعت شیخ گفته بود که اگر این دو نفر را رها کند، «تخم قاجاریه را از روی زمین برمی‌دارند!» با این حال، شیخ «در استخلاص آنها اصرارکرد» اما تنها سیّد حسن را توانست رها کند.[۲۶۱]

درگذشت حاج میرزا احمد کرمانی

حبس حاج میرزا احمد سرانجام با مرگ او به سال ۱۳۱۴ق. خاتمه یافت.[۲۶۲] روایات گوناگونی درباره‌ی چگونگی درگذشت او در دست است. دبستانی برآن بود که «معلوم نیست او را کشته‌اند یا بدی منزل وکثافت و بی‌اعتنایی مأمورین بر حوایج او سبب تسریع مرگ او شده است.»[۲۶۳] وی پس از شرح خاطره‌ای از شدت سختی وارد بر زندانیان انبار تهران، نتیجه گرفته که حاج میرزا احمد به سبب جمع «اتهام بی‌دینی» با «شاه‌کشی»، آن هم نسبت به شاهی چون ناصرالدین‌شاه، در چه وضعیت اسفناکی بسر می‌برده است.[۲۶۴]

دیگر نویسنده‌ی ازلی، مهدی ملک‌زاده، نوشته: «عاقبت آن آزادمرد فرزانه پس از چندین سال حبس و قید در انبار تهران، در حالی که هنوز زنجیر به گردن وکُند در پا داشت، دار فانی را وداع کرد و به طرف آستان قدس خالق آزادی پرواز نمود.»[۲۶۵] محمّد صادق ابراهیمی (از ازلیان آگاه کرمان و از شهداء بیان) و ناصر دولت‌آبادی (ازمحققان ازلیان)[۲۶۶] نیز بر آن بودند که او «در انبار دولتی مسموم شده و از دنیا رفته» است.[۲۶۷]

روایت بهائیان آن است که حاج میرزا احمد «در حبس سخت مدتی بود و از کثرت پلیدی و بدی هوای محبس چشمانش نابینا گشت و موهای چهره‌اش فروریخت و فضیح و عریان و مختل‌الشعور و ناتوان در محبس بود تا بمرد.»[۲۶۸] میرزا محمّدخان قزوینی هم سبب مرگ او را بیماری اسهال خونی نوشته است.[۲۶۹]

رویکرد حاج میرزا احمد کرمانی به بهائیان

روابط حاج میرزا احمد کرمانی با بهائیان با فراز و نشیب‌های جدی و طولانی‌مدت

همراه بود. پیش از این گذشت که حاج میرزا احمد پس از ورود به جمع بهائیان، به رویارویی آشکار با شخص مقتدری چون حاج محمّدخان کرمانی ــ که شاهزادگی و مکنت را با حوزه‌ی درسی همراه کرده بود ــ پرداخت و از بهاءالله دفاع کرد. پس از تکفیر، در راه انتقال به تهران، در یزد همان شیوه را پیش گرفت اما برخی بهائیان او را متهور و بی‌باک یافتند. او در زندان تهران نیز به تبلیغ آیین بهائی روی آورد اما پس از آن تغییر مسیر داده و در شهرهای مختلف در رد بهائیان سخن می‌گفت ولی توبه‌هایی پی درپی نیز انجام می‌داد! با این حال، به نظر می‌رسد او در همان زمان‌هایی که تکاپوهایی آشکار و غوغافکن به نفع بهائیان داشت، در واقع یک ازلی بود.

میرزا آقاجان کاشانی (خادم الله و عبد حاضر لدی العرش: کاتب آثار بهاءالله) از «شیطنت و نکرای» حاج میرزا احمد به عنوان یکی از «مغلّین و منکرین» سخن گفته و نوشته که بهاءالله درباره‌ی او گفته بود: «رایحه‌ی منتنه‌ی کریهه از سمت ارض کاف و راء استشمام می‌شود.»[۲۷۰] جالب اینجاست که درکتاب اقدس نیز از مخالفان کرمانی بهاءالله ــ که تکاپوهایی مخفیانه داشتند ــ سخن به میان آمده است: «أن یا أرض الکاف و الراء! إنا نریك علی ما لایحبّه الله و نری منك ما لااطلع به أحد إلا الله العلیم الخبیر و نجد ما یمرمنك فی سر السرعندنا علم کل شیء فی لوح مبین.»[۲۷۱]

خادم بهاءالله در شرح این سخن، از «نفس مجهوله‌ی موهومه» و دیگرانی چون او ــ که درکرمان بودند ــ سخن گفته و نوشته که چندی بعد دو نوشته از حاج میرزا احمد در خاکساری نسبت به بهاءالله و یکی نیز برای خود او رسید. پس از آن بود که بهاءالله لوحی خطاب به حاج میرزا احمد نگاشت و به خادمش گفت: «این لوح را بفرست و خودت هم جواب او را بنویس و تفصیل رایحه‌ی منتنه که از آن ارض استشمام شد و همچنین کتاب اقدس را در مکتوبت ذکر نما!»

از این سخنان می‌توان دریافت که «نفس مجهوله‌ی موهومه» ملّا محمّدجعفر کرمانی بود که رواج آیین باب درکرمان را سبب شد ولی در سال‌های بعد با تمام وجود به مخالفت با بهاءالله پرداخت. فاضل مازندرانی ضمن شرح فرازیادشده‌ی کتاب اقدس ــ که درباره‌ی کارهایی نهانی درکرمان است ــ نوشته: «پوشیدگی آن امر جاری نامرئی است که اقدامات بابیان بود و به بروز حاجی میرزا احمد ناعق و مانند آن

مکشوف گردید.»[۲۷۲] بنابراین، باید نتیجه گرفت تکاپوهای ضد بهائی ازلیان کرمان به شکلی مخفی انجام می‌شده و حاج میرزا احمد نیز یکی از همان ازلیان نهان‌روش بود که بر ضد بهائیان کوشش‌هایی داشتند. این ازلیان درکنار «جمعیت و قدرتِ» شیخیان کرمان تا پایان حیات بهاءالله «مانع دومی» برای «تزیید مؤمنین امر بدیع» در آن شهر بودند.[۲۷۳]

از آن روی که حاج میرزا احمد در حدود سال‌های ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ق. دانست که مصداق «رایحه‌ی منتنه‌ی کریهه» وکارهای نهانی ازلیان کرمان است،[۲۷۴] باید نتیجه گرفت که صدور آن سخنان از بهاءالله به پیش از زمان یادشده بازمی‌گردد. همچنین، دانسته شد که زمان تکفیر حاج میرزا احمد ــ که به سبب بهائی‌گری آشکارش رخ داد ــ همان سال ۱۲۹۵ق. بود. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که حاج میرزا احمد یا مخفیانه از بهائی‌گری دست برداشته و ازلی شده بود و یا آن‌که از همان ابتدای کار یک ازلی بود که ظاهری بهائی داشت.

نوع روایت پیش‌گفته‌ی محمود دبستانی کرمانی و عبدالحسین صنعتی‌زاده‌ی کرمانی از تکفیر و دستگیری حاج میرزا احمد نیز قرینه‌ای بر درستی نتیجه‌گیری بالاست. این از آن روست که حاج میرزا احمد آن زمان دعوت بهائی داشت اما لحن سخن آن دو ازلی بسیار مثبت است در حالی که نباید چنین باشد. دیده شد که صنعتی‌زاده در روایت مسافرت حاج میرزا احمد به طبس ــ که پس از آن تکفیر انجام شد ــ از اقبال نخست و ادبار بعدی «جدیدی‌ها» سخن گفته و به «خیالات واهیِ» ایشان درباره‌ی همراهی حاج میرزا احمد پرداخته است. با توجه به روایت پیش‌گفته‌ی دبستانی از همان مسافرت، دانسته می‌شود که جدیدی‌ها همان بهائیان طبس بودند.[۲۷۵] با این ترتیب، کسی که به سبب نفرت ازلی خود از بهائیان این‌گونه سخن گفته، وقتی تکاپوهای آن زمان حاج میرزا احمد را چنان می‌ستاید، یقینی است که او را در همان اوان ازلی می‌دانسته نه بهائی.

به روایت بهائیان، زمانی که حاج میرزا احمد دانست که مصداق آن سخنان مکروه بهاءالله است، روابطش با بهائیان به تیرگی گرایید و «کدورت کلیّه واقع شد» و او «به لون دیگر ظاهر شد.»[۲۷۶] سیّد مهدی دهجی (از بزرگان بهائیان در زمان حیات

بهاءالله) ــ که در همان حدود زمانی با «میرزا احمد کرمانیِ علیه ما علیه» درکرمان دیدار داشت ــ برخی کارها چون «استعمال چرس و بنگ و غیره» را به او نسبت داده و از «حرکات مفسدانه و اغراض باطله»اش یاد کرده و نوشته: «هر سری راکشف نمود.» وی در ادامه، از «بی‌حکمتی و مهمل‌گویی» و «نداء عجلیّه»ی حاج میرزا احمد سخن گفته و او را یکی ازکسانی که بهاءالله آنان را «عجل» و «ناعق» و «طیور لیل» یاد کرده، دانسته است.[۲۷۷]

روایت بهائیان آن است که حاج میرزا احمد در سفری به هندوستان، «عبا و عصا و عمامه‌ی بزرگ» گذاشت اما مسلمانان «اعتنا نکرده، تمسخرش کردند و تدلیسش را به یکدیگر اخبار دادند.»[۲۷۸] با این حال، در همان سفر، وقتی به اسلامبول رسید از سیّد مهدی دهجی ــ که در عکا بود ــ خواست تا برای دیدار با بهاءالله اجازه بگیرد اما در همان زمان «بالای منبر ایرانی‌ها رفته، بنای گفت‌وگو گذارد و. . . طبیعت جعلیه‌اش باز بر سرکار آمده. . . بعضی حرکت‌های غیر مشروع نمود.» با این حال، دیگربار برای دهجی نامه نگاشت و «اظهار ایمان دروغی به حق نمود.» او هنگام دیدار با «احبابِ» اسلامبول «اظهار ایمان می‌نمود» اما «چون به منافقین اهل بیان می‌رسید، اظهار حب به جُعَل می‌کرد» یعنی صبح ازل را می‌ستود.[۲۷۹] دهجی در هشدار به بهائیان نسبت به حاج میرزا احمد نوشته:

> . . . [او] نه به حق و نه به دون حق، هیچ‌یک، ایمان نداشته و ندارد و اینها وسیله‌ی اظهار هواهای خودش بوده و هست. با موافق اظهار وفاق و با منافق اظهار اتحاد و اهل فرقان را واعظ بوده و شب‌ها در خرابات‌خانه‌های اسلامبول به هرزگی مشغول. اهل اسلامبول زبان طعن گشودند به ایرانیان که: «واعظ‌های شما همه یقین همین قسم‌اند!» لذا ایرانی‌ها میرزا احمد را غیرةً از اسلامبول اخراج نموده، این ذلیل لازم دیدم که ذکر از او نموده باشم تا نفوس ساده را به قدر امکان متذکر دارند که مبادا نفسی در چاه افتد و از حق محجوب ماند، چه که در الواح الهیه ذکر ناعقین بسیار شده، اخبار نمائید! و البته ناعقین بسیار ظاهر خواهند شد؛ به قدر امکان احباب را لازم است که مطلع نمایند. دیگر پس از اخبار اگر نفسی محجوب ماند، فعلیه ذنبه والله![۲۸۰]

روایت میرزا آقاجان کاشانی آن است که حاج میرزا احمد به سال ۱۲۹۸ق. در

«مدینه‌ی کبیره» (اسلامبول) «نقض عهد نمود» و با «شیاطین» (ازلیان) مراوده به هم‌رساند و به نشر «بعضی اوراق زقومیه» و «بعضی ازکلمات واهیه‌ی شیطان» (آثار صبح ازل) پرداخت.[۲۸۱] با این حال، همو نوشته که حاج میرزا احمد در اسلامبول «شبی. . . بعد از استعمال بعض اشیاء، آنچه نوشتجات معرض بالله [میرزا یحیی] نزدش بود آتش زده وگفته: خوشم می‌آید!»[۲۸۲] او حاج میرزا احمد را «ملحد باغی» و «منافق»ی که چون «موم» به هر شکلی درمی‌آید خوانده[۲۸۳] و دعا کرده که خداوند «ذیل امر را از امثال این نفوس مطهر دارد یا از فضل و عنایت خود رحیق ایقان و اطمینان کرم فرماید!»[۲۸۴]

روشن است که کارهای حاج میرزا احمد بهائیان را با ناراحتی شدید و شاید سردرگمی روبه‌روکرده بود. این از آن روست که میرزا آقاجان کاشانی در شرح کارهای او پس از اخراج از اسلامبول نوشته: «أعاذنا الله و معشر الموحدین من مکره و مکر أمثاله!»[۲۸۵] گفتار او چنین می‌نماید که حاج میرزا احمد «نزد موافق به موافقت تمام» ظاهرمی‌شد و «ادعای ایمان و ایقان» می‌کرد و «نزد منافق اتفاق ظاهر» می‌ساخت و آن زمان نیز «کتاب سجّین» (کتابی از صبح ازل یا پیروان او) را نزد بهائیان آباده‌ی شیراز فرستاده بود.[۲۸۶]

با توجه به نامه‌ی یکی دیگر از بهائیان نزدیک به بهاءالله (محمّدجواد قزوینی) ــ که پنج سال بعد (۱۳۰۳ق.) نوشته شده ــ می‌توان دانست که دوستی و دشمنی‌های متناوب حاج میرزا احمد با بهائیان پس از اخراج از اسلامبول نیز ادامه داشته است. این از آن روست که او با اشاره به رسیدن «عریضه‌ها»ی «مکرر» و «مُشعر بر توبه و انابه و بازگشتِ» حاج میرزا احمد «به ساحت عز اقدس» و نیز یادکرد از «نقض میثاق»های او، نوشته که وقتی سال پیش (۱۳۰۲ق.) باز هم «توبه‌نامه‌ی او رسید»، بهاءالله آن را «از طراز صدق عاری» دانسته بود. فرازهای بعدی آن نوشته قابل توجه است:

> چه که فرمودند: «اگر راست باشد، باز قبول می‌شود. وانگهی، معنی توبه بازگشت و ترک اعمال غیر معقوله است و این فقره توبه و بازگشت به قول اکتفا نشود؛ البته باید در تدارک ما فات نفس تائب برآید!» باری، شخص مذکور [را] دعا لازم [و] وارد. باید دعا

نمود که از اشراقات انوار آفتاب کرم محروم نشود...[۲۸۷] باری، همه‌ی اهل عالم از پی دنیا می‌دوند و عزت می‌طلبند و لکن وصول به هر شینی طریقی از برایش مقرر عند أُولی العقل؛ نه آن‌که به حق ــ جل جلاله ــ به معارضه برخیزد که: «اگر چنین نشود، چنان خواهم نمود!» جنبه‌ی جنون دارد، سر به سر نباید گذارد. مسکین است، دعا لازم دارد، لذا باید در حقش دعا نمود![۲۸۸]

این نوشته، جدای از تصور آن بهائی برجسته درباره‌ی جنون حاج میرزا احمد ــ که درخور توجه است ــ نشان از آن دارد که اوگاه به تهدید بهاءالله نیز پرداخته بود. وی به سال ۱۳۰۵ق. به مکه رفت[۲۸۹] و به روایت ازلیان، آنجا خود را مظهر ظهور الله دانست اما برای رد بهاءالله:

حاجی میرزا احمد مشرف‌زاده‌ی کرمانی نیز در بمبئی اوراق و الواح بسیار چاپ نموده، به اطراف عالم فرستاد که امسال در مکه‌ی معظمه ظهور اعظم می‌شود و همان سال خودش رفت مکه، سه روز در هنگام طواف و بعد از طواف لاینقطع می‌گفت: «إننی أنا الله لا إله إلا أنا الحی القیّوم الکبیر المتعالی الأعظم الأقدم.» و این جوان از حیث علم و حکمت و قوه‌ی ناطقه و قدرت قلم هزار نفر مانند میرزا حسینعلی را در آستین داشته و دارد؛ با وجود این، خود حاجی میرزا احمد می‌گوید: «این ادعا را من به جهت رغم انف شیاطین نمودم تا دیگر نگویند نفس ادعا حجت است!»[۲۹۰]

فارغ از درستی یا نادرستی استدلال حاج میرزا احمد، انجام چنین سفری آن هم تنها برای رد بهاءالله گویای اوج مخالفت اوست. وی در بازگشت از مکه به رشت رفت و به روایت بهائیان، با حضور در جمع گروهی از ایشان، ابتدا خود را بهائی نشان داد اما «بالاخره طرفیت کرده، جدل نمود.» پس از آن بود که به تحریک او، «طلّاب در بلد رجز می‌خواندند» و خودش نیز در یکی از مسجدهای رشت «منبر می‌رفت و در ذم این فئه داد سخن می‌داد.» مدتی بعد، برخی بهائیان با او قرار ملاقات گذاشتند. او نیز با چند نفر از طلّاب و تاجران مسلمان نزد ایشان رفت و در حضور آن مسلمانان آشکارا خطاب به آن بهائیان گفت: «این وجود مبارک می‌فرماید: الوهیت و ربوبیت قمیص من است به هرکه خواهم می‌بخشم؛ پس چون الوهیت را مدعی است، شما از ولایت و غیره سخن نگویید و هرگاه اثبات امر به آیات است، من نیز مقتدرم!» پس

ازآن بود که «عربیه‌ی مفصل و مسلسل و مسجّع ادا نمود» به‌گونه‌ای که «حاضرین متعجب و مضطرب شدند» و برخی بهائیان او را به مباهله خواندند اما نپذیرفت. بعد ازآن جلسه، یکی از بهائیان نزد او رفت و پرسید که آیا خود ادعایی دارد؟ او نیز بر ضرورت عمل بر احکام تمام آیین‌های پیشین دست گذاشت وگفت که با این روش است که چون خود او «روحانی» می‌توان شد! بر همین پایه بود که آن بهائی به دوستان خود گفت که او «مخبّط» است.[۲۹۱]

روایت دیگر بهائیان آن است که حاج میرزا احمد به زمان اقامت در رشت «با مجتهدین و علما مجتمع شده»، به رد آموزه‌های بهاءالله پرداخت. برخی از بهائیان با او «طرف شده، درمعنی غلبه کردند؛[۲۹۲] ولی او با جمعیت علما هم‌دست بود و خود نیز در فارسی و عربی فصاحت تقریر و محفوظات و اطلاعاتی دل‌پذیر داشت» لذا برای بهائیان «فتنه‌ی عظمی» شد. پس ازآن بود که به مازندران رفت.[۲۹۳] روایت بهائیان این گمان را به ذهن می‌آورد که خروج او ازگیلان به تدبیر ایشان بوده است.[۲۹۴]

وی در شهر بارفروش (بابل) نیز «حوزه‌ی پرجمعیتی پیرامون خویش فراهم کرد» به گونه‌ای که درمجالس وعظش «ازکثرت هجوم عموم جای قرار نبود» و درآغاز وعظ «خطبه در شأن توحید و معارف روحانیه به عربیت فُصحی مرتجلاً ادا نمود که موجب اندهاش افاضل گشت و بسیاری ازمریدانش خطب مذکوره را نسخه کرده، برای قرائت و استفاده ضبط نمودند.» او سرانجام به سال ۱۳۰۶ق. بارفروش را به سوی تهران ترک کرد.[۲۹۵]

پیش از این گذشت که حاج میرزا احمد مدتی پس از ورود به تهران، به جمع مریدان شیخ هادی نجم‌آبادی و سپس همراهان سیّد جمال‌الدین افغانی پیوست و با ازلیان پیرامون آن دو همراه شد و به تکاپوهای ضد حکومتی پرداخت. نیز دانسته شد که به روایت بهائیان، او در زمان دستگیری سال ۱۳۰۸ق. بهائیان را فعالان ضد حکومتی یاد کرد و دستگیری برخی از بزرگان ایشان را سبب شد. همچنین، هنگام فراهم شدن مقدمات کشتن ناصرالدین شاه، برآن بود تا با بهره‌گیری از حبس برخی بهائیان، آنان مقصر جلوه داده شوند و سرانجام در زمان زندان منجر به مرگش نیز

همین شیوه را پیش گرفت و خواست تا با زندانیان بهائی طرح دوستی انداخته و آنان را در مسیر هدف های خود به کارگیرد.

روایت بهائیان آن است که حاج میرزا احمد با وجود این دشمنی‌ها، «در مجامع علما و محضر انام پیوسته از این امر با احترام نام برده، عبارت حضرت جمال اقدس ابهی را تکرار نمود و چون یکی از فقها سخنی سبک و انتسابی خفیف نسبت به این امر اداکرد، برآشفته گفت: نه چنین است. این امر را سهل و سبک نتوان شمرد، چه امری بسیار عظیم می‌باشد و اگر جمال اقدس ابهی دست یکی از اغصانش را گرفته، در ملأ ساکنین ارض گوید: إن کنتم فی ریب من أمری فأتوا بمثله، احدی اتیان به مثل آن را نتواند!»[۲۹۶]

بهائیان ضمن اشاره به مخالفت‌های برخی هم‌کیشان خود با او و نیز توبه‌های پی درپی‌اش به محضر بهاءالله، پاسخ بهاءالله را توبه‌ی حقیقی ــ که همان ترک عمل است ــ یاد کرده‌اند.[۲۹۷] وی در یکی از الواح خود ــ که به قلم خادمش، میرزا آقاجان کاشانی، نگاشته شده ــ ضمن یاد یکی از پیروانش که به سبب حشر و نشر با حاج میرزا احمد متزلزل شده بود، نوشته که او «به شرف ایمان فائز شد و در ظل وجه ساکن و بعد به طنین ذبابی از هدیر ورقاء محروم گشت.»[۲۹۸] دیده می‌شود که او اینجا حاج میرزا احمد را «ذباب» (مگس) خوانده است.

فاضل مازندرانی در شرح گفتاری از بهاءالله که به فریاد باطل مخالفان او نظر دارد (لوح به نصیر: «عنقریب است که نعیق اکبر در ما بین خلق مرتفع شود»؛ کتاب اقدس: «سوف یرتفع النعاق من أکثر البلدان»)، صبح ازل و حاج میرزا احمد کرمانی را یاد کرده است.[۲۹۹]

به نظر می‌رسد نوشته‌هایی که بهاءالله در ذم حاج میرزا احمد کرمانی نگاشت، موجب شد تا بهائیان مطلع «به او اعتنا ننموده، بلکه او را مسخره و استهزاء نمودند» و در تهران و خراسان و. . . «عذر او را خواستند.»[۳۰۰] او نیز در حالاتی «از قبیل دعوی علم و اظهار ادعا و ابرازکلمات افکیه مقابل در آیات الهیه باقی ماند وگاهی دَم از بی‌دینی زد و انکار نبوت کرد.»[۳۰۱]

نگاه ازلیان به حاج میرزا احمد کرمانی

برخلاف بهائیان، ازلیان همواره رویکردی ستایش‌گرانه به حاج میرزا احمد کرمانی داشته‌اند. دیده شد که محمود دبستانی کرمانی حتی در شرح دوران تکاپوهای بهائی حاج میرزا احمد نیز چنین نگاهی داشت. او در ابتدای نوشته‌ی خود، حاج میرزا احمد را «یکی از نوابغ و اشخاص فوق‌العاده‌ای که عمری را به سختی و مشقت گذرانیده و با استعداد عجیب و حافظه‌ی قوی و فهم سرشار، اگر در محیطی غیر از ایران و ظروف و احوالی دیگر بود، شهرت جهانی به وسیله‌ی ابداعات و استنباط‌های علمی خود یافته و خدمات گران‌بهایی به جامعه‌ی بشری می‌نمود»، خوانده است.[۳۰۲]

شرحی که مهدی ملک‌زاده درباره‌ی حاج میرزا احمد آورده نیز مانند دبستانی است. در نگاه این تاریخ‌نگار ازلی، حاج میرزا احمد «یکی از اعجوبه‌های دوران بود و نظیر او در میان مردم ایران کمتر دیده شده و هرگاه روزگار مساعد و آزادی برای او پیش می‌آمد و می‌توانست نبوغ ذاتی خود را نشان بدهد، بدون شک مقام مهمی در تاریخ تحولات ایران به دست می‌آورد.» وی حاج میرزا احمد را کسی که «از فصاحت بیان و فضل و دانش به حد کمال برخوردار بود و در آزادمنشی و حریت‌خواهی در ردیف بزرگان صدر مشروطیت بود» یاد کرده و نوشته که او «تمام عمر پرمحنت خود را یا در ترویج اصول آزادی و عدالت و یا در گوشه‌ی محبس و زیر زنجیر گذرانید.»[۳۰۳]

عبدالحسین صنعتی‌زاده‌ی کرمانی هم زمانی که با روش نهان‌نگارانه‌ی خود به شناساندن «پیشروان آزادی کرمان» و در واقع فعالان بابی ضد قاجار برجسته‌ی آن شهر پرداخته، نام حاج میرزا احمد را در کنار کسانی چون میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی آورده و شرح حال او را با بیانی چون گفتار دبستانی و ملک‌زاده آغاز کرده است. او نوشته که چون این فصل کتابش به نام «پیشروان آزادی کرمان» نوشته شده، لازم است «از واعظ و سخنرانی بزرگ کرمانی که اگر در یکی از ممالک دیگر عالم بود در شمار نوابغ محسوب می‌گردید»، شمه‌ای بنویسد و با تأثر از او یاد کند.[۳۰۴]

محمّدصادق ابراهیمی (از شهداء بیان) حاج میرزا احمد را «صاحب فضل و ادب و ایمان قوی» وکسی که «دوست و دشمن قوت و قدرت نفسی او را ــ به طوری که کارهایش خارق عادت به نظر می‌رسیده است ــ نقل کرده و می‌کنند» یاد کرده و

نوشته: «آنچه می‌خواسته‌اند، با هیمنه و قدرت انشاء می‌فرمود و از اظهار دعاوی بزرگ هم خودداری نمی‌کرد.» به نوشته‌ی این ازلی آگاه، حاج میرزا احمد «سفرهای عدیده کرده و هرجا وارد شده، شور و نشوری در بین اهالی ایجاد می‌کرده که دولت از آثار و عواقب آن مرعوب شده» است.[۳۰۵]

بر همین مسیر، از قول حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (ملقب به «اسم الله النجی» از سوی صبح ازل و بزرگ‌ترین شخصیت ازلیان در زمان درگذشت او) آورده شده که حاج میرزا احمد می‌گفت: «اگر من ده روز در یک شهری بمانم و انقلابی برپا نکنم، نان آن شهر بر من حرام است.»[۳۰۶] ادوارد براون (دوست صمیمی ازلیان) نیز حاج میرزا احمد را «یک ازلی مشهور و نگون‌بخت» یاد کرده است.[۳۰۷]

ناصر دولت‌آبادی او را «از فضلاء و آزادی‌خواهان به نام بابی»[۳۰۸] و «مرد مبارز و مبرز بابی» ــ که «صیت شجاعت و آزادگی و شور و شیفتگی‌اش در افواه خاص و عام زمان خود بود» و در میان «آزادی‌خواهان قبل از طلوع مشروطیت ایران» جای داشت ــ خوانده و ضمن اشاره به شهرت او «در میان بابیه»، نوشته که وی «در زمان ناصرالدین‌شاه به واسطه‌ی شور و حرارتی که داشته و همه جا مردم را با دشمنان آیین خود برمی‌انگیخته، مکرر به حبس افتاده» است.[۳۰۹]

و سرانجام، میرزا مصطفی کاتب (از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) در توصیفی که از حاج میرزا احمد به دست داده، چنان می‌نمایاند که او در میان معدود کسانی جای داشت که در نگاه ازلیان بعد از باب و ملّا محمّدعلی قدوس و صبح ازل از «نزول آیات الهی» بهره‌ای داشتند.[۳۱۰] وی در پاسخ به معلم پیشین خود، ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی ــ که پس از بهائی شدن از سوی بهاءالله «زین‌المقربین» خوانده می‌شد ــ برخی بزرگان ازلی مخالف بهاءالله را کسانی که از «حالات» و «تناقض اقوال و افعال» او آگاه بوده و «در علم و کمال و آگاهی از مطالب حضرت رسول و ائمه و نقطه‌ی بیان از او بیشتر داشته‌اند» دانسته و نوشته که «آثار و آیات و کلمات و خطبات و مناجات بسیار از آنها به ظهور رسیده و کمتر از مدعی در این آثار نبوده‌اند.» وی ملّا محمّدجعفر نراقی و ملّا رجبعلی قهیر را در میان آن بزرگان بابی آورده و سپس به حاج میرزا احمد رسیده و نوشته: «بعضی بلکه اغلب آیات و خطبات و مناجات‌های او را

به خط خود او حاضر دارم.»[۳۱۱] این فعال ازلی در اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه نیز حاج میرزا احمد را در شماریکی از «جان‌نثاران» و «بزرگوارانی که طایف‌اند حول آن کعبه‌ی واقعی» (صبح ازل) و «از آنها آثار به ظهور می‌رسد که خود مدعی از اتیان به مثل آثار آنها عاجز است» یاد کرده است.[۳۱۲]

با این ترتیب است که گفتار دیگر محمود دبستانی کرمانی و به پیروی او، عبدالحسین صنعتی‌زاده را که در آن حاج میرزا احمد را «داعیه‌دار» خوانده‌اند، جز توصیفی نهان‌نگارانه به جهت کتمان اعتقاد بابی و ازلی خودشان و او نباید دانست:

> در ترشحات اظهارات مختلفه‌ای که در اوقات مخصوص نموده، چنین برمی‌آید که او مروج مذهب خاصی نبوده بلکه خود داعیه داشته است. رساله‌ای به خط او نزد مرحوم شیخ مهدی معروف به بحرالعلوم ــ که در دوره‌ی اول مجلس از طرف علماء و طلّاب کرمان نماینده در مجلس بود ــ دیدم که در آنجا نوشته بود: «اگر سیّد باب به واسطه‌ی سرعت تحریر داعیه‌ی اعجاز داشته است، من بیشتر از او با انسجام و صحت عبارات تحریر می‌کنم.» شیخ‌المشایخ برای حقیر حکایت نمود که: «در اواخر، دو سه سالی در مدرسه‌ی زاویه‌ی شاه عبدالعظیم مقیم بوده و اطاق او غیر مرتب و اسباب‌های مختصر او به هم ریخته و در غیاب او من می‌رفتم اطاق را جاروب کرده، سماور و قوری و لوازم چای او را شسته، نظیف می‌کردم. منقل او را که سنگ‌ریزه را داخل ذغال در خاکسترها فرورفته و آب بینی و بزاق و اخلاط سینه به آن آمیخته و خاکستر زیادی را بیرون می‌ریختم و می‌رفتم. همین‌که او وارد می‌شد، من هم که مترصد بوده، بلافاصله بر او وارد و می‌پرسیدم: «چه شده که امروز به تنظیم و تنظیف حجره پرداخته‌اند؟!» بدون این‌که آثار تصنع یا تظاهر در وجنات و اظهارات او باشد، می‌گفت: «ارواح ملکوتی خدمت به من را عهده‌دار هستند!» و از قرائن زیاد بر حقیر معلوم شده است که بر خود او هم مشتبه بوده است و تصور می‌کرده است که غیر از مزایای طبیعی جنبه‌ی ملکوتی دارد! باری، بی‌قیدی و درویش‌منشی و بی‌اعتنایی به مال در او به سرحد کمال بوده است.[۳۱۳]

در شرح این گفتار می‌توان گفت بحرالعلوم کرمانی که رساله‌ای از حاج میرزا احمد داشت که در آن از سبقت خود نسبت به باب در سرعت نگارش آیات سخن گفته، او را یک ازلی «عظیم‌الشأن» و از «مؤمنین و عرفاء موقنین طائف حول حرم ازلیّه» می‌دانست و نوشته‌هایش را در تدوین کتاب تنبیه النائمین به کار گرفت؛[۳۱۴] پس

روشن است که دبستانی و صنعتی‌زاده ــ که خود نیز ازلی بودند ــ در این روایت نهان‌زیستی و نهان‌نگاری را پیش گرفته‌اند.

به روایت ازلیان، حاج میرزا احمد از ابراز داعیه حتی نزد برخی ارباب قدرت نیز واهمه نداشت. صنعتی‌زاده به نقل از «یکی از مریدان پروپاقرص حاج میرزا احمد» نوشته:

> روزی در تهران همراه حاج میرزا احمد درکوچه می‌رفتم. اتفاقاً از پهلوی ما اتابک صدراعظم [ــ که آن زمان امین‌السلطان لقب داشت ــ] گذرش افتاد و متوجه حاج میرزا احمد نشد یا نخواست بشود. یک‌دفعه حاج میرزا احمد با صدای بلندی مرا مخاطب ساخته، گفت: «این شخص را می‌بینی؟ این اتابک است. سابقاً آرزوی دیدار مرا می‌کرد اما حالا که به مقام و رتبه‌ای رسیده، دیگر اعتنایی ندارد!»
>
> اتابک رویش را گردانیده، به حاجی احترام کرد و سپس به مستخدمش گفت: «آن کیف را بیاور!» وکیفی را گرفته، سر آن را بگشود و از میان آن یک چنگ پول‌های نقره و طلا درآورده و به جلو حاجی میرزا احمد برد. حاجی به من گفت: «بگیر!» و من دامنم را گرفتم.
>
> اتابک از ما جدا شد و از همان‌جا به هر فقیر و بی‌چاره‌ای که حاجی می‌رسید، می‌گفت: «به این هم بده!» و تا به منزلش رسیدیم، تمام آن پول‌ها را به مردم انفاق کرد؛ فقط دو قران از آن پول‌ها را من برای خود برداشتم و چون به منزلش رسیدم، بسیار تعجب کردم، زیرا در خانه‌اش چیزی وجود نداشت حتی یک قرص نانی که سد جوع نماید.[۳۱۵]

وی در نامه‌ای به میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان ــ که اصلش نزد خاندان میرزا مصطفی کاتب موجود بوده ــ نوشته:

> با این‌که نگارنده در عصر خود ــ بحمدالله ــ بی‌نظیر است، نیکو شاهدی است بر تفرق اسباب و این از بدبختی اهل این دور است که نباید به نفخ عیسای زمان و اسرافیل وقت حیات یابند. چه مقدار شگفت است که صدر عصر ــ با این‌که حل و عقد همه‌ی امور به کف کفایت اوست ــ از صحبت من تقیه می‌فرماید با این‌که همه‌ی مقاصد و آمالش را مفتاحم. پس مراجعه باید کرد که همیشه با خرد همراهم. بلی، چون خدا مرا یار است، گر همه‌ی جهانیان با من باشند کم است.[۳۱۶]

متن نامه اگر در ساحت بابی و ازلی مورد توجه قرارگیرد، به ظهور باب نظر دارد. این از آن روست که عباراتی چون «نفخ عیسای زمان» و «اسرافیل وقت» در ادبیات بابیان مفاهیمی چون ظهور قائم و به پا شدن قیامت را نشانه می‌گرفت.[۳۱۷] دیگر سخنان حاج میرزا احمد نیز نشان از آن دارد که او برای خویش مقامی والا قایل بود و آن را به رخ امین‌السلطان می‌کشید.

در این میان، یکی از آثار منسوب به حاج میرزا احمد در دست است که رویکردی داعیه‌دارانه اما در مسیر دعوت باب دارد. آنچه علی روحی (خواهرزاده‌ی شیخ احمد روحی) در شناساندن آن آورده، چنین است: «سواد نوشته‌ای است که به نظر اینجانب از آثار مرحوم حاج میرزا احمد مشرف کرمانی مدعو به شریف است.»[۳۱۸]

حاج میرزا احمد در این نوشته، از سفر خود به «بلدان فاء» (فارس) و جایی که «وحید» (سیّد یحیی دارابی) کشته شد (نیریز)[۳۱۹] و سپس دستگیری و فرستاده‌شدنش به شیراز[۳۲۰] سخن گفته و نوشته که تا نگاشتن این اثر شصت روز است که در زندان بسر می‌برد اما خروج قریب‌الوقوع او ــ که «یوسف حق» است ــ برای «عباد مؤمنین»اش بشارت خواهد بود. پس از آن است که بیان را کتابی آسمانی خوانده و خود را «نور مُشرق از صبح ازل»، «نقطه‌ی ابجدیه‌ی ظاهر بعد از نقطتَین»، «شمس مُشرقه‌ی بعد از شمسَین»، «ذر بعد از ذرَّین»، «رب المشرقین و المغربین» اما «مصدق نقطه‌ی بیان و مظاهر او» و نیز «مبلغ احکام تبیان و اوامرش» خوانده و خود را کسی که «خداوند به کینونیت اوکینونیت کل شیء را آفرید وکل شیء بر آن شاهدند» دانسته، چراکه او «مشیتی است که هر شیئی به او محقق می‌شود و او را خداوند بنفسها آفریده وکل شیء را از او پدید آورده است.» وی در ادامه، از برگزیدگی الهی خود برکل شیء سخن گفته و پس از آوردن نکاتی چند، اهل بیان را به آمادگی برای جهاد فرا خوانده است.[۳۲۱]

نتیجه‌گیری درباره‌ی تکاپوهای حاج میرزا احمد کرمانی

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که حاج میرزا احمد کرمانی از همان زمان اقامت درکرمان درمیان ازلیان جای داشت و همراه ایشان به تکاپوهای مخفی

ضد بهائی می‌پرداخت. به نظر می‌رسد آن تبلیغ آشکار و پرهیاهوی بهائی در حضور شیخیان مقتدر کرمانی ــ که به دستگیری او انجامید ــ نیز بخشی از همان تکاپوها بوده است. می‌توان چنین گفت که حاج میرزا احمد با آن کارها برانگیختن حساسیت عالمان دینی کرمان و به ویژه شیخیان را نسبت به بهائیان در نظر داشت. این احتمال وقتی جدی‌تر می‌شود که دانسته شود بهائیان آن روش را آشکارا به شاگردان ملّا محمّد جعفر کرمانی نسبت داده‌اند.[۳۲۲] رویکردهای بعدی حاج میرزا احمد در شهرهای مختلف ــ که ابتدا خود را بهائی جلوه می‌داد و پس از آن به هجمه‌های جدی بر ضد ایشان روی می‌آورد ــ شاهدی دیگر بر بالا بودن این گمان است. ادبیات سخت بزرگان بهائی در توصیف حاج میرزا احمد از اثرگذار بودن تکاپوهایش حکایت دارد. سفر مکه‌ی او نیز ــ که تنها برای رد بهاءالله انجام شد ــ اوج مخالفتش با وی را می‌رساند. از آن‌سوی، ازلیان همواره نگاهی مثبت به حاج میرزا احمد داشته و او را از فضلای خود و معدود کسانی که در حد خویش از موهبت نزول آیات الهی بهره‌مند بودند یاد کرده‌اند. با این ترتیب است که باید گفت حاج میرزا احمد کرمانی ــ که خود را «عبد ذلیل مرآت» (عبد ذلیل میرزا یحیی صبح ازل) می‌خواند[۳۲۳] ــ یک ازلی تمام‌عیار بود. او در تکاپوهای فکری ـ سیاسی خود همواره با ازلیان همراهی داشت و سرانجام جان خود را در این مسیر گذاشت. آنچه درباره‌ی دعاوی بزرگ او از سوی ازلیان و بهائیان آورده شده، یا همان ابراز آیاتی است که مدعی بود بر وی نازل می‌شود، یا رویکردی نهان‌زیستانه در برابر مسلمانان بود و یا از حالات شبه‌جنونی که گاه برای برخی نوابغ رخ می‌دهد ناشی می‌شد.

شاگردان حاج میرزا احمد کرمانی

در میان فعالان بابی به میرزا محمّد ناظم‌الاسلام کرمانی و شیخ محمّدرفیع طاری نطنزی ــ به عنوان کسانی که از محضر حاج میرزا احمد کرمانی بهره برده‌اند ــ می‌توان نظر داشت. همچنین، برخی فعالان کرمانی نسل‌های بعد از او را نیز ــ که ازلیان هم در میان‌شان حضور داشتند ــ راه‌پویان مسیر او می‌توان دانست:

میرزا محمّد ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۲۸۰ تا ۱۳۳۷ ق.)[۳۲۴]

این شخص ــ که از فعالان بابی ضد قاجار بود ــ بیشتر به سبب نگارش تاریخ بیداری ایرانیان شهرت دارد. کتاب او در میان نُه منبع تاریخی است که تاکنون بیش از منابع دیگر مورد استفاده‌ی مشروطه‌پژوهان بوده و می‌توان گفت مدار تاریخ‌نگاری آن جنبش برگِرد آنها می‌گردد.

شش تن از هشت نویسنده‌ی آن نه منبع در میان فعالان بابی آن روزگار جای داشتند و نفر هفتم نیز دوست صمیمی ایشان، ادوارد براون، بود. ایشان در روایت تاریخ عصر خود و به ویژه جنبش مشروطیت ایران، با شدت و ضعف، رویکردی نهان‌نگارانه داشته و به ویژه در حکایت تلاش‌های ضد قاجار ازلیان به گونه‌ای ناهمه‌فهم سخن گفته‌اند. بر همین اساس است که دانستن «لایه‌های زیرینِ» داده‌های تاریخی آنها بر هر پژوهش‌گری ــ که در این عرصه قدم می‌گذارد ــ لازم است.[۳۲۵]

ناظم‌الاسلام کرمانی در طول زندگانی خود با ازلیان برجسته‌ای چون ملّا محمّدجعفر کرمانی، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و حاج میرزا احمد کرمانی رفت و آمد نزدیک داشت و درس‌آموز و شاگرد ایشان به شمار می‌آمد.[۳۲۶]

این فعال بابی، استاد خود، حاج میرزا احمد کرمانی، را «عالمی» که «مانند نداشت» و «در علوم عقلیه و نقلیه تکمیل و سرآمد امثال و اقران بود» یاد کرده، اما «بی‌اندازه طالب ریاست»ش خوانده و همین عیب را موجب «محو» نام او «از زمره‌ی احرار» دانسته و نوشته: «با آن‌همه صدمات و زحمات، امروز نمی‌توانیم او را از شهداء راه وطن حساب کنیم.»[۳۲۷]

با توجه به اعتقاد ازلی ناظم‌الاسلام کرمانی و نیز عشق و علاقه‌ی ازلیان به حاج میرزا احمد، برای رویکرد منفی او نسبت به حاج میرزا احمد سببی دیگر باید جست و شاید به جهت شهرت اتهام بابی حاج میرزا احمد، آن را یکی از نمودهای روش نهان‌نگارانه‌اش بتوان دانست.

شیخ محمّدرفیع طاری نظنزی (۱۲۸۵ تا ۱۳۵۱ق.)[۳۲۸]

این شخص پسر بزرگ ملّا محمّدباقر طاری بود ــ که در میان بزرگان ازلیان و شهداء

بیان جای داشت. ملّا محمّدباقر توانست به تبلیغ جمع زیادی از مردم اطراف نطنز پرداخته و جامعه‌ای از ازلیان در نواحی مرکزی ایران به وجود آورد. تبلیغات او و نیز پناه‌دادنش به اسماعیل صباغ سه‌دهی (بعدها: میرزا مصطفی کاتب: از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) ــ که از اصفهان گریخته بود ــ سبب شد تا مورد هجمه‌ی شیخ محمّد تقی مجتهد اصفهانی (آقا نجفی) ــ که نسبت به ازلیان و بهائیان رویکردی سخت داشت ــ واقع شود. بر همین اساس بود که سرانجام به تهران فرارکرد و به حاج شیخ هادی نجم‌آبادی پناه برد و با بهره‌گیری از نفوذ او توانست از ناصرالدین‌شاه امان گرفته و به موطن خود (قریه‌ی طار) بازگردد.[۳۲۹]

شیخ محمّدرفیع نیز به سبب تهدیدی که برای پدرش پیش آمده بود، به تهران رفت و در آنجا با حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی و حاج میرزا احمد کرمانی حشر و نشر یافت. در این میان، با تشویق حاج میرزا احمد تحصیل را پی گرفت و توانست از خود او به اخذ اجازه‌ی اجتهاد در احکام آیین اسلام موفق شود. متن اجازه‌نامه‌ی او ــ که به خط حاج میرزا احمد است ــ نمودی مهم از نهان‌زیستی مُجیز و مُجاز ــ که هردو از فعالان بابی ضد قاجار بودند ــ به شمار می‌آید.[۳۳۰]

شیخ محمّدرفیع از همراهان حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی در نهضت مدارس جدید در عصر مظفرالدین‌شاه قاجار بود و جدای از تدریس زبان عربی،[۳۳۱] کتابی با نام خلاصة المنطق نگاشت.[۳۳۲] او همچنین، به خواهر حاج میرزا یحیی، صدیقه دولت‌آبادی، درس می‌داد.[۳۳۳] وی که همراه با دیگر فعالان بابی ضد قاجار تکاپوهای سیاسی نیز داشت،[۳۳۴] در آستانه‌ی جنبش مشروطیت به انجمن بابی باغ میرزا سلیمان‌خان میکده دعوت شد و توانست با دیگر هم‌مسلکان خود در آن جنبش نقش‌آفرینی کند.[۳۳۵]

در همان سال‌ها بود که ملّا محمّدباقر طاری او را به طار فرا خواند. وی ــ که حیات خود را رو به پایان می‌دید ــ بر آن بود تا پس از خود او را جانشین قرار دهد. بر همین اساس بود که با درگذشتش به سال ۱۳۲۶ق.، شیخ محمّد رفیع بر ازلیان محدوده‌ی زندگانی خود ریاست یافت و تا زمان مرگ به مدت بیست و چهار سال

ریاست دینی ایشان را بر عهده داشت.[۳۳۶] از همین روست که بهائیان او را در میان «بزرگان ازلیّه» یاد کرده‌اند.[۳۳۷]

رساله‌ای به خط شیخ محمّدرفیع در دست است که محمّدصادق ابراهیمی آن را از آثار صبح ازل می‌دانست ولی خود شیخ محمّدرفیع بر آن بود که «ازکلمات جنت‌مکان علیّین‌آستان آقای حاج میرزا احمد مشرف‌زاده‌ی کرمانی ــ طاب ثراه ــ است که خود را «عبد ذلیل مرآت» معرفی می‌نمود.»[۳۳۸]

اختلاف نظر دو تن از آگاهان ازلیان در نسبت این رساله به پیشوای‌شان، صبح ازل، یا حاج میرزا احمد کرمانی گویای مقام والای حاج میرزا احمد در میان ازلیان است. این از آن روست که ازلیان صبح ازل را مانند باب صاحب وحی و آیات الهی می‌دانستند آن هم به گونه‌ای بی‌واسطه و بدون حضور فرشته‌ی وحی. بر همین اساس است که باید گفت آن رساله از دیدگاه شیخ محمّدرفیع طاری آیات الهامی خداوند بر حاج میرزا احمد کرمانی بود.

تکاپوگران بابی ضد قاجار کرمان

حوزه‌ی ازلیان کرمان که با کوشش ملّا محمّدجعفرکرمانی به پا شد و با تلاش او و شاگردانش گسترش یافت، یکی از مهم‌ترین کانون‌های ایشان در عصر قاجار بود. این‌که شخص آگاهی چون ادوارد براون ملّا محمّدجعفر را «یکی از پیشوایان دیرین نهضت آزادی ایران»[۳۳۹] خوانده و فاضل مازندرانی هم کرمان را «پایتخت» ازلیان یاد کرده،[۳۴۰] بر همین مسیر باید واکاوی شود.

ملّا محمّدجعفر تکاپوهای سیاسی نداشت اما کسانی را رشد داد که در رخدادهای فکری و سیاسی آن زمان دخالت‌هایی جدی داشتند. اعضای آن «مجمع آزادی‌خواهان» که ملک‌زاده در شرح «مجامع ملی دوران استبداد» آورده، شاگردان سیاسی‌کار ملّا محمّدجعفر چون میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، شیخ مهدی بحرالعلوم، میرزا رضا کرمانی، حاج میرزا احمد کرمانی و. . . بودند.

بخش مهمی از فعالان نسل بعدی کرمان را نیز نتیجه‌ی کوشش آن «آزادی‌خواهان» باید دانست. عبدالحسین صنعتی‌زاده‌ی کرمانی درکتاب روزگاری که گذشت در شرح

تکاپوهای مشروطیت‌خواهی درکرمان، نود و چهار تن ازمشروطه‌خواهان آن دیار را شناسانده است. در این میان، جلوی نام برخی از ایشان علامت‌های ***، ** و * دیده می‌شود.[۳۴۱] با توجه به مدارک و اسناد دیگر، ازلی بودن تعداد قابل توجهی از صاحبان علامت قابل نتیجه‌گیری است. بر همین اساس، با نظر به روش نهان‌نگارانه‌ی صنعتی‌زاده که در سراسرکتاب به صورت جدی انجام شده به گونه‌ای که حدود ۲۸ تصویر از ۳۵ تصویرش با تاریخ ازلیان مرتبط است، با احتمالی بالا می‌توان نتیجه گرفت که تمام صاحبان علامت از ازلیان بوده و یا در برهه‌ای از ایام حیات در میان ایشان بسر برده‌اند.

شیخ مهدی بحرالعلوم (***) (از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین)، محمود دبستانی کرمانی (***) (نویسنده‌ی سرگذشت حاج میرزا احمد)، میرزا محمّد ناظم‌الاسلام کرمانی (***) (شاگرد حاج میرزا احمد)، شیخ محمود افضل‌الملک (***) (از اعضای «مجمع آزادی‌خواهان کرمان») و محمّدصادق ابراهیمی (**) (از شهداء بیان) ازلیانی هستند که در فهرست صنعتی‌زاده صاحب علامت بوده و در این دیباچه نیز یاد شده‌اند.

در این میان، در نوشته‌ی یکی از آگاهان تاریخ کرمان تعدادی از فعالان سیاسی آن شهر در اواخر دوره‌ی قاجار نام برده شده و از شاگردی و ره‌پویی ایشان نسبت به کسانی چون میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، حاج میرزا احمد کرمانی، ناظم‌الاسلام کرمانی و مجدالاسلام کرمانی سخن گفته شده است. در بین ایشان نیز برخی علامت‌داران فهرست صنعتی‌زاده را می‌توان دید. با این ترتیب، دانسته می‌شود راه حاج میرزا احمد کرمانی و دیگر شاگردان ملّا محمّدجعفر تا سال‌ها بعد از ایشان و حتی زمان نابودی سلطنت قاجار ادامه یافت. طبیعی است که حضور آن علامت‌داران ــ که ازلی بودن برخی از ایشان یقینی است ــ حضور فعالان بابی در میان آن نسل‌های پسین را با احتمالی بالا نشان می‌دهد.[۳۴۲]

آثار حاج میرزا احمد کرمانی در رد دعوت بهاءالله

همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، بخش سوم کتاب تنبیه النائمین به قلم حاج میرزا احمد

کرمانی است. در نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه به خط میرزا مصطفی کاتب نوشته شده: «الان هستند بزرگوارانی که طایفند حول آن کعبه‌ی واقعی و از آنها آثاری به ظهور می‌رسد که خود مدعی از اتیان به مثل آثار آنها عاجز است.» شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی در ادامه‌ی این عبارت نوشته: «و ــ إن‌شاءالله تعالی ــ در ذیل این جواب، بعضی از آنها را محض آگاهی بی‌خبران خواهیم نگاشت.»[۳۴۳] بر همین مبناست که او در پایان آن نسخه، حاج میرزا احمد کرمانی را به عنوان یکی از آن «بزرگواران» شناسانده است:

. . . از آنجایی که در طی اوراق سابقه وعده داده بودیم به نگارش آثار ظاهره و کلمات باهره‌ی صادره از بعضی علماء مؤمنین و عرفاء موقنین طائف حول حرم ازلیّه و ساجدین نزد باب مرآت الهیه که شخص مدعی عاجز و قاصر است از اتیان به مثل آنها، از جمله‌ی آن مؤمنین عارفین جناب حاج میرزا احمد کرمانی است و این شخص عظیم‌الشأن از جمله تلامذه‌ی درس و اصحاب جناب ملّا محمّدجعفر کرمانی است. . .[۳۴۴]

ناصر دولت‌آبادی ــ که مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین کار اوست[۳۴۵] و در آن به این «رساله‌ی عالمانه» و «شیوا» اشاره دارد[۳۴۶] ــ در شرح عبارات بالا نوشته که مقصود آن است که «مؤمنین به صبح ازل دارای چنین آثاری هستند چه رسد به خود او!»[۳۴۷]

نوشته‌ی حاج میرزا احمد کرمانی دو بخش عربی و فارسی داشته و فرازی از بخش فارسی آن نشان می‌دهد که در زمان حیات بهاءالله (د. ۱۳۰۹ق.) نگاشته شده است.[۳۴۸] نسخه‌ی اصل بخش فارسی ــ که به خط خود حاج میرزا احمد بود ــ همراه با مجموعه‌ای از نوشته‌های او نزد میرزا مصطفی کاتب نگهداری می‌شد.[۳۴۹] پیش از این نیز گذشت که کاتب در مقام بحث با زین‌المقربین از داشتن «اغلب آیات و خطبات و مناجات‌ها»ی حاج میرزا احمد «به خط خود او» سخن گفته بود.[۳۵۰] بر همین اساس است که می‌توان گفت انتخاب آن نوشته به عنوان بخش سوم تنبیه النائمین نیز با نظر جمعی فراهم‌آورندگان آن کتاب صورت گرفته و با نگارش بحرالعلوم کرمانی شناسانده شده است.

ناصر دولت‌آبادی آن دو نوشته‌ی عربی و فارسی حاج میرزا احمد را «از شاه‌کارهای

او. . . که بهترین معرف مقام عرفان و فضل و دانش اوست» دانسته و برآن بود که وی در نوشته‌ی فارسی خود «بسیار مستدل» وارد شده و با «بیانی شیوا» آموزه‌هایی را که در آثار باب پراکنده است گرد آورده و «ممتنع بودن دعوی میرزا حسینعلی را به ثبوت رسانیده» و در نوشته‌ی عربی نیز درباره‌ی مبانی آیین باب «حقاً داد سخن داده و علو مقام و سیر و سلوک خود را در این راه نیکو هویدا ساخته است.»[۳۵۱]

مطالعه‌ی متن دو نوشته‌ی عربی و فارسی حاج میرزا احمد کرمانی ــ که در آنها از آیات قرآن و روایات شیعی نیز بهره‌ی جدی برده[۳۵۲] ــ ملاکی عینی برای آگاهی از میزان درستی توصیف‌های بحرالعلوم کرمانی و ناصر دولت‌آبادی است و این بر خواننده است تا به آن پرداخته و به قضاوت بنشیند چرا که «نازل کردن آیات بدیع» با بهره‌گیری جدی ازکلمات گذشتگان چندان سازگاری ندارد. جدای از آن، دانستن چکیده و خلاصه‌ای از دیدگاه‌های حاج میرزا احمد خالی از فایده نیست.

وی در نوشته‌ی عربی خود ــ که پیش ازمتن فارسی آورده شده ــ بیشتر درباره‌ی توحید سخن گفته و با عباراتی ــ که برخی از آنها در روایات توحیدی شیعیان قابل جستجوست ــ خواسته در ستایش خداوند سخن گوید. در این میان، بهره‌گیری او از «حدیث کمیل» (حدیث حقیقت) قابل توجه است. میرزا علی‌محمّد باب هرکدام از فرازهای پنج‌گانه‌ی این حدیث را توصیف هریک ازپنج سال نخست دعوت خود می‌دانست. ازلیان فراز پنجم این حدیث (نور أشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره) را شاهدی بر علو مقام میرزا یحیی صبح ازل ــ که در سال پنجم دعوت باب مورد توجهش قرارگرفت ــ می‌دانستند. آنچه در این مقام مهم می‌نماید، بهره‌گیری حاج میرزا احمد از فرازهای این حدیث برای توصیف مقدمات ایمان است که آن را در آثار استاد او، حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، نیزمی‌توان دید.[۳۵۳]

او در ادامه، به مقام والای انسانی که «خلیفه‌ی خداوند» است و ازمیان آفریدگان برگزیده‌شده رسیده و به تفصیل درباره‌ی آن «آیت عظمی» و «ظهور اعظم و بروز اقوم و رمز اعلی وکنز اخفی و سر مکنون اقصی وکلمه‌ی مکنونه‌ی علیا و حقیقت ساذجیه‌ی نوراء» سخن گفته است. عبارات او آشکارا نشان از آن دارد که این فرازها نعت میرزا علی‌محمّد باب است.

وی سپس درباره‌ی اسباب «احتجاب» مردم از راه درست سخن گفته و آن اسباب را زمینه‌ساز روی‌گردانی ایشان از دعوت رسولان الهی دانسته است. در این میان است که اندکی از مردمان به آن دعوت پاسخ گفته و به هدایت خداوندی می‌رسند. آنان کسانی‌اند که «هتک ستر انیّت» کرده، تا «غلبه بر سر احدیت» یافته و «به مشاهده‌ی نور حقیقت امام زمان‌شان» برسند و بدانند که او «عین‌الله الناظرة» است.[۳۵۴]

در آن زمان است که «قیامت» آن «مستضعفان» به پا داشته شده و خداوند بر ایشان منت گذاشته و آنان را «ائمه و وارثان ارض» می‌گرداند [و نرید أن نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثین[۳۵۵]]. با قیام آن قیامت است که «شمس قلوب» آنان پیچیده می‌شود [إذا الشمس کوّرت[۳۵۶]] و «قمر طبیعت» ایشان «منشَق» می‌گردد [اقتربت الساعة و انشق القمر[۳۵۷]] و در «ارض قابلیات» آنان به سبب بزرگی «امر مولای‌شان» زلزله می‌آید [إذا زلزلت الأرض زلزالها[۳۵۸]] و «اثقال عادات» ایشان را خارج می‌سازد [و أخرجت الأرض أثقالها[۳۵۹]].

پس در آن هنگام، بعد از «نفخه‌ی مرگ نزد مشیت هادی» [و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و الأرض إلا من شاءالله[۳۶۰]]، «نفخه‌ی حیات ابدی» در «صور هویت ایشان» دمیده شده [ثم نفخ فیه أُخری فإذا هم قیام ینظرون[۳۶۱]] و فرشتگان برای «سؤال از حجیّت مظهر نفس الله ــ که در میان ایشان است ــ ظاهر می‌شوند» و «حساب» و «میزان» و «صراط» و «وزن اعمال» به پا شده و سرانجام به «جنت ایمان به خداوند و اسماء و صفات و آیات و آثار او» وارد شده و به «تسبیح به حمد پروردگار» می‌پردازند [و تری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم[۳۶۲]] که همان «جنة المأوی» است.

حاج میرزا احمد در ادامه، فراز پنجم از «حدیث کمیل» (نور أشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره) را آورده و نوشته که آن نور جز از «مطلع اشراق شمس حقیقت ولی الله اعظم» (باب) ــ که «حقیقة الحقایق» است و «نور وجود ماسوی» از اوست ــ ظاهر نشده است.

در شرح فرازهای بالا باید گفت که چون میرزا علی‌محمّد باب خود را «قائم آل

محمّد» می‌دانست و بر آن بود که با «قیام» او «قیامت دیانت اسلام» و زمان نسخ آن فرا رسیده، آیات قرآن و روایات شیعی مربوط به مهدویت و قیامت را به شکلی همسان با دعوی خود معنی می‌کرد.[۳۶۳] حاج میرزا احمد کرمانی هم به عنوان یک بابی آیه‌ی «وراثت و امامت مستضعفان در زمین» را ــ که در نگاه شیعیان به ظهور امام دوازدهم و دادگستری جهانی‌اش مربوط است ــ همراه با آیات قیامتی قرآن بر مسیر دعوت باب معنی کرده است. این‌گونه برداشت‌ها را ــ که «تفسیرهای بابی بر آیات قرآن» باید خوانده شوند ــ در آثار ازلیان دیگر نیز می‌توان دید.[۳۶۴] (همان‌گونه که دیده شد، اصل آیات یادشده، در متن اضافه شده است.)

بخش فارسی نوشته‌ی حاج میرزا احمد نیز ابتدا به توحید پرداخته و مانند بخش عربی هم از روایات شیعی و هم از حدیث کمیل برای شرح مقدمات ایمان بهره برده است. در این فراز نیز رویکرد بابی او در نگاه به مفاهیم یادشده‌ی اسلامی و شیعی آشکار است. همچنین، همان‌گونه توصیف‌ها را از «نقطه‌ی ربوبیت» و «مظهر نفس الله» (میرزا علی‌محمّد باب) به دست داده و «مرآت اولیّه» (صبح ازل) را «مظهر مشیّت [و] اراده و اول من آمن به نقطه‌ی حقیقت» دانسته است.

او پس از بیان برخی مقدمات، به این نتیجه رسیده که سنت الهی بر آن است که «شمس حقیقت و نقطه‌ی ربوبیت» ــ که صاحب دین جدید است ــ «همیشه در زمان فترت و جاهلیت ظهور فرموده تا برای احدی مجال انکار نماند و ادعای این‌که آثار و انوار او مقتبس از شمس قبل است نتواند.»

در ادامه، نوشته که شمس حقیقت به آوردن آیات و مرآت اولیه به نص شمس حقیقت شناخته می‌شود؛ پس هر دو الهی بوده و همه «باید ناظر به او و قابل از او باشند» و «هر کس را رد نمود» پس زده و «هر که را قبول کرد» بپذیرند. پس از آن است که با نگاه به کتاب بیان فارسی (اثر باب)، نتیجه گرفته که گفتار شمس حقیقت و مرآت اولیه ــ که منصوب اوست ــ حتی «بر شهادت کتاب الله مقدم است.» بر همین اساس است که اگر من‌یظهره‌الله در زمان بزرگان الهی ظاهر شد، شناخت او به تصدیق ایشان است و اگر در زمان ظهورش کسی از آن بزرگان نبود، شناخت او به آوردن آیاتی است که دیگران از آوردن آن ناتوان باشند.

پس از آن است که نوشته که چون آثار شموس حقیقت الهی است، حتی در فصاحت و بلاغت نیز بی‌مانند بوده وکسی را یارای اتیان به مثل آنها نیست. سپس به باب رسیده و نوشته که به سبب ظهور او، برخی پیروانش هم با شدت و ضعف از قوه‌ی نزول آیات بهره‌مند شده و بعضی از ایشان بعد از باب صاحب ادعا شدند و پیروانی یافتند. بر همین اساس است که نتیجه گرفته که باید ملاک و میزانی باشد تا «بدان فرق مرآت و شمس و شبح و شاخص و عکس و اصل معلوم شود» چراکه «اگر صورت کلمات است، ممکن است که کلمات شبح بر صورت کلمات نقطه‌ی حقیقت باشد و اگر نفوذ و احاطه و سلطنت و خلاقیت باشد، می‌شود که شبح مظهر نفوذ و احاطه و سلطنت و خلاقیت آیات او.»

پس از آن است که به بهاءالله رسیده و پیروان او را از نظر نوع مؤمن شدن شش گروه دانسته و روش ایمانی همه‌شان را نادرست خوانده است. در ادامه، نوشته که بهاءالله با آن‌که مدت زمانی مدید درکسب دانش کوشش کرده، «هنوزکلماتش قابل اعتنای صبیان بیان ــ که دارای فضل و علم وکمال‌اند ــ نیست» و «از اتیان به مثل آثار طائفینِ» صبح ازل «عاجز و قاصر است.» سپس آثار بهاءالله مانند کتاب هفت وادی را نمونه‌ای از بهره‌گیری او از «بسیاری عقاید متصوّفه» ــ که مردود «نقطه‌ی بیان» و «علمای ربانیّین» اسلام بوده ــ دانسته است. همچنین، نوشته که «اکابر اهل بیان» که «صاحب دقت نظر و مطلع از اسرار و حقایق امر بودند، همگی تکذیب نفس مدعی را فرمودند، حتی این‌که بعضی را اتباع او به همین جهت شهید نمودند.»

در اینجاست که استناد و استدلال مهم بهاءالله برگفتار باب ــ که در زمان ظهور من‌یظهره‌الله به «مرایای بیانیّه» نباید محجوب شد[۳۶۵] ــ را در نظر آورده و با توجه به سخنان دیگر باب نتیجه گرفته که آن «مرایای بیانیّه» بزرگانی هستند که پس ازگسترش تام و تمام آیین باب خواهند آمد نه «منصوصین به نص خاص» که همان صبح ازل است. در پایان این فراز هم نوشته: «اگر [پیروان مدعی] گویند: به بیان و ما نُزل فیه نباید محتجب شد، این در صورتی است که کذب نفس مدعی به شهادت کسی که شهادتش شهادةالله است [(صبح ازل)] محقق و معلوم و متیقن نباشد.»

وی در ادامه، بر آن است که باب شمس حقیقت بود و چون در جهان دو خورشید

هم‌زمان نیست، پس بهاءالله ــ چون در زمان باب بوده ــ شمس حقیقت نیست و همچنین، نمی‌توان گفت که بهاءالله ابتدا مرآت بود و بعد شمس شد چرا که «هیچ‌گاه شمس فاقد شمسیّت نبوده و هیچ‌وقت مرآت واجد شمسیّت نتواند گشت.» در پایان نیز به «لیله‌ی برزخیه»ی میان غروب شمس حقیقت باب و طلوع شمس حقیقت من‌یظهره‌الله اشاره کرده و نبود آن را ــ که همان «لیل اَلیلِ» یادشده در آثار باب است ــ دلیلی بر بطلان دعوت من‌یظهره‌اللهی بهاءالله دانسته است.

شناختی ازمیرزا احمد امین‌الاطبّاء رشتی

همان‌گونه که گذشت، میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی همکار و یاری‌رساننده‌ی عزیه‌خانم در فراهم آوردن پاسخ به عبدالبهاء بوده است. ازلیان او را «از بابیّه‌ی قدیم» ــ که «در قضایای تفرقه‌ی بابیّه در ایمان و ارادت به صبح ازل باقی ماند» ــ یاد کرده‌اند.[۳۶۶]

شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی (از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) در شرح حالی که بر پدر خود، ملّا محمّدجعفر نراقی، نگاشته، چند بار از او یاد کرده است. ملّا محمّدجعفر ــ که از شیخیان بود ــ در سال پایانی دعوت باب به جمع پیروان او پیوست. دو سال بعد که صبح ازل به جهت سوء قصد نافرجام گروهی از بابیان به ناصرالدین‌شاه به بغداد رفت و زندگی مخفی خود در آنجا را آغازکرد، هفت تن از بزرگان بابی و از جمله ملّا محمّدجعفر را با عنوان شهید بیان به سرپرستی پیروان خود برگزید. تکاپوهای تبلیغی ملّا محمّدجعفر موجب شد تا حکومت دو بار به تبعید او به عتبات روی آورد.

شریف کاشانی در روایت تبعید دوم پدر خود به عتبات (۱۲۷۸ تا ۱۲۸۶ق.) از امین‌الاطباء رشتی یاد کرده و او را «بسیار شخص با کمال [و] با شعور سرشاری» خوانده و نوشته که او درکربلا «اغلب شب و روز» به نزد ملّا محمّدجعفر می‌آمد و «هر وقت شرفیاب می‌شد، ازکتاب گلزار قدسی، ساقی‌نامه [و] یا غزلیات» ــ که ملّا محمّدجعفر در نعت باب و صبح ازل سروده بود ــ «به آواز می‌خواند» و او را به «گریه‌ی شوق» وا می‌داشت.[۳۶۷] با توجه به سیر روایت شریف کاشانی، این دیدارها در

حدود سال ۱۲۸۱ ق. ــ که صبح ازل و بهاءالله در ادرنه بودند و بهاءالله دعوت جدید خود را هنوز به تمام بابیان آشکار نکرده بود[۳۶۸] ــ انجام می‌گرفت.[۳۶۹] به روایت شریف کاشانی، در آن دیدارها که ملّا رجبعلی قهیر (برادر همسر دوم باب و از شهداء بیان) و حاج سیّد جواد کربلایی (از شهداء بیان) نیز حضور داشتند، ملّا محمّدجعفر از بدبینی خود نسبت به بهاءالله سخن می‌گفت و او را در خفا صاحب ادعای من‌یظهره‌اللهی می‌دانست اما آنان باور نمی‌کردند.[۳۷۰]

در سفر بعدی ملّا محمّدجعفر به کربلا ــ که پس از آشکار شدن دعوت بهاءالله (اواخر ۱۲۸۳ ق.) انجام شد ــ امین‌الاطباء رشتی همراه ملّا رجبعلی قهیر و حاج سیّد جواد کربلایی با او حشر و نشر داشت. قهیر و کربلایی این بار از تعجب فراوان خود نسبت به دعوت بهاءالله در عین اطاعت ظاهری پیشین او از صبح ازل سخن می‌گفتند و از ملّا محمّدجعفر به سبب باور نکردن سخنانش در دیدارهای گذشته پوزش می‌خواستند. شریف کاشانی درباره‌ی آن سه تن نوشته: «اغلب روزها خدمت جناب شهید می‌رسیدند به خصوص حکیم‌باشی رشتی به جهت خواندن کتاب گلزار قدسی.»[۳۷۱] در زمان اقامت ملّا محمّدجعفر در کاظمین نیز ــ که سرانجام به دستگیری و انتقال او به ایران و درگذشتش در انبار تهران انجامید ــ امین‌الاطباء رشتی اغلب نزد وی می‌رفت و «اسباب سرور خاطر به جهت خواندن کتاب می‌شد.»[۳۷۲]

وی بعدها به تهران آمد و مقام طبابت مخصوص میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان را یافت.[۳۷۳] در یکی از آثار دولتی حکومت ایران که به یادکرد مشهوران آن زمان پرداخته، از او با عنوان کسی که «اصلاً رشتی است و مدت‌ها درکربلا و غیره ازعتبات مقدسه‌ی عراق معالجه‌ی مجاورین از اهالی جمیع آفاق می‌کرد» یاد شده و سپس از «اعتبار عظیم»ش در تهران «علی‌الخصوص در دستگاه جناب مستطاب میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان» و نیز «شعر» و «فضایل دیگر»ش سخن به میان آمده است.[۳۷۴] روشن است که او این سِمَت را با بهره‌گیری از سنت نهان‌زیستی وکتمان عقیده‌ی ازلیان و با حفظ ظاهر اسلامی خود به دست آورد.

وی در تهران با حاج میرزا هادی دولت‌آبادی و فرزندانش، حاج میرزا یحیی و حاج میرزا علی‌محمّد، رفت و آمد داشت.[۳۷۵] حاج میرزا هادی ــ که در اصفهان با

اتهام بابی‌گری مواجه شده و در سختی بسر می‌برد ــ پس از ترک آن شهر و اقامت در تهران، با کمک او و میرزا حسن‌خان شوکت (مستشار سفارت عثمانی) ــ که ازلی بود ــ توانست از امین‌السلطان یاری گرفته و املاک خود در اصفهان را از دستبرد مسعودمیرزا ظل‌السلطان حفظ کند.[۳۷۶]

امین‌الاطباء رشتی سرانجام در حدود سال ۱۳۱۳ق. درگذشت. فرزندش، عنایةالله طبیب ــ که «از ازلیان باذوق بوده و سوز و حرارتی داشته»[۳۷۷] ــ پس از او لقبش را به ارث برد[۳۷۸] و در آستانه‌ی مشروطیت به انجمن بابی باغ میرزا سلیمان‌خان میکده دعوت شد و در میان مشروطه‌خواهان بابی جای گرفت.[۳۷۹]

شناختی ازمیرزا مصطفی کاتب

دانسته شد که میرزا مصطفی کاتب یکی از سه ازلی بود که بر روی اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه‌کارکرد و با بسط آن کتاب تنبیه النائمین را به دست داد. همان‌گونه که آمد، اصل نسخه‌ی اساس به خط اوست و همراه با اصلاحات خود او، شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی درمجموعه‌ی ادوارد براون درکتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود.

اسماعیل صباغ سه‌دهی (مشهور به میرزا مصطفی کاتب) در ورنوسفادران سه‌ده اصفهان به شغل رنگرزی اشتغال داشت. او در حدود سال ۱۲۷۹ق. توسط یکی از بابیان به نام سیّد یوسف دهنویی بابی شد[۳۸۰] و مدتی بعد با راهنمایی مبلغ خود نزد ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی رفت و تحت تعلیم او قرارگرفت.[۳۸۱] اندکی پس از آشکار شدن دعوت من‌یظهره‌اللهی بهاءالله، معلمش، ملّا زین‌العابدین، به جمع پیروان او پیوست و صبح ازل را به تعجب واداشت.[۳۸۲] صبح ازل لوحی با عنوان «جناب ملّا زین‌العابدین ملاحظه نموده و از غفلت درآیند» نیز برای او نگاشت تا از بهائی‌شدنش مانع شود[۳۸۳] اما توفیق نیافت. ملّا زین‌العابدین درمیان بهائیان تا آنجا رسید که «معدودی ازمقربان درگاه به آن اختصاص داده شده‌اند» و از سوی بهاءالله به لقب‌هایی چون «اسم الله» و «زین‌المقربین» نامبردار شد.[۳۸۴] او در زمان‌های بعد به اسماعیل نامه‌ای نوشت تا او را نیز بهائی کند. اسماعیل هم رساله‌ای مبسوط با نام

نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی در پاسخش نگاشت. سعیدخان کردستانی ــ که با اسماعیل دوستی داشت ــ درباره‌ی آن رساله نوشته که وی «جواب او را یکی‌یکی می‌دهد و در آخر این کتاب بعضی نکات تاریخی مهم هست و اسم اشخاص تاریخی مهم را ذکرکرده است.»[۳۸۵]

این فعال بابی بعدها نیز یکی از الواح عبدالبهاء را ــ که در آن به سختی به صبح ازل تاخته بود ــ ضمن رساله‌ای بی‌عنوان که در این پژوهش به جواب لوح جناب عباس افندی یاد می‌شود نقد کرد. سعیدخان کردستانی آن را «روی‌هم‌رفته تاریخچه‌ی بسیارگران‌بهایی» دانسته و نوشته که «اغلب را می‌شود تصدیق کرد که صحیح نوشته» جز موضوع ازدواج صبح ازل با همسر دوم باب که از روی «تعصب» «قدری به اغراق‌گویی» گراییده و «مخالفةً لقول عباس آن را نفی کرده» است.[۳۸۶]

اسماعیل صباغ بر ازلیان ده ورنوسفادران سده ریاست داشت. یکی از آن ازلیان عبدالخالق سه‌دهی بود[۳۸۷] که بعدها در میان اعضای انجمن بابی باغ میرزا سلیمان‌خان میکده و مشروطه‌خواهان بابی جای گرفت.[۳۸۸] اسماعیل در بلوای بابی‌کشی سه‌ده ــ که به سال ۱۳۰۷ق. رخ داد ــ به اصفهان فرارکرد اما دستگیر شد.[۳۸۹] ظل‌السلطان برای آن‌که جان او را نجات دهد، مخالفان را به بریدن یک گوشش قانع کرد.[۳۹۰] (تصویر او با یک گوش در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است.)[۳۹۱] سپس او را مهارکرده و پس ازگرداندن در بازار اصفهان، از شهر اخراجش کردند اما گروهی از هم‌کیشانش او را یافته و به شهر بازگرداندند و پس از چند روز پنهانی‌اش به قریه‌ی طار نزد ملّا محمّدباقر طاری (پدر شیخ محمّدرفیع طاری: شاگرد حاج میرزا احمد کرمانی) فرستادند. ملّا محمّدباقر نیز پنهانش کرد و او هم به رونویسی و استنساخ آثار باب روی آورد.[۳۹۲]

مدتی بعد، شیخ محمّدتقی مجتهد اصفهانی (آقا نجفی) ــ که از پیش با ملّا محمّدباقر معارضت داشت[۳۹۳] ــ از پناهندگی اسماعیل صباغ به او آگاه شد و در مقام دستگیری آن دو برآمد. بر همین اساس بود که آنان به تهران فرارکردند.[۳۹۴] اسماعیل صباغ در مسیر فرارهای خود، نزد یکی از داعیان مسیحی اصفهان غسل تعمید گرفت و در ظاهر مسیحی شد و مدتی نزد او ماند.[۳۹۵]

پس از رسیدن به تهران، اسماعیل به صلاح‌دید حاج میرزا هادی دولت‌آبادی نام مستعار «میرزا مصطفی» را برگزید[۳۹۶] و بدان سبب که شغل خود را کتابت آثار بابی قرار داد، در میان ازلیان به «میرزا مصطفی کاتب» مشهور شد.[۳۹۷]

وی ــ که در میان ازلیان از احترام برخوردار بود[۳۹۸] ــ در حدود سال ۱۳۱۷ق. به قبرس رفت و سه سال در منزلی که چسبیده به خانه‌ی صبح ازل بود زندگی کرد.[۳۹۹] در زمان اقامت قبرس، یکی از دخترانش به همسری میرزا عبدالوحید پسر صبح ازل درآمد.[۴۰۰] روایت شده که میرزا مصطفی دختر خود را بدان جهت به قبرس برد تا او را به ازدواج پسر صبح ازل درآورد چرا که باورش آن بود که هرکس بهترین چیز خود را باید به باب و حروف حی هدیه دهد و اکنون که صبح ازل بر جای باب نشسته، شایسته آن است که دختر باکمال خود را به ازدواج پسر او درآورد.[۴۰۱] وی در آن سال‌ها دکان نشاسته‌گیری بازکرده، اما شب‌ها تا صبح به رونویسی و استنساخ آثار بابی مشغول بود.[۴۰۲] داماد او به سال ۱۳۲۰ق. به سبب ابتلا به بیماری سل درگذشت و پس از برگزاری مراسم چهلمش، میرزا مصطفی به ایران بازگشت[۴۰۳] و دخترش را به ازدواج شخصی دیگر درآورد.[۴۰۴]

در زمان جنبش مشروطیت، زمانی که پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ــ که مشروطه‌خواهی برجسته بود ــ تحت تعقیب حکومت قرارگرفت و نمی‌دانست به کجا رود، میرزا مصطفی پناهش داد. حاج میرزا یحیی او را از دوستان پدر خود (حاج میرزا هادی) و «مردی امین و خداپرست» که «صدمات دنیا را بسیار خورده» یادکرده است. میرزا مصطفی او را چند روز در خانه‌اش نگاه داشت و خود و خانواده‌اش با «مهربانی بسیار» از هیچ کمکی فروگذار نکردند. پس از آن بود که دولت‌آبادی به قلهک رفت و با کمک سفارت بریتانیا توانست از ایران خارج شود.[۴۰۵]

میرزا مصطفی کاتب سرانجام به سال ۱۳۳۹ق. در تهران درگذشت و در ایوان مقبره‌ی حاج میرزا هادی دولت‌آبادی در قبرستان ابن‌بابویه به خاک سپرده شد[۴۰۶] اما اکنون با وجود باقی بودن سنگ‌های آن مقبره از آرامگاه او هیچ نشانی نیست.

وی در حدود سی سال پیوسته به رونویسی و استنساخ آثار بابی مشغول بود و در

نشر نوشته‌های بسیاری از ایشان سهم داشت. همچنین، با برخی محققان که درباره‌ی بابیان و بهائیان به پژوهش می‌پرداختند مرتبط بود و آثار مورد نیازشان را فراهم می‌کرد؛ کسانی چون ادوارد براون انگلیسی، آلفونس نیکلای فرانسوی، شمس‌الدین بک ترک (سفیر عثمانی در تهران) و سعید خان کردستانی. بسیاری از آثار بابی موجود در مجموعه‌ی ادوارد براون در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج و مجموعه‌ی ویلیام میلر در کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون ــ که از سعید خان کردستانی به او رسیده بود[۴۰۷] ــ به خط میرزا مصطفی کاتب است.

او با ادوارد براون دوستی داشت و آثار مورد نیاز را برایش رونویسی کرده و اجرت نیز دریافت می‌کرد. به عنوان نمونه، در نامه‌ای که به سال ۱۳۳۰ق. برای براون نوشته، از فرستاده شدن «دو جلد کتاب و هجده جزو» و نیز «دوازده جزو دیگر از کلمات نقطه‌ی اولی» سخن گفته و نوشته: «بعد از این، هرگاه خدمتی رجوع فرمائید، حاضرم.»[۴۰۸] در نامه‌ای دیگر که به پیوست دو کتاب تاریخی بابیان برای براون فرستاده، پس از بحث درباره‌ی آنها، از او خواسته تا به تصحیح و چاپ‌شان بپردازد.[۴۰۹] در نامه‌ای دیگر، از صحیفه‌ی رضویه (اثر باب) ــ «که مسیو نیکلا طالب بود» ــ سخن گفته که از ارتباطش با آن محقق نشان دارد.[۴۱۰] در نامه‌ای دیگر ــ که زمان نگارش آن سال ۱۳۳۱ق. است ــ نوشته که تاکنون حدود بیست نسخه از کتاب‌های حکمت نظری و هشت بهشت را ــ که «مرحوم میرزا آقاخان [کرمانی] بسیار در تصنیف و تألیف آنها زحمت کشیده و بسیار از مطالبات تاریخی... در آنها مندرج است» ــ رونویسی کرده و «به جهت جناب شمس‌الدین افندی سفیر و به جهت جناب مسیو نیکلا» فرستاده و بر آن شده برای او نیز بفرستد «اگرچه مثل کوزه‌ی آب اعرابی باشد به جهت تقدیم خلیفه‌ی بغداد!»[۴۱۱] در نامه‌ای دیگر ــ که زمان نگارش آن سال ۱۳۳۱ق. است ــ از فرستادن ردیه‌های ملّا محمّدجعفر نراقی و ملّا رجبعلی قهیر بر دعوت بهاءالله برای براون سخن گفته و به سبب خواست او، «تتمه‌ی حساب» را نیز نوشته و فرستادن «پنج جلد کتاب با پنج جزو از آثار نقطه‌ی اولی یک‌دفعه، و چهار جزو تاریخ بیداری [اثر ناظم‌الاسلام کرمانی] مع دو لوح یک‌دفعه‌ی دیگر» را نیز یادآور شده و آن را با امضای «مخلص حقیقی، مصطفی الإصفهانی» پایان داده است.[۴۱۲]

شناختی از شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی

دانسته شد که شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی هم یکی از آن سه تن ازلی بود که بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه کارکرد و با بسط آن، کتاب تنبیه النائمین را به دست داد. پدر او، ملّا محمّدجعفر نراقی، در عتبات محضر حاج سیّد کاظم رشتی (دومین پیشوای شیخیان) را دریافت و پس از بازگشت به کاشان، به تدریج به آموزه‌های شیخی گرایش یافت. پس از ظهور باب نیز سرانجام به پیروان او پیوست و در نراق «جمعی از رجال و نساء قصبه را به سلک بابیّه درآورد» و تا آنجا پیش رفت که نراق در همان زمان باب از «مراکز مهمّه‌ی بابیّه» شد.[۴۱۳]

همان‌گونه که گذشت، با کشته شدن باب و سپس اقامت مخفیانه‌ی صبح ازل در بغداد، سرپرستی بابیان به هفت تن از شهداء بیان سپرده شد و نراقی ــ که صبح ازل او را «اسم الله الرقیب» می‌خواند[۴۱۴] ــ یکی از آن هفت تن بود و شهید بیان درکاشان دانسته شد.[۴۱۵] با توجه به نوشته‌ای از صبح ازل دانسته می‌شود که در نگاه او، «رقیب» لقبی الهی بوده و از جانب خداوند معین شده بود.[۴۱۶] نراقی در همان سال‌های اقامت صبح ازل در بغداد به تدریج به بهاءالله بدبین شد و بر آن بود که او در خفا صاحب ادعاست. بهاءالله نیزکه زمان را برای آشکاری دعوت خود مناسب نمی‌دید، در برابر پرسش‌هایی که نراقی و دیگرانی چون او می‌کردند، پیوسته بر اطاعت تام و تمام از صبح ازل پای می‌فشرد.[۴۱۷] نامه‌ای از بهاءالله در دست است که نشان می‌دهد وی به شدت از نفوذ نراقی و مخالفت او با خود در هراس بوده است.[۴۱۸]

پس از آشکاری دعوت بهاءالله و مخالفت صبح ازل با او، نراقی ــ که در عراق دوران تبعید را می‌گذراند ــ با تمام توان به جانبداری از صبح ازل پرداخت. آن زمان بود که صبح ازل او و میرزا محمّدهادی قزوینی (شهید بیان در قزوین) را سرپرست تمام بابیان دانست.[۴۱۹] نراقی آن زمان یکی از واسطه‌های اصلی میان صبح ازل و بابیان بود و با نگارش نامه‌های فراوان سعی داشت تا ازگرایش ایشان به بهاءالله مانع شود.[۴۲۰] او در این مسیر به نگارش کتابی با نام تذکرة الغافلین نیزپرداخت[۴۲۱] که از منابع مهم ازلیان در نقد دعوت بهاءالله شمرده می‌شود و دانسته شد که در تدوین تنبیه النائمین نیز به کارگرفته شده است.[۴۲۲]

شریف کاشانی در تمام تکاپوهای پدر با او همراه بود و با مسافرت به ایران پخش کتاب تذکرة الغافلین و رساندن نامه‌های صبح ازل به بابیان را بر عهده گرفت. مسئولیت رساندن نامه‌های صبح ازل با دستوری که از او رسیده بود به وی محول شد.[۴۲۳] پس از دستگیری نراقی در بغداد و انتقالش به ایران که به مرگش در زندان انبار تهران به سال ۱۲۸۶ق. انجامید، شریف کاشانی زندگی خود در تهران را آغازکرد.[۴۲۴]

او ــ که مانند دیگر ازلیان خود را مسلمان نشان می‌داد ــ امامت مسجدی در تهران را بر عهده گرفت و سرانجام از خاصان دستگاه ریاستی سیّد عبدالله بهبهانی شد به گونه‌ای که «احترامات و مقامات» او «در مجلس» بهبهانی «محفوظ بود» و آن مجتهد «در امور شرعیه» با او «معامله‌ی عدالت» می‌نمود.[۴۲۵] وی سرانجام به سال ۱۳۰۴ق. با نام سفر حج از راه هندوستان به مصر رفت و خود را به قبرس رساند و به دیدار صبح ازل رسید و مورد عنایت بسیار زیاد او قرارگرفت. پس از آن نیز به مکه رفت و پس از انجام حج به ایران بازگشت.[۴۲۶]

شریف کاشانی از فعالان اثرگذار در عصر قاجار بود. او به سال‌های برپایی مدارس جدید به عضویت انجمن معارف درآمد و مدیریت مدرسه‌ی مظفریه را بر عهده گرفت.[۴۲۷] در سال ۱۳۱۸ق. با جمعی از فعالان بابی ضد قاجار که برای لغو تصمیم قرض از روسیه کار می‌کردند همکاری داشت.[۴۲۸] زمانی که گروهی از همان فعالان به سال ۱۳۲۲ق. در باغ میرزا سلیمان‌خان میکده جمع شدند تا تکاپوهای خود را هماهنگ کنند، شریف کاشانی را ــ که از همه مُسن‌تر بود ــ به ریاست آن جلسه برگزیدند. اعضای این انجمن را باید از بانیان اصلی مشروطیت ایران دانست. مهدی ملک‌زاده، آن گروه را به درستی «هسته‌ی انقلاب مشروطیت» نامیده[۴۲۹] و کارهایی اساسی را در تکوین حرکت مشروطه‌خواهی به ایشان نسبت داده است.[۴۳۰] البته باید دانست که آن فعالان بابی مشروطه‌خواه و از جمله کسانی چون شریف کاشانی در غایت امر به تشکیل پادشاهی دینی بیانی با سلطنت میرزا یحیی صبح ازل نظر داشتند و تکاپوهای مشروطه‌خواهانه‌ی ایشان آن هدف غایی را نشانه رفته بود.[۴۳۱]

صمیمیت و نزدیکی شریف کاشانی به سیّد عبدالله بهبهانی ــ که از سال‌های پیش آغاز شده بود ــ او را به یکی از اصلی‌ترین مشاوران آن مجتهد ــ که اینک از

مهم‌ترین رهبران مشروطه‌خواهان بود ــ مبدل کرد.[۴۳۲] وی در زمان مهاجرت عالمان معترض به شهرری (مهاجرت صغری) هر شب با میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله (وزیر امور خارجه) و نیز برخی رجال دولت به انجام «مذاکرات لازمه» می‌پرداخت. هفته‌ای یک شب هم به شهرری می‌رفت و «خدمت آقایان» «تذکرات لازمه» می‌داد.[۴۳۳] هنگام مهاجرت آن عالمان به قم (مهاجرت کبری) که بست‌نشینی جمع بسیار زیادی از معترضان در سفارت بریتانیا رخ داد، شریف کاشانی که با انگلیسیان دوستی مخصوص داشت[۴۳۴] و از کارهای «کارکن های سری» نیز آگاه بود، «به واسطه‌ی بستگی به سفارت بهیّه» به قلهک رفت و با «جناب وزیرمختار و شارژدافر» ملاقات کرده، «مذاکرات لازمه نمود.»[۴۳۵] او از نتیجه‌ی بست‌نشینی رضایت بسیار داشت.[۴۳۶]

عبدالمجیدمیرزا عین‌الدوله‌ی صدراعظم هم بر آن بود که بهبهانی «وثوق و رسوخ تامّی به حاجی شیخ [مهدی شریف] دارد.» از همین روی بود که وقتی مشیرالدوله از سوی مظفرالدین‌شاه دستور یافت تا به قم رفته و عالمان دینی معترض را بازگرداند، عین‌الدوله خواست تا مقدمات دیدار او با ایشان توسط شریف کاشانی فراهم شود. بنابراین، وی به قم رفت.[۴۳۷]

توجه به این نکته مهم است که شریف کاشانی یکی از اعضای برجسته‌ی انجمن باغ میکده به عنوان یک انجمن بابی و مخفی ضد قاجار بود اما این چنین مورد نظر بزرگ‌ترین رکن حکومت (عین‌الدوله) قرار داشت. او به قم رفت و بهبهانی را از واقعات تهران، «متحصنین سفارت، امورات درباری، اقدامات کارکُن های سری و ترتیبات سفارتی ــ که جداً دولت بهیّه‌ی انگلیس در همراهی با ملت ایران دارد ــ و ناچاری پادشاه در دادن آزادی و عدالتخانه و مشروطیت» آگاه کرد.[۴۳۸]

کمی بعد، نامه‌ی مشیرالدوله درباره‌ی عزل عین‌الدوله و صدارت خودش به شریف کاشانی رسید. نتیجه‌ی «ملاقات خصوصی» او با «چند نفر آقایان» آن بود که «صلاح دیده شد که تا دستخط عدالتخانه و مشروطیت صادر نگردد، آقایان از قم حرکت نکنند. لهذا، چنین صلاح دیدند» که شریف کاشانی «به جهت صدور دستخط» «عاجلاً به تهران مراجعت کرده، جناب صدراعظم را مسبوق کرده، تا دستخط صادر گردد.»[۴۳۹] با این ترتیب بود که سرانجام فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین‌شاه قاجار صادر شد.[۴۴۰]

شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی ــ که یکی از مشروطه‌خواهان برجسته بود ــ دیده‌ها و شنیده‌های خود از آن رویداد تاریخی را نگاشت. این کتاب ــ که ابتدا با نام واقعات اتفاقیه در روزگار[۴۴۱] و سپس با عنوان تاریخ مشروطیت[۴۴۲] به چاپ رسید ــ مانند تاریخ بیداری ایرانیان که پیش‌تر مورد اشاره قرار گرفت، یکی از اصلی‌ترین منابع تاریخ‌نگاری جنبش مشروطیت ایران است که البته با روشی نهان‌نگارانه نوشته شده است.[۴۴۳]

این فعال بابی برجسته «متجاوز از صد سال عمر کرد»[۴۴۴] و در حدود سال ۱۳۴۱ق. درگذشت[۴۴۵] و در جوار امامزاده معصوم به خاک سپرده شد.[۴۴۶] همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، آن مکان به سبب نسبت با باب برای ازلیان و بهائیان مقدس بود و عزیه‌خانم نیز پس از وفات در آنجا به خاک سپرده شده بود.

شریف کاشانی درمیان ازلیان شخصی بسیار محترم بود. وی در همان سال‌های جوانی، از سوی صبح ازل با عنوان «بنده‌ی پروردگار ما که به آیات او ایمان آورده و رضای او را می‌جوید و در کتاب مجد در میان شکرگزاران نوشته شده» یاد شد.[۴۴۷] عزیه‌خانم در نامه‌ی پیش‌گفته‌اش که پس از بازگشت او از قبرس برایش نوشته، وی را خلف راستین پدر ــ که با شایستگی «بر مسند ایشان تکیه» زده ــ یاد کرده و خوشحالی خود را از آن‌که «بعد از چندین سنه، مثل آن جناب کسی به ساحت قدس مشرف شد» آشکار نموده است.[۴۴۸] مهدی ملک‌زاده او را از «مؤسسین فرهنگ جدید»[۴۴۹] و نیز از «مردمان آزادی‌خواه و باشخصیت این کشور» که «در راه مشروطیت و روشن کردن افکار ایرانیان زحمات بسیار کشید» یاد کرده است.[۴۵۰] ناصر دولت‌آبادی نیز او را «فرزند برومند آخوند ملّا محمّدجعفر نراقی» خوانده و نوشته که وی «در حیات پدر همه جا ملازم او بوده و در صدمات و مشقاتی که بر او وارد شده شریک و از این رهگذر رنج فراوان دیده» است. دولت‌آبادی همچنین، او را با عنوان کسی که «در راه فرهنگ... زحمات زیادی کشیده» و «در صدر مشروطیت نیز در صف اول مشروطه‌خواهان به فعالیت پرداخته و از هیچ کوششی در این راه خودداری نکرده» ستوده[۴۵۱] و آثارش را «خدمت شایان» به آیین باب دانسته است.[۴۵۲]

در ویرایش‌هایی که شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه انجام

داده، نمونه‌هایی را می‌توان دید که از شدت اعتقاد ازلی او حکایت دارند. وی در خلال نسبت دادن برخی دعاوی به بهاءالله، وی را کم‌تر از یک «عامی باشعور» دانسته است.[۴۵۳] همچنین، عبدالبهاء را کسی که «از احکام و آیات آگاهی ندارد» خوانده[۴۵۴] و بهائیان را «مَرده‌ی کالقِرده» یاد کرده است.[۴۵۵] در فرازی نیزکه خطاب به عبدالبهاء نوشته شده که انصاف دهد و از «لجاج و احتجاج» بازآید، واژه‌ی «احتجاج» را خط زده و به «اعوجاج» مبدل کرده[۴۵۶] و سرانجام، عبارتی عادی از اصل نسخه‌ی اساس را انداخته و به جایش از قول عزیه‌خانم خطابی تند و تیز به عبدالبهاء نوشته است: «ای مربّای مربّی عوالم انفس و آفاق! و ای ثمره‌ی وجود حکیم علی‌الاطلاق! ای اول‌تجلی وجود! ای آخر مظهر غیب و شهود! این چه عبارت است که می‌نگارید؟! شهد الله وکفی به شهیداً که من از اعاده و تکرار آن خجالت‌زده و شرمسارم!»[۴۵۷]

شناختی از شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی

دانسته شد که شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی هم یکی از آن سه تن ازلی بود که بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه کارکرد و با بسط آن، کتاب تنبیه النائمین را به دست داد. وی پسر بزرگ ملّا محمّدجعفرکرمانی (بنیان‌گذار آیین باب درکرمان و از شهداء بیان) بود که در حدود سال ۱۲۶۹ ق. درکرمان به دنیا آمد.[۴۵۸] بهائیان خانواده‌ی او را با عنوان یکی «از خاندان[های] شهیر بابی که در آغاز ظهور این امر درکرمان تأسیس یافت» یاد کرده‌اند.[۴۵۹]

بحرالعلوم کرمانی به وسیله‌ی پدر خود به بابیان پیوست و مانند دیگر دست‌پروردگان او به تکاپوهای فکری ـ سیاسی در مسیرگسترش آیین باب روی آورد. وی در این راه همراه با کسانی چون برادرانش شیخ احمد روحی و شیخ محمود افضل‌الملک، میرزا آقاخان کرمانی و حاج میرزا احمد کرمانی در «مجمع آزادی‌خواهان کرمان» ــ که ملک‌زاده آن را درمیان «مجامع ملی دوران استبداد» یاد کرده ــ شرکت داشت[۴۶۰] و مانند دیگر هم‌کیشان ازلی خود از تکاپوهای ضد بهائی نیز غافل نبود. یکی از قدمای بهائیان ــ که درکرمان برخی از آن ازلیان را دیده بود ــ درباره‌ی تلاش‌های ایشان نوشته که «پسران ملّا جعفر» با «نهایت عداوت» «به اسم محبت با

هر بهائی که وارد شود معاشرت می‌نمایند تا او را مشهور می‌کنند و سبب فرار یا حبس و شهادت بهائی واردشده می‌شوند.»[۴۶۱] نمونه‌ای که او در این مسیر آورده، آن است که یکی از بهائیان «برای تبلیغ به کرمان رفت و. . . شیخ احمد و برادرهایش (پسران ملّا جعفر) چون ازلی بودند، معروفش نمودند و متهم به فسادش کردند و حاجی محمّد رحیم‌خان (پسر حاجی محمّد کریم‌خان) متعرض شد و آن مرحوم ازکرمان تشریف بردند.»[۴۶۲]

تکاپوهای ضد بهائی بحرالعلوم کرمانی و برادرانش ــ که در قالب مسلمانی انجام می‌شد ــ چنان بود که بهاءالله وقتی پدر ایشان را «جعفرکذاب» خواند، «ابنائش» را «اخبث از او» یاد کرد و نوشت به سبب حضور آنان درکرمان، «لازم است شخص عالمی به کمال حکمت در آن ارض گاهی مرور نماید و به قدر امکان در آنجا توقف کند و به کمال حکمت رفتار نماید.»[۴۶۳] یکی دیگر از بهائیان ــ که درکرمان برخی ازلیان از جمله حاج میرزا احمد کرمانی را دیده بود ــ درباره‌ی ملّا محمّدجعفر و پسرانش نوشته که او و «ابنائشان ابداً داخل در دایره‌ی امر نبوده و از حقایق و سرائر امور اطلاع نداشته‌اند؛ چیزی از این و آن شنیده و حکایت نموده‌اند.»[۴۶۴]

ملّا محمّدجعفرکرمانی و فرزندان و شاگردانش مانند دیگر ازلیان عصر قاجار به سنت نهان‌زیستی وکتمان عقیده نیز پای‌بند بودند. او ــ که از «علمای بیان» و «موجب نشر این امر درکرمان» بود ــ «در ظاهر مقام ملّایی اسلامی را محفوظ داشته، طریق احتیاط و تحفظ را فرونگذاشت.»[۴۶۵] وی این سنت را برای پیش‌گیری از «تعرض شیخیّه و علما و حکومت» پیش گرفت و از همین روی بود که به روایت بهائیان، «به راحت و عزت و ثروت زندگانی نموده»، «صبح و شام مسجد» می‌رفت و «جمعیت مسجدش زیاد» و یکی از پسرانش نیز «صاحب مسجد» بود.[۴۶۶] ایشان همچنین آورده‌اند که وی در «دو مسجد پیش‌نمازی» داشت و می‌ترسید که اگر با داعیان بهائی ملاقات نماید، «کسی ملتفت شود و مقرری ایشان را ــ که به واسطه‌ی پیش‌نمازی می‌دهند ــ قطع نمایند.»[۴۶۷]

شیخ احمد روحی (پسر دوم ملّا محمّدجعفر) ــ که همراه با میرزا آقاخان کرمانی جمعی را ازلی کرده بود ــ درس نهج البلاغه داشت[۴۶۸] و زمانی که نزد یکی از بزرگان

شیخی کرمان از بابی بودن پدرش سخن به میان آمد، گفت: «ملّا جعفر و پسرانش، خبر و اطلاع از ظهور نوری بعد از اشراق شمس محمّدی ندارند و این تهمت و افتراء است!»[۴۶۹]

بر همین اساس بود که بحرالعلوم کرمانی هم ــ که نزد برخی علمای کرمان درس فقه و اصول خوانده بود ــ به تدریس روی آورد.[۴۷۰] یکی از ازلیان کرمان، او را «از علمای فقه و اصولِ» آن شهر ــ که «خدمت مرحوم والد تحصیل فرموده» ــ خوانده است.[۴۷۱] یکی از مخالفان کرمانی‌اش نیز او را صاحب کرسی درس در یکی از موقوفات کرمان پس از پدر یاد کرده و نوشته: «سهم مدرّس از قدیم مال ملّا محمّد جعفر ته‌باغ‌للّه‌ای بوده، حالا هم بحرالعلوم (پسرش) می‌گیرد؛ گویا درس هم می‌دهد ولی چه درس؟ درس شیطنت، درس خدانشناسی، درس لامذهبی!»[۴۷۲]

وضع زندگانی بحرالعلوم کرمانی در مجموع خوب بود. به روایت یکی از هم‌کیشان ازلی‌اش، او «در تحصیل معاش و ترتیب زندگی برخلاف پدر ید طولی» داشت و «فی‌الجمله ثروتی نیز بیندوخت و با کثرت اهل و عیال به خوش‌گذران» می‌کرد؛ «خیلی خوش‌محاوره و حسن قریحه» بود و «مردم را به صحبت او رغبت» و «در منبر خوب سخن» می‌گفت.[۴۷۳]

بحرالعلوم کرمانی از حاضران انجمن بابی باغ میرزا سلیمان‌خان میکده یاد شده[۴۷۴] و بنابراین، باید نتیجه گرفت که او نیز در تکاپوهای مشروطه‌خواهی ازلیان همراهی داشته است. یکی از مخالفان کرمانی‌اش از حضور فعال او در اختلاف بین شیخیان و غیر شیخیان کرمان ــ که به تنبیه حاج میرزا محمّدرضا مجتهد کرمانی از سوی شاهزاده ظفرالسلطنه انجامید ــ سخن گفته و درباره‌اش نوشته: «این بی‌انصاف مردی است بابی. نه خدا می‌شناسد، نه پیغمبر، نه امام. نه دلش بر دولت سوخته، نه بر ملت. به هر نحو بتواند، اسباب کوک می‌کند. منحصر به کرمان نیست. به طهران کاغذپرانی می‌کند، روزنامه داده، مقصودش به هم[زدن] دولت است. والله چه بگویم؟ مگر خدا خودش شر این طایفه را از سر مسلمانان رفع کند. به نقد که کارشان خراب است.»[۴۷۵] دانسته است که این اختلاف و تنبیه آن مجتهد در رشد ناراحتی‌هایی که در فرجام به بنیان‌گذاری نظام مشروطه انجامید نقش بسیار مهمی داشته است.[۴۷۶]

بحرالعلوم کرمانی در دوره‌ی نخست مجلس شورای ملی وکیل علمای دینی کرمان بود و در تنظیم قانون اساسی دخالت داشت.[۴۷۷] او در دوره‌ی دوم مجلس نیز از کرمان وکالت یافت.[۴۷۸]

وی در سال ۱۳۳۰ق. که صبح ازل درگذشت، این شعر را در بیان ماده تاریخ وفاتش سرود:

جیم اول دوم عشر وسط وقت طلوع آفتاب
گشت غارب از جهان شمس و ازل شد در حجاب
سال هفتاد بیانی بود آن اعظم صعود
هم ز هجرت سال «نغفر» آید او اندر حساب[۴۷۹]

بحرالعلوم کرمانی پس از وکالت، چند سال در تهران بود تا آن‌که برای دیدن اقوام خود به کرمان رفت و بین راه میهمان فرزند یکی از هم‌کیشان ازلی خود شد.[۴۸۰] هنگام حرکت از منزل آن دوست اسب او را به زمین زد و به همین جهت سه روز بعد درگذشت. جسد او را به قریه‌ی انار رساندند و براساس وصیتش در مزار بشر حافی ــ که بقعه‌ای محترم است ــ به خاک سپردند. سنگ آرامگاه او را ــ که اشعاری از فرزندش، عطاءالملک روحی، را دارد ــ محمّدصادق ابراهیمی (بعدها: از شهداء بیان) از تهران آورد.[۴۸۱] بر روی آن سنگ چنین نوشته شده: «هذا مرقد العالم الحر النحریر الشیخ مهدی بحرالعلوم الکرمانی ابن‌شیخ العلماء و أزهدهم فی عصره المولی محمّدجعفر توفی فی هذه القریة حین رجعته من الوکالة الملیة فی طهران فی یوم الأربعاء العدال أربع و عشرین من شهر شعبان سنة ۱۳۳۳.»[۴۸۲] باید دانست که «عدال» نام روز چهارشنبه (یوم الأربعاء) در آیین باب است[۴۸۳] و با وجود نهان‌زیستی ازلیان، به سبب ناآگاهی عموم مسلمانان از این نام، بر روی سنگ آرامگاه او نوشته شده است.

بحرالعلوم کرمانی دو پسر و چند دختر داشت. پسر بزرگش، شیخ یحیی افضل‌الملک کرمانی ــ که هم‌نام صبح ازل بود ــ نوه‌ی صبح ازل را به همسری برگزید.[۴۸۴] فرزند دوم او نیز عطاءالله (عطاءالملک) روحی بود که زمان‌هایی به نمایندگی مجلس شورای ملی و مجلس سنا برگزیده شد.

این فعال بابی ضد قاجار را از ازلیان مطلع باید دانست. امضای او در نوشته‌های

بابی‌اش «م هـ ۱۴» (مهدی) بود.[۴۸۵] به نظر می‌رسد او این امضا را از نامه‌هایی که صبح ازل برایش نگاشته، گرفته باشد چرا که صبح ازل برای شناخته نشدن پیروان خود از سوی مسلمانان نام مخاطبان نامه‌های خود را به رمز می‌نوشت.[۴۸۶] عشق و علاقه‌ی بحرالعلوم کرمانی به باب و صبح ازل آن زمان بیشتر آشکار می‌شود که دانسته شود زمانی که وکیل علمای دینی کرمان در مجلس شورای ملی بود و خود را سخت مسلمان نشان می‌داد، این امضا را در سجع مهر خویش آورده بود: «بحرالعلوم، وکیل کرمان، ۱۳۲۶، م هـ ۱۴»[۴۸۷]

میرزا مصطفی کاتب در پایان جوابی که بر دعوت معلم پیشین خود، ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی (زین‌المقربین) نوشته، ردیه‌ای کوتاه را نیز که امضای «م هـ ۱۴» دارد ــ و بنابراین، از بحرالعلوم است ــ ضمیمه کرده است: «زاید ندیدم که یکی از جمله ادله‌ای که یکی از مؤمنین بیان در ابطال ادعای مدعی در حاشیه‌ی کتاب هشت بهشت نگاشته، در آخر این اوراق بنگارم.»[۴۸۸]

زمانی که یکی از تاریخ‌نگاران روس با همکاری بهائیان مخالف عبدالبهاء کتابی در تاریخ باب و بهاءالله نوشت، ازلیان حاشیه‌های زیادی بر ترجمه‌ی فارسی آن نگاشتند و آنچه را که نادرست می‌دانستند یادآور شدند. برخی از آن حاشیه‌ها امضای «م هـ ۱۴» دارد و نشان می‌دهد بحرالعلوم کرمانی هم در میان آن حاشیه‌نویسان ازلی جای داشته است.[۴۸۹]

در سال ۱۳۳۹ ش. که ازلیان کتاب هشت بهشت (اثر میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی) را چاپ کردند،[۴۹۰] نسخه‌ای را برگزیدند که با حاشیه‌های زیادی از «م هـ ۱۴» همراه بود. بحرالعلوم کرمانی در این حاشیه‌ها گاه دیدگاه‌های نویسندگان کتاب را با آموزه‌های باب ناهمسان دیده و درست کرده است.[۴۹۱]

در ویرایش‌هایی که این فعال ازلی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه انجام داده نیز نمونه‌هایی را می‌توان دید که از شدت اعتقاد او به صبح ازل حکایت دارند. وی در جایی «تمام کلمات و عبارات این مدعی» (بهاءالله) را «در جنب یک آیه از آیات بیان بلکه یک کلمه از کلمات آن» نه تنها «قطره به دریا» خوانده، که نوشته: «به کلی قطع نسبت و منع مشابهت است.»[۴۹۲] همچنین، در برخی فرازها که به حذف

گفتارهای بهاءالله پرداخته، درباره‌شان نوشته: «مکرر و مهمل است.»[۴۹۳] درباره‌ی «مرض فتق ایشان» نیز واژه‌ی «ایشان» را انداخته و با عبارت «جناب ابوی» جای‌گزین کرده تا برای خواننده سردرگمی پیش نیاید که «ایشان» کیست؟[۴۹۴] در جایی نیزکه در اصل نسخه‌ی اساس استفهامی انکاری در نفی دروغ بودن ستایش‌های باب درباره‌ی صبح ازل آورده شده و با عبارت «لا والله!» پاسخ داده شده، وی برای تأکید بیشتر قسم دو صفت «العلی العظیم» را نیز افزوده است: «لا والله العلی العظیم!»[۴۹۵] بر همین مسیر است که در پاسخ به استفهام انکاری دیگری که در نفی اصالت مقام صبح ازل بوده و در اصل نسخه‌ی اساس با پاسخ «لا» (نه) برگزار شده، عبارت «والله! لا والله! لا والله!» را نیز افزوده است: «لا والله! لا والله! لا والله!»[۴۹۶]

وی عبدالبهاء را به طعنه «ابن‌العقل» خوانده[۴۹۷] و از «غفلت و جهالتِ» او سخن گفته و در میان «نفوس دانیه و طبایع فانیه»اش یاد کرده است.[۴۹۸] همچنین، در فرازی که درباره‌ی گفتارهای عبدالبهاء نوشته شده که به «رد و قبول» آنها پرداخته نمی‌شود، واژه‌ی «قبول» را انداخته و با واژه‌ی «نقادی» جای‌گزین کرده[۴۹۹] و بر همین مسیر است که بهائیان را «بی‌چاره‌های گوساله‌ی گول‌خورده‌ی مرده‌ی قرده‌ی مدعی» خوانده است.[۵۰۰] همچنین، در جایی که شریف کاشانی برخی آثار ادیبانه را نام برده، اوکتاب ناسخ التواریخ را انداخته است.[۵۰۱] این حذف به جهت موضع سخت نویسنده‌ی آن کتاب نسبت به دعوت باب ــ که حتی او را مجنون و مخبّط دانسته ــ می‌تواند باشد و سرانجام ــ همان‌گونه که پیش‌تر آمد ــ وی به سبب نهان‌نگاری نام ملّا محمّدحسن صحاف کرمانی را ــ که از بابیان قدیمی کرمان بود ــ انداخته و آن را با عبارت «یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان» جای‌گزین کرده است.[۵۰۲]

چاپ‌های کتاب تنبیه النائمین

بهره‌گیری نویسنده‌ی کتاب إحقاق الحق للقائم بالحق (چاپ حدود ۱۳۲۷ق.) از کتاب تنبیه النائمین ــ که پیش از این دانسته شد ــ چنان می‌نمایاند که نسخه‌های آن کتاب در همان سال‌های نزدیک به نگارشش (باگمان بالا: حدود ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ق.) به شکلی قابل توجه پخش شده بود.

در این میان، فهرستی ۲۶ صفحه‌ای به خط میرزا مصطفی کاتب با عنوان «تفاوت نسختَین» در همان کتابچه‌ای که نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه را دربر دارد موجود است که به مقابله‌ی «نسخه‌ی چاپی» و «نسخه‌ی خطیِ» تنبیه النائمین پرداخته است.[۵۰۳] براون نسخه‌ی خطی مورد مطابقت را آنی که اکنون با شماره‌ی F.60(8) در مجموعه‌اش نگهداری می‌شود یاد کرده است.[۵۰۴] کتابت این نسخه ــ که تصویر نخستین صفحه‌اش آورده شده[۵۰۵] ــ به وسیله‌ی میرزا مصطفی کاتب در ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ق. (۲۲ مارس ۱۹۱۲م.) پایان یافته بود.[۵۰۶]

براون در بالای آن فهرست نوشته: «تفاوت نسخه‌ی خطی و چاپی کتاب بابی تنبیه النائمین ــ که کاتب بابی، میرزا مصطفی اصفهانی، در جولای ۱۹۱۲م. برای من فرستاد.» میرزا مصطفی در پایان آن فهرست نوشته: «تفاوت نسختین را نوشته، ارسال داشتم. هرکدام که لازم یا واجب است درکتاب درج نمائید و هرگاه لازم نیست، به جای خود بوده باشد. البته آن جناب در این خصوص بصیرت‌شان بیشتر از حقیر است.»[۵۰۷]

بر همین اساس است که باید نتیجه گرفت تا پیش از آن تاریخ (۱۳۳۰ق./ ۱۹۱۲م.) نسخه‌ای چاپی از تنبیه النائمین فراهم شده بود که با توجه به آگاهی‌های فعلی آن را چاپ نخست کتاب باید دانست.

حدود چهل سال بعد، در دهه‌ی ۱۳۳۰ش.، گروهی از ازلیان تهران به سرپرستی محمّدصادق ابراهیمی (از شهداء بیان) برخی از آثار بابی را به شکلی محدود به چاپ رساندند. نورالدین چهاردهی ــ که در آن سال‌ها با ابراهیمی رفت و آمد داشت ــ از این کوشش‌ها سخن گفته است.[۵۰۸]

مقدمه‌ی این نسخه را ناصر دولت‌آبادی (نوه‌ی برادر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) ــ که از محققان ازلیان بود ــ نگاشت.[۵۰۹] او در آن مقدمه، ابتدا به معرفی ردیه‌های معروف ازلیان بر دعوت بهاءالله پرداخته و هرکدام را به اختصار شناسانده است: کتاب سراج (اثر ملّا علی‌محمّد سراج)، کتاب ملّا رجبعلی قهیر، تذکرة الغافلین (اثر ملّا محمّدجعفر نراقی)، نامه‌های حاج سیّد محمّد اصفهانی (به کوشش میرزا مصطفی کاتب)، جواب جناب متولی‌باشی قمی به آمیرزا موسی (اثر میرزا

محمّدحسین متولی‌باشی قمی)، فصل الکلام (نوشته‌ی یکی از فضلای بابیّه)، رساله‌ی حاج میرزا احمد مشرف کرمانی، نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی (اثر میرزا مصطفی کاتب)، رساله‌ی بی‌نام یکی از قدماء در پاسخ نامه‌ی عباس افندی و تنبیه النائمین (اثر عزیه‌خانم).[۵۱۰]

در اینجا باید گفت که فصل الکلام اثر حاج میرزا هادی دولت‌آبادی (از شهداء بیان و ملقب از سوی صبح ازل به «اسم الله الودود») است که در آن خواسته با بهره‌گیری از بیان فارسی (اثر باب) دعوت بهاءالله را رد کند. ناصر دولت‌آبادی در نسخه‌ی خطی مقدمه‌ی خود بر تنبیه النائمین نام حاج میرزا هادی را به عنوان نویسنده‌ی آن کتاب آورده، اما به نظر می‌رسد هنگام چاپ به سبب نهان‌زیستی از آوردنش چشم پوشیده است.[۵۱۱]

همچنین، آن رساله‌ی بدون نام یکی از قدماء که در پاسخ عبدالبهاء نگاشته شده، اثر پیش‌گفته‌ی میرزا مصطفی کاتب بوده و در این پژوهش با عنوان جواب لوح جناب عباس افندی یاد می‌شود. این نتیجه‌گیری از آن روست که ناصر دولت‌آبادی از درج «یک نامه‌ی تاریخی از عیال نقطه‌ی اولی که خواهر ملّا رجبعلی قهیر بوده» در آن رساله سخن گفته است. از این نوشته ــ که در نقد یکی از الواح عبدالبهاء در نکوهش صبح ازل بوده و نامه‌ی یادشده را نیز دربر دارد ــ دو نسخه در دست است که یکی در مجموعه‌ی ادوارد براون درکتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج و دیگری درمجموعه‌ی ویلیام میلر درکتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود و هردو به خط میرزا مصطفی کاتب است. او در نامه‌ی پیوست به نسخه‌ای که برای براون فرستاده، چنین نوشته: «کتاب دیگرکه در رد لوح ع ع[۵۱۲] نوشته، باز به توسط جناب دکتر [سعیدخان کردستانی] فرستادم؛ إن‌شاءالله به سلامت برسد و مطبوع افتد. . . این کتابِ جواب لوح ع ع از خود حقیر است، خیال دور و دراز نفرمائید. . .»[۵۱۳] توصیف سعیدخان کردستانی از نسخه‌ی دانشگاه پرینستون ــ که در آن میرزا مصطفی را نویسنده‌ی آن نسخه دانسته بود ــ نیز پیش از این آورده شد.[۵۱۴]

ناصر دولت‌آبادی پس از معرفی کتاب‌ها و رساله‌های یادشده، به شناساندن تنبیه النائمین و عزیه‌خانم پرداخته است.[۵۱۵] وی در ادامه، به سبب استناد تنبیه النائمین

به یکی از آثار بهاءالله ــ که به دوره‌ی پیش از دعوتش بازگشته و در آن از بزرگی صبح ازل سخن گفته ــ نوشته که تصویر آن را که در دسترس بوده، در پایان کتاب آورده است.[۵۱۶] به نظر می‌رسد این سند در اختیار جلال ازل (فرزند میرزا عبدالعلی فرزند صبح ازل، مقیم قبرس) بوده و اصل آن یا تصویرش را برای قمرتاج دولت‌آبادی (خواهر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) یا کسی مانند او فرستاده است. متن این نوشته و تحلیل آن در پیوست شماره‌ی ۲ این کتاب[۵۱۷] و تصویرش نیز در بخش «تصاویر و اسناد»[۵۱۸] آورده شده است.

پس از پایان مقدمه، تصویر نامه‌ی عبدالبهاء به عزیه‌خانم (لوح عمّه) را ــ که در نسخه‌های خطی به خط کاتب نسخه نوشته شده بود ــ ازکتاب مکاتیب عبدالبهاء (چاپ بهائیان) عکس برداشته و در این نسخه گراورکرده‌اند.[۵۱۹] در ادامه نیزمتن رساله‌ی عمّه[۵۲۰] و نوشته‌های عربی و فارسی حاج میرزا احمد کرمانی[۵۲۱] آورده شده است.

روش کار

نسخه‌ای که برای فراهم آوردن متن چاپ حاضر مورد استفاده قرارگرفت، چاپ پیشین آن است که به سرپرستی محمّدصادق ابراهیمی (از شهداء بیان) در دهه‌ی ۱۳۳۰ ش. انجام شده است. در مرحله‌ی بعد، متن آماده‌شده از روی نسخه‌ی چاپی با دو نسخه‌ی خطی سنجیده شد و تفاوت‌ها به دست آمد.

نسخه‌ی اول همان «نسخه‌ی اساسِ» رساله‌ی عمّه است که به خط میرزا مصطفی کاتب بوده و ضمن کتابچه‌ی شماره‌ی F.62(10) درمجموعه‌ی اسناد ادوارد براون درکتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود و در جولای ۱۹۱۲م. (حدود دو ماه پس از درگذشت صبح ازل) از سوی میرزا مصطفی کاتب برای براون فرستاده شده است.[۵۲۲] این نسخه تنها رساله‌ی عمّه را دربر داشته و نامه‌ی عبدالبهاء و نوشته‌های حاج میرزا احمد کرمانی را ندارد. پیش از این گذشت که براساس این نسخه دخالت میرزا مصطفی کاتب، شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی در فراهم آوردن کتاب تنبیه النائمین دانسته می‌شود. شاید بتوان گفت

میرزا مصطفی می‌خواست این نسخه‌ی منحصر به فرد درکتابخانه‌ی براون مانده و از گزند حوادث حفظ شود چرا که آن را حدود ۱۷ سال پس ازکتابت برای براون فرستاد.[۵۲۳]

نسخه‌ی دوم نیزکه به علی روحی (خواهرزاده‌ی شیخ احمد روحی) تعلق داشته، به خط میرزا مصطفی کاتب است که تاریخ پایان یافتن کتابتش ۱۰ ذی‌القعده‌ی ۱۳۳۸ ق. (هشت سال پس از درگذشت صبح ازل و حدود یک سال پیش از درگذشت کاتب) بوده و در پژوهش حاضر با عنوان «نسخه‌ی کاتب» یاد می‌شود. تصویر صفحات نخست و پایانی «نسخه‌ی چاپی»، «نسخه‌ی اساس» و «نسخه‌ی کاتب» در پایان این دیباچه آورده شده است. لازم به ذکر است که درمراحل پایانی این پژوهش، نسخه‌ای دیگر از تنبیه النائمین نیزکه با شماره‌ی «۳۱۰ حکمت» درکتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود یافته شد. این نسخه که به خط میرزا مصطفی کاتب است و به علی‌اصغرخان حکمت (وزیر فرهنگ رضاشاه پهلوی) متعلق بود، درمجموع با نسخه‌ی کاتب تفاوت چندانی ندارد.

ویرایش‌هایی که این سه تن فعال ازلی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه انجام داده‌اند، گاه در حد تغییر واژگان بوده وگاه عباراتی مفصل را شامل می‌شود. در مورد ویرایش‌های گروه نخست بیشتر به اعمال آنچه مهم است بسنده شده، اما از هیچ‌کدام از اصلاحات نوع دوم چشم‌پوشی نشده است.

ویرایش‌های شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی درمیان علامت { }، مطالب شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی درمیان علامت [ ] و نکات میرزا مصطفی کاتب در میان علامت «« »» قرارگرفته تا ازمتن اصلی بازشناخته شده وگذشته از نشان دادن میزان و نوع ویرایش‌های ایشان درمتن، تحلیلی دقیق و نمودی عینی از شدت روحیه‌ی ازلی آن تکاپوگران را ــ که در جنبش مشروطیت ایران نقشی جدی داشتند ــ به دست دهد.

درکنار آنچه گذشت، توجه به برخی نکات خالی از فایده نیست:

۱. درپی‌نوشت‌ها هرجا «اصل نسخه‌ی اساس» یاد شده، نسخه‌ی پیش‌گفته‌ی رساله‌ی عمّه درمجموعه‌ی ادوارد براون بدون ویرایش‌های آن سه تن مورد توجه

است و هرجا «نسخه‌ی اساس» یاد شده، همان نسخه اما همراه با اصلاحات ایشان منظور است؛

۲. اساس متن چاپ حاضر بر نسخه‌ی چاپی محمّدصادق ابراهیمی استوار است و آنچه در «نسخه‌ی اساس» و «نسخه‌ی کاتب» یکسان نبوده، در پی‌نوشت‌ها یاد شده است. با این حال، گاه عبارات نسخه‌ی اساس در متن آورده شده و تفاوت نسخه‌ی چاپی و نسخه‌ی کاتب در پی‌نوشت‌ها یاد شده است؛

۳. در پی‌نوشت‌هایی که اصل نسخه‌ی اساس مورد توجه بوده، خط میرزا مصطفی کاتب مورد نظر است چرا که او بود که کتابت آن نسخه را انجام داد؛

۴. در متن کتاب هرجا علامت‌های { }، [ ] و «« »» گذاشته شده و اصل عبارت درون آن در پی‌نوشت آورده شده، نشان از آن دارد که آنچه درون علامت‌هاست ویرایش آن سه تن بوده و آنچه در پی‌نوشت است صورت آن در اصل نسخه‌ی اساس است. جاهایی که این نشانه‌ها بدون داشتن پی‌نوشت آورده شده‌اند، از افزوده شدن عبارت درون‌شان به اصل نسخه‌ی اساس بدون وجود صورت پیشینی حکایت دارد؛

۵. عنوان‌گذاری‌های متن چاپ حاضر جز عنوان‌های اجزای اصلی و سه‌گانه‌ی کتاب ــ که در فهرست آمده ــ از مصحح بوده و با توجه به مضمون متن آن بخش‌ها برگزیده شده است؛

۶. در پی‌نوشت‌ها هرجا که از خط خوردن عبارت‌های اصل نسخه‌ی اساس سخن به میان آمده و نام خط‌زننده نیز یاد شده، یا براساس شناخت خط ایشان بوده، یا با توجه به آشنایی با رنگ جوهر قلم ایشان و میزان نازکی وکلفتی آن قلم‌هاست. آشنایی نوع دوم در خلال تصحیح و تحقیق کتاب حاصل شد؛

۷. در نقل برخی آیات قرآن و روایات شیعی تصحیف‌هایی اندک صورت گرفته که درست شده است؛

۸. برخی نکات توضیحی که برای درک بهتر متن کتاب مورد نیاز بوده و در این دیباچه جایی برای طرح‌شان نبود، در پی‌نوشت‌های متن آورده شده است.

همان‌گونه که در خلال این دیباچه آمد، به جهت اهمیت برخی فرازهای متن کتاب، پیوست‌هایی نیز پیش‌بینی شده است:

پیوست شماره‌ی ۱، «دیباچه‌ی کتاب تنبیه النائمین» نام دارد. درکتابچه‌ی نسخه‌ی اساس، متنی با همین عنوان به خط میرزا مصطفی کاتب موجود است که به نظر می‌رسد باید جزیی ازکتاب فراهم‌آمده می‌شده ــ که البته چنین نشده است. متن و تحلیل آن دیباچه در این پیوست آورده شده است.

در پیوست شماره‌ی ۲ ــ که «نوشته‌هایی از میرزا حسینعلی بهاءالله در اطاعت از میرزا یحیی صبح ازل (به روایت بهائیان)» نام گرفته ــ گذشته از متن وصیت‌نامه‌ی عربی بهاءالله که درکتاب تنبیه النائمین یاد شده، سه نوشته از او که در آثار بهائیان آورده شده و شدت اذعانش به وجوب اطاعت صبح ازل را می‌رساند، شناسانده شده است.

پیوست شماره‌ی ۳ با عنوان «جایگاه امام دوازدهم شیعیان در مسیر دعوت میرزا علی‌محمّد باب» به سبب نگاه اعتقادی مثبت تنبیه النائمین به نایبان امام دوازدهم شیعیان در عصر غیبت صغری و نیز نگاه منفی آن کتاب به جعفربن علی (عموی امام دوازدهم) بر آن است تا نشان دهد باب حتی پس از دعوی قائم بودن و نسخ اسلام، به اصل وجود امام دوازدهم شیعیان باور داشت و او را دوازدهمین وصی الهی پیامبر اسلام می‌دانست و پس از او، صبح ازل و ازلیان نیز چنین بودند و این بهاءالله بود که دعوی بدون فرزند بودن امام یازدهم شیعیان و حیله‌گری نایبان عصر غیبت صغری و نیز ستایش از جعفربن علی را شهرت داد.

پیوست شماره‌ی ۴ نیزکه «تحلیل روایت‌های کشتار بهائیان از ازلیان در ابتدای دعوت بهاءالله» نام گرفته، به سبب طرح این دعوی در تنبیه النائمین، بر آن است تا آن قتل‌های ادعایی را واکاویده و تا جای ممکن به تحلیل و نتیجه‌گیری تاریخی بپردازد. در این پیوست نشان داده شده که درمجموع باید پذیرفت گذشته از آن‌که کشتارهای ادعایی ازلیان به دست بهائیان صورت گرفته، به سبب یقین بر دستور بهاءالله بر اجرای یکی ازمهمترین آن قتل‌ها، احتمال دخالت او در موارد دیگر نیز قابل طرح است. همچنین، دانسته می‌شود که آزار برخی مخالفان مسلمان بهاءالله و حتی قتل ایشان در بغداد (به سال‌های پیش از دعوت او) نیز از سوی اتباعش انجام می‌شده است.

همان‌گونه که در پیشگفتارکتاب آمد، آنچه در این پژوهش تا جای ممکن مورد توجه است، رویکرد تاریخی به روابط ازلیان و بهائیان بدون دخالت دادن نگاه

مسلمانان به اعتقادها و باورهای ایشان است. با این حال، در برخی فرازهای متن کتاب روایات شیعی مرتبط با آنها در پی‌نوشت‌ها آورده شده است. همچنین، برای آگاهی خوانندگان از نگاه شیعیان به برخی نکات یادشده درکتاب، ارجاع به فرازهایی ازکتاب‌های الحق المبین، إیقاظ النائمین و مرآت العارفین در پی‌نوشت‌ها مورد توجه است. این کتاب‌ها نوشته‌ی حاج شیخ احمد مجتهد شاهرودی (۱۲۸۲ تا ۱۳۵۰ق.) است که در زمان خود از عالمان برجسته‌ی شیعه به شمار می‌آمد. نگارنده‌ی این دیباچه ارجاع به این آثار را از دو جهت مورد نظر قرار داد: نخست، قوت استدلال‌های آنها و احاطه‌ی نویسنده‌شان به زوایای گوناگون دعوت بابی و بهائی و دوم، سیره‌ی عملی نویسنده که با وجود نفوذ بسیار بالا درمحدوده‌ی مرجعیت و ریاست خود (بخش وسیعی از خراسان) بیشتر برمدارا وگفت‌وگوهای فراوان با داعیان بهائی استوار بوده است.[۵۲۴] بر همین اساس، بر خواننده‌ی جویای مطلب است که در صورت علاقه به آگاهی بیشتر درباره‌ی نگاهی عالمانه از سوی شیعیان به آموزه‌های میرزا علی‌محمّد باب و تعالیم میرزا حسینعلی بهاءالله، مطالعه‌ی این کتاب‌ها را مورد توجه قرار دهد.[۵۲۵]

نگارنده در پایان بر خود لازم می‌داند از آقای دکترمجید تفرشی (محقق و تاریخ‌نگار مقیم لندن) برای تهیه‌ی برخی اسناد مجموعه‌ی ادوارد براون درکتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج و آقای دکتر سیّد حسین مدرسی طباطبایی برای زمینه‌سازی جدی در بهره‌مندی از برخی نسخه‌های مجموعه‌ی ویلیام میلر درکتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون سپاس‌گزاری کرده و یاد دانشمند فقید، استاد ایرج افشار، راکه آگاهی او از وجود مجموعه‌ای از علی روحی (خواهرزاده‌ی شیخ احمد روحی) درکتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران را سبب شد گرامی دارد. همچنین، بر اوست تا سپاس خود را به برخی دوستان و آشنایان که در حروف‌چینی اولیه و نیزمطابقت نسخه‌های تنبیه النائمین همراهی‌اش کردند ابرازکرده و ازآقای اکبر قنبری (مدیر نشر نگاه معاصر) به سبب پذیرفتن چاپ آن قدردانی کند.

سیّد مقداد نبوی رضوی
تیرماه ۱۳۹۴

یادداشت‌ها

1. Edward G. Browne, *Materials for the Study of the Babi Religion*, p. 227.

۲. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۸۹؛ محمّدعلی ملک‌خسروی، اقلیم نور، ص ۱۸۵.

۳. بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تاکر نور، ص ۴۰.

۴. درکاغذی که میرزا ابراهیم‌خان معین‌نظام (فرزند فاطمه‌خانم خواهر صبح ازل و بهاءالله) درباره‌ی فرزندان میرزا بزرگ نوری و ایمان ایشان به صبح ازل یا بهاءالله نگاشته و اکنون در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج (مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون) نگهداری می‌شود، سال درگذشت عزیه‌خانم ۱۳۲۲ق. و طول حیاتش ۸۴ سال یاد شده است. بنابراین، سال ولادت او را به حدود ۱۲۳۸ق. باید بازگرداند. تصویر این نوشته در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۱)

۵. یکی از آگاهان ازلیان، ایمان بابی عزیه‌خانم را به «اوایل امر» بازگردانده است. ([ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۵)

۶. گفتار عباس افندی (عبدالبهاء) مندرج در: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۰.

۷. فاطمه‌خانم نیز در تصویری که از عزیه‌خانم و جمعی از منسوبان صبح ازل در دست است، حضور دارد. (نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، تصویر شماره‌ی ۵)

۸. [ناصر دولت‌آبادی]، به یاد صدمین سال شهادت نابغه‌ی دوران قرةالعین، صص ۱۲ و ۱۳.

۹. پیشین، ص ۱۳.

۱۰. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۳۴.

۱۱. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۰۹؛ میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۳۰۰.

۱۲. به نوشته‌ی بابیان، «مرآت الله» یعنی «آیینه‌ی خدا» که «از نام‌های خود نقطه‌ی بیان و حافظین آیین او در هر زمان [است] که مرآت اول را میرزا یحیی صبح ازل مقرر فرموده و من‌یظهره‌الله را هم به همین نام خوانده.» (سیّد علی‌محمّد باب، بیان فارسی، بخش لغات و اصطلاحات، ص ۲)

۱۳. عطیه روحی، شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، صص ۳ و ۴.

۱۴. برخی سخنان باب در این باره درکتاب تنبیه النائمین آورده شده است. در این میان، یکی از آنها ــ که از جهت وجود نسخه‌ی اصلی آن به خط خود باب از اهمیت بالایی برخوردار

است ــ نوشته‌ای است که ازلیان از آن با عنوان «لوح وصایت» یاد کرده‌اند. تصویر این نوشته در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۶۰)

۱۵. میرزا مصطفی کاتب ــ که از بابیان و ازلیان بود و در همین دیباچه از او سخن گفته شده ــ در پاسخ به یکی از بزرگان بهائیان (زین‌المقربین) به این ویژگی صبح ازل پرداخته است: «حضرت ثمره آنچه نطق می نماید و آثار از او ظاهر می‌شود، جمیعاً از لسان مُجلّی خود، نقطه‌ی اولی، است. یعنی همان حقیقت که به لسان نقطه‌ی اولی مُنتَطِق بود، به لسان او منتطق است.» (میرزا مصطفی کاتب، نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی، ص ۸۴)

۱۶. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۱۰.

۱۷. محمّدکاظم سمندر، تاریخ سمندر، ص ۱۶۰. با توجه به گفتار سمندر ــ که پدرش (شیخ محمّد تاجر قزوینی مشهور به «نبیل») از بزرگان درجه‌ی اول بابیان بود و پیش از دعوی بهاءالله درگذشت ــ می‌توان دریافت که این گزارش به سال ۱۲۷۸ق. بازمی‌گردد یعنی یک سال پیش از بروز محدود دعاوی جدید بهاءالله. (نک.: محمّدکاظم سمندر، تاریخ سمندر، صص ۱۵۹ و ۱۶۰)

۱۸. برای شرح ماجرای اعدام بابیان، نک.: میرزا محمّد تقی‌خان لسان‌الملک سپهر، ناسخ التواریخ (سلاطین قاجاریه)، ج ۴، صص ۳۸ تا ۴۲؛ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۸۴ تا ۱۰۰.

۱۹. برای گزارشی اجمالی از چگونگی احوال میرزا حسینعلی بهاءالله در حبس، نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۱۱۰ تا ۱۱۳.

۲۰. [شوقی ربانی]، قرن بدیع، ج ۲، ص ۳۴.

۲۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۷۲ و ۷۳.

۲۲. پیشین، ج ۵، ص ۴۸۹.

۲۳. میرزا مصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی، نسخه‌ی مجموعه‌ی ویلیام میلر، ص ۴۰.

۲۴. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۸۹.

۲۵. این روایت را بدیعه مرآتی نوری (نوه پسری میرزا محمّدحسن برادر صبح ازل و بهاءالله) ــ که از آگاهان ازلیان بود ــ در نقد گفتاری از تاریخ‌نگار بهائی، محمّدعلی ملک‌خسروی نوری، آورده است. او این گفتار را از فخریه‌خانم (خواهرزاده و عروس صبح ازل) از قول عزیه‌خانم شنیده بود: «حضرت بهاءالله در محبس به مرض اسهال مبتلا شدند که امید شفا

برایشان نبود و در آن اوان هم مسأله‌ی دوئیت در بین نبود. خواهرها، یعنی حضرت عزیه و فاطمه‌خانم، چون ازکسالت ایشان مطلع شدند، متأثر شدند [و] با تأثرمادر خود، کلثوم‌خانم، را راضی کردند که به اتفاق برای شفاعت نزد صدراعظم بروند... در هر صورت، با عجز و التماس ایشان را راضی کرده، رفتند نزد صدراعظم و یک طاقه شال کشمیری و صد تومان پول و یک جلد کلام‌الله مجید به خط میرزا بزرگ ــ که تاریخ تولد همه‌ی اولادهای میرزا بزرگ در آن نوشته شده بود ــ برای صدراعظم بردند. خواهرها دور صدراعظم گشته، دست و پای او را بوسیدند. کلثوم‌خانم به صدراعظم گفتند: «اگر در زمان صدارت شما که اهل نور هستید، یک نفر از اعیان‌زاده‌های نور در حبس بی‌طبیب و پرستار تلف شود، بعداً مردم درباره‌ی شما چه خواهند گفت؟» به هر زبان و تدبیری بود، صدراعظم را حاضرکردند که برای شفاعت نزد شاه برود و نزد شاه رفته، شفاعت کرد. شاه گفت: «نوری را به نوری می‌بخشم ولی پس از بهبودی نباید در ایران بماند و باید به بغداد رفته، تبعید شود!» بعد، جناب بهاءالله را به منزل آورده، خواهرها با مهربانی زایدالوصف از ایشان پرستاری نموده تا به کلی مرتفع شد و با صحت مزاج با خانواده به سمت بغداد حرکت کرد. با این تفصیلات، آقای ملک‌خسروی می‌نویسند: «مریم [ــ که دخترعمه‌ی ایشان و عیال برادرشان بود ــ] از ایشان پرستاری کرد تا بهبود حاصل کردند.» در صورتی که در زمان کلثوم‌خانم، مریم در آن خانه اهمیتی نداشته و منزل هم مال شخص کلثوم‌خانم بوده و بی‌اجازه‌ی ایشان هیچ‌کس نمی‌توانست کسی را به خانه بیاورد.» (بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تاکر نور، صص ۵۳ و ۵۴) برای آگاهی ازگفتار مورد نقد، نک.: محمّدعلی ملک‌خسروی نوری، اقلیم نور، ص ۱۳۸.

۲۶. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲۷. پیشین، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲۸. در این زمینه، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، بهائیان ایران، جنوب ترکستان و قفقاز (معرفی و نقد کتاب *The Baha'is of Iran, Transcaspia and the Caucasus*).

۲۹. میرزا مصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی، نسخه‌ی مجموعه‌ی ویلیام میلر، ص ۵۶.

۳۰. سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۷۲.

۳۱. ملّا محمّدجعفر نراقی ــ که یکی از آن هفت شهید بیان بود و پس از دعوت جدید بهاءالله به سختی با او درافتاد ــ در رساله‌ی ردیه‌ی خود «تعهّد کفالت و حفظ و حراست هیکل مبارک» صبح ازل و «تعیین خادم حضور سعادت‌گنجورشان بلکه تدبیرمنزل مینوشاکل آن مجمع فضایل و آن قطب دایره‌ی مکارم اخلاق و محامد خصایل حتی تشخیص تعیین

مأکول و مشروب و ملبوس» را برعهده‌ی بهاءالله یادکرده و نوشته که در آن سال‌های طولانی اقامت در بغداد، هرکه از بابیان به آن شهر می‌آمد، «باید با کمال خضوع و نهایت ادب با ایشان به کنار آید که اگر عرض حاجتی در درگاه وجهه‌ی ازلیّه دارد، زودتر و بهتر صورتِ انجام گیرد و همچنین، هرکه حقوق الله یا مالی به رسم تحف و هدایا می‌آورد، باید به ایشان بسپارد و همچنین، جمیع نوشتجات متفرقه که از حضرت رب اعلی ــ جل شأنه ــ در نزد هرکس بود و باید برحسب امر، خدمت حضرت ازل جمع نمایند، تمام را به تصرف ایشان می‌دادند.» (ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۰۴)

۳۲. سیّد علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب اول از واحد دوم، صص ۱۲ و ۱۵؛ باب هفتم از واحد دوم، صص ۳۲.

۳۳. به عنوان نمونه، نک.: محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، صص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳۴. نک.: سیّد علی‌محمّد باب، پنج شأن، صص ۲۵۵ و ۲۵۶.

۳۵. سیّد علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب دوازدهم از واحد چهارم، صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳۶. پیشین، باب هفدهم از واحد دوم، ص ۷۱.

۳۷. برای آگاهی از فهرست این مدعیان، نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۱۰ و ۱۱.

۳۸. به نظر می‌رسد درمیان این کسان تنها میرزا اسدالله خویی (اسم الله الدیّان) بود که توانست تا اندازه‌ای به گسترش دعوت خود بپردازد. این از آن روست که صبح ازل در رد او و نیز اثبات مقام مرجعیت خود کتابی مفصل با عنوان مستیقظ نگاشت. نسخه‌ای مهم از این کتاب که تاریخ کتابتش سال ۱۲۷۴ق. (حدود سال نگارش آن) است با شماره‌ی ۲۵۵ درمجموعه‌ی ویلیام میلر درکتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.

۳۹. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۳۱۰ تا ۳۴۴.

۴۰. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۳۵. جلال ازل (نوه‌ی صبح ازل) پشت این نامه نوشته: «جناب عزیه‌خانم».

۴۱. نامه‌ی طولانی بهاءالله که درواکنش به مخالفت‌های شهید بیان ملّا محمّد جعفر نراقی نگاشته و هرادعایی را ازخود نفی کرده، گویای هراس او از به خطر افتادن موقعیتش درمیان بابیان است. متن کامل این نامه را بهائیان آورده‌اند. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۳۱۲ تا ۳۴۴) برای آگاهی از این نامه، نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۲، بخش «نامه‌ی طولانی بهاء الله در نفی هرگونه دعوت جدید»، ص ۳۵۵.

۴۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۲۶۸؛ ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.
۴۳. سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۳۶.
۴۴. میرزا حسینعلی بهاءالله، بدیع، صص ۱۰۹ و ۱۱۰. کتاب بدیع در همان سال ۱۲۸۳ق. در پاسخ اتباع صبح ازل نگاشته شد. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۶)
۴۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۸۹.
۴۶. شوقی ربانی دریکی از آثار خود میرزا یحیی صبح ازل و حاج سیّد محمّد اصفهانی را این‌گونه یادکرده است: «... شخص موهوم ــ که خود را جالس بر مسند امر نقطه‌ی بیان می‌پنداشت ــ در این طوفان جدید مضطرب و هراسان و منزوی و مخفی از انظار و به اغواء و اتفاق سیّد لئیم اصفهانی که او را شهید اعظم نامیده در بغداد وکربلا اعمال شنیعه‌ی قبیحه‌ای را عامل که قلم از وصفش عاجز...» (شوقی ربانی، توقیعات مبارکه (لوح قرن احباء شرق)، صص ۶۰ و ۶۱) این سخن به سبب نداشتن علایم نگارشی دوپهلو است و به دو حالت ریاست اصفهانی در بغداد وکربلا و نیز اعمال شنیعه‌ی صبح ازل و اصفهانی در آن دو شهر می‌تواند برگردانده شود. با این حال، با توجه به آن‌که صبح ازل در بدو اقامت در بغداد، محمّد نامی را در ارض باء (بغداد) شهید بیان دانست (میرزا یحیی صبح ازل، کتاب الوصیة فی تعیین الشهداء، ص ۷) و نیز آن‌که یکی از بابیان درگزارش سفرش به بغداد، ضمن بیان رقابت اصفهانی و بهاءالله در آن شهر، سخنی از اصفهانی در بیان نزدیکی زیادش به صبح ازلِ مخفی از بابیان آورده، احتمال نخست را باید در نظرگرفت و حاج سیّد محمّد اصفهانی را شهید بیان در بغداد وکربلا باید دانست. سخن آن بابی بازگشته از بغداد این است: «جناب حاجی سیّد محمّد می‌فرمود: «حضرت ازل در آستین من است» و فی‌الجمله کرشمه‌ای هم با جناب بهاء از افعال و آثار آنها استنباط می‌شود نمود.» (میرزا مصطفی کاتب، نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی، ص ۲۱۶) سیّد مهدی دهجی نیز اصفهانی را شهید بیان درکربلا یادکرده است. (سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۷۶)
۴۷. سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۱۵۵.
۴۸. گفتار عباس افندی (عبدالبهاء) مندرج در: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۰.
۴۹. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۷۰.
۵۰. ازلیان این سخن را نپذیرفته‌اند. بدیعه مرآتی نوری به نقل ازمادربزرگ پدری خود ــ که نامادری عروس بود ــ دایی او را سبب‌ساز آن وصلت دانسته و از ناراحتی عزیه‌خانم و

خواهرش، فاطمه‌خانم، از آن ازدواج سخن گفته است. (بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تاکر نور، صص ۴۱ تا ۴۴)

۵۱. میرزا حسینعلی بهاءالله، اشراقات و چند لوح دیگر، صص ۱۰۱ و ۱۰۲. بهاءالله در جایی دیگر، پس از بیان کار عزیه‌خانم در برهم‌زدن آن ازدواج، درباره‌اش نوشته: «بعد به میرزا یحیی پیوست و حال مختلف شنیده می‌شود، معلوم نیست چه می‌گوید و چه می‌کند. نسأل الله تبارك و تعالی أن یرجعها إلیه و یؤیدها علی الإنابة لدی باب فضله إنه هو العزیز التواب و هو المقتدر الغفار.» (میرزا حسینعلی بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمّدتقی اصفهانی معروف به نجفی، ص ۱۲۷)

۵۲. قرآن، سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۱.

۵۳. محمّدعلی ملک‌خسروی نوری، اقلیم نور، صص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۵۴. این نامه به خط میرزا آقاجان کاشانی (خادم الله و عبد حاضر لدی العرش: کاتب وحی بهاءالله) بوده و در اصل خطاب به ملّا علی‌اکبر شهمیرزادی (از بزرگان درجه‌ی اول بهائیان ایران) است و در خلال آن، میرزا محمّد هادی ابقی هم مورد خطاب قرارگرفته است. در فراز پایانی آن نیز نوشته شده: «آنچه درباره‌ی هادی بن یحیی ذکر شد، مقصود اطلاع دیگران است نه او؛ چه که او لایق نبود و نیست.» تاریخ نگارش این نامه ۱۸ صفر ۱۳۰۸ق. (حدود دو سال پیش از درگذشت بهاءالله) است و تصویر آن صفحه‌اش که به عزیه‌خانم اشاره دارد، در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۳۶)

۵۵. عباس عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۷۳؛ نیز نک.: پس از این، جزء اول: صورت مرقومه و خطابه‌ی جناب عباس افندی، ص ۱۵۲.

۵۶. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۶.

۵۷. این عنوان را ادوارد براون آورده است. (Edward G. Browne, *A Descriptive Catalogoue of the Oriental MSS. Belonging to the late E. G. Browne*, p. 79) شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی نیز در شرح زندگانی خود و پدرش، ملّا محمّدجعفر نراقی، او را «علیه‌ی عالیه خانم بزرگ» یاد کرده است. (شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۱۳۸) سعیدخان کردستانی هم در معرفی کتاب تنبیه النائمین، عزیه‌خانم را با عنوان «خانم بزرگ» آورده است. (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۴)

۵۸. بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تاکر نور، ص ۳۶.

۵۹. پیشین، ص ۴۰.

۶۰. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره‌ی ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶ و ۴۷.
۶۱. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره‌ی ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶ و ۴۷.
۶۲. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره‌ی ۳۲ و ۳۳.
۶۳. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره‌ی ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲ و ۴۴.
۶۴. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۴۴.
۶۵. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۴۵.
۶۶. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۴۰.
۶۷. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۴۶.
۶۸. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۴۷.
۶۹. این واژه به همین شکل نگاشته شده و شاید «بگداختند» بوده است.
۷۰. این واژه ناخواناست و آنچه در متن آورده شده، حدسی است.
۷۱. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۴۵.
۷۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۸۹.
۷۳. نک.: یادداشت پیش‌گفته‌ی میرزا ابراهیم‌خان معین‌نظام (فرزند فاطمه‌خانم خواهر صبح ازل و بهاءالله). تصویر این یادداشت در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۱) بهائیان نوشته‌اند که عزیه‌خانم «۵ الی ۶ سال از جمال مبارک بزرگ‌تر بوده است.» (محمّدعلی ملک‌خسروی نوری، اقلیم نور، ص ۱۸۹) با این ترتیب، سال ولادت عزیه‌خانم را حدود ۱۲۲۸ق. و سنش در زمان مرگ را حدود ۹۶ سال باید دانست. این پژوهش به سبب قرابت نزدیک معین‌نظام با عزیه‌خانم روایت او را برمی‌گزیند.
۷۴. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۶.
۷۵. نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، ص ۱۰۲.
۷۶. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۶.
۷۷. تصویر این نوشته در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۴۹)
۷۸. مریم‌سلطان‌خانم در تصویر عزیه‌خانم با برخی منسوبان صبح ازل حضور دارد. (نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، تصویر شماره‌ی ۵)
۷۹. تصویر این نوشته در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۵۰)
۸۰. گفتار عباس افندی (عبدالبهاء) مندرج در: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۰.

۸۱. نک.: پیشین، ج ۵، ص ۴۹۰؛ و پس از این، جزء اول: صورت مرقومه و خطابه‌ی جناب عباس افندی، ص ۱۵۶.
۸۲. گفتار عباس افندی (عبدالبهاء) مندرج در: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۱.
۸۳. گفتار عباس افندی (عبدالبهاء) مندرج در: پیشین، ج ۵، ص ۴۹۱.
۸۴. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۸۹.
۸۵. نک.: یادداشت پیش‌گفته‌ی میرزا ابراهیم‌خان معین‌نظام (فرزند فاطمه‌خانم خواهر صبح ازل و بهاء الله). وی در بخشی از این یادداشت چنین نوشته: «جواب کاغذ عبدالبهاء که حاجیه خانم بزرگ نوشته‌اند، در سنه‌ی یک‌هزار و سیصد و ده است.» تصویر این یادداشت در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۱)
۸۶. در این باره، نک: پس از این، بخش «اصالت کتاب تنبیه النائمین».
۸۷. آقا محمّدتقی تاجر همدانی، إحقاق الحق للقائم بالحق، ص ۶۵. تصویر این صفحه از کتاب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۲۹)
۸۸. پیشین، صص ۶۵ تا ۷۰. این بخش پنج صفحه است ولی با توجه به قطع بزرگ کتاب و چاپ سنگی آن، مطالب زیادی را دربر دارد که اگر به شکل امروزی طبع شود، صفحات زیادی را دربر خواهد گرفت.
89. Edward G. Browne, *Materials for the Study of the Babi Religion*, pp. 189–190.
۹۰. درباره‌ی او و آثارش در پیشگفتار کتاب و نیز پایان این دیباچه سخن به میان آمده است. نک.: پس از این، بخش «روش کار»، ص ۹۶. تصویری از او نیز در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (تصویر شماره‌ی ۲۳)
۹۱. شیخ احمد شاهرودی، إیقاظ النائمین (چاپ سنگی)، ص ۳۶۱. تصویر این صفحه از کتاب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۳۰)
۹۲. پیشین، صص ۴۲۱ تا ۴۲۳.
۹۳. شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، ص ۵۱۸.
۹۴. حاج فتح‌الله مفتون یزدی، باب و بهاء را بشناسید، ص ۱۱۳. تصویر این صفحه از کتاب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۳۱)
۹۵. پیشین، صص ۱۱۳ تا ۱۳۲.
۹۶. پیشین، صص ۱۳۲ تا ۱۳۵.
۹۷. پیشین، ص ۱۳۵.

۹۸. ابوتراب هدائی، دین نیست بهائیت، صص ۶۳ تا ۸۱.
۹۹. پیشین، ص ۸۱.
۱۰۰. پیشین، صص ۸۲ تا ۸۷.
۱۰۱. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۴.
۱۰۲. برای آگاهی اجمالی از روابط نزدیک براون با صبح ازل و ازلیان، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع نگاران بابی درگزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، صص ۲۰۹ تا ۲۲۰. نیز همو، تاریخ مکتوم، صص ۱۹۶ و ۱۹۷.
103. See: Edward G. Browne, *Materials for the Study of the Babi Religion*, p. 227.
104. Edward G. Browne, *A Descriptive Catalogoue of the Oriental MSS. Belonging to the late E. G. Browne*, p. 79.
۱۰۵. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۸۵.
۱۰۶. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۰.
۱۰۷. سخن او در این باره چنین است: «و تلقّب مقام ابهی به این لقب در تاریخ چنین ثبت گردید که در ایام واقعات بدشت واقع شد و عمّه‌ی مشهوره نیز در رساله‌ی ردیّه‌ی بغضیّه‌ی منسوبه‌ی به او نوشت که در بدشت به واسطه‌ی قرةالعین این لقب برمقام ابهی استوار گردید.» (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۸۵)
۱۰۸. سخن او در این باره چنین است: «درویش بابی شاعر غوغاءتخلص مقیم کرمانشاه بود... و ازمدعیان بابیّه بعد از هیکل نقطة البیان می‌باشد و بالاخره کور و منفور شد و ازمیان رفت چنان‌که در رساله‌ی ردیّه‌ی عمّه مسطورمی‌باشد.» (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۴۲۷)
۱۰۹. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۱.
۱۱۰. قمرتاج دولت‌آبادی، حدیث نفس، بخش «مختصر شرح زندگانی ایمانی من»، ص ۳۳.
۱۱۱. بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تاکر نور، ص ۴۰. البته باید گفت که مرآتی در این گفتار نگارش تنبیه النائمین را به عزیه‌خانم نسبت داده و پاک‌نویس آن را کار پدر خود و امین‌الاطباء رشتی دانسته است. همان‌گونه که در ادامه آمده، تنبیه النائمین کاری گروهی است و آن را به شخص عزیه‌خانم نمی‌توان نسبت داد. در صورت پذیرش سخن مرآتی، باید گفت که پدر او اصل پاسخ عزیه‌خانم را مد نظر داشته ولی مرآتی از روی نادانستگی آن را تنبیه النائمین یاد کرده است.
۱۱۲. محمّدعلی ملک‌خسروی نوری، اقلیم نور، ص ۱۸۵.

۱۱۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۰.
۱۱۴. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۷۱.
۱۱۵. او این عبارات را در اشاره بر اعطای لقب «بهاء» از سوی قرةالعین به میرزا حسینعلی نوری آورده است. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۸۵)
۱۱۶. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۴.
۱۱۷. رویکرد منفی او به بهائیان را از ادبیات توصیفی‌اش در معرفی ردّیه‌های ازلیان به بهائیان به خوبی می‌توان دریافت. برای این معنی و نیز اشاره‌هایش به دوستی با ازلیان یادشده، نک.: سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، بیشتر صفحات و نیز صص ۲۵ و ۲۶، ۱ تا ۳، ۹ تا ۱۱، و ۶.
۱۱۸. برای آگاهی درباره‌ی میرزا مصطفی کاتب، نک.: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، صص ۲۶۲ تا ۲۶۴؛ سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۲۷، ۱۳۴ و ۱۳۵. تصویر میرزا مصطفی کاتب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (تصویر شماره‌ی ۹)
119. Edward G. Browne, *A Descriptive Catalogoue of the Oriental MSS. Belonging to the late E. G. Browne*, p. 80.
۱۲۰. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره‌ی ۱۱ تا ۱۸.
121. Edward G. Browne, *Materials for the Study of the Babi Religion*, p. 226.
۱۲۲. نک.: پس از این، بخش «روش کار».
۱۲۳. نک.: پس از این، بخش «روش کار».
۱۲۴. مانند عبارت‌های «نور چشم»، «اب بزرگوار آن نور چشم»، «خود آن نور چشم» و «ای نور چشم عزیزا» از شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و عبارت‌های «مهجوره»، «کمینه» و «نور چشم عزیز» از شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی.
۱۲۵. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «تا زمان ظهور من‌یظهره‌الله مدتی مدید مانده است.»، ص ۲۲۰، پ ۴۰۹.
۱۲۶. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «زمزمه‌ی دوباره‌ی جناب میرزای ابوی در دعوت جدید»، ص ۱۷۱، پ ۱۳۵.
۱۲۷. نک.: پیشین، ص ۱۷۱، پ ۱۳۸.
۱۲۸. نک.: پیشین، بخش «اجبار جناب میرزای ابوی در بازگشت به بغداد و عفو ایشان از سوی صبح ازل»، ص ۱۷۰، پ ۱۲۰.
۱۲۹. نک.: پیشین، بخش «ایمان مستودع جناب میرزای ابوی»، ص ۲۵۳، پ ۵۷۰.

۱۳۰. نک.: پیشین، بخش «الواحی از صاحب بیان در بزرگداشت مقام صبح ازل»، ص ۲۰۴، پ ۳۱۰.
۱۳۱. نک.: پیشین، بخش «زمزمه‌های دوباره‌ی جناب میرزای ابوی در دعوت جدید»، ص ۱۷۱، پ ۱۳۲.
۱۳۲. نک.: پیشین، بخش «بابیان کشته‌شده به دستور جناب میرزای ابوی»، ص ۱۷۲، پ ۱۴۱.
۱۳۳. در این تفاوت‌ها تنها یک مورد است که اندازه‌ای در حد یک فراز داشته و در نسخه‌ی اساس نیست. (نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «ایمان مستودع جناب میرزای ابوی»، صص ۲۵۳ و ۲۵۴، پ ۵۷۳)
۱۳۴. نک. پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «خطاب جناب میرزای ابوی به حاج سیّد محمّد اصفهانی [(شهید بیان در بغداد وکربلا)]»، ص ۱۹۱.
۱۳۵. ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۷۶.
۱۳۶. «و درمراسله‌ای که به جناب حاجی سیّد محمّد ــ سلام‌الله علیه ــ که از جمله شهدای حضرت ازل ــ علیه‌السلام ــ است، چنین مذکور است: «فدای وجود مبارک سرکار. إن عبدکم الذی فی ظلکم ینادیکم بلسان النملین و یرجو من بدایع فضلك لأنك أنیس المکروبین و یقول: نعمّاً لك بما شربت عن کأس المقربین و علی الذین کانوا معك عباد المقدسین.» نگارنده می‌گوید که: این مضمون را یکی از اعیان تبعه‌ی مدعی ــ که در این اوقات پی درپی از برای او توقیع التفات می‌آید ــ در اوراقی که بعضی از نوشتجات مدعی را جمع کرده، نوشته است وکسی که در حق یکی از شهدای آن حضرت ــ صلوات‌الله علیه ــ چنین خضوع کند، معلوم است که عبودیت او در حق خود آن وجود مبارک چگونه خواهد بود.» (ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۳۱)
۱۳۷. نک. پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «خطاب جناب میرزای ابوی به یکی از شهداء بیان»، ص ۱۹۱.
۱۳۸. «در خطبه‌ی صلوات مدعی مذکور است که بعد از شهادت گفته است: «و أن طلعة النور لسلطان الظهور فی الأحدیات و الصمدیات» و درآخر خطبه‌ی مذکوره به یکی از شهدای منصوبه از قبل حضرت ازل ــ علیه‌السلام ــ چنین نوشته است: «قل یا أهل الملاء! إن تریدون أن تلاقوا طلعة الله فانظروا إلی طلعة النور و إن ذلك موهبة لکم إن کنتم مؤمنین.» إلی أن قال: «هنیئاً لك یا حبیب بما شربت رحیق المختوم من ید سلطان حق مکین. هو الذی اصطفاك من بین الناس و جعلك شهیداً للعالمین. و إن ذلك رحمة من لدنه علیك و علی عباده المخلصین. ثم اعمل کل ما وصّیك الله و لا تکونن من الخائفین. و إنه لهو المقتدر علی

ما یشاء و إنه سلطان حق عظیم.» إلی أن قال: «ثم اشهد أن کل الکلمات من یرجع إلی کلمة النور و إنا کل به راجعون و من قال غیر هذا فعلیه لعنة الله و أنا بریء منه و ما أنا من المشرکین و إنی مع تلك الکلمات لمعدوم عند حرف من کتاب الله العزیز الحکیم. وکیف ینبغی لأحد أن یدعی الأمر؟ لا فوربك إلا القوم المفسدین! و السلام علیك و علی من معك فی صراط عزیز مجید.» انتهی کلامه عجل الله فی نقمته و انتقامه.» (ملّا محمّد جعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۳۰)

۱۳۹. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «ضرورت تحصیل رضایت صبح ازل در کلام جناب میرزای ابوی»، ص ۱۹۴.

۱۴۰. «به هر حال، این ایام رضای ایشان محبوب است وکل در قبضه‌ی قدرت اسیرند. مفری از برای نفسی نیست و امر الله را به این سهلی ندانید که هرکس هوسی در او باشد، اظهار نماید. حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده‌اند. زود است؛ خواهید دید که شجره‌ی استقلال به سلطان جلال و مکنت جمال خود ــ لم یزل و لا یزال ــ باقی خواهند بود وکل این‌ها مفقود بل معدوم ــ کأن لم یکن شیئاً مذکوراً ــ خواهند گردید. إنا لله و إنا إلیه راجعون. انتهی کلامه عجل الله فی هلاکه و السخط علیه.» (ملّا محمّد جعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۳۶)

۱۴۱. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۱۱.

۱۴۲. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «گفتار جناب میرزای ابوی به جمعی از اهل بیان»، صص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۱۴۳. ملّا محمّد جعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص ۱۳۱ تا ۱۳۵.

۱۴۴. عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون (ش. F.62(10))، برگ ۲۷ ر.

۱۴۵. ملّا محمّد جعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۳۶.

۱۴۶. عبارت ملّا محمّد جعفر نراقی پیش از آوردن این گفتار چنین است: «و آنچه مدعی به خط خود نوشته، این است:» (ملّا محمّد جعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۳۶) و در تنبیه النائمین نیز پیش از آن این‌گونه آورده شده: «آنچه در حاشیه به خط ایشان نوشته شده است:» (نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «تجلیل جناب میرزای ابوی از کتاب نور (اثر صبح ازل)»، ص ۱۹۴)

۱۴۷. تصویر این نامه در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۳۲ و ۳۳)

۱۴۸. بدیعه مرآتی نوری در این زمینه نوشته: «حضرت عزیه هم معلومات فارسی داشتند و هم

عربی. شاهد، توقیعات حضرت طاهره است که به لسان عربی به ایشان مرقوم فرمودند. اگر عربی نمی‌دانستند، فارسی می‌نوشتند. دو توقیع به خط حضرت طاهره ــ که به عزیه نوشته‌اند ــ الحال نزد بنده (مرآتی) موجود است.» (بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تاکر نور، ص ۴۰) تصویر یکی از این نوشته‌ها را ناصر دولت‌آبادی در ابتدای رساله‌ی به یاد صدمین سال شهادت نابغه‌ی دوران قرةالعین آورده که به احتمال از مرآتی گرفته است. (نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۳۴)

۱۴۹. گفتار عباس افندی (عبدالبهاء) مندرج در: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۱.

۱۵۰. تصویر این یادداشت ــ که در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج (مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون) نگهداری می‌شود ــ در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۱)

۱۵۱. عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون (ش. F.62(10))، برگ ۱۶ر.

۱۵۲. میرزا ابراهیم‌خان معین‌نظام ــ که خواهرزاده‌ی میرزا رضاقلی حکیم بود ــ سال وفات او را ۱۳۱۱ق. و مدت حیاتش را ۹۰ سال آورده (نک.: بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۱) اما فاضل مازندرانی سال ولادت او را ۱۲۴۲ق. و سال وفاتش را ۱۳۱۲ق. آورده (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، صص ۴۸۶ و ۴۸۷) که طول عمرش را ۷۰ سال نتیجه می‌دهد. این پژوهش به سبب قرابت معین‌نظام با حکیم، روایت نخست را برمی‌گزیند.

۱۵۳. عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون (ش. F.62(10))، برگ ۳۸پ.

۱۵۴. محمّد امین صدرالاسلام خویی، مرآة الشرق، ج ۱، ص ۶۸۵.

۱۵۵. عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون (ش. F.62(10))، برگ ۸۱ ر. عبارت بحرالعلوم کرمانی این است: ملّا محمّدجعفرکرمانی «تا قدم آخرین و نفس واپسین بر جاده‌ی هدایت و صراط حق مستقیم بوده و هیچ‌گاه به اضلال مضلّین و اغوای مبطلین اعتنا نفرموده، کالجبل الراسخ الرفیع و الطود الشامخ المنیع بر امر الهی ثابت و مستقر بوده.» تصویر این برگ در انتهای همین دیباچه آورده شده است.

۱۵۶. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۲۹.

۱۵۷. عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون (ش. F.62(10))، برگ ۴۵ر.

۱۵۸. زمان طبع نخست جلد اول سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیگ «در ۱۳۱۳ یا در سال بعد» یاد شده است. (فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۸۶) از آن روی که در حاشیه‌ی بحرالعلوم کرمانی از شماره‌ی جلد آن کتاب ــ که جلدهای دوم و سومش در سال‌های بعد چاپ شد ــ سخنی به میان نیامده و تنها به عنوان کتاب بسنده شده، به نظر می‌رسد همان چاپ اول مورد توجه او بوده است.

۱۵۹. عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون (ش. F.62(10))، برگ ۸۱ ر. عبارت بحرالعلوم کرمانی این است: «... از جمله‌ی آن مؤمنین عارفین، جناب حاجی میرزا احمد کرمانی است و این شخص عظیم‌الشأن از جمله تلامذه‌ی درس و اصحاب جناب ملّا محمّد جعفرکرمانی است...» تصویر این برگ در انتهای همین دیباچه آورده شده است.

۱۶۰. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۲؛ [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۴.

۱۶۱. نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۲۰۳ تا ۲۱۳ و ۲۱۹ و ۲۲۸.

۱۶۲. این پایان‌نامه با عنوان «تاریخ فرقه‌ی بابیّه در بغداد (۱۲۶۸ تا ۱۲۸۰ق.)» در تابستان ۱۳۹۱ش. با حضور آقایان دکتر قباد منصوربخت (استاد راهنما)، دکتر محمّدعلی اکبری (استاد مشاور) و دکتر سیّد محمّدحسین منظورالاجداد (استاد داور خارج از دانشگاه) در گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی با درجه‌ی عالی پذیرفته شد و در پاییز آن سال نیز در هفته‌ی پژوهش از سوی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی به عنوان پایان‌نامه‌ی برتر مقطع کارشناسی ارشد تاریخ مورد تقدیر قرارگرفت.

۱۶۳. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «بحث درباره‌ی اصالت مقام صبح ازل»، قسمت «لوح وصایت»، ص ۱۸۲. تصویر اصل این لوح به خط سیّد علی‌محمّد باب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۶۰)

۱۶۴. نک.: پیشین، بخش «بحث درباره‌ی اصالت مقام صبح ازل»، قسمت «لوح ملّا عبدالکریم قزوینی به ضمیمه‌ی لوح وصایت»، ص ۱۸۳. تصویر اصل این لوح به خط سیّد علی‌محمّد باب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۶۱)

۱۶۵. نک.: پیشین، بخش‌های «گفتارهای صاحب بیان درباره‌ی صبح ازل»، ص ۲۳۰. تصویر اصل این لوح به خط سیّد علی‌محمّد باب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۶۲)

۱۶۶. نک.: پیشین، بخش «ویژگی‌هایی از من‌یظهره‌الله که در جناب میرزای ابوی نیست»، ص

۲۱۰. تصویر اصل این لوح به خط سیّد علی‌محمّد باب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۶۳)
۱۶۷. قمرتاج دولت‌آبادی، حدیث نفس، فصل «مختصر شرح زندگی ایمانی من»، صص ۴۴ و ۴۵.
۱۶۸. برای لوح وصایت، نک.: ابوالقاسم افنان، عهد اعلی، ص ۵۶۵ (فارغ از بحث نویسنده در ناهمسان بودن آن با موضوع جانشینی)؛ برای لوح مکتب‌خانه‌ی من‌یظهره‌الله، نک.: منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه‌ی اولی عز اسمه الأعلی، صص ۲ و ۳.
۱۶۹. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «متن لوح خطاب به جناب میرزای ابوی»، ص ۱۸۶. برای آگاهی از نقل بهائیان از آن نوشته، فارغ از بیان ایشان درباره‌ی مصلحتی بودن آن، نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۲.
۱۷۰. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «صبح ازل قطره‌ی کدره نیست بلکه باید بیان را تمام کند»، ص ۲۱۷.
۱۷۱. نک.: پیشین، بخش «الواحی از صاحب بیان در بزرگداشت مقام صبح ازل»، ص ۲۰۱.
۱۷۲. میرزا حیدرعلی اصفهانی ــ که از بهائیان پیش‌کسوت بود ــ درکتابی که برای اثبات من‌یظهره‌اللهی بهاءالله نوشته، به این‌گونه فرازها پرداخته و دلایلی بر ناهمسانی آن با اعتقاد ازلیان درباره‌ی صبح ازل آورده است. (میرزا حیدرعلی اصفهانی، دلائل العرفان، ص ۱۹۵) فارغ از درستی یا نادرستی دیدگاه او، آوردن این فرازها از جانب یکی از مخالفان برجسته‌ی صبح ازل نشان‌دهنده‌ی اصالت صدور آنها از جانب باب است.
۱۷۳. محمّدکاظم سمندر، تاریخ سمندر، ص ۱۶۰.
۱۷۴. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «دعاوی گوناگون جناب میرزای ابوی»، ص ۲۱۹.
۱۷۵. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۴۷. فاضل مازندرانی در شرح این سخن بهاءالله نوشته: «مراد آن‌که: عریضه‌ی میرزا یحیی نزد نقطه به سجن ماکو ــ که موجب صدور توقیع مسطور گردید ــ به املاء آن حضرت بود.»
۱۷۶. به عنوان نمونه، نک.: [عباس عبدالبهاء]، مقاله‌ی شخصی سیاح که در تفصیل قضیه‌ی باب نوشته است، صص ۶۷ تا ۶۹؛ سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۶۲ و اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۲.
۱۷۷. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش‌های «گفتارهای پیشین جناب میرزای ابوی در بزرگداشت صبح ازل»، صص ۱۹۱ تا ۱۹۴ و...

۱۷۸. نک.: پیشین، بخش «نمونه‌هایی از سلوک جناب میرزای ابوی در بی‌دینی»، ص ۲۱۴.
۱۷۹. نک.: پیشین، بخش «دعوت رجعت حسینی و من‌یظهره‌اللهی جناب میرزای ابوی»، ص ۱۸۵.
۱۸۰. متن نامه‌ی بهاءالله به ملّا محمّدجعفر نراقی این است: «هذا کتاب من الله العلی المقتدر الکریم إلی الله العزیز السلطان الممتنع المنیع و یذکر فیه ما ورد علینا من ملأ البیان لتکونن تذکرة للذین هم کانوا الیوم و هدی و رحمة لقوم آخرین. و لیذکر بلائی بین یدی الله فی یوم الذی فیه یحشر خلق الأولین و الآخرین. یا ملأ البیان! أما بشرکم الله فی الکتاب بهذا الظهور بلسان صدق مبین فیما نزل للعظیم فی حین الذی سأل عن بسم الله الباطن و أجابه لقوله بحق أنه ابن‌علی إمام حق یقین؟ و هذا آخر ما نزل فی هذا الأمر المبرم العزیز المتعال القدیر و ملئت ألواح الله من ذکر هذا الغلام إن أنتم من الشاهدین و من دون ذلک هذه الحجة التی بها ثبت منزل البیان و ما ظهر عنده و یشهد بذلک أنتم وکل من فی السموات و الأرضین.» إلی أن قال: «ألست ابن‌علی بالحق؟ أما سُمّیت بالحسین فی جبروت الله المهیمن العزیز الکریم؟» (ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۴۳)
۱۸۱. ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص ۱۴۳ تا ۱۴۵. برای آگاهی از نگاه شیعیان به رجعت شخصی و رجعت حسینی و نیز نقد ایشان به رجعت صفتی و تطبیق رجعت حسینی بر میرزا حسینعلی بهاءالله، نک.: شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، صص ۸۱۷ تا ۸۴۴. وی در این بخش از کتاب خود ابتدا روایات رجعت امام سوم شیعیان، حسین بن علی، و آیات قرآن در موضوع رجعت را که اصل آن و برخی از بازگشت‌کنندگان به حیات دنیا را یاد کرده‌اند آورده و با نشان دادن تشابه امت اسلام با امت موسی بن عمران به وقوع رجعت در مسلمانان رسیده و نشان داده که رجعت امام سوم شیعیان رخ خواهد داد و از ظواهر روایات آن نباید روی برتافت و به تأویل نباید روی آورد. سپس به یکی نبودن نزول عیسی بن مریم و رجعت حسین بن علی رسیده و به تفصیل به عقلی نبودن تطبیق آن نزول و آن رجعت بر ظهور بهاءالله پرداخته است. نقد تفصیلی گفتارهای داعی برجسته‌ی بهائی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، در این زمینه بخش پایانی سخن اوست.
۱۸۲. تصویر این لوح در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۷۸ تا ۸۱)
۱۸۳. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «ممارست جناب میرزای ابوی در نگارش آیات و اطاعت ظاهری از صبح ازل»، ص ۱۷۴.
۱۸۴. نک.: پیشین، بخش «میزان عمل جناب میرزای ابوی به دستور صاحب بیان»، ص ۱۸۷.

۱۸۵. نک.: پس از این، جزء سیّم کتاب مستطاب تنبیه النائمین، بخش «صورت رساله‌ی ردّیه‌ی حاجی میرزا احمد کرمانی»، ص ۲۷۵.

۱۸۶. متن این سند بدین قرار است: «اقرار و اعتراف صحیح صریح شرعی می‌نماید بنده‌ی درگاه حق، العبد المذنب الأقل الأذل، موسی بن المرحوم المبرور الحاجی میرزا محمّد هادی الجواهری ــ عفا الله تعالی ذکره عنهما ــ در حالت کمال صحت تن و حواس ظاهر و باطن و استقامت جمیع مشاعر من البواطن و الظواهر، بر این‌که جمیع [یک کلمه ناخوانا] وکلما فی الید خود را از املاک و اعقار و خانه و مستقلات و سایر اموال از نقود و اجناس و مطالبات و آناتی که در هر جا و هر محل و مکان از موروثی و غیر موروثی دارم، کلاً و طراً و جمیعاً را من دون استثناء چیزی از آن، موهوب کردم و تملیک دادم به حضرت هیمنت‌آیت، من کلّ عن وصفه ألسن کل الواصفون و جل اسمه و ذکره عن ذکر الذاکرون و الناعتون، المحیی لآثار الخفی و الجلی، المتباهی بأنواره مصادر مضاهر الأولیات الأزلی، حضرت المیرزا حسینعلی ــ جل و تعالی و تقدس و تنزه اسمه و ذکره و وصفه عنما سمیت و وصفت و ذکرت ــ با کمال طوع و رغبت و رضای خاطر در باطن و ظاهر من دون جبر و لا إکراه و الواقف و الشاعر علی ذلك [یک کلمه ناخوانا] و صیغه‌ی عربیه و فارسیه را به طریق شرعیه و عرفیه جاری کردم، حیث قد وهبت و ملّکت جمیع ما هو فی یدی و ملکیّتی من جمیع الجهات کلیاً أو جزئیاً لحضرت المشار إلیه ــ تعالی شأنه ــ و فرغت نفسی عن کلما کنت أملکه و عن جمیع ما فی یدی، فلیس لی بعد هذا فی ما ذکرت لا [یک کلمه ناخوانا] و لا استحقاق بوجه من الوجوه و طریق من الطرق. و قد وقعت المصالحة الشرعیة فی ما ذکرت بالوجه الشرعی و أشهدت الله و رسوله و المسلمین و المؤمنین علی ذلك و الله خیر الشاهدین. هذا إقرار العبد الأقل موسی الجواهری.» (نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۸۲)

۱۸۷. نک.: پس از این، جزء سیّم کتاب مستطاب تنبیه النائمین، بخش «صورت رساله‌ی ردیه‌ی جناب حاجی میرزا احمد کرمانی»، ص ۲۷۵.

۱۸۸. ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص ۱۸ و ۱۹.

۱۸۹. سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۱۹۷.

۱۹۰. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «مجذوب شدن جناب میرزای ابوی به میرزا ملکم‌خان»، ص ۱۸۰.

۱۹۱. بحث جامع در این باره مجالی دیگر می‌خواهد.

۱۹۲. تصویر این دو نامه در بخش «تصاویر و اسناد» (سندهای شماره‌ی ۶۴ و ۶۵) آورده شده است.

۱۹۳. نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی درگزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، صص ۱۳۶ تا ۱۳۸.
۱۹۴. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «راحتی جناب میرزای ابوی در بغداد و آزارمردم از جانب اتباع ایشان»، ص ۱۷۹.
۱۹۵. نک.: پیشین، بخش‌های «بابیان کشته‌شده به دستور جناب میرزای ابوی»، ص ۱۷۲؛ «شرارت اتباع جناب میرزای ابوی»، ص ۲۰۶ و «نمونه‌هایی از سلوک جناب میرزای ابوی در بی‌دینی»، ص ۲۱۳.
۱۹۶. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۱.
۱۹۷. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۹۲۹ و ۹۳۰.
۱۹۸. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۱.
۱۹۹. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۲۹.
۲۰۰. تصویر این صفحه در پایان همین دیباچه آورده شده است.
۲۰۱. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۳۰. عبدالحسین صنعتی‌زاده‌ی کرمانی ــ که پدرش با ملازمت ملّا محمّدجعفرکرمانی به ازلیان پیوسته بود ــ میزان ارادت ملّا محمّدجعفر به حاج محمّد کریم‌خان را این‌گونه آورده است: «شنیدم روزی در [آبادی] لنگر، مرحوم حاج محمّد کریم‌خان روضه‌خوانی داشته. به واسطه‌ی آن‌که یکی از تیرک‌های چادر کم بوده و به این واسطه نزدیک بود روضه‌خوانی به تعویق بیفتد، آخوند ملّا محمّدجعفر از لنگر تا شهرکرمان ــ که مسافتش شش فرسنگ است ــ پیاده آمده و به اتفاق چند نفرمرید دیگر آن تیرک را به روی شانه‌های خود گذارده و برای حاج محمّد کریم‌خان می‌برند و آنان این عمل را از فرط ارادت و اخلاص انجام داده بودند.» (عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۶، پ ۱) برای آگاهی از ایمان بابی صنعتی‌زاده و پدرش، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت».
۲۰۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۴۰۱ و ۴۰۲.
۲۰۳. شیخ مهدی شیخ‌الممالک قمی، تاریخ بی‌غرض، صص ۱۶ تا ۱۹.
۲۰۴. برای شرحی گذرا بر تکاپوهای نهان‌زیستانه‌ی خانواده‌ی ملّا محمّدجعفرکرمانی در تبلیغ آیین باب، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۹۱ تا ۹۹، و ص ۱۱۷، پ ۱.
۲۰۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۲۴.
۲۰۶. بهاءالله در یکی از الواح خود گفته: «ارض ک ر: لازم است شخص عالمی به کمال حکمت در آن ارض گاهی مرور نماید و به قدر امکان در آنجا توقف کند و به کمال حکمت

رفتار نماید؛ چه که جعفرکذاب در آن ارض ظاهر. فی‌الحقیقة، جعفرکذاب این است. . . ابنائش اخبث از او.» در این سخن، «ارض ک ر» کرمان و «جعفرکذاب» ملّا محمّدجعفر کرمانی است. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۲۱)

۲۰۷. شیخ مهدی شیخ‌الممالک قمی، تاریخ بی‌غرض، ص ۱۶.

۲۰۸. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۹۲۱ و ۹۲۲.

۲۰۹. تصویر این صفحه ــ که برگ پایانی نسخه‌ی اساس است ــ در پایان این دیباچه آورده شده است.

۲۱۰. فاضل مازندرانی سرگذشت حاج میرزا احمد را در میان کسانی که به کوشش ملّا محمّد جعفرکرمانی ازلی شدند آورده است. عبارت آغازین او چنین است: «و اما بابیان کرمان، اصل و مرکزشان ملّا محمّدجعفر را احوال به تفصیل و خاندانش را به اجمال در بخش سوم آوردیم و به واسطه‌ی آن خاندان جمعی از پیروان میرزا یحیی ازل در آنجا برقرار شدند که اعرف‌شان میرزا آقاخان کرمانی. . . دیگر، حاجی میرزا احمد بن میرزا حسینعلی مشرف فوج کرمان. . .» (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۹۲۴ و ۹۲۹)

۲۱۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۰.

۲۱۲. پیشین، ج ۳، ص ۴۰۰.

۲۱۳. پیشین، ج ۶، صص ۹۳۰ و ۹۳۱. درمتن این کتاب از «خان» بدون آوردن نام او یاد شده است. با توجه به این‌که نویسنده در اینجا زمان دستگیری حاج میرزا احمد را ۱۲۹۲ق. (چهار سال پس از درگذشت حاج محمّد کریم‌خان) آورده، آن «خان» را باید حاج محمّدخان کرمانی دانست.

۲۱۴. پیشین، ج ۶، ص ۹۳۶.

۲۱۵. عبارت بهاءالله این است: «. . . و اذکر الذی نعق فی هذا الزمان من أرض الکاف و ربّیناه بأیادی الألطاف لیکون للأمر ظهیراً. . .» (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۸۰)

۲۱۶. بهاءالله در لوحی که درباره‌ی کارهای نادرست حاج میرزا احمد صادرکرده، از ایمان پدر او سخن گفته است. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۸۰) فاضل مازندرانی نیز نام «میرزا حسینعلی مشرف و پسرانش، حاجی محمّدخان یاور معروف به حاجی‌خان و میرزا محمّد صالح‌خان» را در میان بهائیان کرمان آورده است. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۲۱)

۲۱۷. فاضل مازندرانی که روایت بهائی شدن حاج میرزا احمد از سوی فاضل قائینی را آورده،

سرگذشت او را در میان کسانی که به کوشش ملّا محمّد جعفر کرمانی ازلی شدند آورده است. عبارت آغازین او در این باب چنین است: «و اما بابیان کرمان، اصل و مرکزشان ملّا محمّد جعفر را احوال به تفصیل و خاندانش را به اجمال در بخش سوم آوردیم و به واسطه‌ی آن خاندان جمعی از پیروان میرزا یحیی ازل در آنجا برقرار شدند که اعرف‌شان میرزا آقاخان کرمانی... دیگر، حاجی میرزا احمد بن میرزا حسینعلی مشرف فوج کرمان...» (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۹۲۴ و ۹۲۹)

۲۱۸. فاضل مازندرانی در یکی از آثار خود دستگیری حاج میرزا احمد در پی تبلیغ آیین بهائی را «تقریباً در سال ۱۲۹۲ق.» یاد کرده (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۹۳۰ و ۹۳۱) اما در جایی دیگر نوشته که «به سال ۱۲۹۵ق. او را به نام این امر در کرمان گرفته، به طهران آوردند.» (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۱۰۷) پیش از این نیز گذشت که در متن تاریخ ظهور الحق از «خان» بدون آوردن نام او یاد شده است. با توجه به این‌که نویسنده در اینجا زمان دستگیری حاج میرزا احمد را ۱۲۹۲ق. (چهار سال پس از درگذشت حاج محمّد کریم‌خان) آورده، آن «خان» را باید حاج محمّدخان کرمانی دانست. همچنین، در متن تاریخ ظهور الحق حکمران کرمان وکیل‌الملک یاد شده است. از آن روی که محمّد اسماعیل خان وکیل‌الملک اول (د. ۱۲۸۴ق.) پیش از حاج محمّد کریم‌خان درگذشت، حکمران دستگیرکننده‌ی حاج میرزا احمد را مرتضی‌خان وکیل‌الملک ثانی (حکومت: ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۵ق.) باید دانست. (نک.: شیخ یحیی احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، ص ۲۷۶)

۲۱۹. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۱.

۲۲۰. نک.: پیشین، ج ۶، صص ۹۳۰ تا ۹۳۲.

۲۲۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۲۰۲. برای بحث درباره‌ی اعتقاد ازلی اعضای آن مجمع و نیز روش نهان‌نگارانه‌ی ملک‌زاده در روایت آن، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، صص ۱۷۲ تا ۱۷۴؛ همو، تاریخ مکتوم، صص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۲۲۲. نک.: محمّد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱.

۲۲۳. برای بحث درباره‌ی اعتقاد ازلی دبستانی، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، ص ۱۱۸. دبستانی نوشته‌ای نیز درباره‌ی میرزا آقاخان کرمانی دارد. (نک.: محمود دبستانی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی) فریدون آدمیت نوشته‌ی او را همراه با سرگذشت میرزا آقاخان به قلم شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی ــ که در ابتدای کتاب هشت بهشت چاپ شده ــ

مبنای نگارش زندگی میرزا آقاخان قرار داده و درباره‌ی آنان نوشته: «این دو نویسنده اطلاعات درستی در احوال میرزا آقاخان داشتند و خانواده‌ی او را خوب می‌شناختند و افضل‌الملک (برادر شیخ احمد روحی) چندین سال با میرزا آقاخان محشور بوده است.» (فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲، پ ۲) صنعتی‌زاده نیز ــ که خود از ازلیان آگاه کرمان بود ــ دبستانی را «تاریخی متحرک» یاد کرده است. (عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۹۹)

۲۲۴. حاج‌آقا احمد کرمانی از شاگردان صاحب جواهر.

۲۲۵. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده نیز به سبب‌سازی اتهام «کفر و الحاد» سخن گفته (عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۹۲) اما بدان جهت که اساس کتاب خود را بر نهان‌نگاری گذاشته، طبیعی است که از بابی‌گری سخنی به میان نیاورد.

۲۲۶. برای آگاهی از اعتقاد ازلی صنعتی‌زاده‌ی کرمانی و روش نهان‌نگارانه‌ی او درکتاب روزگاری که گذشت، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت».

۲۲۷. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۸۷ تا ۸۹.

۲۲۸. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، صص ۱ و ۲؛ نیز نک.: عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۹۴.

۲۲۹. ازلیان به سبب نهان‌زیستی وکتمان عقیده، از نقش هم‌کیشان خود در رویدادهای تاریخی ایران کم‌تر به شکلی آشکار و اغلب با زبانی ویژه سخن گفته‌اند. در ادبیات این پژوهش از آن رویکرد به «نهان‌نگاری» یاد می‌شود. راه فهم لایه‌های درونی سخنان ایشان آگاهی از تاریخ بابیان و بهائیان و نیز بررسی اسناد خطی است. (نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۴۹ تا ۵۱)

۲۳۰. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۲.

۲۳۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۹۸.

۲۳۲. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۲. دبستانی در ادامه‌ی این روایت نوشته: «چنین هنر و قدرتی اگر در پارلمان‌های انگلیس یا فرانسه به کار می‌رفت، چه آثار الزام دیگران و سیطره بر افکار عمومی را حائز می‌شد!»

۲۳۳. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۲. دبستانی از قول استاد فلسفه‌ی خود، میرزا شهاب‌الدین نیریزی، ــ که وعظ حاج میرزا احمد در نیریز را شاهد بود ــ

چنین آورده که او «در نیریز یک روز بالای منبر چنانچه شیوه‌ی او بوده، سوره‌ی کهف را از بدو تا ختم قرائت و بعداً ترجمه‌ی آن را آیه به آیه بدون تقدم و تأخیر با بیانی شیوا ادا نمود. بعداً به تفسیر پرداخت و دو ساعت تمام بدون فتور و خستگی نطق را ادامه داد.» آن استاد یکی از وعظ‌های ویژه‌ی حاج میرزا احمد در تهران را نیز شاهد بوده و برای دبستانی بازگفته است: «یک روز دو ساعت به ظهر مانده، شرط بست که در مسجد جامع منبر رفته و مستمعین را دور خود جمع نماید. این کار در ابتدا با شوخی تلقی می‌شد و غیر از حاج میرزا احمد هرکس مبادرت به چنین کاری در غیر وقت می‌نمود، مورد سخریه و استهزاء مردم واقع می‌شد. ولی به عکس، بعد از این‌که خطبه را تمام کرد، مسجد پر از جمعیت شد و مسجد جامع طهران قرب بازار حلبی‌سازها دو در دارد، یکی به طرف محله است و دیگری در بازارکه رو به چهارسو بزرگ می‌رود و در غیر اوقات نماز معبر اشخاص است که رو به محله‌ی امام‌زاده اسماعیل و میدان محمّدیه و غیره می‌روند و تا موقعی که امام جماعت برای اقامه‌ی نماز ظهر به مسجد آمد، وعظ او بدون این‌که از طرف مستمعین ملالی ظاهر شود، ادامه داشت.» (محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۲)

۲۳۴. شیخ یحیی احمدی کرمانی، تاریخ یحیی، ص ۳۲۵.

۲۳۵. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۸۷.

۲۳۶. کسی که این رخداد را شاهد بوده و برای دبستانی بازگفته، چنین آورده است: حاج میرزا احمد «در بدو ورود به منزل، مثل این‌که شخصی از بارگرانی خود را آسوده کند، تمام آن مبلغ را به خدمه‌ی منزل و بچه‌ها ایثار نمود که من با زحمت، با دادن عشری از آن، بقیه را انتزاع کردم و برای او خواستم ذخیره کنم ولی او هیچ‌گاه مطالبه نکرد.» (محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۳)

۲۳۷. نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۲۳۸. ایشان در سبب آن حبس نوشته‌اند که او «معتاد به شرب الکل بسیار و حشیش وافر» بود و «اعمال و عادات سوء مرتکب شد و مکرراً مست درگوشه‌ای افتاد [و] وی را به خانه بردند و اَمرَدباز بود و نوبتی در حالی که زنش [را] اصرار و اجبار به اطاعت از امردی کرده [بود]، فریاد زن بلند شد [و] پلیس‌ها به خانه ریختند و او را دستگیرکرده... مدتی محبوس و بالاخره مستخلص ساختند.» (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۹۳۱، ۹۳۳ و ۹۳۴)

۲۳۹. این سخن از میرزا محمّدخان قزوینی است که خود از شاگردان و بهره‌مندان محضر شیخ هادی نجم‌آبادی بوده است. (نک.: ادوارد براون، انقلاب ایران، صص ۳۹۹ تا ۴۰۱) این دو

یادداشت امضای «م ـ م» (میرزا محمّد) دارد که نشان‌دهنده‌ی نام میرزا محمّدخان قزوینی است. (نک.: ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۳۹۳)

۲۴۰. حاج میرزا هادی دولت‌آبادی در حدود ربیع‌الاول ۱۳۰۷ق. در تهران رحل اقامت افکند. (نک.: یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۹۰)

۲۴۱. نگارنده پیش از این با بررسی تحلیلی بخش‌هایی ازکتاب تحریر العقلاء، اثر شیخ هادی نجم‌آبادی، نشان داده که او در میان ازلیان جای داشته است. (نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، رویکرد اعتقادی حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در پاسخ به بهائیان) همچنین، بحث تفصیلی درباره‌ی رویکرد ازلی او و نیز مقام والایش در میان ازلیان و از جمله جایگاهش با عنوان «شهید بیان» را در پژوهش تفصیلی خود درباره‌ی او خواهد آورد.

۲۴۲. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۸.

۲۴۳. مجموعه‌ی اسناد و مدارک چاپ‌نشده درباره‌ی سیّد جمال‌الدین مشهور به افغانی، ص ۱۲۷.

۲۴۴. محمّد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۸۱.

۲۴۵. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۳.

۲۴۶. حاج سیاح محلاتی ـ که خود از یاران ازلی سیّد جمال‌الدین افغانی بود ـ در دوم جمادی‌الثانی ۱۳۰۸ق. به تهران آمد وکمی بعد، سیّد جمال‌الدین از تهران اخراج شد. بنابراین، زمان اخراج او را باید به همان حدود بازگرداند. (نک.: [حاج محمّدعلی سیاح محلاتی]، خاطرات حاج سیاح، صص ۳۲۷ تا ۳۳۱) برای شرح تکاپوهای ضد حکومتی سیّد جمال‌الدین و یارانش و نیز اخراج او، نک.: [حاج محمّدعلی سیاح محلاتی]، خاطرات حاج سیاح، فصل «دستگیر شدن من». برای آگاهی از روش نهان‌نگارانه‌ی حاج سیاح در خاطرات خود، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع نگاران بابی درگزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، صص ۱۸۴ تا ۱۹۰.

۲۴۷. [حاج محمّدعلی سیاح محلاتی]، خاطرات حاج سیاح، صص ۳۳۹ تا ۳۴۳.

۲۴۸. پیشین، ص ۴۵۲.

۲۴۹. تصویری ازآن زندانیان در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (تصویر شماره‌ی ۱۲)

۲۵۰. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۴.

۲۵۱. به نوشته‌ی یکی از تاریخ‌نگاران بهائی، «در آن زمان [عصر قاجار] عامه‌ی ناس بهائی را به نام بابی می‌خواندند.» (عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ج ۳، ص ۱۳۷)

۲۵۲. عبدالحمید اشراق خاوری، مائده‌ی آسمانی، ج ۴، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲۵۳. آن دو ملّا علی‌اکبر شهمیرزادی و حاج ابوالحسن امین اردکانی بودند. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۴.
۲۵۴. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۱۱. دو تصویری که از حاج میرزا احمد موجود است و این پژوهش بر آن آگاهی دارد، به زمان حبس ۱۳۰۸ق. مربوط است. تصویری دسته‌جمعی نیز از زندانیان هم‌بند او در قزوین در دست است. (نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، تصویرهای شماره‌ی ۱۰ تا ۱۲)
۲۵۵. برای شرح گفتار بالا و نیز آگاهی از تلاش سازمان‌یافته و موفق گروهی از مخالفان حکومت قاجار برای کشتن ناصرالدین‌شاه، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدین‌شاه».
۲۵۶. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۶۴.
۲۵۷. برای شرح گفتار بالا و نیز آگاهی از تلاش سازمان‌یافته و موفق گروهی از مخالفان حکومت قاجار برای کشتن ناصرالدین‌شاه، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدین‌شاه».
۲۵۸. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۰۱، پ ۱.
۲۵۹. عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ج ۱، صص ۱۹۹ و ۲۰۰. نویسنده‌ی کتاب این سرگذشت را از نوشته‌ی میرزا حسین زنجانی ــ که با ورقاء زندانی شده بود ــ فراهم کرده است. (نک.: صص ۱۷۳ و ۱۷۴)
۲۶۰. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۷، صص ۷۹ و ۸۰. (برای آگاهی از نگارش متن از سوی میرزا حسین زنجانی، نک: ص ۶۶)
۲۶۱. محمّد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱۱، پ ۱. محمود دبستانی کرمانی هم از رهایی آن «بچه سیّد... به شفاعت مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی» سخن گفته است. (محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۳)
۲۶۲. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۴.
۲۶۳. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۳.
۲۶۴. پیشین، صص ۳ و ۴. صنعتی‌زاده نیز در ضمن سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، گذشته از آن‌که همان گفتار دبستانی را آورده، خود نیز شرحی از سختی حبس در آن دوره به دست داده است. (نک.: عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۱۰۲ و ۱۰۴)
۲۶۵. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۸۰.
۲۶۶. ناصر فرزند نصرالله فرزند میرزا احمد فرزند حاج میرزا هادی دولت‌آبادی: نوه‌ی برادر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی.

۲۶۷. گفتار محمّدصادق ابراهیمی به نقل از: ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی؛ [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۴.
۲۶۸. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۶.
۲۶۹. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۳۹۹. این یادداشت امضای «م ــ م» (میرزا محمّد) را دارد که نشان‌دهنده‌ی نام میرزا محمّدخان قزوینی است. (نک.: ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۳۹۳)
۲۷۰. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۱۰۷.
۲۷۱. میرزا حسینعلی بهاءالله، اقدس، ص ۵۶.
۲۷۲. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۱۳۹. وی در این باره نوشته: «درکتاب اقدس خطاب به کرمان است: و نجد ما یمر منک فی سر السر.» (نک.: میرزا حسینعلی بهاءالله، اقدس، ص ۵۶)
۲۷۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش دوم، صص ۷۳۰ تا ۷۳۲.
۲۷۴. فاضل مازندرانی آگاهی حاج میرزا احمد از این مصداق را به حدود زمان اقامت سیّد مهدی دهجی (اسم الله م هـ = اسم الله المهدی) درکرمان بازگردانده است. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۱۰۸ و ۱۰۹) دهجی نیز زمان آن مسافرت را به سال‌های ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ق. بازگردانده است. (سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۶۲)
۲۷۵. نوع یادکرد صنعتی‌زاده از بهائیان (جدیدی‌ها) نمودی از روش نهان‌نگارانه‌ی اوست.
۲۷۶. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.
۲۷۷. مکتوب سیّد مهدی دهجی، مندرج در: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۵.
۲۷۸. مکتوب سیّد مهدی دهجی، مندرج در: پیشین، ج ۶، ص ۹۳۵.
۲۷۹. مکتوب سیّد مهدی دهجی، مندرج در: پیشین، ج ۶، ص ۹۳۵. جُعَل به معنی حشره‌ی سرگین‌غلطان است و اینجا به میرزا یحیی صبح ازل نظر دارد.
۲۸۰. مکتوب سیّد مهدی دهجی، مندرج در: پیشین، ج ۶، ص ۹۳۶.
۲۸۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۹۳۷ و ۹۳۸.
۲۸۲. پیشین، ج ۶، ص ۹۳۱، پانوشت.
۲۸۳. پیشین، ج ۶، صص ۹۳۷ و ۹۳۸.
۲۸۴. پیشین، ج ۶، ص ۹۳۱، پانوشت.
۲۸۵. پیشین، ج ۶، ص ۹۳۷.

۲۸۶. پیشین، ج ۶، ص ۹۳۷.
۲۸۷. نقطه‌چین در اصل است.
۲۸۸. مکتوب محمّدجواد قزوینی ازعکا برای علی‌حیدر شیروانی، مندرج در: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۹۳۸ و ۹۳۹.
۲۸۹. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۲.
۲۹۰. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، صص ۳۱۹ و ۳۲۰.
۲۹۱. روایت میرزا مهدی رشتی (از بهائیان رشت) مندرج در: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، پانوشت‌های صفحات ۹۳۲ تا ۹۳۴.
۲۹۲. به نظر می‌رسد غلبه‌ی ایشان همان سرباز زدن حاج میرزا احمد از مباهله باشد. این از آن روست که روایت مباهله در پانوشت همین روایت آورده شده است.
۲۹۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۲.
۲۹۴. گفتار ایشان چنین است: «... برای این طایفه فتنه‌ی عظمی شد و بالاخره به واسطه‌ی بعضی تدابیر و اعمال نفوذ او را ازگیلان برکندند.» (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۲)
۲۹۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۹۳۲ و ۹۳۳.
۲۹۶. پیشین، ج ۶، ص ۹۳۳.
۲۹۷. پیشین، ج ۶، صص ۹۳۳ و ۹۳۴.
۲۹۸. پیشین، ج ۳، ص ۲۸.
۲۹۹. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۱۹۴. البته او نام میرزا آقاجان کاشانی را نیز آورده که شرح مخالفت‌های او با عباس افندی در سال‌های پس از درگذشت بهاءالله در حوزه‌ی این پژوهش نیست.
۳۰۰. مکتوب سیّد مهدی دهجی، مندرج در: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۵.
۳۰۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۳۴.
۳۰۲. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، ص ۱.
۳۰۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۸۰.
۳۰۴. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۸۷. برای آگاهی از اعتقاد ازلی صنعتی‌زاده‌ی کرمانی و روش نهان‌نگارانه‌ی او در کتاب روزگاری که گذشت، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت».

۳۰۵. گفتار محمّدصادق ابراهیمی، مندرج در: ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.
۳۰۶. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۸۰.
307. Edward G. Browne, *A Descriptive Catalogoue of the Oriental MSS. Belonging to the late E. G. Browne*, p. 79.
۳۰۸. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۴.
۳۰۹. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.
۳۱۰. با توجه به آثار برخی ازلیان، می‌توان نتیجه گرفت که در نگاه ایشان جز باب و صبح ازل، کسانی بودند که آیات الهی البته نه در اندازه‌ی آن دو بر ایشان نازل می‌شد. شرح و تحلیل این باور مجالی دیگر می‌طلبد.
۳۱۱. میرزا مصطفی کاتب، نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملاّ زین‌العابدین نجف‌آبادی، ص ۱۰۲.
۳۱۲. این عبارت توسط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی خط خورده و با متنی با همین مضمون اما مفصل‌تر جای‌گزین شده است. (نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش‌های «ایمان مستودع جناب میرزای ابوی»، ص ۱۵۲، پ ۵۶۵ و «معرفی حاج میرزا احمد کرمانی»، ص ۲۵۴)
۳۱۳. محمود دبستانی کرمانی، سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی، صص ۲ و ۳؛ عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.
۳۱۴. تصویر دو صفحه از نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه که معرفی حاج میرزا احمد کرمانی و بخش سوم تنبیه النائمین را دربر داشته و به خط بحرالعلوم کرمانی است، در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۲۷ و ۲۸)
۳۱۵. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۰۰.
۳۱۶. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.
۳۱۷. نک.: پس از این، بخش «آثار حاج میرزا احمد کرمانی در رد دعوت بهاءالله»، صص ۷۱ و ۷۲.
۳۱۸. تصویر این نوشته در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۵۶)
۳۱۹. دخلنا قریة قد قتل فیها الوحید.
۳۲۰. بلد وضع فیها بیت الله من لدن باب الله العلی الأعلی حین ما قد ظهر علی خلیفة الله ظهوراً.
۳۲۱. تصویر این نوشته در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۵۳ تا ۵۵)

۳۲۲. میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجة الصدور، ص ۲۷۶. آنچه نویسنده‌ی بهائی کتاب درباره‌ی سفرکرمان خود آورده، از تبلیغات میرزا آقاخان و شیخ احمد درکرمان اما در ظاهری اسلامی حکایت دارد. وی در این صفحه، از قول یکی از بهائیان کرمانی نوشته: «[گذشته از شیخی‌ها،] پسران ملّا جعفر هم در نهایت عداوت! به اسم محبت با هر بهائی که وارد شود معاشرت می‌نمایند تا او را مشهور می‌کنند و سبب فرار یا حبس و شهادت بهائی واردشده می‌شوند.»

۳۲۳. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره‌ی ۵۷ و ۵۸.

۳۲۴. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، صص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۳۲۵. آن وقایع‌نگاران این کسان‌اند: حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (نویسنده‌ی حیات یحیی)، شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی (نویسنده‌ی واقعات اتفاقیه در روزگار)، حاج محمّدعلی سیاح محلاتی (نویسنده‌ی خاطرات حاج سیاح)، میرزا محمّد ناظم‌الاسلام کرمانی (نویسنده‌ی تاریخ بیداری ایرانیان)، شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی (نویسنده‌ی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران)، مهدی ملک‌زاده (نویسنده‌ی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران) و ادوارد براون (نویسنده‌ی *The Persian Revolution of 1905–1909*: انقلاب ایران، ترجمه‌ی احمد پژوه). نفر هشتم سیّد احمد کسروی تبریزی است که با دوکتاب تاریخ مشروطه‌ی ایران و تاریخ هجده‌ساله‌ی آذربایجان درمیان وقایع‌نگاران و تاریخ‌نگاران اصلی جنبش مشروطیت ایران جای دارد. برای آگاهی از ایمان یا وابستگی بابی هفت نفر نخست و نیز دانستن روش نهان‌نگارانه‌ی ایشان، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی درگزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران.

۳۲۶. برای آگاهی از ایمان بابی و نیز حشر و نشر ناظم‌الاسلام با ازلیان یادشده، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی درگزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، صص ۱۹۰ تا ۲۰۴.

۳۲۷. محمّد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱۱، پ ۱.

۳۲۸. محمّدباقر رفیعی طاری، ذکر بدیع شیخ محمّدرفیع، صص ۴۱.

۳۲۹. تفصیل این داستان به صورت مستند در پژوهش تفصیلی نگارنده درباره‌ی شیخ هادی نجم‌آبادی خواهد آمد.

۳۳۰. تصویر این اجازه‌نامه در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۵۱ و ۵۲)

۳۳۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۳۳۲. محمّدباقر رفیعی طاری، ذکر بدیع شیخ محمّد رفیع، صص ۱۸ تا ۲۲.

۳۳۳. پیشین، صص ۳۳ تا ۳۵.
۳۳۴. نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، ص ۲۱۰.
۳۳۵. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹. برای آگاهی از انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان میکده، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، مقدمه؛ همو، تاریخ مکتوم، صص ۲۶۰ تا ۲۶۵.
۳۳۶. تفصیل این گفتار به صورت مستند در پژوهش تفصیلی نگارنده درباره‌ی شیخ هادی نجم‌آبادی خواهد آمد.
۳۳۷. نک.: عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ج ۶، ص ۸۴.
۳۳۸. تصویر صفحات آغازین و پایانی آن رساله در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۵۷ و ۵۸)
۳۳۹. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۴۱۰، پ ۱.
۳۴۰. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۹۲۱ و ۹۲۲.
۳۴۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۱۲۲ تا ۱۲۵.
۳۴۲. این کسان عبارتند از: آقا میرزا غلامحسین [**]، آقا سیّد جواد [مدیر مدرسه‌ی ملی کرمان و بابی]، ابوالقاسم شمر [**]، علی کاکو [= علی زارع، **]، آقا میرزا شهاب [**] [پدر دکتر مظفر بقایی کرمانی]، آقا مهدی رییس‌بلد [*]، محمود دبستانی [***]، احمد دهقان (بهمنیار) [**]، و محمّد پسر میرزا ابوالفتح [**]. برای شرح بیشتر، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۱۲۸ تا ۱۳۲.
۳۴۳. عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون (ش. F.62(10))، برگ ۷۷ر.
۳۴۴. تصویر دو صفحه‌ای که معرفی حاج میرزا احمد کرمانی و بخش سوم تنبیه النائمین را دربر داشته و به خط بحرالعلوم کرمانی است، در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۲۷ و ۲۸)
۳۴۵. تصویر بخشی از مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین به خط ناصر دولت‌آبادی در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۵۹)
۳۴۶. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۴.
۳۴۷. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.
۳۴۸. عبارت حاج میرزا احمد این است: «... اگرچه نفس مدعی با این‌که بیست سال در بیان تربیت شده بود و مدت متمادی هم بعد از ادعا شب و روز اشتغال به سیر آثار نقطه‌ی

قیقت و مرایای او و کلمات عرفا و فصحای عرب و عجم ــ که بسیاری از مؤمنین و غیرهم می‌دانند ــ داشته و دارد. . .» (نک.: پس از این، جزء سیّم کتاب مستطاب تنبیه النائمین، بخش «صورت رساله‌ی ردّیه‌ی جناب حاجی میرزا احمد کرمانی»، ص ۲۷۴)

۳۴۹. ناصر دولت‌آبادی در یادداشت‌های خود نوشته که آن رساله را ــ که آن زمان نزد میرزا نورالله توانگر (فرزند میرزا مصطفی) بود ــ دیده است.

۳۵۰. میرزا مصطفی کاتب، نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی، ص ۱۰۲.

۳۵۱. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.

۳۵۲. مشخصات آیات قرآن و روایات شیعی مورد استفاده‌ی حاج میرزا احمد کرمانی در پی‌نوشت‌ها آورده شده است.

۳۵۳. نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، رویکرد اعتقادی حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در پاسخ به بهائیان، صص ۹۰ تا ۹۳.

۳۵۴. برای آگاهی از دیدگاه شیعیان درباره‌ی غیبت جسمانی امام دوازدهم، نک.: شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، صص ۴۰۳ تا ۴۱۵. وی بر آن است که روایات بسیار زیاد رسیده از امامان شیعه دلیلی محکم بر غیبت جسمانی امام دوازدهم است و سپس برای نشان دادن درستی سخن خود یکصد و پنج روایت در این زمینه را از مجامع حدیثی شیعه آورده است. لازم به ذکر است که یکی از خطاب‌هایی که شیعیان در روزهای جمعه با آنها امام دوازدهم را درود می‌فرستند «عین الله» است: «السلام علیك یا عین الله فی خلقه!» (نک.: علی بن موسی بن طاووس، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، ص ۴۱)

۳۵۵. قرآن، سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵.

۳۵۶. قرآن، سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۱.

۳۵۷. قرآن، سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۱.

۳۵۸. قرآن، سوره‌ی زلزال، آیه‌ی ۱.

۳۵۹. قرآن، سوره‌ی زلزال، آیه‌ی ۲.

۳۶۰. قرآن، سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۸.

۳۶۱. قرآن، سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۸.

۳۶۲. قرآن، سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۵.

۳۶۳. برای آگاهی از دیدگاه شیعیان درباره‌ی «قیام قیامت به ظهور قائم»، نک.: شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، صص ۳۲۱ تا ۳۲۷. وی ابتدا بر لزوم توجه به ظاهر روایات جز در

واردی که قرینه‌ای وجود داشته باشد دست گذاشته و آن را سنت همیشگی انسان‌ها در انتقال مفاهیم دانسته و سپس به شرح حالات مختلف مکالمه در توجه به ظاهرکلام یا عدم توجه به آن رسیده و برای دعوی پیشگفته‌ی خود دلایلی آورده و نتیجه گرفته که بدون وجود قرینه «حمل ظاهر برخلاف معنای او جایز نیست.» سپس بر آن است که «یوم القیامة» در عرف مسلمانان و اهل سایر ادیان به آخرت مربوط است و پس از آن، نوشته که در اغلب روایات بسیار زیادی که از امامان شیعه درباره‌ی شروع آخرت و بهشت و دوزخ و حیات ابدی در دست است، از عبارت «یوم القیامة» بهره برده شده است و بر همین مبناست که نتیجه گرفته که «یوم القیامة در لسان آیات و اخبار غیر یوم الظهور است بلکه مراد دار الجزاء است.» پس از آن است که روایاتی مانند «حلال محمّد حلال إلی یوم القیامة» را به همان ابدی بودن اسلام تا پایان جهان حمل کرده و معنی دیگر را به بیان قرینه محتاج دانسته و بر آن است که پیروان باب و بهاءالله چنین قرینه‌ای در دست ندارند گذشته از آن‌که روایات بسیار دیگری نیز هست که از ابدی بودن اسلام تا پایان جهان با استفاده از عباراتی جز «یوم القیامة» سخن گفته‌اند.

۳۶۴. برای آگاهی از نمونه‌هایی دیگر از این دست ــ که از سوی حاج شیخ هادی نجم‌آبادی (استاد حاج میرزا احمد کرمانی و از شهداء بیان) به دست داده شده ــ نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، رویکرد اعتقادی حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در پاسخ به بهائیان، صص ۷۷ تا ۷۹، ۸۱ تا ۸۶، و ۸۷ تا ۹۰.

۳۶۵. عبدالبهاء نیز این استدلال را در نامه‌اش به عزیه‌خانم آورده است. (نک.: پس از این، جزء اول: صورت مرقومه و خطابه‌ی جناب عباس افندی، ص ۱۵۶)

۳۶۶. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.

۳۶۷. شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۵۴.

۳۶۸. بهاءالله دعوت خود را به شکل تام و تمام در اواخر سال ۱۲۸۳ق. آشکارکرد و با مخالفت صبح ازل روبه‌رو شد. (نک.: سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۳۶)

۳۶۹. این از آن روست که سیرکلام شریف کاشانی چنان می‌رساند که سفر او و پدرش به کربلا مدت زمانی بعد از آگاهی از درگذشت شیخ مرتضی انصاری صورت گرفت. (نک.: شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۵۳) دانسته است که او شب شنبه ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۲۸۱ق. درگذشت. (السیّد حسن الصدر، تکملة أمل الآمل، ج ۶، ص ۴۶)

۳۷۰. نک.: شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۵۴.

۳۷۱. نک.: پیشین، ص ۶۵.

۳۷۲. نک.: پیشین، ص ۶۶.

۳۷۳. جورج چرچیل، فرهنگ رجال قاجار، ص ۴۰؛ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۲۸۸.

۳۷۴. محمّد حسن‌خان اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۳۷۵. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.

۳۷۶. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۲۸۸. دشمنی ظل‌السلطان با حاج میرزا هادی دولت‌آبادی در نفی ارتباط پیش‌گفته‌ی او با فعالان بابی ضد قاجار نقش ندارد. آن ارتباط به تحلیل نیاز دارد و در جای خود به شکلی مبسوط باید بحث شود.

۳۷۷. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.

۳۷۸. درکتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی نسخه‌ی خطی ترجمه‌ی کتاب رابینسون کروزوئه به قلم میرزا عنایةالله امین‌الاطباء رشتی با شماره‌ی ۷۰۸۶ موجود است.

۳۷۹. برای آگاهی از انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان میکده، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی درگزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، مقدمه؛ همو، تاریخ مکتوم، صص ۲۶۰ تا ۲۶۵. نام «امین‌الاطباء رشتی» درمیان اعضای آن انجمن دیده می‌شود. (مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹) برآن اساس که میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی آن زمان در قید حیات نبود، فرزند او، عنایةالله امین‌الاطباء رشتی، را عضو آن انجمن باید دانست.

۳۸۰. سعیدخان کردستانی در حاشیه‌ی صفحه‌ی مجموعه‌ای خطی از الواح بهاءالله نوشته: «آقا میرزا مصطفی می‌گفت: در اوایل ایمان من بود [که] این لوح را خواندند... همان کسی که این کاغذ را آورده بود، می‌گفت: در بغداد در تهیه‌ی رفتن به اسلامبول بودند.» (نک.: میرزا حسینعلی بهاءالله، مجموعه‌ی الواح، برگ ۲۲پ) صبح ازل و بهاءالله در ۱۴ ذی‌القعده‌ی ۱۲۷۹ق. بغداد را ترک کردند. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۲۶۷)

۳۸۱. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۱.

۳۸۲. صبح ازل در نامه‌ای ــ که مصحح تنبیه النائمین تصویر آن را در اختیار دارد ــ به ملّا محمّدجعفر نراقی نوشته: «عجب از ملّا زین‌العابدین است که به این‌گونه وساوس اغفال شد!»

۳۸۳. نک.: میرزا یحیی صبح ازل، بعضی از الواح، برگ‌های ۱۲ ر تا ۱۵ ر.

۳۸۴. نک.: عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ج ۵، صص ۴۱۲ و ۴۱۳.

۳۸۵. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۱.

۳۸۶. پیشین، ص ۲۵.
۳۸۷. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.
۳۸۸. نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۲۰۸ تا ۲۱۱.
۳۸۹. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، صص ۲۶۲ و ۲۶۳.
۳۹۰. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳.
۳۹۱. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، تصویر شماره‌ی ۹.
۳۹۲. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، ص ۲۶۳.
۳۹۳. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.
۳۹۴. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، ص ۲۶۳.
۳۹۵. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۱.
۳۹۶. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.
۳۹۷. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، ص ۲۶۳.
۳۹۸. نک.: عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۴۴؛ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، ص ۵۰۵. لازم به ذکر است که فاضل مازندرانی اینجا میرزا مصطفی کاتب را با سیّد آقاجان طالخونچه‌ای سه‌دهی ــ که بهائی بود و گوش‌هایش را بریدند اما بعدها ازلی شد ــ اشتباه کرده ولی ازعنوان «ملّا مصطفی گوش‌بریده» دانسته می‌شود که به میرزا مصطفی کاتب نیز نظر داشته است.
۳۹۹. سیّد حبیب‌الله سرلتی، یادداشت‌های تاریخی.
۴۰۰. تصویر قباله‌ی ازدواج دختر میرزا مصطفی کاتب و پسر صبح ازل در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۱۰)
۴۰۱. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۱.
۴۰۲. سیّد حبیب‌الله سرلتی، یادداشت‌های تاریخی.
۴۰۳. پیشین.
۴۰۴. سعیدخان کردستانی در این باره نوشته: «بعدها دامادش مرد، دختره را برگرداند به ایران و در شاه‌عبدالعظیم شوهر رفته و الان حی و حاضر است و من مکرر او را معالجه کرده‌ام و به حالش آشنایی دارم.» (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۱)

۴۰۵. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۲، صص ۳۷۷ تا ۳۸۵. روشن است که حاج میرزا یحیی با روش نهان‌نگاری خود به اعتقاد ازلی او هیچ اشاره‌ای نداشته است.

۴۰۶. علی‌محمّد قاسمی، یادداشت درباره‌ی میرزا مصطفی کاتب.

۴۰۷. سعیدخان کردستانی در نوشته‌ای ــ که در این پژوهش با عنوان شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی یاد می‌شود ــ مطالبی درباره‌ی آن آثار آورده است.

۴۰۸. این نامه در جلد کتابی بدون نام که میرزا مصطفی در آن سی و دو نامه از باب را رونویسی کرده و برای براون فرستاده، چسبانده شده است. این کتاب با شماره‌ی F.21(9) در مجموعه‌ی او درکتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود. مصحح تنبیه النائمین برای آن نام سی و دو نامه را برگزیده است.

۴۰۹. آن دوکتاب وقایع المیمیة (اثر سیّد محمّدحسین طباطبایی زواره‌ای) و تاریخی بر جنگ بابیان درمازندران (اثر شاهزاده لطفعلی‌میرزا) است. این نامه درکتابچه‌ی F.28(9) در مجموعه‌ی ادوارد براون درکتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود.

۴۱۰. این نامه در انتهای صحیفه‌ی رضویه (اثر باب) ــ که ضمن کتابچه‌ی F.28(9) در مجموعه‌ی ادوارد براون درکتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود ــ قرار داده شده است.

۴۱۱. این نامه در ابتدای کتاب هشت بهشت ــ که با شماره‌ی F.54(8) درمجموعه‌ی ادوارد براون درکتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود ــ قرار داده شده است.

۴۱۲. این نامه در ابتدای کتاب تذکرة الغافلین (اثر ملّا محمّدجعفر نراقی) ــ که در رد دعوت بهاءالله بوده و با شماره‌ی F.63(9) درمجموعه‌ی ادوارد براون درکتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود ــ قرار داده شده است.

۴۱۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۹۵ و ۳۹۶.

۴۱۴. نمونه‌هایی ازکاربرد این لقب را درمجموعه‌ای از نوشته‌های صبح ازل به شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی ــ که درپایان تاریخ جعفری آمده ــ می‌توان دید.

۴۱۵. سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۶۱؛ عبدالحمید اشراق خاوری، مائده‌ی آسمانی، ج ۵، ص ۲۹۰؛ همچنین، نک.: میرزا یحیی صبح ازل، کتاب الوصیة فی تعیین الشهداء، صص ۱۶ و ۱۷.

۴۱۶. صبح ازل در یکی از نامه‌هایی که برای شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی نوشته ــ و تصویرآن دراختیارمصحح تنبیه النائمین است ــ چنین آورده: «یوصل إلی من جعل الله أباه رقیباً الحاج میرزا م ه».

۴۱۷. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۱۰.
۴۱۸. نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۲، بخش «نامه‌ی طولانی بهاءالله در نفی هرگونه دعوی جدید»، ص ۳۵۵. تصویر صفحات نخست و پایانی نسخه‌ای خطی از این نامه در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است (سندهای شماره‌ی ۷۶ و ۷۷).
۴۱۹. این انتصاب از نامه‌ای که حاج سیّد محمّد اصفهانی به ملّا محمّدجعفر نراقی نوشته ـ و مصحح تنبیه النائمین به رونوشت آن دسترسی دارد ـ دانسته می‌شود.
۴۲۰. این تکاپوها با توجه به نامه‌هایی از صبح ازل و ملّا محمّدجعفر نراقی ـ که مصحح تنبیه النائمین به تصویر آنها دسترسی دارد ـ دانسته می‌شود.
۴۲۱. نک.: شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۶۶. نسخه‌ای از این کتاب به خط میرزا مصطفی کاتب با شماره‌ی F.63(9) در مجموعه‌ی ادوارد براون در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود. نسخه‌ای نیز به خط حاج میرزا مهدی امین (داماد صبح ازل) با شماره‌ی ۲۰۸ در مجموعه‌ی ویلیام میلر در کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.
۴۲۲. نک.: پیش از این، بخش «بهره‌گیری از آثار متقدم ازلیان»، صص ۲۹ تا ۳۲.
۴۲۳. نک.: شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۶۶.
۴۲۴. نک.: پیشین، صص ۹۴ تا ۹۹.
۴۲۵. نک.: پیشین، ص ۱۰۳.
۴۲۶. نک.: پیشین، ص ۱۱۵ تا ۱۲۵.
۴۲۷. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۲۲۲.
۴۲۸. نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۲۰۵ تا ۲۱۲.
۴۲۹. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۶.
۴۳۰. پیشین، ج ۲، ص ۲۴۰. برای آگاهی از انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان میکده، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، مقدمه، صص ۱۱۹ تا ۱۲۴؛ همو، تاریخ مکتوم، صص ۲۶۰ تا ۲۶۵.
۴۳۱. برای توضیح درباره‌ی هدف غایی ازلیان از مشروطیت نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، مقدمه‌ای تاریخی، صص ۳۷ تا ۴۴.
۴۳۲. محمّدمهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، ص ۸۱.
۴۳۳. پیشین، ص ۳۳.
۴۳۴. پیشین، ص ۱۶۸.

۴۳۵. پیشین، صص ۷۳ و ۷۴.
۴۳۶. پیشین، ص ۸۱.
۴۳۷. پیشین، صص ۸۱ و ۸۲.
۴۳۸. پیشین، ص ۸۲.
۴۳۹. پیشین، صص ۸۴ و ۸۵.
۴۴۰. پیشین، ص ۸۵.
۴۴۱. محمّدمهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام‌مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
۴۴۲. محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ مشروطیت، به اهتمام سیروس سعدوندیان، تهران، نشر نگارستان کتاب، ۱۳۸۹.
۴۴۳. برای آگاهی از روش نهان‌نگارانه‌ی شریف کاشانی در این کتاب، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی درگزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، صص ۱۷۷ تا ۱۸۴.
۴۴۴. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۹. سعیدخان کردستانی یک مسلمان سنی‌مذهب بود که به مسیحیان پیوست. وی ــ که پزشکی سرشناس بود ــ با ازلیان تهران دوستی داشت و برخی بزرگان ایشان را از نزدیک می‌شناخت و به معالجه‌شان می‌پرداخت. برای آگاهی از زندگانی او، نک.:
William McElwee Miller, *Ten Muslims Meet Christ, William B. Eerdmans Publishing Company*, Grand Rapids, Michigan, pp. 15–25 and 33–49.
۴۴۵. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، ص ۲۷۵. در این کتاب سال درگذشت او ۱۳۰۱ش. ــ که حدود ۱۳۴۱ق. است ــ یاد شده است.
۴۴۶. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت خطی.
۴۴۷. صبح ازل در نامه‌ای که به ملّا محمّدجعفر نراقی نوشته ــ و مصحح تنبیه النائمین تصویر رونوشت آن را در اختیار دارد ــ شریف کاشانی را که آن زمان بسیار جوان بود چنین شناسانده: «عبد ربنا الذی آمن بآیاته و ابتغی مرضاته وکان من الشاکرین فی کتاب المجد مکتوباً.»
۴۴۸. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره‌ی ۳۲ و ۳۳.
۴۴۹. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۸۸.
۴۵۰. پیشین، ج ۱، ص ۱۱. برای آگاهی از رویکرد ازلی ملک‌زاده، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی درگزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، صص ۱۵۷ تا ۱۶۱؛ همو، تاریخ مکتوم، فصل «زندگانی ملک‌المتکلمین»، صص ۲۱۸ تا ۲۲۲.

۴۵۱. به عنوان نمونه، نک.: ناصر دولت‌آبادی، یادداشت خطی؛ همو، فهرست زائران صبح ازل، ص ۱.
۴۵۲. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت خطی.
۴۵۳. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «عدم نسخ یک دین پیش ازکمال آن»، ص ۱۹۹.
۴۵۴. نک.: پیشین، بخش «اذعان پیشین جناب میرزای ابوی به آیات صبح ازل»، ص ۲۲۵.
۴۵۵. نک.: پیشین، بخش «عدم نسخ یک دین پیش ازکمال آن»، ص ۱۹۹.
۴۵۶. نک.: پیشین، بخش «الواحی از صاحب بیان در بزرگداشت مقام صبح ازل»، ص ۲۰۲، پ ۳۰۳.
۴۵۷. نک.: پیشین، بخش «بیان نادرستی عبارات نامه‌ی جناب عباس افندی»، ص ۱۷ پ ۱۹۱.
۴۵۸. این تاریخ را شیخ‌الممالک قمی ــ که خود از ازلیان بود ــ از شیخ یحیی احمدی کرمانی [نویسنده‌ی ازلی فرماندهان کرمان] شنیده است. (شیخ مهدی شیخ‌الممالک قمی، تاریخ بی‌غرض، ص ۲۰)
۴۵۹. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۰۱.
۴۶۰. نک.: پیش از این، بخش «تکاپوهای حاج میرزا احمد کرمانی درمیان ازلیان و بهائیان»، صص ۴۵ و ۴۶.
۴۶۱. میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجة الصدور، ص ۲۷۶.
۴۶۲. پیشین، ص ۲۷۲.
۴۶۳. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۲۱.
۴۶۴. سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۶۲.
۴۶۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۰۲.
۴۶۶. میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجة الصدور، صص ۲۸۷ و ۲۸۸. روایت او این است: «ملّا جعفر ازلی و پسرانش... بر تدلیس و تلبیس خود را بین انام کالانعام ظاهر نموده که از تعرض شیخیه و علما و حکومت محفوظ مانده است و به علاوه، به راحت و عزت و ثروت زندگانی نموده... صبح و شام مسجد می‌رود و جمعیت مسجدش زیاد است... سه پسرش، یکی صاحب مسجد بود و بر تزویرات پدر متأسّی...»
۴۶۷. سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۶۲.
۴۶۸. میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجة الصدور، صص ۲۷۷ و ۲۸۰.
۴۶۹. پیشین، ص ۲۸۶.

۴۷۰. برای اشاره به تدریس فقه و اصول از سوی بحرالعلوم کرمانی، نک.: شیخ مهدی شیخ‌الممالک قمی، تاریخ بی‌غرض، ص ۲۰.
۴۷۱. شیخ یحیی احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، صص ۲۱۹ و ۲۲۰. نویسنده از تربیت‌یافتگان ناظم‌الاسلام کرمانی ازلی بود: «ده سال مصاحبت شیخ یحیی با ناظم‌الاسلام در روحیه‌ی او تأثیر بسیار داشته؛ چه ناظم‌الاسلام مردی روشنفکر بود و خود سال‌ها پیش میرزا آقاخان بردسیری (میرزا آقاخانِ بعد که در راه آزادی شهید شد) درس خوانده بود و طبعاً روحیه‌ی آزادمنشی میرزا آقاخان بردسیری بود که در ناظم‌الاسلام تأثیرکرد و او را به جای این‌که به عتبات بکشاند، به تهران آورد و در مجامع آزادی‌خواهی و مشروطیت‌طلبی راه پیدا کرد و از این رهگذر بود که تاریخ بیداری ایرانیان را نوشت و هم تأثیر نفس ناظم‌الاسلام در شیخ یحیی بود که او را به مطالعه‌ی کتب تاریخی و اجتماعی برانگیخت و موجب شد که او تا حدودی از زی روحانیون خارج شود وگرنه بعد از مرحوم حاج شیخ ابوجعفر مطمئناً می‌بایست آقا شیخ یحیی ــ که برادرکوچک‌تر بود ــ مسند روحانیت او را اشغال کند.» (شیخ یحیی احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، مقدمه‌ی محمّد ابراهیم باستانی پاریزی، ص ۱۲) نام شیخ یحیی (نماینده‌ی مجلس) در فهرست صنعتی‌زاده با علامت ** آورده شده که احتمال ازلی بودن او را قریب به یقین می‌کند. (نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۱۲۸ تا ۱۳۲) آنچه این احتمال را یقینی می‌کند، نامه‌ای است که یکی از ازلیان مدعی جانشینی صبح ازل نگاشته و در آن چند تن از ازلیان کرمان از جمله «جناب آقا شیخ یحیی» را یاد کرده است. (میرزا محمّدباقر صنیع‌الاطباء کاشانی، صورت مکاشفه، ص ۹) رویکرد نهان‌نویسی را در بخش‌هایی ازکتاب فرماندهان کرمان می‌توان دید از جمله در شرح احوال میرزا آقاخان کرمانی (صص ۱۴۲ تا ۱۴۶).
۴۷۲. [نویسنده‌ای ناشناخته]، رساله‌ی کاتب کرمانی، صص ۳۰۰ تا ۳۰۲.
۴۷۳. شیخ مهدی شیخ‌الممالک قمی، تاریخ بی‌غرض، ص ۲۰.
۴۷۴. نک.: مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹.
۴۷۵. نک.: [نویسنده‌ای ناشناخته]، رساله‌ی کاتب کرمانی، صص ۳۰۰ تا ۳۰۲.
۴۷۶. به نوشته‌ی یکی از صاحب‌نظران، «برای پیشرفت مقاصد آزادی‌خواهان محال بود بهتر از این واقعه‌ای پیش آید؛ واقعه‌ای که اگر عاقلانه از آن بهره‌برداری می‌شد، می‌توانست تمام طلّاب را ــ که آن روز نیرومندترین طبقات مملکت بودند ــ علیه دستگاه استبداد بسیج کند وکم و بیش چنین نتیجه‌ای حاصل گردید زیرا در ماه رمضان قسمت عمده‌ی سخنان وعاظ تهران اختصاص به حادثه‌ی کرمان داشت.» (محمّد اسماعیل رضوانی، انقلاب مشروطیت، ص ۷۶)

۴۷۷. عطاءالملک روحی، شرح حال شیخ محمود افضل‌الملک، ص ۸۶.
۴۷۸. شیخ یحیی احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، مقدمه‌ی محمّد ابراهیم باستانی پاریزی، ص ۴۴.
۴۷۹. شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، حاشیه بر ترجمه‌ی تاریخ باب از زبان روسی، ص ۱۷۷.
۴۸۰. آقا محمّد پسر آقا حسن کتابدار. برای آگاهی از اعتقاد ازلی آقا حسن کتابدار، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.
۴۸۱. نک.: شیخ یحیی احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، مقدمه‌ی محمّد ابراهیم باستانی پاریزی، صص ۴۴ تا ۴۶.
۴۸۲. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.
۴۸۳. روزهای شنبه تا جمعه در آیین باب به ترتیب با این نام‌ها شناخته می‌شدند: یوم الجلال، یوم الجمال، یوم الکمال، یوم الفضال، یوم العدال، یوم الاستجلال و یوم الاستقلال. (تقویم تاریخ بدیع، صص ۴ و ۵)
۴۸۴. قمرتاج دولت‌آبادی، حدیث نفس، بخش «مختصر شرح زندگانی ایمانی من»، ص ۲۵. افضل‌الملک پیش یا پس از این ازدواج، دخترعمه‌ی خود را نیز به همسری برگزیده بود. (نک.: سیّد علی‌محمّد باب، رساله‌ای بدون نام، پی‌گفتار محمّدصادق ابراهیمی)
۴۸۵. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی. عدد ۱۴ از نظر ابجدی همان «دی» است بنابراین، امضای بحرالعلوم (م ه ۱۴) همان نام او (مهدی) بوده است.
۴۸۶. به عنوان نمونه، همان‌گونه که پیش‌تر آمد، عزیه‌خانم در نامه‌های صبح ازل با عنوان «معظّمه عز» خوانده می‌شد.
۴۸۷. تصویر نامه‌ای از بحرالعلوم کرمانی که سجع این مهر را داراست، در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۱۷)
۴۸۸. میرزا مصطفی کاتب، نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی، صص ۲۲۹ تا ۲۳۵.
۴۸۹. نسخه‌ای از این کتاب ــ که به خط میرزا مصطفی کاتب است ــ با شماره‌ی ۲۶۱ در مجموعه‌ی ویلیام میلر درکتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود. در ابتدای این نسخه نوشته شده: «ترجمه‌ی تاریخ بابیه از روسی».
۴۹۰. فریدون آدمیت ــ که با برخی ازلیان چون علی روحی و علی‌محمّد قاسمی رفت و آمد داشت ــ درباره‌ی تاریخ چاپ این کتاب نوشته: «هشت بهشت، [تهران، مرداد ۱۳۳۹ شمسی]، (تاریخ انتشار آن را از ناشران کتاب تحقیق کردیم.)» (فریدون آدمیت، اندیشه‌های

میرزا آقاخان کرمانی، ص ۵۱، پ ۱) محمّد ابراهیم باستانی پاریزی نیز به مناسبت ذکر کتاب هشت بهشت، ازعلی روحی یاد کرده است: «این کتاب در تهران در نُسَخی معدود چاپ شده ومرحوم میرزا علی‌آقا روحی یک نسخه پشت‌نویس کرد و به من داد.» (کاتب کرمانی، رساله‌ی کاتب کرمانی، مقدمه، ص ۱۰۱، پ ۱)

۴۹۱. قمرتاج دولت‌آبادی درباره‌ی چاپ این نسخه نوشته: «این کتاب از روی نسخه‌ی موجود درکتابخانه‌ی کیمبریج به وسیله‌ی اینجانب نسخه شده و به تهران فرستاده شد و این عمل مورد ایجاد بغض وکینه‌ی بهائیان نسبت به این جانب شد.» (قمرتاج دولت‌آبادی، حدیث نفس، بخش «مختصر شرح زندگانی ایمانی من»، برگ ۳۳پ)

۴۹۲. نک.: پس از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «سؤال: آیا مدعی من یظهری دین بیان را برچیده یا خیر؟»، ص ۲۴۳.

۴۹۳. نک.: پیشین، بخش «عریضه‌ی عبودیت جناب میرزای ابوی به صبح ازل»، ص ۲۳۱، پ ۴۵۲.

۴۹۴. نک.: پیشین، بخش «مرض فتق و رعشه‌ی دست جناب میرزای ابوی: دلیل نادرستی دعوت او»، ص ۲۱۵، پ ۳۹۰.

۴۹۵. نک.: پیشین، بخش «دعاوی گوناگون جناب میرزای ابوی»، ص ۲۱۹.

۴۹۶. نک.: پیشین، بخش «برهان‌های سه‌گانه در اصالت مقام صبح ازل»، ص ۲۴۰.

۴۹۷. نک.: پیشین، بخش «گفتارهای صاحب بیان درباره‌ی صبح ازل»، ص ۲۲۸.

۴۹۸. نک.: پیشین، بخش «اذعان پیشین جناب میرزای ابوی به آیات صبح ازل»، ص ۲۲۵.

۴۹۹. نک.: پیشین، بخش «مرض فتق و رعشه‌ی دست جناب میرزای ابوی: دلیل نادرستی دعوت او»، ص ۲۱۵، پ ۳۸۸.

۵۰۰. نک.: پیشین، بخش «مناجاتی از جناب میرزای ابوی در ایام بغداد»، ص ۲۳۸.

۵۰۱. نک.: پیشین، بخش «اکتسابی بودن کلمات جناب میرزای ابوی»، ص ۱۹۸، پ ۲۹۰.

۵۰۲. نک.: پیشین، بخش «ایمان مستودع جناب میرزای ابوی»، ص ۲۵۳، پ ۵۷۰.

۵۰۳. تصویر صفحات آغازین و پایانی این فهرست تطبیقی در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۶ و ۷)

504. Edward G. Browne, ***A Descriptive Catalogoue of the Oriental MSS. Belonging to the late E. G. Browne***, p. 80.

۵۰۵. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۲.

506. Edward G. Browne, ***A Descriptive Catalogoue of the Oriental MSS. Belonging to the late E. G. Browne***, p. 79.

۵۰۷. نک.: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون (ش. (F.62(10)، بخش «تفاوت نسختین». اصل عبارت توصیفی براون این است:

Variations in the ms. and printed text of the Babi book knowned *Tanbih'n Na'imin* sent to me in July 1912 from the Babi scribe Mirza Mustafa of Isfahan.

۵۰۸. نک.: نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۵۰۹. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۵۹.

۵۱۰. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، صص ۲ تا ۴. نام‌هایی که در متن آورده شده، براساس نسخه‌هایی است که مصحح تنبیه النائمین به آنها دسترسی دارد. دولت‌آبادی برخی از آن کتاب‌ها را با نام‌هایی دیگر یا بدون عنوان و تنها با شرح و توضیح آورده است.

۵۱۱. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۵۹. عبارت ناصر دولت‌آبادی این است: «فصل الکلام تألیف حاج میرزا هادی (ودود) که به دو زبان فارسی و عربی تنظیم و در آن به دلائل فراوانی از کتاب بیان فارسی در رد ادعاء مزبور استناد شده است و نویسنده نسخه‌ی اصل آن را برای شخص میرزا حسینعلی فرستاده است.»

۵۱۲. منظور عبدالبهاء است که امضایش در بسیاری از الواحش «ع ع» (عبدالبهاء عباس) بود.

۵۱۳. میرزا مصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی، نسخه‌ی مجموعه‌ی براون، نامه‌ی پیوست.

۵۱۴. نک.: پیش از این، بخش «شناختی از میرزا مصطفی کاتب»، ص ۷۷.

۵۱۵. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، صص ۴ تا ۶. نوشته‌ی دولت‌آبادی یکی از منابع این دیباچه در معرفی عزیه‌خانم بوده است.

۵۱۶. پیشین، صص ۶ و ۷.

۵۱۷. نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۲، بخش «وصیت‌نامه‌ی عربی میرزا حسینعلی بهاءالله در عبودیت میرزا یحیی صبح ازل»، صص ۳۴۲ تا ۳۵۲.

۵۱۸. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره‌ی ۶۶ تا ۷۰.

۵۱۹. [عباس عبدالبهاء]، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۶۲ تا ۱۸۶.

۵۲۰. عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی چاپی، صص ۱ تا ۱۱۵.

۵۲۱. پیشین، صص ۱۱۵ تا ۱۴۱.

۵۲۲. براون در یادداشتی که ابتدای این نسخه نوشته، زمان فرستاده‌شدنش را جولای ۱۹۱۲م. یاد کرده است. (Edward G. Browne, *Materials for the Study of the Babi Religion*, p. 311)
صبح ازل در ۲۹ آوریل ۱۹۱۲م. درگذشت.

۵۲۳. پیش از این گذشت که زمان تهیه‌ی این نسخه با گمان بالا حدود سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ق. بوده است. دانسته شد که درگذشت صبح ازل به سال ۱۳۳۰ق./ ۱۹۱۲م. رخ داد. (دو ماه پیش از فرستاده شدن نسخه‌ی اساس برای براون)

۵۲۴. نگارنده امیدوار است در آینده به بررسی زندگانی و تحلیل برخی اندیشه‌های شیخ احمد مجتهد شاهرودی به عنوان فصلی از تاریخ اندیشه در ایران بپردازد. تصویری از او در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (تصویر شماره‌ی ۲۳)

۵۲۵. کتاب الحق المبین به سال ۱۳۹۲ش. از سوی انتشارات امیرکبیر با نام حق المبین تجدید چاپ شده است. همچنین، رساله‌های إیقاظ النائمین، تنبیه الغافلین و مرآت العارفین سال‌ها پیش درمجموعه‌ای با عنوان راهنمای دین به طبع رسیده و اکنون در برخی کتابخانه‌ها قابل دسترسی است. درمیان این رساله‌های سه‌گانه، مرآت العارفین به سال ۱۳۹۰ش. با نام پاسخ به پریشان‌گویی باب و بهاء از سوی نشر راه نیکان تجدید چاپ شده است. در ارجاع به این رساله، به هردو چاپ آن نشانی داده شده است. رساله‌ی تنبیه الغافلین نیز به سال ۱۳۹۴ش. از سوی همان ناشر با نام بیدارکننده‌ی غافلان گرفتار فتنه‌ی باب و بهاء به چاپ مجدد رسیده است.

جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین حاوی بر جواب عمه محترمه خانم بزرگ بجناب عباس افندی هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون .

(هذا کتاب تنبیه النائمین)

بسم الله العزیز المستعان

اتانی کتاب احسب انه هو السحر لکن دون موقعه السحر قوه باصرهٔ دانش و هوشیاری وغره ناصیهٔ بینش و بزرگواری
ایدک الله بتاییدات الغیبیة الخفیة الازلیة

نامهٔ مشکین آمه که بامداد خامه و مداد بیاد آوری این مهجوره نگاشته و ارسال داشته بودید عز ورود و وفود بخشود و غبار ملال از صفحه خاطر اندوه پژوه زدود .

حبذا بر آن شیوهٔ رضیه وشیمه مرضیه که اوقات خود را صرف یاد آوردن چون منی که مأیوس از حیات و در زمرهٔ اموات نموده و زبان بنصایح و مواعظ مشفقانهٔ گشوده اید گفتم یا سبحان الله این قاصد از کدام دیار است مشکبو و این نامه در چه داشت که عنوان معطر است ولی از مضامین آن که نظما و نثرا محتوی بر بعضی عبارات و اشارات و مطوی بر خی کنایات و استعارات بود خواستم اول از جواب همهٔ آنها صرف نظر نمایم و زبان معارضه نگشایم زیرا که بمصدوقهٔ الکلام یجر الکلام

صفحه‌ی نخست از چاپ پیشین کتاب تنبیه النائمین
به‌سعی محمّد صادق ابراهیمی و با مقدمه‌ی ناصر دولت‌آبادی

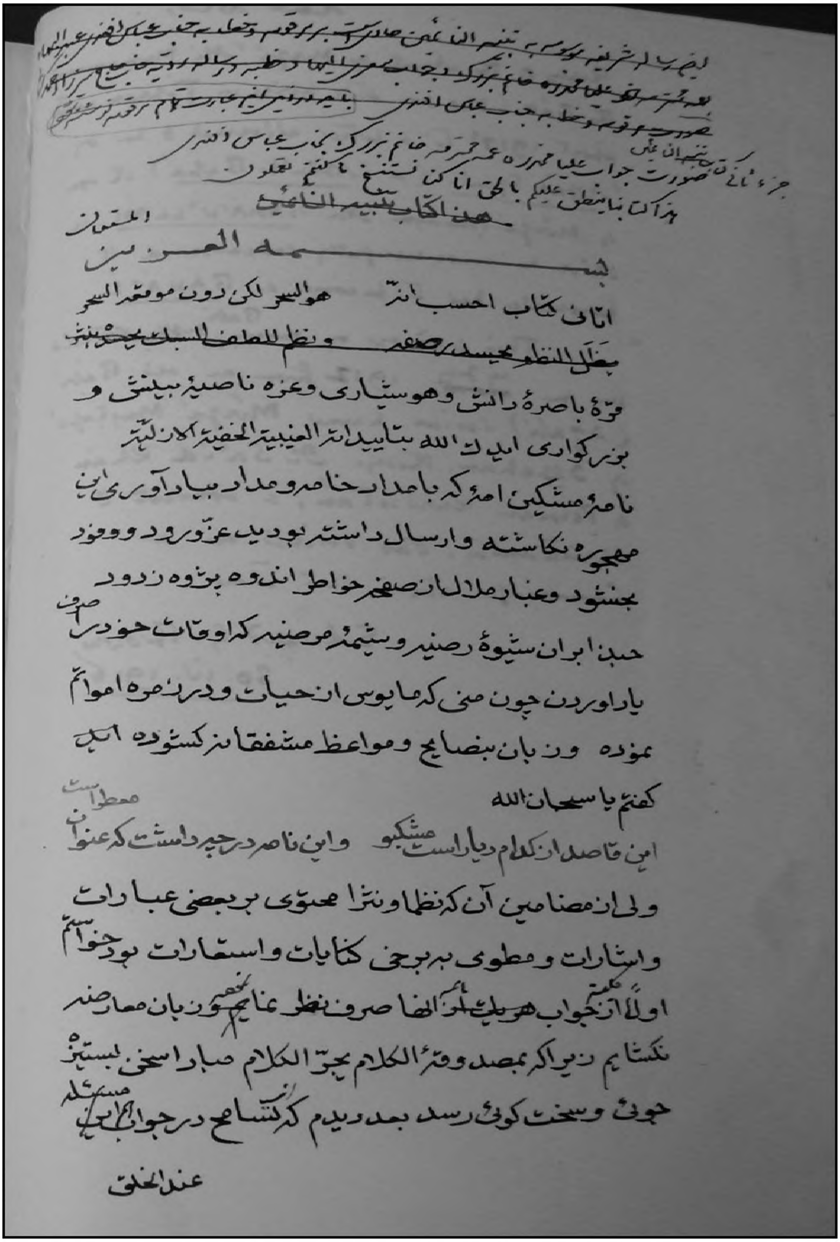
راحیوة ازقلب است وهرگز عضوی را ترقی ازمرتبه خودو وصول برتبه
قلب ممکن نه لازال ازطائفین حول مرکز جلال دعوی استقلال مردود بوده
و لایزال دائران بقطب را مدیر و مدار خواندن از عدل بعید مینموده
رحم الله امرء عرف قدره ولم یتعد طوره مخلوق ضعیف را ادعای خالقیت
نسزد و مرزوق نحیف را دعوای رازقیت نبرازد و چگونه شاید که
فؤاد وقلب وروح حضرت اعلی جل نوره وعظم ظهوره دربدن مرآتی از
مرایا رجعت فرماید با اینکه مرایای ثانویه قدرت تحمل انوار مرایای
اولیه ندارند چه جای آنکه روح الهی درمالوه وسر ربانی درمربوب پدید
شود تعالی عن ذلك علوا کبیرا کجا رفت لیله برزخیه که میان غروب و
طلوع شمس ناچار است نادر زمان واحد شمس متعدد که ببرهان متین
و دلیل مبین استحاله آنرا اثبات نمودیم لازم نیاید و دعوای ممتنع که
عقلاء راقبول آن نشاید چهره قبیح ننماید وقناع وقاحت نگشاید مجملا
دیگر بتوفیق الهی از برای منصف بی غرض بلکه از برای هیچ صاحب
سمع وبصری بقدر ذره شبهه دربطلان این دعوی باقی نمانده .

لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لاحیوة لمن انادی

والسلام علی من اتبع الهدی وخالف الهوی والردی

پایان

صفحه‌ی پایانی از چاپ پیشین کتاب تنبیه النائمین
به سعی محمّدصادق ابراهیمی و با مقدمه‌ی ناصر دولت‌آبادی



بسم الله العزیز

انا فی کتاب احسب انه هو السحر لکن دون موقعه السحر

قرهٔ باصرهٔ دانش و هوشیاری و غرهٔ ناصیهٔ بینش و

بزرگواری ایدک الله بتاییداته الغیبیة الخفیة الالهیة

نامهٔ مشکین امهٔ که با مداد خامه و مداد بیاد آوری این

مهجوره نگاشته و ارسال داشته بودید عزّ ورود و وجود

بخشود و غبار ملال از صفحه خواطر اندوه پژوه زدود

حبذا بر آن شیوهٔ رصینه و شیمهٔ موصینه که اوقات خود در

یاد آوردن چون منی که مایوس از حیات و در زمرهٔ اموات

بوده و زبان بنصایح و مواعظ مشفقانه گشوده اید

گفتم یا سبحان الله

این قاصد از کلام دیار است مشکبو و این ناصر در جیب داشت که عنوان

ولی از مضامین آن که نظماً و نثراً محتوی بر بعضی عبارات

و اشارات و مطوی بر برخی کنایات و استعارات بود خواستم

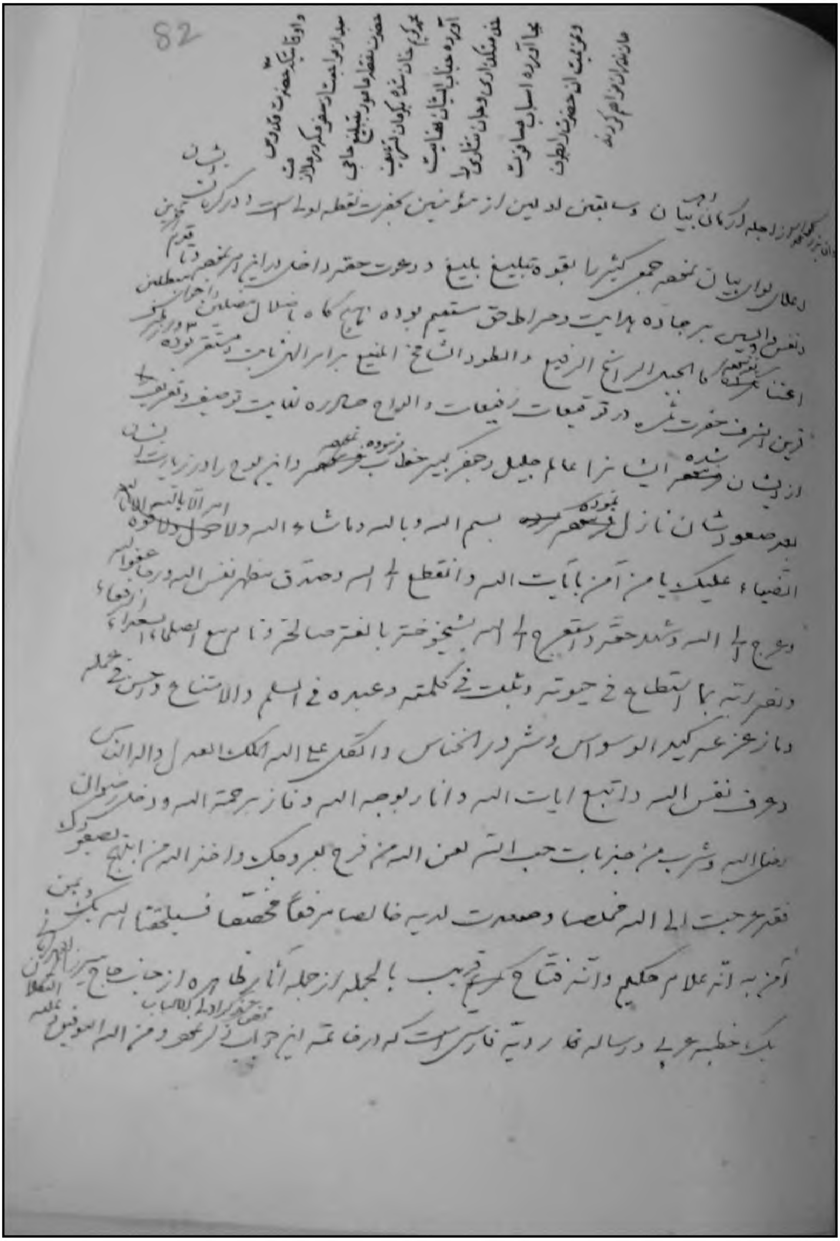
اولاً از جواب

نگشایم زیرا که بمصداق قرة الکلام بحر الکلام

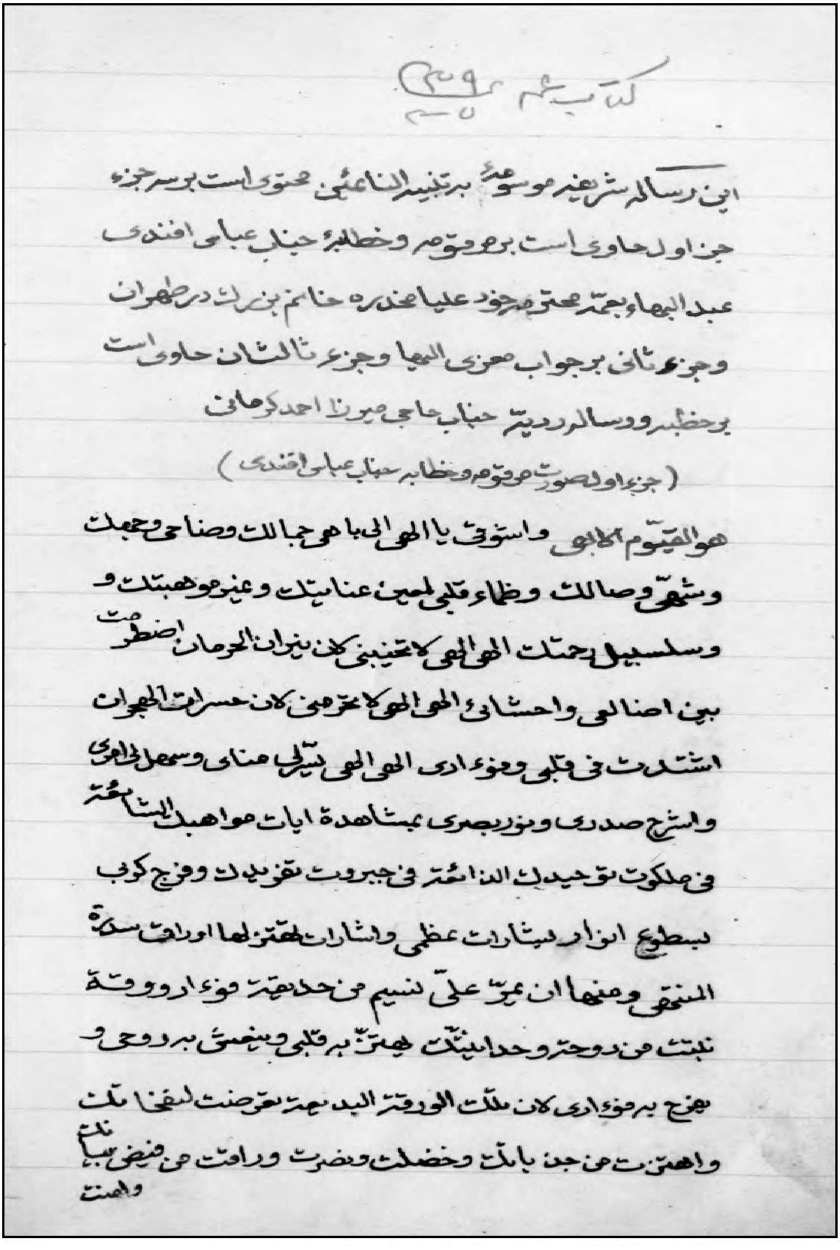
جوئی و سخت گوئی رسد بعد دیدم که تسامح در جواب

عند الخلق

صفحه‌ی نخست از نسخه‌ی اساس رسالهٔ عمه به خط میرزا مصطفی کاتب
همراه با اصلاحات شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی
(کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش F.62(10))

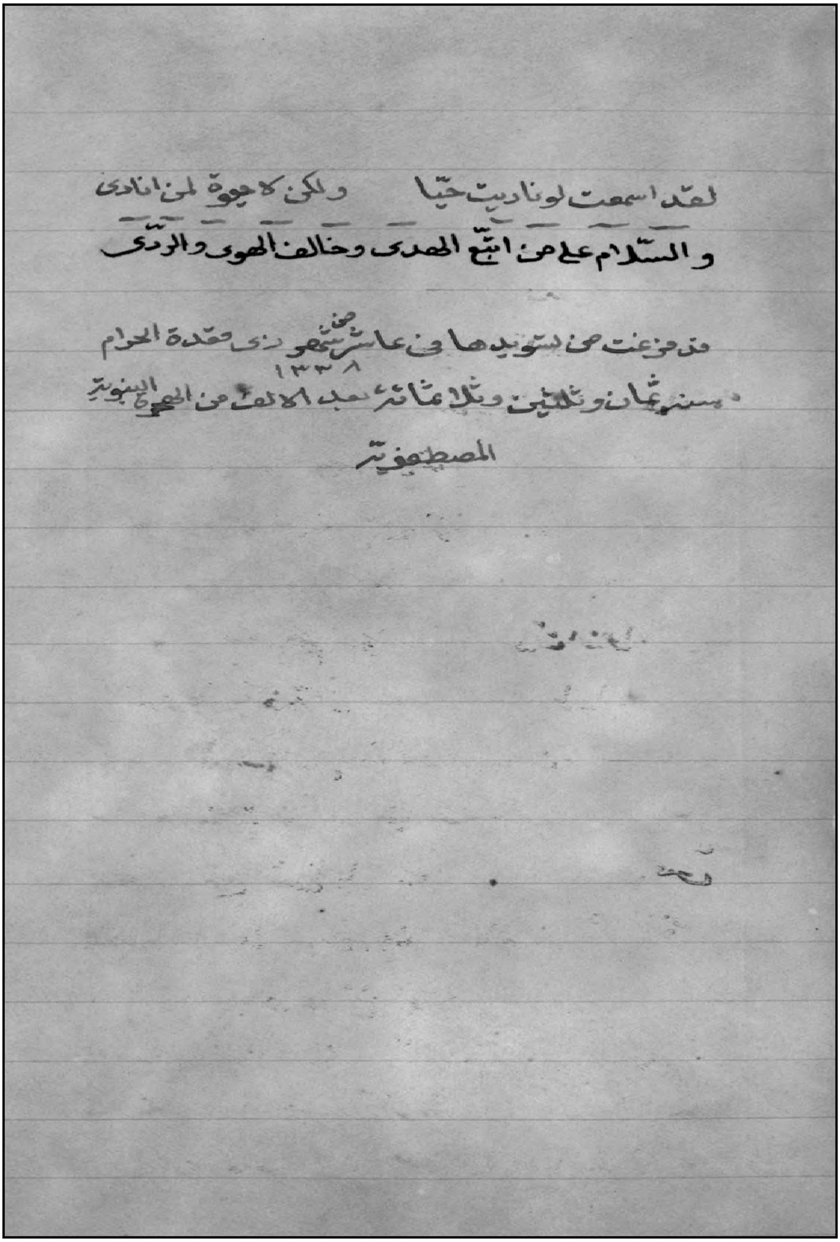


صفحه‌ی پایانی نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه به خط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی
همراه با اصلاحات میرزا مصطفی کاتب
(کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش (F.62(10)



این رساله شریفه موسومه بر تنبیه النائمین محتوی است بر سه جزء
جزء اول حاوی است بر صورت توقیع و خطابه جناب عباس افندی
عبدالبهاء بحضرت مرحومه علیا مخدره خانم بزرگ در طهران
و جزء ثانی بر جواب معزی الیها و جزء ثالث آن حاوی است
بر خطبه و رساله ردیه جناب حاجی میرزا احمد کرمانی
(جزء اول صورت توقیع و خطابه جناب عباس افندی)
هو القیوم الابهی واشوقی یا الهی الی باهی جمالک وصباحة وجهک
وشهوتی وصالک وظماء قلبی لمعین عنایتک وعیون موهبتک و
وسلسبیل رحمتک الهی الهی لاتخیبنی لان نیران الحرمان اضطرمت
بین اضالعی واحشائی الهی الهی لاتحرمنی لان حسرات الهجران
اشتدت فی قلبی وفؤادی الهی الهی یسر لی مناک وسهل لی الهوی
واشرح صدری ونور بصری بمشاهدة آیات مواهبک الساطعة
فی ملکوت توحیدک الذائعة فی جبروت تفریدک وفرج کرب
بسطوع انوار بشارات عظمی واشارات تهتز لها اوراق سدرة
المنتهی ومنها ان تمر علی نسیم من حدیقة فؤاد ورقة
نبتت من دوحة وحدانیتک تهتز به قلبی وتنتعش به روحی و
تفرح به فؤادی لان ملکت الورقة البدیعة تعرضت لنفحات ملک
واهتزت من جذبات ذلک وخضلت ونضرت وراقت من فیض سحاب ندی
واهتزت

صفحه‌ی نخست نسخه‌ای خطی از کتاب تنبیه النائمین
به خط میرزا مصطفی کاتب ومتعلق به علی روحی (خواهرزاده‌ی شیخ احمد روحی)
(نسخه‌ی کاتب)


لقد اسمعت لو نادیت حیا   ولکن لا حیوة لمن انادی
والسلام علی من اتبع الهدی وخالف الهوی والردی
قد فرغت من تسویدها فی عاشر شهر ذی قعدة الحرام
١٣٣٨
سنه ثمان وثلثین وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة
المصطفویة

صفحه‌ی پایانی نسخه‌ای خطی از کتاب تنبیه النائمین
به خط میرزا مصطفی کاتب ومتعلق به علی روحی (خواهرزاده‌ی شیخ احمد روحی)
(نسخه‌ی کاتب)

تنبیه النائمین

عزّیه‌خانم نوری

با همکاری
میرزا احمد امین‌الاطبّاء رشتی، میرزا مصطفی کاتب،
شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی

این رساله‌ی شریفه‌ی موسومه‌ی به تنبیه النائمین محتوی است بر سه جزء. جزء اول حاوی است بر مرقومه و خطابه‌ی جناب عباس افندی عبدالبهاء به عمّه‌ی محترمه‌ی خود، علیامخدره خانم بزرگ، در طهران؛ و جزء ثانی بر جواب معزی‌الیها؛ و جزء ثالث آن حاوی است بر خطبه و رساله‌ی ردیه‌ی جناب حاجی میرزا احمد کرمانی.[۱]

جزء اول

صورت مرقومه و خطابه‌ی جناب عباس افندی[۲]

هو القیوم الأبهی

واشوقی یا إلهی إلی باهی جمالك و ضاحی وجهك و شهی وصالك و ظمأ قلبی لمعین عنایتك و نمیر موهبتك و سلسبیل رحمتك! إلهی إلهی! لاتخیّبنی لأن نیران الحرمان اضطرمت بین أضالعی و أحشائی. إلهی إلهی! لاتحرمنی لأن حسرات الهجران اشتدت فی قلبی و فؤادی. إلهی إلهی! یسّر لی مناى و سهّل لی أمری و اشرح صدری و نوّر بصری بمشاهدة آیات مواهبك الشائعة فی ملكوت توحیدك الذائعة فی جبروت تفریدك. و فرج كربی بسطوع أنوار بشارات عظمی و إشارات تهتز لها أوراق سدرة المنتهی و منها أن یمر علی نسیم من حدیقة فؤاد ورقة[۳] تنبت من دوحة وحدانیتك یهتز به قلبی و ینعش به روحی و یفرح به فؤادی لأن تلك الورقة البدیعة تعرضت لنفحاتك و اهتزت من جذباتك و خضلت و نضرت و راقت من فیض بیانك و آمنت بك و بآیاتك[۴] و اشتعلت بنار محبتك و قامت علی خدمتك و صدقت بكلمتك و اختصت بعنایتك یوم خروج جمالك من سجن الطاء[۵] ثم بعد ذلك ابتلت بفراقك و أفتنت فی هجرانك و أحاطتها الأعاصیر من كل الجهات و اشتدت علیها الزوابع من سائر الأنحاء و هبت علیها أریاح الامتحان فذبلت و التوت و اصفرت من شدائد الافتتان.[۶] أی رب ارجعها ریانة بمیاه الجود و خضلة و مخضرة بحقیقة السجود إنك أنت الرحیم!

(ع ع)
(هو الله)

الحمد لله الذى أظهرمن أُفق العالم النيّرالأعظم و أشرق و أبرق و سطح و لاح على آفاق الأُمم وكشف الظلام الحالك و شق غاشية الليل بشعاع ساطع و بهاء لامع ينتشر فى مطالع القدم و رفع السحاب و أتى السماء بماء منهمر و فيض مستمر؛ فهطلت الغيوث على التلول و الربى وكشفت السيول عن الطلول فى وادى المقدس طوى و مرت الرياح اللواقح فى البقعة المباركة الأرض المقدسة طورسيناء و تنفس نسيم الأسحار و تبلج تباشير الصباح و تشعشع أنوارالفلاح و تلألأ الفريدة الغراء اليتيمة العصماء بضياء النجاح و تقابلت حقائق الممكنات وكينونات الموجودات و استعدت أراضى القابليات و تهيأت أشجارالهويات؛ فالحقائق الصافية اللطيفة استضائت من تلك الأنوار الساطعة و الإشراقات اللامعة ما دامت متقابلة لتلك الشمس الطالعة.

و أما الكينونات المكدرة حرمت من ذلك الفيض الجليل و العطاء الجزيل و النور المبين و المرايا المتصدئة احتجبت من إشراق ذلك الكوكب العظيم و المجلى القديم ثم البلد الطيب أخرج نباته بإذن ربه من ذلك الفيض المدرار و الغيث الهطال. و أما الذى خبث ما أخرج إلا نكد الإنكار و نبت الاستكبار. ثم الأشجار المباركة أخضرت و أورقت و أزهرت و تأنقت بأثمار العرفان. و أما الأشجار الخبيثة اجتثت من فوق الأرض ما لها من قرار. و الصلاة و التكبير و البهاء على النقطة الوحدانية الظاهرة بالصفة الرحمانية.

(ع ع)
(هو الله)

قال الله تعالى فى القرآن المبين و الذكر الحكيم: «إذا الشمس كوّرت * و إذا النجوم انكدرت».[٧] يا أيتها الورقة الحائرة! اعلمى بأن الشمس هى الكوكب الساطع الفجر و الباهر الشعاع أشهر النجوم و أعظم الكواكب فى عالمها. فبظهور القيامة الكبرى و الطامة العظمى و قيام الساعة الأمر الأدهى تتكوّر الشموس و تنتثر النجوم و ينشق القمر؛ و هذا سر من أسرار الحشر المستمر و الرمز المستتر عن بصر كل ذى نظر و الكاشف له

ظهور الجليل الأكبر الموعود المنتظر. فإذا قامت القيامة و أتت الساعة و جاءت الطامة و زلزلت الأرض زلزالها و انفطرت السماء بأطباقها و نسفت الجبال و انقعرت الأشجار و سجرت البحور و حشرت الوحوش و نصب الميزان و تسعرت النيران و أزلفت الجنان و امتد الصراط و تكملت الأشراط، فهل لمتعرض أن يعترض لم كوّرت الشموس و خسفت البدور أو طمست النجوم و تتابعت الرجوم؟ لا فوربى القيوم! إنه شرط واضح معلوم لاينكره إلاكل جهول عنود مغتاظ مردود. و الذى من أهل الإنصاف الخالى من الاعتساف يقول: من شروط الساعة و قيامها تكوّر الشمس و انشقاق القمر و انطماس النجم لأنه أمر منصوص كالبنيان المرصوص.

و إذاكانت الحقيقة و الماهية غير الوجود و ليست عين الوجود، فالوجود قابل للانفكاك عنها لأنه مستفاد من الغير أو لأنه غير الماهية؛ فالجرم إذاًكان غير النور يجوز انفكاك النور عنه. و أما إذاكان الجرم عين النور لايجوز الانفكاك «و لله المثل الأعلى».[٨] فإن النيرات على ثلاثة أقسام:

منها ما هو نوره مستفاد من الغيركانجوم السيارة حول الشمس؛ منها ما هو نوره غير جسمه و جرمه غير نوره و لكن الجرم مقتضى لذلك و مستلزم له و حيث طورق بينهما الغيرية يتصور الانفكاك عن النوركالشمس و النجوم الدرهره؛ و منها نفس النور فلايتصور انفكاك الشىء عن نفسه «الله نور السموات والأرض»،[٩] فالشمس و القمر و النجوم و السراج كلها يطلق عليها اسم النور وكل موجود و ماهية وجوده مستفاد من الغير أو وجوده غير ماهيته و ماهيته غير وجوده يجوز انفكاك الوجود عنه. و أما نفس الوجود فلايتصور انفكاكه عن نفسه. و هذا أمر واضح مشهود لايحتاج إلى البيان و يغنيك عن البيان الشهود و العيان. سبحان ربى الرحمن عن كل نعمة و صفة و تصور فى حيز الإمكان.

و إنك أنت يا أيتها الورقة! لتعلمين حق العلم أن جميع الشموس كانت كاسفة عند إشراق نور من أنوار ربك و أن الألسنة كليلة عن النطق فى محضر مولاك و أن الوجوه كانت خاضعة خاشعة و الأعناق منكسرة عند تجلى آثار سيّدك الذى ربّاك. فسحقاً للذين حجبوك و حالوا بينك و بين محبوبك الحنون و سعوا ليلاً و نهاراً حتى يقطعوك و يسقطوك عن الدوحة الرحمانية و السدرة الفردانية و أسئل الله أن يرجعك إلى الشجرة المباركة.

(ع ع)

(هو المشرق عن أُفق التقدیس)

قد أشرقت الأنوار و القوم فی عمه عظیم. قد ظهرت الأسرار و الناس فی دهش قدیم. قد ارتفع النداء و الوری فی صمم شدید. قد هتکت الأستار و الأشرار فی حجاب غلیظ و نفحت النفحات و المزکوم محروم من هذا المشموم اللطیف. فیا أسفاً من سکرات یتبعها حسرات و تلحقها زفرات ترادفها عبرات بل جمرات فی قلب الملیم بما احتجب عن النور المبین و اتبع کل فاجر أثیم و اقتفی کل غافل زنیم و ألقی فی غیاهب الجحیم کعظم رمیم، و أما المخلصون لفی بشر عظیم و نعیم مقیم و مقام کریم فائزین بالحق المبین، مستبشرین بشإرات الله، موعودین بلقاء ربهم الغفور الرحیم، بهاء الملکوت و ضیاء اللاهوت. لعمر الله إن هذا لهو الفضل الجلیل و الوهب الجمیل! فیا عطشی لذلك الکوثر و السلسبیل! و یا ولهی لمشاهدة ذلك الوجه البسیم و الشعاع الساطع المنیر!

فیا أیتها الورقة المبتلیة بفرقة الشجرة الرحمانیة! دعی أوهام کل وهام حمیم هائم فی تیه الخذلان! تائه فی تیه الهوان أکمه أصم کجلود صخر ثقیل! و تعرضی لنفخات الله! و اهتری بنسمات الله فی کل آن و حین! و استبشری بشارات ربك الکریم! و أنزعی هذا الثیاب الرثیث! و ألبسی القمیص الجدید! فتتضوع منه رائحة قمیص یوسف البهاء و یرتد کل ضریر بصیراً من الجود الجدید.

(ع ع)

یا عمّتی الحنونة! قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما! چشم بینا باید وگوش شنوا شاید! تأیید ملکوت ابهی واجب و تلقین ملأ اعلی لازم. ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را ازمشاهده‌ی منظر اکبر منع نماید و پنبه‌ی خفیفی سمع را از نغمات جان‌پرور محروم کند. صداعی عقل را از ادراک معانی کلیه بازدارد و فقّاعی هوش را از احساس آثار جلیله غافل کند. رطوبتی در دماغ مزکوم را از طیب مشموم محروم نماید و قطره‌ای از سم نقیح مسموم را معدوم کند.

پس ملاحظه فرما که آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را

حجاب بی‌شمار. حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد، چه که ضعیف‌البصر را نور آفتاب جهان‌تاب اعظم‌نقابست و شعاع ساطع لامع اکبرحجاب (محجبة خلع العذار نقابها). چنانچه ملاحظه می‌فرمائی که انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده و صیت بزرگواری‌اش گوش‌زد اهل خاور و باخترگشته، در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم [۱۰] شمع انجمن است وکلمات و عظمتش چون آفتاب روشن. با وجود این، اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بی‌پایان مستغرق، با وجود آن‌که مشرق این نیّر تابان خطه‌ی ایران بود و مطلع این بدرمنیر اقلیم طهران. فیا حسرة علی الغافلین من هذا الفضل العظیم!

اغیار هوشیارگشتند و یاران به خواب تغافل گرفتار. باید اهل آن اقلیم با قلب سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و سکان آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بی‌پایان در جهان یزدان محشورگردند وکف‌زنان و پای‌کوبان نعره‌ی یا بُشری به فلک اثیر رسانند که الحمدلله از منبت سدره‌ی مبارکه‌اند و ازمغرس دوحه‌ی رحمانیه؛ ازمطلع بدرمنیرند و ازمشرق نیّر فلک اثیر ولی صدهزار حسرت که از این موهبت بی‌خبرند و در زاویه‌ی غفلت مستقر؛ اگرچه این از سنن الهیه است (و لن تجد لسنته تبدیلاً). [۱۱] اهل بطحا سراج محمّدی را درصدد اطفا بودند و معالم احمدی را در تهیه‌ی امحا. اهل جلیل که هم‌وطن حضرت روح بودند، بر سد باب فتوح برخاستند. اگر نفحات روح‌بخش روح را ازمرور بر بقعه‌ی مبارکه منع نمودند، ولی در شرق و غرب منتشر شد و اگر رائحه‌ی طیّبه‌ی گلستان الهی را ازعبوق در وادی طُوی بازداشتند ولی در شمال و جنوب دنیا متضوع گشت. سبحان الله! این چه سری بود و این چه حکمتی بود که بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه؟ سیّد قرشی محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت. قسم به جمال قدم که عن‌قریب سلاله‌ی اهل ایران طپش آباء را فراموش کنند و از فرط عیش در جوش و خروش آیند که به این نسبت مشرف‌اند و به این منقبت مبجل؛ مستغرق بحر عنایت‌اند و ملحوظ به نظر عاطفت!

باری، ای عمّه‌ی مهربان! خفتگان را بیدارکن و بی‌هوشان را هوشیار! بی‌خردان را به عقل و دانش دلالت نما و افسردگان را به شعله‌ی محبت الله و نور معرفت الله؛ یعنی این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان و این شهد هدایت را ازمعدن حلاوت بچش و بچشان!

چون جمال رحمان را مدت سجن طهران و زندان و اغلال‌گران منتهی شد و یاران به شرف مثول فائزشدند، چه عنایت و الطاف در حق آن عمّه‌ی مهربان مبذول فرمودند! در ایام عراق و چه در سائربلاد و چه در این سجن اعظم تا اواخر ایام صعود، چون جمال قدم ذکرآن عمّه را می‌فرمودند آثارعنایت از چهره‌ی مبارک ظاهر می‌شد! آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه‌ی الهی را ازگوش هوش برون مفرما! الحمدلله این موج بحرعنایت را مشاهده نمودی و آن تبسم‌های جان‌افزا را دیدی و آن بیان را شنیدی و آن شهد حیات چشیدی، بگو چگونه دل بریدی؟!

ای عمّه‌ی مهربان! از انصاف مگذر! آن عنایت را به روایتی تبدیل منما و آن موهبت را به حکایتی از دست مده! آن ماء معین را به غساق و حمیم مبادله مفرما و آن عذب شراب را به وهم سراب مقایسه مکن! آن بدرمنیر را به شیء حقیر موازنه منما! آفتاب حقیقت به ظنون نفوس خفاش طبیعت مستور نماند و لعاب عنکبوت اوهام بر روی تابان جمال رحمان پرده نکشاند. رایت یزدان است که مرتفع در قطب جهان است؛ آیت سبحان است که مشرق از افق امکان است؛ بحر اعظم است که موجش رو به اوج است و جیوش عرمرم است که از ملکوت ابهی در هجوم دم به دم است و به نفحات قدس محیی رمم لشکر نجات است که صف‌شکن ظلمات است. نسائم حدائق توحید است که روح‌بخش اهل تجرید است و شمیم عنبرین ریاض یقین است که نافه‌ی مشکین غزالان علیّین است.

باری، ای عمّه‌ی مهربان! به غافلان بفرما که انصاف بدهید آیا از اول ابداع تا به حال چنین ظهورپرنوری به این عظمت کبری و جلالت عظمی ظاهرگشته تا شبهه‌ای عارض شود و باعث تردد گردد؟ ملاحظه کنید که سائر ظهورات هریک با قومی یا قبیله‌ای مقاومت نمودند یا خود مجادله و محاربه کردند چنانچه حضرت خلیل با نمرود مردود و قوم عنود درافتاد و حضرت کلیم هدف سهام فرعون لئیم گشت و حضرت روح در دام عناد یهود جحود افتاد و حضرت فخر رسل مبتلا به قبیله‌ای از قطاع سبل گردید و حضرت اعلی ــ روحی له الفداء ــ در تحت مخالب سباع شیعه مبتلا گشت.

اما جمال قدم و اسم اعظم ــ روحی لتربته الفداء ــ فرداً وحیداً واضحاً مشهوداً

من دون ناصر و معین به نفس مبارک مقابله با جمیع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الأرض کرد. چون شمع روشن بود و چون شمس ساطع بر هر انجمن. همیشه پرده برانداخت و علم برافراخت و سینه‌ی مبارک را هدف سهام احزاب بساخت. نه پرده‌نشین شد و نه کشکول به دوش و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین. دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین امنیت نیارمید. هیچ صبحی آسایش جان نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید. در زیر زنجیر ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد برآورد. از بدو امر تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود. در طهران چون از بند و زندان رها یافت و از وطن مألوف رخ بتافت و به حکم محکم اخراج بلد شد، در عراق عرب شهره‌ی آفاق شرق و غرب گشت و با جمیع ملل در مشقت و تعب افتاد. در را بگشود و صلای عام داد. جمیع فضلا و علمای ملل هجوم آوردند و به اعتراض و جدال برخاستند و شبهات القا نمودند؛ هریک جواب صریح شنیدند و برهان قاطع دیدند و حجج بالغ شنیدند و از هر علمی سؤال نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند به قسمی که کل اذعان نمودند و اقرار به علم بی‌پایان کردند. نفسی به ساحت اقدس حاضر نشد مگر آن‌که قانع شد و عالمی سؤالی نکرد مگر آن‌که اقرار و اعتراف به بزرگواری نمود.

با وجود این‌که وحید و فرید بود و ناصر و معینش معدودی ضعیف، زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت. سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی درکربلا و نجف در نیمه‌شب جرأت مذمت نمی‌نمود و جسارت بر شناعت نمی‌کرد تا آن‌که کل طوائف و ملل متفق شدند و پای دول درمیان آمد؛ ازعراق به مدینه‌ی کبیره هجرت شد و وضع و حرکت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم به شهادت صدراعظم البته به سمع شما رسیده. سبحان الله! با وجود آن‌که میرزا حسین‌خان آن‌وقت سفیر دربار عثمانی بود و به کمال جهد و جد ساعی در وقوع این هجرت بود، با وجود این، به وجود مبارک و حسن حرکت و روش و سلوک جمال قدم، چه در عراق و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم، پیش آشنا و بیگانه افتخار می‌نمود. عظمت امر را ملاحظه فرما که به چه قسم است (الفضل ما شهدت به الأعداء)!

باری، بعد از مدینه‌ی کبیره، به بلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا این نداء به کلی منقطع گردد و این انوار منتشره از مطلع آفاق به کلی مفقود و پنهان شود. اما آن جوهر وجود در محل منفی به قدرتی عظمی و قوتی کبری ظاهر شد که خوف و هراس قلوب اهل آن سامان را مستولی شد که مبادا این شعله در آن خطه جهان‌افروز گردد و این نار موقده‌ی الهیه عالم‌سوز. در شور بین سفیر و صدرکبیرکار بر آن قرار گرفت که جمال قدم را در سجن اعظم قرار و مکان دهند و در گوشه‌ی نسیان اندازند.

چون آن آفتاب افق رحمان از مطلع زندان اشراق نمود، انوار عظمتش به آفاق رسید و توقیعات ملوک نزول یافت و خطابات شدیده به ناپلیون و رئیس مشهور وصول پذیرفت. باری، عظمت امر به قسمی در سجن اعظم ظاهر شد که هرکس حاضر می‌شد، گمان سلطنت می‌نمود. در ساحت اقدسش جمیع اعناق خاضع بود و کل رقاب ذلیل. جمیع طوائف و ملل به خضوع تام قائم وکل قبائل و امم به بزرگواری و عظمت و علو منزلت و سمو مرتبت جمال قدم قائل و معترف؛ نهایت این‌که چنان‌که باید و شاید عارف نه.

ای عمّه‌ی مهربان! امکان از نسیم جان‌بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینه‌ی جهان‌نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز! صیت بزرگواری‌اش طنین در سپهر برین انداخته و آوازه‌ی دلبری‌اش در جهان علیّین افتاده! آیا انصاف است که ورقه‌ای از سدره‌ی مبارکه‌اش مهجور ماند و ثمره‌ای از شجره‌ی طیبه‌اش محروم گردد؟ لا والله! آن عمّه‌ی محترمه باید سرحلقه‌ی ورقات مقدسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدرات منجذبه! درکتاب علیّین آیه‌ی مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم! قسم به اسم اعظم که در نهایت حسرت این کلمات تحریر و این عبارات تقریر یافت!

ای عمّه‌ی مهربان! این آواره‌ی صحرای محبت الله نظر به محبت مخصوص که از بدو طفولیت به آن عمّه‌ی مهربان داشت، به تحریر این کلمات پرداخت و به نگارش این عبارت متصدی گشت (من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم). آیا به خاطر داری که درکودکی و طفولیت چه دل‌بستگی به شما داشتم؟ و الان نیز به حق تربت مبارکه و مطاف ملأ اعلی کمال محبت را دارم و از این جهت حسرت و افسوس می‌خورم.

ای عمّه‌ی حنون! تا وقت باقی است فرصت را غنیمت دار و یوسف مصر الهی را به ثمن بخس دراهم معدوده مفروش! (صحبت یوسف به از دراهم معدود.) دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاب گردند و علت نقاب آن روی چون آفتاب. اگر اندک ملاحظه شود، مقامات و شؤون هر نفوسی از روش و سلوک واضح و مشهود گردد.

ای عمّه‌ی طیّبه! تو می‌دانی که این عبد لسان طعن ندارد و تا به حال نسبت به نفسی کلمه‌ی نقصی از لسان نراند و لکن چند کلمه مجبوراً بیان حقیقت است نه طعن و وهن. در حرکات و سکنات و مراتب درجات و صعود و هبوط نفوس ملاحظه نمائید و در روش و سلوک دقت نمائید، حقیقت هر نفسی آشکار و مشهود گردد. احتیاج به دلیل و شهود نماند.

ای عمّه‌ی مکرمه! بدر منیر را انوار مبین باید و سراج وهّاج را پرتو اثیر. بحر اعظم را موج دُرربار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پرانوار. ابر آذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحری را روائح جان‌پروری. شجره‌ی طیبه ثمره‌ی آب‌دار آرد و معین صافی آب خوش‌گوار. روح مسیحائی حیات ابدی بخشد و عصای موسوی ثعبان مبین بنماید. پس معلوم شد که آفتاب را انوار باید و گلزار را رائحه‌ی عنبربار. دریا را موج عظیم باید و عنقا را اوج رفیع. ظهور مظاهر احدیه محض احیای ارواح در قمیص خلق جدید است و اشراق شمس حقیقت محض تربیت و ترقی در جمیع مراتب در این عصر مجید.

با وجود این، نفوس پرخمولی که بذاتها محتاج مربی و محافظ و معین هستند، چگونه توانند که مربی آفاق گردند و فائض بر اهل میثاق؟ لا والله!

ذات نایافته از هستی بخش   کی تواند که شود هستی‌بخش

مریض طبیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود. در قرآن می‌فرماید: «یدعو من دون الله ما لایضره و ما لاینفعه ذلك هو الضلال البعید * یدعو لمن ضره أقرب من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر».[۱۲]

انصاف باید داشت! از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجزمانده، چگونه امید تربیت اهل آفاق نمائیم؟! آیا در این قضیه ذره‌ای شبهه و تردید است؟ لا والله! شما در نهایت تصدیق و اطلاعید و می‌دانید که چگونه است؛ باز امر را بر خود و بعضی مستور می‌دارند و مشتبه می‌نمایند!

ای عمّه‌ی عزیزه! ابناء برخی ازمدعیان ــ که خویش را مربی کل می‌خوانند و قطب فلک اعظم می‌شمارند ــ به این بقعه‌ی مبارکه پناه آوردند و به قدر وسع خویش رساله در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک و بطلان ما دون مرقوم نمودند و به خط خودشان در نزد أمة الله خدیجه‌سلطان[۱۳] موجود. ولی از حرکت و روش و تربیت قسم به تربت مبارکه چنان مخجول و در نزد بیگانه و خویش چنان شرمسار و ملول می‌شدم که ایشان را مجبور به رجوع نمودم! حال ملاحظه فرما که چون معین از منبع مخلوط به طین یعنی آب از سرچشمه به گل آمیخته بود، چگونه صفا بخشد و سبب حیات گردد؟ فاعتبروا یا أولی الألباب! آیا انصاف است که به قطره‌ی کدره از بحر حیات و عذب فرات محروم شد و به شراره‌ای از آفتاب جهان‌تاب محجوب گشت؟ لا والله! لا والله! لا والله!

ای عمّه‌ی فطنه! قسم به مطاف ملأ اعلی که در فطانت و ادراک و عقل و هوش تو بر دیگران که مدعی قطبیت جهان رحمان هستند امتیاز و رجحان داری! طفلی را که شما در آغوش مهر و محبت تربیت نموده بودید، از هر جهت مشابهت به سائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نمی‌کرد. ای عمّه‌خانم! گیرم که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و به صحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند از این جهت امر بر ایشان مشتبه شود، اشعار فارسی از قصائد و غزلیات و مثنوی که در دست است کفایت است. بالله، این چه حمیت و غیرت پرمضرت است که چشم‌ها را نابینا نموده وگوش‌ها را ناشنوا؟! سبحان الله! این چه سری است؟ آخر بعد از صعود حضرت اعلی ــ روحی له الفداء ــ تا به حال چه آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شد که حجاب از مشاهده‌ی شمس حقیقت گشت؟!

با وجود آنکه حضرت اعلی ــ روح العالمین له الفداء ــ به نص صریح می‌فرماید: «إیاك إیاك أن تحتجب بالواحد البیانیة فإنه خلق عنده» و واحد بیانی هیجده نفر حروفات حی و نوزدهم خود آن حضرت است؛ ملاحظه کنید می‌فرماید: به من و حروفات من محتجب مشو و ایمان خویش را بر اقرار و اقبال ما معلق منما! و از جمله حروفات جناب قدوس‌اند که به نص بیان سیزده واحد مرآت در ظل او هستند.

ای عمّه‌ی مهربان! قدری در ریاض بیانات حضرت اعلی ــ روح الوجود لمظلومیّته الفداء ــ سیر و سیاحت نمائید و بعضی از ابواب بیان را قرائت و تلاوت فرمائید و تعمق و تفکرکنید که درمواقع متعدده درمراتب و شؤون و حقائق مرایا چه بیان می‌فرماید تا حقیقت حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد.

یا عمّتی! إلی متی تستغرقی فی الرقاد و تضطجعی فی المهاد؟ فاستیقظی من الهجوع و التزمی الخضوع و الخشوع! تالله الحق، إن الشمس قد بزغت و إن السحاب قد فازت و إن الأریاح قد هاجت و إن الأرض قد اهتزت و ربت و أنبتت من کل زوج بهیج![۱۴] لو استمعت بأُذن واعیة، فو الله لسمعت نقرات الناقورمن الملأ الأعلی فی ذکرربك الأبهی! هل یغنیك الغدیرعن بحرالنمیر؟ أو یغنیك نصیب الغراب عن سفیر العقاب؟ أو ینفعك طنین الذباب عن هدیرالورقاء؟ أو بحمیّك محتظرالهشیم من جنود عرمرم عظیم؟ أو یشفیك و یرویك السم النقیع و سراب البقیع عن الداء الشدید و العطش فی فقربعید؟ لا و ربك المجید الذی أنشأ الخلق الجدید و أنعم بالبصر الحدید لکل عبد منیب ذی قلب سلیم و خلق عظیم!

جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین
حاوی بر جواب عمّه‌ی محترمه، خانم بزرگ، به جناب عباس افندی[۱۵]

هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق إنا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون.[۱۶]
هذا کتاب تنبیه النائمین[۱۷]
بسم الله العزیز المستعان[۱۸]

مقدمه در ضرورت نگارش کتاب

أتـــانی کتـــاب أحـــسب أنـــه هـو الـسحر لکـن دون موقعـه الـسحر[۱۹]

قوه‌ی باصره‌ی دانش و هوشیاری! و غره‌ی ناصیه‌ی بینش و بزرگواری! أیّدك الله بتأییدات الغیبیة الخفیة الأزلیة!

نامه‌ی مشکین‌آمه ــ که با مداد خامه و مداد به یادآوری این مهجوره نگاشته و ارسال داشته بودید ــ عز ورود وفود بخشود و غبار ملال از صفحه‌ی خاطر اندوه‌پژوه زدود. حبّذا بر آن شیوه‌ی رضیه و شیمه‌ی مرضیه که اوقات خود را صرف یاد آوردن چـون منـی ــ کـه مـأیوس از حیات و در زمـره‌ی امـواتم ــ نمـوده و زبـان بـه نـصایح و مواعظ مشفقانه گشوده‌اید. گفتم: یا سبحان الله!

ایـن قاصـد ازکـدام دیـار اسـت مـشک بـو

وین نامه در چه داشت که عنوان معطر است

ولی از مضامین آن ــ که نظماً و نثراً محتوی بر بعضی عبارات و اشارات و مطوی

برخی کنایات و استعارات بود ــ خواستم اول از جواب همه‌ی آنها صرف نظر نمایم و زبان معارضه نگشایم زیرا که به مصدوقه‌ی «الکلام یجر الکلام» مبادا سخن به ستیزه‌جویی و سخت‌گویی رسد. بعد دیدم که [با] تسامح در جواب هم عند الخلق معاتب و [هم] عند الله معاقب خواهم بود. لهذا، به نحو اقتصار و بر وجه اختصار هریک از مطالب را جوابی نگاشته و ارسال داشتم تا بدانید که [از] بدو ظهور این امر الی کنون با همگان همراه و از سرایر و ضمایر هریک [خبیر و] آگاه بوده‌ام. خدمت بزرگان این سلسله‌ی علیه [رسیده]،[۲۰] مطالب مکنونه و مآرب مخزونه از آنها شنیده و فهمیده‌ام که الی کنون اغلب از آن مطالب به منصّه‌ی بروز [و ظهور] رسیده و خواهد رسید.[۲۱] اگر از دیگرکسان قضایای دیگر ببینم و یا بشنوم، چون [از قبیل][۲۲] روایت پیش درایت و یا اجتهاد مقابل نص صریح است، عندلیب آشفته‌تر می‌گوید این افسانه را.[۲۳]

این‌که نگاشته بودید: «قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما! چشم بینا باید وگوش شنوا شاید! تأیید ملکوت ابهی واجب و تلقین ملأ اعلی لازم»، ندانستم این ریاض اسرار الهی کیست و این حیاض فیض نامتناهی نامش چیست؟ اگر مقصود خود[۲۴] آن نور چشم است، خوب است صریح مرقوم دارید که تا درکمال جد و جهد در مقام تفتیش و تحقیق برآیم و از روی دلیل و برهان کشف نقاب از روی شاهد مقصود نموده و به تکلیف خویش رفتارکنند. معلوم است بر هر صاحب تکلیفی لازم است که اگر نفسی من جانب الله مردم را دعوت به حق نماید، محض دینداری و خداپرستی در مقام طلب برآید و از مدعی دلیل و برهان بخواهد و پس از ایقان و اطمینان اقرار و اذعان نماید و از تجلی حق محروم نگردد. اگرچه عبارات و فرمایشات شما در همین نوشته دلالت بر این می‌نماید که شما از جانب خود ادعایی [ندارید][۲۵] زیرا که نفس کامل جامع صفات کمالیه این‌گونه الفاظ بی‌معنی و عبارات غیر مربوط به یکدیگر را نمی‌نگارد و بر آنها استدلال نمی‌نماید، چنانچه در ضمن جواب [بر][۲۶] برخی از الفاظ بی‌معنی و عبارات بی‌ربط این خط شما ــ که در نهایت [سعی و] دقت نگاشته و ارسال داشته‌اید ــ اشاره خواهد نمود که این مهجوره را تبلیغ و به خود دعوت نموده‌اید! و اگر مقصود دعوت

به طریقه‌ی ابِ[۲۷] نامدار آن نور چشم کامکار بوده است و در این مقام است که نوشته‌اید:

حجاب رقیقی بصر را از مشاهده‌ی منظر اکبر منع نماید و پنبه‌ی خفیفی سمع را از نغمات جان‌پرور محروم کند... رطوبتی در دماغ مزکوم را از طیب مشموم محروم نماید و قطره‌ای از سم نقیع مسموم را معدوم کند... انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده و صیت بزرگواری‌اش گوشزد اهل خاور و باخترگشته، در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است وکمالات وعظمتش چون آفتاب روشن. با وجود این، اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت[۲۸] بی‌پایان مستغرق، با وجود آن‌که مشرق این نیّر تابان خطه‌ی ایران بوده و مطلع این بدر منیر اقلیم تهران![۲۹]

اولاً، این‌که نوشته‌اید: «حجاب رقیقی بصر را از مشاهده‌ی منظر اکبر منع نماید و پنبه‌ی خفیفی سمع را از نغمات جان‌پرور محروم کند»، چنین نیست! کسی که از روی [خلوص و] بی‌غرضی [مجاهد و] طالب است، بر همه‌ی امراض [و اعراض] ــ که وجود اعتباریه دارند ــ غالب است؛ [«و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا.»[۳۰]]

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق   سد سکندر نه حاجب است و نه حایل

خاصه وقتی که جبرئیل امر در جمیع هیاکل امکانیه ندا دردهد: «أن یا أُولی البیان! فلتستمسکن بدین الله و لتصدقن کلما نزل فی البیان و لتنصرن اسم الأزل الوحید!»[۳۱] در چنین هنگام حجاب رقیق و پنبه‌ی دقیق در [چشم و][۳۲] گوش مجاهد [فی الله] نماند، کما قال الله تبارك و تعالی: «لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله».[۳۳]

ثانیاً، می‌گویم ای کاش من طرف خطاب نبودم و به عتاب و ملامت اعدا و احبّاء مبتلا نمی‌شدم! فیا لیت متُّ قبل هذا [وکنت نسیاً منسیاً]![۳۴] ولی چون کتمان حق نمودن موجب خذلان است و سبب غضب قادر منان، فإنما إثمه علی الذین یبدّلونه،[۳۵] ناچار باید آن مطالبی که [تاکنون] در پرده‌ی خفا [مانده]،[۳۶] کشف غطا نمایم و زنگ اوهام از آیینه‌ی خاطر پیر و برنا بزدایم تا هر بصیری چاه را از راه بازداند و هر ضریری خود را بصیر نخواند؛ زیرا که گفته‌اند: «[أهل][۳۷] البیت أدری بما فی البیت.»[۳۸]

سرگذشت جناب میرزای ابوی

سعی جناب میرزا در آموختن حکمت و عرفان

جناب میرزای ابوی ـ که[۳۹] از بدایت عمر [که] به حد بلوغ رسید ـ به واسطه‌ی فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال به درس و اهتمام به مشق داشته، آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی‌گذاشتند. پس از تحصیل [مقدماتِ] عربیت و ادبیت، به علم حکمت و مطالب عرفان مایل [گردیده] که به فواید این دو نایل آیند؛ چنان‌که اغلب [اوقات][۴۰] روز و شب ایشان به معاشرت حکمای ذی‌شأن و مجالست عرفاء و درویشان [مشغول بود.][۴۱]

ایمان جناب میرزا به صاحب بیان

وقتی که صور اسرافیل ظهور دمیده شد، ایشان مردی بودند[۴۲] که اکثر کلمات و عبارات عرفاء [و حکما][۴۳] را دیده و اغلب علائم آثار ظهور را شنیده و فهمیده،[۴۴] تا این‌که امر [الهی] کالشمس فی رابعة النهار آشکار شد و مطلب از [سر به جهار][۴۵] رسید و کار به «من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر»[۴۶] انجامید.

از جمله اشخاصی که قبول این امر خطیر را کردند، یکی جناب ایشان بودند[۴۷] که با غایت علو ایقان و نهایت غلو اطمینان قلاده‌ی متابعت و متاوعت[۴۸] فرمان واجب‌الاذعان صاحب بیان را بر گردن نهاده، برای همه قسم جان‌بازی [و فداکاری][۴۹] مهیا و آماده بودند؛ چنان‌که در قضیه‌ی بدشت با جمعی اصحاب در خدمت جناب طاهره بوده[۵۰] و لقب «بهاء» [را] از آن مطهره[ی معظمه] شنوده[۵۱] و به این لقب ممتاز و بین اقران مفتخر و سرافراز گردیدند.

قصد جناب میرزا بر کشتن ناصرالدین‌شاه

بعد از مراجعت از بدشت و ختم [جنگ][۵۲] قلعه‌ی شیخ طبرسی، همواره شبانه‌روز به معاشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و یقین اوقات را مصروف داشته و همیشه بذر خیال ریاست و [هوای سروری و] سلطنت[۵۳] [را] در اراضی دماغ و دل [خود][۵۴] می‌کاشتند. از همان‌وقت ایشان را سودای جهان‌گیری در [دل][۵۵] و [هوای]

گردون‌سریری در [سر][56] بود. گمانش این‌که اگر به شاه ایران زیانی رساند، زمانه او را به سریر سلطنت می‌نشاند؛[57] غافل از این‌که رشته‌ی امور در دست قادری است [بی‌چون][58] که در آب خاصیت آذر دهد و بر سر شبانی [تاجِ][59] قیصر نهد، یوسف را از قعر چاه به عز و جاه رساند و بر سریر سلطنت و شاهی نشاند: «تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء [بیدك الخیر إنك علی كل شیء قدیر]».[60]

مدت‌ها این خیال خام را در تنور خاطر می‌پخت ولی به هیچ وسیله راه به مقصود نمی‌برد. هر قدر بعضی از درست‌بینان باکفایت و مآل‌[اندیشان][61] باهوش و درایت [ــ که از این خیال خام آگاهی داشتند ــ] ایشان را از مبادرت به این امر خطیر ممانعت می‌نمودند، به جایی نمی‌رسید و فایده [و ثمری] نمی‌بخشید [تا این‌که] بعد از چندی کریم‌خان مافی[62] را ــ که از زمره‌ی اصحاب و نمره‌ی احباب بود ــ خواستند و این [راز][63] را با او درمیان آورده و او را تشویق بلیغ و تأکیدی اکید در انجام این مرام نموده، پنجاه تومان نقد و اسب و شمشیر و پیشدو خود را به خان مافی داده و او را برای انجام آن کار [نافرجام مأمور نمودند و لابد در سر وعده‌ی صدارت و سپهسالاری نیز به او داده و شاید در صورت عدم قبول و تمکین او را تهدید به قتل و هلاک کرده، هرچه بوده،] آن شخص [هم] یا از خوف جان و یا به طمع مال [و منصب] آن نقدینه و اسب و شمشیر را برگرفته و [خفیاً] به جانب اسلامبول [عزیمت][64] نموده، پس از چند روزی معلوم شد که آن پهلوان مافی خود را از مصاف معاف داشته و لوای هزیمت افراشته است!

چون جناب میرزا دیدند به آن مقصودی که مایل بودند نایل نشدند، خواستند در اجرای خیال خود تجدید وسایل نمایند. محمّد صادق تبریزی[65] را که از مؤمنین بیان بود و صاحب صدق و ایقان، مدت‌ها در خدمت جناب عظیم[66] تربیت یافته، به قدر لمحه‌ای از دایره‌ی خدمت سر برنتافته، جانی برای قربانی درکف داشت وگوهر غلطانی برای [نثار راه دوست][67] در صدف، هماره مکنون خاطرش [این] بود برای جانان جان نثارکند و در راه دوست آنچه دارد ایثار نماید؛[68] بالجمله، آن جوان با ایقان را [به خدعه و فریب] خواسته، محفلی در اجرای خیال خود آراستند و او را در این

مطلب تحریص و تحریض بلیغ نموده [به این عنوان]که حضرت ثمره[۶۹] ـ أرواحنا فداه ـ در اجرای این قضیه [مایل و] مقرند و در انجام این مرام [همراه] و مصر و حال آن‌که کذب محض و افترای صرف بوده است بلکه بعد از اطلاع منع صریح فرمودند و [جناب میرزا] نپذیرفتند.

سوء قصد نافرجام به ناصرالدین‌شاه و بلوای بابی‌کشی

بالجمله، او نیزکمر جلادت بسته و بر یکران عزم نشسته که گوی سبقت از میدان هم‌گنان رباید و خود را [مقبول حق و خلق][۷۰] نماید زیر همین قبه و این بارگاه! [بالجمله،] آن بی‌چاره[ی صادق] را [به سوی قربانگاه][۷۱] فرستاد [و شد آنچه شد که قلم از ذکر آن عاجز است!] اگر ندیده‌اید، البته شنیده‌اید که آن فتنه‌ی [دهماء صیلم] بزرگ و آن غوغای عظما[ی ظلمای] سترگ بر سر اهل بیان چه آورد و چه سوزنده‌آتش [شعله‌وری] افروخت! هرکه منتسب به این اسم بود [از عالی و دانی و وضیع و شریف و عالم و جاهل سراسر همه سوخت.][۷۲] بس بزرگوارانی ـ که ناهی این [فتنه و][۷۳] فساد و ماحی این خصومت و عناد بودند ـ به خاک مذلت افتاده، [چه بسیار پیشوایانی][۷۴] ـ که ادلاء دین و ارکان یقین بودند ـ از عرض و جان و مال و عیال آنچه داشتند در سر این کار دادند چون جناب عظیم و جناب خال و میرزا قربان‌علی[۷۵] و سلیمان‌قلی و امثال ذلک قریب هشتاد نفر به درجه‌ی شهادت فایز شدند کما فی الحدیث: «کلهم یصلحون الخلافة».[۷۶]

زبانه‌ی آتش [و شعله‌ی نیران] این فتنه‌ی دهماء صماء بکماء به تمام بلاد ایران رسید. [چقدرها][۷۷] نفوس طیبه به قتل و اموال کثیره به نهب و تاراج رفت و [چه بسیار] خانه‌ها خراب شد! این اول بذر نفاق و فتنه بود که جناب [ابوی][۷۸] کاشتند. پس از اشتعال نائره‌ی فساد حاشا کرده و به گردن دیگران گذاشتند! بالجمله، در آن تراکم افواج ظلم و عدوان بسی از رؤسای [سلاسل][۷۹] [گرفتار اغلال و سلاسل گردیدند][۸۰] و در آن تلاطم امواج دریای فتنه‌ی بی‌پایان چه [بسیاری][۸۱] سرهای سران {به روی خاک خواری و ذلت افتاده}[۸۲] و بسا پاهای لطیف [ظریف خوبان] از زحمت پیاده‌روی پرآبله [گردیده][۸۳] و {چه اطفال خردسال که [در اسیری از قافله] وامانده} [و در بیابان بی آب و نان هلاک شدند!][۸۴]

حبس جناب میرزای ابوی در انبار طهران و آزادی ایشان

از جمله اشخاصی راکه در این موقع برای حبس ابدی به انبار دولتی بردند، یکی جناب ابوی بودند. پس از چندی وقوف و مکث در محبس [جمعی از نفوس] محترمه ــ که در میان طایفه بر همه برتری و فزونی داشته ــ قدم همت در میدان شفاعت گذاشته و باب ضراعت گشوده، {برای خلاصی ایشان [اصرار بی‌شمار][۸۵] نمودند.} بالاخره ازکثرت بذل مال و تصدیع نساء و رجال، میرزا آقاخان صدراعظم را [به عجز و ستوه درآورده]،[۸۶] حکم خلاصی ایشان راگرفته، به شرطی که من بعد از این حرکات و تحریکات غیر مرضی منهی و از مملکت ایران منفی باشد. این بود که پس از خلاصی حبس به جانب بغداد [روانه] شدند.

آغاز کوشش جناب میرزای ابوی برای دعوت به خود در بغداد

برداشت غلط جناب میرزای ابوی از کلمات صاحب بیان درباره‌ی نبود آخرت

چندی در آن سرزمین اقامت [نموده][۸۷] و اغلب ایام را به مصاحبت احباب و معاشرت اصحاب و مطالعه‌ی بیان و مجالست اهل ایقان بسر برده، گویا ازکلمات حضرت نقطه[۸۸] [به غلط] چنین فهمیدند که معاد و حشری و ثوابی و عقابی و سزایی و جزایی غیر از این عالم نیست و هرچه هست در این نشئه است. این {توهم باطل} را نیز ضمیمه‌ی خیال فاسد خود ــ که داعیه‌ی ریاست و برتری [و هوای سلطنت و سروری] بود ــ نمودند و حال آنکه این مطلب مخالف نص بیان و مباین اقوال و احکام تمام انبیاء و اوصیاء و [مؤمنین و موحدین] اهل ریاضت و مکاشفه است. جمیع هادیان سبل و تمامی انبیاء و رسل به لسان واحد به بقای نفس مطبق و به حشر و نشر متفق بوده و هستند. اگر شخص منصف از غشوات و غمزات هوای نفس خود بیرون آید و به امعان نظر از روی تفکر و تدبر ملاحظه نماید، به عین عیان می‌بیند که در جزئیات افعال و اعمال که از او ناشی می‌شود اثر مترتب است؛ چگونه می‌شود که شخص مادام‌العمر تمام اوقات خود را به حسنات که مقبول عقل و شرع است یا به سیئات که مطبوع نفس امّاره است و مبغوض خدا و خلق است صرف نماید و به کلی مجازات داده نشود؟ اگر چنین باشد، ابداً ارسال رسل و انزال کتب لازم نبود. در

صورت نبودن نشئه‌ی دیگر کمال بی‌شعوری است به دعوت انبیاء تصدیق کردن و تحمل مشقات فوق‌الطاقه و تکالیف شاقه نمودن و از همه جاها مطرود و در پیش همه کس مردود بودن، جان و مال و عرض و ناموس خود را به باد فنا دادن و در بیغوله‌ها و خرابه‌ها[۸۹] بسر بردن و درکوه‌ها و بیابان‌ها دربه‌در بودن. سخیف‌عقلی که این‌گونه مطالب قبول نماید و زبان به این اراجیف گشاید. «و لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها أولئك کالأنعام {بل هم أضل و أولئك هم الغافلون}»[۹۰] و حال آن‌که تمام انبیاء به یک رشته و سبک این مطلب را بیان فرموده‌اند؛ چنان‌که حضرت اعلی[۹۱] ــ أرواحنا فداه ــ در این باب نصی صریح در جواب مهاجر إلی الله الواحد الأحد، آخوند ملّا احمد، {به زبان مناجات} می‌فرماید:

> إذ ما قد وعدت فی الدار الآخرة و ما قد خلقت فی الجنة ذلك لما قد مننت علی أحد فی حیوته بعرفانك و إلا کیف یذوقن من بعد موته ما یحبن[۹۲] فی جناتك.[۹۳] فوعزتك إنك أنت منتهی منای و إنك أنت غایة أملی و رجائی. ما استلذذت إلا بك و إن استلذذت [بغیرك] فإن نفس عملی ناری لایحتاج بنار أخری. إذ ما قد وعدت فی الآخره ما یثمر من ذلك العمل.

و در بعضی از زیارات حروف {حی} می‌فرمایند:

> و أنتم فی ظلی تستقرون فی کورکم لم یکن رضوان[۹۴] مثل ما یذکرکم الله أنتم فی غرف الرضوان بما اشتهت أنفسکم تجزون و لا تحزنون قدر خردل فإنکم أنتم فی الفردوس الأعلی عند ربکم متعززون. لکم فیها حوریات کأنهن لؤلؤ مکنون. لکم فیها غلمان کأنهم یاقوت مخزون. لکم فیها ما اشتهت أنفسکم.

تا آنجا که می‌فرماید:

> سیرجعنکم الله ربکم إلی الحیوة الأُولی لینتقمن بأمرکم علی الذین استکبروا علیکم إنه کان بکل شیء قدیراً.

و درکتاب علی اعلی می‌فرماید:

> و لکن لم یقع غفرانك إلا لمن عرفك و یتبع أمرك و لا یدخل فی رضوانك إلا من أحبك و یتبع ما قدّر من عندك إذ ما قد وعدت فی الآخرة یظهر لأهلها بما یتذوت فی تلك النشأة.

و هم در جای دیگر می‌فرماید:

فسبحانك مما نسب إلى قول الناس من بعد ذلك. لك قيامات و ما قدّرت من شؤونها من البعث و الحشر و النشر و الصراط و الميزان. و عرض كل عليك و خلق الجنة و النار و ما قد أحصيت فى اليوم القيامة من شؤون التى قد قدّرت من قبل فى الفرقان إلى أن ترفعن تلك الشجرة تقضى. و لكن بعد ذلك فى كل ظهور لك قيامة و من بعدها فى ظهور الآخر قيامة كل ذلك يتعلق به فى تلك الحيوة و لكن ما قد قدّرت من بعد الموت لموحديك جنة الخلد التى قد خلقت فيها من كل شىء لم يكن لها عدل.

تا آنجا که می‌فرماید:

و لم يكن عندك لموحديك جنة أعلى من أن توفقهم لطاعتك و عبادتك إذ ما قد وعدتهم من بعد موتهم بما يظهر لهم بذلك العمل. وكذلك نقمتك لمن احتجب عنك لم يكن إلا بما احتجب عن رضاك. إذ كل يلحقنه بعد موته بما اكتسب ذلك أنت و إن هذا أشد عندك و عند من قد عرفك. إذ إنك إن أنت أردت أن تمن على أوليائك بما قد وعدت لهم فى جنتك أجريت لهم أسباب ما يتعارجون بها إليك. و إذا أردت أن تنتقمن من أعدائك تجرين لهم أسباب ما تعزنهم أنفسهم باحتجابهم عن أمرك.[۹۵]

تا اینجا که می‌فرماید:

و لاريب عند من عرفك بأنك قد قدّرت لموحديك فى الجنة ما يتلذذون بكل آلائك من بعد ما قبضوا فى سبيلك. و مثل ذلك ما قد قدّرت من النار لدون موحديك بعد ما انقطع عنهم أرواحهم. و لكن هذا ما لايؤمرن به أحد. لأنه لا يقدر أن يوصل إليه و ما يقدر أن يعرفه و يوصل إليه ما يؤمر به من عندك من شؤونات التى يقدر على عرفانها.

بالجمله، مقصود از نگارش این آیات و ذکر این بیانات این است که شخص باشعور منصف بداند که حضرت نقطه ــ أرواحنا فداه ــ با جمیع انبیا متفق و کتاب بیان با جمیع کتب آسمانی در یک رشته سایر و متحد بوده‌اند: «لا نفرّق بین أحد من أنبیائه و رسله [و مظاهر أمره]».[۹۶] هریک هادی و داعی الی‌الله، مصدق قبل و مبشر بعد و قایل به معاد و جزا و معتقد به دار بقا بوده‌اند، چنانچه می‌فرمایند: «ما خُلقتم للفناء و إنما خُلقتم للبقاء.»[۹۷] [ولی] چون مشعر فهم آن عالم و اکتناه بر کیفیات آن

نشئه در نفوس ناسوتیه ــ که منغمر در عالم طبیعت می‌باشد ــ هنوز خلق نشده، لهذا، کما هو حقه، نمی‌توان فهمید ولی[98] خداوند حکیم برای عارف و عامی و عالی و دانی راهی برای آن سرا مقرر داشته و سُلّمی به جهت صعود عالم بالا گذاشته و آیت معرفتی برای مکلف مقرر فرموده که [هر ناظر بصیری این مطلب را بر سبیل ایجاز و اجمال، چون وجود صانع، قطع و یقین به ثبوت و تحقق آن نماید.][99] ولی [ادراک] تفصیل و تشریح کیفیت آن ورود [به آن نشئه] را می‌خواهد چنان‌که نطفه نمی‌تواند ادراک عوالم علقه و مضغه و لحم و عظام را نماید، کذلک [جنین نمی‌تواند ادراک کیفیت عالم بعد از تولد را نماید و هکذا در سایر مراتب و مقامات جاری است.]

اُنشدکم بالله! شخص باشعور و انصاف می‌تواند لقای عبدالکریم و عبدالاحد را به بقای ابد ترجیح و درمقابل جمیع اهل مذاهب و ادیان خال منقصت و هوان بر جبهه‌ی [مقدس] شاهد بیان نهد؟ چه بنویسم و چه بگویم؟ من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش.

باری، تحقیق مسأله رشته‌ی کلام را از دست این مهجوره گرفت ولی چون بنا بر واقع‌گویی است، تمام مطالب و وقایع را بدون نقیصه و [گزاف‌گویی][100] ــ محضاً لله ــ می‌نویسم که تا بر بی‌چارگان بی‌خبر مخفی و پوشیده نماند.

زمزمه‌های دعوت جدید میرزای ابوی و رفتن ایشان به سلیمانیّه

{بالجمله،} در آن مدت اقامت [بغداد] به واسطه‌ی آن سودایی که در سر و خیالاتی که در خاطر داشت، بعضی عبارات ــ که دال بر بغاوت و طغیان و مورث کشف رازهای پنهان بود ــ از ایشان بروز نموده، چون بعضی از مؤمنین طبقه‌ی اول طاقت استماع این‌گونه اقاویل و اباطیل را نداشتند، اندک‌اندک آن عبارات را به سمع مبارک حضرت ازل رسانیدند.[101] حضرت بر ایشان متغیر و زبان توبیخ و تغیّر و ملامت گشودند، فرمودند: «در این قلیل زمان خلق بیان را خواستی از مبدأ دور و قضیه‌ی سامری را به ظهور رسانی؟» و ایشان را از این‌گونه مقالات منع و طرد فرمودند. جناب ایشان نیز به واسطه‌ی کشف[102] مآرب باطنی و مطالب قلبی به جانب سلیمانیه و اطراف آنجا به اسم عزیمت هزیمت فرمودند.

پس ازوصول به آن سامان، به خیال ریاست خواستند با مردم آنجا آمیزشی نمایند و طرحی تازه ریزند. مسلک عامه‌ی عمیا[۱۰۳] معلوم است خاصه اکراد آن مرز و بوم که در بلاهت و بلادت دُبّ اکبرند و درعداوت {با [فرقه‌ی] شیعه} [۱۰۴] به سان افعی اشقرسریع‌القبول‌اند و بطیءالنکول چنان‌که فرمودند: «الأکراد طایفة من الجن.» حمیت جاهلیت در طینت هریک سرشته است، خامه‌ی ازلی در جبهه‌ی همه رقم «هذا کافر» نوشته. با آن بلادت جبلی طالب مقامات رفیعه‌اند و مفطور بر عداوت شیعه. چون از [ذریه‌ی] [۱۰۵] شیطان‌اند، از فرط تعصب لعن بر شیطان را جایز نمی‌دانند و لا سیّما بر حروف نفی [فرقان]. [۱۰۶]

جناب میرزا چون خواستند مسند ریاست بگسترانند، به گوش هریک یاسین بخوانند، اول عبارات قدح و طعن [و لعن] [بر] [۱۰۷] حروف نفی را از بیان برداشته، به همان نهجی که در خلافت خلفا اعتقادی عامه است، هریک را به جای خود گذاشته و مخالف این رأی را کافر و زندیق دانسته سهل است، حرف دویّم نفی را اَسیَس و اَکیَس از امیرالمؤمنین علی ــ سلام الله علیه ــ خوانده، بلکه عبدالقادر جیلانی را بر آیت مودوعه‌ی سبحانی، علی عمرانی، که نقطه‌ی فرقان[۱۰۸] در حق او فرموده است: «أنت منی بمنزلة هرون من موسی» [۱۰۹] و فرموده: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» [۱۱۰] ترجیح داده، ابوحنیفه را بر حضرت صادق و هادی بالله [عباسی] [۱۱۱] را بر امام علی النقی خلعت مزیت بخشیده، {حتی یکی ازموثقین از خود ایشان شنیده که حضرت صادق سبب گمراهی و تفرقه و اضلال امت حضرت خیرالانام و مایه‌ی اختلاف و اختلال مذهب اسلام شده و جعفرکذاب را برآن حضرت ترجیح داده[۱۱۲] و حال آن‌که در دین اسلام [و مذهب حقه‌ی شیعه] اگرکسی یکی ازشهدای قرآن[۱۱۳] را انکار نماید کافر است چه جای آن‌که یکی ازمرایا و اوصیای نقطه‌ی فرقان را انکار نماید؛ چنان‌که می‌فرمایند: «أولنا محمّد و أوسطنا محمّد و آخرنا محمّد وکلنا محمّد.» [۱۱۴] } [۱۱۵]

اجبار جناب میرزای ابوی در بازگشت به بغداد وعفو ایشان از سوی صبح ازل

[بالجمله، مقصود این عناوین آن‌که] [۱۱۶] شاید در قلوب قاسیه و نفوس عاصیه‌ی آنها تصرفی نمایند و برمسند ریاست و فرماندهی آنها راجح و غالب آیند. چون در آن اوان

برخی از اهل عرفان عامه درآن سامان صاحب خانقاه و ریاست بوده‌اند مانند شیخ طه و ابنای او[۱۱۷] و شیخ براگه و شیخ عبدالله[۱۱۸] و شیخ رضا و شیخ علی ــ که هریک را هزارها مرید و فدوی جان‌نثار بود ــ به این جهت رنگی که ایشان ریخته بودند رونقی نگرفت، بنیانی که گذاشته بودند به انجام نرسید. {چندی از بی‌کاری در آن دیار به تحصیل [علوم غریبه] پرداخت و روزگاری به سختی و مشقت می‌گذراند. پس ازآن‌که شیشه‌ی مرامش به سنگ و از صدمات روزگار به تنگ آمد}،[۱۱۹] عریضه خدمت حضرت ثمره به طرزمناجات عرض کرد که نسخه‌ی آن در پیش اغلب بیانیّین ضبط است که در اواخرآن عریضه عرض کرده: «وکیف أذکر یا إلهی ما مسّتنی من بدایع قهرك و لوامع بطشك؟ أما کنت حمامة بیتك و أغلة وادی أحدتیك أو بقاً من بیداء صمدیتك أو بعوضة من بر أزلیّتك؟ فبعزتك قد جفت عظامی و انهدمت أرکانی! إن تعفُ عنی فإنك أنت خیر راحم و إن تعذبنی فإنك أنت الغفور الرحیم.»[۱۲۰] مختصر این‌که از باب انابه داخل شده و ازگفته وکرده‌های قبل برحسب ظاهر نادم و تائب گردیده که حضرت [هم عفو فرموده،] ایشان را طلبیده، بر سرکارهای نخستینش گذاشتند.

یابن الإنصاف! از حق مگذر! کسی که درکمال ذل و عجز و با نهایت خشوع و خشیت چنین عباراتی عرض نماید، سزاوار است که لوای غوایت افرازد و ساز مخالفت نوازد؟ أُنشدکم بالله! قائل این کلمات با قائل «أقیلونی أقیلونی لستُ بخیرکم وعلیٌ فیکم»[۱۲۱] چه تفاوتی دارد؟ اگرآن عبارات از روی صدق و بیان واقع بوده است، آن ادعاها و مخالفت بعد را به چه حمل نماییم؟ اگر دون صدق و خلاف واقع بوده است، چنین شخصی چگونه رئیس امم و جمال قدم تواند شد؟

عَلِم الله که عیناً مشاهده می‌نمایم یوم‌الساعة و یوم‌الحسرة راکه آن نور چشم با کمال ندم [و حسرت] بین یدی الله واقف و با نهایت اسف می‌سرایی: «یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً * یا ویلتی لیتنی لم أتخذ فلاناً خلیلاً»؛[۱۲۲] ولی آن ضراعت و برائت‌ها فایده نبخشد {و آن تأسف‌ها [درآن موقع] سودی ندهد!}[۱۲۳]

زمزمه‌ی دوباره‌ی جناب میرزای ابوی در دعوت جدید

بالجمله، همین‌که ایشان برسرکار نخستین‌شان آمدند و برمسند ریاست مستقر و

مستقل شدند، بازآن مطالبی که مکنون خاطرشان بود اندک‌اندک خواستند صورت گیرد، به مرور و تدبیر انجام پذیرد. وقوع آن امرمهم دیدند موکول است به فراهم آوردن بعضی مقدمات؛ تا آن مقدمات صورت نبندد، به مقصود و مرام خود نایل نخواهند شد.

و اما اجرای آن مقدمات: اول این‌که به جمیع ولایات ارسال رسایل کردن و جلب قلوب عالی و دانی نمودن، بعضی را به [وعد][۱۲۴] و برخی را [به وعید][۱۲۵] به سوی خود [جلب و جذب نمودن]؛[۱۲۶] ثانی، باب مراوده‌ی احباب و اصحاب بر روی حضرت بستن؛ ثالثاً، بعضی از بیانیّین ــ که اول‌طبقه بودند ــ چون جناب حاجی سیّد محمّد اصفهانی[۱۲۷] و جناب حاجی سیّد جواد طباطبائی حکیم کربلائی[۱۲۸] و ملّا محمّدجعفرکاشی[۱۲۹] و آخوند ملّا رجبعلی [قهیر][۱۳۰] و [میرزا محمّدحسین] متولی‌باشی قمی[۱۳۱] و امثال ذلک ــ که این ادعاها درگوش‌شان کصریر الباب و صفیر الذباب بود ــ جلب قلوب نمودن و هدایا [و تحف خدمت ایشان] فرستادن و [ضمناً هم به طورکنایه و استعاره زمزمه و اشاره ازمقاصد منویه‌ی خود نمودند] چنان‌که همان اوقات جناب {ملّا محمّدجعفرکاشی}[۱۳۲] شرحی به ایشان نوشتند که: «من از آن جناب استشمام رایحه‌ی بعضی ادعاها می‌نمایم و ازسوق عبارت شما بعضی خیالات می‌فهمم سهل است، {از زبان بعضی از اصحابِ}[۱۳۳] آن جناب بعضی کلمات می‌شنوم؛ نمی‌دانم به چه حمل نمایم و به مردم چه جواب بگویم؟» ایشان در جواب به خط دیگری {ــ گویا خط آن نورچشم باشد ــ} شرحی مبسوط و طرحی مضبوط نگاشته و در اطراف آن لوح به خط خودشان مشروحاً و مفصلاً مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته که اگر شخص عاقل بخواند، مات و متحیر می‌ماند که قائل و کاتب این‌گونه عبارات چگونه مدعی آن قسم شؤونات و {مقامات}[۱۳۴] می‌شود؟[۱۳۵] و همچنین، جواب آقا میرزا محمّدهادی قزوینی[۱۳۶] ــ که تمام آن مشتمل بر انکار [و اصرار بر این‌که] قائل این‌گونه [عبارات و معتقد به این] اعتقاد[۱۳۷] مردود درگاه حضرت آفریدگار است.[۱۳۸]

رابعاً، جمع‌آوری جمعی از قلاش[۱۳۹] و اوباش‌های ولایات ایران و جسته‌گریخته‌های آن سامان راکه در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ

پیغمبری ایمان نیاورده، جزآدم‌کشی کاری نیافته و به غیرازمال مردم بردن به شغلی نشتافته؛ با آن ادعای حسینی کردن[۱۴۰] اشرار شمرکردار را به دور خود جمع نمودند. از هر نفسی که غیراز رضای خاطرایشان نفَسی برآمد قطع کردند؛ از هر سری که جز تولّای ایشان صدایی برآمد کوبیدند و از هر حلقی که غیراز خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر دلی که دراو سوای محبت ایشان بود شکافتند.

بابیان کشته‌شده به دستور جناب میرزای ابوی

اصحاب طبقه‌ی اول ــ که اسامی‌شان مذکورشد ــ ازخوف آن جلادان خون‌خوار به عزم زیارت اعتاب شریفه، به جانب کربلا و نجف {و برخی به اطراف دیگر} هزیمت نمودند.[۱۴۱] سیّد اسماعیل اصفهانی را سربریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند. آقا ابوالقاسم کاشی راکشته، در[دجله][۱۴۲] انداختند. سیّد احمد را به پیشدوکارش را ساختند. میرزا رضا (خالوی حاجی سیّد محمد)[۱۴۳] را مغزسرش را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده به شاه‌راه عدمش راندند و غیراز این اشخاص جمعی [دیگررا در شب تارکشته، اجساد آنها را به دجله انداختند] و بعضی را روزروشن درمیان بازار حراج با خنجرو قمه پاره‌پاره کردند چنان‌که بعضی از [مؤمنین و معتقدین][۱۴۴] را این حرکات فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید [و] {به واسطه‌ی این افعال زشت و خلافکاری‌ها}[۱۴۵] ازدین بیان عدول کرده و این بیت را انشا نموده،[۱۴۶] درمحافل می‌خواندند و می‌خندیدند:[۱۴۷]

اگرحسینعلی مظهرحسینِ علی است   هـزاررحمـت حـق بـر روان پـاک یزیـد

جمع‌آوری نوشتجات صاحب بیان درباره‌ی صبح ازل

خامساً، مکمل و متمم تمام این مقدمات و به انجام‌رساننده‌ی همه‌ی[۱۴۸] آن خیالات جمع کردن اغلب توقیعات و نوشتجات حضرت نقطه و هیاکل شریفه[۱۴۹] و خطوط بدیعه {و همچنین نوشتجات خودش را آنچه دلیل براظهارعبودیت و خضوع خود و اقراربرمرآتیت و وصایت حضرت ثمره بود} درهرولایت و درپیش هرکس بود، الواح به جمیع ولایات [ازطرف حضرت] صادرنموده که: «حضرت ازل جمیع خطوط و

توقیعات حضرت نقطه را خواسته‌اند.» در هر جایی که گمان داشتند فرستادند و بردند. از جمله، نوشتجاتی که در ولایت بوده، والده‌ی جناب آقا میرزا محمّدعلی[۱۵۰] را با خودش و خدمتکاری به طهران فرستادند برود به تاکر و [تمام نوشتجات را حمل نماید] و یک بقچه از آن نوشتجات را با کمال خوف مخفیانه حمل کرده [نزد مهجوره] آوردند؛ مابقی آن نوشتجات ــ که به قدر دو یخدان بود ــ تماماً را خود حمل کرده، به طهران آورده، حضرات برداشته و خدمت ایشان بردند.

سر این مطلب و جمع‌آوری توقیعات مبارکه را غالباً ندانستند و نمی‌دانند[۱۵۱] لیکن مردمان باذکاوت نقّاد و نفوس بافطانت وقّاد البته می‌دانند برای چه بوده و در انجام خیال ایشان چه فایده داشته است. اولاً، مداومت و ممارست به آن آیات مبارکه تا ملکه برایش حاصل شود که در وقت ادعا به همان سبک بتواند چیزی بگوید و بنویسد؛[۱۵۲] ثانیاً، خطب و مناجات و آیات به لسان فطرت ــ که از آن حضرت ظهور کرده ــ در نزد خلق نباشد که اگر وقتی کلمات ایشان را در مقابل آن کلمات گذارند، حق از باطل و صحیح از سقیم فرق داده می‌شود؛[۱۵۳] ثالثاً، آن خط بدیع بالمره مفقود گردد که خط ایشان در انظار اولوالابصار جلوه نماید؛ رابعاً، اتم و اهم مقصود ایشان این بود توقیعات و آیات و احکامی که مخصوص بر وصایت و ولایت حضرت ثمره است و نصوصی که در حق آن حضرت نازل شده به کلی از میان خلق مرتفع شود و از این قبیل نوشتجات و احکام در دست اهل بیان نباشد که بی‌چاره‌ها پس از شنودن ادعای «إنی أنا الله» [حیران][۱۵۴] و سرگردان در وادی [جهل و] خذلان لاعلاج از قبول و تصدیق {ایشان} باشند، غافل از آن‌که فطرت سلیم و عقل مستقیم [و نیت خالص] این تدبیر و مکائد و افکار و اغدار را می‌داند[۱۵۵] {چنان‌که یکی از احباب بعد از ادعای ایشان قصیده‌ای ساخته و این چند بیت در آن درج است:}

طلعت حق ناشناسم ار نشناسم نفحه‌ی روح القدس ز صیحه‌ی شیطان
نعمت حق ناسپاسم ار ندهم فرق قول مه‌آبادیان ز سوره‌ی فرقان
شخص گرسنه تمیز چون نتواند سفره‌ی پر اطعمه ز حفره‌ی نیران

ممارست جناب میرزای ابوی در نگارش آیات و اطاعت ظاهری ایشان از صبح ازل

بالجمله، پس از این‌که نوشتجات و توقیعات و آیات بدیع حضرت نقطه را ــ در هر

نقطه که بود ـ جمع آورده و به مرام خفیه‌ی خود نایل شدند، مدت‌ها مشغول مطالعه‌ی آن آیات بدیعه {و مشق آیات‌نویسی} بودند ولی باز علناً ساز مخالفت آغاز ننمودند مگر سراً به حواریون خود که با هم انباز و هم‌راز بودند ولی برحسب ظاهر در خدمت حضرت ثمره کمال ادب را منظور می‌داشتند؛ اذن جلوس نیافته هیچ‌وقت در حضور حضرت نمی‌نشستند. حتی از شخص موثقی شنیدم که او حکایت کرد از حاجی عبدالغفار نام و آقا محمّدکاظم نام (هردو تاجران اصفهانی)[۱۵۶] که شبی به بغداد کهنه، خانه‌ای که میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری پیشکش کرده بود،[۱۵۷] هردو خدمت جناب ایشان رسیدیم[۱۵۸] بعضی سؤالات از ایشان کردیم. صحبت ما به طول انجامید، [وقت شام شد،] ایشان شام خواستند؛ ما خواستیم برخیزیم منع کردند، دوباره نشستیم که شام آوردند. خورشی که با شام آوردند سبزی‌قورمه بود. همین‌که ایشان به خورش دست بردند و قدری خوردند، به یک‌دفعه با کمال تغیّر سر برآورده، به آن‌که نظارت داشت متغیر شدند و سخت گفتند که: «این بوی پیاز چیست؟! مگر شماها منع شدید حضرت را نشنیده‌اید؟!»[۱۵۹] ناظر عرض کرد: «به سر شما که در این خورش پیاز ندارد! شاید آن کاردی که با او سبزی خرد کرده‌اند رایحه‌ی پیاز دمیده است.» فرمودند: «در خانه‌ای که حضرت تشریف دارند، چرا باید پیاز در آن خانه وارد شود؟! اگر تاکنون برای حضرت شام نبرده‌اید، نبرید که اگر رایحه‌ی پیاز به شامه‌ی حضرت برسد، یقیناً شام میل نخواهند کرد!» شام نخوردند تا تدارک خورش برای حضرت کردند؛ آن‌وقت شام خوردیم که تا این درجه مراعات حال حضرت را به حسب ظاهر[۱۶۰] می‌نمودند!

قضیه‌ی دیگر به خاطرم رسید، محض تنبیه غافلان می‌نویسم که بی‌چاره‌ی [بی‌خبران خبردار] و خوابیدگان[۱۶۱] بیدار شوند والّا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هردو از یک دوحه‌اند [و نسب و نسبت هردو به من مساوی است.] چیزی که هست این است که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد تا عندالله محجوب و شرمنده نشوم و آن قضیه این است:

پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوری که در سرها بود، روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانه به ناهار دعوت کردند. من هم جوان بودم، از

جای برخاسته، با نهایت خدمت‌گزاری تدارکی صحیح دیدیم، منتظر بودیم که تشریف بیاورند. در این اثنا ایشان رسیدند. عیال ایشان ـ که کمال وجاهت و صباحت منظر داشتند ـ با عیال برادر [دیگرم، مرحوم حکیم،][۱۶۲] هر دو دست از آستین درآورده، خودی آراستند و لباس‌های فاخر پوشیده، با کمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند که جناب ایشان آمده و آن دو را با آن [حالت مشاهده کرده،][۱۶۳] فرمودند: «چه شده که هر دو خود را آرایش داده و مشاطگی کرده‌اید؟! مگر نمی‌دانید اگر حضرت تشریف بیاورند به هر یک از شماها میل نمایند، دیگر بر ما حرام می‌شوید؟! تا تشریف نیاورده‌اند شماها لباس‌ها و وضع‌های خود را تغییر بدهید!» حضرات فوراً برخاسته و وضع را تغییر دادند.

قضیه‌ی اعجب از این، زمانی که والده‌ی آقا میرزا محمّدعلی برای بردن نوشتجات حضرت نقطه آمده بود، حکایت کرد که:

روزی جناب ایشان { ـ یعنی اب بزرگوار آن نور چشم ـ } امر کردند که سلطان‌خانم (همشیره‌ی آن نور چشم)[۱۶۴] را لباس فاخر پوشانیدم و آرایش دادم. فرمودند: «ببر خدمت حضرت ثمره و از زبان من عرض کن که: این کنیزی است سال‌ها در دامن خود پرورده‌ام [و به دست خویش تربیت کرده‌ام]؛ اکنون برای خدمت‌کاری آن‌حضرت فرستاده‌ام؛ استدعا دارم که منتی بر جان من گذاشته و او را به کنیزی قبول فرمایید!» من هم او را برداشته، خدمت حضرت بردم و ایشان مشغول به نوشتن بودند. پس از چندی سر برآوردند و نگاهی به جانب ما فرمودند؛ من عرض کردم به آنچه مأمور بودم. در جواب فرمودند که: «سلطان‌خانم فرزند من است، با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد و البته او را برگردانید زیرا که الی کنون چنین حکمی جاری نشده.» ما مراجعت کردیم. من فرمایشات حضرت را به ایشان رسانیدم. بعد از قدری مکث فرمودند: «باز بروید و از زبان من عرض کنید که: او را برای کنیزی آقای آقا میرزا احمد[۱۶۵] فرستادم؛ استدعا دارم دست رد بر سینه‌ی من نگذارید!» باز خدمت حضرت رسیدم و گفتار ایشان را به عرض رسانیدم؛ فرمودند که: «او و میرزا احمد در پیش من یکسانند، هر دو فرزند من هستند. خدا راضی نیست که شما در این باب این قدر مبالغه و اصرار نمایید!» باز مراجعت کردم فرمایشات حضرت را رسانیدم؛ [چیزی نفرموده] سکوت کردند.

حال از صاحبان ذوق سلیم و دارندگان[۱۶۶] عقل مستقیم و مردمان باهوش و

بصیرت[۱۶۷] از روی انصاف سؤال می‌نمایم: به آن کسی که شما را خلعت وجود پوشانیده،[۱۶۸] از این قضایایی که الی کنون ذکر شد چه می‌فهمید؟ گویا از سه حال بیرون نباشد:

اولاً، یا باید جناب ایشان [اصلاً][۱۶۹] به حضرت نقطه ایمان نیاورده، محض هوای نفس ــ چون اشخاصی که علی‌العمیا داخل فرامیسون[۱۷۰] شدند که تماشا کنند ببینند چه خبر است ــ از روی صورت ظاهر داخل این امر شده، از بدایت کار خیال کوبیدن جاده‌ی تزویر داشته، شاید مغلطه و های‌هویی بشود ایشان به نوایی فایز و نایل گردند؛ یا باید از این حرکات و اقوال که ذکر شد، اول ایمان آورده باشند، بعد به واسطه‌ی حب جاه و یا کلمات متشابهه‌ی حضرت اعلی و یا معاشرت با بعضی طبیعیّین و دهریّین نکول در دین خود کرده، به عبارت اخری[۱۷۱] مرتد شده باشند؛ و یا باید ــ نعوذ بالله ــ اصلاً کلیةً این ظهورات را دروغ و پیغمبران را بی‌اصل و خدای را لغو، دین و ایمان را کذب، معجزات و آیات را بی‌حقیقت و ادعاها را همه[۱۷۲] باطل {فهمیده}، ریاضات و مجاهدات را زحمت به خود دادن، مکاشفات و معاینات را تهمت بر خود نهادن {دانسته} باشد، کما این‌که علمای بابصیرت شیعی در حق [خلفای جور][۱۷۳] از این [سخن‌ها گفته و نوشته‌اند][۱۷۴] که افعال و اقوال {آنها با هم منافی، گفتار وکردارشان با هم مباین بوده}[۱۷۵] که اگر بر هر ذی‌شعوری عرضه بدارند، می‌دانند که آنها یا به دین جاهلیت باقی بوده[۱۷۶] ولی برحسب صورت ایمان[۱۷۷] آورده[۱۷۸] و یا آن‌که در اول ایمان آورده‌اند، بذل مال و ترک جان کردند، وقتی که پای وصایت و خلافت درمیان آمد، {به واسطه‌ی حب ریاست صوری و [به اقتضای] خبائث فطری [جبلّی]}[۱۷۹] به تحریک عایشه و حفصه تخم عداوت کاشتند، دست از دین و آئین ــ که ایمان به خدا و رسول بود ــ برداشتند، از جیش اسامه [تخلف نموده،][۱۸۰] «إن الرجل قد یهجر»[۱۸۱] گفتند، به قهر و غلبه [بدون اذن و اجازه] برای بیعت گرفتن به خانه‌اش {ریختند}،[۱۸۲] در خانه [را سوخته] و پهلوی دخترش را شکستند، کردند آنچه کردند.[۱۸۳]

حال ای مردمان منصف! انصاف بدهید آن شیخین با این شیخ[۱۸۴] چه تفاوتی دارند و [کدام‌یک اطغی و اشقی هستند؟] یا در عالم هیچ چیزی[۱۸۵] نیست و همه‌ی

گفته‌ها حرف مفت است و یا اگر هست او نیست و امر را بر عباد الله به مصداق «الملک عقیم» مشتبه کرده است.

چقدر شبیه است افعال و اقوال قبل و بعد ایشان به گفته‌ی آن شخص [روضه‌خوانِ][۱۸۶] اصفهانی که در اثنای روضه گفت: «حر ملعون خبیث آمد راه را بر حضرت گرفت.» شخصی در زیر منبر گفت: «آقا! حر داخل شهدای کربلا و شهید راه خداست [چرا او را ملعون و خبیث می‌گویید؟!]» در جواب گفت: «ای ملعون! من آن حر قبل از شهادت را می‌گویم.» فی‌الواقع، اگر حضرت نقطه همان شخص منتظر [موعود] و از جانب خدا آمده، لسانش لسان فطرت، ناطق عن الله و «ماینطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی»[۱۸۷] است وکتاب بیان ازکتب آسمانی است، امرش نافذ و حکمش متّبَع بوده، پس در همه‌ی اقوال و احکام او باید متّبِع و مطیع باشد نه این‌که بعضی را قبول و از بعضی نکول نموده، در زمره‌ی آنان که یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض[۱۸۸] باشید![۱۸۹]

بیان نادرستی عبارات نامه‌ی جناب عباس افندی

بالجمله،[۱۹۰] این‌که نوشته بودید: «پس ملاحظه فرما که آفات عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجبات بی‌شمار. حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد، چه که ضعیف‌البصر را نور آفتاب جهان‌تاب اعظم نقاب است و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب.»

{ای مربّای مربّی عوالم انفس و آفاق! و ای ثمره‌ی وجود حکیم علی‌الاطلاق! ای اول تجلی وجود! ای آخر مظهر غیب و شهود! این چه عبارت است که می‌نگارید؟! شهد الله وکفی به شهیداً که من از اعاده و تکرار آن خجالت‌زده و شرمسارم!}[۱۹۱]

[واقعاً] تحریرات آن نور چشم و تلفیق بعضی عبارات چون سؤال آن شخص عامی است که از مرد عالمی پرسیده بود که: «خسن و خسین هر سه دختران مغاویه ــ علیه‌السلام ــ اند یا نه؟» شخص عالم در جواب فرو ماند، گفت: «من خسن و خسین تو را اصلاح کنم یا هر سه دختر مغاویه ــ علیه‌السلام ــ تو را به هم وفق دهم؟!»

[مهجوره][۱۹۲] هم نمی‌داند در جواب این عبارات منزله از سماء هویّت چه نویسد؟! بینکم بین الله، خود انصاف دهید که «آفات عالم انسانی را نقاب بسیار» یعنی چه؟ این عبارات را بر هرکه عرضه بدارند، چه می‌گوید و قایل آن جز اعتراف به غلط‌نویسی خود کند، به کدام زبان می‌تواند طریقه‌ی معذرت جوید؟ بلی؛[۱۹۳]

چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه‌ی نیکان برد

بالجمله، این‌که نوشته بودید: «حجاب نور نقاب جمال ظهورگردد» یعنی چه ای پسرعرفان؟! الی کنون ندانسته‌اید که نور زایش وجود است و حجاب نمایش عدم؟ «الله نور السموات و الأرض»[۱۹۴] و جمیع حجبات وکثرات و عوایق از ابنای جهل‌اند که راجع به مرکز اصلیه و شجره‌ی خبیثه‌ی «کشجرة خبیثة اجتثّت من فوق الأرض ما لها من قرار»[۱۹۵] و تمام نورانیات و مجردات از احفاد و نتایج عقل‌اند که راجع [است][۱۹۶] به اصل شجره‌ی طیبه‌ی «أصلها ثابت و فرعها فی السماء».[۱۹۷]

حدیث حقیقت ومقام صبح ازل، و بحث در دانش جناب عباس افندی

در هر جایی که جمال نور شعله افروخت، آنچه وجود اعتباری که رایت ضلال باشد سراپا[۱۹۸] بسوخت. گویا حدیث کمیل بن زیاد و سؤال از حقیقت تاکنون به نظر آن نور چشم نرسیده که [حضرت نقطه‌ی ولایت[۱۹۹] درمرتبه‌ی خامس][۲۰۰] می‌فرماید: «نور أشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره.»[۲۰۱] تو خود حجاب خودی حافظ ازمیان برخیز! جمال نور برای هدایت است نه غوایت و طلعت ظهور به جهت ارتقای به مدارج علیّین است نه انتقال به مناهج سجّین!

از سبک و سوق عبارت چنین فهمیده می‌شود که آن نور چشم {درمقام تحصیل قواعد و قوانین عرفان قدیم ــ که ابوی بزرگوار در آن مهارتی داشتند ــ برنیامده‌اید! با وصف این،}[۲۰۲] خدای دانا گواه و قادر توانا آگاه است که {اهل ایمان و متدیّنین به دین بیان را} خیال جز اتحاد و سیر در عالم وداد نیست. در پیش غیر زبان قدح و [ذم][۲۰۳] نمی‌گشایند و چنین الواح ــ که مایه‌ی افتضاح است ــ به عمرو و زید نمی‌نمایند.

واقعات ایام جناب میرزای ابوی در بغداد

راحتی جناب میرزای ابوی در بغداد و آزار مردم از جانب اتباع ایشان

این‌که نوشته بودید: «چنانچه ملاحظه می‌فرمایی که انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده و صیت بزرگواری‌اش گوشزد اهل خاور و باخترگشته، در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است وکمالات و عظمتش چون آفتاب روشن.»

الله اکبرکه خود درعبارت حجاب از روی شاهد نور برداشتی و خال منقصت بر چهره‌ی اوگذاشتی! ولی بر هر ذی‌شعور این مطلب مشهود و مبرهن است و معلوم و مسلم:

ازآن زمانی که اسرافیل امر صور ظهور دمید و ازآن‌وقتی که از سماء مشیت قطرات نور بارید، هیمنه‌ی صیت آیینش زلزله در بنیان کل عوالم غیب و شهود انداخت، طنطنه‌ی بروز سلطنتش رایت غلبه در بروج مُشیّده‌ی هر شهر و دیار افراخت! اگر بخواهم اسامی هریک از سفرای الهی راکه در نزد هریک از[اولی‌السلطنه و عظمای][۲۰۴] روی زمین گسیل فرمودند بشمارم، شاید بعضی از خاطرم محو شده باشد و این مطلب بر جمیع [مؤمنینِ] {اول} طبقه‌ی اهل بیان پوشیده نیست. ولی مطلبی که مشهور آفاق و مشهود اصحاب وفاق و نفاق گردید، قضایای واقعه در عراق عرب بود که از شرارت و جهالت آن غولان آدم‌کش و آن خون‌خواران انسان‌کش قاطبه‌ی اهالی آن مرز و بوم وکلیه‌ی ولات دولت روم[۲۰۵] به تنگ آمده، خواستند آن ننگ را از اسلام محو نمایند و آن نقطه‌ی فتنه و فساد را از دفتر مسالمت نفی فرمایند که اهالی آن بوم و بر، ازمجاور و مسافر، ازعرب و عجم، چندی[۲۰۶] درآن سرزمین مرفه‌الحال باشند. این بود که به اتفاق دولتین آن ریشه‌ی فساد و فتنه را ازآن زمین [قدس][۲۰۷] کنده و به جانب اسلامبول راندند.

غیر از این مطلبی که ذکر شد، دیگر درکدام وقت مجلسی آراستند و ایشان را برای محاوره و مناظره‌ی ملتی[۲۰۸] درآن انجمن خواستند؟ در چه روز برای اقامه‌ی دین بیان قیام کردند و درکدام زمان به جهت انتشار امر الهی جداً اقدام نمودند؟ در چه مورد اجرای کلمه‌ی توحید کردند و درکدام موقع امر الهی را بر هوای نفس خود

رجحان دادند؟ اگر اظهارکمالات و عظمت در قهوه‌خانه‌ی بغداد نشستن و شرب دخانات کردن است، پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمت و جلال‌اند و صاحب فضل وکمال!

مجذوب شدن جناب میرزای ابوی به میرزا ملکُم‌خان

گویا ورود میرزا ملکُم‌خان را در آن ملک از خاطر محوکرده‌اید که پس از ملاقات و طی مقالات و اظهار بعضی شعبده و نیرنجات، [جناب ایشان][۲۰۹] متحیر و مات مانده، به خیالش آمد که نیرنجات این مُشعبد مؤیّد صورت گرفتن خیالات اوست؛ خدمت حضرت ثمره رسیده و به عرض رسانید آنچه دیده بود. بعد عرض کرد که: «ورود و وفود این مرد برما بزرگ‌دریچه است برای ورود خاص و عام و اعظم‌نتیجه‌ای است به جهت قبول قاطبه‌ی انام؛ مصلحت این است که او را از خود نرانیم و به لطایف‌الحیل به سوی خود خوانیم!» بی‌چاره غافل از آن‌که ملکم را چون خودش نیز داعیه‌ی ریاست عامه بر سر و خیال سلطنت تامه در خاطر است.

حضرت چون دانستند که در بروز نیرنجات ملکم [مات][۲۱۰] و فانی {شده} و منکر آیات سبحانی گردیده است، فرمودند: «مرا در این مطلب فکر و تأملی لازم است.»[۲۱۱] روز دیگر ــ که چند ساعتی از روزگذشت ــ دیدند که جوابی نرسیده و میوه‌ی مرامی از شجره‌ی خیالش نچیده، عریضه در این باب عرض کردند؛ جوابی که از حضرت ثمره رسید مضمونش قریب به این عبارات بود که:

> تو آیات الهی را چون شعبده و نیرنجات ملکم شمرده و سراپای وجود خود را بشراشره در قبضه‌ی اقتدار و اختیار او سپرده، غافل از این‌که:
>
> سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار   سامری کیست که دست از ید و بیضا ببرد
>
> اگر شما را اعتقاد که اجرای خیال موکول به سعی و تدبیر خود است، مرا اعتماد به صورت گرفتن آمال موقوف به خواست و تقدیر خداست. إنی لا أملك لنفسی ضراً و لا نفعاً و لا موتاً و لا حیوةً و لا نشوراً. تا خدای نخواهد باد بهاری روی شاهد گل را غازه نکند و ابر آذاری خلعت خادمان چمن را تازه ننماید. تا موسای اراده زبان افاده نگشاید، ابداً احدی عائده نبرد. تا عیسای امر «ربنا أنزل علینا مائدة من السماء»[۲۱۲]

نسراید، کسی مائده نخورد. البته از این خیال واهی بپرهیز و به ذیل ارادهی ازلی بیاویز! و هو علی کل شیء قدیر.

{بعد از ملاحظه‌ی این [مطلب که حاصل] جواب [بود] ــ چون بر وفق خیالات ایشان نبود ــ تا مدتی اظهار رنجش وگله [می‌نمودند] از حضرت ثمره که: «بعد از مدتی که چنین اسبابی از غیب مهیا شده، حضرت همراهی ندارند!» }[۲۱۳]

بیان نادرستی عبارات نامه‌ی جناب عباس افندی

این‌که نوشته بودید: «باید اهل آن اقلیم با قلب سلیم و خُلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و سکّان آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بی‌پایان در جهان یزدان محشورگردند وکف‌زنان و پای‌کوبان نعره‌ی «یا بُشری!» به فلک اثیر رسانند که الحمدلله از منبت سدره‌ی مبارکه‌اند و از مغرس دوحه‌ی رحمانیه؛ از مطلع بدر منیرند و از مشرق نیّر فلک اثیر؛ ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بی‌خبرند و در زاویه‌ی غفلت مستقر»، اگر بخواهد تمام عباراتی که نگاشته‌اید هریک را بنویسد و بعد جواب آن را در ضمن آن عبارت بنگارد، مطوّل و مبسوط خواهد شد.

اولاً، باید قلم حک و اصلاح بردارم خط نسخ بر سر آن صفحه گذارم؛ زیرا که چون قصاید حکیم ریاضی یزدی مفردات آن صحیح است ولی بر مرکّبات آن معنی مترتب نمی‌شود الّا به رمل و اسطرلاب و [تأویل و توجیه]![۲۱۴]

خوب است آن نور چشم به این عبارات مراجعه نماید و ببیند «سکّان آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بی‌پایان در جهان یزدان محشورگردند» چه معنی دارد؟! خدای متعال شاهد حال وگواه مقال است که در تحریر این عبارات خجالت می‌کشم، [نمی‌دانم] آن احمق‌هایی که چنین عبارت‌ها را می‌بینند و می‌خوانند و تمجید می‌نمایند، [مگر حس انسانی ندارند؟!] افسوس می‌خورم که چرا باید اینان را در زمره‌ی بنی‌نوع انسان دانند و نمره‌ی آدمیان خوانند؟!

چشم باز وگوش باز و این عَمی حیرتم از چشم‌بندی خدا

«ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی أبصارهم غشاوة و لهم عذاب الیم.»[۲۱۵]

بحث درباره‌ی اصالت مقام صبح ازل
کتمان حقیقت از سوی جناب عباس افندی

این‌که نوشته بودید: «الحمدلله ازمنبت سدره‌ی مبارکه‌اند و ازمغرس دوحه‌ی رحمانیه، ازمطلع بدرمنیرند و ازمشرق نیّرفلک اثیر؛ ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بی‌خبرند» الی آخر؛ اولاً، ما ازعدم فصاحت و سلاست و ربط عبارات صرف نظرمی‌کنیم {و از ارباب [دانش] و هوش[۲۱۶] مستدعیم که این عبارات را به میزان [صحت] و اعتدال[۲۱۷] [سنجیده]، اگر دراو غشی[۲۱۸] و عیبی[۲۱۹] [نیست] بر من طعن سهل است لعن لازم است [نمایند]!}[۲۲۰]

ثانیاً، [پس از غض بصر و صرف نظر از ظاهرعباراتِ][۲۲۱] آن نور چشم، سؤال می‌نمایم که: آیا شما ازموهبه‌ی خفیّه‌ی الهیّه بی‌خبرید یا من؟ شما کتمان حق کرده‌اید یا من؟ شما هوای نفس را بر رضای خدا ترجیح داده‌اید یا من؟ شما دعوی «أنا ربکم الأعلی»[۲۲۲] کرده‌اید یا من؟ شما سبب قتل و هلاکت نفوس مقدسه ــ که هریک ازارکان دین و استوانه‌ی آیین بودند ــ {شدید} یا من؟ شما محرک و مؤید ابالیس فتنه و فساد بوده‌اید یا من؟ شما به حضرت ذکر[۲۲۳] نسبت جهل داده‌اید یا من؟ شما به نقطه‌ی بیان کافرشده‌اید یا من؟ شما به وصی منصوص او جاحد و منکرشده‌اید یا من؟ شما اغوای جهله و فسقه درقدح و شتم حضرت ثمره کرده‌اید یا من؟ شما نصوصی ــ که اقلاً پانصد توقیع که نص قاطع بروصایت و خلافت آن حضرت در دست است ــ به غیرازآن‌که ازولایات جمع کرده و ازمردم گرفته انکارکرده‌اید یا من؟

لوح وصایت

ازجمله نصوصی که لازم دانست برخی ازآن را در این ورقه مرقوم دارد که صاحبان بصیرت ملاحظه نمایند و ازخودرأیی به سوی حق گرایند، توقیعی که ازنقطه‌ی اولی به حضرت ثمره صادر شده:

الله أکبر تکبیراً کبیراً.

هذا کتاب من عند الله المهیمن القیّوم إلی الله المهیمن القیّوم.

قل کل من الله مبدؤون. قل کل إلی الله یعودون.

هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین إلی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکر الله للعالمین.

قل کل من نقطة البیان لیبدؤون.

أن یا اسم الوحید! فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فإنك لصراط حق عظیم![۲۲۴]

لوح ملّا عبدالکریم قزوینی به ضمیمه‌ی لوح وصایت

همچنین، در توقیع جناب ملّا عبدالکریم قزوینی[۲۲۵] می‌فرماید:

الله أکبر تکبیراً کبیراً.

أن یا کریم! قد وهبانك واحداً من حق واحد الأول لتحفظن کل ما نزل من عند الله و لتبلغن إلی اسم الوحید و لتسئلن عمّن یکتب آیات الله ما أنتم مراد الله لاتعلمون.[۲۲۶]

چهار لوح دیگر

ایضاً، به جناب خال[۲۲۷] مرقوم شده:

إننی أنا الله لا إله إلا أنا کنت من أول الذی لا أول له حیاً باقیاً. إننی أنا الله لا إله إلا أنا لأکونن إلی آخر الذی لا آخر له حیاً باقیاً. و إن الدین قد بدأ من عدد البر و لینزلن علی اسم الوحید أنتم من هنالك تسألون. و إن وحید الأکبر[۲۲۸] رجع علی الواحد الثانی أنتم إیاه تحبون.

ایضاً، {در توقیعی دیگر می‌فرماید:}[۲۲۹]

قد اصطفی الله سبحانه فی ذلك الظهور مرآتاً ممتنعة و بلّوریة مرتفعة تعاکست فیها شمس الحقیقة و تجلت لدیها نقطة الإلهیة و تحاکت فیها کینونیة الأزلیة. و إن ذلك من فضل الله و رحمته و جود الله وکرامته وعطاء الله و موهبته و إحسان الله و مننه و جوایز الله و بدایعه.

تا در جایی که می‌فرماید:

و إن مما قد شاء الله سبحانه فی ذلك الظهور ارتفاع شجرة البیان من أصلها و فرعها و أغصانها و أثمارها و أوراقها. فیا لها ثم لها تلك الثمرة البدیعة. و یا حبذا طرزا ثم حبذا طرزا من تلك الورقة اللطیفة. و یا طوبی ثم طوبی من ذلك الغصن الممتنع. و یا فخراً ثم

فخراً لذلك الشجر المرتفع حيث يستحكين عن الله بأوليته و آخريته و ظاهريته و باطنيته و يستدلن على الله بكينونيته و ذاتيته و نفسانيته و إنيته. و ستعكس من تلك المرآت مرآت ثم من تلك المرآت مرآت ثم من تلك المرآت مرآت ثم من تلك المرآت مرآت و لو أذكر إلى آخر الذى لا آخر له لم يفرغ حب فؤادى عن تلك التعاكسات المتلائحات و التجليات المتصاعدات و لكن إلى حينئذ بفطرة محضة غير تلك المرآت ما ظهرت و سيظهر الله إذا شاء إنه كان على كل شيء قديراً.

تا به جایی که می‌فرماید:

و أشهد بأن الله سبحانه قد أراد فى ذلك الاسم ذكر حرف الخامس و ارتفاع مقعده؛ إلى آخر.

فرازی از کتاب دلائل سبعه

اگر انصاف دهی، می‌دانی که مقصود از حرف خامس فرقان رتبه‌ی حسینی است که به اسم «نور» تعبیر شده، چنان‌که در دلائل سبعه می‌فرماید:

نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر تو خود هارب نشوی و مضطرب نگردی. نظر کن در دعای سحر از حضرت باقر که اول آن این است: «اللهم إنی أسألك من بهائك بأبهاه وكل بهائك بهی. اللهم إنی أسألك ببهائك كله» که این فقره اشاره است به رسول‌الله ــ صلی‌الله علیه و آله ــ و در ثانی در مقام امیرالمؤمنین تا آن‌که در مرتبه‌ی خامس که می‌رسی، ذکر نور می‌کند که آن مقام سیّدالشهداء است زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را می‌سوزاند از برای استضائه‌ی دیگران. زیرا که در نور هیچ جهت انیّت باقی نمی‌ماند؛ چنانچه اگر زنده هستی، خواهی دید انوار این ظهور را که خود بنفسه از انیّت نفس خود می‌گذرد از برای اقامه‌ی توحید خداوند و اوامر و نواهی آن. انتهی کلامه عز و جل.[۲۳۰]

نام‌های صبح ازل از زبان صاحب بیان

اسامی‌ای که از برای حضرت ثمره در موارد عدیده از سماء عز و مجد الهی نازل شده [و در توقیعات و آیات و الواح نقطه‌ی اولی به آن اسامی ذکر شده‌اند، از این قرار است]:

اسم هو و اسم بهّاج و اسم مُغنی و اسم علی، اسم متین، اسم باب، اسم خلیق، اسم مستکبر، اسم متکبر، اسم ثمره‌ی ازلیه، اسم ازل،[۲۳۱] اسم عزیز، اسم مرآت الله، اسم علیم، اسم سلطان، اسم وحید، اسم آخر، اسم حجة و اسم النور.[۲۳۲]

دعوت رجعت حسینی ومن‌یظهره‌اللهی جناب میرزای ابوی

و اسامی دیگرکه در الواح عزثبت و ضبط است و تمام در خاطر این {مهجوره} ضبط نیست. مقصود از اسم نورکه رتبه‌ی حسینی است و آن مخصوص آن حضرت است. اگر دیگری این دعوی را نماید، بدیهی است که در نزد عقلا و ارباب تتبّع و اطلاع عاطل و باطل است. ازکسی هم شنیده نشده است الّا {از حسین میلانی تبریزی[۲۳۳] و} از جانب والد ماجد آن نور چشم که این ادعا راکرد بدون برهان و دلیل؛ فقط برهانی که در طَبَق ادعای خود داشت [دو چیز بود: یکی مسمّی بودن به اسم حسینعلی و حال آن‌که نص صریح بیان است که حضرت نقطه‌ی اولی می‌فرمایند: در این کور قاتل سیّدالشهداء در ظاهر مسمّی بود به اسم آن حضرت.[۲۳۴] (گویا مقصود حسین خان صاحب‌اختیار حاکم فارس باشد)؛ دیگری] فرستادن دستمال خون‌آلود برای امة الله و تعزیه‌ی ننه من غریبم درآوردن بود. دیگرکسی ندانست آن خون که بود و از برای چه بود؟کدام تیر سه‌شعبه بر ایشان رسیده {و به کدام عضو از اعضای ایشان زخم وارد آمده؟}[۲۳۵]

خیلی تعجب دارم که شخص مدت [شصت] هفتاد سال[۲۳۶] تجربه‌ها کند و اطلاعات حاصل نماید و همیشه عمرش صرف مصاحبت عرفاء و حکماء و دراویش باشد، ادعایی کند که نداند در آن ادعا چه برهانی اقامه نماید! آن ادعا را به جایی نرسانیده، دعوی من یظهری نماید! یا سبحان الله ازعقول ناقصه‌ی این اشباح الرجال که امتیازی فی‌مابین ذباب وعقاب ندهند و فرقی در ثواب و عقاب نگذارند! أولئك کالأنعام بل هم أضل سبیلاً.[۲۳۷]

لوحی دیگر خطاب به صبح ازل

بالجمله، از توقیعات که مدل بر وصایت حضرت ثمره است و برای خود حضرت ثمره[۲۳۸] شرف صدور یافته، این توقیع مبارک است:

بسم الله الأزل الأزل. إننی أنا الله لا إله إلا أنا الواحد الوحید. إننی أنا الله لا إله إلا أنا الأحّاد الأحید. إننی أنا الله لا إله إلا أنا الصمّاد الصمید. إننی أنا الله لا إله إلا أنا الفرد الفرید. إلی أن قال: هذا کتاب من عند الله المهیمن القیّوم إلی الله العزیز المحبوب. شهد الله أنه لا إله إلا هو له الخلق و الأمر من قبل و من بعد. یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و أنه هو حی لا یموت. فی قبضته ملکوت کل شیء. یخلق ما یشاء بأمره. إنه کان علی کل شیء قدیراً.

أن یا اسم الأزل! فاشهد علی أنه لا إله إلا أنا العزیز المحبوب. ثم اشهد علی أنه لا إله إلا أنت المهیمن القیّوم. قد خلق الله کل ما خلق من أول الذی لا أول له وکل ما یخلق إلی آخر الذی لا آخر له بمظهر نفسه. هذا أمر الله لما خلق و یخلق. یحکم الله مظهر نفسه من عنده فی کل شیء کیف یشاء بأمره إنه هو العلام الحکیم.

إذا انقطع عن ذلك العرش تتلو من آیات ربك ما یلقی الله علی فؤادك ذکراً من عنده أنه هو المهیمن القیّوم. و اتل عن نفسی فی کل لیل و نهار ثم عباد الله المؤمنین: إننی أنا الله لا إله إلا أنا العلام المتقدر. و إن شئت: إننی أنا الله لا إله إلا أنا السلطان الممتنع؛ [إلی آخر التوقیع].[۲۳۹]

لوح صاحب بیان خطاب به جناب میرزای ابوی

متن لوح خطاب به جناب میرزای ابوی

و از جمله‌ی توقیعات، توقیعی است که به ابوی بزرگوار شما در توصیه‌ی حضرت ثمره نازل شده:

الله اظهر.

!۱۲۳۸[۲۴۰] شهد الله أنه لا إله إلا هو له الملك و الملکوت ثم العز و الجبروت ثم القدرة و الیاقوت ثم القوة و اللاهوت ثم السلطنة و الناسوت. یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و أنه هو حی لا یموت و ملك لا یزول و عدل لا یجور و سلطان لا یحول و فرد لا یفوت عن قبضته من شیء لا فی السموات و لا فی الأرض و لا ما بینهما. یخلق ما یشاء بأمره إنه کان علی کل شیء قدیراً. و الحمد لله علی ما أشرق کما هو أهله و مستحقه.

ازعنصر ابهی، سمی یحیی، الواح مسطوره ــ که از جوهر وله و سازج انجذاب متجلی گشته ــ مشاهده شد. الشکر لمُجلّیه ــ جل و عز. کمال تراقب در روح و ارتواح

آن منظور داشته که ارياح مشرقه بر فؤاد آن ساکن نگردد و اسباب شوق در خط و املاء بر نهج کمال از برای او فراهم آورده که مطلق مشاهده‌ی حزنی نه سراً و نه جهراً ننماید و کمال حفظ آن و آثار مخزونه‌ی آن داشته تا وقت خود. و الله مع الصابرین.

این صورت همان توقیعی است که پس از فرستادن حضرت ثمره آیاتی که از لسان فطرت ایشان نازل شده به قلعه‌ی چهریق صادر شده. حضرت اعلی به شکرانه‌ی آن موهبت عظمی سیصد و شصت و یک [لوح][۲۴۱] مرقوم داشته، برای حروف حی و شهدای بیان [اهداء فرموده و در تمام آنها بشارت به ظهور ثمره‌ی ازلیه و نزول آیات بر سبیل فطرت از لسان آن حضرت اشاره فرموده و به توفیق الهی] بعضی از آنها در مواقع خود نگاشته خواهد شد.

میزان عمل جناب میرزای ابوی به دستور صاحب بیان

از جمله‌ی آنها همین توقیعی بود که در توصیه‌ی آن حضرت برای جناب ابوی مرقوم فرموده بودند که به تحریر آمد و الحق و الانصاف ایشان هم درکمال سعی [و جد][۲۴۲] و جهد در امتثال امر حضرت اعلی اقدام نموده، تمام وصایای ایشان را به عمل آوردند:

سال‌ها آن حضرت را در حبس محترم نگاه داشته تا وقتی که به معاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته،[۲۴۳] جهراً لوای مخالفت افراشته و بذر [فتنه و فساد و شقاق][۲۴۴] و نفاق در اراضی [نفوس][۲۴۵] عالی و دانی کاشته، تا آن‌قدری که دستش می‌رسید از قوه به فعل آورده، از قدح [و ذم] و سب و شتم و طعن و لعن و تهمت و افتراهای گوناگون[۲۴۶] و خورانیدن سم[۲۴۷] و قطع نان و آب و منع آمد و شد اصحاب [به جا آورد] و در نهایت درجه‌ی شدتی که برای محبوسین معمول است ایشان در حق حضرت ثمره به منصه‌ی ظهور رسانیدند [«و سیعلموا الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون»][۲۴۸] ولی خداوند علی اعلی از هر جهت وجود مبارک ایشان را حفظ فرمود. «یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم و الله متم نوره و لوکره المشرکون».[۲۴۹]

آیات نبودن کلمات جناب میرزای ابوی

مجملاً ایشان را به گمان این‌که محض ادعای من یظهری به مقصود خود نایل شوند؛

غافل از آن‌که گفته‌اند: نه هر مدعی صادق است و نه هر مجنونی عاشق؛ و نه هر [چوبی][۲۵۰] عصاست و نه هر شبانی موسی؛ نه هر ناقلی سحبان است و نه هر صحیفه فرقان؛ نه هر دستی ید الله است و نه هر امّی‌ای رسول‌الله؛ [نه هرکجی هلال است و نه هر لالی بلال؛] هزار نکته‌ی باریک‌تر ز مو اینجاست!

هیچ عاقلی دانا و هیچ شاعری [بینا][۲۵۱] این‌گونه ادعای بدون برهان را به چیزی نخرد و به پشیزی نبرد؛ زیرا که همیشه درکره‌ی ارض مردمان با دانش و بینش و دانشمندان متبحر و متتبع بوده‌اند. فصحایی که از سلاست بیان سلسله در پای آب روان نهند و در طلاقت لسان داد «أنا أفصح العرب و العجم» دهند، {هیچ‌وقت به چنین دعاوی اعتنایی ندارند و به این گفتارها وقع و وقری نگذارند!} عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری![۲۵۲]

این‌که فرموده‌اند آیات حجّت است، به شرطی که از روی فطرت باشد و مقرون به تحدی؛ نه این‌که هر سجع و قافیه‌سازی و هر عبارت‌پردازی ادعایی واهی نماید، خلق ناگزیر از اطاعت او باشند، چنان‌که حضرت امام حسن عسکری در تفسیر آیه‌ی «فأتوا بسورة من مثله»[۲۵۳] می‌فرمایند: «أي مثل محمّد»، به واسطه‌ی امّی بودن آن حضرت است.[۲۵۴]

صد هزاران دفتر اشعار بود پیش حرف امّی‌ای‌اش عار بود

کسی که از بدایت عمر از صرف و نحو [و منطق][۲۵۵] و معانی و بیان آگاه و از دواوین شعرای عرب و عجم با اطلاع، ازکتب تواریخ و سیر با بهره و از مطالب حکماء و عرفاء مستحضر، شب و روز با عرفاء و دراویش محشور و در نظم و نثرنویسی معروف و مشهور، بعد از اعلای کلمات بدیعه و اعلان نفحات قدسیه مصاحبت و مؤانست تمام‌اوقات با بزرگان دین ـ که هریک درمحاوره‌ی علمی با یک دنیا برابر بودند ـ داشته، چنین کسی بعد از چهارده سال ممارست درکتاب بیان وکلمات حضرت اعلی و توقیعات مبارکه[۲۵۶] بیاید ادعای زبان فطرت نماید، احمق آن شخصی است که به این دعوی گوش دهد!

الواحی از صاحب بیان در بزرگداشت مقام صبح ازل

علاوه براین‌که این لسان فطرت نیست [و علاوه بر دلایل عقلیه‌ی متقنه و براهین

واضحه‌ی محکمه بر طرح و طرد و بطلان و فساد این ادعا،] توقیعات متواتره و آیات متکاثره تصریحاً و تلویحاً بر طرد و رد این دعوی و مدعی از حضرت اعلی ــ أرواحنا فداه ــ در دست است به غیر از آن الواحی که به غدر به چنگ آورده و پامال کرده‌اند. از آن جمله، توقیعی است به «ذات حروف السبع»:

أن یا أُولی البیان! فلتمسکن بدین الله و لتصدقن کل ما نزل فی البیان و لتنصرن اسم الأزل الوحید و لتمسکن بحبّه فإنکم أنتم به لتنجون. لا إله إلا الله و أن علیاً قبل نبیل نفس الله و أن اسم الأزل الوحید ذات الله.[۲۵۷]

ایضاً، در توقیع جناب خال نوشته شده:

و إن الدین قد بدأ من عدد البر و لینزلن علی اسم الوحید أنتم من هنالك تسألون.

ایضاً، به جناب ملّا حسین خراسانی مرقوم شده:

و لتصدقون من یدعوکم إلی الله ربکم و إن لم تنصروه و تبهجوه أبداً أبداً إیاه لاتحزنون! و إنا جعلنا لکم فی البیان شمساً مضیئاً تدلن علی شمس الأزل.

ایضاً، به اسم کریم:[۲۵۸]

و سأوهبناك حق ما قدّر بواحد من واحد الأول مرآتاً استحفظت کتاب الله و أظهرت ثمرة الرضوان فی الرضوان.[۲۵۹]

ایضاً، به جناب خال مرقوم شده:

و أشهد بأن الأمر فی الدین یوصل إلی الله وکل به مؤمنون. و قد خلق الله مرآتاً لنفسه و أنطقها بآیات بینات أنتم من عندنا تستنبؤون.

ایضاً، به جناب وحید اکبر مرقوم شده:

أن یا وحید! فلأُوصینك بالوحید بأن هذا ما یرفع به دین الله فی کتاب عظیم. و سیظهر الله فی ذریتك أن تقضی مئةً عن البیان ما یورثن الملك و لیظهرن أمر الله علی العالمین.

ایضاً، فی صلوة الهیاکل:

فاحفظ اللهم ثمرة التی قد أظهرتها فی البیان و ارجع إلی أدلائك فیه بما تحب و ترضی علی منهاج أمرك و ارتفاع ذکرك کیف شئت و أنی شئت. و لتربیّن اللهم شجرة البیان إلی یوم من‌یظهره‌الله و لتظهرن اللهم فی رأس کل ست و ستین سنة هیکلاً من هیاکل الواحد لیرفعون مناهجك فی البیان و یأخذون ما قد قدّرت من مطالعك فی البیان إلی یوم یشرقن سمائك و أرضك و ما بینهما بظهورمن‌یظهره‌الله.

و در توقیع دیگر می‌فرماید:

إن الأزل یحفظ نفسه و لو لم یؤمن به أحد من العالمین!

ایضاً، به حضرت ثمره، بخطه الأبهی:

و احفظ نفسك ثم ما نزل فی البیان ثم ما نزلن من عندك؛ فإن هذا یبقی إلی یوم القیامة و ینتفع به [کل] المؤمنین.

ایضاً، ما نزل إلی المرآت بخطه الأبهی إلی أن قال:

قل اللهم إنك أنت خلاق السموات و الأرض و ما بینهما قد خلقتنی وکل شیء و رزقتنی وکل شیء و أمتّنی وکل شیء و أحییتنی وکل شیء و بعثتنی وکل شیء و جعلتنی مرآت نفسك و بلورة ذاتك و مغرب قدوسیّتك و مشرق قیّومیتك للعالمین. قل کل من عند الله وکل إلیه لیرجعون. قل إنا کل بالله و آیاته مؤمنون. قل إنا کل بالله ثم بکلماته موقنون. قل إنا کل لله عابدون.

ایضاً در أحسن القصص [۲۶۰] نازل شده:

یا أهل الأرض! فاتبعوا هذا النور الذی أنزله الله معی بالحق الأکبر و ما حلّل لکم إلا الطیبات و ماحرّم علیکم إلا الخبائث بإذن الله و هو المکتوب فی کتب السموات و الأرض: لله الملك لا إله إلا هو و هو الله کان بکل شیء علیماً.

یابن الإنصاف! در صورتی که حضرت نقطه ــ جل ذکره ــ امر فرماید جمیع اهل ارض را که متابعت نمایید آن نوری را که خدا او را با من نازل فرموده است، چگونه رواست آن شمس در هیکل من یظهر نهی کند اهل ارض را ازمتابعت آن نوری که خودش امر به اطاعت اوکرده است و آن نور را خطاب سامری نماید؟!

گفتارهای پیشین جناب میرزای ابوی در بزرگداشت مقام صبح ازل

خطاب جناب میرزای ابوی به یکی از شهداء بیان

بالجمله، در بین عوام معروف است که دروغ‌گو حافظه ندارد. چرا باید فراموش نمایند آن عبارتی را که خود ایشان ــ یعنی والد ماجد آن نور چشم ــ با نهایت خضوع و عبودیت نوشته‌اند و در خطبه‌ی صلوات بعد از شهادت نوشته: «و أن طلعة النور سلطان الظهور فی الأحدیات و الصمدیات» و در آخر خطبه‌ی مذکوره به یکی از شهدای منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته‌اند: «قل یا أهل الملأ! إن تریدون أن تلاقوا طلعة الله فانظروا إلی طلعة النور و إن ذلك موهبة لکم إن کنتم مؤمنین.» تا آنجایی که مرقوم داشته: «هنیئاً لك یا حبیب، بما شربت رحیق المختوم من ید سلطان حق مکین! هو الذی اصطفاك من بین الناس و جعلك شهیداً للعالمین و إن ذلك رحمة من لدنه علیك و علی عباده المخلصین. ثم اعمل کل ما وصّیك الله فی کتاب القبل به و لا تکونن من الخائفین و إنه لهو المقتدر علی ما یشاء و إنه سلطان حق عظیم.» تا آنجا که نوشته‌اند: «ثم اشهد بأن کل الکلمات یرجع إلی کلمة النور و إنا کل به راجعون و من قال غیر هذا فعلیه لعنة الله و أنا بریء منه و ما أنا من المشرکین و إنی مع تلك الکلمات لمعدوم عند حرف من کتاب الله العزیز الحکیم وکیف ینبغی لأحد أن یدعی الأمر؟ لا فوربك إلا القوم المفسدین! و السلام علیك و علی من معك فی صراط عزیز حمید.»

الحال از روی انصاف ملاحظه کن! کسی که این‌گونه عبارت را بنویسد و به این طریق اظهار عبودیت کند و آن کسی که غیر این بداند و بگوید لعنت نماید، شایسته است باب غوایت و اضلال بگشاید و عباد الله را به خود دعوت نماید؟! عبارتی که حرف نفی فرقان گفته: «لو لا علیٌ لهلك عمر»، آیا به این عبارت کدام‌یک فزونی دارد؟ برای کدام‌یک از این دو می‌توان محمل قرار داد؟ این دو بزرگوار با هم چه تفاوتی دارند؟

خطاب جناب میرزای ابوی به حاج سیّد محمّد اصفهانی [(شهید بیان در بغداد و کربلا)][۲۶۱]

اعجب از این گفتار، رقعه‌ای است به جناب حاجی سیّد محمّد شهید نوشته‌اند و آن

رقعه این است: «فدای وجود مبارک سرکار! إن عبدکم الذی فی ظلکم ینادیك بلسان النملیین و یرجو من بدایع فضلك لأنك أنیس المکروبین و یقول: نعمّاً لك بما شربت عن کأس المقربین و علی الذین کانوا معك عباد [الله][۲۶۲] المقدسین.» کسی که در حق یکی از شهدای حضرت ثمره چنین خاضع باشد، بدیهی است که چقدر در حق خود حضرت اظهار عبودیت می‌کرده!

گفتار جناب میرزای ابوی به جمعی از اهل بیان

ایضاً، سواد نوشته‌ای است که میرزا جواد خراسانی از روی او نوشته، حاشیه‌ی آن سواد جناب ابوی فقراتی به خط خود نگاشته‌اند و الان موجود است؛ محض استحضار اهل انصاف و دانش بعضی از آن را می‌نگارد:

هو العلی الأعلی. جوهر تسبیح و سازج تقدیس سلطان بدیع منیع قیّومی را سزاست که از رشحات طفحات ابحر عنایات و مکرمت خود هویات موجودات وکینونیات ممکنات را از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزت و هستی جالس فرمود، به اسرافیل قدرت و سلطنت نفخه‌ی حیات را بر اجساد جواهر مجردات و سوازج مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت خود منوّر نمود و نفایس طرائز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخته تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سماوات عالیات الی ارض مربوبات شهادت دهند بر این‌که اوست سلطان وجود در اعراش ممکنات و اوست ملیک مقصود در هویات معلومات.

تا آنجا که نوشته‌اند: و بعد، طمطام رأفت کبری به جوش آمد و قمقام عنایت عظمی در خروش. ابحر فضل به تلاطم آمد و انهر جود به طماطم تا این‌که جلال را از طلعت جمال برداشت، فوراً مرآت قدسیه‌ی ازلیه و بلوریه‌ی صمدیه‌ی نوریه و جوهر وجود و مجرد شهود علم هستی برافروخت و غطاء نور ربانی از طلعت احدانی کشف نمود تا این‌که مبشر باشد از هویه‌ی نور و وجهه‌ی ظهور و نقطه‌ی احدیت در اعراش طور که جمیع من فی الملک مترصد امر الله و طلعة الله باشند تا سراج ازلیه‌ی قدسیه از زجاج افئده‌ی عباد مستضیء شود و مصباح نوریه‌ی صمدیه در پیشگاه صدور ناس مستنیر گردد که مستحکی شوند از سلطان عماء و مستجلی شوند از ملیک سناء.

قسم به جوهر سنا و بر نقطه‌ی امضاء و عرش قضاء که جلوس آن نیّر اعظم اعظم است از آنچه در سماوات و ارضین است! این ناری است که به نفس مبارک در نفس

خود موقد شد از غیر آن‌که مس کند او را ناری؛ بلکه این ظهور شمس عماء به خاطر احدی از مقربین و مخلصین {ملأ اعلی} نگذشته، چنانچه نقطه‌ی اعلی و طلعت ابهی ـ روح من فی أعراش الظهور فداه ـ در حق‌شان می‌فرماید: «لن تخبره الأخبار و لن تقدره الأفکار و لن یبلغ إلی بساط عزه أعلی جواهر أفئدة الموحدون و لا یصل إلی ساحة قدسه أبهی مجرد عقول المقدسین.» مفخر ظهوراتند و مظهر شؤونات من عند الله خالق الأرض و السموات. متفردند از اشباه و امثال و مقدّسند از اشراک و اضلال. سبحان الله از این خیالات مفقوده‌ی معدومه و از این بیانات خبیثه‌ی مردوده!

تا آنجا که می‌نویسد: جلوس سلطان ازلی را در این چنین قوت و قدرت مشهوده مشاهده نمایید که این است نتیجه‌ی اعظم و لطیفه‌ی افخم و دقیقه‌ی اقوم!

تا آنجا که می‌فرمایند: سعی نمایید که از رضای مبارک‌شان غافل نشوید و از اوامر و نواهی ایشان بازنمانید! این عبد فانی دانی قسم به خدا که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم! درکل آن برکل ارض ساجدم طلعت مبارک‌شان را و به کل لسان سائل و آملم رحمت‌شان را. أن اشهد بأنی ماخلیت من أرض إلا و قد وقعت وجهی علیها سجداً لله المقتدر العزیز الحمید و ماترکت من لسان إلا و قد نادیت بها الله وکان الله علی ما أقول علیم. نیستم مگر عبد ذلیل در ساحت قدس‌شان! چشم‌های غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده‌اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده، مترصد عنایت است. این است که درعرایض به ساحت اقدس ایشان عرض شده: سبحانك اللهم یا إلهی! تری بأن کل العیون نائمون علی فراشهم وعیون البهاء منتظرة لبدایع رحمتك. وکل العباد مسترقدون علی بساط عزهم و طلعة الرجاء علی وجه التراب مشتاقة بطرائز رأفتك.

سبحان الله! مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود؟! چه شأن است از برای عدم تلقاء مظهر آیات القدم؟! و چه ذکری است از فانی درعرش باقی؟! و کجاست عبد مفقود در ساحت سلطان وجود؟! و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی؟! بل أستغفر الله از آنچه ذکر شده و می‌شود! کل معدوم صرفیم و مفقود بحت. و لانملك لأنفسنا نفعاً و لا ضراً و لا حیوةً و لا نشوراً. کل در قبضه‌ی قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر.

تا آنجا که می‌فرماید: ای اهل بیان! یک توقع از شما دارم و استدعا می‌نمایم، ثم أُقسمکم بالله المقتدر المتعالی المهیمن القیّوم بأن لا تذکرونی لا بالحب و لا بالود و لا

بالبغض و لا بالکره! گویا رضای خدا هم در این باشد و کفی بالله بینی و بینکم بالحق شهیداً ثم علی وکیلاً؛ الخ.[۲۶۳]

تجلیل جناب میرزای ابوی از کتاب نور (اثر صبح ازل)

آنچه در حاشیه به خط ایشان نوشته شده است:

کتاب نور[۲۶۴] ارسال نشد با این‌که بسیار تأکید و مبالغه شد؛ اهمال نفرمایید! بسیار لازم است از برای کل اهل بیان. جناب ملّا زین‌العابدین[۲۶۵] ــ صلوات‌الله علیه ــ باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند! فورب السموات و الأرض إنه لکتاب عزمحبوب و آیات مهمین قیوم! أن اکتبوه بأحسن الخط علی کمال ما أنتم تستطیعون أن تکتبون. ثم اقرؤوها بالحب إن تحبون إلی سموات الجذب تعرجون أو إلی عماءات القدس تصعدون. و السلام و التکبیر علی عباده المخلصون.

ضرورت تحصیل رضایت صبح ازل در کلام جناب میرزای ابوی

ایضاً به جمعی دیگر، بعد از فقراتی چند نوشته:

به هر حال، این ایام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه‌ی قدرت اسیرند. مفری برای نفسی نیست و امر الله را به این سهلی ندانند که هرکس هوسی در او باشد اظهار نماید. حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده‌اند. زود است؛ خواهند دید که شجره‌ی استقلال به سلطان جلال و ملیک جمال خود لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کل اینها مفقود بل معدوم کأن لم یکن شیئاً مذکوراً خواهند گردید. إنا لله و إنا إلیه راجعون. انتهی.[۲۶۶]

نتیجه‌گیری از گفتارهای جناب میرزای ابوی در بزرگداشت مقام صبح ازل

فیا سبحان الله! کمال تعجب است از آن بهائم آدمی‌صورت ــ که خود را دارای علم، عرفان و ایقان می‌دانند ــ بعد از دیدن و شنیدن این عبارات، چه می‌گویند و بر چه وجه حمل می‌نمایند، جز این‌که بگویند: «آقا شکسته‌نفسی فرموده‌اند»، چاره و گریزی ندارند! چه که از این قبیل عبارات و اشارات از تلویح گذشته تصریحاً[۲۶۷] در دست است ولی کو گوشی که استماع نماید و اهل انصافی که اذعان و تصدیق کند؟

[لقد أسمعت لو نادیت حیاً ولکن لا حیاة لمن أُنادی][۲۶۸]

[بالجمله][۲۶۹] این‌که نوشته بودید: «خفتگان را بیدارکن و بی‌هوشان را هوشیار! بی‌خردان را به عقل و دانش دلالت نما و افسردگان را به شعله‌ی محبت الله و نور معرفت الله! یعنی این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان!»

{اگرچه از تلفیق کلمات و تعقید عبارات و مراعات سجع و قوافی مطلبی مفهوم و مقصودی معلوم نمی‌شود}[۲۷۰] جز این‌که جناب ابوی دعوی من یظهری کرده‌اند و عباد الله را به عبودیت خود خوانده؛ اگرچه در اوراق قبل به دلایل عقلیه و نقلیه و نص صریح حضرت نقطه ـ أرواحنا فداه ـ و عبارات خود ایشان که به لسان مناجات به حضرت ثمره عرض کرده و شرحی که در جواب جناب ملّا محمّدجعفرکاشی و شرحی مفصل به جناب آقای میرزا هادی قزوینی[۲۷۱] ـ که هردو موجود است ـ در این باب نگاشته، درچنین ادعایی انکار صرف نموده و مدعی این امر را لعنت کرده‌اند، با وصف {آن انکارهای صریح واضح لایح،}[۲۷۲] چنین دعوایی {ازآن مدعی} در نزد عقلا و اهل انصاف قابل استماع نیست؛ زیراکه قبل نوشته‌ام قایل این اقوال اگر این همه عبارات را دروغ گفته و تدلیس کرده، چنین شخصی قابل و امین نیست که[۲۷۳] هادی و راهنمای تمام عباد باشد و خلق را از حضیض غفلت و جهالت برهاند و به اوج مراتب علیه و مقاصد عالیه رساند [و به فحوای کلام الهی که در قرآن مجید می‌فرماید: «کونوا مع الصادقین»،[۲۷۴] بر احدی همراهی و متابعت او لازم نیست چراکه صادق نیست.] و اگر راست گفته‌اند و از شایبه‌ی کذب و فریه عری و بری‌اند و بعد این چنین دعوای بزرگی نموده‌اند، چنین دعوایی نیز قابل استماع نیست! البته شخص عاقل بی‌غرض، {مصدق و متبع مدعیِ}[۲۷۵] این دعوی را به حکم عقل سفیه می‌داند و از حلیه‌ی دانش عاری می‌شمارد.

عدم حجّیت صرف ادعا و فهرست مدعیان پیشین مقام من‌یظهره‌اللهی

با این شرح مبسوطی که نوشته شد، فرض می‌گیریم که شخصی آمده و ادعایی کرد و به کلی آن عبارات سب و لعن هم از او نیست، حال ما را باید محض ادعا ازآن

شخص مدعی ــ هرچه می‌گوید ــ قبول نموده بپذیریم و یا باید [از او مطالبه نماییم برطبق ادعای خود] برهانی اقامه نماید که جمیع من [علی][۲۷۶] الأرض از اتیان به مثل او عاجز شوند؟

اگر محض ادعا باید تصدیق کرد ــ چنان‌که خود ایشان و شهدای ایشان گفته‌اند که «نفس ادعا حجت است» ــ این مهجوره می‌گوید که قبل از جناب ابوی اشخاصی دیگر نیز آمدند و به لسان فطرت هم نزدیک‌تر بوده‌اند و چنین ادعایی کردند چون سیّد اعمی هندی که بعد از ظهور نقطه‌ی بیان و نصب حضرت ثمره بر وصایت و مرآتیت ایشان ادعای مرآتیت کرد و بعضی غرایب از قبیل اِخبار مغیبات از او بروز نمود و در حق ثمره بعضی تکلمات جسورانه هم می‌کرد؛ به تبعیت او جمعی به ضلالت افتاده، به معرض هلاکت رسیدند و همچنین، حسین میلانی ــ که دعوی رجعت حسینی کرد و بعضی[۲۷۷] ازعباد الله را بدون برهان به نار نیران جهالت مبتلا نمود. کذلک، سیّد اعمای دیگر مدعی مرآتیت[۲۷۸] شد، در بروجرد کشته شد.

پس از آن، میرزا اسدالله دیّان ابوالشرور که دعوی من یظهری کرد، بعضی شبه‌آیات و مناجات برطبق ادعای خود آورد، توقیعی قهرآمیز از ساحت قدس ازلیه بر رد و ردع او نازل: «سیجیء محمّد من الغمام و یضربك بالسیف أیها الدنی الأدنی!»[۲۷۹] میرزا محمّد مازندرانی به اغوای والد بزرگوار در ارض با[۲۸۰] او را بدون اذن حضرت ثمره به قتل رسانید در صورتی که برای انابه و معذرت آمده بود و من خود خط او را در پیش نبیل قزوینی[۲۸۱] دیدم که عریضه [خدمت حضرت ثمره][۲۸۲] عرض کرده بود به این مضمون: «من الدنی الأدنی إلی العلی الأعلی.»

بندگی هیچ نکردیم و طمع می‌داریم
که خداوندی از آن سیرت و اخلاق آید[۲۸۳]

از جمله مدعی‌ها میرزا عبدالله متخلص به «غوغا» ــ که مردی نطّاق و مجلس‌آرا بود ــ که شخص بیانش بنان تحریر و لسان تقریر از دست و زبان عارف و عامی می‌ربود وگفتار سحرآگینش غبار ملامت وکسالت را از آینه‌ی خاطر عالی و دانی می‌زدود[۲۸۴] و او نیز مبتلا به نتیجه‌ی ادعای خود گردید: از دو دیده کور و از معاشرت احباب خود مهجور و منفور شد.

از جمله مدعی‌های من یظهری حاجی میرزا موسی قمی و ملّا محمّد [لال] زرندی بوده‌اند {و از جمله‌ی آنها میرزا هاشم کاشانی بود که وقتی پاره‌ای آیات تلفیق نموده خدمت حضرت ثمره فرستاد، در جواب او سه میم مرقوم فرمودند و فرستادند. بعد از رسیدن جواب، دیگران ندانستند مراد حضرت را ولی خودش گفت: «مراد این است که مگو و مخوان و منویس!» و به همین سبب دست از ادعای خود برداشت. } پس بنابراین، ادعای صرف بدون برهان [و بیّنه][۲۸۵] به حکم عقل حجت نیست جز این‌که برهانی باید اقامه نماید که کل من علی الأرض از اتیان به مثل او عاجز باشند؛ «قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین». [۲۸۶]

اکتسابی بودن کلمات جناب میرزای ابوی

و اما برهان باید از مجاری عادی نباشد یعنی از روی کسب و تحصیل نباشد بلکه آب حیوانی باشد که از ینبوع فطرت جوشد که اگر قطره‌ای از آن بر لب هرگم‌گشته‌ی وادی حیرانی رسد، فوراً او را از تیه غفلت و نادانی به مدینه‌ی علم و ایقان رساند. «هو الذی بعث فی الأُمیّین رسولاً منهم یتلو علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة {و إن کانوا من قبل لفی ضلال مبین }» [۲۸۷] و نفرموده‌اند: هو الذی بعث من الدراویش و العرفاء[۲۸۸] {و الأُدباء } و الصوفیة رسولاً منهم، آن هم بعد از شصت هفتاد سال که با همه‌ی عرفاء و دراویش اوقات صرف نموده و با تمام شعراء و حکماء طبیعی شب و روز محشور بوده، قریب بیست سال با علمای بیان و اهل لسان خاصه[ی بدیع معاشر بوده] و آیات بدیعه ــ که از سمای الوهیت نازل شده ــ همه را ضبط و در لوح خاطر ثبت نموده که هنگام فرصت به عامیان عمیاطینت بنماید و زبان من یظهری گشاید!

اگر مقصود تلفیق الفاظ و تطبیق عبارات و مراعات سجع و قوافی به زحمت و کلفت باشد، مقامات حریری و مقامات بدیعی و [طیف الخیال][۲۸۹] و مقالات حمیدی {و إحیاء العلوم غزالی و مهجة البیضاء و محبوب القلوب فاضل اشکوری، از همه نزدیک‌تر إخوان الصفاء در فارسی و تاریخ معجم و اخلاق ناصری و بیهقی و هشت بهشت و تاریخ وصّاف و عقد العُلی و اندرزنامه‌ی قابوس و گلستان و دُرّه‌ی

نادری، از همه نزدیک‌تر گنج شایگان[۲۹۰] و انشاءات قائم‌مقام} و امثال ذلک که هریک در سلاست و {زلاقت}[۲۹۱] بیان و طلاقت لسان بی‌نظیر بوده‌اند!

پس باید هریک از آنها را به خدایی تصدیق کرد مثل آن‌که ملّا محمّدعلی مسأله‌گوی تبریزی که جمیع آراء و فتاوی مجتهدین [سلف و خلف][۲۹۲] را از زمان شهید اول و ثانی تا زمان شیخ محمّدحسن صاحب جواهر [و شیخ مرتضی] در خاطر داشت و می‌گفت: «اگر اجتهاد به مسایل و فتاوی علما دانستن است، من اعلی جد همه‌ی مجتهدین هستم!» پس معلوم شد زبان فطرت نه از روی تکسّب [و سرقت][۲۹۳] است که عبارات دیگر را حفظ و ضبط کرده به اسم آیات فطرت به خرج دهند؛ نعم ما قیل:

دانه‌ی آبی به دانه‌ی سیب نیز گرچه ماند فرق‌ها دان ای عزیز
هر دو گون آهو گیا خوردند آب زین یکی سرگین شده زان مشک ناب
هر دو گون زنبور خورد از یک محل زین یکی شد نیش و آن دیگر عسل
صد هزاران این چنین اشباه بین فرق‌شان هفتادساله راه بین

عدم نسخ یک دین پیش از کمال آن

یابن العرفان! انصاف بده! {از تو سؤال می‌نمایم:} این {شمس حقیقت را}[۲۹۴] که نقطه‌ی اولی می‌خوانی، آیا نقطه از عالم وحدت سیر به عالم کثرت نکرده و صور حروف ظاهر نشده؟ از آن حروف هیاکل پدیدار نگردیده و از آن هیاکل آثار بدیعه‌ی منیعه ظاهر ننموده؟ اصل نقطه حذف شد و هباء منثور گردید و حال این‌که این مطالبی را که تو ادعا می‌نمایی، خلاف سیره‌ی جمیع انبیاء و مرسلین است در جمیع ادوار و اعصار؛ زیرا که برای هریک از احکام و سننی که هریک از انبیاء آوردند، خلق‌ها خلق شدند که {هریک از آن احکام را}[۲۹۵] به موقع اجراء رسانند [چنانچه در کور قرآن نظر کن در ظل حکم «أقیموا الصلوة»[۲۹۶] چقدرها مصلّی در عالم ظاهر گردید و هکذا سایر اوامر و احکام مقدسه‌ی قرآن.]

چگونه می‌شود که شخص نبی و رسول ظاهر شود و برهان اقامه نماید و احکامی از جانب خدا بیاورد که عباد را از وادی ضلالت و جهالت نجات داده به جنت عرفان

و ایقان رساند، هنوز احکام او راکسی نشنیده و به موقع اجراء نرسانیده، دیگری بیاید احکامش را نسخ نماید و متمسک به بعضی ازکلمات و عبارات متشابه کتاب بیان باشد {در صورتی که خودش نتواند احکامی بیاورد! در ظرف این مدتی که مشق این کار را می‌کرد نتوانست ترتیب اثری دهد؛ پس ازآن‌که دید دروغش مکشوف و کذب ادعایش آشکار می‌گردد، به مَرده‌ی کالقِرده‌ی خود گفت که: «نقطه‌ی بیان را در عالم نورانیت ملاقات کردم چون طفل رضیعی که برای ثدی اُمّ خود ضراعت و زاری نماید که احکام بیان او را نسخ ننمایم! من هم بر او رحم آورده، احکام کتاب او را نسخ ننمودم [مگر چند حکم از محرمات و منکرات او را ــ چون بر عاملین ترک آنها شاق بود ــ استعمال آنها را جایز شمردم.»][۲۹۷] [و این اشعار را در این مقام انشاد نمودند:]

[بیان از من شده صادر منم بر نسخ او قادر
کنون بر وی شدم آمر چرا کوشد مرا ساجد]}

{یا معاشر المنصفین! ببینید و بشنوید که این مدعی شمس حقیقت چه می‌گوید؟! اُشهدکم بالله! هیچ شخص عامی باشعور چنین سخنی می‌گوید و چنین ادعایی می‌نماید؟! اگر نقطه‌ی بیان از جانب خدا و احکامش متبع بوده، تو چه می‌گویی؟! مگر کتاب بیان رساله‌ی عملیه‌ی فلان مجتهد بوده که تو تقلید میت را جایز بدانی که احوط چنین یا اقوی چنان است؟! چه بسیار عجیب است که ازگفتن این عبارات خجالت نکشیده‌اید!}

{بالجمله،} عقل سلیم و ذهن مستقیم حکم می‌کند که قبل از انتشار احکام سابق و اجرای امر اول چنین دعوایی باطل و از درجه‌ی اعتنا و اعتبار ساقط است مگر این‌که مدعی شود آن کسی که اول آمد ــ نعوذ بالله ــ دعوایش دروغ صرف و برهانش کذب محض بوده است و الّا بعد از تصدیق امر او و قبول برهان او نمی‌تواند در زمره‌ی آنان که «یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض»[۲۹۸] باشد. گویا {آن نور چشم} ندیده است آیات الهی و بینات نامتناهی را که همه‌ی آنها نصوصی است ظاهر و باهر[۲۹۹] بر خلافت و وصایت و حجّیت حضرت ثمره [و در اکثر آنها تصریح شده به دوام و بقای دین بیان و نصرت و ترویج آن به دست آن حضرت و مرایای ظاهره‌ی

بعد از آن حضرت و بسیاری از واقعات و اتفاقات دیگر که هنوز آنها به عرصه‌ی ظهور و بروز نرسیده ولی بدون شبهه وعده‌ی الهی خلف نشده، خواهد رسید!]

[و از جمله‌ی آنها] ارتقای مناهج بیان و انتشار احکام آن و ذکر ادلاء حی [و مرایایی] که پس از حضرت ثمره باید بیایند به عدد نوزده [و در رأس هر شصت و شش سال یک نفر]، پس از آنها اجراء احکام بیان با شهدای بیان خواهد شد و بعد از آن دین و احکام بیان، چون دین اسلامیان و احکام قرآن، درک زمان فترت خواهند کرد و به لیل اَلیَل دچار خواهند گردید. {بعد از آن‌که [به واسطه‌ی طول لیل وکثرت بُعد از مطلع شمس بیان] ظلمت جهل و نادانی عوالم انسانیت را فروگرفت و غمام غفلت ظلمانی نقاب حجاب بر چهره‌ی شاهد ظهور انداخت،} [۳۰۰] ابالیس ظلم و عدوان از بیغول‌های جهل و ضلالت بیرون آیند وگرفتاران زمان فترت به غفلت و غوایت راهنمایی نمایند [چنانچه از قبل در فرقان ظهور نقطه‌ی بیان را در چنین عصری وعده داده بودند که: «به یملأ الله الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً.»] [۳۰۱] {در آن اوان، محض بروز عنایات خفیه،} طمطام الطاف غیبیه‌ی الهیه به جوش و خروش آید، آن گوهرگران‌بها از صدف هویت برای هدایت و تربیت عباد {به کسوت بشر نماید} [و آن شمس مُشرق یزدانی از افق این عالم طالع و تابان گردیده، تجلی فرماید.] [۳۰۲]

مقدس نوری از قید چه و چون   سر از جلباب چون آورده بیرون

الواحی از صاحب بیان در بزرگداشت مقام صبح ازل

بالجمله، بعضی آیات و توقیعات مبارکه‌ی حضرت اعلی را ــ که شاهد بر وصایت و مرآتیت حضرت ثمره و رادع دعوی مدعی است ــ در این مقام مسطور می‌دارد {که تا ازگمشدگان وادی حیرانی رفع اشتباه نماید}:

فی کتاب العلی الأعلی:

و إن ما قد ذکرت من ظهور الفرج فقد أظهرت یا إلهی بظهور حجة قد عجزت عنها ما علی الأرض کلها. تا آنجا که می‌فرماید: فلتلهمن اللهم کل خلقك بأن یعرفن قدر تلك الأیام فإنها إن غربت لن یرونها إلا من عند من تظهرنّه وکان الخلق فی اللیل الألیَل بمثل

بعد محمّد إلی أن تمن علیهم بظهور نفسك یوم القیامة. فإن هنالك كل بالنهار لیحشرون.

ایضاً، درکتاب جلیل می‌فرماید:

الله أکبر تکبیراً.

إننی أنا الله لا إله إلا أنا کنت من أول الذی لا أول له کیاناً دائماً. إننی أنا الله لا إله إلا أنا لأکونن إلی آخر الذی لا آخر له کیاناً دائماً. أن یا اسم الجلیل! فاشهد بأن الله لم یزل کان حیاً باقیاً و لایزال لیکونن مثل ما قد کان. یبدأ الأمر من الله و یرجع الأمر إلی الله و إن الأمر ینتهی إلی اسم الوحید لأن ظهوره بنفسه حجة و من بعده إن أظهر الله بمثله ذاحجة فینتهی إلیه و إلا الأمر بید الشهداء فی البیان الذینهم عن حدود ما نزل فی البیان لا یتجاوزون إلی یوم من یظهره الله فی القیامة الأُخری فإن به یصلح کل أمر؛ إلی آخر.

و در بعضی از آیات می‌فرماید:

و إن عرش الوحید عرشی مثل ما کنت حیاً وکان حیاً و لکن ما ینبغی لی لا یدرکه إلا الله رب العالمین. تا آنجا که می‌فرماید: و إن ما أنتم أُمرتم بالوحید لما قد وهبناه آیاتنا و جعلناه عرش بطوننا للعالمین. قل یا أُولی البیان! لا تختلفون فی أمر الله وکنتم علی منهاج واحد لثابتین.

تا آنجا که خطاب به خود حضرت ثمره می‌فرماید: یحب الله أن یظهر کل ما نزل فی البیان بما یجرین من یدیك و یحفظ عندك للموحدین و إذا شاء الله یوم عزة للمؤمنین ینشر بین اسم الوحید ذکر الله للعالمین. ذلك ما قد أحب الله ربك و یحب من بعد إنه هو الأحب الأحببین.

تا آنجا که می‌فرماید: و إن ما دامت الشمس مشرقة کل بضیائها مستضیؤون. و من بعد ذلك من یتلون آیات الله بفطرتها أنتم بضیائها مستضیؤون. و من بعدها لو یطلع بمثله فإذاً أنتم بمثله مهتدون و أنتم بضیاء الله مستضیؤون إلی أن یکمل الواحد؛ فإذاً ینتهی الأمر إلی الله. أن یا أُولی الآیات! تصبرون فإن الأمر بلغ إلی الله و لا یحب الله أن یظهره إلا فی یوم من یظهره الله أنتم یومئذ فی نصر الله لتسارعون.

تا آنجا که می‌فرماید: و إن تستنصرن بالله ثم باسم الوحید ینصرکم الله إذاً أنتم بما قد قدّر الله و دبّر لتقدرون و تدبرون.

{یاللعجب!} بعضی از قاصرین وکوته‌نظران برای اثبات دعوای خود می‌گویند که

به مجرد غروب شمس ربوبیت، شمس حقیقت من‌یظهره‌الله طالع شد و لیلی در بین نبوده و این قول با نص صریح نقطه مباینت دارد، چنان‌که در آخر شرح کوثر می‌فرماید:

فإذا عرفت ما أرشحناك من أحكام الرجعة فأيقن أن حامل أمر الله فرض أن يكون على فترة من الرسل. تا جایی که می‌فرماید: و إن سنة الله قد قضت من قبل بمثل ما تقضى من بعد. كما قال رسول‌الله: و الذى نفسى بيده لتركبن سنن من قبلكم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتى لا تخطؤوا من طريقتكم و لا تخطأكم سنة بنى‌إسرائيل.

اگر اندکی انصاف دهی و از لجاج و {اعوجاج}[۳۰۳] بازآیی، می‌فهمی فرمایشات حضرت را که سیرت و سنت خداوند متعال بر این جاری بوده است در زمان فترت هر رسول و نبی بعث می‌فرماید رسول و نبی دیگر را که در وقت احاطه‌ی ظلمات جهل و حیرت اضائه و منوّر فرماید جمیع افراد عوالم کونیّه را، چنان‌که می‌فرماید: «قد قضت من قبل بمثل ما تقضى من بعد.» بالجمله، از جمله مواعید آن حضرت است که در صلوة هیاکل برای حضرت ثمره است:

و لتظهرن اللهم فى رأس كل ست و ستين سنة هيكلاً من هياكل الواحد ليرفعون مناهجك فى البيان و يأخذون ما قد قدّرت من مطالعك فى البيان إلى يوم تشرقن سماءك و أرضك و ما بينهما بظهور من تظهرنّه.

و در توقیع وحید اکبر می‌فرماید:

و سيظهر الله فى ذريتك أن تقضى مئةً عن البيان ما يورثن الملك و يظهرن أمر الله على العالمين.[۳۰۴]

ایضاً، فی صلوة الهیاکل:

فاحفظ اللهم ثمرة التى قد أظهرتها فى البيان و ارجع إلى أدلائك فيه بما تحب و ترضى على منهاج أمرك و ارتفاع ذكرك كيف شئت و أنى شئت و لتربين اللهم شجرة البيان إلى يوم من يظهرنّه الله.[۳۰۵]

ایضاً، به حضرت ثمره مرقوم شده:

ولقد رأينا ما سطر من هنالك و إنا كنا به عالمين. و احفظ نفسك أن لايحط علمك حزناً. ثم ما أنزلنا عليك فى فؤادك فإنا كنا عليك ثم أدلائك لحافظين.

ایضاً، بخطه الأبهی و ممهور بمهره الأعلی و مکتوب فی رأس التوقیع: «اسم الله الوحید»:

الله أکبر تکبیراً کبیراً!

هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین إلی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکر الله للعالمین.

قل کل من عند نقطة البیان لیبدؤون.

أن یا اسم الوحید! فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فإنك لصراط حق عظیم.[۳۰۶]

این‌که در شرح کوثر می‌فرمایند: «فأیقن أن حامل أمر الله فرض أن یکون علی فترة من الرسل»، درکلمات دیگر ایشان نیز هست که اهل بیان در لیل اَلیَل واقع خواهند شد، بین آنها و بین حضرت من یظهر طول لیل خواهد بود و درعقبات برزخ الی یوم النشور خواهند ماند. بعد از آن می‌فرمایند:

فأسألك اللهم بعزتك بأن تورقن تلك الشجرة بكل اسمائك حتی تحصی علیها إلی ما قد أحطت به علماً إذ لا حد لذکرك و لا نفاد لما عندك. فأسألك اللهم بأسمائك التی قد أحصیت علی تلك الشجرة من الأبد إلی المستغاث. إلی أن قال: و إن ترفعن شجرة الإثبات بما تسکن به قلوب أولیائك و یبرد به صدور اُمنائك بما یشهدن حروف إثباتك علی سریر سلطانك و استقلال کبریائك ظاهرین غیر محتجبین و لتسلطنهم علی حروف النفی بما یأخذونهم بما اکتسبت أیدیهم و ینتقمون عنهم بما احتملوا بغیر حق فی سبیل ولایتك إذ إنك القادر علی ذلك؛ إلی آخره.

اُنشدکم بالله! الحق ای اهل انصاف، از بدایت بعثت حضرت رسول الی غدیر خم و بعد الی صعود روح پرفتوح آن حضرت، جمیع اخباری که بر وصایت [و خلافت] و عظمت شأن [و مناقبِ][۳۰۷] حضرت ولایت‌مآب صادر و با کمال اهتمام روات خاصه ثبت و ضبط کرده‌اند، زیاده از سی خبر نیست که بعضی از آنها را عامه منکر و بر رد آن اخبار اصرارها دارند و آن اخبار را از احادیث نبوی نمی‌شمارند[۳۰۸] و آن قدری که کلمات مصرحات و آیات بینات حضرت اعلی ــ جل شأنه ــ در علو شأن و سمو قدر حضرت ثمره دلالت دارد و نص بر ولایت و وصایت اوست، عشر آن [بلکه عشرِ عشرِ آن] در اخبار قبل بعد از تفحص و تتبع به نظر نرسیده است و تاکنون

شیعیان خالص و محبان سر از دایره‌ی اطاعت و انقیاد آن حضرت نکشیده [و در راهِ][۳۰۹] محبت آن بزرگوار از جان و مال و عیال و اطفال چشم پوشیده‌اند؛ ای کور چشمی که از انوار ساطعه‌ی الهیه اغماض نماید و ای بی‌نور قلبی که از تجلیات غیبیه‌ی قدسیه‌ی حقه اعراض کند![۳۱۰]

کوشش و تلاش جناب میرزای ابوی در اِعلای امر بیان

این‌که نوشته بودید: «اما جمال قدم و اسم اعظم ــ روحی لتربته الفداء ــ فرداً وحیداً واضحاً مشهوداً من دون ناصر و معین به نفس مبارک مقابله با جمیع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الأرض کرد؛ چون شمس روشن بود و چون شمع ساطع بر هر انجمن؛ همیشه پرده برانداخت و علم برافراخت و سینه‌ی مبارک را هدف سهام احزاب بساخت؛ نه پرده‌نشین شد و نه کشکول به دوش و حیران و سرگردان و فراری؛ در هر سرزمینی دَمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین امنیت نیارمید؛ هیچ صبحی آسایش جان نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید؛ در زیر زنجیر ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد برآورد؛ از بدو امر تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود»، اما الجواب:

اولاً معنی بعضی از این عبارات مباین با الفاظ و الفاظ آنها مخالف با معانی است؛ {مثل این عبارات} که نوشته‌اید که: «همیشه پرده برانداخت و علم برافراخت و سینه‌ی مبارک را هدف سهام احزاب بساخت؛ نه پرده‌نشین شد و نه کشکول به دوش و حیران و سرگردان و فراری؛ در هر سرزمینی دَمی نیاسود.» خود انصاف بدهید {صدر و ذیلِ} این عبارات با هم بینونتی دارد یا نه؟ چون مرا با شخص آن نور چشم معارضه و معانده نیست، مهر بر لب زده و خاموشم ولی از ادعاهایی که کرده بودید نمی‌گذرم و آن این است: سینه را هدف سهام احزاب ساخت، کی؟ کجا؟ چه وقت؟

تا در بغداد بودند، [از طرفی حاجی امین بی‌دین[۳۱۱] ــ به عنوان این‌که از طرف حضرت ثمره امین و مأمور گرفتن وجوه مال الله و سهم امام از قاطبه‌ی مؤمنین به بیان است ــ دوره افتاده، در همه‌ی بلاد از همه‌ی عباد به مغلطه و اشتباه پول‌ها گرفته، اندوخته‌ها جمع‌آوری کرده، تشکیل کمپانی خیریه داده، چه مبالغ خطیره مال مردم را

تصاحب نموده به حضور جناب ایشان آورده دفینه و خزینه کردند در حالتی که صاحب مال حقیقی به کمال عسرت برای مخارج یومیه معطل بود! و از طرف دیگر،] الواح بدیعه‌ی ایشان به توسط سلمان نامسلمان[۳۱۲] به شیراز و یزد وکرمان و اصفهان وکاشان و طهران و جمیع ولایات ایران {می‌رسید،} دست تکدی درازکرده {و دهان حرص و آز باز نموده،} وقت مراجعت [کول‌بار او] چون کشکول درویشان از پخته و نپخته، دوخته و ندوخته، ازمأکول و مشروب و ملبوس {خراسان الی تبریز} مملو و لبریز بود. از اشربه و حلویات یزد و شیراز می‌نوشیدند؛ از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان می‌پوشیدند؛ از رنگ و حنای [رودان][۳۱۳] وکرمان می‌بستند؛ از خربزه وگز اصفهان [تناول نموده،][۳۱۴] [از پسته و بادام شهربابک و سیرجان می‌شکستند!][۳۱۵] سهامی غیر از به و سیب وگلابی اصفهان دیده و سنانی جز پشمک و نُقل بیدمشک و باقلوای یزد شنیده نشده که به آن سینه‌ی مبارک رسیده باشد! عزیزا! این عبارت را از برای چه و به که می‌نویسید در صورتی که می‌دانید از بدو ظهور این امر از سرایر و ضمایر هرکسی آگاهم و بر شداید و رخای هریک شاهد و گواه! در چه مسأله از معضلات مسایل دین و مشکلات دلایل آیین با کدام‌یک از علمای نجف وکربلا انجمن کرده و از روی برهان سخن راندند؟

تو بودی در سپاهان با شکر شاد قلم شاپور می‌زد تیشه فرهاد

آنان که از اول ظهور سر جانبازی برکف ارادت نهاده، زبان تبلیغ و ارشاد درمیان عالی و دانی گشاده، از روی براهین عقلیه و قوانین نقلیه و استشهاد به آیات باهرات و معجزات متکاثرات علمای زمان را ــ بأی نحوکان ــ به این دین مبین [دعوت و تبلیغ می‌نمودند][۳۱۶] چون ملّا محمّدجعفرکاشانی و حاجی سیّد جواد طباطبایی و متولی‌باشی قمی و ملّا رجبعلی قهیرکه هریکی از آن بزرگواران جمعی {از آقایان نجف اشرف وکربلای معلّی را چون جناب شیخ مرتضی و حاجی میرزا علی‌نقی حجة‌الاسلام و حاجی میرزا حبیب‌الله و حاجی میرزا حسن شیرازی و حاجی میرزا ابوالقاسم طباطبایی و فاضل اردکانی و غیره را}[۳۱۷] تبلیغ کرده و هدایت می‌نمودند[۳۱۸] والّا بر شما معلوم می‌شد که در بغداد چگونه زیست می‌کردید و {چه‌سان} اعلای کلمه‌ی حق می‌نمودید و الله که انصاف ندارید![۳۱۹]

شرارت اتباع جناب میرزای ابوی

[بلی،][۳۲۰] [جناب ابوی کاری که کردند][۳۲۱] به خلاف دیدن و مشی انبیاء و حکم خدا ــ که فرموده: «قولوا قولاً لیّناً»[۳۲۲] ــ اشراری که خود را منسوب به این طایفه کرده [و بی‌دین و لامذهب صرف بوده،] («چون سیّد ببرکاشی و شاه‌میرزای کاشی»)[۳۲۳] اغوا نموده، علاوه بر قتل آن مظلومین که ازمؤمنین بیان شهید کردند، ارائه به قتل ملّا آقای دربندی کرده که او راکشته و اموال او را ببرند و این حرکت زشت چون تیر انداختن به شاه ایران سبب اختلال حال و اغتشاش امر قاطبه‌ی بیانیّین و اسباب تحیر بلکه موجب تنفر اغلبی ازعلمای بزرگ گردیده،[۳۲۴] کسی راکه برهانی باهر و بیّن در دست است، شایسته نیست که فساد و فتنه آغازد و خود را مورد توبیخ عارف و عامی سازد.

سنّت تعیین وصی، و طول زمان بین دو ظهور

بالجمله، این‌که نوشته بودید: «امکان از نسیم جان‌بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آیینه‌ی جهان‌نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز؛ صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازه‌ی دلبریش در جهان علیّین افتاده»،[۳۲۵] اولاً بفرمایید «آیینه‌ی جهان‌نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز» چه معنی دارد؟[۳۲۶] واقعاً حیف است کسی پس از چهل سال تربیت و معاشرت با اهل علم و فضل و ممارست به کتب {علمیه}،[۳۲۷] این‌گونه عبارات بی‌ربط {مهمل را} بنویسد و به ولایات بعیده گسیل نماید!

این‌که نوشته‌اید: «آن عمّه‌ی[۳۲۸] محترمه باید سرحلقه‌ی ورقات مقدّسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدّرات منجذبه؛ درکتاب علیّین آیه‌ی مبین باشد و در دفترموقنات عنوان عظیم»، من را چون از ورقه‌ی سدره‌ی مبارکه و ثمره‌ی شجره‌ی طیبه خوانده‌اید، حال می‌خواهد[۳۲۹] به مقتضای فطرت اصلیه و جوهر ذاتیه به ورقات دیگر ابلاغ امر الهی نماید و از زجاج خاطر آنها غبار غفلت و زنگ کدورت بزداید، نمی‌داند چه بگوید؟ اگر بگوید آن مهدی موعود و شخص معهود ــ که تمام کتب سماوی و آیات منزله‌ی الهی بر ظهورش گواه و جمله انبیای کرام بر جلالت شأن

و بزرگواریش آگاه بوده‌اند ــ از افق غیب جلوه‌ی ظهور بخشیده و به جمیع گم‌گشتگان بادیه‌ی حیرانی [زلالِ][۳۳۰] وصال چشانیده (وجوده إثباته و دلیله آیاته)،[۳۳۱] لوای «إننی أنا الله لا إله إلا أنا» افروخته وکوس «لمن الملك [الیوم لله الواحد القهار]»[۳۳۲] نواخته، چون مهر درخشنده از افق غیب طلوع نموده و نقاب حجاب از چهره‌ی شاهد مقصود گشوده، جوهره‌ی عوالم معنی را در قوالب الفاظ گنجانیده، اشباح مراتب شهود را به اعلی درجه‌ی وجود رسانیده، احکامی که اعمال به آن موجب ارتقای به مراتب عالیه‌ی معنویه و انتظام امور صوریه از جانب خدا برای خلق آورده، حارس و نگاهبانی چون خود برای عباد معین فرموده زیراکه تمام معارف علمیه [و احکام الهیه] ازکتاب و سنت که برای تربیت خلق آورده، بدیهی است که در این زمان قلیل حیات بدنیه قابل درک و فهم آن نمی‌باشد. نفوس انسانیه و [هیاکل بشریه][۳۳۳] باید اندک‌اندک به کمال و تمامیت خود برسد، کما قال الله تعالی: «و مثلهم فی الإنجیل کزرع أخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه».[۳۳۴]

اطوار خلقیه [و ترقیات کونیه] در تمامی ذرات مکوّنات لازم و جاری است. به مصداق «إنك میّت و إنهم میّتون»،[۳۳۵] در هر جمع تفریق و در هر ترکیب تفکیکی است و از برای هر نفسی اجلی مقدر و مقرر است؛ لهذا، شخص نبی و رسول را لازم است که امر صلاح و فلاح امت و بیان شرع و سنت خود را در دست امینی و حکیمی حافظ و بصیر سپارد و او را والی احکام و راعی اغنام [و نایب‌مناب] خود نماید و این مطلب از بدیهیات اولیه است که شخص نبی [مؤید به وحی و الهام] تا کسی را قابل تاج خلافت و وصایت نداند و لایق بر اصلاح حال عباد نفهمد، او را به این موهبت عظمی و عطیه‌ی کبری مفتخر نمی‌سازد. این است که فرموده: «و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته.»[۳۳۶]

چون همواره در هر دوره ارباب هوا و هوس خود را به کسوت نفوس مقدس جلوه می‌دهند که عباد الله را به تیه ضلالت اندازند، به جهت این بود که هریک از سفرای الهی در حین حیات خود برای حفاظت و حراست سنن و احکام و ترقی کافه‌ی انام خلیفه و جانشین تعیین فرموده‌اند. اوضح از این بگوییم: شخص نبی به منزله‌ی پدر امت است چنان‌که فرموده‌اند: «أنا و علی أبوا هذه الأمة».[۳۳۷] نطفه‌ی

معارف ربانیه را در ارحام نفوس بشریه القا می‌نمایند و اولیاء او را پرورش می‌دهند تا به حد بلوغ کمال رسند. این است معنی «الیوم أکملت لکم دینکم».[۳۳۸] به واسطه‌ی تعدد اوصیاء و خلفاء همیشه جاری و ساری بوده، چنان‌که بدیع اول وصی خود فرمود شیث هبةالله را و دوازده نفر از اوصیای او بودند تا زمان غیبت و فترت شده، بعد مبعوث شد حضرت نوح، وصی خود گردانید سام را، کذلک دوازده نفر از اوصیای آن حضرت بودند تا زمان غیبت و فترت رسیده، بعد مبعوث شد حضرت خلیل و وصی خود کرد حضرت اسماعیل را، بودند دوازده نفر از اوصیای آن بزرگوار تا زمان غیبت و فترت رسیده، بعد مبعوث شد حضرت کلیم و وصی خود فرمود یوشع را، کذلک بودند دوازده نفر اوصیای آن حضرت تا زمان غیبت و فترت شده، بعد مبعوث شد حضرت روح و وصی خود فرمود شمعون را و بعد دوازده نفر از اوصیای آن حضرت را، تا آن‌که زمان فترت و غیبت شد؛ پس مبعوث شد نقطه‌ی فرقان و وصی خود فرمود ابن‌عم خود، علی بن ابی‌طالب را و یازده نفر از اولاد آن حضرت را[۳۳۹] و این امر غیبت و فترت در تمام امم بوده،[۳۴۰] چنان‌که می‌فرمایند: «حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة».[۳۴۱] کذلک تعدد و تعیین اوصیاء به همین نهجی است که ذکر شد. مشی و دیدن و رفتار جمیع انبیاء از این قرار بوده «و لن تجد لسنة الله تبدیلاً».[۳۴۲]

حال، بعد از این تفاصیلی که ذکر شد، به خلق بی‌چاره چگونه باید تبلیغ کرد؟ بگویم حضرت نقطه بذر احکام الهیه را در اراضی افئده و نفوس خلق افکند ولی حافظ و حارس برای تربیت و حفظ آنها از آفات سماوی و ارضی مقرر نفرموده که آنها را به ثمر رساند؟ و یا آن پدر رحیم القاء نطفه[ی توحید و معرفت] در ارحام نفوس بشریه کرد ولی مربی و دایه تعیین نفرمود که آنها را از پستان ولایت شیر دهد و به حد رشد و کمال برساند؟ به‌کدام ضعیف‌العقل و سخیف‌العقیده بگویم: شمس من یظهر به شمس ربوبیت نقطه‌ی اولی اتصال پیدا کرد [و مابین این دو یوم لیلی فاصله نبود]؟[۳۴۳]

برخی مشکلات دعوت جناب میرزای ابوی

عدم بشارت صاحب بیان به جناب میرزای ابوی

اگر بپرسند که انبیای قبل مبشر انبیای بعد بوده‌اند، ««همچنین انبیای بعد مصدّق

انبیای قبل بوده‌اند»»، آیا در حق این شخص مدعی نص قاطع از حضرت نقطه[۳۴۴] در دست داری؟ ناچارم بگویم نصوص عدیده به خلاف ادعای ایشان در دست است![۳۴۵]

برهان جناب میرزای ابوی: صرف ادعا و آیات ساختگی

اگر ایراد کنند: پس برهانی که موجب اطمینان ما بی‌چارگان شود چیست؟ جز این‌که بگویم: [اولاً که می‌فرمایند: «نفس ادعا حجّت است» و ثانیاً، محض اسکات و اغفال جهّال بعضی کلمات تلفیق نموده، اسم آنها را آیات گذارده‌اند.][۳۴۶]

اکتسابی بودن آیات جناب میرزای ابوی

اگر سؤال کنند: آیا آن آیات از روی کسب و تعلّم و تحصیل است یا از لسان فطرت که نقطه‌ی بیان آورده،[۳۴۷] لاعلاجم بگویم از بدایت سن جمیع اوقات را صرف صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و علوم ادبیه و بدیع و عروض کرده و همیشه مشغول به مطالعه‌ی کتب سماویه و مداومت اشعار و قصاید عربیه و معاشرت حکماء و عرفاء و دراویش و صوفیه بوده است، زیاده از «بیست»» سال[۳۴۸] درکتاب بیان و توقیعات مبارکه‌ی نقطه‌ی اولی غور و غوص داشته است.

اگر سؤال کنند که: پس از این ریاضات و زحمات و ممارست به کتب سماوی و تحصیل علوم و السنه، آیا آیاتی که آورده، عظمت و هیمنه و اثر آیات نقطه‌ی بیان را دارد یا نه؟ جز این‌که بگویم با آن‌همه تصنع و مراعات سجع و قوافی، تلفیق عبارات مغلقه چون خط سنگلاخ، همه را به نقاشی و بزک آرایش داده که هر بصیری ببیند عیبش را می‌داند وکشف معایبش می‌تواند و [اقتباس و استراق آنها را از محل دیگری به خوبی می‌فهمد؛ سوای اینها چیز دیگر در میانه نیست!]

عدم حجّیت صرف ادعا

اگر سؤال نمایند: با کدام برهان قبول این امر خطیر باید کرد؟ جز این‌که بگویم محض ادعا که دیگرکس نتواند این ادعا را کرد و در جواب بگویند: تو خود در اوایل این اوراق اسامی اشخاصی چند نگاشته که همه دعوی من یظهری داشته‌اند و دعاوی

[آنها باطل بوده]، پس این ادعا هم باطل و بدون برهان از درجه‌ی اعتنا و قبول ساقط و عاطل است.[۳۴۹]

ویژگی‌هایی از من‌یظهره‌الله که در جناب میرزای ابوی نیست.

اگر سؤال نمایند که: نقطه‌ی بیان در احکام فرموده‌اند که ما حکم نجاست را از نطفه برداشته‌ایم محض احترام وجود مبارک حضرت من یظهرکه در نطفه‌ی ایشان حکم طهارت جاری شود[۳۵۰] و ایضاً، در احکام بیان در تعلیم اطفال فرموده‌اند که اطفال را به چوب نزنند و اذیت ننمایند شاید حضرت من یظهر درمیان آنها باشد و قلب مبارک او محزون شود؛[۳۵۱] «در وقتی که این احکام را درکتاب بیان مرقوم فرمودند، این من‌یظهره‌الله مردی بود سی‌چهل ساله!»[۳۵۲]

و همچنین، توقیعی به حضرت من یظهر نگاشته‌اند که درمکتب‌خانه‌ی من‌یظهره‌الله به ایشان برسد و صورت آن توقیع این است که نوشته می‌شود. [در صدر آن لوح به فارسی مرقوم فرموده‌اند:][۳۵۳] «درمکتب‌خانه‌ی من‌یظهره‌الله منوّر فرمایند.»

هو الأبهی. الله لا إله إلا هو العزیز المحبوب. له ما فی السموات وما فی الأرض وما بینهما وهو المهیمن القیّوم. وإنه لکتاب من الله المهیمن القیّوم إلی الله العزیز المحبوب علی أن البیان ومن فیه هدیة منی إلیك موقناً علی أن لا إله إلا أنت وأن الأمر والخلق لك وما لأحد من شیء إلا بك وإن من تظهرنّه عبدك وحجتك لأُخاطبنه بإذنك وأقول: لو تعزلن فی القیامة الأُخری من فی البیان حین الذی تشرب اللبن من ثدی اُمّك بإشارة من یدیك لکنت محموداً فی إشارتك. ولو أنه لا ریب فیه لتصبرن تسعة عشر سنة لتجزی من دان به فضلاً من عندك إنك کنت ذا فضل عظیماً وإنك تکفی کل شیء عن کل شیء ولایکفی من شیء لا فی السموات ولا فی الأرض ولا ما بینهما وإنك أنت کنت کافیاً علیماً وإنك کنت علی کل شیء قدیراً.[۳۵۴]

باید بگوییم درجواب می‌گویند که: درمکتب‌خانه‌ی لدنی بوده است!

اگر سؤال کنند: مکتب‌خانه‌ی لدنی عالم انوار ومجردات است، توقیع لازم نبود! باید بگوییم ما عباد را در این موارد لم و بم گفتن، چون و چرا آوردن [و فضولی کردن نمی‌رسد!][۳۵۵] یعنی اگر عذر است، همین بس است![۳۵۶]

آثار فطری صبح ازل: دلیل حقانیّت او

اگر سؤال نمایند که: حضرت ثمره را غیر از نص حضرت نقطه برهانی برای اطمینان ما بی‌چارگان هست که از سُلّم ایمان نلغزیم و به اعلی‌مدارج علم و ایقان فائز شویم؟ جز این‌که بگویم: بلی؛ [آثار ظاهره و آیات نازله از آن حضرت از حد احصاء و ضبط خارج است. چرا؛ از روز اولی که ناطق به آیات الهی شده‌اند تاکنون، علی‌التوالی در تمام ایام و لیالی آیات و آثار از آن حضرت ظاهر و در جمیع اقطار و اطراف عالم منتشر گردیده و جز خداوند عالم احدی محیط و محصی کل آنها نیست ولی آنچه از آثار ظاهره و انوار باهره و آیات منزله وکتب مدونه و الواح محفوظه به نظر این کمینه رسیده، از این قرار است:][۳۵۷]

آثار الأزلیة (سه جلد)، مرآت البیان، اخلاق روحانیّین، کتاب علیّین، کتاب دیوان [، کتاب هیاکل (به شأن][۳۵۸] [آیات و مناجات)، هزار و یک هیکل][۳۵۹] (دو جلد)، کتاب هیاکل (به طرز مناجات)، صد و ده هیکل (یک جلد)،[۳۶۰] زیارات مرتب‌شده (دو جلد)،[۳۶۱] لئالی [و] مجالی، صحیفة الوحیدیة، صحیفة المخزون، صحیفة النور، صحیفة القدر، صحیفه‌ی هائیّه و واویّه، صحیفة الأبهجیّة، صحیفة الابتهاجیّة،[۳۶۲] صحیفة الأوسعیّة، صحیفة المرایا، صحیفة المراثی (عربی)، صحیفة المراثی (ترجمه به فارسی)، لمعات الأزل، کتاب حیات، کتاب قدس الأزل، کتاب وجه، کتاب طوبی، کتاب مستیقظ، تعزید الأُنس، کتاب واحد (دو جلد)، ایضاً کتاب واحد که سه جلد باشد و هرکدام نوزده سوره است به شأن آیات.[۳۶۳] اهتراز القدس، کتاب وجدیّه، کتاب بسمله، رساله‌ی احرفیه، رساله‌ی صالحیه، رساله‌ی هادیه، تفسیر سوره‌ی روم، تفسیر معوّذتین، جواب سؤالات ملّا عبدالرحیم قزوینی، کتاب لوح مسطور، کتب توقیعات (چندین جلد)، ایضاً توقیعات لا یعد و لا یحصی، کتب خطابات (مرتب‌شده، دو جلد)، کتاب بهّاج، خلاصة الأحکام (دو جلد مفصّل و مختصر)، کتب جواب سؤالات (مرتب‌شده، چندین جلد)، شرح قصیده‌ی عربی (به عربی، سه جلد)، شرح قصیده‌ی عربی (به فارسی، یک جلد)، شرح قصیده‌ی فارسی (به عربی، یک جلد)، شرح قصیده (به فارسی)، سه قصیده، کتاب نور، کتاب اوّاه،[۳۶۴] شرح تمام سوره‌ی بقره، کتاب لمعات، کتاب سطعات، کتاب لحظات، شرح سوره‌ی روم، تفسیر سوره‌ی

مریم، تفسیر سوره‌ی هل أتی، تفسیر سوره‌ی و المرسلات،[۳۶۵] تفسیر سوره‌ی إذا وقعت الواقعة، تفسیر سوره‌ی الرحمن،[۳۶۶] [شرح[۳۶۷] آیه‌ی ما کان محمّد أبا احد، شرح آیه‌ی معراج،]کتاب آثار (بلااسم)،[۳۶۸] متمم بیان،[۳۶۹] لواحظ و نصایح (به طرز هیکل)،کتاب اقصی.[۳۷۰]

تمام [این کتب و رسایل و تفاسیر و الواح و آیات][۳۷۱] از لسان فطرت است چنان‌که [حضرت نقطه‌ی اولی در توقیعات مبارکه تصریح به این مطلب می‌فرمایند و ازآن جمله، این توقیع است که خطاب به خود حضرت ثمره می‌فرمایند: «قل ما تعلّمت مثل أنتم تتعلمون. قد فطر الله کینونیتی بأمره و أنطقنی کیف یشاء من عنده إنه علام لطیف» و درمقامی دیگرمی‌فرماید: «قل إن مثل ما نزل الله علی کمثل ما نزل الله علی محمّد رسول‌الله من قبل وکمثل ما نزل علی نقطة البیان و ما ینزل علی من یظهرنه دار الآخرة» إلی آخر. و درمقامی دیگر درباره‌ی حضرت ثمره می‌فرمایند: «و قد أنطقه الله بقدرته و فطرکینونیته بمشیّته.» و در لوح حاجی سیّد جواد مرقوم می‌فرمایند: «یا جواد! إنا لنبشرنك بمرآت قد حکت عن الله ربك فی سن عدد الواحد. لیتلون من عند الله ما یلقین علی فطرته جوداً من لدنا فطوبی للمستدرکین.» و در جای دیگر می‌فرمایند که تا امروزمثل این ثمره‌ی ازلیه و مرآت الهیه کسی از لسان فطرت محضه تکلم نکرده است.][۳۷۲]

مقایسه‌ی زندگانی جناب میرزای ابوی و صبح ازل

بالجمله، این‌که نوشته بودید: «تا وقت باقی است، فرصت را غنیمت دار و یوسف مصر الهی را به ثمن بخس دراهم معدوده مفروش! صحبت یوسف بِهْ از دراهم معدود. دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاب گردند و علت نقاب. آن روی چون آفتاب اگر اندک ملاحظه شود، مقامات و شؤون هر نفوسی از روش و سلوک واضح و مشهود گردد.»

اولاً، «مقامات و شؤون هر نفوسی» غلط است؛ باید «هر نفسی» باشد نه «هر نفوسی»! ثانیاً، آنی که نوشته‌اید: «دراهم معدود نفوسی هستند که سبب احتجاب گردند»، بلی؛ این مطلب صحیح است. {همارە دراهم معدود و طالبین آن مبغوض و

مردود اهل فقر و مردان حق بوده و همیشه اولیای خدا از دنیا و اهل آن اعراض داشته‌اند، هیچ‌وقت به دولت و مکنت وقعی نگذاشته‌اند؛[۳۷۳] این است که فرموده‌اند: «الدنیا جیفة و طلابها کلاب».[۳۷۴] }

{خشت زیر سر و بر طارم هفت اختر پای
دست قدرت نگر و منصب صاحب‌جاهی}[۳۷۵]

[ولی الحال، از خود آن نور چشم عزیز انصاف می‌طلبم که پدر و عم شما هرکدامی مصداق چه حال بودند؟ اوضاع تجلّل و تجمّل و اسباب سلطنت و ریاست پدر بزرگوارت را که از هر جهت به عین عیان دیده و می‌دانی؛ حال کثیرالاختلال حضرت ثمره را اگر ندیده‌ای، لابد شنیده‌ای ــ بحیث یکفی سمعه عن عیانه ــ که آن حضرت به چه پریشانی و عسرت در آن گوشه‌ی محبس زندگانی می‌کند. بی‌خود نبود که همه‌ی احباب و انصار از دورش پاشیده، گرد شما جمع آمدند که: الناس مع الدنیا یمیلون حیث مالت و یجتمعون حیث اجتمعت. حتی همین آمدن اولاد آن حضرت به نزد شما ــ که در فقرات بعد ذکر می‌فرمایید ــ از همین باب بوده؛ چنانچه عقیل (برادر حضرت امیر) آن حضرت را گذارده، به شام نزد معاویه رفت.]

و از بدو خلقت الی کنون، هرچه دیده و شنیده، طالبان دراهم معدود با حق طرف شده و دین را به ثمن بخس فروخته‌اند چون اصحاب معاویه و انصار عثمان و لشکر عبیدالله زیاد و همچنین سایر اشقیا در همه‌ی اعصار و ادوار و هیچ‌وقت اهل حق بر کثرت مال نبالیده و از اختلال حال نتالیده‌اند. همیشه بزرگان دین و راهنمایان طریقه‌ی حق‌الیقین از وجود فقر فخر داشته‌اند و «الفقر فخری و أنا مسکین أُجالس المساکین»[۳۷۶] فرموده‌اند.

نمونه‌هایی از سلوک جناب میرزای ابوی در بی‌دینی

و این‌که نوشته‌اید: «مقامات هر نفوسی از روش و سلوک او واضح و مشهود گردد»،[۳۷۷] روش و سلوکی که عند الله مرضی و محبوب باشد، ندانستم کدام بود؟ معارضه با نقطه‌ی بیان و مخالفت با کتاب و سنت و حکم به قتل جمعی از ادلاء [بیان][۳۷۸]

چون جناب حاجی سیّد محمّد اصفهانی و غیره درعکا[۳۷۹] و درکربلا چون جناب ملّا رجبعلی قهیر و برادرش[۳۸۰] و درکاظمین مثل میرزا بزرگ کرمانشاهی[۳۸۱] [و درعکا جمعی ازمؤمنینِ] [مقدسین اهل بیان که از اصحاب حضرت ثمره درآنجا محبوس بودند؛][۳۸۲] دیگر با آن وصایایی که حضرت نقطه در حفظ نفوس و شؤون اهل بیان فرموده چنان‌که در صلوات هیاکل می‌فرمایند: «اللهم صل علی البیان ومن آمن به فی کل شأن»، احدی احدی را نباید محزون نماید، چه جای آن‌که باکمال قساوت قلب حکم به قتل چنین بزرگواران نماید (من یقتل [مؤمناً][۳۸۳] متعمداً فجزاءه جهنم)،[۳۸۴] به گمان این‌که به واسطه‌ی قتل این نفوس مقدسه انوار الهی خاموش و عهدی که بسته‌اند فراموش خواهد شد!

روش و سلوکی غیر ازعوام فریفتن و خواص کشتن و انکار حق کردن و دعوی [ناحق][۳۸۵] نمودن و تصدیق افعال حروف نفی کردن و انکار معاد و جزا نمودن و ابوحنیفه را بر حضرت صادق ـ که قوام مذهب اسلام به وجود آن بزرگوار بود ـ رجحان دادن، ««جعفرکذّاب را جعفر صادق خواندن، ابواب و نواب اربعه ـ خصوصاً حسین بن روح ـ را طعن و بد گفتن»»[۳۸۶] و شرب دخان کردن، فتوا به ملاهی ومناهی دادن، صراحتاً دروغ گفتن، [تهمت زدن و افترا بستن و اسمش را پلتیک الهی گذاردن،] نسبت کذب به نقطه‌ی بیان دادن، سلوک و روشی دیگر دیده و شنیده نشده! اگر این‌گونه اطوار و افعال دیدن و روش انبیاء و سفرای الهی است، پس علی الإسلام السلام!

بیان نادرستی عبارات نامه‌ی جناب عباس افندی

این‌که نوشته بودید: «بدرمنیر را انوارمبین باید و سراج وهّاج را پرتو اثیر! بحر اعظم را موج دُرَربار باید و عنقای مشرق قِدَم را اوج پرانوار! ابرآذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحری را روایح جان‌پروری! شجره‌ی طیبه ثمره‌ی آبدار آرد ومَعین صافی آب خوش‌گوار!»، یا معاشر المنصفین! اُنشدکم بالله! این عبارات چیست که مربّای مربّی آفاق و انفس باکمال دقت و اهتمام با نهایت فراغت بال نگاشته و ارسال داشته، به عبارت اخری مرا تبلیغ نموده؟! این عبارت که «بدرمنیر را انوارمبین باید و سراج

وهّاج را پرتو اثیر» یعنی چه؟ «بحر اعظم را موج درربار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پرانوار» به کجا برخورد و دعوی چه بود؟ «ابر آذری را فیض بهاری شاید» شاهد کدام مطلب است و «نسیم سحری را روایح جان‌پروری» قاصد کدام مذهب؟ «شجره‌ی طیبه ثمره‌ی آب‌دار آرد» صحیح، ولی «مَعین صافی آب خوش‌گوار» چه معنی دارد؟[۳۸۷]

مرض فتق و رعشه‌ی دست جناب میرزای ابوی: دلیل نادرستی دعوت او

عَلِم الله که هر قدر این عبارات را دنبال نمایم و زبان نقّادی بر قدح قایل آن گشایم، می‌بینم معایب خود گفتن است خاصّه اگر در دست جاهلی افتد، به عداوت جبلّی این مضامین را دست‌آویز خود کرده، به عارف و عامی نماید و زبان طعن و لعن بگشاید! باری، به این لحاظی که نوشته شد، می‌خواستم از موسی و ثعبانش و از عیسی و رهبانش صرف نظر نمایم، از آفتاب و انوار و ازگلزار و از رایحه‌ی عنبربار سخنی در میان نیارم و دریا و موجش، عنقا و اوجش را بگذارم و بگذرم، دیدم تمام اوراقی که نوشته‌اید، مقدمات اظهار مطلبی است که در خزینه‌ی خاطر سپرده‌اید!

اندک‌اندک آن [سر نهانی] و [آن] مقصود [اصلی] خود را به واسطه‌ی قاصد [قلم و رسول] زبان به صورت بیان آورده‌اید و آن این است که [نوشته‌اید]: با وجود این، «نفوس پرخمولی که بذاتها محتاج مربی و محافظ و معین هستند، چگونه توانند که مربّی آفاق گردند و فایض بر اهل میثاق؟! لا والله! ذات نایافته از هستی بخش *کی تواند که شود هستی‌بخش؟! مریض طبیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود!»

چون از ایراد الفاظ مستهجنه [متنفر و] خسته‌ام، به رد و [نقادی][۳۸۸] آنها نمی‌پردازم، ولی مطلبی را که مقصودت بود دانستم و آن این است: کسی که نتواند عیال و اطفال خود را تربیت نماید، چگونه مربی عوالم آفاق و انفس تواند شد؟!

اولاً، می‌گویم عبارتی را که خدای متعال از زبان حبیبش خبر داده: «من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم».[۳۸۹] چون خود مبادرت بر [بی‌ادبی و] جسارت کردی، می‌گویم: اگر در وجود خود شخص عیب و منقصتی باشد، دفع و رفع او لازم‌تر است تا کسی که به او انتساب دارد؛ سال‌های دراز [جناب ابوی][۳۹۰] را مرض فتق ملازم رکاب و رعشه‌ی دست شاهد حضور و غیاب. (و در کتاب

سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیگ هم تصریح به این مطلب شده است.)[۳۹۱] [این دو مرض را] نتوانستند دفع و رفع کنند، {پس چگونه توانند امراض مزمنه‌ی نفسانیه‌ی عباد را مداوا کنند؟! (طبیب یداوی الناس و هو علیل.)} [و سال‌های سال جمال قدم و ملیک وجود و عدم مفتوق و با ید مرتعش بسر بردند] و حال آن‌که به دلایل عقلیه و نقلیه ثابت می‌شود که شخص نبی و وصی ـ که مظهر تامه‌ی حق و آیةالله است ـ باید از تمام معایب و نقایص صوری و معنوی عری و بری باشد. قدح کرم شب‌تاب بر طلعت آفتاب و ذم سراب بر آب از شرف خود کاستن و رسوایی خویش خواستن است.

ناخلفی فرزندان دلیل بر نادرستی دعوت نیست.

اما مطلبی که قبل نوشته‌اید نتوانسته عیال و اطفال خود را تربیت نماید، اگر در اخبار احوالات انبیاء و پیغمبران الهی نگاه کنی، می‌دانی که اغلب انبیاء و اوصیاء و بزرگان به جهت تحصیل علو درجات و استدراک مراتب عالیه مبتلا به اولاد ناخلف و عیال نا اهل و اقارب موذی بوده‌اند چون حضرت لوط و نوح و حضرت ختمی‌مآب و حضرت حسن و بعضی از ائمه‌ی دیگر [و هکذا سایر مؤمنین در همه‌ی اعصار و نص صریح کتاب الهی خطاب به مؤمنین (یا أیها الذین آمنوا إن من أزواجکم و أولادکم عدواً لکم فاحذروهم)[۳۹۲] دلیل حقانیت این مقال است.][۳۹۳]

این‌که نوشته‌اید: «ابناء برخی از مدعیان ـ که خویش را مربی کل می‌خوانند و قطب فلک اعظم می‌شمارند ـ به این بقعه‌ی مبارکه پناه آوردند و به قدر وُسع خویش رساله در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک و بطلان مادون مرقوم نمودند»، {اولاً، نمی‌داند این چند ورق را خود آن نور چشم ملاحظه نموده‌اید و فرستاده‌اید یا خیر؟ اگر ملاحظه ننموده‌اید، خوب [بود] اول مطالعه نموده بعد ارسال دارید! اگر ملاحظه شده، خیلی عجب است که راضی شدید این اوراق را به دست عارف و عامی بیندازید و به این مزخرفات احتجاج نمائید و ثانیاً،}[۳۹۴] [عرض می‌نمایم:] و ما هی أول قارورة کُسرت فی الإسلام. [اگرچه سابقاً] جواب اجمالی نوشته شده، ولی باز سطری چند محض یاد آوردن از مجاری حالات انبیای قبل

می‌نویسم تا مطلّع باشید اول کسی که از حق اعراض کرد، از غلبه‌ی حسد برادر خود را هلاک نمود قابیل بود؛ دویّمی پسر نوح که از حق هزیمت کرده وگفت: «سآوی إلی جبل یعصمنی من الماء»[۳۹۵] [و به کوه ضلالت پناه برد]؛ سیّمی ابناء یعقوب بودند [که کردند آنچه کردند] و در دوره‌ی فرقان عقیل (برادر حضرت ولایت‌مآب) و زید (پسر امام حسن) و دو پسران حضرت موسی بن جعفرکه هردو در صحن کاظمین مدفونند و جعفرکذّاب و امثال ذلک بسیار بوده‌اند: «والذین یحاجّون فی الله من بعد ما استجیب له حجتّهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید».[۳۹۶]

اما این‌که نوشته بودید: «از روش و حرکت آنها در پیش بیگانه و خویش خجل و مجبور به رجوع و معاودت نمودند»، بلی؛ چنین است! ولی از قراری که خبر صریح رسیده، برای آنها شهریه مقرر داشته‌اید که آنچه آیات و توقیعات مبارکه نازل می‌شود با سایر اخبار چون روزنامه‌نویسان بنگارند {و شما را از آمد و شد اعدا و احباب آگاه دارند} [که هرکدام از احبّا و مهاجرین راکه بتوانید دستگیر نموده، اگر بشود خودش را هلاک، مصحوبات او را ضبط، و الّا همان آثار و آیات محموله راگرفته، سد سبل و قطع رسل کرده، شهرت بدهید که نطق از آن حضرت گرفته شده، اصلاً آثاری از او ظاهر نمی‌شود! (یریدون لیطفؤا نور الله بأفواههم و الله متم نوره و لوکره المشرکون.)[۳۹۷]]

صبح ازل قطره‌ی کَدِره نیست بلکه باید بیان را تمام کند!

بالجمله، این‌که نوشته بودید: «آیا انصاف است که به قطره‌ی کَدِره از بحر حیات و عذب فرات محروم شد و به شراره از آفتاب جهان‌تاب محجوب گشت؟ لا والله! لا والله! لا والله!»؛ یابن الإنصاف! کسی راکه نقطه‌ی بیان [ــ أرواح ما عداه فداه ــ در توقیعات مبارکات و آیات بینات وکلمات مقدسات و الواح ممتنعات ــ که اغلب آنها به خط مبارک آن حضرت فعلاً موجود است ــ این‌همه تعریفات و توصیفات و فضایل وکلمات درباره‌ی او ذکر بفرماید، حتی این‌که عرش او را عرش خود و مقام او را مقام خود و نفس او را نفس خود و لسان او را لسان خود و آیات او را آیات خود بخواند و او را قیّم و مقوّم و حافظ و ناصر بیان و اهل بیان قرار دهد، اصدار و اظهار بقیه‌ی بیان را به عهده‌ی او واگذارد چنانچه در نص صریح لوح وصیّت می‌فرماید: «و

إن أظهر الله عزاً فی أیّامك فأظهر المناهج الثمانیة»، معنی این عبارت بسی واضح و ظاهر است چرا که بناء و اساس بیان بر نوزده واحد و منهاج شده که هر واحدی نوزده باب است و زیاده از یازده واحد از خود حضرت نقطه‌ی اولی ظاهر نشده است؛ اظهار مناهج ثمانیه‌ی بقیه‌ی بیان را بگو و ظاهر ساز و به مردم برسان، چنین کسی] [۳۹۸] قطره‌ی کدره و شراره شد [و] شما بحر حیات و عذاب فرات و آفتاب جهان‌تاب؟!

چقدر شبیه است این عبارات شما به اقاویل و مفتریات بعضی از منافقین در حق امیرالمؤمنین علی [ــ علیه‌السلام ــ] [۳۹۹] که می‌گفتند: «علی شب‌ها به دزدی می‌رود، روزها به فقراء بذل می‌کند» و بعضی می‌گفتند: «علی طهارت نمی‌گیرد.» بعضی دیگر می‌گفتند: «علی نماز نمی‌خواند» [و بعضی می‌گفتند: «علی دائم‌الجنب است و هرگز غسل جنابت نکرده»؛ حتی آن‌که خود آن حضرت درباره‌ی مفتریات عمروعاص می‌فرماید: «یا عجباً لابن النابغة یزعم لأهل الشام أن فیّ دعابة و أنی امرأ تلعابةٌ أُعافس و أُمارس؛ الخ.» [۴۰۰]]

باز خانه‌ی آن منافقین آباد که نسبت عجل سامری به آن حضرت ندادند و دجال آخرالزمانش نخواندند [چنانچه شما به حضرت ثمره نسبت دادید. منافقین قبل هرچه کردند، باز] خلیفه‌ی چهارمش دانستند و انکار [همه‌ی فضایل وکراماتش] [۴۰۱] را نکردند. یا سبحان الله! چه بی‌انصاف و قسی‌القلب مردمانی که از آیات منزَله چشم پوشیده و از حق اعراض کرده، ما تهوی أنفُس خود را بر رضای الهی رجحان دادند! [۴۰۲]

دعاوی گوناگون جناب میرزای ابوی

کسی که بعد از پنجاه یا شصت سال تربیت و اطلاع بر مقدمات و تتبّع دواوین فصحاء و ادباء و محشور بودن با عرفاء و حکماء و ممارست تامّه در کتاب بیان و آیات بدیعه، به اصطلاح خودشان لوحی به خط خودش به یکی از اصحاب خود بنویسند به این عبارت که: فلان مطلب را به ضمیمه‌ی فلان مطلب به فلان شخص برسانید، «ضمیمه» را به ظای أُخت الطاء نوشته، با قلم‌تراش دسته‌ی ظاء را حک کرده ــ که الان در دست است، هرکه انکاری در این قضیه دارد بیاید بنمایانم ــ چنین کسی دعوی من یظهری می‌نماید بدون برهان، آن‌همه آیاتی که در حق حضرت ثمره نازل

شده و ایشان را حضرت نقطه وصی و قائم‌مقام[۴۰۳] خود قرار داده و اجرای احکام بیان را موکول به امر ایشان نموده، کتمان نموده و خط نسخ بر همه‌ی احکام بیان کشیده، گاهی می‌گوید که: «در اجرای احکام بیان بداء وارد شده»،[۴۰۴] [گاهی این اشعار را انتشار می‌دهد:

بیان از من شده صادر   منم بر نسخ او قادر
کنون بر روی شدم آمر   چرا کو شد مرا ساجد]

گاهی می‌گوید که: «صاحب بیان بعضی مطالب را نفهمیده»، اوقاتی می‌گوید که: «با حضرت نقطه قرار داده بودیم به جهت حفظ مراتب و شؤون احکام الله که یک‌چندی احکام بیان در پرده‌ی خفا بماند و زمام این امر را برحسب صورت به دست احقر و اصغر [و اخس] ناس بسپاریم که اعادی [به طرف او متوجه شده،] از قتل من صرف نظر نمایند تا دین بیان قوام و رواجی گیرد، آن‌وقت طلعت قِدَم از افق عدم بروز و ظهور نماید»، گوساله‌های باغ وحش هم این دعاوی را با آن تباین و تضاد قبول کرده، آمنّا و صدّقنا گفته! کسی نیست که از این شخص مدعی سؤال نماید: قرارداد شما با حضرت نقطه درکجا اتفاق افتاده و برهان این دعوای شما چیست و شاهد بر این مطلب شما کیست؟ اگر فی‌الواقع راست می‌گویی، صحت صدق و راستی از مستقلات عقلی است چون حسن و قبح اشیاء؛ پس بناءً علیه، آن بزرگوار این همه تمجید و تبجیل از حضرت ثمره کرده و عرش او را عرش خود فرموده، نفس او را نفس خود شمرده و این همه آیات باهرات که در حق آن حضرت نازل فرموده ــ نعوذ بالله ــ دروغ بوده است؟ لا والله [العلی العظیم]!

ما به دلایل عقلیه و نقلیه و آفاقیه و انفسیه ثابت کرده‌ایم که آن حضرت از جانب حق برای هدایت و ترقی خلق مبعوث شده و دامن عصمتش از لوث معاصی و معایب و نقایص منزه و پاک است و چنین نسبتی به آن حضرت کفر محض و شرک صرف است. با این دلایل و براهین، مدعی دروغ می‌گوید و اگر فی‌الواقع کسی که دروغ بگوید و نسبت سهو و خطا به نقطه‌ی اولی بدهد و بعضی از حلال‌های خدا را حرام و برخی از حرام‌های خدا را حلال نماید و بدون اقامه‌ی حجّت و برهان دعوی من یظهری کند، پس من یظهر بودن کاری ندارد!

یا للعجب از حُمقای زمان که مشک را از پشک نشناسند و معنی را از [لفظ خالی بی‌معنی][۴۰۵] فرق نگذارند! حق را از باطل تمیز ندهند و حال آن‌که فهمیدن این مطلب أظهر من الشمس است زیرا که ادعای بی بیّنه و برهان را کسی قبول نماید، به حکم عقل سلیم آن شخص مجنون و سفیه است به جهت این‌که این دعوا برخلاف قوانین عقلاء و طریقه‌ی انبیاء می‌باشد.

تا زمان ظهور من‌یظهره‌الله مدتی مدید مانده است.

جمیع بیانیّین متحداً معتقدند {[بر این‌که] نقطه‌ی بیان تصریح فرموده در تحدید طول [لیل اَلیَل و فاصله‌ی مابین ظهور آن حضرت و ظهور][۴۰۶] حضرت من‌یظهره‌الله [به مدت زمانی که مطابق است با عدد اغیث یا مستغاث ۲۰۰۱][۴۰۷] چنان‌که فرموده است }[۴۰۸] ــ جل ذکره ــ: «فأسألك اللهم بعزتك أن تورقن تلك الشجرة بكل أسمائك حتى تحصى عليها إلى ما قد أحطت به علماً إذ لا حد لذكرك و لا نفاد لما عندك فأسألك اللهم بأسمائك التى قد أحصيت على تلك الشجرة من الأبد إلى المستغاث.»

««تبعه‌ی مدعی می‌گویند:»» {در جای دیگر هم فرموده‌اند عبارتی که حاصلش این است که اگر فی‌الحین ظاهر شود، تصدیق او لازم است. } ««ولی آنچه تجسس و تفحص در کلمات و آثار نقطه‌ی بیان نمودیم که «فی‌الحین»ی که دلالت بر این زمان بکند نیافتیم. بر فرض که باشد،»»[۴۰۹] [معنی آن واضح است چنانچه در چندین موضع از بیان صریحاً ذکر شده درباره‌ی من‌یظهره‌الله که اوست امروزه نفس من ظهر.[۴۱۰] پس بناءً علی هذا، ظهور من‌یظهره‌الله فی‌الحین همان ظهور حضرت نقطه است، چنانچه شمس طالعه در امروز عین همان شمس طالعه در فردا هست.

گر ز مغرب برزند خورشید سر   عین خورشید است نی چیز دگر]

مسروق بودن کلمات جناب میرزای ابوی

[و بعد ذلك كلّه، باز اتفاق کل عقلای عالم است] دعوای بلادلیل و ادعای بدون برهان را شخص عاقل هرگز اجابت نکند و اگر دلیل واضح و برهانی لایح آورد [ــ که کل من علی الأرض از اتیان به مثل او عاجز باشند ــ] برکل من فی الأرض اجابتش

لازم و اطاعتش واجب است نه این‌که با بعضی عبارات مسروقه[۴۱۱] وکلمات محفوظه و لغات مغلوطه [مغلطه کرده،] خود را بیاراید و دعوی [باطل] نماید!

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار   کو زهر بهر دشمن وکو مهره بهر یار
ساحران با موسی از استیزها   برگرفته چون عصای او عصا
زین عصا تا آن عصا فرقیست ژرف   زین عمل تا آن عمل راهی شگرف
لعنة الله آن عمل را در قفا   رحمة الله این عمل را از وفا

اشعار فارسی جناب میرزای ابوی دلیل نیست.

بالجمله، این‌که نوشته بودید: «گیرم که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و به صحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند، از این جهت امر بر ایشان مشتبه شود، اشعار فارسی از قصاید و غزلیات و مثنوی ــ که در دست است ــ کفایت است»، چه که مقصودم ختم کلام و قطع رشته‌ی سخن است، والّا می‌نوشتم بعضی از آن قصاید و غزلیات و مثنوی‌های [جناب ابوی][۴۱۲] را تا بر اهل دانش و بینش و فصحای زمان و شعرای زمین مشهود و مکشوف نمایم پایه و مایه‌ی اشعار ایشان را که در تمام غزلیات به سلاست و ملاحت مجمر اصفهانی [و فروغی] ندارند چه جای شیخ سعدی [و حافظ][۴۱۳] و در تمام قصاید یک قصیده چون قاآنی و [فرخی][۴۱۴] و حکیم ذوقی بسطامی ندارند چه جای انوری و منوچهری و خاقانی [و شعرای ترکستان] و در تمام مثنوی‌های ایشان یک حکایتی مثل فاضل نراقی و حکیم نصیر اصفهانی ندارند چه جای شیخ بهائی و مولوی رومی!

آقاجان من! این عبارات را برای چه می‌نویسید؟! به گمان شما آن‌که برای مخدّرات تاکر مازندران و به جهت ورقات مشعشعات یزد و خراسان[۴۱۵] لوح صادر می‌فرمایید!؟ [واقعاً اگر جناب ابوی خیال داشتند برخلاف رویه و دیدن انبیاء و رسل الهی و نصوص صریحه‌ی قرآن مجید که در جایی می‌فرماید: «و ما علّمناه الشعر و ما ینبغی له إن هو إلا ذکر و قرآن مبین»[۴۱۶] و در جای دیگر می‌فرماید: «إنه لقول رسول کریم * و ما هو بقول شاعر قلیلاً ما تؤمنون»،[۴۱۷] برهان و حجّت من یظهری خود را منظومات و اشعار قرار دهند و خویش را مصدوق آیه‌ی شریفه‌ی «و الشعراء یتبعهم

الغاوون»[۴۱۸] بگردانند، خوب بود وا می‌داشتند ملّا محمّد لال زرندی[۴۱۹] که شاعر ماهری بود و در ابتدا هم خودش دعوی من یظهری کرد، چون دید پیشرفت نکرد به جناب ابوی گروش نموده و قصاید غرّا در مدح ایشان انشادکرد، ازآن جمله قصیده‌ای است که به جنگ قصیده‌ی معروف طرازیزدی رفته و به همان سبک ساخته و یکی از اشعارآن قصیده این است:

خلق‌گویند خدایی ومن اندرغضب آیم   پرده برداشته مپسند به خود ننگ خدایی

و روزی که این قصیده را درمجمع عام به حضورمبارک خواند چقدرها مورد تحسین و تمجید گردید؛ همین ملّا محمّد را وادارکرده بودند اشعاربلند فصیح ملیح بلیغ خوب ساخته به اسم ایشان کرده بود، والّا این منظومات مهملات و اشعار بی‌معنی امثال اشعارمفخراصفهانی که ازطبع مبارک خودشان صادرشده، اسباب افتضاح و مایه‌ی رسوایی است. چند بیتی ازمثنوی ایشان محض آگاهی بی‌خبران در این مقام درج شد؛ فاعتبروا یا أُولی الأبصار!][۴۲۰]

ای حیات العرش خورشید وداد   که جهان و امکان چه تو نوری نزاد
گر نبودی خلق محجوب ازلقاء   یک دو حرفی گفتم ازسربقاء
تاکه جان‌ها جمله مجنونت شوند   تا جنان‌ها جمله مرهونت شوند
تا ببینی عالمی مجنون ومست   روح‌ها بهرنثاراندردو دست
تا رسد امرتو ای فخرزمان   برفشانند برقدومت رایگان
سربرآرازکوه جان خورشیدوار   تا ببینندت عیان ازهرکنار
جلوه ده آن روی همچون ماه را   سبزو خرم کن زلطف این گاه را
قطره می‌جوید زبحرت کوثری   کوثری کن چون که شاه ومهتری
ذره گشته ملتمس نورتورا   وارهش ازلطف بی‌چون و چرا
دانه بگشاده دهن سوی سماء   تا بیاید بروی ازفضلت بهاء
قطره‌های مرحمت بروی ببار   ای ملیک فضل و ای میردیار
خرق کن این پرده‌ی صد توی را   خوش تماشا ده کنون این روی را
زان که درفضلت نباشد شبهه‌ای   بهرما بربند زلطفت توشه‌ای

مشرق کل کن کنون این غرب را | بهجت دل ده کنون این شرب را
نور دل را نور ده زانوار نور | تا ببیند از رخت اسرار طور
هان بکش این تیغ اللّهیت را | خوش بسوزان ملحد حربیت را
جمله خُفّاشند ای خورشید روز | سر برآور جمله ظلمانی بسوز
صاف کن این درد غم‌آلوده را | نور ده این شمع شب‌افسرده را
عالمی قائم به تو چون تو به جان | تا شود بیدار زامرت کن فکان[۴۲۱]

سفارش‌هایی به جناب عباس افندی

مجملاً، به قول عوام: ای بی‌چاره‌ها! از خر شیطان پیاده شوید و هادم لذات را معاینةً ببینید! با خدای قادر[۴۲۲] متعال مستیزید و از اغوا و اضلال عباد الله بپرهیزید و به این دوروزه ریاست دنیا و لذایذ او مغرور نشوید! اگر دنیا منحصر به همین پنج روز ــ که اغلب به زحمت و نقمت و مشقت می‌گذرد ــ بود، آن ریاضات و مجاهدات شاقه و زجر نفس وگریه‌های شب و روزه‌های روز، صبر بر بلایا و رزایا و محن و ترک لذایذ و حظوظ نفسانی انبیاء و اولیاء و بزرگان دین برای چه بوده است؟ اگر می‌گویی همه برای مردم‌فریبی و ریاست عامه بوده است، پس شما هم صورت آنها؛ چه مزیتی است شما را بر آنها؟ و اگر می‌گویی همه‌ی این حرف‌ها دروغ، زجر نفس و ترک لذایذ کردن آنها بی‌اصل است، ازمناجات وکلمات و عبارات گریه‌خیز حزن‌انگیز آنها شخص بصیر منصف می‌داند که حقیقت داشته؛ چنان‌که خداوند متعال به نبی رحمت خود می‌فرماید: «طه * ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى».[۴۲۳] اگر می‌گویی به این ریاضات و عبادات اثری مترتب نمی‌شود، این هم کمال بی‌انصافی است؛ زیرا که خداوند عالم در تمام افعال و اعمال اثر قهری گذارده است چنان‌که از بودائیان و بت‌پرستان به جهت ریاضات شاقه خوارق عادات و غرایب بروزات فوق‌العادة و الطاقة ظاهر می‌شود. کتب بعضی از جوکیان و براهمه، هنود وکتاب بشست‌نامه‌ی رامچند و جاماسب‌نامه را ملاحظه نمایید تا بر شما معلوم بلکه مشهود شود.

عَلِم الله، ارباب عقل و دانش در این چند روزه‌ی عمر فانی و حیات دانی عار را

به نار غضب الهی اختیار نکنند و به عشوه‌های این زال خسران‌مآل فریفته نگردند. بدبخت و بدعاقبت کسی که ازمعاویة بن یزید کم‌همت‌تر و بی‌توفیق‌تر باشد.

از اجماع و ازدحام اصحاب مبال که هریک طالب آرزو و آمالند و دنباله‌رو خر دجال و مضیع احوال؛ «ما أری شیئاً أضر بقلوب الرجال من خفق النعال وراء ظهورهم»![۴۲۴] زبان را ذکر انابه بیاموز و درمحمل دل شمع توبه برافروز! در تزکیه و آرایش صورت چندان کوشش منمای و جمال معنی را به زیورعلم بیارای!

لیس الجمال بأثواب تزین بها　　إن الجمال جمال العلم و الأدب

و الله، تا رشته‌ی غرور و نخوت از دست ندهی، از وسوسه‌ی ابلیس نفس نرهی! تا به جناح جنان نپری، جان از چنگ عوانان شیطان به در نبری! از قدح و شتم عباد جامه‌ی صمت و سکوت بپوش و از جام سکون و ثبات بنوش!

وکم ساکت نال المُنی بسکوته　　وکم ناطق یجنی علیه لسانه

دل و جان را به صحبت یاری سپارکه در روزگاران پشت گردن به خواری نخاری، تا فرصت داری درمزرعه‌ی خاطر غیر از بذر نکوکاری نکاری!

[هرکه درمزرع دل تخم وفا سبز نکرد　　زردرویی کشد ازکشته‌ی خود روز درو]

{اگرچه می‌دانم اثر این نصایح در شما چون آب در هاون سودن و سیاهی از صورت زنگی زدودن است، ولی برحسب تکلیف [شمّه‌ای معروض گردید.][۴۲۵] }

نادرستی عبارات نامه‌ی جناب عباس افندی

[بالجمله،][۴۲۶] این‌که نوشته بودید: «بالله، این چه حمیّت و غیرت پرمضرت است که چشم‌ها را نابینا نموده وگوش‌ها را ناشنوا؟»، از این عبارت معلوم می‌شود فرق فی‌مابین حمیّت و غیرت نداده‌اید [که هردو را مرادف هم ذکرکرده‌اید.] اما حمیّت مذموم است و همیشه نسبتش به جهّال داده می‌شود چنان‌که [درآیه‌ی شریفه نازل شده: «إذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیّة حمیّة الجاهلیة»][۴۲۷] و در صحیفه‌ی سجادیه ذکر شده: «اللهم إنی أعوذ بك من هیجان الحرص و سورة الغضب و ملکة الحمیّة و متابعة الهوی و مخالفة الهدی»؛ إلی آخره.[۴۲۸] و أما الغیرة، غیرت عند الله محبوب و در نزد اولیای خدا مرغوب و مطلوب است [چنانچه در حدیث وارد شده:

«غیرة المرء إیمان» و در حدیث دیگر:] «من لا غیرة له لا دین له».[۴۲۹] ولی غیرتی که در اقامه‌ی دین و اشاعه‌ی آیین به کار نرود چه فایده دارد؟ آن حمیه‌ی جاهلیه است که چشم را کور و گوش را کر می‌نماید و اوصاف ذمیمه‌ی رذلیه‌ی خسیسه‌ی نفسانی است که به مقتضای وقت به اشکال مختلف بروز دارد.

گاه حرص و گاه شهوت گاه آز   گه غراب و گه خروس و گه گراز

خدای دانا را شاکرم و قادر توانا را ذاکر که در تمام مدت عمر به هواهای نفسانی نیفتاده و در سرپرده‌ی[۴۳۰] هواجس شیطانی ننهاده و در عین عبودیت و بندگی آزاد بوده‌ام و گوی بی‌هوسی از همگنان ربوده. می‌دانم عیب و منقصت همگان از پیر و جوان را، باز به هیچ‌وجه لب نگشاده و مهر خاموشی بر زبان نهاده‌ام.

اذعان پیشین جناب میرزای ابوی به آیات صبح ازل

این‌که نوشته بودید: «سبحان الله! این چه سرّی است که بعد از صعود حضرت اعلی ــ روحی له الفداء ــ تا به حال چه آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شد که حجاب از مشاهده‌ی شمس حقیقت گشت؟!»، الله الله! یا سبحان الله! این چه غفلت و جهالتی است [که این نفوس دانیه و طبایع فانیه را فراگرفته] و چنان در بئر معطّله‌ی طبیعت منغمر و فروبرده و صفحه‌ی صحیفه‌ی خاطر آنها را غبار غرور [و اعراض کدر و تیره ساخته] که گویا هیچ‌وقت از اعوان و انصار این دین قویم و سالکان این طریقه‌ی مستقیم نبوده‌اند؟ {در معاونت و نصرت حق همراهی ««ندارد»» سهل است، از احکام و آیات [و بیّنات هم] آگاهی ندارد!}

{ای نور چشم عزیز! از زبان پدر بزرگوارت بگویم آثار قدرت و جلالت آن شخصی را که به او کافر شده‌اید؛ کراراً و مراراً، سراً و جهاراً، لیلاً و نهاراً در خلأ و ملأ گفته که: «اگر میرزا آقاخان صدراعظم می‌گوید که سیّد باب در حوزه‌ی درس حاجی سیّد کاظم رشتی حاضر می‌شده و اتخاذ بعضی مطالب از او کرده و درک معانی برخی از احادیث مشکله‌ی غیر منحلّه از او نموده که به این سبک و طرز آیاتی بدیع آورده است، این‌که می‌گویند درس نخوانده دروغ است، من می‌خواهم دست این برادر کوچک خودم را که او می‌داند درس نخوانده و معلمی نداشته و از قواعد عربیّت و لسان آیات به کلی

بی‌بهره بوده، بگیرم و پیش او ببرم و بگویم: ای بی‌انصاف از حق بی‌خبر! اگر می‌گویی سیّد باب درس خوانده و در مجلس درس حاجی سیّد کاظم حاضر می‌شده، تو می‌دانی که این یحیای ما درس نخوانده و معلمی نداشته، عربی سهل است عبارات عجمی و فارسی را صحیحاً یاد نگرفته است؛ حال ببین [بروز جلوات و ظهور تجلیات الهی را در او که آیات بیّنات و انوار باهرات علم و حکمت که از تلاطم امواج بحر فطرت او چگونه ظاهر و هویدا و آثار عظمت و قدرت پروردگار را که از کلمات طیّبات او چه سان کون و مکان را احاطه کرده که کل من علی الأرض از اتیان به مثل آیه‌ای از آیات او عاجز و قاصرند][۴۳۱] و تمام دانشمندان و حکمای زمان سر تسلیم و انقیاد در خط اطاعت او نهاده‌اند!» }[۴۳۲]

{[مجملاً، این است] فرمایشات پدر بزرگوارتان؛ حال شما می‌نویسید: } «چه آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شده که حجاب از مشاهده‌ی شمس حقیقت گشته؟!» [صحیح است؛ هیچ‌وقت از مادون حق آثار قدرت و بزرگواری مشاهده نشده و نمی‌شود، ولی از حق همه وقت آثار قدرت مشاهده شده و می‌شود.][۴۳۳]

دلایلی بر وصایت صبح ازل

[اما][۴۳۴] آثار و دلایلی که برهان بر وصایت و خلافت و بزرگواری آن حضرت است، اگرچه در اوراق قبل بعضی را مبسوطاً و برخی را مختصراً نوشته‌ام، ولی حالا نیز اوضح و ابین به سمت تحریر می‌آورم تا حجّت خدایی بر هر شنونده و خواننده بالغ باشد که نتواند عذری بیاورد [که: من نشنیدم و ندیده‌ام.][۴۳۵]

گفتارهای صاحب بیان درباره‌ی صبح ازل

اولاً، کلمات و بیانات و وصایای حضرت نقطه در حق حضرت ثمره که: لسان مبارکش لسان فطرت است و بدون کسب و تعلیم آب حیات ابدیّه از ینبوع ازلیّه متوالیاً و متواتراً بدون سکون قلم و تأمل به لسان آیات و خطب [و شؤون علمیّه] و ادعیه و مناجات جریان و سریان یافته و آن حضرت را [خلیفه و] وصی [خود قرار داده] و اجرای احکام بیان [و اظهار مناهج او] را به اذن و امر او موکول داشته‌اند.[۴۳۶] از آن جمله، در دعاهای خود می‌فرماید:

و إنك قد أظهرت بديع الأول و شيث وصيه. ثم نوح و سام وصيه. ثم إبراهيم و إسماعيل وصيه. ثم موسى و يوشع وصيه. ثم عيسى و شمعون وصيه. ثم محمّد و على وصيه. ثم من قد أظهرته بالآيات فى البيان و جعلت من شرحت صدره آية له فى ام الكتاب لتلاوة آياتك و حفظها بالليل منهاجاً من عندك يصدّق من صدقته و يخزى ممن أخزيته و لايريد غيرك و لايقصد سواك و لايرد من قد نزلت عليه اسم الخير و يثبت مناهجك و ما يرفع به دينك من مرادتك؛ انتهى.

از روی انصاف ملاحظه کن، آنجایی که می‌فرماید: «من قد أظهرته بالآيات فى البيان» که نفس [مقدس] خود آن حضرت باشد، «و جعلت من شرحت صدره آية فى أم‌الكتاب» که حضرت ثمره باشد، [چه مقام منیع رفیعی از برای حضرت ثمره[۴۳۷] ذکر فرموده که ظهور و بروز وجود مقدس او را آیات حقانیت خود فی أُم‌الکتاب قرار داده است و معیّن فرموده است که] حفظ می‌نماید آیات او را در لیل ــ که منظور غیبت شمس نقطه است ــ و مرتفع می‌نماید مناهج بیان را و ابداً رد نخواهد فرمود آن حضرت کسی را که در او خیری بوده باشد. [پس معلوم می‌شود هرکس را که حضرت ثمره رد نمود، ابداً در او[۴۳۸] خیری نبوده و نیست؛ امثال جناب ابوی و میرزا اسدالله دیّان و سایرمدعین من یظهری در این عصر.]

ایضاً، در بعضی از آیات باهرات است:

أن يا كل شىء! فلتدخلن فى ذلك الرضوان كيف قد أثمرت شجرة الهوية بثمرة قدسية؟ فإنه قبل ما جعل الله أن يثمر قد أثمر و هذا آية من عنده للعالمين. فلتعرفن قدر تلك الثمرة على شجرتها فإنكم أنتم مثل ذلك قليلاً ما توجدون. فى كل فصل لم تثمر الأشجار و إن تثمر لم تبق على شجرتها و لكنكم فى ذلك الظهوركليتهما تدركون.

و درمقام دیگرمی‌فرماید:

فلك الحمد يا إلهى على ما أشهدتنى من مرآت قد أظهرتها و بلوريّة قد أبرزتها وكينونيّة قد أشرقتها و ذاتيّة قد أطرزتها و سازجيّة قد أرفعتها. فها أنا ذا يا إلهى لأحمدنك عن تلك الموهبة.

و همچنین، در شأن آیات از شؤون خمسه به کاتب می‌فرماید:

قل الحمد لله رب السموات و رب الأرض رب ما يُرى و ما لا يُرى رب العالمين أن تنزل علينا بعد ما قد قضى عدد الواو من يخلق فى الواو بآيات مستطرزات يستطرزن بهن عباد الله المستطرزون وكلمات مجذبات يستجذبن بهن عباد الله المنجذبون. أن يا أُولى البيان! أنتم مثل ذلك المثل الأبهى تتربيون.

و در توقیع ملّا حسین خراسانی (اسمه النازع) می‌فرمایند:

و إنا قد جعلنا لكم فى البيان شمساً مضيئاً تدلن على شمس الأزل أنتم بها ما فى البيان لتدركون. تلك كلمة الأبهى فى أرض البهاء أنتم جواهر الحكمة من سوازج مبدعها تملكون. و لتستشرقون بضياء ما قد شرحنا صدره بالآيات من لدنا و يقدّسنا بالليل و النهار وكان لنا من الساجدين.[۴۳۹]

از این عبارات ملتفت شدی که اسم «ابهی» را در حق حضرت ثمره ذکر می‌فرمایند و لقب «بهاء» را در اوراق قبل نوشتم که جناب طاهره[۴۴۰] ـ سلام‌الله علیها ـ به [جناب ابوی][۴۴۱] داده‌اند ولی در تمام بیان وکتاب اسماء هرچه لفظ بهاء و ابهی و جمیع اشتقاقات آن ذکر شده، راجع به حضرت ثمره است.

و در جای دیگر می‌فرماید:

فلك الحمد يا ذا العز الشامخ المنيع و لك الحمد يا ذا الجلال الباذخ الرفيع، حيث قد خلقتنى و جعلتنى مرآت نفسك و نزلت علىّ البيان بقدرتك و أنطقتنى ببدايع ظهورات قيّوميتك و أرفعتنى بتجليّات عز صمدانيّتك و خلقت لى مراياً غير معدودة و اصطفيت من بينها من قد جعلتها مرآتاً لنفسك و تلجلجتها بأن ينطق من عندك و تنطقنها بأن تثبتن من آياتك. فلك الحمد فى الأبد المؤتبد على ذلك المرآت المعتمد حيث قد تجليت لها بها بنفسها و جعلتها مقام ظهورك و بطونك و أنطقتها و تسلطنها بقيّوميتك و تغلبنها بظهاريتك و ترفعنها بكبريائيتك. إلى أن قال: و لتخلقن اللهم بها مرآتاً مرتفعة إذ كل ما يرتفع فى البيان من مرآت ذلك ارتفاع مظهر نفسك الى آخر.[۴۴۲]

[یابن العقل! دیده‌ی انصاف بازکن،] ملتفت باش نکات و دقایق کلمات آن حضرت را و ببین در هر ظهوری در امر وصایت آن ظهور چه مخالفت‌ها کردند؛ این ظهور ـ که اتم و اکمل از هر ظهوری است ـ بدیهی است که در امر وصایت و خلافت ایشان چه ایرادات به میان خواهد آمد[۴۴۳] چنان‌که در یوم غدیر خم (روز

نصب وصی رسول خدا) نازل شد آیه‌ی «الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی»،[۴۴۴] در این ظهور می‌فرماید: «و لکن الله فی ذلك الظهور یثبت أمره و یتقن صنعه لأن فیه لا یبدّل النور بالنار.»

[حال انصاف بده، با این نصوص صریحه‌ی حضرت نقطه‌ی اولی،] این زمره‌ی بهیمه‌طینت (الذین اتخذوا إلههم هویهم) می‌گویند: «همان‌که مرآت از مقابل شمس دور شد، مکدر می‌گردد» و حال این‌که لامحاله بین ظهورین لیل واقع است چنان‌که در اوراق قبل مشروحاً ذکر شد.

و در موضع دیگر می‌فرماید:

فو الذی خلق الحبّة و برأ النسمة و تفرد بالعزة و تجبّر بالعظمة و تکبّر بالرفعة و تظهر بالقیّومیة و تظهر بالقدوسیة لو عندکم من حب الله فی بطون الله لا تسکنون قدر شیء و فی ظهور الله لا تحزنون قدر شیء. فاستعرفوا قدر أیام الله فی ظهوره و استعدّوا أطرافکم فی بطون الله و غروب الشمس و اسألوا الله و ادعوه لظهورها و طلوعها فإنه عز و جل یسمع من یدعوه و یجیب من یسأله و جعل من أعظم العبادات و أقرب القربات للظهور فی البطون و التبهل فی البطون للظهور.[۴۴۵]

ایضاً، در توقیع ذات حروف السبع می‌فرماید:

أن یا أُولی البیان! فلتستمسکن بدین الله و لتصدقن کل ما نزل فی البیان و لتنصرن اسم الأزل الوحید و لتمسکن بحبه فإنکم أنتم به لتنجون. لا إله إلا الله و أن علیاً قبل نبیل نفس الله و أن ما فی البیان دین الله و أن اسم الازل الوحید ذات الله.

ایضاً، درکتاب دیگر به ایشان می‌فرمایند:

و إن هذا لایمکن إلا عند ظهور من یظهره‌الله. و قبل ظهوره فاستمسکوا بالمرایاء المُدل علی الله و لا تختلفوا فی الله فإن فی عالم الأسماء لا إله إلا الله وحده وحده و فی عالم الخلق هذا مرآت قد دلت علی شمس الحقیقة لیقوّیکم بقوة الله و یجلی علیکم بمطالع الله. ینصرکم الله به و یأمرکم بمناهج إحدی عشر واحد و ما لم یبیّن من تلك المناهج یبیّن من عنده من أُولوالنصوص حیث قد علمت من یکتب بین یدی الله مناهج الظهور و البطون و إن قد انحصر فی البیان و إن ما دونهم لا شیء عند الله و إن تریهم أحیاء لم یکن فیهم روح معرفة الله و لا رضاء الله عنهم.[۴۴۶]

ایضاً، از جمله توقیعات مبارکات ــ که نص در وصایت و ولایت و مرآتیت آن حضرت است ــ توقیعی است که به خط مبارک به اسم کریم[۴۴۷] مرقوم شده است:

بسم الله الکرم ذی‌الکارمین. بسم الله الکرم ذی‌الکرمآء. قد بهجتنی أن یا اسمی فی المرآت الأزلیّة حیث قد حکی عن الله ربه و دلّ علی الله موجده. الحمد لمجلّیه کما هو أهله و مستحقه. کمال مراقبت اول در حفظ آن و ثانی در شوق و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکانی هم خطور حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنکه به تکوّن آید! و پنج لوح مطرز از آثار اون به خط ابهی با روح و ریحان فرستاده باش وکمال حفظ در آثار الله داشته، چه ازلاً و چه بدیعاً، و شؤونات ثمره‌ی بهیّه را در الواح تذکار آورده، حتی ینصرکم الله به إنه خیر نصار قدیم. و لتحفظن کل ما نزل من عند الله کعینیك فی کل حین و قبل حین و بعد حین. و إن کان علیاً هنالك فاذکره بالثمر لینظرن من الله بأمره إلی مرآت الله و وجهه فإننا کنا ناظرین. و احضر بین یدی الله ما قد رفع إلی الله ذکراً من الله فی الکتاب إنه هو خیر الذاکرین.[۴۴۸]

[این بود عشری از اعشار و اندکی از بسیار آیات توقیعات مبارکات حضرت نقطه‌ی اولی در باب عظمت و شأن و جلالت قدر و بزرگواری حضرت ثمره که به طریق ایجاز و اختصار ذکر شد.]

عریضه‌ی عبودیّت جناب میرزای ابوی به صبح ازل

[ثانی از آثار بزرگواری و جلالت قدرت آن حضرت عرایضی است که جناب والد شما به طریق مناجات و ازمقام فنا و عبودیت به خط خودش به ساحت قدس آن حضرت عرضه داشته][۴۴۹] و الواحی است که در جواب بعضی از[مؤمنین بیان][۴۵۰] ــ که در باب ادعای ایشان سؤال نمودند ــ نوشته و از قائل این اقوال اعراض کرده و حمل بر اغراض نفسانیه نموده و مدعی این ادعا و معتقدین به این اعتقاد را لعنت کرده. اگرچه صورت یکی از آن الواح را در اوراق قبل نوشته‌ام، این لوح نیز جواب جناب میرزا محمّدهادی قزوینی است که در این باب به ایشان نوشته و ایشان جوابی که نوشته‌اند متن آن خط کاتب و حاشیه‌ی آن را به خط خود نوشته که الان موجود است. [کمینه آنچه که از صدر این لوح با لوحی که در سابق ذکر شده حرفاً به حرف

مطابق بود من باب عدم تکرار ذکر نکرده، بقیه‌ی آن را بعینه درج نموده، از آنجایی که نوشته‌اند:][۴۵۱]

سبحان الله از این خیالات مفقوده‌ی معدومه و از این بیانات خبیثه‌ی مردوده! ای اهل بیان! بشنوید ندای مرا! از کینونات فانی خود رجوع کنید به طلعت باقی و از افکار عدمیه متصاعد شوید به سوی سماوات قدمیه که شاید نسیم رحمت و عنایت بوزد و انوار الهی شما را فراگیرد و بعد، بر خیام رفعت و قباب عظمت جالس شوید و بر فسطاط مکرمت و اکراس مرحمت مستریح باشید تا ندای سروش غیب را از گوش هوش بشنوید و از سُکر غفلت به هوش آیید و جلوس سلطانی ازلی را از یمین قوت و قدرت مشهوداً مشاهده کنید که این است نتیجه‌ی اعظم و لطیفه‌ی افخم و دقیقه‌ی اقوم.

اگر عامل شوید به آنچه ذکر شده در این ورقه‌ی مبیضه‌ی منیره، خواهید شنید نداء غنات طیور را بر اغصان شجره‌ی کافورکه به سازج جذب و جوهر وله از جمیع جهات می‌خوانند شما را وکفات طلعات سرور را بر اعراش محبور ملاحظه می‌نمایید که چگونه طائف‌اند شما را! پس به جبال افئده‌ی صافیه‌ی منیره متصاعد شوید که تا نسائم رحمت الهی از مشرق جان می‌وزد و نفخه‌ی عبیر از شمال شعر محبوب می‌آید، قسمت عمر را بردارید و نعمت جاوید نامتناهی را اخذ نمایید!

این است حیات ابدی و عنایت سرمدی. قدر این ایام را بدانید! همیشه طلعت امر ظاهر نیست. سیخفی الجمال فی قمص الجلال و أنتم حینئذ تتضرعون و تصرخون. لیکن تا عیون مرحمت جاری است و سحاب مکرمت مرتفع و بحار محبت متموج است، سعی نمایید که از رضای مبارک ایشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی بازنمانید![۴۵۲]

این عبد حزین ــ که در ارض حزن جالس شده و از جواهر حزن مرزوق گشته و از سوازج حزن مشروب شده و از هوای حزن امطار بر او باریده و از سماء هم اغیاث غم بر او ریخته ــ به آواز حزین ندا می‌کند شما را و هرکه با شما است که آنچه در وصایای قبل و بعد مسطور گشته معمول دارید و از رشحات طفحات نسایم رحمت نامتناهی بازنمانید و از جذبات نغمات ورقاء لایزالی دور نگردید که آنچه از بدایع جوامع نغمات مشهود گشته، معدوم خواهد گشت و هرچه از طرایز و لطایف نغمات مسموع می‌گردد، مفقود خواهد شد.

پس به سوازج سعی و جواهر اهتمام بر صراط حی رفیع مستقیم شوید و بعد، بر بساط عزت و سلطان مکنت مستریح گردید که عن‌قریب کؤوب فنا را از دست ساقی بقا خواهید نوشید وکؤوس مودت را از دست حامل عذرا خواهید آشامید. مستعد

شوید که شاید نعمت حیات را ضایع ندارید و از معرضین محسوب نگردید! پس به کمال قدرت جهد کنید که شاید خدمتی از شما برآید که موجب رضای سلطان عماء و ملیک سناء گردد!

قسم به خدایی که جالس نمود این عبد را بر عرش حزن که این مقام اعظم است از آنچه از سماوات اعلی و ارض ادنی است! سعی نموده که تا نفس باقی است و از قفس تن خارج نشدید، امری را مرتکب نشوید که مایه‌ی تأسف و افسوس گردد! این بنده با جمیع خدمات و لطمات ــ که شنیدید وگویا که اعظم از آن در ملک ظاهر نشده ــ آنی نمی‌گذرد مگر این‌که از طلعات قدس و وجهات انس شرم می‌کنم و خجلت می‌برم زیرا که خدمتی از دست این عاجز حزین برنیامد که موجب سرور حضرت‌شان شود! نکوست این بیت در این مقام:

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی بسزا برنیامد از دستم[۴۵۳]

و إذاً أقول: لا حول و لا قوة إلا بالله المهيمن القيوم و إنا لله و إنا إليه راجعون.

و در حواشی این لوح به خط خودشان نوشته که الان موجود است:

عرض می‌شود که نوشته‌ی آن جناب رسید و بعضی اخبارات متفرقه هم قبل از نوشته مسموع گشت؛ بسیار حیرت افزود که مثل آن جناب چنین مطلب ذکر فرماید! وانگهی، بنده کجا خدمت آن جناب اظهار مطلبی نمودم که سند طلب فرموده‌اید؟ اگر حاجی حسن ذکری نموده، شما احتراماً لأمر الله و حباً لأولیائه باید ساکن باشید و سؤال نمایید! آنچه شما از کلمات حاجی ذکر فرمودید ــ و حال در دست است ــ چیزی نبود که سبب انکار شود؛ بلکه خود آن جناب در این رتبه بودند زیرا که به خط خود شما است که حاجی بنده را در صفات و جناب میرزا رضاقلی ــ صلوات‌الله علیه و علی أحبائه ــ را از مظاهر اسماء وکل آنچه در ظل ایشان ــ یعنی بیان و صاحب آن و ادلاء ایشان ــ همه در معانی و ظواهر اسماء و صفات هستند و خواهند بود. این مطلبی نبود که این‌همه تفصیل به هم رساند! از همه گذشته، دوکلمه می‌نوشتید رافع را تغییر می‌دادیم. قسم به خدا که آن‌قدر به آن جناب مطمئن بودم که ذکر آن ممکن نیست!

و دیگر، نوشته بودید که از عبارات بنده ملاحظه شد که: «شمس ازلی در زجاجه‌ی صمدی مستبرق شده»، هذا حقٌ لا ریب فیه! اول این‌که جوهر ازل و نقطه‌ی قدم رب اعلی بوده و هستند و مرآت ازل هم معلوم است که حضرت حی قیوم بوده و خواهند بود. شمس ازلی که ذکر هویه باشد، در زجاجه که ایشان باشند ظاهر و هویدا گشته. از

اینها گذشته، زجاجه هزار مرتبه ازمرآت پست‌تر و حقیرتر است؛ به هرکس هم نسبت داده بود نقصی ندارد و حضرت هم مراتب مرآت را هفت رتبه قرار فرموده‌اند، إن‌شاءالله ملاحظه فرمایید، معلوم می‌شود که طائفین حول و مخلصین در حب در رتبه‌ی چهارم مرایا واقف‌اند، یعنی طلب نور و ضیاء از واحد بعد واحد می‌نمایند تا منتهی شود به مرآت اول و دیگر، لفظ زجاج رتبه ندارد در جنب مرآت تا محل حرفی شود!

و از همه گذشته، قسم به خدا که آنچه این عبد می‌گوید و یا تحریر می‌نماید، مقصود [حضرت] ایشانند و بس وکفی بالله شهیداً! و خود شما آن نوشته را ملاحظه فرمایید معلوم می‌شود؛ و جمیع آن نوشته‌ها به امر ایشان نوشته شده، مخصوص در کتاب نور صریح امر فرموده‌اند که از جواهر حکمت و سوازج علم و قدرت برکل القا نمایم. نقطه‌ی وجود شاهد است که هرگز اراده‌ی اظهار شأنی از خود نداشته و ندارم؛ چون حال لازم و واجب شد، اظهار می‌نمایم. آنچه خود ایشان درکتاب نور صریح و صحیح نازل فرموده‌اند زیاد از آن است که آن جناب نسبت به حاجی حسن داده‌اند و ذکر احدی درکتاب نور نشده و در مواضع متعدد مرقوم شده، خودشان صورت آنها را جمع فرموده، برای جناب میرزا رضاقلی فرستادند، به نظر مبارک می‌رسد.

و دعای حسینیه ــ که در دعوات ایشان است ــ ملاحظه فرمایید! و معلوم بوده و هست که آنچه درکتاب مذکور نازل می‌شود، اعظم است از جمیع توقیعات و غیره؛ و این کتاب که ارسال شد، از خط مبارک است. تا حال ملاحظه نفرموده‌اید، بعد ــ إن‌شاءالله ــ به نظر می‌رسد.

و لیکن، به حق حق که بنده خود را قابل یک حرف آن نمی‌دانم! بسیار خجلت بردم از ذکر این مراتب. ای کاش نبودم که چنین ذکرها نمایم! باری، معلوم آن جناب بوده که غیر از نیستی و عبودیت صرفه [از آن حضرت] چیزی نزد بنده نیست و لیکن قاصم شوکت معتدینم! ابوالشرور آن سمت بود؛ چرا یک نفر امر الله را جاری نکرد؟! شش ماه اهل بغداد این بنده را احاطه نمودند؛ بفضل‌الله همه را مضمحل نمودم و امر الله را به اتمام رساندم؛ فعل من بر دین من باشد گواه!

و همچوگمان داشتم که از آن جناب بعد از این نصرکبری و ابتلای لایحصی اظهار حب و دوستی می‌شود؛ آخر نتیجه این بود؟ در جمیع امور حمد خدا را. من کان لله کان الله له. جمعی از مفسدین این اراضی بعضی زمینه‌ها و صحبت‌ها ذکر نموده‌اند که شاید بتوانند در امر رخنه نمایند؛ چون نتوانستند، لهذا فراری شدند و در سُکر غفلت افتاده و به هوای نفس متکلم‌اند. هرچه باشد می‌گویند و آنچه بخواهند می‌کنند. و لیکن، عن قریب است که ملاحظه می‌شود که جمیع معدوم و مفقود خواهند شد!

و دیگر، عرض می‌شود که طلعت ازلی در حجاب‌اند و از نواظر خلق مستور و اصحاب و احباب می‌آیند و می‌روند؛ بعضی توقع‌های زیاد دارند معمول نمی‌شود، لابد مکدر مراجعت می‌نمایند و لابد است جمعی مسرور برگردند و برخی محزون. معلوم است که هرکدام، علی ما هو علیه، حکایت می‌کنند و نسبت می‌دهند. همیشه این قسم بوده و خواهد بود. باری، حال بعد از وصول نوشته، جمیع اصحاب را جمع فرمایید و آیات نور را بر همه القا فرمایید و اظهار حب تام بفرمایید تا جمیع آن اصحاب کمال را در شما ملاحظه نمایند تا دیگر نتوانند رخنه نمایند!

دنیا را اعتبار و اعتنایی نیست. آنچه باقی است و دایم تسلیم امر الله است و این جانب همیشه در اقامه‌ی امر الله بوده و هستم و خواهم بود و بعد از کتاب نور، بنده این نوشته را ــ که در متن ثبت شده ــ به جمیع اهل بیان نوشته‌ام که مبادا غلوی در امر این عبد نمایند! این است که خدمت فرستاده‌ام. شما و همه‌ی اصحاب باید ملاحظه فرمایید و اهمال نفرمایید در ملاحظه‌ی آن! آن‌وقت معلوم می‌شود همه‌ی مراتب و همین نوشته، بنفسه، دلیل است بر صدق این عبد لو أنتم فی کلماته تنظرون!

و از جمله آیات نور این است که می‌فرمایند: «و لقد أمرنا الذین آمنوا بآیات الله أن یتبعوا قولك فی أمر ربك و جعلناك نذیراً من لدنا لتلقی العلم و الحکمة فی قلوب هؤلاء»؛ الخ. اگر گوش باشد، کفایت می‌کند همه را! إن‌شاءالله همه معلوم می‌شود.

و این اسباب را دو مدعی کذاب ملعون فراهم نمودند: یکی آن مرد که در همدان به جواد القا نموده و دیگری مستور است تا بعد معلوم شود. قل للجواد: استغفر فیما أفرطت فی أمر الله و تعدیت فی حقه و اکتسبت السوء بأهواء نفسك فیما افتریت بعبده هذا إن تحب أن تکون من الموقنین. و إلا إن الله کان غنیاً عنك و عن فعلك و عن الذینهم بآیات الله لا یهتدون. جناب جواد هم مقصر نیست زیرا که مطلع نبوده. بسیار امورات هست که ذکر آن جایز نیست؛ إن‌شاءالله، اگر ملاقات قسمت شد، معلوم می‌شود.

پارسال جمعی از احباب از اهل آن ولا آمدند و ذکر تشریف آوردن آن جناب را نمودند و لیکن بعد ظاهر نشد. چندی منتظر بودیم و همان احباب این بنده را ملاقات نمودند، اقوال و افعال بنده بر آنها معلوم شد. تعجب است که چرا عرض نکرده‌اند و اعراض نمودند و مسموع نشد؟ حال استدعای بنده این است که همه‌ی این حرف‌ها را تدارک بفرمایید اهل آنجا یا جای دیگر همچو ندانند که مغایرتی در میان است بلکه کمال اتحاد و یک‌رنگی و یک‌جهتی بدانند! و دیگر، حفظ امر الله را بفرمایید در نهایت قدرت و قوت که خدا معلن خواهد بود. توقیعات و نوشتجات اصحاب همه ارسال شد و دیگر، جمیع احباب را ذاکرم[۴۵۴] و السلام؛ انتهی.[۴۵۵]

اگرچه در این مقام جای اعتراض نیست مبادا رشته‌ی کلام از دست برود، ولی همین یک مطلب را ناچارم بنویسم و آن این است که در اغلب نوشتجات شما مسطور است که قتل میرزا اسدالله ابوالشرور به امر و اراده‌ی حضرت ثمره بود و به این واسطه، علم عثمان را برپا کرده و از دور و نزدیک استنصار برای ثار او می‌کنی و می‌خواهی در زمره‌ی اعوان و خون‌خواهان او باشی! چه می‌گویی در اقرار پدر بزرگوارت در همین لوحی که به جناب آقا میرزا محمّدهادی حاشیه‌ی آن را به خط خودشان نوشته‌اند: «فعل من بر دین من باشد گواه»؟!

فی‌الواقع همین است که نوشته‌اند و حال این مطلب مبهم مانده است. نمی‌دانم ایشان برای اجرای امر الله همان‌طوری که نوشته‌اند راست است یا تکذیب شما ایشان را و استنصار برای طلب ثار ابوالشرور برخلاف رضای خدا و تکذیب قول پدر بزرگوارت؟! زیرا که [میرزا اسدالله دیّان فاش و آشکار از دین بیان مرتد شده و علناً به حضرت نقطه‌ی اولی در مجالس عدیده ردّه گفته، حتی آن‌که یک بغچه‌ی بزرگ الواح و آثار و آیات حضرت نقطه را ــ که خطوط مبارکه هم در ضمن آنها بوده ــ در آتش ریخته و سوخته و خودش در چند محضر از احباب و غیر احباب اقرار به این عمل شنیع نموده و علاوه بر اینها، جساراتی که درکلمات خودش به حضرت نقطه نموده، بعضی آنها درکتاب مستیقظ[۴۵۶] مذکور است] و حضرت ثمره درکتاب مستیقظ او را نفرین نموده و او به مکافات اعمال و افعال خود دچار شده است. بر عبد نیست که در افعال مولای خود چون و چرا گوید و طریقه‌ی ایراد پوید. نعم ما قیل:

آن پسر را کش خضر ببرید حلق   فهم آن را درنیابد عام خلق
آن‌که جان بدهد اگر بکشد رواست   نایب است و دست او دست خداست

پس در این صورت، ایراد شما عند الله و عند الخلق خطای محض است[۴۵۷] و اگر شما راست نوشته‌اید و حضرت ثمره امر به قتل او فرموده‌اند، باز حکم حضرت حکم خداست، پدر بزرگوار شما دروغ گفته‌اند. در هر صورت، یا شما یا ایشان دروغ گفته‌اید [و فحوای آیه‌ی شریفه‌ی «کونوا من الصادقین»[۴۵۸] مانع از متابعت و همراهی با کاذبین است.]

ولی من از روی نصیحت و حفظ رتبه‌ی شما زحمت می‌دهم که در نگاشتن

بعضی مطالب صدر و ذیل عبارات خود را ملاحظه نمایید! چون قلم از روی بغض و اغراض نفسانی [جاری می‌شود، خیلی جاها مطالب متضاده‌ی متباینه‌ی نقضیه ذکر می‌شود][۴۵۹] چنانچه در نوشتجات [ابویِ][۴۶۰] بزرگوار هم مشاهده شده مطالبی که اغلب آنها با هم بینونیت و ضدیت دارند. اگر بگویید کلمات ایشان چون کلام خدا محکمات و متشابهات و ناسخ و منسوخ دارد «لا یعلم تأویله إلا الله»،[۴۶۱] من با کمال ادب می‌گویم: آن اوقاتی که شمس حقیقت از زجاجه[ی وجود ایشان][۴۶۲] بروز و ظهور نکرده بود و خودشان [ظاهراً در خدمت حضرت ثمره] اظهار عبودیت می‌کردند، با کمال خضوع و خشوع و با نهایت ذل و حقارت قسم‌ها یاد کرده و خدا را به شهادت طلبیده و مدعی برخلاف این اعتقادات را لعن کرده‌اند چنان‌که مضامین بعضی از آنها را در اوراق گذشته مسطور داشتیم، فی‌الواقع، اگر آن عبارات و تصریحات مؤکده و اَیمان و احلاف مغلظه و اظهارات عبودیت و فدویت ــ که به خط خودشان نوشته‌اند و فعلاً در دست دشمن و دوست است ــ واقعیت دارد، این ادعای بزرگ را به چه حمل نماییم و شما در جواب مدعی باشعور زبان‌فهم چه می‌گویید؟

اگر بگویید آن عبارات و نوشتجات اول ایشان دروغ است، محض پلتیک این همه قسم‌ها را خورده و این‌همه عبارات دروغ را فرموده‌اند، اهل دانش و بصیرت به این حرف البته وقع و وقری نگذارند و این‌گونه عبارات سخیف را از اراجیف شمارند {زیرا که در امر دین و استحکام قوائم آیین مبالغه و اغراق ناروا و اصرار و یمین بی‌معنی و بی‌جاست.}

و اگر بگویید کلمات اول ایشان صحیح و از روی صدق و حق بوده و دعوی ثانی ایشان ناحق و دروغ است، [هرگز نمی‌گویید؛ فعل و عمل شما ــ که امروزه بر اریکه‌ی ریاست و وصایت و خلافت ایشان جلوس فرموده‌اید ــ مکذب این قول شما خواهد بود] و آن مرده‌ی قرده هم ــ که همه در حقیقت مظاهر دُب‌اند و در صورت اصحاب وداد و حُب ــ هرگز راضی به این قول نخواهند شد!

بی‌چاره ابوالشرور نقطه‌ی فرقان[۴۶۳] در تبریک و تهنیت حضرت امیرالمؤمنین یک‌دفعه «بخ بخ لك یا علی! [أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة]» گفت و هفتاد و دو دفعه به کلمه‌ی «لولا عليٌ لهلك عمر» تدارک کرد؛ با آن‌همه خدماتی که در

قوت دین اسلام از او به ظهور رسید، الی کنون ــ که هزار و سیصد و اندی است ــ شیعه‌ها دست ازگریبانش برنداشته و او را زندیق محض و [صنم قریش] انگاشته و داغ کفر و نفاق بر جبهه‌ی [اسلام][۴۶۴] اوگذاشته‌اند چنان‌که اخبار اخیار وکلمات ثقات از حجج الهی [و ائمه‌ی هداة] شاهد بر صدق و حقانیت این عقاید است که یا از اول بنیان ایمانش چون بنیان روی آب و یا خیمه‌ی حباب بی‌اصل و ثبات ضایع و خراب بوده و یا پس از [اسلام و][۴۶۵] ایمان به واسطه‌ی حب ریاست و جهان‌داری و غلبه بر خصم و قوام سلطنت و شهریاری از دین اغماض و از حق اعراض کرده، ذخیره‌ی ایمانی که اندوخته بود به ثمن بخس [ریاست چندروزه‌ی] دنیای فانی فروخت و به نار حقد [و حسد کالای دین و متاع آخرت][۴۶۶] را یک‌سره سوخت.

مناجاتی از جناب میرزای ابوی در ایام بغداد

بالجمله، اگرچه این مطلبی که ذکر شده، قاطع و حاسم آن رشته بوده که قبل از دخول در این مطلب به یک نهج مسطور داشت، ولی بعضی از نوشتجات ایشان به لسان مناجات عربی و فارسی که مؤید مطالب مندرجه‌ی مهجوره و منافی بیانات معوجه‌ی منفجه‌ی شما بود و به خطوط خود ایشان که هر بصیر صافی‌ضمیر ببیند می‌شناسد خواستم بنویسم.

ای خدای دانا و ای قادر توانا! تو می‌دانی که مرا به هیچ‌وجه غرض و مرضی و عداوت و حبی با کسی نبوده و نیست. جز اطاعت امر تو و غیر از متابعت حکم تو مقصد و مقصودی نداشته و ندارم. اگر مقصودم تحصیل معاش و فراهم آوردن نان و آش باشد، بحمدالله که از توجه اولیای تو اسباب معیشتم مهیاست و آماده و خوان احسان وجودم موجود و افتاده، {از دوست و دشمن هرکه خواهد مائده‌ای خورد و فایده‌ای برد،} هرکه خواهد گو بیا و هرکه خواهد گو برو! بهتر آن است که رشته‌ی سخن بعد را قطع نمایم و بر سر رشته‌ی همان مطلب نخست بازآیم.

این مناجاتی است {که [جناب ابوی در بغداد به خدمت حضرت ثمره] عرض کرده‌اند:}[۴۶۷]

قد أخذت القلم حینئذ یا إلهی من عندك و وصفت المراد بین یدیك و لم أدر ما ترید أن

تنزل علیه و تظهر منه من مقادیر بدع صنعك و تدابیر عز حكمتك.[۴۶۸] [تا آنجایی که ذکر می‌نماید:] و لكن إنی فوعزتك ما أرضی بكل ذلك و ما أُحب أن أُلتفت بشیء من ذلك إلا بأن تجعلنی بكلی منقطعاً إلیك و راجعاً علیك و راضیاً منك یكون بأن تشاهد شعری مخضباً بدمی حین الذی أكون جالساً علی التراب وكان رأسی عریاناً و رجلی متحافیاً و جسمی متبلبلاً و روحی من العطش مضطرباً. إذاً أنظر إلی الیمین و لا أجد ناصراً دونك و أتوجه إلی الیسار و لن أشاهد معیناً سواك لیعیننی فی شیء أو یسقینی ماء أو یرافقنی فی ضری أو یوافقنی فی كربی و بلائی. إذاً أُقیم من مقامی و لن أقدر علی القیام من الضعف الذی أكون فیه و أكبب علی وجهی علی التراب مرة أُخری و أُنادیك حینئذ فی سری بأن یا حبیبی! أقبلت منی و رضیت عنی و أنت تجیبنی: یا حبیبی! هنیئاً لك فیما وفیت بعهدك و جئت بمیثاقك. و عند ذلك أصعق بین یدیك من كثرة الدم جری من عروقی كأن الأرض كلها أُحمرت منه. أكون فی صعقی بما لا عد له و لن یقدر أحد أن یحصیه إلا أنت. و بعد الذی أُفارق روحی أتكلم معك فی خفیات سری من غیر حرف و لا صوت و لا ذكر.[۴۶۹] إذاً یحضر بین یدی من جعلته أضقی العباد فی البلاد و أضل الناس فی الرشاد لیقطع رأسی و یرفعه علی القناة.[۴۷۰]

[خوب است در این مقام کسی[۴۷۱] از این بی‌چاره‌های گوساله‌ی[۴۷۲] گول خورده‌ی مرده‌ی قرده‌ی مدعی سؤال کند: چه شد این پیش‌گویی‌ها و غیب‌نمایی‌ها که جمال قدم در این عبارات از برای خودشان ذکر فرموده‌اند،

ای عجب آن عهد و آن سوگند کو　　وعده‌های از لب چون قند کو

به کجا رسید و چه شد که واقع نشد و مثل سایر حرف‌ها دروغ شد؟!

مزاج عشق بس مشکل‌پسند است　　قبول عشق بر طاق بلند است

هر بوالهوسی به مقام مقدس و درجه‌ی رفیعه‌ی شهادت فی سبیل‌الله فایز و نایل نگردد:

شهپر زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست

این کرامت همره شهباز و شاهین کرده‌اند

بالجمله، تا آنجایی که درمناجات ذکر می‌نماید:]

لأنك لم تزل كنت سلطاناً علی و لم أزل كنت عابداً لوجهك وكنت مالكاً لنفسی وكنت مملوكاً لنفسك و ذلیلاً عند جنابك و حقیراً لسلطنتك و معدوماً لدی ظهور قدرتك و

مفقوداً عند تجلی أنوارعز أزلیتك رغماً للذین یریدون أن یفسدون فی أرضك و یعلون فی بلادك و یحدثون فی الملك مالاً قدّرت لأنفسهم و مراتبهم. فسبحانك سبحانك عن کل ذلك و عن کل ما وصفتك به! بل إن عبدك هذا یکون عابداً لمن یعبدك و ساجداً لمن یسجدك و خادماً لمن یخدمك و خاضعاً لسلطنتك و معیناً لمن یطلبك و ناصراً لمن ینصرك. فوعزتك لم أجد لنفسی عزاً أکبرمن ذلك و لا رتبة أعظم[۴۷۳] (باقتدار مشیتك إلی زروة سموات أزلیتك و تصعد هذا.) (فسبحانك سبحانك یا إلهی ما أعجب بدایع صنعك) (فی مغرب الإشارات و تستره فی ظلمات الدلالات بحیث یسکن) و حینئذ لماوصل الأمرإلی هذا المقام. ینبغی أن أرجع القول إلی لحن أُخری لعل یصعد به العباد إلی أُفق الأعلی و رفارف الأبهی أن انتهی اللوح و ماتمّ مراتب الشوق فی صدر الورقاء و مقامات الذوق فی قلب الوفاء و لکن لما تمّ و انتهی. أُختم الذکر بأنه لا إله إلا هو و طلعته الأعلی نوره و ضیائه و وجهة القدس مجده و جماله و هیکل النور ذاته و سراجه إنا کل بکل موقنون.

بعد به فارسی نوشته‌اند به این مضمون [بر یکی از دوستان به خط خودشان:]

این نوشته را هم نوشته‌ام ارسال داشتم به نظر شما برسد. بعد، هرکس بخواهد مراتب عبودیت و مقامی راکه نفس در هر آن و هر ساعت باید از آن غافل نشود، در این نوشته باید نظرکند یعنی خود قاری در همان رتبه باشد والّا از حق محسوب نیست ابداً ابداً!

زیرا که عبد همیشه باید درمقام انقطاع و معارج فنا سیر نماید که همان رتبه‌ی بقاء بالله است به قول مردم. هرگز این بنده دوست نداشتم که چنین نوشته‌ها و یا چنین مکاتیب نوشته شود؛ باری، لابد شدم. اگر به قزوین مصلحت بدانید، خدمت جناب آقا سیّد هادی بفرستید که ایشان به جناب حاجی شیخ و غیره القا نمایند که شاید این حرف‌ها تمام شود؛ اگرچه همه‌ی این حرف‌ها معدوم و مفقود است.

یا معاشر المنصفین! شما را به ذات احدیت و نقطه‌ی بدئیت و آفتاب مشیت و مرکز هویت قسم می‌دهم! اگر اهل زبان و نکته‌دان و متدینین به دین بیان هستید،[۴۷۴] حب و بغض را به کلی به کنار بگذارید زیرا که آنها یُعمی و یُصم است و بعد، از اول مناجات تا آخر آن به نظر دقت ملاحظه نمایید ببینید غیر از عبارت‌پردازی و به خرج دادن و خودنمایی و در ضمنِ عبودیت و خشوع اظهار شأن و انیّت نمودن و خود ستودن و در تلو هر عبارتی دنبال سجع و قافیه گردیدن و برای اثبات شأن از این شاخ

به آن شاخ پریدن و مقصودی غیر از القاء شبهه و منظوری جز اغراء به جهل و خیالی جز ارائه‌ی به باطل از این کلمات فهمیدید، این عاصی ناسی و این فانی دانی را بیاگاهانید و از {غفلت [و جهالتم] وا رهانید زیرا که من از این عبارات آنچه فهمیده‌ام این مرد غیر از شعبده[بازی و شبهه‌کاری]} [۴۷۵] و خیال ریاست چیزی در خاطر نداشته و جز بذر آمال و امانی ـ که منتهای آرزوی اهل دنیا است ـ در اراضی دل نکاشته و اگر در مقام نقادی و تشریح این عبارات برآیم، اسباب تصدیع است و به جهت خوانندگان خواهندگان عمرمایه‌ی تضییع. [۴۷۶]

[مجملاً،] [۴۷۷] اینها [که ذکر شد من باب] [۴۷۸] جواب آن عباراتی است که نوشته بودید که: «بعد از صعود حضرت اعلی ـ روحی له الفداء ـ تا به حال، چه آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شد که حجاب از مشاهده‌ی شمس حقیقت گشت؟!»

برهان‌های سه‌گانه در اصالت مقام صبح ازل

اگرچه در جواب قبل نوشته بودم که آثار قدرت و بزرگواری از ما دون حق هیچ‌وقت ظاهر نشده و نمی‌شود، ولی آن آثاری که سبب متابعت و مطاوعت و اقرار بر عبودیت و انقیاد عباد شد، اولاً، بروز و ظهور آن‌همه آیات باهرات و الواح مناجات و شؤون علمیه و خطب و تفاسیر و توقیعات کالغیث الهاطل که از زبان فطرت آن حضرت جاری و صادر شده و می‌شود و اسامی بعضی از آن کتاب‌های آسمانی را در [صفحاتِ] [۴۷۹] قبل مسطور داشته‌ام؛ [۴۸۰] ثانیاً، آیات بینات و توقیعات مبارکات حضرت اعلی که تصریحاً در وصایت و خلافت و مرآتیت آن حضرت نازل شده و بعضی از آنها را در [اوراقِ] [۴۸۱] گذشته نگاشته‌ام؛ ثالثاً، مناجات و عرایض پدر بزرگوار شما که با نهایت عجز و انکسار و عبودیت و [افتخار به چاکری و دربانی آن حضرت نگاشته و بعضی از آنها در ماسبق و بعضی در ما سیأتی ذکر شده و می‌شود، إن‌شاءالله تعالی.] [۴۸۲]

حال خود بیا و انصاف بده! بعد از این سه برهان [جلی]، [آیا] مجال انکاری برای شخص عاقل منصف باقی می‌ماند؟ لا [والله! لا والله! لا والله،] الا از برای کسی که «اتخذ إلهه هویه و أضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة». [۴۸۳]

سؤال: آیا مدعی من یظهری دین بیان را برچیده یا خیر؟

[در این موقع، ملهم غیبی و منادی سری اشاره به ذکر این سؤال می‌فرماید:]

سؤال: این شخص مدعی ــ که دعوی من یظهری کرد ــ آیا خود صاحب کتاب و مُقنن قانون و شریعتی است که ناسخ احکام و شرایع بیان است و یا مبلغ احکام بیان و مؤید شریعت حضرت نقطه‌ی بیان بوده است؟

حالت نخست: نسخ آیین بیان

اگر مدعی مطلب اول است، صدق این دعوی موکول به دو مطلب است و بیان این دو مطلب هم موقوف بر یک مقدمه است. و اما مقدمه این است که به حکم عقل و نقل باید شمس حقیقت و مظهر تام الوهیت در زمانی طلوع و ظهور نماید که لیل اَلیَل شریعت سابق را درک کرده باشد؛ نه از قمر ولایت آثاری و نه از نجوم هدایت دَیّاری در عالم ظاهر و نمایان باشد و از بیغوله‌های هواهای نفوس خلایق ابالیس و شیاطین ضلالت و فتنه سر برآورده، اگر ضمیری صافی و نفس صالحی به نظر آرند، به گمراهی و غفلت دلالت نمایند. در چنان هنگام ــ که زمان فتنه و فترت است ــ [تفضلاً علی الخلق] و ترحماً للعباد شمس حقیقت [و مظهر تام ربوبیت] از مکمن غیب و افق خفی ظاهر و طالع و نور شعشعه‌ی مقدسش از مشرق سنا و مطلع صفا ساطع و مشرق گردد که تمام عالم تکوینیه و تشریعیه محتاج به حیات ایمان و نور ایقان باشد تا برای احدی مجال اعراض و انکار نماند و همواره [سنة الله بر این دأب و دیدن] جاری بوده است «و لن تجد لسنة الله تبدیلاً»[۴۸۴] [چنانچه حضرت امیر در خطب نهج البلاغه وضع زمان رسول‌الله را به این قسم ذکر می‌فرماید در چندین خطبه؛ از آن جمله، در خطبه‌ی اول نهج البلاغه که از ابتدای بعثت انبیا و رسل ذکر می‌فرماید تا آنجایی که منتهی می‌شود به ذکر خاتم؛ می‌فرماید:

> إلی أن بعث الله ــ سبحانه ــ محمّداً رسول‌الله... و أهل الأرض یومئذ ملل متفرقة و أهواء منتشرة و طرائق متشتتة بین مشبّه لله بخلقه أو ملحد فی اسمه أو مشیر إلی غیره. فهدیهم به من الضلالة و أنقذهم بمکانه من الجهالة.][۴۸۵]

[و ایضاً، در خطبه‌ی دیگر می‌فرماید:

إن الله بعث محمّداً. . . و أنتم معشر العرب یومئذ علی شر دین و فی شر دار منیخون بین حجارة خشن و حیات صم تشربون الکدر و تأکلون الجشب و تسفکون دماءکم و تقطعون أرحامکم. الأصنام فیکم منصوبة و الآثام بکم معصوبة،[۴۸۶] الی آخر.]

[و ایضاً، در خطبه‌ی دیگر می‌فرماید:

أرسله حین فترة من الرسل و طول هجعة من الأُمم و اعتزام من الفتن و انتشار من الأُمور و تلظ من الحروب و الدنیا کاسفة النور ظاهرة الغرور. . . قد درست مناد الهدی و ظهرت أعلام الردی؛ فهی متجهمة لأهلها عابسة فی وجه طالبها. ثمرها الفتنة و طعامها الجیفة و شعارها الخوف و دثارها السیف.][۴۸۷]

[و ایضاً، در خطبه‌ی دیگر می‌فرماید:

بعثه ــ صلی‌الله علیه و آله ــ و الناس ضلال فی حیرة و حابطون فی فتنة قد استوتهم الأهواء حیاری فی زلزال من الأمر و بلاء من الجهل.][۴۸۸]

[ایضاً، در خطبه‌ی دیگر می‌فرماید:

بعثه حین لا علم قائم و لا منار ساطع و لا منهج واضح.][۴۸۹]

[و در خطبه‌ی دیگر می‌فرماید:

ثم إن الله ــ سبحانه ــ بعث محمداً بالحق حین دنا من الدنیا الانقطاع و أظلمت بهجتها بعد إشراق و قامت بأهلها علی ساق و خشن منها مهاد و أزف بینها قیاد؛ الی آخر.[۴۹۰]]

و اما مطلب اول که مدعی می‌گوید که: «من ناسخ بیان و احکام و شرایع بیانم و صاحب کتاب و شریعتم»:

««حالا از شما سؤال می‌نمایم:»»[۴۹۱] اگر شخص فلاح بصیر با دانش بذری صحیح بدون نقص در مزرعه بیفشاند که از محصول آن بهره ببرد و از ثمره‌ی آن فایده بردارد و آن بذر هنوز ریشه به زمین نداونیده و سر از خاک برنیاورده شاخ و برگی نکرده، ازهار و اثمارش را کسی ندیده و نچیده، بلکه درست نشنیده و نفهمیده، آن زمین را برگرداند و آن بذر را به کلی ضایع و باطل کند، به حکم عقل سلیم و دانش مستقیم یا باید آن فلاح بی‌بصیرت باشد و یا آن بذر ناقص و بی‌مغز!

اگر در شمسیّت نقطه‌ی اولی او را حرفی و اشکالی باشد که آن حضرت کامل و بیّنه‌اش کافی و مُکفی نبوده است، به حکم عقل صریح چنین کلامی قابل استماع نیست سهل است، به حکم صاحب بیان گوینده‌ی او را کافر می‌دانیم! و یا می‌گویی که شریعت آن حضرت ناتمام و احکامش ناقص بوده است شخص مدعی برای تکمیل آن شریعت مبعوث شده؛ این دعوی نیز باطل و محل اعتنا نیست به دو جهت:

جهت اول این‌که خداوند متعال می‌فرماید: «ما ننسخ من آیة أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها».[۴۹۲] {اگر آیات و احکام کتاب بیان برحسب استعداد زمان بر فرقان[۴۹۳] سمت رجحان نداشته، نسخ آن لزومی نداشته است که پس از [نسخ آن و] نزول [بیان] به جهت نقصان آن مکمل و مصححی [دیگر] آید و [بیان][۴۹۴] را تکمیل نماید، خاصه}[۴۹۵] کسی که بعد از اکتساب سال‌هایی دراز، اگر بخواهد صفحه‌ای بنویسد، محتاج به حک و اصلاح قلم‌تراش باشد، درمقابل آیاتی که از ینبوع فطرت الهی می‌جوشد و چون بحر زخّار می‌خروشد،[۴۹۶] ابداً شایسته نیست که چنین عبارات بگوید و چنین ادعاها نماید.

[یکی قطره باران ز ابری چکید   خجل شد چه پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم   گر او هست حقا که من نیستم]

[و الحق و الانصاف، تمام کلمات و عبارات این مدعی و صد همچه این مدعی در جنب یک آیه از آیات بیان بلکه یک کلمه از کلمات آن نسبت قطره به دریا یا ذره به شمس سماء بلکه به کلی قطع نسبت و منع مشابهت است؛ ما للتراب و رب الأرباب؟! چه نسبت خاک را با عالم پاک؟!] جهت دیگر آن‌که سابق نوشته‌ایم که آیات باید بدیع و از لسان فطرت باشد نه چون خطوط معوج مغلوط او را آرایش و مشاطگی نمایند.

حالت دوم: ترویج آیین بیان

و اما مطلب ثانی؛ اگر بگوید: من مبلّغ احکام بیان و مؤیّد و مشیّد قوائم این شریعت بدیعم، این ادعا نیز به حکم عقل محل اعتنا نیست؛ زیرا که به نص قاطع و برهانی حاسم و ساطع ثابت کرده [مسلم داشته]ایم که شمس حقیقت [و مظهر تام الوهیت]

از افق غیبِ «لا ریب فیه هدیً للمتقین» به کسوت بشریّت مطرز و طالع شده و قاطبه‌ی اهل امکان از غیب و شهود، من الذُّرة إلی الذَّرة [از شعشعه‌ی جمال نورانی او منوّرگردیده، عامه‌ی اهل عرفان و ایقان سر اطاعت و تمکین بر خط فرمان واجب‌الاذعانش نهاده؛][۴۹۷] پس از تحقیق و ثبوت این مطلب، به موجب شهادت نفسی که شهادتش شهادة الله است، مرآتی ــ که قائم‌مقام [و جانشینِ] آن شمس حقیقت است ــ [معین و برقرارگردیده و در حق او فضایل و مقاماتی ذکر شده و از جمله، آنهایی که][۴۹۸] مردود آن مرآت ــ که نفس شمس است ــ مردود و محبوب و مقبول آن مرآت محبوب و مقبول است؛ بلکه شهادت آن مرآت بر شهادت کتاب الله رجحان دارد زیرا که این ناطق است و آن صامت؛ این به شراشر وجود محکمات است و آن مرکب از محکمات و متشابهات.[۴۹۹] هر امری که مطابق و موافق امر مرآت الله ناطق است ــ اگرچه مخالف ظواهر آیات کتاب الله صامت باشد ــ امر الله است و احکام الله به همین طریق جاری و ساری است.

پس از بیان این تفصیل، در صورتی که مدعی بگوید: من مؤیّد و مشیّد دین بیان و احکام آنم، آن مدعی دیگر از دعوی من یظهری ــ که ناسخ دین قبل است ــ به کلی ساقط و هابط شده و در زمره‌ی مرایا [و شهداء] خواهد بود یعنی ادعایی از این بالاتر برای او نمی‌ماند. یا باید دعوی مرآتیت نماید و یا شهدائیت و مدعی این دو مطلب نیز صدق دعوایش موقوف به تصدیق مرآت مسلم منصوص مخصوص است؛ [باید مقبول او باشد] نه این‌که مردود [مطرود].[۵۰۰]

گفتار جناب میرزای ابوی در احتجاب به واحد بیانیّه

یاللعجب از این ادعاهای [ناحق] بی‌قاعده که به هیچ برهانی از براهین عقلیه اصلاح نمی‌توان کرد! بی‌چاره عباد [ساده‌لوح] که در دام تزویر افتاده‌اند و متمسک به این عبارات شده‌اند که: حضرت اعلی ــ جل ذکره ــ در باب ظهور من یظهر فرموده‌اند که: «به مرایای بیانیّه محتجب نشوید!»، هیچ‌یک نفهمیده‌اند که مقصود حضرت اعلی بعد از ارتفاع و شوکت شجره‌ی بیان بوده است؛ آنان که خود را مقتدا می‌شمارند چون علمای حالیه‌ی[۵۰۱] فرقان، نه آن مرایایی که منصوص به نص خاص‌اند [مثل

ائمه‌ی هدای فرقان] چنان‌که در بعضی از مواضع بیان [صریحاً] می‌فرماید: «ترحم بر انفس خود نموده، طول لیل خود را ضایع و باطل نکنید!»[۵۰۲] و مثل به ظهور خود و اعراض علمای فرقان می‌زنند و می‌فرمایند: «می‌بینم که اهل بیان بیان‌های هزار مثقال ذهبی تمام می‌نمایند ولی از مُنزل آن محجوب می‌مانند![۵۰۳] جدران بیت و مقاعد حروف حی را به ابهی طراز مزین می‌کنند ولی از نفسی که کل به کلمه‌ی او خلق شده، اعراض می‌نمایند»[۵۰۴] [و از این مقوله کلمات و فرمایشات در بیان بسیار است ولی تمام آنها بر ضد و خلاف ادعای مدعی دلالت دارند و هیچ‌کدام مطابق و موافق ادعای او نیستند.][۵۰۵]

وصیت‌نامه‌ی جناب میرزای ابوی در عبودیّت صبح ازل

بالجمله، وصیت‌نامه‌ای است از [پدر][۵۰۶] بزرگوارت که به لسان فارسی نگاشته‌اند؛ لازم دانست که برای بیدار شدن عباد الله از خواب غفلت بنگارد و آن این است:

وصیت می‌نماید این ذره‌ی فانیه در هنگامی که منقطع است از کل من فی الأرض، متکل است به سلطان فضل و عدل و ملیک جلال و صرف جمال؛ پس بشنوید ندای مرا و قبول فرمایید پند مرا!

اول، شهادت می‌دهد گوشت و پوست و دم و عظم و سر و شهود من بر این‌که سلطان بیان سر ظهور و صرف بطون اوست که برافروخت سماوات بدیع را به قدرت کامله‌ی خود و مزین فرموده او را به شمس جمال و نقطه‌ی اجلال و مقرر داشت در او کواکب دُریّات و انجم لائحات تا دلیل باشند بر سلطان احدیت او و سبیلی باشند بر اظهار قدرت و هیمنت او. نازل فرموده کتاب محکم و حکم معظم خود را و مقدر فرموده برای هر نفسی قسمت و نصیبی درکتاب خود و در ضمن هر حرفی خلقی مقدر فرموده که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند که نفسی از خلق او را منع نمایند قادر نیستند. ارواح کل ممکنات را در هیاکل کلمات به نفخه‌ی قدرت دمید، از آنها إلی ما لا نهایه سر امکان و اکوان دمیده خواهد شد و خلق خواهند گردید و لو أن المشرکین لکارهین. هل یقدر أحد أن یمنع حرفاً منها عن أهلها؟ لا فوربّی و لو أن الکل قادرین!

پس بشتابید ای اهل بیان که شاید درآن حدیقه داخل شوید و از نعمت‌هایی که درآن مقدّر است مرزوق گردید. قسم به خدایی که سایر فرمود این شجره‌ی حزن را در

اطراف و اکناف که اگر وصف نمایم تفصیل یک طبقه از طبقات اولی ــ که مکنون است در بیان ــ جمیع من فی الأرض متحیر شوند إلا من شاء ربی و أنتم فی الحین تقولون: فورب السموات و الأرض ما هذا إلا خلق عظیم! و حال این‌که این عبد مسکین حرفی ازآن را ــ کما ینبغی بسلطان عزه وملك مجده ــ احصا ننموده؛ فلتسرعن یا أهل البیان لعلکم تصطلون بما قدّر الله لکم و لا تحرموا أنفسکم إن أنتم تعلمون!

و بعد، شهادت ظاهر و باطن این نقطه‌ی حزن آن‌که ای قوم! طلعت ازل سلطان است بر اهل سماوات و ارض و اوست سر در کل کتب و اوست مستسر در جمیع صحف. به او قائم است ارکان بیان و به اسم او مستقر شده عرش جنان در هویت امکان و به او مرتفع شد سماوات عُلی و به او ساکن است ارض بر عمود سنا. «من أطاعه نجی و من تخلف هلك».[۵۰۷] برکل اهل ارض، از شرقها و غربها، برّها و بحرها، سهلها و جبلها، لازم و واجب است اطاعت ایشان به هر قسم که رضای مبارک ایشان است وکفی بالله و نفسه علی الحق ما أقول شهیداً!

پس بشناسید قدر این طلعت باقی را اگرچه حق شناختن او ممکن نیست و لکن بر حد مُکنت و استعداد شما از بحر جود خود عنایت می‌فرماید و خود را می‌شناسد. پس حق این ایام را دانسته، کاری نکنید که از جمیع رحمت کامله‌ی او محروم مانید!

و دیگر، استدعا می‌کنم که این چند یوم که ازعمر شما باقی مانده، با یکدیگر در نهایت رأفت و رحمت رفتار وگذران نمایید تا در سایه‌ی عنایت خاص مستریح و مسترقد باشید که آن است اصل در جمیع اکوار و اوست مقصود درکل ادوار! و متمسک شوید به عزت عطوفت او و متوسل شوید به حبل عفو او؛ بعد درکمال عز و سرور، شاید بر غرف رحمت متکی و بر اعراش رفعت مستریح باشید! و هرگزکدورتی بر خود راه مدهید که مایه‌ی غفلت می‌شود! درکمال مودت ایام را بگذرانید، اسباب حزن را بالمره مرتفع نمایید! أُوصیکم یا أهل البیت بأن تعملن کل ما وصّیناکم و لا تکونن من الذینهم کانوا فی الأرض هم مفسدون![۵۰۸]

[و از وصیت‌نامه‌ی عربی ایشان همین چند فقره‌ی آخر آن را ــ که صریح در مطلب است ــ می‌نگارد:][۵۰۹]

أُوصیکم یا عباد بما وصّیکم الله من قبل فی ألواح عز مسطور! أن اشهدوا فی أفئدتکم بأن بقیة الله فی تلك الأیام هی [مرآت الأزلیة][۵۱۰] طلعة النور و بقیة المنتظَر الذی یظهر فی المستغاث حقٌ لا ریب فیها إنا کل منتظرون!

إلی أن قال: إن الذینهم أعرضوا عن الله ربك و یحرفون الکلم عن مواضعه فقد تولّوا عن الصراط؛ فما لهؤلاء من أمر و أُولئك لا یشعرون. قل إنه لصراط الله فی السموات و الأرض قد مروا علیها کل النبیین و المرسلین حین الذی أنتم تغفلون. أن اتقوا الله ولا تتبدلوا النور بالظلمة ولا اللؤلؤ بالحصاة و لا الصباح بالسماء إن أنتم قلیلاً ما تتعرفون. هو الذی خلقکم و صوّرکم ثم أظهرعلیکم نوراً من بدایع فضله و أیّدکم بجنود السموات والأرض لعلکم تشکرون.[۵۱۱] ثم اشهدوا بأنی عبدٌ آمنت بالله و طلعة النور و جلست فی نقطة الحزن بالذلة الکبری بما حرکت خیط السوداء علی ألواح عزمسطور. أن یا أهل الملأ! هل سمعتم منی دون حرف العبودیّة؟ قل ویل لکم أتؤمنون بالله ثم بعبده تفترون و فی حقه تفرطون؟! إلی ان قال:[۵۱۲] إن الذین قالوا فی حقی دون ما سمعوا منی أُولئك حشرات الأرض و لن یعرفوا شیء من الأمر و ما لهم من شعور.[۵۱۳]

«اولاً، بر سبیل جمله‌ی معترضه، غافلین را ملتفت یک نکته‌ی دقیقه از این وصیت‌نامه می‌نماید: «و بقیه المنتظَر الذی یظهر فی المستغاث حقٌ لا ریب فیها إنا کل منتظرون!»؛ نمی‌دانم با این تصریح که بقیه‌ی منتظری که در مستغاث ــ که دوهزار و یک سال دیگر است ــ ظاهر می‌شود حق است بدون شک ما همه منتظر ظهور او هستیم؛ مقصود از این بقیه‌ی منتظرکیست؟ اگر حضرت من یظهر است، پس دیگر این ادعای من یظهری چیست؟ و اگر دیگری است، پس اوکیست؟ فاعتبروا یا أُولی الألباب!»[۵۱۴]

و ثانیاً، عرضه می‌دارد:[۵۱۵] [ای ناظر در این الواح!][۵۱۶] از روی انصاف با کمال دقت نظر مشاهده نما و نظر کن به عبارت این دو وصیت‌نامه ــ که به لسان عربی و فارسی نوشته‌اند ــ ببینید چه می‌فهمید؟ اغلب عبارات آن مشوب به خیالات فاسده‌ی خود و آکنده به تدلیس و تلبیس که بر اهل دانش امر را مشتبه نماید و این همه اکاذیب و اباطیل به قالب زند! بی‌چاره نفهمیده آنان که تصدیق او را کردند، بعضی از آنها از نار حبی که درکانون سینه‌ی ایشان مشتعل بوده، مجذوب اسم مبارک حضرت اعلی و نقطه‌ی اولی ــ جل ذکره ــ بوده و به غیر از مدعی کسی را ندیده و غیر از خوار عجل جسد آوازی نشنیده، تسلیم شدند، [امثال مردم شام که به معاویه گروش کرده با حضرت امیر جنگ کردند، چون کلیه‌ی فتح شام و اسلام اهل آن در عهد خلفاء واقع شد و ابداً مردم شام عارف و واقف بر فضائل و مناقب حضرت امیر

نشدند؛] برخی از همج رعاع که جمیع حرکات‌شان لا یُشعر بود، [اتباع کل ناعق، یمیلون مع کل ریح،][۵۱۷] گرویده‌اند؛ جمعی بی‌چاره هم از بی‌سوادی و بی‌اطلاعی بعضی عبارات عربی و فارسی مغلق به هم‌بافته یافتند ــ به گمان این‌که هرگردی گردوست ــ [آنها را آیات الهی تصورکرده،] به زندان ابدی دچارگشتند؛ جمعی دیگر ازمدعی شنیدند که: «ما قمیص الوهیت را از حضرت ثمره خلع کردیم و [نطق را از او گرفتیم»؛ باورکردند و حال آن‌که غیر ازکرورها آثار ظاهره و آیات باهره که از آن زمان تاکنون[۵۱۸] از خود آن حضرت صادر شده و می‌شود،][۵۱۹] الان هستند بزرگوارانی که طایفند حول آن کعبه‌ی واقعی و از آنها آثاری به ظهورمی‌رسد که خود مدعی از اتیان به مثل آثار آنها عاجز است [و ــ إن‌شاءالله تعالی ــ در ذیل این جواب بعضی از آنها را محض آگاهی بی‌خبران خواهیم نگاشت.][۵۲۰]

نقد کلام جناب میرزای ابوی در خلع قمیص الوهیّت از صبح ازل

بالجمله، ای اهل انصاف! [خوب ملاحظه فرمایید][۵۲۱] این شخص بزرگوار را که می‌گوید: «من قمیص الوهیت را از حضرت ثمره انتزاع کرده‌ام»، یک [انسانِ][۵۲۲] [بی‌غرضِ] منصفی [نیست] از ایشان بپرسد: این قمیص الوهیت خلعت حکومت یزد وکاشان بوده یا خرقه و دراعه‌ی درویشان؟ این قمیص شولای خزپوشان طهران بوده است و یا کپنک ساربانان خراسان؟ این عبارات چیست که می‌گویید؟ اهل عرفان و ایقان چگونه به این عبارات واهی بی‌معنی فریفته می‌شوند و ارباب تمیز بابصیرت کجا به دلایل دلیله‌ی[۵۲۳] محتاله شیفته می‌گردند؟ نحن أبناء الدلیل!

اینان اشخاصی هستند که باقصی‌النهایه می‌دانند پس از این‌که شمس حقیقت [و مظهر تام الوهیت][۵۲۴] و احدیت[۵۲۵] از افق کل شیء و مشرق کل نفوس و مطلع تمام ذرات طالع گردد، همه‌ی کاینات و جمیع ممکنات را مظهر ذات اسماء و صفات او بینند و نقطه‌ی ربوبیت را در تمام دوائر آفاقی و انفسی دائر مشاهده نمایند و مظهر نفس الله القائم بالسنن را ــ که درکل عوالم مقام اوست ــ عارف و ناظر شوند و می‌دانند که «لا إله إلا الله» به او ظاهر شده و اوست مشیت اولیه و اوست اراده‌ی ازلیه و آنچه راجع إلی الله است راجع به اوست و آنچه راجع به او نیست راجع إلی الله نیست! از برای او دو مرتبه است:

مرتبه‌ی اول، هویت وکینونیت اوست که محل مشیت و اراده و مهبط وحی و مطلع امر و منبع علم و عرفان و مشرق حکمت و ایقان و افق انوار و اسرار و قطب دائره‌ی غیب و وحدت است. نبوده هیچ‌وقت برای آن ذات مقدس ضِدّی و نِدّی و نخواهد بود در هیچ عالمی از عوالم برای آن سازج‌السوازج شبهی و شریکی و او ــ تعالی شأنه ــ از ادراک و عرفان و بلوغ عقول و افهام و وصول مشاعر و مدارک و اوهام متعالی است.

و اما رتبه‌ی ثانوی آن مرات الله است در کل شؤونات و جمیع مظاهر اثبات و اهل علیّین مرایای اویند و مرآت اولیه ــ که مظهر [اراده][۵۲۶] و أول من آمن به نقطه‌ی حقیقت است ــ اجل و ارفع از عرفان و شناسایی است که او را به غیر او شناسند [چنانچه نقطه‌ی فرقان در حقش فرمود: «ما عرف الله إلا أنا و علی و ما عرفنی إلا الله و علی و ما عرف علیاً إلا الله و أنا».][۵۲۷]

چون از این رتبه تنزل نمایند، بهترین دلیل و نیکوترین سبیل عرفان او به آیات باهرات است که از سماء مشیت فطرت او نازل شده و آیات الله است و تمام ماسوی در جمیع مراتب و شؤون از اتیان به مثل آنها عاجزند اگرچه برحسب صورت لفظ و ظاهر عبارت باشد.

[در اینجا یک نکته‌ی لطیف دقیق هست که ذکر آن لازم است:]

چون مظاهر کلیه‌ی الهیه شموس حقیقت می‌باشند و به قیام ایشان قیامت قائم می‌گردد[۵۲۸] (و إذ الوحوش حشرت)،[۵۲۹] پس باید مرایای علیّینی و سجّینی ــ که حاکی از اثبات و نفی باشند ــ [هردو] ظاهر شده، تا مطلع انوار و [اظلال][۵۳۰] شوند [مانند][۵۳۱] آب راکد صافی در [حیاض صافیه][۵۳۲] و یا در مزابل و مبازل [عفنه (هردو)] اگر به شمس مواجه و مقابل شوند، البته عکسی [و ظلّی][۵۳۳] در این هردو آب[۵۳۴] هویدا آید و این مطلب از محسوسات و مشهودات است، محتاج به اقامه و برهان [و دلیل] نیست؛[۵۳۵] زیرا که در زمان هر نقطه از نقاط قبل این مطلب جاری و ساری بوده، چنان‌که در [عهدِ][۵۳۶] بدیع اول شیطان و عصر ابراهیم نمرود و عهد موسی فرعون و زمان نقطه‌ی فرقان ابوجهل و عصر قمر ولایت ابوالشرور و زمان حضرت مجتبی معاویه ــ علیه الهاویة ــ [و بر همین قیاس در همه‌ی اعصار و ازمان جاری بوده و خواهد بود و شاعر در همین باب گفته است:

این غایت اشراق الهی است که بنمود
از فرط ضیا در دل هر ذره تجلّی]
[زان است کهین همچو مهین جلوه نماید][537]
««اشراق کند همچو گهر صخره‌ی صمّا»»[538]
««چون چهر قمر چهره‌ی هر ذره فروزان
تابان دل گودال عفن چون دل دریا»»

بالجمله، به این تدلیسات مخلصینی که غواص بحر حقیقتند رام اهریمن نشوند و به چنین تلبیسات موقنینی که از سلاسل هوی و هوس رسته‌اند در دام نیفتند. اینان گوی معرفت و حق‌شناسی از قاطبه‌ی اهل شهود ربوده و از آینه‌ی قلب غبار جهل و غفلت زدوده‌اند و اگر شما را به اسباب و زخارف دنیوی مباهات و مفاخرات هست و به کسر قلوب و قتل نفوس [و سفک دماء] مبادرت، اینان را به فقر و فاقه و تحمل و بردباری و در نزول [بلایا و محن][539] [تصبّر و][540] سپاس‌گذاری است.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم   که در طریقت ما کافری است رنجیدن

ایمان مستودع جناب میرزای ابوی

ولی افسوس دارم از این‌که شخص سال[ها][541] از عمرش بگذرد و جمیع اوقات شبانه‌روزش به صحبت بزرگان و اخیار و تتبّع در آیات و اخبار صرف شود، در اواخر عمر [و پایان زندگانی] محض هوا و هوس نفسانی و ریاست و اقتدار چندروزه‌ی دنیای فانی، با آن‌همه اظهار عبودیّت و جان[نثاری‌های سابقه، از حق محجوب و از خیر ابدی و حیات سرمدی محروم ماند؛ فاعتبروا یا أُولی الأبصار! چاره ندارم][542] جز این‌که بگوییم ایمانش مستودع بوده که از جنت ایقان اعراض نموده است.

به خاطرم آمد قضیه‌ای که در زمان غوغای قلعه‌ی[543] [طبرسیه]،[544] [جناب ابوی][545] در خدمت حضرت ثمره برای نصرت امر به آن طرف می‌رفتند و در آن زمان عمر شریف [حضرت ثمره][546] بین شانزده و هفده بوده است، در آمل حکومت اطلاع به هم رسانیده، مأمور فرستاد هر دو را گرفتند و بردند. وقتی که می‌خواستند حضرت را اذیت کنند، ایشان خود را به روی آن حضرت انداخته و از ضرب و لطمه

وقایه شده و التماس می‌کردند که: «او طفل است و تقصیری ندارد؛ عوض ایشان به من ایذاء و اذیت نمایید!» چه سود که نبودم در این اواخر عمر به ایشان بگویم: «کجا رفت آن روی چون سندروس؟ آن جان‌نثاری‌ها [و دلسوزی‌هایت] چه شد [وکجا رفت]؟ أکفرت بالذی خلقك من تراب ثم سوّیك رجلاً؟[۵۴۷]»

بالجمله، بعد از این همه طغیان و غوایت و دعوی حسینی وگریه و زاری‌های دروغی [و مصنوعی] و استنصار از جمیع پیرزن‌های یزد وکاشان نمودن،

من حسینم من حسینم ای خدا　　روز و شب در شور و شینم ای خدا

در صورت خود را به لباس مظلومیت آراسته [و این آیات را در مظلومیت خود نازل کرده: «إننی أنا الله لا إله إلا أنا الغریب المظلوم. إننی أنا الله لا إله إلا أنا الکئیب المسموم. إننی أنا الله لا إله إلا أنا الأسیر المسجون المغموم.»[۵۴۸] در ظاهر قمیص مظلومیت پوشیده این نوع اظهارات می‌کردند ولی در معنی و باطن چه خون‌های ناحق که ریختند و امر به قتل ادلاء و شهدای بیان که در این ادعا با ایشان همراه نبودند کردند و هریک از آن بزرگواران را به انواع شکنجه و عقوبت شهید نمودند!][۵۴۹] «و لا تحسبن [الله بغافل عما یعمل الظالمون.[۵۵۰] و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون».[۵۵۱]]

[اگر در این ایام اخیره خدمت ایشان رسیده بودم، عرض می‌کردم:]

[ای بیچاره! همین‌که][۵۵۲] جاده‌ی انجام[۵۵۳] خیال خود را از اهل اعراض و ایراد صاف دیدی و چون طبیعیّین و دهریّه[۵۵۴] عوالم لایتناهی الهی را همین چندروزه دنیای دون فهمیدی، از حق اعراض کرده، لوای الوهیت افراشتی، به دعوای من یظهری اسم خود را طلعت قدم گذاشتی و بذر نفاق در قلوب کالحجاره‌ی[۵۵۵] آن گروه انبوه [جهّال ضُلال]کاشتی که جز خار[شقاق][۵۵۶] برگ و باری ندهند و غیر از نکده‌ی ظلم و [عدوان][۵۵۷] ثمری نیارند. بعد از این همه تفصیلات، ندانستم دعویت را چه نام است وکتاب احکامت کدام؟ اگر آن[۵۵۸] خالوئیه است که اسمش را ایقان گذاشته‌اید با جزیی تغییر و تبدیل، آن را که در زمان اظهار عبودیّت [خود به حضرت ثمره تصنیف کرده‌اید؛][۵۵۹] همان‌طوری که شما ترقی کرده‌اید، آن کتاب هم ترقی کرده است! بر فرض هم اسم[۵۶۰] کتاب ترقی کرده باشد، چرا مضامین [و عباراتِ]کتاب

ابداً ترقی نکرده است؟ [شما را] [۵۶۱] گمان این‌که [فقط] تلفیق عبارات [مغلقه] و مراعات سجع و قافیه مردمان زکی فطن [خالص مخلص] را به شبهه می‌اندازد و فرق فی‌مابین تکسّب [و استراق و طبع] و فطرت نمی‌گذارند؟ [حاشا وکلّا؛ هرگز] چنین نیست!

هر دو صورت گر به هم ماند رواست — آب تلخ و آب شیرین را صفاست
جز که صاحب ذوق کشناسد لباب — او شناسد آب خوش از شوره‌آب [۵۶۲]

خوب است از روی انصاف اندک ملاحظه نمایید که از ابتدای این ادعا [تاکنون]، چقدرها از نفوس [مقدسه] [۵۶۳] را عدواناً شهید کردید و مابقی [ازمؤمنین] را [تهد]ید [۵۶۴] و تخویف به قتل و زجر نمودید! نسبت‌ها به حضرت ثمره داده، کمال اذیت و آزار را از هر جهت به آن حضرت رسانیدید! چند دفعه برای قتل آن حضرت مأمورگماشتید! اراذل [و اوباش] خلق را به شتم و سب او واداشتید! [چقدر اکاذیب و مفتریات و تهمت و بهتان در حق آن حضرت به ناحق ذکرکردید!] به جمیع ولایات نسخ احکام بیان را فرستادید، دیدید از عهده‌ی یک حکم از احکام بیان برنمی‌آیید، لابد بازعدول کردید! با این تفاصیل، [۵۶۵] [خیلی آرزو دارید وگمان می‌کنید که شما و تابعین شما تا قیامت اخری مثل اهل سنت و جماعت که در سلسله‌ی مسلمین محسوب‌اند، شما هم در سلسله‌ی اهل بیان محسوب و در ظل اسم بیان اسمی و ذکری از شما باقی و برقرار خواهد ماند، حاشا وکلا! «تلك أمانيُّكم»! [۵۶۶] هرگز چنین نخواهد شد، چرا که اهل سنت و جماعت ـ هرچه کردند ـ باز بر اصل دین و ایمان منکر و جاهد نشدند و خود را از ظل [۵۶۷] تبعیت اسلام خارج نکردند ولی مثال و مآل حال [۵۶۸] شما بعینه مثال و مآل بلعام باعور است در امت موسی که این آیه‌ی شریفه در حق او نازل شده: «و اتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فأتبعه الشیطان فکان من الغاوین * و لو شئنا لرفعناه بها و لکنه أخلد إلی الأرض و اتبع هواه فمثله کمثل الکلب إن تحمل علیه یلهث أو تترکه یلهث ذلك مثل القوم الذین کذّبوا بآیاتنا». [۵۶۹] و مثال حال ابومسیلمه‌ی کذاب در اهل فرقان و اسلام با وجود آن‌که نبوت و رسالت حضرت ختمی‌مرتبت را قبول کرده، خودش هم دعوی نبوت کرده و مثل شما آیاتی هم برای استدلال بر حقانیت خود نازل کرده، باغی هم به اسم «حدیقة

الرحمن» در یمامه ساخت مثل «حدیقة الرضوانِ» عکا؛ جمعی کثیر هم به اوگروش کرده ایمان آوردند و لقب احمد بر خود نهاده، چنانچه مولوی فرموده:]

[شیر پشمین از برای کد کنند   بومسیلم را لقب احمد کنند

بومسیلم را لقب کذاب ماند   مرمحمّد را اولوالالباب ماند]

[مسلم بدانید از برای شما هم جز لقب کذابی چیزی دیگر باقی نخواهد ماند چرا که واقع امر و حقیقت حال شما هم از همان منوال است چنانچه یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان ــ که شخص ثقه و شغل او صحافی بود[570] ــ نقل نمود:]

[اوقاتی که حضرت ثمره در بغداد مستور و مختفی بودند، به عزم زیارت آن حضرت به بغداد رفته، خدمت جناب ابوی رسیده، از ایشان استدعای تشرف خدمت حضرت را کرده، جواب دادند: «ابداً ممکن نیست!» بعد، از ایشان سؤال کرده: «بفرمایید رتبه و مقام خود شما در این امر چه رتبه و مقام است؟» جواب دادند: «من فانوسی هستم که آن شمع هدایت را از تندباد حوادث حفظ می‌نمایم.»[571] بعد از چندی دیگر که شنیدم این ادعای بزرگ راکرده و با حضرت ثمره کمال مخالفت و ضدیت را پیدا نموده، بعضی اِسنادها به آن حضرت داده، خیلی تعجب می‌کردم با آن لفظ صریحی که از زبان خودشان شنیده بودم چه شده که این نوعِ مخالفت کرده‌اند؟ و در این امر خیلی حیران و سرگردان بودم تا آن‌که شبی در خواب دیدم بر دکان صحافی نشسته، بچه‌ی مجوسی وارد شده، دست در بغل کرده جزوه‌ای بیرون آورده جلو روی من گذارد. از او پرسیدم: «این جزوه چیست؟» گفت: «کاغذی هست که ابومسیلمه‌ی کذاب به سفیانی نوشته است.» وقتی که بیدار شدم، خیلی از این خواب تعجب می‌کردم. روز همان شب بچه‌درویشی ــ که با من آشنا بود ــ در همان دکان نزد من آمده، دست در بغل کرده جزوه‌ای بیرون آورده جلو روی من گذارد. از او پرسیدم: «این جزوه چیست؟» جواب داد: «لوحی است که جمال قدم برای حاجی محمّد کریم‌خان کرمانی فرستاده است.» فوراً خواب شب به خاطرم آمده، سجده‌ی شکر برای راهنمایی و هدایت پروردگارکردم. چنانچه سفیانی بودن حاجی کریم‌خان را از سابق به نص صریح حضرت نقطه‌ی اولی می‌دانستم، از این غیب‌نمایی و رؤیای صادق مرتبه و مقام این مدعی را نیز دانسته، یقین حاصل کردم.]

و یکی دیگر از شواهد و بینات که مثبِت این مقام است از برای مدعی مفتری،

تاریخ وفات اوست که از لسان‌الغیب بر زبان یکی از مؤمنین بیان جاری شده به این عبارت: «مات بلعاماً کذّاباً» و مطابق است با سنه‌ی هزار و سیصد و نُه که سال خسف و زهاق اوست و از وقوع این واقعه در این سال ظاهرگردید صدق کلام معجزنظام حضرت نقطه‌ی اولی که از پیش خبر داده بودند: «و فی سنة التسع کل خیر تدرکون» چرا که هیچ خیری مافوق رفع شر و زهاق باطل ظلام نیست که حق از مزاج باطل خالص گردیده، ظل ارض اسفل ادنی از وجهه‌ی مقدس قمر خلافت برطرف شده و به خسوف او خسوف قمر ولایت زایل گردیده، شعشعه‌ی جمال مقدّسش چنانچه باید و شاید شارق و تابان شود و از جهت دفع شر آن شریر اشر اهل بیان کل خیر را ــ کما ینبغی ــ درک نمایند و اکتفا به همین ذکر تسع بدون ماقبل آن از ثلاث مئة و ألف برمشابه حدیث مروی درباره‌ی قائم است که می‌فرمایند: «و فی سنة ستین یظهر أمره و یعلو ذکره»، فقط اکتفا به ذکر ستین می‌فرمایند بدون ذکر ما قبل آن از مئتین و ألف[۵۷۲] و الحمد لله علی التوفیق.[۵۷۳]

[بالجمله، چون رشته‌ی کلام به این مقام منتهی گردید، مُلهِم غیبی و منادی سری امر به کشیدن عنان توسن تیزرو قلم و اختتام کلام به مناجات ملک علام می‌فرماید:]

[اللهم إنا نشکوا إلیك فقد مُجلّینا و غربة مربّینا و قلّة عددنا وکثرة عدوّنا و تظاهر الزمان علینا و وقوع الفتن بنا. فافرج ذلك اللهم بعدل منك تظهره[۵۷۴] و سلطان حق تظفره. اللهم و صل علی ولی أمرك و مرآت نفسك و حُفَّه بملائکتك المقرّبین و أیّده بروح‌القدس یا رب العالمین. و عزّز أولیائه و انصر أحبائه و اخذل أعدائه و أهلك خصمائه. ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و أنت خیر الفاتحین.][۵۷۵]

معرفی جناب حاجی میرزا احمد کرمانی

[از آنجایی که در طی اوراق سابقه وعده داده بودیم به نگارش آثار ظاهره وکلمات باهره‌ی صادره از بعضی علماء مؤمنین و عرفاء موقنین طائفین حول حرم ازلیّه و ساجدین نزد باب مرآت الهیّه که شخص مدعی عاجز و قاصر است از اتیان به مثل آنها؛ از جمله‌ی آن مؤمنین عارفین جناب حاجی میرزا احمد کرمانی است و این شخص عظیم‌الشأن از جمله تلامذه‌ی درس و اصحاب جناب ملّا محمّدجعفر

کرمانی است و آن بزرگوار از اجلهی ارکان اهل بیان و سابقین اولین از مؤمنین به حضرت نقطهی اولی است و درکرمان ایشان اعلای لوای بیان نموده، جمعی کثیر را به قوهی تبلیغ بلیغ و دعوت حقه داخل در این امر نموده و تا قدم آخرین و نفس واپسین بر جادهی هدایت و صراط حق مستقیم بوده و هیچگاه به اضلال مضلّین و اغوای مبطلین اعتنا نفرموده، کالجبل الراسخ الرفیع و الطود الشامخ المنیع بر امر الهی ثابت و مستقر بوده] ««و اوقاتی که حضرت قدوس[576] بعد از مراجعت از سفر مکه در ملازمت حضرت نقطه، مأمور کرمان برای تبلیغ حاج محمّد کریمخان شده و به کرمان تشریف آورده، جناب ایشان نهایت خدمتگزاری و جاننثاری را به جا آورده، اسباب مسافرت و عزیمت آن حضرت را به طرف مازندران فراهم کردند.»»[577]

[و از طرف قرینالشرف حضرت ثمره در توقیعات رفیعات و الواح صادره، نهایت توصیف و تعریف از ایشان شده، او را «عالم جلیل» و «جعفر کبیر» خطاب فرموده و این لوح را در زیارت ایشان بعد از صعودشان نازل نموده:[578]]

[بسم الله و بالله و ماشاءالله و لا أمر إلا بالله. الضیاء علیك یا من آمن بآیات الله و انقطع إلی الله و صدق مظهر نفس الله و رجا عفو الله و عرج إلی الله و شهد حقّه و استعرج إلی الله بشیخوخة بالغة صالحة و نام مع الصلحاء السعداء الرفعاء و نصر ربه بما استطاع فی حیاته و ثبت فی کلمته و عبده فی السِّلم و الامتناع و أحسن فی عمله و ما زعزعه کید الوسواس و شرور الخناس و اتکل علی الله الملك العدل و إله الناس و عرف نفس الله و اتبع آیات الله و أنار بوجه الله و فاز برحمة الله و دخل رضوان رضی الله و شرب من جذبات حب الله. لعن الله من فرح بعروجك و أخذ الله من ابتهج بصعودك فقد عرجت إلی الله مخلصاً و صعدت لدیه خالصاً مرفعاً مخصصاً فسیلحقنا الله بك و بمن آمن به إنه علام حکیم و إنه فتاح قریب.]

[بالجمله، از جمله آثار ظاهره از جناب حاجی میرزا احمد کرمانی یک خطبهی عربی و رسالهی ردیهی فارسی است که در خاتمهی این جواب محض تذکر اولیالالباب ذکر نموده؛ و من الله التوفیق و علیه التکلان.]

جزء سیّم از کتاب مستطاب تنبیه النائمین
حاوی بر خطبه و رساله‌ی ردّیه‌ی جناب حاجی میرزا احمد کرمانی است.[۵۷۹]

صورت خطبه‌ی جناب حاجی میرزا احمد کرمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى انسدّت السبل إلى عرفان ذاته و انقطعت الطرق إلى الوصول إلى هويّته. قد تقدّس عن عرفان الممكنات و تنزه عن مشابهة الموجودات و تعظّم عن مماثلة الكائنات و تعالى عن الاقتران بالجسمانيات و هو الفرد الوتر لا إله إلا هو العزيز البديع سبحانه و تعالى. عجزت الأفهام عن معرفته و قصرت المدارك و المشاعر و الأوهام عن البلوغ إلى حقيقته وكلّت الألسن عن أداء حق مدحته. ليس له شريك فى ملكه و لا شبيه فى صفاته و لا ند فى آياته و لا مثل فى أمثاله و هو الله الصمد القادر الغنى لا إله إلا هو الحى المتعال. قد توحّد بالعزة و العظمة و القدرة و القوة و البقاء و تفرد بالجلال و الجمال و الكمال و الجبروت و الكبرياء. جل عن إحاطة هندسة القدر و عن مشاهدة النظرة و معاينة البصر. تعالى عما يقول الملحدون فى شأنه و تقدّس عما يصف الواصفون فى حقه و هو الله الواحد الأحد القاهر القيوم لا إله إلا هو الكبير الجليل الجميل. قد أبدع الأشياء بمشيّته و إن الإنشاء مخترع بإرادته وكل شىء مقبوض بقبضة قدرته، معدوم صرف لدى ظهور أنوار عظمته، مفقود بحت لدى تجلى إشراق ضياء شمس طلعته و هو القائم فى ذاته بذاته فى علو ذاتيّته و سمو سرمديّته. لا أول له بأزليّته و لا آخر له بأبديّته و هو الأول فى آخريته و الآخر فى أوليّته و

هو الظاهر بأنواره و آثاره و آیاته و الباطن بحاق هویته و ظاهریته عین باطنیته و باطنیته نفس ظاهریته و هو القیوم لا یقارنه شیء بأحدیته و هو الواسع لا یقاربه[۵۸۰] شیء بإحاطته. دل ذاته بذاته فی ذاته لذاته علی ذاته و لا یفوت شیء عن قبضة قدرته و هو القوی القدوس الملک السلطان لا إله إلا هو الرحمن الرحیم. سبحانه سبحانه له الأسماء الحسنی مع تقدسه عن کل اسم غیر حقیقته و له الأمثال العلیا مع تنزهه عن کل مثل سوی ما مثل لنفسه بنفسه و له الصفات الکبری مع عظم ذاته عن کل صفة غیر ذاته و له الأوصاف العظمی مع تعالیه عن کل وصف سوی ما وصف به نفسه و هو الله الرب الرؤوف العطوف لا إله إلا هو الجواد الکریم.

تعالی تعالی، جعل الأشیاء کلها مظاهر أسمائه و مطالع صفاته و موادع آیاته و مشارق أنواره و مطالع آثاره و مخازن أسراره و مهابط إفضاله و مواضع بروز إفاضاته و ظهور حکمه؛ فالکل شاهد بربوبیته، مدل علی وحدانیته، ناطق بلسان هویته بثنائه و هو بسعة کرسیّه ظاهر له به و متجلی به علیه و ناطق عنه بثناء نفسه و ینطق لسان کبریائه من ظاهر کل شیء و باطنه و سره و علانیته بأننی أنا الله لا إله إلا أنا الأحد الصمد المحیط. و مع تجلیه علی کل الذرات بکل الأسماء جعل کل واحد من الموجودات مظهر اسم من أسمائه. کان ظاهراً منه به و جعله أظهر الأسماء من ذلک فتجلی علی العرش باسمه العظیم و علی الکرسی باسمه الرفیع و علی السموات باسمه العلی و علی العناصر باسمه الخالق الرزاق المحیی الممیت و جعل من الأشیاء مظهر الأسماء بأجمعها فی کمال الظهور بلا مزیة لاسم منها فیه هیکل الإنسان و أودع فیه کل ما خلق فی الإمکان؛ فهو بظاهره شاهد علی ظاهریته و بباطنه مدل علی باطنیته و بشهادته مدل علی شاهدیته و بغیبه دال علی غیبوبة ذاته و بسمعه و بصره و حیوته و علمه و قدرته و اختیاره و إرادته یشهد بأنه هو السمیع البصیر الحی العلیم القدیر المختار المرید. هو الله لا إله إلا هو الأول الآخر الظاهر الباطن الجلیل الجمیل الکبیر القدوس السبوح الممتنع المنیع.

سبحانه سبحانه، خلق الإنسان علی هیکل أحدیته و نفخ فیه من روح سرمدیته و أودع فیه آیة أزلیته و جعله خلیفته فی أرضه و اصطفاه من سائر مخلوقاته؛ فهو ثمرة شجرة الإبداع و أبهی غصن دوحة الاختراع و هو مظهر العلو و الارتفاع و مظهر القدس

و الامتناع و هو مجمع الأضداد فیعرف الله به بحقیقة توحیده الذی هو الجمع بین التعطیل و التشبیه و به یعرف الفصل من الوصل الذی من عرفه عرف حقیقة توحیده و بلغ قرار التوحید. و هو آیة العظمی التی تدل علی مواقع الصفة التی من عرفها بلغ قرار المعرفة. فهو العالی بروحه و الدانی بجسده و یحکی أن الرب ــ تعالی و تقدس ــ عالٍ فی دنوه و دان فی علوه و هو الظاهر بهیأته الباطن بحقیقة یدل علی أن بارئه ــ تکبر و تعظم ــ ظاهر فی بطونه و باطن فی ظهوره و هو القریب بهیکله البعید بحاق ذاته و غیب فؤاده؛ یدل علی أن خالقه ــ عز و جل ــ قریب فی بعده و بعید فی قربه؛ فهو الظهور الأعظم و البروز الأقوم و الرمز الأعلی و الکنز الأخفی و السر المکنون الأقصی و الکلمة المکتومة العلیاء و الحقیقة الساذجیة النوراء؛ فتعالی الله مبدعه و خالقه و صانعه عن کل وصف سوی هویته المقدسة عن کل وصف. هو الله الملک الحق المبین لا إله إلا هو المقدس المنزه العظیم.

و جعل الأناسی بعد إظهار ما فی قابلیتهم و إبراز ما هو المکنون فی قوتهم و استعدادهم أشباح الناس فی المرایا و جعل الولی الکامل القائم مقامه فی العوالم کلها و خلیفته فی الإبداع بأجمعه ظاهراً فی هذه المرایا و تجلی له به و ظهر منه علیه، فهو هیکل مشیته و موضع إرادته و مظهر هندسة قدره و الحاکم علی الکل بقضائه و مجری المقدرات بإمضائه[۵۸۱] و جعل معرفته نفس معرفته و طاعته عین طاعته و مشاهدته صرف مشاهدته؛ فهو ظاهر الله و ظهوره و مظهره و أعظم مرایاه و سبله و أقوم مجالیه و طرقه؛ فهو شعشعة الذات، الظاهر بالأسماء و الصفات و لمعة الجمال الباهر بالجلال و الکمال و ضیاء طلعته الحاکی عن أنوار وجهه؛ بل هو وجه الله الظاهر عن کل الجهات، المشرق علی ظلمات الإنیات و الطالع عن مطلع الإشارات علی أهل السبحات لإظهار التعینات و هو المراد بالحقیقة التی لا تعرف إلا بعد کشف سبحات الجلال و قطع طرق الإشارات. و هو المدینة التی من دخلها علی حین غفلة من أهلها یجد ما فیها من الکثرات مضمحلة بعد ظهور نور الذات. و هو الذی لایعرف کنهه و لایجهل ظهوره و لایوصل إلی حقیقته و تبلغ إلی الکل حجته. و هو الباب الذی باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب.[۵۸۲] و هو من الأعراف التی لایعرف الله إلا بسبیل ولایتهم. و هو فی مقام الجمع هیکل الربوبیة و فی مقر الفراق

ظاهر بالعبودية؛ فمن عرفه بالنورانية، عرف الله ربه بل معرفته عين معرفته ــ جل ثنائه. و له مع الله حالات هو فيها هو، و هو هو، إلا أنه هو هو، و هو هو. و هو الظاهر بكل الأمثال، فهو قائم مقامه فى العوالم أجمعها فى الأداء و القضاء حتى ظهر أن لا إله إلا هو. و هو الذى لا فرق بين الله و بينه إلا أنه عبده و خلقه، بدؤه منه و عوده اليه، عضد و شهيد و حافظ و راود؛ فبه ملأ سمائه و أرضه حتى ظهر أن لا إله إلا هو.[۵۸۳] و هو الذى ظاهره إمامة و وصاية و باطنه غيب ممتنع لايدرك. بل هو ممسوس فى ذات الله؛ فتعالى خالقه و رازقه و مميته و محييه. هو الله السلطان القدير القوى الملك المجيد الفرد الحميد لا إله إلا هو المبدئ المعيد.

و من الأسرار الظاهرة فى نفسه سر قول ربه لما يريد: «كن فيكون» و إن الله ربه عالم بما كان و ما يكون؛ فهو آية الله و ظهوره و نوره و بروزه و صفاته و صراطه و هو الظاهر بسلطانه و هو المبعوث على الكائنات بشرائع التكوين؛ فلولاه مالبس خلعة الوجود شىء و ماتحلّى بحلية الكمال شىء؛ فكل كمال دون كماله شبح كماله وكل جمال دون جماله شبح جماله وكل جلال دون جلاله شبح جلاله وكل حيوة دون حيوته من عين حيوته وكل علم دون علمه من ينبوع علمه و هو المسؤول عنه الذى أجاب لسانه بمحو الموهوم و صحو المعلوم إذ ماسواه كسراب فى جنب وجوده. و هو الذى لايرى فى الجهات سوى جماله و لايرى فى الوجوه إلا وجهه و لايشاهد فى الأشياء إلا نوره و لايسمع من الألسن إلا صوته إذ أنه هو نور الله نور السموات و الأرض. و هو المشكوة التى فيها مصباح الأحدية فى زجاجة الوحدة التى أنها هى بنورانيتها كأنها كوكب دُرّى يوقد من شجرة مباركة زيتونة تنبت فى أرض الهوية بماء الأزلية. و إنها هى لا شرقية و لا غربية، مقدّسة عن الحد و الجهة، و منزهة عن النهاية و البداية يكاد زيتها يضىء من فرط القابلية و الاستعداد و لو لم تمسسه نار الغيب بسر الإيجاد؛ إذ أنها هى المشيّة التى خلقت بنفسها و خلقت الأشياء بها نور على نور من نور فى نور ليس وراءه نور يهدى الله لنوره بنوره من يشاء من أهل التقوى و الإخلاص الذين لاينظرون إلى شىء إلا و يرون الله قبله و بعده و معه[۵۸۴] و يرون ظهوره فى كل شىء مقدّساً عن ذكر نفس الشىء و يشهدون نوره بعينه التى لاتنام و يضرب الله الأمثال للناس ليقربهم بها إلى مقام الفناء فيه[۵۸۵] و البقاء ببقائه حتى لايشاؤوا إلا ما يشاء و لايريدوا إلا ما يريد و الله بكل شىء عليم.

هو الله لا إله إلا هو الأزلى الأبدى الدائم السرمدى. و هو الله القوى المتين. و إن الله ــ جل سلطانه و على برهانه وعظم شأنه ــ جعل نفحات قدس توحيده ظاهرة عن مهب فيضه و روحات أُنس تجريده[٥٨٦] نافحة عن محل ظهور نور وجهه لعبيده ليجذبهم بها إلى سماء قدس عزه و جلاله و يقربهم إلى كرسى صمدانيته لمشاهدة أسراركماله. جعل نسمات هواه عن كل الأقطار باهرة و فوحات حبه عن جميع الأشطار ظاهرة لئلا يحتجب من يريد لقائه عن كمال الصعود اليه و الانجذاب بنفخات قدسه لديه كى يخرق الأحجاب بنور الانجذاب و يرقق رقائق الأستار التى منعته عن الورود فى بيت الجلال و الوفود على مقاعد الاتصال بعد اضمحلال مساكن الانفصال لئلا يقول أحد: إن أرسلت رسولاً لكنت من المهديين؛ فإنه رسول رب العالمين فى مقام التكوين و التشريع؛ فله الحمد تجلّيه أظهر الذاتى و الصفاتى و الأفعالى و الأسمائى و الأمثالى و الآثارى و الآياتى من كل جهة لاهتداء من يتوجه إليه بنور الوجه و أنار بضياء سناء بهاء عزه على حقائق الموجودات ليدل عليه من أراد العلو عن مهالك التعينات و السمو عن مهاوى الإشارات و الارتقاء عن مهبط الطبيعة إلى المرتبة الرفيعة؛ فدل العشاق بنور الجمال الساطع على الآفاق إلى مطلع الإشراق. أخذهم بيدى جوده الذى لا سبب له سواه وكرمه الذى لا علة له دونه إليه و مكّنهم بالاطمينان و الرضاء لديه، فصاروا بذلك مظهر الحى الذى لايموت و مهيمنين على الملك و الملكوت؛ فهم مرايا السلطان الذى لايزال و مجالى الملك الذى لايزول.

و إلى هذا أشار صاحب السر المكنون و الرمز المخزون المصون، طلعة الهوية و جمال الصمدانية و جلال الكبرياء و العظمة و هيكل السبّوحية و ظهور القدوسية و مجد الربوبية و حقيقة التمجيد بقوله: «جذب الأحدية لصفة التوحيد.»[٥٨٧] فإن السالك إلى الله و المنقطع عما سواه إذا وصل إلى هذه المرتبة و رفع النقاب عن تلك الطلعة، فجلس على كرسى الرفعة و استوى على سرير القوة و القدرة و استقر على بساط الأُنس و الوحدة و رأى جمال الحق لعيانه ببصيرة قلبية، يشاهد طلعة الحق الظاهر فى هيكل شمس الحقيقة و يقول بلسان حاله بجميع ذرات وجوده فى غيبه و شهوده فى ثناء مقصوده و معبوده: فتبارك الله أحسن الخالقين. هو الله الأحد الفرد الحى القيوم الملك الحكم العدل القدوس لا إله إلا هو الرب العلى العظيم.

و إن الإنسان بعد نزول روحه القدسی الغیبی الإلهی عن مقام القدس و التجرد إلی مقام التعیّن و التحدد و عن مقر العلو إلی مقعد الدنو، احتجب عن درك نور الذات بأغطیة الكثرات و حجب التعینات و أستار الإنیات؛ فغمر فی بحار الغفلة و البعد و غمس فی مهاوی التعلق و مهالك التعین، فاحتجب بما هو الموهوم عن جمال المعلوم و نور طلعة القیّوم و صار سباحاً فی طمطام الإنانیة و یم الآمال و سیّاحاً فی بیداء الهوی و الأمانی و صحاری سوء الأفعال و الأعمال؛ فغفل عما یلیق به بما لاینبغی لعلو رتبته، فابتلی بالجهل و الغرور و غرق فی لجة الغضب و الشهوة و رضی بسرور دار الفناء عن نعیم یوم النشور. وكلما تفضّل علیه ربه بإرسال الرسل و إنزال الكتب و تشریع الشرایع و بیان طریق الطاعة و العبودیة، أعرض فأدبر و ولّی و استكبر و اعترض و نفر وكذب أنبیاء الله فغر و أغر. وكلما دعوه إلی الله ما أقبل إلیه و قال: ما أنتم إلا بشر.[۵۸۸] وكلما نصحوا جعلوا أصابعهم فی آذانهم.[۵۸۹] وكلما وعظوا قالوا: فی قلوبنا غلف.[۵۹۰] و لذلك ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوةً و لهم عذاب ألیم.[۵۹۱]

و لكن قلیلاً من الناس اتبعوا أوامر الله و أحكامه و أطاعوا رسله، فأقبلوا بقلوبهم إلی قبلة هیاكلهم و تمسّكوا بحبل ولایتهم و محبتهم و اقتدوا بأولیاء الله المرضیّین الذین لاینطقون إلا عن لسان الله و لاینظرون إلا بعینه و لایتفوّهون إلا بذكره و ثنائه و توحیده و یعلّمون الناس طرق الوصول إلیه و سبل الوفود علیه و الورود علی بساط أُنسه و الدخول فی بیت قدسه؛ فاعتصموا بحبال محبة هذه النفوس القدوسیة و الأنوار الأزلیة و الأشعة الإلهیة الذینهم معادن الرحمة و مكامن الأسرار و مخازن العلم و مشارق الأنوار؛ فطافوا حول حرم ودادهم و أحرموا لكعبة إرشادهم و لبوا حینما سمعوا ندائهم و أجابوا حین أصغوا دعوتهم و استلموا حجراتهم و طافوا سبعة أشواط حول بیت جلالتهم. وصلوا المعراج وصالهم و سعوا بین صفا صفاء قلوبهم إلی مروة مرآتیة غیوبهم و هرولوا بین علمی طاعتهم و ولایتهم و قصروا شعر الإنیة بمقراض الانقطاع إلیه، و ما كان ذلك كله إلا بعد الغسل بماء الفناء فیهم الذی هو عین الفنآء فی الله بارئهم و لبس رداء الكبریاء و إزار العظمة بالبقآء ببقائهم الذی هو عین البقاء ببقاء الله ربهم فی یوم الترویة بماء عرفانهم و البیتوتة فی مناء قربهم لیلة عرفة معرفتهم و

الوقوف فى عرفات الاعتراف بولايتهم بعد ضحى يومها إلى غروبه للاهتداء بنور هدايتهم و وقوف مشعر الإشعار بمرآتيتهم لربهم بين طلوع فجر ظهور صبح هيكلهم و شمس حقيقتهم و رجعوا إلى مناء القرب يوم عيد وصالهم و رموا بجمرات التوسل و التوكل و الانقطاع و الصبر و الشكر و القناعة و الرياضة، ثم بجمرات الطاعة و العبادة و الخضوع و الخشوع و الإقبال و الإيمان و الحضور، ثم بجمرات الانقياد و التقوى و الفناء و الشوق و الوله و الرضاء و التسليم إبليس وساوس النفس الأمّارة التى تدعوا إلى البعد عنهم، فقرّبوا قربان نفوسهم بعد سوق الهدى إلى محضر عزهم و جلالهم و الرجوع إلى مكة قربهم.

ثم ما كانت هذه كلها إلا بعد عمرة الإقبال الذاتى إليهم عن ميقات عهود ولايتهم و مواثيق محبّتهم بعد الغسل فى ماء إرشادهم و دلالتهم و لبس رداء الاقتداء بهم و إزار ستر عورة الإنية بألطافهم و التلبية بعد إصغاء دعوتهم و الورود على حرم عرفانهم بعد الإحرام إلى حريم كعبة مودتهم و ترك ما نهوا عنه سلاك سبل توحيد بارئهم و الورود على مسجد الحرام محل ظهور نورهم و الطواف حول أركان بيت جلالهم و تكبير فناء ما سواهم جنب ظهور نور عظمتهم و استلام حجر سواد أعلامهم و القيام لدى باب إرشادهم و الصلوة فى مقام خليل حبّهم الذى كسر أصنام مبغضيهم و السعى بين صفا صفوتهم و مروة مروّتهم و الهرولة بين علمى إمامتهم و بابيّتهم و التقصير بقطع شعر ما سوى معاينهم للإحلال لإدراك مقام بيانهم.

فبعد ذلك كلّه هتكوا الستر ستر الإنيه لغلبة السر سر الأحدية؛ فشاهدوا نور حقيقة إمام زمانهم بعينه التى أنها هى عين الله الناظرة[۵۹۲] و قامت قيامتهم[۵۹۳] و أشرقت أرض تعيّنهم بنور ربهم؛[۵۹۴] فحينئذ منّ الله على هؤلاء المستضعفين فى أرض الإشارات و جعلهم أئمةً يقتدى بهم فى ظلمات الهلكات و جعلهم الوارثين لملك البقاء و جنّات اللقاء[۵۹۵] و حينئذ سيّرت جبال إنياتهم إلى مقام الإيمان[۵۹۶] و انشقّت و انفطرت سموات حقائقهم بظهور حقيقة سيّدهم فى حقيقتهم[۵۹۷] و انتثرت كواكب مشاعرهم و مداركهم و أفهامهم و أوهامهم لبروز نور الكشف و العيان و الشهور و العرفان عن مطلع سرهم[۵۹۸] وكوّرت شمس قلوبهم[۵۹۹] بعد انشراح الصدر بطلوع ضياء الحق عن غيب فؤادهم و انشق قمر طبيعتهم بتجلّى الرب على حقيقتهم[۶۰۰] و سجّرت علومهم

الرسمية بإشراق نور العلم الربانی علیهم[۶۰۱] و زلزلت أرض قابليّتهم لعظم أمرمولاهم و أخرجت أثقال عادتهم؛[۶۰۲] فحينئذ نفخ فی صور هويّتهم نفخة الحيوة الأبدية بعد نفخة بها يموتون لدی مشيّة هاديهم[۶۰۳] التی هی عين مشية الله و إرادته التی هی عين إرادته و قَدَره و قضائه و إذنه و أجله وكتابه التی هی عين قدر الله و قضائه و إذنه و أجله وكتابه.[۶۰۴] فظهرت ملائكة الله للسؤال عن حجيّة من هو مظهر نفس الله بينهم و ظهور الرب فيهم و ظاهر الحق و الحق الظاهر عليهم و حينئذ يقومون للحساب و يمرّون علی الصراط و يوزن أعمالهم بميزان القسط، فيدخلون جنة الإيمان بالله و أسمائه و صفاته و آياته و آثاره الجنة التی يبقی ما فيها بأمر الله و هو غنی عما فيها و إن من فيها ليسبّحون بحمد ربهم فی كل حين و قبل ظهور الحين و بعد اضمحلال الحين و ليوحّدون الله بارئهم فی كل شأن و قبل بروز شأن و بعد فناء كل شأن.[۶۰۵]

و إن هذه الجنة العالية الرفيعة السامية القدسية و الروضة الجليلة القديمة الأزلية الأبدية الدائمة السرمدية الجنة الثامنة؛ مقام الذی فيه تموج لجة بحر الأحدية و طمطام يم الصمدانية، الجنة العليا القصوی التی أنها هی جنة المأوی لن تدخل فيها نفس إلا و أنها لتقولن من عند ربها بإذن بارئها و من لسان موجدها بسرايتيّتها لمبدعها و صيرورة القلب الذی جعل الله فی هيكلها عرش صانعها و ورودها علی مقام تسمع و تبصر بالله خالقها و رازقها و مميتها و محييها و تقربها إلی الله بالنوافل التی توجب أن يحبّها سيّدها و يصير سمعها و يدها و رجلها و لسانها الذی ينطق به أننی أنا الله لا إله أنا المهيمن القيوم؛ فسبحان الله عن كل وصف سوی ما وصف به نفسه و عن كل ذكر سوی ذكره له هو الله لا إله إلا هو المقدّس المنزّه المتعالی المتعظم الكبير الجليل الفرد الواحد الوتر الصمد العزيز القدوس.

و إن الله تعالی لما أفاض فيض الوجود علی الموجودات و خلع الأشياء بخلع التحقق فی الذوات بعد انعدام الإنيات، صار الكل مرايا جماله الأنور و مجالی وجهه الأزهر الأظهر؛ فدلّوا عليه بصورها و موادها و طبائعها و حقايقها لأن الكل آيات أحديته و ظهورات صمدانيته و دلالات عظمته و تطورات فيضه و فضله و موهبته و تجليات ذاته و أسمائه و صفاته و شهادات ربوبيّته و علمه و قدرته و حكمته، فأودع فيها حقائق صنعها و سوازج تدبيرها و جواهر تقديرها؛ فالكل هياكل التوحيد و دلائل

التفريد و بروزات آثار التمجيد و الكل بألسنة حقائقها ناطقة بثنائه مشيرة إلى شمول نعمائه. و بالإتقان الظاهر من الصنع منها و الحكمة المودعة فيها نادت بذواتها و إنياتها و تعيّناتها بأن الله ربها مقدّس عن مجانستها و منزّه عن مشابهتها و متعالى عن مماثلتها و إنه هو بعلو أزليته و سمو سرمديته عظم من أن يقترن بشيء منها أو أن يتخذ بحقيقة من حقائقها أو أن يحل فى ذات من ذواتها و أجل من أن يتصل شيء منها به أو يصل جوهر من جواهرها إليه و أرفع من أن يدرك أعلى مراتبها و أثنى مقاماتها كنه حقيقته و هى بماهياتها التى أنها هى مجعولة لربها الذى جعل الظلمات و النور و الظل و الحرور ظاهرة بأحسن تصوير و مصورة بأتقن تدبير و مدبرة بأمتن تقدير و واقعة فى محلها المناسب لها الذى لايليق دونه بها و لاينبغى غيره لها. و هو مقتضى الحكمة المقتضية لإيجادها و المصلحة الداعية إلى إبداعها. و إن ذلك بخفائه عن الأفكار و علوّه عن وقوع الأنظار قد اشتبه على أكثر الحكماء حتى احتجبوا عن إدراك مجعوليّتها و وقعوا فى إشكالات ممتنعة حلها مع ظهور عظم القدرة فى جعلها و أتمية الفيض لدى إشراق نور الوجود عليها بشأنه المودعة من فيضه فيها. و ما أظهر وقوع كل منها فى مواقعها و ما أبين كون كل منها على أتم وجه و أكمل طور و أعلى طراز و أبهى صورة و أرفع محل و أحسن مورد و أعظم مقام و أكرم مقر يمكن فى حقها و لايكون ذلك إلا بإيجاد بارئها و مشية موجدها و إرادة صانعها و إبداع مبدعها و اختراع مخترعها و إنشاء منشئها الذى بأمره قد تحقّقت المتحقّقات، بقضائه قد تذوّتت المتذوّتات.

و إن الله ـ جل مجده و عز قدسه و عظم شأنه ـ جعل الإنسان بجامعيته للعالمين و برزخيته بين البحرين و طيرانه فى هواء القدس و فضاء القرب بجناحين و مشيه فى بحبوحة الإمكان برجلين وكونه ذاالقرنين و ذاجنبتين [٦٠٦] و ملتقى الخليجين و المخلوق من المائين أحدهما عذب فرات سائغ شرابه و الآخر ملح أُجاج مختاراً مريداً من بينها مصدراً للخير و الشر و مدركاً للقبيح و الحسن دونها و مع ذلك ما أحسن صورته الجامعة لصور الكائنات بأجمعها حتى يعد صورة بارئها و ما أعظم روحه المتعالى عن مراتب ما سواه حتى نسبه إلى نفسه بل يليق أن يعد أحسن هياكل التوحيد لو لا عدم الفرق و التفاوت فى خلق الرحمن؛ فهذا الهيكل و سائر الهياكل

أشرق عن مطلع ضياء الله و أنارعن أُفق سناء الله عليها نور الله المشرق عن صبح أزلية ذاته فتذوّتت و تحقّقت و تكوّنت و برزت و استنارت و استضاءت و استحكت و أشارت إلى فيض ربها؛ فظهرت منها أطواره و لاح عليها أنواره. و ما أحسن كلام سلطان سرير الولاية فى بيانه «نور أشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره»[۶۰۷] و هذا نور الوجود المنبسط الذى هو فيضه العام البسيط و الفضل التام المحيط الذى هو أيضاً مجعول بجعل ذاتى من ربه. ماعرفه جمع آخر من الحكماء و اشتبه على كثير من الطائفة الأُولى التى سبق ذكرها زعماً منهم أنه ظهوره بصورها و تطوره بشؤونها و عروض تعيّناتها عليه وكذلك اشتبه ذلك على أكثر العرفاء. تعالى الله عن كل ذلك علواً عظيماً. هو الله خالق كل شىء مفيض الوجود من فيض سحاب الجود و مخلع الذوات و الإنيات بخلع التكوين. هو الله لا إله إلا هو خالق كل شىء و هو الملك السلطان القديم.

و إن هذا النور نور الوجود ما أشرق إلا عن مطلع إشراق شمس حقيقة ولى الله الأعظم الذى به إقوام العالم. فهو صبح الوجود الذى منه أضاءت هياكل الغيب و الشهود. و إن نور وجود ما سواه غياهب تعيّنها و ظلمات إنيّاتها و ليالى ذاتيّاتها و دهماء هويّاتها كالسراج المنير بسرا الإبداع. و إن أعظم أشباه هيكله أرواح من فى لجج الأكوان و بحار الإمكان؛ فداه مشاعر من تصوّر شبه صورته و مداركهم و أفهامهم و عقولهم. و إنها سراج يتنوّر بنوره هوياتهم و أنور هذه السرج ما ظهر فى الذين شايعوه بل هم شعاع نوره و هذا سر قوله ـ صلوات الله و سلامه عليه ـ: «أطفئ السراج فقد طلع الصبح!»[۶۰۸] فإنه ـ سلام الله عليه ـ حقيقة الحقايق يليق نور وجود ما سواه بل نور مشاعر من دونه و مداركهم و أفهامهم و عقولهم بل الأنوار الظاهرة فى مشايعيه بالإطفاء عند طلوع صبح وجوده بل إنها هى بأسرها معدودمات لديه و هو بتفرده شاهد على فردانية الله الذى أظهر الأشياء كلها من فاضل فيضه. هو الله الوتر الحق الواحد القيّوم لا إله إلا هو المهيمن المتعالى السلطان المقتدر الفرد القدير الملك الجليل العزيز الجبار رب العرش العظيم و الحمد لله رب العالمين.

صورت رسالهی ردیّهی جناب حاجی میرزا احمد کرمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناء و تسبيح و تقديس و تنزيه و تكبير و تهليل سزاوار واحد احد فرد صمدى

است لم یلد و لم یولد که مبرّا از حد و عد بوده و خواهد بود. نشناخته است او را به کنه ذاتیت و هویت و حقیقت کینونیت هیچ نفسی و نخواهد شناخت او را چنان‌که شایسته‌ی عرفان اوست کسی از اولین و آخرین، با این‌که ظاهر و باهر است در کل شیء و از کل شیء آیات احدیت و صمدیت و قاهریت و قادریت و قیومیت و علم و حکمت و احاطه و فردانیت و جلال و جمال وکمال و جبروت و سلطنت او و مقدس و منزه و متعالی و ممتنع است از سر و خفا ظهور وجه و طلعت او. ظهر فی بطونه و بطن فی ظهوره و خفی لشدّة نوره و هو بکل شیء محیط. نیست موجودی الّا آن‌که متجلی است در او شمس وجه او و متعالی است از اقتران به او، زیرا که ماسوی خلق شده به مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل وکتاب او و مقبوض است در قبضه‌ی قدرت او و بعید است از ساحت جلال و بساط قدس عز مجد ازلیت و ابدیت و اولیت و آخریت او. کمال توحید نفی صفات است از او[۶۰۹] ــ جل ثنائه و عظم کبریائه و علی بهائه و تقدّست اسمائه و أحاطت آلائه ــ زیرا که صفت و موصوف شاهدند به مغایرت و اقتران دال است بر حد و حد دلیل است بر عد و عد دلالت کند بر تثنیه و تثنیه روایت نماید از تجزیه و تجزیه حکایت از جهل واصف و جهل مؤدّی شود به اشاره.[۶۱۰] نبوده در چیزی تا محاط گردد و نباشد بر چیزی تا از او جایی خالی ماند. کائن است نه از حدث، موجود است نه از عدم. با هر چیز است نه به مقارنه و غیر هر چیز است نه به مزایله.[۶۱۱] مَلِک در مُلک دائم و مخلوق به سوی مثل خود منتهی و مختتم و طلب او او را به سوی شکل خودش الجاکننده. دلیلش آیاتش و وجودش اثباتش.[۶۱۲] دلالت نموده ذاتش بر ذاتش و منزه و متکبّر است از مجانست و مشابهت و مشاکلت و مماثلت مخلوقاتش و جلیل است از ملائمت و مناسبت کیفیّاتش.[۶۱۳] سبیل به سوی او ــ عظم شأنه و علی برهانه ــ مسدود و طلب او ــ تعالی قدسه و تقدّس مجده ــ مردود. غیر او را در بساط قدس قیّومیت و هیمنت و جبروت و عظمت و سلطنت و جلال وکمال و ازلیت او راه نیست، چه جای آن‌که به او واصل یا متصل گردد!

بلی، آنان که کشف سبحات جلال نمودند بِلا این‌که اشاره به سوی او کنند، از حقیقت معرفت او ــ که در حد رتبه‌ی ایشان مقرّر و مقدّر نموده ــ توانند به مرآتیّت

بهره برند و علی حین غفلةٍ من اهلها داخل مدینه‌ی عرفان او ــ کما ینبغی لشأنهم ــ گردند و این نیست مگر به محو موهوم که ماسوای ذات و صفات و اسماء اوست ــ تقدّس و تعالی ــ و صحو معلوم که ظهور نور هویّه و دائمیّه و سرمدیّه و بقاء و دوام آیات و ظهورات و تجلیّات و اشراقات و لمعات و شعشعه‌ی وجه منیر مضیء بهی او است ــ تعظّم و تکبّر و تعالی و تجبّر.[۶۱۴] و نرسیده و نخواهد رسید نفسی به این مقام اجل ارفع اقدس اعلای امنع مگر به جذب احدیّت ــ که از نفحات قدس روضه‌ی هویت و طمطام یمّ صمدانیت اوست ــ تا حجب را خرق و محترق نمایند به نور انجذاب خویش و بر صفت توحید آشکار آیند و این نیست الّا به ترقیق احجاب رقیقه‌ی مانعه از ورود در بیت جلال و وفود بر مقاعد عز و اتصال بعد از اضمحلال مراتب انفصال.

زیرا که برای اوست ــ عز و جل ــ شرابی مخصوص اولیاء او که چون آشامند، به طرب آیند؛ آنگاه در طلب چالاک شوند و بیایند و بشناسند و به وجد آیند و دوست دارند و عاشق شوند و واصل گردند و متصل شوند پس از آن‌که ذائب و طیب و خالص شده باشند و چون متصل گشتند، نیست فرقی میان ایشان و حبیب‌شان و نیست این وصول و اتصال مگر بدان‌چه ودیعه گذارده در نفس ایشان از آنچه تجلّی فرموده برای ایشان به ایشان. تا مُشرق شدند و آنان را طالع نمود، پس متلألئ گردیدند؛ پس در حقیقت و هویت ایشان مثال خویش را القا نمود و از ایشان افعال خویش را اظهارکرد. چه کل، مظاهر مشیت و مجالی طلعت احدیت‌اند. در این مقام هتک سر نمایند زیرا که سر غلبه نموده[۶۱۵] و چون مغز و لب زف گردیده، قشر شکفتن آغازکرده، آنگاه باهرات تجلیات و ظاهرات لمعات او را بنگرد و در مقام «لا یری إلا الله و اسمائه و صفاته» وارد گردند و چشم «ما رأیت شیئاً إلا و رأیت الله قبله و بعده و معه» گشایند و سر لطیف «نحن أقرب إلیکم من حبل الورید»[۶۱۶] را ادراک نمایند و شمه‌ای از حقایق مکنونه‌ی مخزونه‌ی مودوعه‌ی در صدف «و هو معکم أینما کنتم»[۶۱۷] را بیابند و اندکی از جواهر و لئالی و دُرر ثمینه‌ی مخزن عزمجد «و نفختُ فیه من روحی»[۶۱۸] را به دست آورند و رقایق دقایق حقایق و شقایق حدایق «أینما تولّوا فثمّ وجه الله»[۶۱۹] را ملتقط شوند و بر سریر قدس وکرسی ایقان «أیکون لغیرك من الظهور ما لیس لك

حتی یکون هو المظهر لك»[۶۲۰] مستقر و مستوی گردند و در جنت اعلای اقصای ابهای «متی غبت حتی تحتاج إلی دلیل یدل علیك و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل إلیك»[۶۲۱] وارد شوند و در فردوس خلد و ریاض بقاء و مقام لقاء قدم نهاده، «عمیت عین لا تراك و لا تزال علیها رقیباً»[۶۲۲] برآورند و نغمه‌ی «خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصیباً»[۶۲۳] بسرایند.

آنگاه نور مشرق از صبح ازل ـ که آثار آن بر هیاکل توحید لایح است ـ طالع و لامع و مشعشع و ساطع گردد وکوه فؤاد را مانع و حایل ـ که حاجب انوار لاهوت عماء احدیت است ـ مرتفع و مندفع آید و ملکوت و جبروت اسماء و صفات در وراء ماند؛ پس آنگاه خلف و اَمام و وراء و قدام از میان برخیزد و ایمان و شمایل زایل شوند و وسایط و دلایل رابط و حایل نباشند و وسایل نگردند. حل مشاکل و مسایل شود و ضجّه و نوحه‌ی قبایل ازمکمن «لا یُری فیها نورٌ إلا نورك و لا یُسمع صوت إلا صوتك» پدیدار آید و جز حق ـ عز و علی و تقدّس و تعالی ـ را مایل و سایل نگردند و به مقاصد و مطالب واصل و نایل شوند. بصر بصیرت باز شود و ضیاء هدی و تقی در لمعان و سناء آید، سراج انیّت و نفسانیت و تعیّن و تحدد و علم و عقل مُشعر و مُدرک و جهت و نسبت منتفی[۶۲۴] و صبح نور و ظهور و بقاء و لقاء طالع گردد. اثنینیّت ـ که از لوازم عالم بُعد است ـ برود و شمس حقیقت واحدیت و احدیت از افق کل شیء و مشرق کل نفس و مطلع تمام ذرات طالع شود به نوعی که همه‌ی کائنات و جمیع ممکنات و تمامی موجودات را مظهر ذات و مظهر اسماء و صفات بینند و نقطه‌ی ربوبیت را در تمام دوایر دایر و سایر مشاهده کنند و مظهر نفس الله را ـ که درکل عوالم قائم‌مقام اوست ـ در ادای بنفسه شاهد گردند و عارف شوند و دانند که به او «لا إله إلا هو» ظاهرگشته، اوست مشیّت اولیّه، اوست ازلیّه، اوست که همه‌ی آنچه راجع إلی‌الله است راجع به اوست و آنچه راجع به اوست راجع إلی الله است و آنچه راجع إلی الله نیست راجع به او نیست و آنچه راجع به او نیست راجع إلی‌الله نیست.

و برای او دو مقام است: مقامی که جز از خدا ناطق نشود و مقام نفس او که محل مشیت و اراده و مهبط وحی و مشرق ذکر و مطلع امر و منبع میاه علم و حکمت و

موضع بروز انوار و اسرار هویت و مرکز عالم امکان وکثرت و قطب دایر غیب و وحدت است. نبوده برای او شبهی و مثلی و ضدی و ندی و نخواهد بود برای او شریکی و نقیضی و ظلّی و اوست که در رتبه‌ی اولای اعلا جز خداوند به آنچه در اوست عارف نیست و مانند ذات اقدس احدیت از ادراک و عرفان و بلوغ عقل و افهام و وصول مشاعر و مدارک و اوهام متعالی است و در مرتبه‌ی ثانیه‌ی ادنای او جز حکایت و روایت از حق ــ تعالی قدسه ــ از وی پدیدار نه و اوست که در کل شأن مرآت الله است و مادون او از مظاهر اثبات و اهل علیین مرایای اویند از مرآت اولیّه ــ که مظهر مشیّت، اراده و اول من آمن به نقطه‌ی حقیقت است ــ تا ادنی ذر که در ظل او ساکن باشد.

بلی، اعلی مراتب معرفت شمس حقیقت و نقطه‌ی ربوبیت این مقام اعزاجل ارفع است که او را بشناسند چنان‌که در این رتبه خدا را به خدا عارف شوند و چون از این تنزل نمایند، ابهی‌دلیل و اقدم‌سبیل عرفان اوست به آیات نازله از سماء مشیت او که آیات الله است و ماسوی در جمیع شؤون و تمام مراتب از اتیان به مثل او عاجز و قاصرند اگرچه درمقام صورت و ظاهر عبارت باشد، گذشته از این‌که کلام الهی دارای روح حی حیوان است و خالق شيء است به اصالت نه به مرآتیت و شبحیت؛ زیرا که در هر دور از ادوار عالم که مظاهر کلیه‌ی الهیه ــ که شموس حقیقتند و به قیام‌شان قیامت قائم گردد ــ ظاهر شوند، مرایایی از علیین و سجین و اثبات و نفی ــ که حاکی و راوی از ایشان باشند و شبح شمس طلعت ایشان را با تمام آثار و ظهورات حاوی گردند ــ ظاهر شده و مطلع انوار و مشرق آثار شوند و مثل این مثل آب صافی و بول صافی است که چون با شمس سماء مواجه شوند، عکسی از آن در ایشان ظاهر آید، چنانچه درکل ادوار عالم این معنی ظاهر بوده، بلکه در مرایای جزئیه نیز این مطلب را توان شاهد شد، چنان‌که بعد از غروب قمر ولایت در افق غیب از هیکل کاظمی[۶۲۵] ــ سلام‌الله علیه ــ بسی از مرایای او که از جمال ذات حروف السبع[۶۲۶] ــ روح من فی عوالم الغیب و الشهود فداه ــ معرض بودند، در تمام آثار ظاهره از سیّدنا الکاظم ــ علیه بهاءالله ــ حاکی و راوی شدند چه علوم عالیه و چه تصرف در نفوس خلایق و جذب قلوب و مانند آن و هکذا بعد از غروب شمس حقیقت مصطفویه و طلعت

محمّدیه ــ علیه وآله الصلوة والسلام ــ نفوس سجّینیه حتی معاویه ــ علیه الهاویة ــ حکایت ازآن طلعت قدم واسم اعظم و هیکل اکرم و ظهور اتم نموده، دال بر او آمدند چنان‌که مکاتبات او با حضرت مجتبی ــ سلام‌الله علیه ــ و سایر حکایات او بر این معنی گواه صادق است. این نفوسی که دعوی شمسیت نکردند. و اما اشخاصی که به داعیه‌ی این رتبه قیام نمودند وکلماتی اتیان کرده و جمعیت بسیار گرد آوردند نیز در تواریخ مسطورند.

حاصل آن‌که شمس حقیقت و نقطه‌ی ربوبیت همیشه در زمان فترت و جاهلیت ظهور فرموده تا برای احدی مجال انکار نماند و ادعای این‌که آثار و انوار او مقتبس از شمس قبل است نتواند و لم یزل سنة الله بر این جاری بوده، «فلن تجد لسنة الله تبدیلاً و لن تجد لسنة الله تحویلاً»؛[۶۲۷] گذشته از این‌که هرگاه مظهری که سبیل الی‌الله است ــ چه به شمسیت و چه به مرآتیت اولیه که به نص خاص ثابت باشد ــ میان رعیت ظاهر، او مرجع و ملجأ خواهد بود زیرا که یا به شهادة الله در آیات ثابت یا به شهادت نفسی که شهادت او شهادة الله است مانند شمس حقیقت و مرآت اولیه‌ی او که قائم‌مقام اوست که خود به آیات و مرآت او به شهادت او ثابت شده وکل بلامفر باید ناظر به او و قابل از او باشند و هرکس را رد نمود مردود و هرکه را قبول کرد مقبول است. حتی آن‌که شهادت او بر شهادت کتاب الله مقدم است اگرچه مرآت شمس حقیقت باشد که به نص خاص او ثابت است چنان‌که درآخر باب سابع ازواحد سادس بیان بدان تصریح شده و او را نیزکتاب ناطق و مهیمن برکتاب صامت خوانده ومثل به امیرالمؤمنین ــ علیه‌السلام ــ و اولاد گرام آن حضرت ــ علیهم أفضل الصلوات ــ آورده که تا وقتی که در فرقان نص خاص از ایشان منقطع نشده بود، آنچه طبق اوامر ایشان واقع شد لله بود و بعد از انقطاع نص خاص، آنچه طبق کتاب الله واقع شده لله بود. پس ازآن فرموده: حال هم بعد از غروب شمس حقیقت تا وقتی که نص خاص منقطع نگشته، آنچه واقع شود لله است و بعد از انقطاع نص خاص آنچه طبق بیان واقع شود لله است.[۶۲۸] این است حاصل فرمایش آن مشرق آیات و خلاصه‌اش آن است که تا منصوص به نص خاص باشد، چیزی که طبق اوامر سنیه‌ی او واقع شود لله است اگرچه مخالف ظواهرکتاب باشد و هرگاه در زیارت

جامعه‌ی دور قبل[۶۲۹] و زیارت جامعه‌ی نقطه‌ی اولی ــ روح من فی لجج القدس و الجبروت و من فی بحار الملك و الملكوت فداه ــ تدبر رود، حقیقت این معنی ــ علی ما ینبغی ــ ظاهر شود.

و اما آنچه درکتاب مذکور است که سائل از شیخ مرحوم[۶۳۰] ــ علیه‌السلام ــ از کلمه‌ی «فرار» سؤال نموده و بعد از جواب کلمه «کاف» در حق او فرموده، بعد از ثبوت امر قائم ــ روحی فداه ــ و تقاضای زمان امیرالمؤمنین ــ علیه الصلوة و السلام ــ بوده، چنان‌که در بیان هم امرمبرم من‌یظهره‌الله ــ تعالی شأنه ــ برمرایای بیانیه بعد از ثبوت امر او همین نحو جاری است. و اما نبوت امر او یا به تصدیق نفوس است که سبیل الله‌اند اگر در زمان ایشان باشد، یا به عجزماسوی از اتیان به مثل آیات او و اگر ــ به نحوی که سنة الله بر آن مستقر شده ــ در زمان انقطاع نص خاص و ارتفاع شجره‌ی بیانیه ظاهر شود.

و هرگاه در سخن مداراکنیم، اقلاً به آثاری که منصوص به نص خاص از اتیان به مثل آن عاجز شود ظاهر شود، اگرچه این فرضی است محال زیرا آثار ظاهره از آن نفس مقدس که مرآت الله و منصوص و مخصوص به قائمیت درمقام اوست آثار الله و مقدس است از این‌که غیر آن آثاری از حق ظاهر شود چنان‌که طریق اول هم که تصدیق نمودن او باشد من‌یظهره‌الله را نیزمحض مداراست و الّا، اوست[۶۳۱] ظاهر «من ظهر»[۶۳۲] و «من‌یظهره»[۶۳۳] و اوست ظاهر در من ظهر و من یظهر. اگر ملاحظه‌ی ناطقیت او از خداوند ــ عزو جل ــ شود، سبحان الله، امر اظهر از آن است که محتاج به بیان باشد! با وجود این، چه بسیار نفوس از صراط الله لغزیره‌اند «و قلیل من عبادی الشکور».[۶۳۴]

باید دانست که آثار ظاهره از شمس حقیقت در تمام مراتب «لیس کمثله شیء»[۶۳۵] است. مثلاً آیات اوگذشته از خلاقیت و سلطنت و احاطه و نفوذ و جریان در صورت الفاظ و عبارات، هم بلامثل و بلاشبه و عدل و بلاندّ است که احدی از ماسوی‌الله قادر بر اتیان به مثل آیات او نیست حتی در ظاهر فصاحت و بلاغت کلام؛ زیرا که الفاظ قوالب معانی و حاکی از حقایق مودعه در آنهاست چنان‌که تمام ما یُنسب إلی شمس الحقیقة بلاعدیل است. مثلاً در صورت و سیرت و خلق و حسب

و نسب و غیر آن حتی قیام و قعود و مشی و تکلّم و انحاء معاشرت او با هر طبقه از تمام ماسوی ممتاز است و اگر چنین نباشد ظهور کلی الهی نیست چنان‌که در کتاب تصریح به این شده که اگرچه جمیع شؤون شجره‌ی حقیقت مقطع غیر اوست از مثل وکفو و عدل، لیکن در آیات به نحوی است که اگر کل بخواهند بفهمند، بتوانند. این است مراد از آنچه پیش بدان اشاره نمودیم و هرگاه از این مرتبه ترقی کنیم، توانیم ادعا نمود که برحسب آنچه از قبل ثابت شده، در مقابل شمس حقیقت کسی از این سبیل برنیامد اگرچه به قدر «حبال و عِصیّ سحره» باشد در مقابل عصای حضرت کلیم.[۶۳۶]

و اما سبعه‌ی معلّقه بس از شأن آیات خارج بود با این‌که خجل شده بازکردند و اباطیل و مزخرفات ابومسیلمه‌ی کذّاب بر سبیل مقابله نبود بلکه با تصدیق به نبوت جناب مقدّس مصطفوی و دعوی نبوت بود نه در مقام ردع و ابطال و اگر از تمام این مراتب صرف نظر نماییم، همین قدر از احتجاج ما را کافی که بعد از طلوع شمس جمال ذات حروف سبع مرایایی مواجه با آن طلعت قدم ــ علی تفاوت مراتبهم ــ شدند، چه در زمان او و چه بعد از غروب شمس وجهه‌ی او و از هریک آثاری بدیعه ظاهر شد. آنچه در زمان اشراق شمس بودند، خود به مرآتیت و شبحیت معترف بودند و نفوس بعد هم بعضی از حد خود تجاوز ننمودند و بعضی به داعیه‌ی شمسیت قیام کردند و در نفوسی تصرف نمودند چنان‌که اکنون هم مدعیان مظهریت کلیه هستند، نهایت آن‌که تصرف ایشان بیشتر و بعضی کمتر، بعضی مضمحل شدند و بعضی از ادعای خود دفع ید نمودند و بعضی حال هم درکارند و اصرار دارند.[۶۳۷]

لابد در مقام انصاف، ممیّزی و میزانی لازم است که بدان فرق مرآت و شمس و شبح و شاخص و عکس و اصل معلوم شود. اگر صورت کلمات است، ممکن است که کلمات شبح بر صورت کلمات نقطه‌ی حقیقت باشد و اگر نفوذ و احاطه و سلطنت و خلاقیت باشد، می‌شود که شبح مظهر نفوذ و احاطه و سلطنت و خلاقیت آیات او ــ جل کبریائه ــ چنان‌که می‌بینیم نفس مدعی[۶۳۸] اگرچه داعی به نفس است، لیکن نفوسی که مُقبل به او شده‌اند، همه مجذوب اسم نقطه‌ی اولی ــ عظم شأنه ــ و ظهورات ظاهره از اویند. بعضی من حیث لایشعرون و برخی به گمان این‌که سفارشات و تأکیدات نقطه‌ی حقیقت در بیان نسبت به من‌یظهره‌الله ــ عزوعلی ــ

مقتضی آن است که نفسی را من غیر دلیل به صرف ادعا تصدیق کنند یا آن‌که معنی آیات را ندانسته، به گمان این‌که هرکلام عربی مسجع و مقفا آیات است یا آن‌که بر آثار ظاهره از حضرت ثمره‌ی ازلیه اطلاع حاصل ننموده گمان کرده‌اند که غیر نفس مدعی صاحب آثاری نیست چنان‌که ارباب غرض شهرت داده‌اند که بعد از ادعای نفس مدعی و رد فرمودن حضرت ثمره، تمام آثار از آن حضرت منقطع شده و حال آن‌که از آن زمان الی حال أزید من أن یُعد و یُحصی آیات و مناجات و شؤون علمیّه و خطب و تفاسیر و کلمات فارسیه از آن مخزن جواهر علم و حکمت لدنیه و منبع میاه توحید و معرفت الهیه ظاهر گردیده و تمام مدققین از اولی‌العلم و محققین از اولی‌الافئده نزد مشاهده‌ی آن خاضع و خاشع شده‌اند و اکابر ارباب فضل و کمال و اعاظم اصحاب معرفت و حکمت و وجد و حال به عجز خود اعتراف نموده، چنان‌که بر منصفین علو علم و تقوای نفوس مؤمنه به آن حضرت از سالف و غابر و ماضی و حاضر پوشیده نیست.[۶۳۹]

و بعضی فریب نفس مدعی را خورده که نوشته: «شب‌ها تلقاء رأس او قائم بود و مانند صبیان او را تعلیم و تلقین می‌نمودم» و حال آن‌که هنوز اهل دوره‌ی نقطه‌ی اولیّه هستند که شاهد بر آنند که آن حضرت در زمان کودکی ــ با این‌که اُمّی بود ــ به آیات ناطق شد[۶۴۰] و آثار ظاهره از آن حضرت به نظر مبارک حضرت اعلی ــ أرواح المقدّسین فداه ــ رسید و مورد آن‌همه عنایت گردید که اگر نفسی آن نصوص را که در حق آن حضرت از ساحت ربوبیت نازل شد ببیند، به یقین می‌داند که جوهر کل عرفان و حقیقت ایمان و ایقان اقبال به او و طاعت اوست و خطاب مستطاب «إنك أنت الله المهیمن القیّوم»[۶۴۱] کافی است، اگرچه نفس مدعی با این‌که بیست سال در بیان تربیت شده بود و مدت متمادی هم بعد از ادعا شب و روز اشتغال به سیر آثار نقطه‌ی حقیقت و مرایای او و کلمات عرفاء فصحای عرب و عجم ــ که بسیاری از مؤمنین و غیرهم می‌دانند ــ داشته و دارد، هنوز کلماتش قابل اعتنای صبیان بیان ــ که دارای فضل و علم و کمال‌اند ــ نیست.

می‌گوید که: «من قمیص الوهیّت را از ثمره‌ی ازلیّه خلع کرده‌ام» و حال این‌که خود از اتیان به مثل آثار طائفین حول آن حضرت عاجز و قاصر است و حال این‌که در

مکتب بیان سال‌ها استفاده می‌کرده و از بعض مؤمنین مثل مرحوم شیخ ابوتراب اشتهاردی تعلم صرف و نحو می‌نموده وکتب تاریخ قدماء و نسخ عتیقه‌ی فصحا را از میرزا موسی پسر میرزا هادی جواهری می‌خواست و در زیرزمین خانه‌ی مشارٌالیه انتخاب نموده حفظ می‌کرد چنان‌که بعد از ادعای نفس مدعی و اقبال همج رعاع، به همین جهت او را تکذیب نموده و خود میرزا موسی برای یکی از علمای کرمان ــ که اکنون مرجع مردم آنجاست ــ بعینه همین قضیه را نقل نموده بود.

و با این‌که سال‌ها مشق آیات و مناجات می‌نمود و میرزا آقاجان می‌نوشت و بعد از آن می‌شست و با این‌که کلمات خودش دلیل برعلوم کسبیّه است چنان‌که از آنچه در لفظ «قناع» و درمعنی «بسیط الحقیقة کل الأشیاء» و در توجیه شعرمولوی (چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد) و امثال آن نوشته، درکمال ظهور این مطلب را می‌توان دانست و با این‌که درکلمات خود بسیاری ازعقاید متصوفه راکه مردود نقطه‌ی بیان ــ روح من فی مواقع القدس و الجلال فداه ــ وعلمای ربانیین که قبل ازآن حضرت بوده‌اند بوده، بلکه عرفاء و صوفیه و حکمای الهیین هم آن عقاید را مردود شمرده‌اند ذکر نموده، چنان‌که رساله‌ی هفت وادی شاهد صدق این دعوی است و با این‌که مکرر بعض ازاجله‌ی ثقات دیده‌اند که یک صفحه عبارت را درکمال تفکر می‌نوشته و حک و اصلاح می‌نموده و با این‌که اکابر اهل بیان ازادلاء و غیر ایشان ــ که صاحب دقت نظر ومطلع از اسرار و حقایق امر بودند ــ همگی تکذیب نفس مدعی را فرمودند، حتی این‌که بعضی را اتباع او به همین جهت شهید نمودند.

اگرچه گاهی متمسک به بیان می‌شود که فرموده: «به مرایای بیانیّه محتجب از او مشوید» و همج رعاع به همین کلام ــ که معنی آن را نفهمیده‌اند ــ قناعت نموده‌اند و ندانسته‌اند که این مرایا نه منصوصین به نص خاص‌اند بلکه آنانند که بعد از ارتفاع شجره‌ی بیان در زمان فترت و جاهلیت مقتدای عوام خواهند بود چنان‌که در بسیاری ازمواضع بیان تصریح شده که: آن روز به نسبت به بیان افتخار می‌کنند؛ یکی می‌گوید: قاضی بیانم؛ یکی می‌گوید: شیخ‌الاسلام بیانم[۶۴۲] و می‌فرماید: «ترحّم بر انفس خود نموده و طول لیل خود را باطل مکنید»[۶۴۳] و مثل به ظهور خود و اعراض علمای فرقان می‌زند و امثال این کلمات إلی ما شاءالله[۶۴۴] مثل این‌که: «بیان‌های هزار

مثقال ذهبی تمام نموده و ازمُنزل آن محتجب می‌مانند»[۶۴۵] یا آن‌که «جدران بیت الله و مقاعد حروف حی را به ابهی‌طرازمرتفع نموده و از نفسی که به کلمه‌ی اوکل خلق شده معرض می‌گردند»[۶۴۶] یا آن‌که: «اطفال خود را احترام کنید لعل پدر و مادر من‌یظهره‌الله باشند»[۶۴۷] یا آن‌که: «اگر به عدد اسم الله الأغیث رسد و ظاهر شود، کل داخل شوید و اگر به عدد مستغاث رسید، بدانید که فضل خدا از شما منقطع نشده و اگر نفسی به قدر تنفّسی صبر بعد از دوهزار و یک سال نماید، در نار بوده»[۶۴۸] و هکذا مانند این فرمایشات که از حد و عد و احصا بیرون است. اگرگویند: «به بیان و ما نُزل فیه نباید محتجب شد»، این در صورتی است که کذب نفس مدعی به شهادت کسی که شهادتش شهادة الله است محقق و معلوم و متیقن نباشد.

و دیگر آن‌که به آیاتی که کل از اتیان به مثل آن من جمیع الوجوه عاجزباشند ظاهر شود، علاوه بر این‌که معنی این کلام را باید ازکتاب ناطق ــ که مهیمن برکتاب صامت است و مبیّن آن است ــ استفسار نمود و آن در این زمان منصوص به نص خاص است و بعد از انقطاع نص خاص دیگرکتاب ناطق نیست الّا من‌یظهره‌الله که بعد از انقطاع نص مرجع کتاب است و به شهادت خود کتاب به کتاب از او ــ جل ثنائه ــ نباید محتجب شد و آنچه ازآخر باب سابع ازواحد سادس نقل نمودم، در اثبات این مدعا کافی است که امروزمرجع ثمره‌ی ازلیه است نه اوراق بیان.

و قطع نظر از تمام آنچه احتجاج به آن نمودیم، هرگاه در این مطلب ــ که اینجا اشاره به آن می‌نماییم ــ کسی تدبر نماید، کذب نفس مدعی را یقین خواهد نمود و آن این است که مثل من‌یظهره‌الله نسبت به نقطه‌ی بیان مثل نقطه‌ی بیان است به نقطه فرقان و نقطه‌ی فرقان نسبت به حضرت مسیح و آن حضرت نسبت به جناب کلیم و هکذا إلی أن ینتهی إلی البدیع الأول،[۶۴۹] یعنی به قیام هریک قیامت ماکان من قبل قائم و هریک مبدئ و معید و هریک ظهورکلی و شمس حقیقت‌اند و هریک نقطه‌ی مشیت و هیکل ربوبیت و مظهر الوهیت و فردانیت و احدیت و واحدیت و هریک صاحب مقام «لیس کمثله شیء»اند[۶۵۰] و ما سوای او، از اول مرآت مانند یوشع و شمعون و علی و یحیی مرایای اویند تا ادنی‌نفسی که مهتدی به هدایت او شده؛ نهایت مرآت اولیه حاکی از تمام اسماء و صفات و آثار و افعال و شؤون اوست و سایر مرایا ــ علی قدر مراتبهم ــ از آن شموس حقیقت حکایت می‌نماید.

و مثل مظهرکلی درعالم کبیر شمس و درعالم صغیر قلب و در اعداد واحد و در رقوم نقطه و در دایره مرکز و درکره قطب یعنی چنان‌که دریک سماء دو شمس و در یک هیکل دو قلب و درعالم اعداد دو واحد و درعالم ارقام دو نقطه و دریک دایره دو مرکز و دریک کره دو قطب محال است، دو مظهرکلی دریک زمان محال است و چگونه چنین نباشد و حال این‌که ظهورکلی و شمس حقیقت درهر عصر و زمان مظهر الله است در جمیع صفات و اسماء که از جمله وحدت و احدیت و فردانیت است: «لوكان فيهما آلهة إلّا الله لفسدتا»[۶۵۱] و باید لیس کمثله شیء باشد و برای او شریک و شبیه وکفو و ند و عدیل نباشد و این رتبه را در تمام مراتب خود داراست چنان‌که فؤاد او شمس افئده و قلب او مرکز قلوب و نفس او قطب نفوس و جسم او قلب عالم اجسام است حتی ذرات تراب مقعدی که او برآن مستقر و جالس شده، بر تمام ذرات بانگ «إني أنا الله» می‌زده، چنان‌که درکتاب در حق عمارت صدری ــ که در اصفهان برآن مستوی بوده ــ و غیرآن تصریح فرموده،[۶۵۲] تا چه رسد به تراب هیکل مبارک او. فلهذا، دریک زمان دو هیکل شمس حقیقت و دو مظهر ربوبیت و الوهیت و دو مظهر واحدیت و احدیت نشاید.

و اگرگویند: «نقطه‌ی اولی ــ جل شأنه ــ در زمان خود رب بود و شمس بود و نفس مدعی مربوب و مرآت و اکنون به مقام ربوبیت و شمسیت نایل و واصل آمده»، جواب گوییم که: رب لم یزل رب بوده و مرآت لایزال مربوب خواهد بود. هیچ‌گاه شمس فاقد شمسیت نبوده و هیچ‌وقت مرآت واجد شمسیت نتواند گشت. همیشه اعضا را حیات از قلب است و هرگز عضوی را ترقی ازمرتبه‌ی خود و وصول به رتبه‌ی قلب ممکن نه. لازال از طائفین حول مرکز جلال دعوی استقلال مردود بوده و لایزال دائران به قطب را مدیر و مدار خواندن ازعدل بعید می‌نموده؛ «رحم الله امرأ عرف قدره و لم يتعد طوره».[۶۵۳] مخلوق ضعیف را ادعای خالقیت نسزد و مرزوق نحیف را دعوای رازقیت نبرازد و چگونه شاید که فؤاد و قلب و روح حضرت اعلی ــ جل نوره وعظم ظهوره ــ در بدن مرآتی ازمرایا رجعت فرماید با این‌که مرایای ثانویه قدرت تحمل انوار مرایای اولیه ندارند چه جای آن‌که روح الهی در مألوه و سر ربانی درمربوب پدید شود؛ تعالی عن ذلك علواًكبيراً!

کجا رفت لیله‌ی برزخیه که میان غروب و طلوع شمس ناچار است تا در زمان واحد شمس متعدد ــ که به برهان متین و دلیل مبین استحاله‌ی آن را اثبات نمودیم ــ لازم نیاید و دعوای ممتنع ــ که عقلاء را قبول آن نشاید ــ چهره‌ی قبیح ننماید و قناع وقاحت نگشاید؟ مجملاً، دیگر به توفیق الهی از برای منصف بی‌غرض بلکه از برای هیچ صاحب سمع و بصری به قدر ذره‌ای شبهه در بطلان این دعوی باقی نمانده.

لقد أسمعت لو نادیت حیاً   و لکن لاحیوة لمن أُنادی

و السلام علی من اتبع الهدی و خالف الهوی و الردی.

پایان[۶۵۴]

یادداشت‌ها

۱. این فراز در نسخه‌ی چاپی نیست و از نسخه‌ی کاتب نوشته شد.

۲. این عنوان در نسخه‌ی چاپی نیست و از نسخه‌ی کاتب نوشته شد. در نسخه‌ی چاپی تصویر نامه‌ی عبدالبهاء که درکتاب مکاتیب عبدالبهاء (ج ۲، صص ۱۶۲ تا ۱۸۶) آمده، قرار داده شده است. متن نامه ــ که در ادامه آمده ــ از همان مکاتیب عبدالبهاء گرفته شده است.

۳. منظور از ورقه عزیه‌خانم است.

۴. به ایمان عزیه‌خانم به میرزا علی‌محمّد باب نظر دارد.

۵. منظور زمان خروج میرزا حسینعلی بهاءالله از زندان تهران (طهران: ارض طاء) است و می‌خواهد بگوید که عزیه‌خانم در آن روز مورد عنایت بهاءالله قرارگرفت.

۶. به عدم اقبال عزیه‌خانم به دعوت من‌یظهره‌اللهی بهاءالله نظر دارد.

۷. قرآن، سوره‌ی تکویر، آیات ۱ و ۲.

۸. قرآن، سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۰.

۹. قرآن، سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

۱۰. میرزا حسینعلی بهاءالله.

۱۱. قرآن، سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۳.

۱۲. قرآن، سوره‌ی حج، آیات ۱۲ و ۱۳.

۱۳. این زن بهائی همانی است که عبدالبهاء در نامه‌ای به تشویق او بر تبلیغ عزیه‌خانم به امر بهاءالله پرداخته است. (نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، ص ۲۰)

۱۴. به آیه‌ی پنجم سوره‌ی حج نظر دارد: ... و تری الأرض هامدة فإذا أنزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و أنبتت من کل زوج بهیج.
۱۵. نسخه‌ی اساس: «جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین: صورت جواب علیامخدره عمّه‌ی محترمه خانم بزرگ به جناب عباس افندی»، به خط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی. (عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۵ پ) نسخه‌ی کاتب همین عبارت را دارد. (عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی کاتب، ص ۲۰)
۱۶. قرآن، سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۹.
۱۷. در نسخه‌ی اساس روی این عبارت خط کشیده شده است.
۱۸. نسخه‌ی اساس: «بسمه العزیز المستعان».
۱۹. در اصل نسخه‌ی اساس، مصراع دوم این شعر نیز نوشته شده، اما انداخته شده است: «بظل النظم یحسد رصفه/ و نظم للطف السبك یحسده بنثر».
۲۰. اصل نسخه‌ی اساس: را دیده.
۲۱. در نسخه‌ی اساس روی عبارت «و خواهد رسید» خط کشیده شده است. نسخه‌ی کاتب این عبارت را ندارد.
۲۲. نسخه‌ی کاتب این عبارت را ندارد.
۲۳. در نسخه‌ی اساس روی این عبارت پایانی خط کشیده شده، اما نسخه‌ی کاتب آن را دارد.
۲۴. واژه‌ی «خود» در نسخه‌ی اساس نیست اما در نسخه‌ی کاتب موجود است.
۲۵. اصل نسخه‌ی اساس: نباید داشته باشید.
۲۶. نسخه‌ی کاتب واژه‌ی «بر» را ندارد.
۲۷. بحرالعلوم کرمانی در اصل نسخه‌ی اساس روی واژه‌ی «اب» خط کشیده و به جای آن «پدر» نوشته است.
۲۸. در نسخه‌ی اساس واژه‌ی «غفلت» نیست.
۲۹. نسخه‌ی اساس: طهران.
۳۰. قرآن، سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۹.
۳۱. ازلیان این گفتار را از باب می‌دانستند. نک.: پس از این، بخش «الواحی از صاحب بیان در بزرگداشت مقام صبح ازل»، ص ۱۸۹.
۳۲. نسخه‌ی کاتب این عبارت را ندارد.
۳۳. قرآن، سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۱.
۳۴. به آیه‌ی ۲۳ از سوره‌ی مریم نظر دارد. اصل نسخه‌ی اساس: فیا لیت مت قبل هذا الیوم.

بحرالعلوم کرمانی روی واژه‌ی «الیوم» خط کشیده و عبارت «وکنت نسیاً منسیاً» را افزوده است.
۳۵. قرآن، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۱.
۳۶. اصل نسخه‌ی اساس: بوده.
۳۷. اصل نسخه‌ی اساس: صاحب.
۳۸. در نسخه‌ی اساس، اینجا عبارت «زمن پرس فسرده‌ی روزگار» دیده می‌شود که توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است. نسخه‌ی کاتب نیز آن را ندارد.
۳۹. واژه‌ی «که» در نسخه‌ی اساس توسط شریف کاشانی خط خورده و «که»ی بعدی افزوده شده است. نسخه‌ی کاتب هر دو «که» را دارد.
۴۰. نسخه‌ی کاتب این واژه را ندارد.
۴۱. در اصل نسخه‌ی اساس واژه‌ی «بود» پس از واژه‌ی «ذی‌شأن» قرار داشته که توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است.
۴۲. میرزا حسینعلی بهاءالله (ز: ۱۲۳۳ق.) در زمان ظهور میرزا علی‌محمّد باب (۱۲۶۰ق.) حدود ۲۷ سال داشت.
۴۳. اصل نسخه‌ی اساس: اهل ریاضت.
۴۴. شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی (از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) در جایی دیگر نوشته: «باب احادیث و اخباری که در باب ظهور مهدی رسیده رد و تحقیر ننموده، بلکه تماماً را قبول کرده و تصدیق نموده و جمیع علایم و آثار وارده در اخبار و احادیث را با ظهور خودش تطبیق کرده و توفیق داده است.» (شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، حاشیه بر ترجمه‌ی تاریخ باب از زبان روسی، ص ۱۴) برای آگاهی از بحث علایم ظهور امام دوازدهم در ارتباط با بحث ظهور میرزا علی‌محمّد باب از نگاه شیعیان، نک.: شیخ احمد شاهرودی، مرآت العارفین (مندرج در کتاب راهنمای دین)، صص ۷۸ تا ۸۹: پاسخ پریشان‌گویی باب و بهاء (چاپ جدید مرآت العارفین)، صص ۱۶۰ تا ۱۷۱؛ همو، حق المبین، صص ۷۱ تا ۱۱۷، ۱۵۰ تا ۲۳۷، ۴۳۳ تا ۵۰۷ و... وی در رساله‌ی مرآت العارفین بر آن است که بابیان و بهائیان تا جایی که توانسته‌اند به تأویل‌گرایی در نصوص دینی پرداخته و آنها را «به میل خود تصرف نمودند.» او شش موضوع معجزات، علایم ظهور، رجعت، کارهای مهدی بعد از ظهور، قبر و برزخ و قیامت و نیز خاتمیت پیامبر اسلام را مورد تأویل‌گرایی نادرست وگسترده‌ی ایشان دانسته و با توجه به آیه‌ی هفتم سوره‌ی آل‌عمران که تأویل قرآن را نزد «راسخان در علم» ــ که در نگاه شیعیان امامان ایشان هستند ــ می‌داند، نگاه بابیان و بهائیان را نادرست دانسته است. وی سپس با

استشهاد به آنچه دلایلی عقلی و قرآنی می‌داند برآن است که هدایت مورد توجه رسولان الهی از راه مکالمه منتقل می‌شود بنابراین، اساس کار بر صریح‌گویی باید استوار باشد. پس از آن است که معانی اسلامی واژه‌های هر شش مورد یادشده را ظاهرآن دانسته و نتیجه گرفته که همان معانی را باید نشانه گرفت مگر آن‌که قرینه‌ای درکار باشد که نیست. در نگاه اوگام برداشتن بر جز این مسیر با مقصود هدایتی رسولان الهی همسان نیست. وی بحث یادشده در این رساله را نگاهی مختصر دانسته و نوشته که بحث مفصل خود را درکتاب الحق المبین آورده است. در آن کتاب نیزگفتارهایی چون «ضرورت تبعیت از دلیل قطعی نه ظنی در معارف» را نوشته و سپس با توجه به دویست و هفده روایتی که از امامان شیعه آورده، به استدلال بر درستی نظر خود پرداخته است.

۴۵. اصل نسخه‌ی اساس: ستر به اظهار.

۴۶. به آیه‌ی ۲۹ از سوره‌ی کهف نظر دارد.

۴۷. روایت ازلیان آن است که شیخ ابوتراب اشتهاردی بهاءالله را به جرگه‌ی پیروان باب وارد کرد. (میرزا مصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی، نسخه‌ی مجموعه‌ی ویلیام میلر، ص ۲۶) شیخ ابوتراب هم در پاسخ یادشده‌ی میرزا مصطفی کاتب به عبدالبهاء و هم درکتاب تنبیه النائمین معلم صرف و نحو بهاءالله یاد شده است. (نک.: پس از این، جزء سیّم کتاب مستطاب تنبیه النائمین، بخش «صورت رساله‌ی ردیه‌ی جناب حاجی میرزا احمد کرمانی»، ص ۲۷۵)

۴۸. نسخه‌ی اساس و نسخه‌ی کاتب: مطاوعت.

۴۹. این عبارت در نسخه‌ی کاتب نیست.

۵۰. در اصل نسخه‌ی اساس به جای واژه‌ی «طاهره»، حرف «ط» است که بحرالعلوم کرمانی آن را به «طاهره» مبدل کرده است.

۵۱. در اصل نسخه‌ی اساس پیش از واژه‌ی «مطهره»، واژه‌ی «طاهره» موجود بوده که توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است.

۵۲. اصل نسخه‌ی اساس: نزاع.

۵۳. نسخه‌ی کاتب: هوای سلطنت.

۵۴. این واژه در نسخه‌ی کاتب نیست.

۵۵. اصل نسخه‌ی اساس: سر.

۵۶. اصل نسخه‌ی اساس: خواطر.

۵۷. این عبارت در اصل نسخه‌ی اساس بوده اما خط خورده است: «و این معنی را بر طاق

نسیان گذارده که گفته‌اند: نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست * کلاه‌داری و آیین سروری داند.»

۵۸. این واژه در نسخه‌ی کاتب نیست.

۵۹. اصل نسخه‌ی اساس: کلاه.

۶۰. قرآن، سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۲۶.

۶۱. اصل نسخه‌ی اساس: مآل‌بینان.

۶۲. اصل نسخه‌ی اساس: کریم‌خان مافی قزوینی. واژه‌ی «قزوینی» توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است.

۶۳. اصل نسخه‌ی اساس: مطلب. نسخه‌ی کاتب نیز واژه‌ی «مطلب» را دارد.

۶۴. اصل نسخه‌ی اساس: هزیمت.

۶۵. نسخه‌ی اساس: نیریزی؛ نسخه‌ی کاتب: تبریزی.

۶۶. ملّا شیخ علی ترشیزی از پیروان برجسته‌ی باب بود و از جانب او لقب «اسم‌الله العظیم» داشت. وی یکی از داعیان پرتلاش باب به شمار می‌رفت و سرانجام به سال ۱۲۶۸ق. در جریان سوء قصد نافرجام به ناصرالدین‌شاه کشته شد. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۶۳ تا ۱۶۹)

۶۷. اصل نسخه‌ی اساس: افشاندن.

۶۸. در نسخه‌ی اساس این بیت آمده، اما توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است: بذل مال و جان و ترک ننگ و نام * در طریق عشق اول منزل است.

۶۹. منظور میرزا یحیی صبح ازل است که به عنوان جانشین میرزا علی‌محمّد باب شناخته می‌شد.

۷۰. اصل نسخه‌ی اساس: مشهود نظر اقران.

۷۱. اصل نسخه‌ی اساس: برای قربانی.

۷۲. اصل نسخه‌ی اساس: سراپا سوخت.

۷۳. نسخه‌ی کاتب این عبارت را ندارد.

۷۴. اصل نسخه‌ی اساس: بس شهسوارانی.

۷۵. در این قسمت از نسخه‌ی اساس و نسخه‌ی کاتب نام سلیمان‌خان نیز آمده است.

۷۶. برای آگاهی از نگاه شیعیان به نسبت این حدیث و ظهور باب، نک.: شیخ احمد شاهرودی، إیقاظ النائمین (مندرج درکتاب راهنمای دین)، صص ۹۴ و ۹۵. وی بر آن است که متن این حدیث با رویکرد بابیان و بهائیان همسان نیست چراکه مقتولان یادشده در آن هشتاد نفر از عجم و «از فرزندان فلان» (من ولد فلان) هستند در حالی که کشته‌شدگان بابی نه هشتاد نفر

بودند نه از یک طایفه. برای آگاهی ازمتن کامل روایت، نک.: محمّد بن یعقوب الکلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷، ح ۱۹۸.
۷۷. اصل نسخه‌ی اساس: بسا.
۷۸. اصل نسخه‌ی اساس: ایشان.
۷۹. اصل نسخه‌ی اساس: سلسله‌ها.
۸۰. اصل نسخه‌ی اساس: به زیر سلسله رفتند.
۸۱. اصل نسخه‌ی اساس: قدر.
۸۲. اصل نسخه‌ی اساس: سرهای سران قبیله افکندند.
۸۳. اصل نسخه‌ی اساس: شده.
۸۴. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.
۸۵. واژه‌ی به‌کاربرده‌شده‌ی شریف کاشانی «شفاعت» است که توسط بحرالعلوم کرمانی به «اصرار بی‌شمار» مبدل شده است.
۸۶. اصل نسخه‌ی اساس: تعجیز نموده.
۸۷. اصل نسخه‌ی اساس: نمودند.
۸۸. منظور میرزا علی‌محمّد باب است که خود را نقطه‌ی اولی می‌خواند.
۸۹. نسخه‌ی کاتب این واژه را ندارد.
۹۰. قرآن، سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹. اصل نسخه‌ی اساس: إلی آخر الآیة.
۹۱. منظور میرزا علی‌محمّد باب است که به مناسبت همسانی ابجدی دو واژه‌ی علی‌محمّد و رب خود را رب اعلی می‌خواند. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، صص ۴ و ۵)
۹۲. اصل نسخه‌ی اساس: تحبن.
۹۳. اصل نسخه‌ی اساس: جنانک.
۹۴. در این قسمت از نسخه‌ی اساس این عبارات موجود است: «بمثل ما اکتسبتم و بعد موتکم لم یکن رضوان.» نسخه‌ی کاتب این عبارات را ندارد.
۹۵. در نسخه‌ی اساس این جملات خط خورده و نسخه‌ی کاتب نیز آنها را ندارد: «و لدونهم من نار تبدلن أجسادهم و إن جوهرهما فی تلك الحیوة ما یتلذذون الأول بظهورات محبتك فی طلعت حجتك و فی الثانی ما یجدد جلده فی النار باتباع ذلك النفی بعد الأول إذ لم یزل موحدیك فی جنات قدسك متعارجون و لا بلاغ لهم و مثل ذلك دون موحدیك ینزلون إلی

الثری و لا حد لهم.» بعد از این جملات محذوف، بحرالعلوم کرمانی نوشته: «تا آنجا که می‌فرماید:» سپس ادامه‌ی متن اصلی نسخه‌ی اساس باقی گذاشته شده که در نسخه‌ی چاپی نیست اما در نسخه‌ی کاتب موجود است: «و لم یکن عندك لموحدیك جنة أعلی من أن توفقهم لطاعتك و عبادتك إذ ما قد وعدتهم من بعد موتهم ما یظهر لهم بذلك العمل. وکذلك نقمتك لمن احتجب عنك لم یکن إلا بما احتجب عن رضاك إذ کل یلحقنّه بعد موته بما اکتسب ذلك و إن هذا أشد عندك و عند من قد عرفك إذ إنك أنت إن أردت أن تمن علی أولیائك بما قد وعدت لهم فی جنتك أجریت لهم أسباب ما یتعارجون بها إلیك. و إذا أردت أن تنتقمن من أعدائك تجرین لهم أسباب ما تغرنهم أنفسهم باحتجابهم عن أمرك.» (نک.: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۱۱ ر)

۹۶. به آیه‌ی ۲۸۵ از سوره‌ی بقره نظر دارد که بخشی از آن «لا نفرق بین أحد من رسله» است.

۹۷. این سخن از پیامبر اسلام است: ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و إنما تنقلون من دار إلی دار. (محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۷۸)

۹۸. در نسخه‌ی اساس روی این واژه خط کشیده شده اما در نسخه‌ی کاتب خط‌خوردگی ندارد.

۹۹. اصل نسخه‌ی اساس: این مطلب چون وجود صانع محتاج به ثبوت دار بقا و نشئه‌ی أُخری نیست.

۱۰۰. اصل نسخه‌ی اساس: کذب.

۱۰۱. روایت ازلیان آن است که ابوالقاسم کاشانی نخستین کسی بود که صبح ازل را از تکاپوهای مخفی بهاءالله آگاه کرد و در پی ناراحتی صبح ازل، بهاءالله به کردستان رفت و ابوالقاسم نیز بعدها به دست اتباع بهاءالله کشته شد. (حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، ص ۶۶) برای آگاهی از ضرورت پذیرش نسبی این روایت و مانندهای آن، نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۴: تحلیل روایت‌های کشتار بهائیان از ازلیان در ابتدای دعوت بهاءالله.

۱۰۲. نسخه‌ی اساس و نسخه‌ی کاتب: کشف شدن.

۱۰۳. منظور اهل سنت است.

۱۰۴. این عبارت نیز نمونه‌ای از اصلاحات بحرالعلوم کرمانی بر ویرایش شریف کاشانی است.

۱۰۵. اصل نسخه‌ی اساس: اولاد و احفاد.

۱۰۶. منظور خلفای سه‌گانه است.

۱۰۷. اصل نسخه‌ی اساس: از. در نسخه‌ی کاتب نیز «از» نوشته شده است.

۱۰۸. منظور پیامبر اسلام است.

۱۰۹. محمّد بن یعقوب الکلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۰۶؛ و...

۱۱۰. پیشین، ج ۱، ص ۲۹۵؛ و...

۱۱۱. این واژه در نسخه‌ی کاتب نیست.

۱۱۲. این‌که شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی گفتار بالا را از قول یکی از «موثقین» به متن نسخه‌ی اساس افزوده، شاید پدر خود، ملّا محمّدجعفر نراقی (از برجسته‌ترین شهداء بیان)، را منظور داشته است. این از آن جهت است که نراقی در بخشی از کتاب خویش در رد دعوت بهاءالله نوشته: «به کرات از او شنیدم که از ائمه ــ علیهم‌السلام ــ شکایت می‌نمود و شریعت عیسی را بر شریعت محمّد ــ صلی‌الله علیه و آله ــ ترجیح می‌نهاد و شلمغانی که مردود امام [دوازدهم] ــ علیه‌السلام ــ بود و از ناحیه‌ی مقدسه توقیع بر لعنش صادر شده بود، بر حسین بن روح ترجیح می‌نهاد.» (ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۵۲)

۱۱۳. با توجه به آن‌که در ادبیات باب، «مرآت»ها اوصیاء او هستند و عالمان بزرگ بابیِ جای‌گزین ایشان «شهید بیان» نام گرفته‌اند و نیز با التفات به آن‌که در ادامه‌ی متن بالا، امامان شیعه (اوصیاء پیامبر اسلام) با عنوان «مرایا» (جمع مرآت) یاد شده‌اند، باید گفت منظور از «شهدای قرآن» نایبان چهارگانه‌ی عصر غیبت صغری و یا فقیهان و عالمان بزرگ شیعه است.

۱۱۴. عبارت «نعم ما قیل: گربه بغداد و هری یا از ری‌اند * بی‌مزاج آب و گل نسل ویند * شاخ گل هرجا که می‌روید گل است * خم مل هرجا که می‌جوشد مل است. به این گفتار رفتار» به خط شریف کاشانی است و در ادامه‌ی ویرایش بالای اوست اما توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است.

۱۱۵. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.

۱۱۶. شریف کاشانی در این قسمت از نسخه‌ی اساس شعری درباره‌ی بغداد نوشته که توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده و با این عبارت جای‌گزین شده است.

۱۱۷. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این نام‌ها ــ که باید نام‌های پسران شیخ طه باشد ــ آورده شده اما توسط شریف کاشانی خط خورده است: «قسیم و وسیم، بسیم و نسیم.»

۱۱۸. نسخه‌ی اساس: شیخ عبیدالله.

۱۱۹. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.

۱۲۰. اصل نسخه‌ی اساس: «أما بعوضة فی دارك؟ أما بق فی بیتك؟» این عبارت توسط بحرالعلوم کرمانی با «ما کنت أنا إلا بعضة فی دارك و بق فی بیتك» جای‌گزین شده اما در

نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی عبارت متن آورده شده است. شریف کاشانی در حاشیه‌ی این صفحه درباره‌ی این گفتار نوشته: «اگر مجال یافتم، صورت آن را در محلی که لازم است نگاشته و ارسال خواهم داشت. مختصر این‌که» سپس روی آن خط کشیده است.

۱۲۱. گوینده‌ی این سخن ابوبکر بن ابی‌قحافه است. (محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۶)

۱۲۲. قرآن، سوره‌ی فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸.

۱۲۳. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.

۱۲۴. اصل نسخه‌ی اساس: تخویف.

۱۲۵. اصل نسخه‌ی اساس: به تحبیب.

۱۲۶. اصل نسخه‌ی اساس: خواندن.

۱۲۷. حاج سیّد محمّد اصفهانی از شهداء بیان و از مخالفان سرسخت بهاءالله بود که سرانجام به دستور او در عکا به قتل رسید. (نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۴)

۱۲۸. اصل نسخه‌ی اساس «و حکیم کربلائی» دارد که به نظر می‌رسد درست نباشد. «و» در این عبارت به خط بحرالعلوم کرمانی است.

۱۲۹. همان ملّا محمّدجعفر نراقی (پدر شریف کاشانی) است که از شهداء بیان و مخالفان برجسته‌ی بهاءالله بود.

۱۳۰. ملّا رجبعلی اصفهانی ازکسانی بود که هنگام توقف باب در اصفهان به او ایمان آورد و خواهرش نیز آن زمان به همسری باب درآمد. وی ــ که از سوی باب به «اسم‌الله القهیر» نامبردار شده بود ــ در میان پیروان برجسته‌ی او قرارگرفت. پس از آن‌که بهاءالله دعوت استقلالی خود را آشکار ساخت، قهیر به مخالفت با او پرداخت. به روایت بهائیان، وی نخستین کسی بود که بر دعوت بهاءالله پاسخ نوشت و آن را باطل خواند. سیّد مهدی گلپایگانی درکتاب ردیه‌ی خود بر ازلیان، وی را «أول من ردّ علی الله فی البیان» یاد کرده و رساله‌اش را «مؤتفکات» که «بر رد جمال رحمان نگاشته» خوانده است. (میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سیّد مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الأعداء، ص ۲۶۶) حاج میرزا هادی دولت‌آبادی نام وی را در میان کشته‌شدگان ازلی توسط بهائیان آورده و چنینش یاد کرده است: «جناب قهیر ــ أعلی الله مقامه ــ که رساله‌ی شریفه‌ی ردیه ــ که لم یُکتَب مثلُه ــ تحریر فرموده و فیها الکفایة». (حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، ص ۶۶) برای آگاهی از ضرورت پذیرش نسبی روایت قتل قهیر و مانندهای آن، نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۴.

۱۳۱. میرزا محمّدحسین متولی‌باشی قمی یکی از بزرگان بابی بود که پس از دعوت استقلالی بهاءالله به اوگرایش نیافت. بهائیان او را مانند ملّا محمّدجعفر نراقی از «معرضین بیان» و کسانی که پیش از آشکار شدن دعوت بهاءالله با او مخالفت داشتند و «صیت عظمت و استقلال جمال ابهی» را برنمی‌تافتند یاد کرده‌اند. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۱۸۱) ملّا محمّدجعفر نراقی او را درمیان «دانشمندان اهل بیان» و «معتبرین نزد نقطه‌ی بیان» یاد کرده و نوشته که آن اشخاص با اعتبار، «همه. . . اتفاق دارند و قاطع‌اند بر این‌که کلمات این مدعی کلمات بی‌روحی است که در نظر جهال جلوه‌ی آیه به آنها داده و احدی گوش نمی‌دهد و اعتنا نمی‌کند و تصدیق و تعریف جاهلی مثل خود را سیر می‌کند و دلیل می‌گیرد.» (ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص ۲۴ و ۲۲۷) میرزا موسی کلیم (برادر بهائی بهاءالله) نامه‌ای به متولی‌باشی نوشت تا او را به بهاءالله بخواند. او نیز در پاسخ وی نامه‌ای نگاشت. ازلیان او را از «قدمای بابیّه» خوانده و آن نامه را یکی از ردیه‌های معروف بر بهاءالله یاد کرده‌اند. ([ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۴) یک رونوشت از این نامه ضمن کتابچه‌ی شماره‌ی F.25(9) در مجموعه‌ی ادوارد براون در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج موجود است.

۱۳۲. جای این نام در اصل نسخه‌ی اساس سفید بوده و شریف کاشانی نام پدر خود را آنجا نوشته است. (نک.: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۱۳پ)

۱۳۳. اصل نسخه‌ی اساس: از بعضی از اصحاب از زبان.

۱۳۴. اصل نسخه‌ی اساس: اعتقادات.

۱۳۵. در این قسمت از نسخه‌ی اساس این عبارات موجود است اما خط خورده است: «چنان‌که صورت آن لوح در پیش مهجوره موجود است. اگر موفق شدم، نگاشته و ارسال خواهم داشت.»

۱۳۶. میرزا محمّدهادی فرزند ملّا عبدالوهاب قزوینی، از بزرگان بابیان بود. ازلیان نام او را در میان سی و چهار بابی برجسته در زمان باب آورده (میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۲۸۲) و بهائیان نیز او را از حروف حی باب یاد کرده‌اند. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۰۴) او در زمان زعامت صبح ازل از شهداء بیان بود (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۲۵۱) و بر بابیان قزوین ریاست داشت. ملّا محمّدجعفر نراقی ضمن رد دعاوی بهاءالله، او را درمیان «معتبرین نزد نقطه‌ی بیان» یاد کرده و به بی‌اعتنایی‌اش به نوشته‌ها و آیات بهاءالله اشاره دارد. (ملّا محمّدجعفر

نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۲۴) اهمیت جایگاه میرزا محمّدهادی آنگاه بیشتر روشن می‌شود که دانسته شود صبح ازل مدتی پس از آشکار شدن دعوت جدید بهاءالله دستور داد «کل احباب جمیعاً باید در احکامات و حدودات الهیه» به او و ملّا محمّدجعفر نراقی مراجعه داشته باشند. (نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «شناختی از شیخ محمّد مهدی شریف کاشانی»، ص ۸۰) میرزا محمّدهادی ازکسانی بود که مانند ملّا محمّدجعفر پیش ازآشکار شدن دعوت بهاءالله به او بدبین بود. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۱۲) بهاءالله نیز سعی داشت تا او را از خود نرنجاند. وی ــ که پیش از آشکار ساختن دعوت خود از میرزا محمّدهادی هراس داشت ــ پس از استحکام کار، دیگر چنین نبود و او را به خوبی یاد نمی‌کرد و «هاء الهاویة»اش خواند. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۲۵۲) میرزا محمّدهادی با این حال بر پیروی از صبح ازل پایدار بود و به روایت بهائیان، در شمار کسانی جای داشت که در قزوین «مرکز مراسلات با میرزا یحیی و نشر افکارش در آن بلد شدند.» (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۵۲۵) نوه‌ی دختری این شخص، میرزا محمّدحسین اعتضادالحکماء، بعدها صدیقه دولت‌آبادی (دختر حاج میرزا هادی دولت‌آبادی) را به همسری برگزید. او نیز مانند پدربزرگ خود در میان ازلیان جای داشت. (قمرتاج دولت‌آبادی، حدیث نفس، بخش «مختصری از زندگانی ایمانی من»، ص ۸)

۱۳۷. اصل نسخه‌ی اساس: اعتقادات.

۱۳۸. در این قسمت از نسخه‌ی اساس این عبارات به خط شریف کاشانی موجود است اما توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است: «آن را هم متناً و حامشاً نوشته و ارسال خواهم داشت.»

۱۳۹. اصل نسخه‌ی اساس: ارقلاش. نسخه‌ی کاتب: از قلاش.

۱۴۰. رجعت حسینی در اعتقاد ازلیان و بهائیان همان رجعت صفتی امام سوم شیعیان، حسین بن علی، است. (نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش‌های «شناختی از عزیه‌خانم نوری»، ص ۱۴ و «استدلال بهاءالله به‌نام خود (حسینعلی) برای اثبات دعوی رجعت حسینی»، ص ۴۰) برای آگاهی از نگاه شیعیان به رجعت شخصی و رجعت حسینی و نیز نقد ایشان به رجعت صفتی و تطبیق رجعت حسینی بر میرزا حسینعلی بهاءالله، نک.: شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، صص ۸۱۷ تا ۸۴۴. وی در این بخش ازکتاب خود ابتدا روایات رجعت امام سوم شیعیان، حسین بن علی، و آیات قرآن در موضوع رجعت را که اصل آن و برخی از بازگشت‌کنندگان به حیات دنیا را یاد کرده‌اند آورده و با نشان دادن تشابه امت اسلام با امت موسی بن عمران به وقوع رجعت در مسلمانان رسیده و نشان داده که رجعت امام سوم

شیعیان رخ خواهد داد و از ظواهر روایات آن نباید روی برتافت و به تأویل نباید روی آورد. سپس به یکی نبودن نزول عیسی بن مریم و رجعت حسین بن علی رسیده و به تفصیل به عقلی‌نبودن تطبیق آن نزول و آن رجعت بر ظهور بهاءالله پرداخته است. نقد تفصیلی گفتارهای داعی برجسته‌ی بهائی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، در این زمینه بخش پایانی سخن اوست.

۱۴۱. همان‌گونه که در متن دیده می‌شود، ویرایش صورت‌گرفته از شریف کاشانی است. به نظر می‌رسد اصل جریان عزیمت به نجف وکربلا را نیز او نوشته باشد. این از آن روست که او در روایت زندگی پدرش، ملّا محمّدجعفر نراقی، از خواست برخی اتباع بهاءالله برکشتن وی و سپس تصمیم او بر خروج از بغداد و عزیمت به کربلا سخن گفته و سوء قصد نافرجام ایشان به خود را نیز آورده است. (شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص ۵۲ تا ۵۴)

۱۴۲. اصل نسخه‌ی اساس: شط.

۱۴۳. این عبارت در نسخه‌ی اساس نیست اما در نسخه‌ی کاتب موجود است.

۱۴۴. اصل: اصحاب.

۱۴۵. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس این عبارات هست اما بجز نام «سیّد عبادوز اصفهانی» خط خورده است: «چنان‌که سیّد عبادوز اصفهانی به واسطه‌ی این خلاف‌کاری‌ها و بی‌انصافی‌ها». نسخه‌ی کاتب مانند نسخه‌ی چاپی است و نام سیّد عبادوز اصفهانی را هم ندارد.

۱۴۶. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس این عبارت هست اما خط خورده است: «که مسلمانان از خاصه و عامه».

۱۴۷. در این قسمت از نسخه‌ی اساس این عبارت به خط شریف کاشانی هست اما خط خورده است: «و می‌گفتند که: ما هرچه شنیده بودیم، حسین مظلوم بوده است نه ظالم!»

۱۴۸. نسخه‌ی اساس: اغلب، به خط بحرالعلوم کرمانی. اصل نسخه‌ی اساس: همه.

۱۴۹. هیکل در ادبیات بابیان به نوشته‌های دینی گفته می‌شد که در خطوط تشکیل‌دهنده‌ی یک ستاره‌ی پنج‌پَر ــ که دو بخش پایینی آن کشیده‌تر باشند ــ نوشته می‌شد: «ظاهرش پنج پر و باطنش شش خانه و نمایاننده‌ی سر و دو دست و دو پای انسان است [که روی جای خطوط آن] از آیات و ادعیه‌ی وارده نوشته شود.» (سیّد علی‌محمّد باب، بیان فارسی، بخش لغات و اصطلاحات، ص ۹)

۱۵۰. منظور همسر دوم بهاءالله، فاطمه بی‌بی، است که از جانب وی لقب «مهد علیا» گرفت. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۵۱۱)

۱۵۱. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس این عبارت هست اما از سوی بحرالعلوم کرمانی خط خورده است: «سهل است بعضی بوجهل منشان انکار در این کار دارند.»

۱۵۲. برای آگاهی از دیدگاه شیعیان درباره‌ی درس‌ناخواندگی باب، نک.: شیخ احمد شاهرودی، إیقاظ النائمین (مندرج درکتاب راهنمای دین)، صص ۱۰۳ تا ۱۲۷؛ همو، حق المبین، صص ۱۰۶۱ تا ۱۰۷۷. وی درکتاب الحق المبین گفتار عباس افندی (عبدالبهاء) و داعی بزرگ بهائی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، درباره‌ی درس‌ناخواندگی مطلق باب را نادرست دانسته و نوشته که هرکه احوال باب را آورده، به تحصیلات «مختصر و ناقصِ» او پرداخته مانند پدر خود (ملّا محمّدعلی شاهرودی) و میرزا محمّد تنکابنی که باب را در درس حاج سیّد کاظم رشتی دیده بودند و... (نک.: محمّد بن سلیمان تنکابنی، قصص العلماء، صص ۶۸ و ۶۹) بر همین اساس است که نتیجه گرفته که باب امی صرف نبوده لذا کرامتی برای او نمی‌توان در نظر گرفت. (مصحح کتاب الحق المبین نمونه‌هایی از اشاره‌های نویسندگان بهائی درباره‌ی درس خواندن ابتدایی باب در شیراز را در پانوشت صفحه‌ی ۱۰۶۳ کتاب آورده است. خود باب نیز در آثارش سیّد رشتی را با عنوان معلم خود یاد کرده است. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۳۶۹) دلیل دیگر وی بر امی نبودن باب آنی است که غلط‌ها و اشتباهات زیاد ادبی و معنوی او در آثارش می‌داند و بر همین مسیر است که او را نه صاحب علم لدنی بل «برزخ بین الأمرین و شق ثالث» دانسته: «نه عامی بحت و نه عالم کامل.» وی در رساله‌ی إیقاظ النائمین نمونه‌هایی از آثار باب و بهاءالله را آورده و آنچه را که غلط‌ها و اشتباه‌های ادبی و معنوی آنها می‌دانسته یاد کرده است.

۱۵۳. ناقدان دعوت باب بر آنند که صبح ازل که در خانواده‌ای اهل انشاء بزرگ شده بود، نمی‌توانست درس‌ناخوانده باشد. برخی از آنان کلمات او را دارای غلط‌های زیاد دانسته‌اند. به عنوان نمونه، سعیدخان کردستانی ــ که در آموزه‌های باب و صبح ازل و بهاءالله مطالعات زیاد داشت و با جمعی از ازلیان برجسته مانند شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و میرزا مصطفی کاتب (از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) از نزدیک محشور بود ــ درباره‌ی کتاب نور ــ که از آثار مفصل صبح ازل است ــ نوشته: «اهل علم می‌گویند که: این کتاب نور مثل نوشته‌های باب پر است از غلط‌های صرف و نحوی و مکرر.» (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۶)

۱۵۴. اصل نسخه‌ی اساس: ویلان.

۱۵۵. در این قسمت از نسخه‌ی اساس این عبارت هست: «و تمیز میزان حق و باطل می‌تواند»؛ اما نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی آن را ندارند.

۱۵۶. عبارت «هر دو» در اصل نسخه‌ی اساس موجود است اما خط خورده است.

۱۵۷. میرزا موسی جواهری یکی از ایرانیان بسیار ثروتمند بود که در بغداد اقامت داشت. وی در

میان همراهان بهاءالله جای داشت و ثروتش را در پیشرفت او به کار برد و از سوی او به لقب «حرف البقاء» نامبردارگردید. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۲۰۷ و ۲۰۸؛ همو، اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۹۲؛ ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص ۲۱ و ۲۲) تصویر نوشته‌ی او درباره‌ی اقرار بر انتقال تمام اموالش به بهاءالله در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۸۲)

۱۵۸. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس این عبارات هست اما خط خورده است: «اول امر کردند برای ما کره‌ی اصفهانی آوردند خوردیم؛ ثانیاً».

۱۵۹. میرزا یحیی صبح ازل در این باره نوشته: «اکل سیر و پیاز جایز نباشد مگر اضطرار دست دهد.» (میرزا یحیی صبح ازل، خلاصة الأحکام، ص ۱۵)

۱۶۰. عبارت «به حسب ظاهر» در نسخه‌ی اساس نیست اما در نسخه‌ی کاتب موجود است.

۱۶۱. در اصل نسخه‌ی اساس «خوابیدگان» بوده و بحرالعلوم کرمانی آن را به «خفتگان» مبدل کرده است.

۱۶۲. این شخص حاج میرزا رضاقلی حکیم (د. ۱۳۱۱ق.) است. در اصل نسخه‌ی اساس به جای عبارت «دیگرم، مرحوم حکیم»، واژه‌ی «مکرم» موجود است که نشان می‌دهد در زمان حیات حاج میرزا رضاقلی نگاشته شده است. این واژه از سوی بحرالعلوم کرمانی به عبارت «دیگرم، مرحوم حکیم» مبدل شده که نشان می‌دهد ویرایش او پس از درگذشت وی انجام شده است. (نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «زمان نگارش تنبیه النائمین»، ص ۳۵)

۱۶۳. اصل نسخه‌ی اساس: «صباحتی که داشتند هفت قلم آرایش دیدند».

۱۶۴. سلطان‌خانم (۱۲۶۳ تا ۱۳۴۲ق.) همان دختر بهاءالله است که بعدها لقب «بهائیه‌خانم» و «ورقه‌ی علیا» یافت. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۵۰۹؛ بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تاکر نور، ص ۳۸)

۱۶۵. میرزا احمد بهّاج فرزند صبح ازل.

۱۶۶. این واژه در اصل نسخه‌ی اساس خط خورده اما در نسخه‌ی کاتب موجود است.

۱۶۷. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارات هست ولی از سوی بحرالعلوم کرمانی خط خورده است: «عارفان با سیرت و سریرت».

۱۶۸. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارات هست ولی خط خورده است: «و از ظلمات ثلاث اوهام رهانیده، به عالم شهود رسانیده».

۱۶۹. نسخه‌ی کاتب این واژه را ندارد.

۱۷۰. نسخه‌ی اساس و نسخه‌ی کاتب: فرامیسون؛ نسخه‌ی چاپی: فرامیس.
۱۷۱. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، این عبارات هست ولی خط خورده است: «خدای ناکرده».
۱۷۲. نسخه‌ی اساس: همگی؛ نسخه‌ی کاتب: همه.
۱۷۳. اصل نسخه‌ی اساس: حروف نفی.
۱۷۴. اصل نسخه‌ی اساس: «سخن‌های با مغز و نغز می‌گویند».
۱۷۵. اصل نسخه‌ی اساس: «گفتار و کردارشان را با هم مباینتی است».
۱۷۶. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، این عبارات هست ولی خط خورده است: «چون از کهنه و سحره شنیده بودند چنین شخصی می‌آید و ادعای نبوت می‌نماید، به قهر و غلبه به اغلب جهانیان مسلط خواهد شد».
۱۷۷. در نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی واژه‌ی «ایمان» را خط زده و به جای آن «اسلام» نوشته است.
۱۷۸. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارات هست اما خط خورده است: «ولی مقصودشان این بود که به مرام خود نایل شوند».
۱۷۹. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.
۱۸۰. اصل نسخه‌ی اساس: «گریختند، خاک بر سر تمامی عامه‌ی عمیاطینت بیختند.» واژه‌ی «طینت» به خط شریف کاشانی است. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.
۱۸۱. محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۵۲۹.
۱۸۲. اصل نسخه‌ی اساس: رفتند.
۱۸۳. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارات هست ولی خط خورده است: «و یا این همه گفت‌وگوها را لغو و بی‌معنی انگاشتند و لوای أنا ربکم الأعلی افراشتند.»
۱۸۴. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس این عبارات هست ولی خط خورده است: «که جمیع مقدمات مطلب را شنیده‌اید».
۱۸۵. در نسخه‌ی اساس: خبری، به خط شریف کاشانی.
۱۸۶. اصل نسخه‌ی اساس: واعظ.
۱۸۷. قرآن، سوره‌ی نجم، آیات ۳ و ۴.
۱۸۸. به آیه‌ی ۸۵ از سوره‌ی بقره نظر دارد.
۱۸۹. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارات به خط شریف کاشانی افزوده شده

اما خط خورده است: «و یا متمسک به آیاتی که داخل متشابهات است، سندش معلوم نیست و مسندش سکونی است، شوید.» نسخه‌ی کاتب نیز آن را ندارد.

۱۹۰. نسخه‌ی اساس: اما؛ نسخه‌ی کاتب: بالجمله.

۱۹۱. اصل نسخه‌ی اساس: «شهد الله وکفی به شهیداً که من از راست و درست‌نویسی خجل و شرمسارم. چه بسیار عجب است که آن نور چشم ازمادون آن منفعل نشده و این‌گونه عبارات غیرمربوط نگاشته‌اید؛ به عبارت اخری، مرا به خود دعوت کرده‌اید!» جای‌گزین کردن این عبارت از سوی شریف کاشانی با آنچه در متن آمده، یکی از نمودهای نفرت ازلی او از بهاءالله و عبدالبهاء است. (نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «شناختی از شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی»، صص ۸۳ و ۸۴)

۱۹۲. اصل نسخه‌ی اساس: من.

۱۹۳. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارات از سوی شریف کاشانی افزوده شده، اما خط خورده است: «جز آن‌که شاهد آوردم حکایت آن [یک کلمه ناخوانا] که استهزا می‌کرد: آن دهن کژکرد و از تسخر بخواند * نام احمد را دهانش کژ بماند * بازآمد کای محمّد عفو کن * ای تو را الطاف علم من لدن * من تو را افسوس می‌کردم به جهل * من بدم افسوس را منسوب اهل * چون خدا خواهم». نسخه‌ی کاتب هم آنها را ندارد.

۱۹۴. قرآن، سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

۱۹۵. قرآن، سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۶.

۱۹۶. این واژه در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.

۱۹۷. قرآن، سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۴.

۱۹۸. اصل نسخه‌ی اساس: سراپا. بحرالعلوم کرمانی این واژه را خط زده و به جایش «سراسر» نوشته است. نسخه‌ی کاتب: سراپا.

۱۹۹. منظور از نقطه‌ی ولایت، علی بن ابی‌طالب است که در نگاه شیعیان و نیز بابیان صاحب ولایت پس از پیامبر اسلام بود.

۲۰۰. اصل نسخه‌ی اساس: که در رتبه‌ی خامس. بحرالعلوم کرمانی آن را خط زده و به عبارت «حضرت نقطه‌ی ولایت در مرتبه‌ی خامس جواب او» مبدل کرده است. عبارت «جواب او» در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.

۲۰۱. ازلیان بر آن بودند که میرزا علی‌محمّد باب در فراز پنجم حدیث کمیل (حدیث حقیقت) ــ که متن آن را در کتاب دلائل سبعه (ص ۵۸) آورده و هر فراز آن را به یک سال از ظهور خود نسبت داده ــ به ظهور میرزا یحیی صبح ازل نظر داشته است. باید دانست صبح ازل در سال

پنجم ظهور باب مورد توجه او قرارگرفت. (حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، مقدمه‌ی ادوارد براون، صص لج و لد) میرزا محمّدخان قزوینی باور ازلیان را این‌گونه آورده است: «چنان‌که ازعبارت فوق منقول از دلائل سبعه‌ی باب استنباط می‌شود، باب تقریباً بالصراحه جمله‌ی «نوریشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره» را اشاره به قصد استخلاف خود صبح ازل را دانسته است و این فقره‌ی پنجم حدیث را اشاره به این واقعه‌ی آینده‌ی سال پنجم ظهور خود فرض کرده است.» (محمّد قزوینی، وفیات معاصرین، یادگار، س ۵، ش ۴ و ۵، ص ۸۱، پ ۲)

۲۰۲. اصل نسخه‌ی اساس: «از قواعد و قانون عرفان قدیمه‌ای که ابوی بزرگوار اطلاع تامی داشت بی‌بهره‌اید و در تلفیق الفاظ مغلق ــ اگرچه بی‌معنی باشد ــ کامل و بهره‌مند. با وصف این اغلاط زیاد».

۲۰۳. اصل نسخه‌ی اساس: شتم.

۲۰۴. اصل نسخه‌ی اساس: سلاطین. نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی: اولی‌السلطنه و علمای.

۲۰۵. منظور دولت عثمانی است.

۲۰۶. در اصل نسخه‌ی اساس روی این واژه خط کشیده شده است.

۲۰۷. این واژه در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.

۲۰۸. ملت در ادبیات آن زمان به معنی دین بود. بنابراین، منظور مناظره‌ی دینی است.

۲۰۹. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.

۲۱۰. اصل نسخه‌ی اساس: مسطو. شریف کاشانی آن را به «مسطور» مبدل کرده اما بحرالعلوم کرمانی «مسطور» را خط زده و «مات» را افزوده است. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.

۲۱۱. در این قسمت از نسخه‌ی اساس این عبارات در ادامه‌ی سخن صبح ازل موجود است اما خط خورده است: «بعد از غور و غوص در عمان خیال، جواب خواهم گفت.»

۲۱۲. قرآن، سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۴.

۲۱۳. در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی واژه‌ی «نمودند» بعد ازعبارت «حضرت ثمره» آمده است.

۲۱۴. در اصل نسخه‌ی اساس پیش از افزوده‌های بحرالعلوم کرمانی، «و» نیست.

۲۱۵. قرآن، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷.

۲۱۶. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، واژه‌ی «دقیق‌النظر» از سوی بحرالعلوم کرمانی از افزوده‌های شریف کاشانی پیراسته شده است.

۲۱۷. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، واژه‌ی «درآورند» از سوی بحرالعلوم کرمانی از افزوده‌های شریف کاشانی پیراسته شده و واژه‌ی «سنجیده» جای‌گزین شده است.
۲۱۸. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، واژه‌ی «نیست» از سوی بحرالعلوم کرمانی از افزوده‌های شریف کاشانی پیراسته شده است.
۲۱۹. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، واژه‌ی «ندارد» از سوی بحرالعلوم کرمانی از افزوده‌های شریف کاشانی پیراسته شده و واژه‌ی «نیست» جای‌گزین شده است.
۲۲۰. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.
۲۲۱. اصل این عبارت در نسخه‌ی اساس «پس از تصحیح آن عبارات» و به خط شریف کاشانی است که از سوی بحرالعلوم کرمانی خط خورده و با عبارت متن جای‌گزین شده است. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.
۲۲۲. قرآن، سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.
۲۲۳. منظور میرزا علی‌محمّد باب است. (نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۲، بخش «تحلیل وصیت‌نامه‌ی عربی میرزا حسینعلی بهاءالله»، ص ۳۴۵)
۲۲۴. تصویر اصل این لوح ــ که در ادبیات ازلیان «لوح وصایت» خوانده می‌شد ــ به خط باب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۶۰)
۲۲۵. ملّا عبدالکریم قزوینی از پیروان برجسته‌ی باب بود و به دستور او و برای مصون ماندن از دشمنان به نام میرزا احمد کاتب شناخته می‌شد و در میان کاتبان باب جای داشت. وی ابتدا شیخی بود و در همان سال نخست دعوت باب به اوگروید و سرانجام به سال ۱۲۶۸ق. در کشتار بابیان پس از سوء قصد نافرجام گروهی از ایشان به ناصرالدین‌شاه در تهران کشته شد. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۶۹ تا ۳۷۱)
۲۲۶. این نوشته بر روی برگه‌ی «لوح وصایت» نوشته شده است. تصویر آن درکنار آن لوح در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۶۱)
۲۲۷. سیّد علی شیرازی (دایی باب) که به دستور امیرکبیر کشته شد.
۲۲۸. سیّد یحیی دارابی (رهبر جنگ بزرگ بابیان در نیریز فارس) است.
۲۲۹. اصل نسخه‌ی اساس: «درکتاب مستیقظ ضبط است».
۲۳۰. میرزا علی‌محمّد باب، دلائل سبعه، ص ۵۸ و ۵۹.
۲۳۱. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس عبارت «اسم ثمرات عزلیه، اسم خاء قدیمیه» هست اما خط خورده است.

۲۳۲. در نسخه‌ی اساس این نام‌ها از سوی بحرالعلوم کرمانی با عددهای ۱ تا ۱۹ شماره‌گذاری شده است. نسخه‌ی کاتب نیز چنین است.
۲۳۳. حسین میلانی ازبابیانی بود که درسال‌های پس ازکشته شدن باب و پیش از دعوت بهاءالله خود را «رجعت حسینی بعد از ظهور قائم» دانست و پس از آن به دعوی من‌یظهره‌اللهی روی آورد. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۱۰؛ ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص ۱۴ و ۲۲۸؛ عبدالخالق سه‌دهی، وصیت‌نامه، برگ ۹۶)
۲۳۴. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب چهارم از واحد پنجم، ص ۱۵۶.
۲۳۵. اصل نسخه‌ی اساس: «کجای ایشان را دریده بوده است؟»
۲۳۶. اصل نسخه‌ی اساس: هفتاد هشتاد سال.
۲۳۷. به آیه‌ی ۴۴ از سوره‌ی فرقان نظر دارد. واژه‌ی «سبیلاً» در نسخه‌ی کاتب نیست.
۲۳۸. اصل نسخه‌ی اساس: به خود ایشان؛ نسخه‌ی کاتب: به خود حضرت ثمره.
۲۳۹. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۲۴۰. ۲۳۸ عدد ابجدی حسینعلی است.
۲۴۱. اصل نسخه‌ی اساس: توقیع.
۲۴۲. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۲۴۳. تصویر اقرار میرزا موسی جواهری در بخشیدن تمام اموال خود به بهاءالله در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۸۲)
۲۴۴. اصل نسخه‌ی اساس: خودسری.
۲۴۵. اصل نسخه‌ی اساس: قلوب.
۲۴۶. در نسخه‌ی اساس به جای «تهمت و افتراهای گوناگون»، عبارت «تهمت و افترا» به خط بحرالعلوم کرمانی هست.
۲۴۷. عبارت «خورانیدن سم و» در اصل نسخه‌ی اساس هست ولی در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۲۴۸. قرآن، سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۲۷.
۲۴۹. قرآن، سوره‌ی صف، آیه‌ی ۸.
۲۵۰. اصل نسخه‌ی اساس: ثعبانی.
۲۵۱. اصل نسخه‌ی اساس، نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی: توانا.
۲۵۲. در اصل نسخه‌ی اساس روی این جمله خط کشیده شده اما در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی موجود است.

۲۵۳. قرآن، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳.

۲۵۴. محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۹، ص ۱۷۵. برای بحثی درباره‌ی امی بودن پیامبر اسلام از دیدگاه مسلمانان، نک.: شیخ احمد شاهرودی، مرآت العارفین (مندرج در راهنمای دین)، صص ۸۹ تا ۱۳۶؛ پاسخ پریشان‌گویی باب و بهاء (چاپ جدید مرآت العارفین)، صص ۱۷۱ تا ۲۰۱؛ مرتضی مطهری، پیامبر امّی. نویسنده‌ی مرآت العارفین ابتدا در توصیفی مفصل شدت عقب‌ماندگی اعراب عصر پیامبر اسلام و بی‌بهرگی ایشان از دانش و تمدن را شاهد گرفته و سپس او را کسی که با وجود زندگی در آن محیط دانشی بی‌مانند به دست داد خوانده و بر همین اساس سخنان او را خدایی و نه بشری دانسته است. پس از آن، برای مستند کردن گفتار خویش به تفصیل به بیان نمونه‌هایی از دانش عرضه‌شده از سوی پیامبر اسلام پرداخته و رسیدن دانش جدید به برخی از آنها را ــ که بعد از هزار و اندی سال رخ داده ــ شاهدی دیگر بر درستی استدلال خود یاد کرده است. نویسنده‌ی پیامبر امی نیزگفتارهایی را از برخی دانشمندان غیرمسلمان مانند توماس کارلایل، ویل دورانت، کونستان ویرژیل گیورگیو و گوستاو لوبون که پیامبر اسلام را درس‌ناخوانده می‌دانستند آورده و بر آن است که مخالفان اسلام در طول چهارده قرن گذشته اگر اندک شاهدی متقن و محکمه‌پسند و نه احتمالات نامعقول بر این دعوی می‌یافتند، با تمام توان به تبلیغش می‌پرداختند. یکی از شاهدهای او بر این دعوی برخورد خاورشناسان با دیدارکوتاه پیامبر اسلام در سال‌های کودکی با بحیرا (راهب مسیحی شام) است که ایشان را به فکر انداخته که آیا او در آن دیدار از وی نکته‌ای آموخته یا خیر؟ بر این اساس است که نتیجه گرفته ایشان تا این اندازه در پی نشان دادن درس‌خواندگی پیامبر اسلام بودند اما نتوانستند شاهدی استوار بیابند.

۲۵۵. این عبارت در نسخه‌ی کاتب نیست.

۲۵۶. در اصل نسخه‌ی اساس روی «توقیعات مبارکه» خط کشیده شده اما در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی هست.

۲۵۷. بحرالعلوم کرمانی در زیر این صفحه درباره‌ی این مکتوب نوشته: «این توقیع چون در سابق نگارش یافته، مکرر نشود.» با این حال، در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی موجود است.

۲۵۸. اسم کریم (اسم الله الکریم) ملّا عبدالکریم قزوینی است که پیش از این یاد شد. (نک.: [محمّدصادق ابراهیمی و قمرتاج دولت‌آبادی]، قسمتی از الواح خط نقطه‌ی اولی و آقا سیّد حسین کاتب، ص پ، پ ۱)

۲۵۹. این فراز در اصل نسخه‌ی اساس ادامه دارد. بحرالعلوم کرمانی زیر ادامه‌ی آن خط کشیده و چنین نوشته: «نگارش این توقیع اینجا مناسب حال نیست. به این جهت خط کشیده

شد.» بخش خط کشیده‌شده بدین قرار است: «و منها ما نزل لاسمه الوحید الأکبر: فإذاً علی ذلك المثال و محل ظهور ارتفاع شجرة الفردانية و امتناع كينونية الوحيد به لاستقلال شجرة و استجلال ذاتية الربانية خيرمن عبادة تكونا و ما يخلق إمكاناً.»

۲۶۰. منظورکتاب تفسیر سوره‌ی یوسف (نخستین کتاب دوره‌ی بابیّت میرزا علی‌محمّد باب) است.

۲۶۱. این عبارت از سوی مصحح به متن افزوده شده است.

۲۶۲. این واژه در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.

۲۶۳. این واژه در نسخه‌ی اساس نیست. در نسخه‌ی کاتب «الی آخر» دارد. در اصل نسخه‌ی اساس پس از پایان این گفتار، این عبارت نوشته شده اما خط خورده است: «بعضی از عبارات وکلمات که قریب به تکرار مطلب بود از بین انداختم.»

۲۶۴. کتاب نور از آثار صبح ازل است که در سال ۱۲۶۹ق. در بغداد نگاشته شد. (نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۲، بخش «تجلیل ازکتاب نور (اثر صبح ازل)»، صص ۳۵۲ تا ۳۵۵)

۲۶۵. منظور ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی است. (نک.: میرزا مصطفی کاتب، نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی، صص ۴۱ تا ۴۳) این شخص بعدها به بهاءالله پیوست و «اسم‌الله» و «زین‌المقربین» خوانده شد. (نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «شناختی ازمیرزا مصطفی کاتب»، ص ۷۶) برای آگاهی ازاصالت این نوشته و صدورآن از بهاءالله، نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۲، بخش «تجلیل ازکتاب نور (اثر صبح ازل)»، صص ۳۵۲ تا ۳۵۵.

۲۶۶. اهمیت این فرازآن است که تمامش از سوی بهائیان آورده شده و درمسیر رفتار «حکمت‌گرایانه»ی بهاءالله نسبت به صبح ازل معنی شده است. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۱۱)

۲۶۷. عبارت «از تلویح گذشته تصریحاً» در اصل نسخه‌ی اساس هست اما خط خورده است.

۲۶۸. اصل نسخه‌ی اساس: بحمدالله که یافت نمی‌شود!

۲۶۹. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.

۲۷۰. اصل نسخه‌ی اساس: «فالواقع صحیح نوشته‌اید زیراکه از این تلفیق عبارات و {مراعات} سجع و قوافی و {کثرت} اغلاق و تعقید درکلمات ابداً مطلبی مفهوم نمی‌شود.» وجود دو تصحیح نخستین شریف کاشانی در این عبارت خط‌خورده نشان ازآن دارد که او در آن تصحیح نخستین خود تجدید نظر داشته و عبارات متن را جای‌گزینش کرده است.

۲۷۱. نسخه‌ی اساس: آمیرزا محمّدهادی قزوینی؛ نسخه‌ی کاتب: آقا میرزا محمّدهادی قزوینی.

۲۷۲. اصل نسخه‌ی اساس: این براهین.
۲۷۳. در این قسمت از نسخه‌ی اساس این عبارات هست اما خط خورده: «شخص اگر یک بُز گری داشته باشد به او بسپارد چه جای آن‌که».
۲۷۴. قرآن، سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۹.
۲۷۵. اصل نسخه‌ی اساس: متبع.
۲۷۶. اصل نسخه‌ی اساس: فی. واژه‌ی «علی» در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۲۷۷. در نسخه‌ی اساس و نسخه‌ی کاتب به جای این واژه «جُلّی» نوشته شده است.
۲۷۸. این واژه در نسخه‌ی اساس خط خورده، اما در نسخه‌ی کاتب هست.
۲۷۹. عبارت «أیها الدنی الأدنی» در نسخه‌ی اساس نیست اما در جایی که باید می‌بود عدد ۲ گذاشته شده و در حاشیه (بدون گذاشتن عدد ۲ متناظر با آن) آمده: «علی القتل یا أبا الشرور!» (حاصل: سیجیء محمّد من الغمام و یضربك بالسیف علی القتل یا أبا الشرور!) پس از آن است که روی عبارت «علی القتل یا أبا الشرور!» به شدت خط کشیده شده است. (نک.: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۳۱ ر)
۲۸۰. بغداد.
۲۸۱. شیخ محمّد تاجر قزوینی که از بابیان مشهور زمان حیات باب بود و از او لقب «نبیل» داشت. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۸۰)
۲۸۲. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۲۸۳. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این گفتار هست اما خط خورده است: «جوابی هم حضرت ثمره در فوق عریضه‌ی او به خط ابهی مرقوم داشته بودند: من العلی الأعلی إلی الدنی الأدنی؛ الی آخره.»
۲۸۴. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارت هست اما خط خورده است: «برهانی که داشت این بود: «بسم الله العالی الوجوه.» بالای هرکدام از دو واژه‌ی «برهانی» و «الوجوه» کلمه‌ای به خط شریف کاشانی نوشته شده اما به شدت خط خورده است. به نظر می‌رسد می‌خواسته‌اند مطلبی بیفزایند اما منصرف شده و اصل عبارات را نیز انداخته‌اند.
۲۸۵. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۲۸۶. قرآن، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۱.
۲۸۷. قرآن، سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۲.
۲۸۸. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، عبارت «و العلماء» به خط بحرالعلوم کرمانی هست اما خط خورده است.

۲۸۹. اصل نسخه‌ی اساس: تاریخ وصّاف و تاریخ معجم و اخلاق ناصری و بیهقی.
۲۹۰. شریف کاشانی در این قسمت از نسخه‌ی اساس، عبارت «و ناسخ التواریخ و غیره و غیره» را نیز افزوده، اما بحرالعلوم کرمانی آن را خط زده است. شاید حذف این کتاب ــ که با دعوت باب دست به گریبان بوده و نسبت جنون نیز به او داده ــ نمودی از شدت اعتقاد بابی و ازلی بحرالعلوم کرمانی باشد.
۲۹۱. اصل نسخه‌ی اساس: حلاوت. در نسخه‌ی کاتب «زلاقت» و در نسخه‌ی چاپی «فصاحت» نوشته شده است.
۲۹۲. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۲۹۳. اصل نسخه‌ی اساس: تحصیل.
۲۹۴. اصل این عبارت در نسخه‌ی اساس چنان خط خورده که قابل خواندن نیست.
۲۹۵. اصل نسخه‌ی اساس: آن حکم را.
۲۹۶. قرآن، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳.
۲۹۷. اصل این فراز ــ که درکروشه قرار داده شده ــ افزوده‌های میرزا مصطفی کاتب بر ویرایش شریف کاشانی بوده است. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی وکاتب بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.
۲۹۸. به آیه‌ی ۸۵ از سوره‌ی بقره نظر دارد.
۲۹۹. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارت هست اما خط خورده است: «که هر بصیری با دانش ببیند جز اذعان و اعتراف». نسخه‌ی کاتب نیز این عبارت را ندارد.
۳۰۰. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.
۳۰۱. در روایات شیعه این عبارات درباره‌ی امام دوازدهم به کار برده شده است. نک.: شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، در خلال صفحات ۱۵۰ تا ۲۲۳ و ۳۱۳ تا ۳۱۵.
۳۰۲. در اصل نسخه‌ی اساس، عبارت «به کسوت بشر نماید؛ نعم ما قیل:» است. شریف کاشانی آن را خط زده و به عبارت «به کسوت بشر نماید» مبدل کرده و بحرالعلوم کرمانی هم عبارت درون کروشه را به آن افزوده است.
۳۰۳. اصل نسخه‌ی اساس: احتجاج.
۳۰۴. در این بخش از اصل نسخه‌ی اساس، عباراتی مفصل ازکلمات باب آورده شده که بحرالعلوم کرمانی دور آن را خط کشیده و در حاشیه‌ی صفحه نوشته: «تمام آنچه که دور آن خط کشیده، مکرر است و لازم به تحریر و نگارش نیست.» (نک.: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین،

نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. (10)F.62، برگ ۳۴پ) ازلیان به این پیش‌گویی‌های باب اعتقاد تام و تمام داشتند و باید گفت این سخنان بستری ایدئولوژیک برای تکاپوهای ضد قاجار ایشان بود. نقش جدی ایشان درکشتن ناصرالدین‌شاه قاجار و شکل‌گیری جنبش مشروطیت و نیز دخالت‌شان در برپایی سلطنت پهلوی نمودهایی از تعلق خاطر به پیش‌گویی‌های باب است. (نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، مقدمه‌ی تاریخی، بخش «جامعه‌ی آرمانی بابیان»)

۳۰۵. در این بخش از اصل نسخه‌ی اساس، عباراتی مفصل ازکلمات باب آورده شده و از سوی شریف کاشانی با عنوان «مکرر شده» یادگشته اما خط نخورده است. (نک.: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. (10)F.62، برگ ۳۵ ر) این عبارات ــ که همان پیش‌بینی باب درباره‌ی بعث هیکلی از هیاکل واحد در هر ۶۶ سال است ــ اندکی پیش از این درمتن آمده است.

۳۰۶. در این بخش از اصل نسخه‌ی اساس، عباراتی مفصل ازکلمات باب آورده شده و از سوی بحرالعلوم کرمانی با عنوان «مکرر شده است؛ نگارش لازم نیست» خط خورده است. پس از آن در اصل نسخه‌ی اساس این عبارات هست: «ایضاً در أحسن القصص دلالت بر بطلان دعوای مدّعی حضرت ثمره است دارد.» بحرالعلوم کرمانی آن را به این شکل کرده: «ایضاً در أحسن القصص دلالت دارد صدور و ظهور مدعی باطل بعد از غروب شمس حقیقت». سپس تمام این بخش را انداخته و دورمتن مورد اشاره‌اش از أحسن القصص نیز ــ که در پشت صفحه است ــ خط کشیده و در حاشیه نوشته: «ذکر این آیات ابداً مناسبتی ندارد.» (نک.: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. (10)F.62، برگ‌های ۳۵ ر و ۳۵ پ)

۳۰۷. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.

۳۰۸. درمیان عالمان شیعی‌مذهب متأخرکه با توجه به آثار اهل سنت به تلاش برای اثبات جانشینی الهی علی بن ابی‌طالب نسبت به پیامبر اسلام پرداخته‌اند به میرحامد حسین موسوی هندی (د. ۱۳۰۶ق.) و شیخ عبدالحسین امینی نجفی (د. ۱۳۸۹ق.) می‌توان نظر داشت. شخص نخست درمجموعه‌ای بسیار مفصل با نام عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار ــ که بخش‌های قابل توجهی از آن هنوز به طبع نرسیده ــ بر آن است تا روایاتی از پیامبر اسلام مانند حدیث منزلت، حدیث ولایت، حدیث مدینة العلم، حدیث تشبیه، حدیث دلالت و... را در اثبات دیدگاه شیعه با نگاه به آثار اهل سنت به دست دهد. هدف شخص دوم نیز درکتابی که با نام الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب نوشت و یازده جلد آن به طبع رسیده،

اثبات حدیث غدیر خم و اعلام عمومی جانشینی الهی علی بن ابی‌طالب از سوی پیامبر اسلام از منظر آثار اهل سنت است. درکنار این قبیل کتاب‌ها، مکتوبات زیادی از اهل سنت در «مناقب» و «فضایلِ» خاندان پیامبر اسلام موجود است که روایات بسیار زیادی را در بر دارند و شیعیان از آنها نیز در مسیر اثبات اعتقاد خود بهره می‌گیرند.

۳۰۹. اصل نسخه‌ی اساس: به واسطه‌ی. نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی هم به همین شکل‌اند.

۳۱۰. در نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی دور چهار سطر پایانی برگ ۳۶ ر و چهار سطر آغازین برگ ۳۶ پ خط کشیده و در حاشیه‌ی برگ ۳۶ پ نوشته: «بعضی از آنها سابق ذکر شده و مکرر است و بعضی را درمابعد در جایی انصب ذکرکرده‌ایم.» شریف کاشانی هم در حاشیه‌ی همان برگ نوشته: «خطاب به حاجی سیّد جواد مرحوم یا جواد.» (نک.: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ‌های ۳۶ ر و ۳۶ پ)

۳۱۱. منظور حاجی شاه‌محمّد امین‌البیان یا حاجی ابوالحسن امین اردکانی است. حاجی ابوالحسن اردکانی (حدود ۱۲۴۸ تا ۱۳۴۶ق.) معروف به «حاجی امین» و «امین الهی»، مدتی پس ازکشته شدن باب به بابیان پیوست و پس از چندی در ملازمت امین‌البیان ــ که از جانب بهاءالله مسئول جمع‌آوری حقوق دینی بابیان بود ــ به مسافرت پرداخت. آن دو پس از دعوت جدید بهاءالله به او پیوستند وکار جمع‌آوری حقوق دینی بهائیان و رساندن آن به بهاءالله را پی گرفتند. پس ازکشته شدن امین‌البیان به سال ۱۲۹۶ق.، حاجی ابوالحسن جانشین او شد و به «حاجی امین» شهرت یافت. او تا سال‌های کهولت ــ که در تهران اقامت جست و وکیلانی در برخی مناطق برگزید ــ آن مسئولیت را برعهده داشت و از اعتماد بسیار زیاد عبدالبهاء برخوردار بود. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۷۵۱ تا ۷۵۷)

۳۱۲. سلمان هندیجانی در حدود بیست‌سالگی آوازه‌ی دعوت باب را شنید و توسط قرةالعین بابی شد و توانست در هندیجان گروهی را بابی کند. پس از آن به سوی آذربایجان رفت تا به دیدار باب نایل شود اما در قم خبرکشته شدن او را شنید. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۰۱) وی هنگام اقامت صبح ازل و بهاءالله در بغداد نامه‌رسان بود و از سال ۱۲۶۹ق. «تقریباً همه‌ساله... از سمت جنوب ایران به یزد وکرمان و اصفهان وکاشان و غیرها گذشت و اخبار و آثار رسانده، عرائض و امانات گرفته، به بغداد برگشت...» سلمان پس از دعوت استقلالی بهاءالله به او پیوست و بهائی شد. اوکار نامه‌رسانی خود را تا زمان درگذشت بهاءالله (۱۳۰۹ق.) و نخستین سال‌های زعامت عبدالبهاء پی گرفت تا در سال ۱۳۱۶ق. درگذشت. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۸۸۹ تا ۸۹۱)

۳۱۳. اصل نسخه‌ی اساس: یزد.

۳۱۴. اصل نسخه‌ی اساس: می‌خوردند و می‌شکستند.
۳۱۵. نسخه‌ی اساس: «از پسته‌ی رفسنجان» که به خط بحرالعلوم کرمانی است اما خط خورده و با عبارت متن جای‌گزین شده است.
۳۱۶. اصل نسخه‌ی اساس: می‌خواندند.
۳۱۷. اصل نسخه‌ی اساس: «از رؤسای علمای نجف وکربلا را چون ملّا محمّدجعفر مرحوم شیخ مرتضی و حاجی میرسیّد علی شوشتری را، و جناب قهیر حاجی میرزا علی‌نقی حجت‌الاسلام و فاضل اردکانی را، و حاجی سیّد جواد طباطبایی میرزا حبیب‌الله مرحوم و حاجی میرزا ابوالقاسم طباطبایی را.» دیده می‌شود که نام میرزای شیرازی در اصل نسخه‌ی اساس نیست و بعد افزوده شده است.
۳۱۸. شریف کاشانی ــ که به احتمال نویسنده‌ی این بخش از اصل نسخه‌ی اساس هم بوده و بعد آن را به شکل متن بالا درآورده ــ در جایی دیگر در بیان برخورد پدر خود، ملّا محمّد جعفر نراقی، با شیخ مرتضی انصاری در موضوع آیین باب، تنها به نگاشتن نامه‌ای در مبرا بودن از آن اعتقاد و ضرورت پی‌گیری آن اتهام ــ که به تبعید عراقش انجامیده بود ــ از سوی شیخ انصاری سخن گفته است. (شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص ۵۲ و ۵۳) این در حالی است که در متن و اصل آن ملّا محمّدجعفر نراقی به عنوان کسی که با شیخ انصاری گفت‌وگوی آیینی داشته ــ و یا در صورت فراهم بودن شرایط می‌داشت ــ یاد شده است.
۳۱۹. متن بالا به خودی خود گویای پذیرش امر باب از سوی یادشدگان نیست. گذشته از آن، گفتار مورد اشاره‌ی شریف کاشانی در پی‌نوشت قبل گویای آن است که گفت‌وگویی با شیخ مرتضی انصاری انجام نشده بود. بهائیان نیز با وجود اشاره به «ارتباط و رفتار نیک و مقالات» شیخ انصاری از ایمان او سخن نگفته‌اند. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۱۰۳۲) فاضل اردکانی را ازلیان از «حروف حی ثانی» دانسته‌اند اما به ایمان بابی او نمی‌توان یقین یافت. (نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی درگزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، صص ۱۴۶ تا ۱۴۸) ملّا محمّدجعفر نراقی دو سه سال در نجف در خانه‌ی میرزا ابوالقاسم طباطبایی حجة‌الاسلام سکونت داشت ولی سرانجام به تخلیه‌ی آنجا دستور یافت. شریف کاشانی در روایت زندگانی پدر خود، با وجود اشاره به دوستی حجة‌الاسلام طباطبایی با او، از ایمان بابی وی هیچ سخنی به میان نیاورده است در صورتی که در آن کتاب باید چنین می‌کرد. (نک.: شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص ۶۲ و ۲۵) حاج سیّد علی شوشتری وصی شیخ انصاری و از فقیهان بزرگ و اهل سیر و سلوک برجسته‌ی آن زمان نجف بود که مردم نجف به دیدارهای او با امام دوازدهم معتقد

بودند. در نگاه مصحح، با توجه به گفتاری که یکی از خواص او درباره‌ی مسایل سلوکی آورده و هم به او و هم به باب پرداخته (نک.: ملّا فتح‌الله وفایی شوشتری، شهاب ثاقب، صص ۲۴۳ تا ۲۴۵) و نیز با تأمل در مؤلفه‌های دیگر زندگانی او، نگاه منفی‌اش به امر باب نتیجه می‌شود. همچنین، با بررسی تطبیقی متون ازلیان، بهائیان و مسلمانان دانسته می‌شود که میرزا محمّدحسن شیرازی نیز هرچند در برابر بابیان و بهائیان موضع سخت نمی‌گرفت، اما به امر باب و بهاءالله دل‌بستگی نداشت و آنچه بهائیان درباره‌ی ایمان باطنی‌اش به بهاءالله آورده‌اند از نارسایی و تناقض تاریخی برخوردار بوده و پذیرفتنی نیست ضمن آنکه سیره‌ی او در زمان اقامت در شهر سامراء (مکان ولادت امام دوازدهم) با ایمان بابی و بهائی حتی در حال مسلمان‌نمایی و نهان‌زیستی ناهمسانی جدی دارد. مصحح تنبیه النائمین امیدوار است در آینده به تفصیل رویکرد او در برابر بابیان و بهائیان را بررسی کرده و به دیگر یادشدگان بالا نیز بپردازد. بر همین اساس است که در نگاه او، آنچه درمتن آمده، درمجموع، در بهترین حالت، به گفت‌وگو با یادشدگان بالا باید معنی شود.

۳۲۰. نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی: ولی.

۳۲۱. اصل نسخه‌ی اساس: و ایشان.

۳۲۲. به آیه‌ی ۴۴ از سوره‌ی طه نظر دارد.

۳۲۳. اصل این اصلاحات ازمیرزا مصطفی کاتب است و نشان ازآن دارد که او نیز روی نسخه‌ی اساس نظر داده است. اصل نسخه‌ی اساس: «چون سیّد ببرکاشی و شاه‌میرزای کاشی که از بی‌دینان روزگار بودند.» کاتب این عبارت را خط زده و به همان شکل به بعد ازعبارت «منسوب به این طایفه کرده» برده است. پس از او، بحرالعلوم کرمانی عبارت «ازبی‌دینان روزگار بودند اغوا نموده» را ــ که در اصلاحات کاتب است ــ خط زده و با عبارت «و بی‌دین و لامذهب صرف بوده» جای‌گزین کرده است. (نک.: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۳۹ر)

۳۲۴. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارت بوده اما خط خورده است: «و از این حرکت وحشیانه معرض و زبان قدح و اعتراض گشودند.»

۳۲۵. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارت بوده اما خط خورده است: «خواهش‌مند از دانشمندان سخن‌دان و ارباب الباب فصاحت بیانم که پس ازملاحظه، بدون کتمان و اغماض ببینید این عبارات چه معنی دارد؟!»

۳۲۶. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، این عبارت بوده اما خط خورده است: «صیت بزرگواری‌اش طنین در سپهر برین انداخته و آوازه‌ی دلبری‌اش در جهان علیّین افتاده؛ علاوه بر این‌که طنین آواز زنبور و مگس است، چه مناسبت به سپهر برین و طلعت قدم دارد؟!»

۳۲۷. اصل نسخه‌ی اساس: سماوی.
۳۲۸. این واژه در نسخه‌ی اساس و نسخه‌ی کاتب نیست.
۳۲۹. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، عبارت «عند اللزوم» بوده اما از سوی بحرالعلوم کرمانی خط خورده است.
۳۳۰. نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی: جرعه‌ی.
۳۳۱. نک.: محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۵۳. این روایت درباره‌ی خداوند است.
۳۳۲. قرآن، سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۶.
۳۳۳. اصل نسخه‌ی اساس: و عقول مجرده‌ی ایمانیه.
۳۳۴. قرآن، سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹.
۳۳۵. قرآن، سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۰.
۳۳۶. قرآن، سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.
۳۳۷. روایتی است از پیامبر اسلام. (محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۶۴، و...)
۳۳۸. قرآن، سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳. در اصل نسخه‌ی اساس، ادامه‌ی این آیه (و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام) هست اما خط خورده است.
۳۳۹. برای آگاهی از موضوع «احادیث دوازده امام» از دیدگاه شیعیان، نک.: غلامحسین زینلی، دوازده جانشین (پژوهشی در باب احادیث خلفای اثنی‌عشر).
۳۴۰. برای آگاهی از دیدگاه شیعیان درباره‌ی وجود غیبت در میان امت‌های پیشین، نک.: محمّد بن علی بن بابویه القمی، کمال الدین و تمام النعمة. نویسنده ــ که به شیخ صدوق شهرت دارد و به روایت شیعیان در عصر غیبت صغری و به دعای امام دوازدهم به دنیا آمد ــ از محدثان شیعه بود و سلسله‌ی اسناد حدیثی خود را با چند واسطه به امامان شیعه می‌رساند. او در مقدمه‌ی کتاب (ص ۳) نوشته که امام دوازدهم را در خواب دید و دستور یافت تا کتابی درباره‌ی وقوع غیبت برای پیامبران پیشین به نگارش درآورد و بر همین اساس بود که این کتاب را نوشت. کتاب او یکی از منابع اصلی مهدویت شیعه شناخته می‌شود.
۳۴۱. به روایتی از پیامبر اسلام نظر دارد: یکون فی هذه الأُمة کل ما کان فی بنی‌إسرائیل حذو النعل بالنعل و القُذة بالقُذّة. (محمّد بن علی بن بابویه القمی، من لایحضره الفقیه، ص ۱۹۵)
۳۴۲. قرآن، سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۳.
۳۴۳. در این بخش از اصل نسخه‌ی اساس، میرزا مصطفی کاتب این عبارت را نوشته اما به نظر می‌رسد از سوی بحرالعلوم کرمانی خط خورده است: «چرا که بعد از چهارده سال از عروج نقطه ادعا کرد و شش سال و دو ماه مدت نقطه بود؛ تا اول ادعا قریب بیست سال می‌شود.»

۳۴۴. نسخه‌ی چاپی این واژه را ندارد.
۳۴۵. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، این بیت هست اما خط خورده است: خود دو پیغمبر به هم کی بُد شدند؟ * معجزات همدگر را بستدند؟
۳۴۶. اصل نسخه‌ی اساس: بر طبق ادعا آیاتی آورده‌اند.
۳۴۷. برای آگاهی از دیدگاه شیعیان درباره‌ی درس‌ناخواندگی باب، نک.: شیخ احمد شاهرودی، إیقاظ النائمین (مندرج درکتاب راهنمای دین)، صص ۱۰۳ تا ۱۲۷؛ همو، حق المبین، صص ۱۰۶۱ تا ۱۰۷۷. وی درکتاب الحق المبین گفتار عباس افندی (عبدالبهاء) و داعی بزرگ بهائی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، درباره‌ی درس‌ناخواندگی مطلق باب را نادرست دانسته و نوشته که هرکه احوال باب را آورده، به تحصیلات «مختصر و ناقصِ» او پرداخته مانند پدر خود (ملّا محمّدعلی شاهرودی) و میرزا محمّد تنکابنی که باب را در درس حاج سیّد کاظم رشتی دیده بودند و... (نک.: محمّد بن سلیمان تنکابنی، قصص العلماء، صص ۶۸ و ۶۹) بر همین اساس است که نتیجه گرفته که باب امی صرف نبوده لذا کرامتی برای او نمی‌توان در نظر گرفت. (مصحح کتاب الحق المبین نمونه‌هایی از اشاره‌های نویسندگان بهائی درباره‌ی درس خواندن ابتدایی باب در شیراز را در پانوشت صفحه‌ی ۱۰۶۳ کتاب آورده است. خود باب نیز در آثارش سیّد رشتی را با عنوان معلم خود یاد کرده است. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۳۶۹) دلیل دیگر وی بر امی نبودن باب آنی است که غلط‌ها و اشتباهات زیاد ادبی و معنوی او در آثارش می‌داند و بر همین مسیر است که او را نه صاحب علم لدنی بل «برزخ بین الأمرین و شق ثالث» دانسته: «نه عامی بحت و نه عالم کامل.» وی در رساله‌ی إیقاظ النائمین نمونه‌هایی از آثار باب و بهاءالله را آورده و آنچه راکه غلط‌ها و اشتباه‌های ادبی و معنوی آنها می‌دانسته یاد کرده است.
۳۴۸. اصل نسخه‌ی اساس: چهل سال.
۳۴۹. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس حدود هشت سطرکه درباره‌ی آینده‌ی اهل بیان است، مانند سلطنت یکی از اولاد وحید اکبر (سیّد یحیی دارابی) از سوی بحرالعلوم کرمانی خط خورده است. (نک.: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۴۲ ر)
۳۵۰. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب پانزدهم از واحد پنجم، صص ۱۷۶ و ۱۷۷.
۳۵۱. پیشین، باب یازدهم از واحد ششم، ص ۲۱۷.
۳۵۲. اصل نسخه‌ی اساس: «و این شخص مدعی زمانی که این حکم را درکتاب بیان مرقوم فرموده‌اند، فردی بود کامل. جوابی که موجب سکوت مخاطب باشد ندارم جز این‌که بگویم

مثل آن شخص است که از او پرسیدند: کی به این ولایت آمدی؟گفت: فردا!گفتند: فردا هنوز نیامده!گفت: چون من کار داشتم، زودتر از فردا آمدم!» جای این عبارت پیش از احکامی است که از باب دربارهی تعلیم اطفال آورده شده است.

۳۵۳. اصل نسخهی اساس: مرقوم داشتهاند. عبارت متن را بحرالعلوم کرمانی به جای عبارتی که کاتب با جوهر قرمز برای عنوان توقیع باب نوشته بود، آورده است. نوشتهی کاتب این است: «لوحی که به من‌یظهره‌الله نگاشته که درمکتب به ایشان برسد وعنوانش را به فارسی مرقوم فرمودهاند.»

۳۵۴. تصویر این نوشته به خط میرزا علی‌محمّد باب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شمارهی ۶۲)

۳۵۵. اصل نسخهی اساس: سبب لغزش است.

۳۵۶. درمیان مسلمانان نیز به ناهمسان بودن ویژگی‌های من‌یظهره‌الله با بهاءالله پرداخته شده است. به عنوان نمونه، نک.: شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، صص ۵۱۴ تا ۵۲۷.

۳۵۷. اصل نسخهی اساس: «کتاب‌های عدیده به لسان آیات و خطب و مناجات و احکام و سنن، آنچه به غیر از توقیعات بسیار دیگر به نظر رسیده، این است:» پیش از این نیزگذشت که ناقدان دعوت باب برآنند که صبح ازل که در خانوادهای اهل انشاء بزرگ شده بود، نمی‌توانست درس‌ناخوانده باشد. برخی از آنان کلمات او را دارای غلط‌های زیاد دانستهاند. به عنوان نمونه، سعیدخان کردستانی ــ که درآموزه‌های باب و صبح ازل و بهاءالله مطالعات زیاد داشت و با جمعی از ازلیان برجسته مانند شیخ محمّد مهدی شریف کاشانی و میرزا مصطفی کاتب (از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) از نزدیک محشور بود ــ دربارهی کتاب نور ــ که از آثار مفصل صبح ازل است ــ نوشته: «اهل علم می‌گویند که: این کتاب نور مثل نوشته‌های باب پر است از غلط‌های صرف و نحوی و مکرر.» (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۶)

۳۵۸. اصل نسخهی اساس: به طرز.

۳۵۹. این فراز ــ که نام یکی از آثار صبح ازل را داراست ــ در نسخهی اساس، درپایان فهرست آثار او و به خط بحرالعلوم کرمانی نوشته شده اما در نسخهی کاتب به همین شکل متن است.

۳۶۰. نام این کتاب در نسخهی اساس، به خلاف نسخهی کاتب، نیست.

۳۶۱. در این قسمت از اصل نسخهی اساس، نام تعدادی از آثار صبح ازل هست که در نسخهی کاتب و نسخهی چاپی نیست: کتاب لمعات الأزل، کتاب حیات، کتاب قدس الأزل، کتاب وجه وکتاب طوبی.

۳۶۲. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، به خلاف نسخه‌ی کاتب، نام کتاب مستیقظ نوشته شده است.
۳۶۳. عبارات توضیحی درباره‌ی کتاب واحد در اصل نسخه‌ی اساس نیست.
۳۶۴. نام این کتاب در اصل نسخه‌ی اساس نیست.
۳۶۵. نام این کتاب در اصل نسخه‌ی اساس نیست.
۳۶۶. نام این کتاب در اصل نسخه‌ی اساس نیست.
۳۶۷. نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی: تفسیر.
۳۶۸. نام این کتاب در اصل نسخه‌ی اساس نیست.
۳۶۹. نام این کتاب در اصل نسخه‌ی اساس نیست.
۳۷۰. نام این دو کتاب در اصل نسخه‌ی اساس به ترتیب عکس و نیز با فاصله از یکدیگر آورده شده است. در مجموع باید گفت که فهرست آثار صبح ازل در نسخه‌ی اساس نسبت به فهرست نسخه‌های کاتب و چاپی تا اندازه‌ای متفاوت است اما آن دو نسخه مانند هم هستند.
۳۷۱. اصل: اینها.
۳۷۲. اصل نسخه‌ی اساس: آیات و نصوص ــ که دال بر این مطلب است ــ در اوراق گذشته مسطور و مذکور شده است.
۳۷۳. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، این عبارات هست که از شریف کاشانی بوده و خط خورده است: «و سر این مطلب معلوم است اگر سلطانی مقتدر و صاحب مال و خزاین بی‌حصر و حد به تمام روی زمین استیلا یابد، جای تعجب نیست و به خلاف، اگر شخص فقیر قلیل الصناعة کثیرالقناعة به شؤونات خاصه و هیمنه‌ی الهیه برکل من فی الأرض غالب آید، جای تعجب است.»
۳۷۴. مضمون این سخن در روایات شیعه آمده است. به عنوان نمونه، نک.: عبدالواحد بن محمّد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۳۷.
۳۷۵. این بیت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۳۷۶. دو فراز این سخن در دو روایت از پیامبر اسلام آمده است. (نک.: حاج میرزا حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۳ و ج ۵، ص ۳۷۴)
۳۷۷. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارت بوده که خط خورده و به اندکی بالاتر منتقل شده است: «باید هر نفسی باشد؛ هر نفوسی غلط است».
۳۷۸. اصل: حی.
۳۷۹. این واژه در اصل نسخه‌ی اساس نیست.

۳۸۰. به روایت ازلیان، ابتدا ملّا علی‌محمّد سراج (برادر قهیر) به سال ۱۲۸۴ق. در بغداد و نه در کربلا کشته شد و ملّا رجبعلی قهیر دو سال بعد (۱۲۸۶ق.) درکربلا به قتل رسید. (نک.: [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، صص ۲ و ۳)
۳۸۱. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارت بوده اما خط خورده است: «چنان‌که اسامی برخی از آنها را در اوراق قبل مذکور داشته‌ام نموده».
۳۸۲. این فراز در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۳۸۳. اصل نسخه‌ی اساس: نفساً. در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی هم همین واژه آمده است. تصحیح بحرالعلوم کرمانی برای بیان درست آیه‌ی قرآن بوده است.
۳۸۴. به آیه‌ی ۹۳ از سوره‌ی نساء نظر دارد.
۳۸۵. اصل نسخه‌ی اساس: أنا ربکم الأعلی.
۳۸۶. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، میرزا مصطفی کاتب این عبارات را افزوده اما به نظر می‌رسد که خودش حذف کرده است: «[چنانچه] خود حقیر از [جناب] ملّا علی‌اکبر استماع نمودم جعفرکذاب را جعفر صادق خوانده و عمر را تمدیح و تمجید نموده در خانه‌ی خودش.» واژه‌های داخل کروشه اضافات بحرالعلوم کرمانی است و نشان از آن دارد که این عبارت پس از اصلاح او انداخته شده است. شاید بتوان گفت که چون سیاق این عبارات (به کار بردن واژه‌ی حقیر) به عزیه‌خانم نمی‌خورد، به حذف آن روی آورده‌اند. برای آگاهی از دیدگاه میرزا حسینعلی بهاءالله نسبت به نایبان عصر غیبت صغری و جعفربن علی معروف به کذاب، نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۳، بخش «نگاه میرزا حسینعلی بهاءالله به امام دوازدهم»، صص ۳۷۹ تا ۳۸۱.
۳۸۷. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارات آمده اما خط خورده است: «ماء معین آب دونده است. معین صفت آب است. الحمد لله معنی معین را ندانسته‌اید.»
۳۸۸. اصل نسخه‌ی اساس: قبول.
۳۸۹. قرآن، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۴.
۳۹۰. اصل نسخه‌ی اساس: ایشان.
۳۹۱. اصل این فراز از سوی بحرالعلوم کرمانی افزوده شده و توسط خود او خط خورده است: «چنانچه ابراهیم‌بیگ هم در سیاحت‌نامه‌اش ذکرکرده است.» در نسخه‌ی کاتب مانند آنچه در متن است آمده. برای آگاهی ازگفتار آن کتاب، نک.: زین‌العابدین‌خان مراغه‌ای، سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیگ، ج ۱، ص ۱۲۱.
۳۹۲. قرآن، سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱۴.

۳۹۳. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس چند سطر با همین مضمون هست اما خط خورده است.
۳۹۴. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.
۳۹۵. قرآن، سوره‌ی هود، آیه‌ی ۴۳.
۳۹۶. قرآن، سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۶.
۳۹۷. قرآن، سوره‌ی صف، آیه‌ی ۸.
۳۹۸. بحرالعلوم کرمانی چند سطر از اصل نسخه‌ی اساس را ــ که به همین مضمون است ــ انداخته و این فراز را جای‌گزین کرده است.
۳۹۹. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۴۰۰. محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۲۱.
۴۰۱. اصل نسخه‌ی اساس: فضل وکرامتش.
۴۰۲. اینجا نکاتی درباره‌ی عمر بن الخطاب و هارون‌الرشید آمده و ابتدا با تغییر هارون‌الرشید به مأمون عباسی از سوی بحرالعلوم کرمانی همراه بوده اما پس از آن خط خورده است.
۴۰۳. عبارت «و قائم‌مقام» در نسخه‌ی اساس نیست.
۴۰۴. در این قسمت از نسخه‌ی اساس این عبارت هست اما خط خورده: «و به ذات خدایی که جاعل بداء است، آن بی‌چاره معنی بداء را ندانسته.»
۴۰۵. اصل نسخه‌ی اساس: صورت.
۴۰۶. نسخه‌ی اساس به خط شریف کاشانی: زمان غیبت.
۴۰۷. نسخه‌ی اساس به خط شریف کاشانی: به لفظ اغیث و مستغاث. عدد ۲۰۰۱ در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۴۰۸. اصل نسخه‌ی اساس: «شمس حضرت من‌یظهره‌الله به عدد مستغاث از افق صفات و اسماء ظاهر خواهد شد؛ و لله الأسماء الحسنی.»
۴۰۹. اصل عبارات افزوده‌ی میرزا مصطفی کاتب که توسط خود او خط خورده و اصلاح جدید جای‌گزین شده، بدین قرار است: «این مطلب فی الحین کلّه اهوایی است که تابعین مدعی می‌گویند و شهرت داده‌اند. حقیرکاتب آنچه تجسس و تفحص درکلمات و آثارات نقطه‌ی بیان نمودم، کلمه‌ی «فی الحین» که دلالت بر این زمان بکند، پیدا ننمودم.» این فرازگویای آن است که میرزا مصطفی کاتب نیز درکنار شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی در اصلاح اصل نسخه‌ی اساس همراهی داشته است.

۴۱۰. در ادبیات میرزا علی‌محمّد باب، «من ظهر» خود اوست که پیش‌تر ظاهر شده بود در برابر «من‌یظهره‌الله» (موعود باب) که بعد ظاهر خواهد شد.
۴۱۱. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، به خلاف نسخه‌ی کاتب، این عبارت نیز دیده می‌شود: و الفاظ مخلوطه.
۴۱۲. اصل نسخه‌ی اساس: ایشان.
۴۱۳. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۴۱۴. اصل نسخه‌ی اساس: فروغی.
۴۱۵. اصل نسخه‌ی اساس: یزد و خراسان. بحرالعلوم کرمانی واژه‌ی «خراسان» را به «کاشان» مبدل کرده است.
۴۱۶. قرآن، سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۹.
۴۱۷. قرآن، سوره‌ی حاقه، آیات ۴۰ و ۴۱.
۴۱۸. قرآن، سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۲۴.
۴۱۹. ملّا محمّد زرندی از مشهورترین پیروان بهاءالله بود و از وی لقب «نبیل اعظم» داشت. او زمانی خود را من‌یظهره‌الله می‌دانست و «به قریحه‌ی سیاله‌ی شعریه‌ی خود تحدی کرد و در اطراف طهران و خصوصاً درکاشان خود را تشهیر نمود» و توانست جمعی از بابیان نراق و کاشان را به خود مؤمن کند. با این حال، از دعوی خود بازگشت و به یکی از همراهان راسخ بهاءالله مبدل شد. به روایت بهائیان، شدت علاقه‌ی او به بهاءالله و درخواست پذیرشش از جانب او چنان بود که «محاسن طویل خویش را بریده، درب سرا را جاروب کرده، با اشک چشم آب‌پاشی نمود و توبه و انابه اظهار داشته، عمامه و عبا را به دجله انداخت.» پس از آن بود که از سوی بهاءالله به تبلیغ در ایران دستور یافت. او در سال‌های بعد، پیش و پس از دعوی جدید بهاءالله، نیز به ایران آمد و «پی درپی تبلیغ نمود.» این داعی بهائی سرانجام مدتی پس از درگذشت بهاءالله در دریا غرق شد و درگذشت. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۱۱؛ ج ۶، صص ۵۶۰ تا ۵۷۸)
۴۲۰. اصل نسخه‌ی اساس: «اگر ایشان به این براهین مدعی من یظهری هستند، اشخاصی که افصح و املح و ابلغ و ازلق از این اشعار دارند، درمقابل هم دعوی من یظهری می‌نمایند.» این عبارات ابتدا از سوی شریف کاشانی خط خورده و با عباراتی هم‌مضمون متن جای‌گزین شده است. سپس بحرالعلوم کرمانی نوشته‌های شریف کاشانی را خط زده و به جای آن فرازهای متن را نوشته است. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.

۴۲۱. در اصل نسخه‌ی اساس، این شعر در پایان رساله آمده است. بحرالعلوم کرمانی درباره‌اش نوشته: «محل نگارش این اشعار مثنوی در طی اوراق جواب معین شده، باید در آن محل درج شود.» (نک.: عزیه خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ‌های ۸۰ پ و ۸۱ ر)

۴۲۲. این واژه در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.

۴۲۳. قرآن، سوره‌ی طه، آیات ۱ و ۲.

۴۲۴. روایتی است از نخستین امام شیعیان، علی بن ابی‌طالب. (ورام بن أبی‌فراس، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۱، ص ۶۵)

۴۲۵. نسخه‌ی اساس به خط شریف کاشانی: نوشتم.

۴۲۶. در نسخه‌ی اساس، این عبارت را بحرالعلوم کرمانی پس از بیت فرازپیشین نوشته است.

۴۲۷. قرآن، سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۶.

۴۲۸. فرازهایی است از دعای هشتم صحیفه‌ی سجادیه. ([علی بن الحسین زین‌العابدین]، الصحیفة السجادیة، ص ۵۷)

۴۲۹. مصحح به یافتن مصدر این دوگفتار موفق نشد.

۴۳۰. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس واژه‌ی «دایره» هست و در نسخه‌ی کاتب واژه‌ی «پرده».

۴۳۱. اصل عبارت شریف کاشانی که توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده این است: «آثار قدرت الهی و تلاطم امواج طمطام هیمنت و سلطنت نامتناهی را که کل من فی الأرض از اتیان به مثل آثار آن بزرگوار عاجز خائفند.» این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.

۴۳۲. پیش از این گذشت که ناقدان دعوت باب برآنند که صبح ازل که در خانواده‌ای اهل انشاء بزرگ شده بود، نمی‌توانست درس‌ناخوانده باشد. برخی از آنان کلمات او را دارای غلط‌های زیاد دانسته‌اند. به عنوان نمونه، سعیدخان کردستانی ــ که در آموزه‌های باب و صبح ازل و بهاءالله مطالعات زیاد داشت و با جمعی از ازلیان برجسته مانند شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و میرزا مصطفی کاتب (از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) از نزدیک محشور بود ــ درباره‌ی کتاب نور ــ که از آثار مفصل صبح ازل است ــ نوشته: «اهل علم می‌گویند که: این کتاب نور مثل نوشته‌های باب پر است از غلط‌های صرف و نحوی و مکرر.» (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۶)

۴۳۳. اصل نسخه‌ی اساس: «صحیح است؛ هیچ‌وقت از مادون حق آثار قدرت و بزرگواری مشاهده نمی‌شود.»

۴۳۴. اصل نسخه‌ی اساس: ولی.
۴۳۵. نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی: من نشنیده و ندیدم.
۴۳۶. درباره‌ی نگاه منتقدان دعوت باب به درس‌ناخواندگی صبح ازل و نیز دیدگاه ایشان نسبت به مغلوط بودن آثار او پیش‌تر سخن به میان آمد.
۴۳۷. در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی به جای «حضرت ثمره»، «آن حضرت» هست.
۴۳۸. در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی به جای «ابداً در او»، «در آن» هست.
۴۳۹. نوشته‌ی باب به ملّا حسین خراسانی در اصل نسخه‌ی اساس پیش از آنچه «توقیع ذات حروف السبع» نام گرفته ــ و پیش از این آمد ــ نوشته شده است.
۴۴۰. نسخه‌ی اساس: طا.
۴۴۱. اصل نسخه‌ی اساس: ایشان.
۴۴۲. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی بیشتر برگ ۵۲ پ، تمام برگ ۵۳ ر و تمام برگ ۵۳ پ را خط کشیده است. وی در حاشیه‌ی برگ ۵۲ پ نوشته: «نگارش آنچه خط کشیده، ابداً لازم و مفید نیست.» در حاشیه‌ی برگ ۵۳ ر نوشته: «نگارش آنچه خط کشیده، ابداً لازم و مفید نیست» و در حاشیه‌ی برگ ۵۳ پ نوشته: «نگارش آنچه خط زده شده، لازم نیست.» این سه صفحه نوشته‌ای از باب درباره‌ی مرآت‌های پس از خود و نصیحت به عبدالبهاء در توجه به آن را داراست.
۴۴۳. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارات هست اما توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است: «چنان‌که می‌فرمایند در حق نفی این ظهور نسبت به شیطان بدیع اول کما قال ــ أرواحنا فداه ــ فاستجر القاعدة».
۴۴۴. قرآن، سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.
۴۴۵. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، نوشته‌ای از باب به وحید اکبر (سیّد یحیی دارابی) آورده شده اما توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است. این نوشته پیش‌تر نیز آورده شده و از سوی او خط خورده بود. (نک.: پیش از این، بخش «الواحی از صاحب بیان در بزرگداشت مقام صبح ازل»، ص ۲۰۲، پ ۳۰۴)
۴۴۶. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس (برگ‌های ۵۵ ر و ۵۵ پ)، بحرالعلوم کرمانی ابتدا بخشی از خط اصل را اصلاح کرده و نوشته: «ایضاً، توقیعی است که به خط مبارک به اسم انیس مرقوم شده.» اما پس از آن، کل این لوح مختصر و نیز فرازهای بعد را ــ که درباره‌ی سرنوشت جسد باب است ــ انداخته و در حاشیه‌ی هریک از دو صفحه به ترتیب نوشته: «آنچه خط کشیده شده، نگارش آن جایز نیست» و «نگارش این مطالب ابداً لازم نیست.» آن

فرازهای خط‌خورده بدین قرار است: «ومنها ما نزل بخطه الأبهی إلی اسم الأنیس إلی أن قال: «بقعه‌ی شاه عبدالعظیم ارض نیکوست به واسطه‌ی قرب وحید و حفظ؛ و الله خیر الحافظین.» و این مطلب قریب به بدیهیات است که جسد مبارک هر نبی را باید به دست وصی او بسپارند و باید شخص وصی متصدی تجهیز وکفن و دفن آن نبی باشد و این قاعده در احوال انبیای قبل جاری بوده است، حذو النعل بالنعل، القذة بالقذة. یا سبحان الله که اغلب آیات و توقیعات و آثار مبارکات نقطه‌ی اولی را به هر نهجی که می‌توانستند جمع و مخفی و برای اجرای خیال خود منهدم و منعدم نمودند. حتی بعضی را (پایان برگ ۵۵ ر) ــ که در شراست طبع و خباثت طینت ظاهراً صنعان و باطناً سنان بودند ــ برای نبش قبر مطهر و بیرون آوردن آن جسد طاهر مطهر و به جای دیگر نقل دادن، چون ملک نقّاله، فرستادند که حتی‌الامکان آن نور خدا را خاموش گردانند «و الله متم نوره و لوکره المشرکون». به واسطه‌ی حرام فرمودن حضرت ثمره محل دفن حضرت نقطه را خائباً خاسراً مراجعت نمودند. باری، از بس شجره‌ی این مطلب بزرگ شاخ و برگ زیاده و ترک دارد، هر رشته از آن شخص را به دار و دیاری دیگر اندازد که ابداً سبک مطالبش با هم مشابهتی ندارد. نه زین رشته سر می‌توان تافتن * نه سررشته را می‌توان یافتن.»

۴۴۷. اسم کریم (اسم الله الکریم) ملّا عبدالکریم قزوینی است که پیش از این نیز یاد شد. (نک.: [محمّدصادق ابراهیمی و قمرتاج دولت‌آبادی]، قسمتی از الواح خط نقطه‌ی اولی و آقا سیّد حسین کاتب، ص پ، پ ۱)

۴۴۸. تصویر این نوشته به خط میرزا علی‌محمّد باب در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۶۲)

۴۴۹. نسخه‌ی اساس: «ثانیاً، عرایضی که {والد ماجد شما} به خط خود[شان] به حضرت ثمره نوشته و در اوراق عدیده اظهار [خضوع] (اصل: عبودیت) و خشوع نموده.» این عبارات ــ که ابتدا با ویرایش شریف کاشانی و سپس بحرالعلوم کرمانی همراه شده ــ سرانجام توسط بحرالعلوم خط خورده و با آنچه در متن است جای‌گزین شده است. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.

۴۵۰. اصل نسخه‌ی اساس: ادلاء حی.

۴۵۱. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی سه سطر برگ ۵۶ر، تمام برگ‌های ۵۶ پ و ۵۷ ر و نیز شش سطر برگ ۵۷ پ را به سبب مکرر بودن خط زده و در حاشیه‌ی آن صفحات به ترتیب نوشته: «تمام آنچه خط کشیده شده، مکررات لوح قبل است»، «مکررات است»، «مکررات است» و «مکررات است.»

۴۵۲. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی حدود نیمی از برگ ۵۸ ر، تمام برگ‌های ۵۸ پ و ۵۹ ر و نیز بخشی از برگ ۵۹ پ را ــ که بخش‌هایی از نوشته‌ی منسوب به بهاءالله است ــ به عنوان این‌که مکرر است خط کشیده و در حاشیه‌ی هریک از آنها به ترتیب نوشته: «مکرر است»، «مکرر و مهمل است»، «مکرر و مهمل است» و «مکرر و مهمل است.» کاربرد واژه‌ی «مهمل» را یکی از نمودهای نفرت ازلی بحرالعلوم کرمانی از بهاءالله باید دانست. (نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «شناختی از شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی»، ص ۸۹)

۴۵۳. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، دور بخش‌هایی از گفتار منسوب به بهاءالله (برگ‌های ۶۰ پ و ۶۱ ر) خط کشیده شده که گمان آن است کار بحرالعلوم کرمانی باشد.

۴۵۴. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی فرازی از نامه‌ی منسوب به بهاءالله را خط زده و عبارت پایانی آن نامه (و السلام) را به خط خود نوشته است. فراز محذوف این است: «در مدح ایشان گفته شده: و مسجدی الأقصی مواقع رجلها * و عرش البهاء أرض علیها تمشی. خطاب‌ها که از قول ایشان در قصیده ذکر شده، آنچه از لسان خود در قصیده ذکر نمودم درست ملتفت شوید؛ جوهر مراتب خضوع و بدایع مقامات خشوع از این بنده به آن حضرت معلوم می‌شود، اگرچه همین نوشته کفایت می‌کند.»

۴۵۵. محمّدصادق ابراهیمی (از شهداء بیان) تمام متن بالا را از روی نسخه‌ای ــ که به خط حاج میرزا هادی دولت‌آبادی بود ــ رونویسی کرده و آن را با عنوان «رونوشت تمام نامه‌ی مدعی بهائیّت» در پی‌گفتاری که برکتاب ردیه‌ی ملّا علی‌محمّد سراج نوشته، آورده است. (نک.: ملّا علی‌محمّد سراج، کتاب سراج، صص ۸۵ تا ۹۷) واژه‌ی «انتهی» در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی هست. در اصل نسخه‌ی اساس با جوهر قرمز نوشته شده، اما از سوی بحرالعلوم کرمانی خط خورده است. میرزا مصطفی کاتب پس از این واژه با گذاشتن عدد ۳، حاشیه‌ای در آن صفحه (برگ ۶۴ ر) به متن افزوده بود که تمام آن توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است: «خطاب‌ها که از قول ایشان در قصیده ذکر شده و آنچه از لسان خود در قصیده ذکر نموده که درست ملتفت شوید! آن قصیده این است خطاب به حضرت ثمره: ساقی از غیب لقا برقع برافکن ازعذار * تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار * آنچه در خم‌خانه داری نشکند صفرای عشق * زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار * تا که این مستور شیدائی درآید در خروش * تا که این مخمور ربانی برآید زین خمار. خطاب از حضرت ثمره به خودش: تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه * کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار * نار عشقی برفروز و جمله هستی‌ها بسوز * پس قدم بردار و نذرکوی عشاقان گذار *

کاو خیال جان همی هستت به دل اینجا میا * گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار * رسم ره این است کز رسل خدا داری طلب * گر نباشی مرده این ره دور شو زحمت میار * گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق * چشم عبرت برگشا بر بند راه افتخار * تا ببینی طور موسی طائف اینجا آمده * تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بی‌قرار * تا بیابی دفتر توحید از زلفین دوست * تا بخوانی مصحف تجوید از خدین یار * هین بکش خمر فرح از چشمه‌ی حیوان عشق * تا به فیروزی سر اندازی همی در پای یار. ایضاً خطاب به حضرت ثمره: مردگانند در این انجمن اندر ره دوست * ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر * تا که برپرند اطیار وجود از سجن تن * تا فضای لامکان در ظل صاحب اقتدار. ذکر تخلص و استدعای از آن حضرت: درویش جهان سوخت ازین شعله‌ی جان‌سوز الهی * وقت آن است کنی زنده ازین نغمه‌ی زار». تصویر این صفحه در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۲۴)

۴۵۶. کتاب مستیقظ اثری از صبح ازل است که در رد دعوی من‌یظهره‌اللهی میرزا اسدالله دیان نوشته و در آن تعداد زیادی از نوشته‌هایی را که مدعی است باب در بزرگداشت او نگاشته، آورده است. نسخه‌ای مهم از این کتاب که تاریخ کتابتش به سال ۱۲۷۴ق. (حدود سال نگارش آن) است با شماره‌ی ۲۵۵ در مجموعه‌ی ویلیام میلر درکتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.

۴۵۷. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارات هست اما خط خورده است: «با پسر نوح که عصیان ورزید و خلاف رضای حق و امر پدر را معمول داشت. «فإنه عمل غیر صالح» در حق شما مجری است چنان‌که در حق او جاری شده.»

۴۵۸. به آیه‌ی ۱۱۹ از سوره‌ی توبه نظر دارد: کونوا مع الصادقین.

۴۵۹. اصل نسخه‌ی اساس: «در دست می‌گیرید، آنچه از زبان جاری می‌شود، از نوک خامه ساری و طاری می‌گردد».

۴۶۰. اصل نسخه‌ی اساس: اخوی.

۴۶۱. قرآن، سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۷. در اصل نسخه‌ی اساس ادامه‌ی آیه (و الراسخون فی العلم) هم آمده، اما از سوی بحرالعلوم کرمانی خط خورده است.

۴۶۲. اصل نسخه‌ی اساس: آن زجاجه.

۴۶۳. در اصل نسخه‌ی اساس، «ابوالشرور نقطه‌ی فرقان» هست اما بحرالعلوم کرمانی آن را به «ابوالدواهی فرقان» مبدل کرده است. نسخه‌ی کاتب مانند نسخه‌ی چاپی است.

۴۶۴. اصل نسخه‌ی اساس: ایمان.

۴۶۵. اصل نسخه‌ی اساس: قبول. در نسخه‌ی کاتب مانند نسخه چاپی، «قبول اسلام و ایمان» آورده شده است.
۴۶۶. اصل نسخه‌ی اساس: «متاع آمال و امانی خود».
۴۶۷. اصل نسخه‌ی اساس: «عرض کرده‌اند.» شریف کاشانی آن را خط زده و به جایش نوشته: «از سلیمانیه عرض کرده‌اند.» بحرالعلوم کرمانی هم روی «از سلیمانیه» خط زده و این عبارت را افزوده است: «جناب ابوی در بغداد به حضرت ثمره». این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.
۴۶۸. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس (برگ‌های ۶۶ ر و ۶۶ پ) فرازهایی هست که بحرالعلوم کرمانی دور آن خط کشیده و انداخته است.
۴۶۹. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس (برگ ۶۷ ر) حدود سه سطر توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است.
۴۷۰. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس (برگ‌های ۶۷ ر و ۶۷ پ) بخش قابل توجهی از نوشته‌ی منسوب به بهاءالله توسط بحرالعلوم کرمانی خط خورده است.
۴۷۱. این واژه در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۴۷۲. این واژه در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۴۷۳. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی روی تمام سطرهای برگ ۶۸ رو بیشتر سطرهای برگ ۶۸ پ خط کشیده است. سه فرازی که در ادامه درون پرانتز هستند، بخش‌هایی خط‌نخورده از آن قسمت‌های محذوف‌اند که از یکدیگر فاصله داشته و میان‌شان عباراتی خط‌خورده هست که در متن بالا آورده نشده است.
۴۷۴. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این کلمات خط خورده است: «سهل است و اجمالی از زبان و لغات عرب آگاهی دارید، دانا و لُغزفهم و رند و نکته‌دان و باهوش و ازکنایه و رموز با اطلاعید».
۴۷۵. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.
۴۷۶. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی دور بخش‌هایی از برگ ۶۹ پ، تمام برگ‌های ۷۰ ر، ۷۰ پ و ۷۱ رو نیز بخشی از برگ ۷۱ پ را خط کشیده است. تمام این بخش محذوف نوشته‌ای منسوب به بهاءالله است که در ابتدای آن نوشته شده: «این مناجاتی است که بعد از بروز حزن حضرت ثمره عرض کرده است.»
۴۷۷. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.

۴۷۸. عبارت «من باب» در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۴۷۹. اصل نسخه‌ی اساس: الواح. در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی هم «الواح» نوشته شده است.
۴۸۰. پیش از این گذشت که ناقدان دعوت باب برآنند که صبح ازل که در خانواده‌ای اهل انشاء بزرگ شده بود، نمی‌توانست درس‌ناخوانده باشد. برخی از آنان کلمات او را دارای غلط‌های زیاد دانسته‌اند. به عنوان نمونه، سعیدخان کردستانی ـ که در آموزه‌های باب و صبح ازل و بهاءالله مطالعات زیاد داشت و با جمعی از ازلیان برجسته مانند شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و میرزا مصطفی کاتب (از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) از نزدیک محشور بود ـ درباره‌ی کتاب نور ـ که از آثار مفصل صبح ازل است ـ نوشته: «اهل علم می‌گویند که: این کتاب نور مثل نوشته‌های باب پر است از غلط‌های صرف و نحوی و مکرر.» (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۶)
۴۸۱. اصل نسخه‌ی اساس: الواح.
۴۸۲. اصل نسخه‌ی اساس: «و اقرار بندگی نمودن و با کمال ذل و خضوع افتخار به چاکری حضرت ثمره داشتن و مخالف آن اعتقاد را لعن نمودن.»
۴۸۳. قرآن، سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.
۴۸۴. قرآن، سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۳.
۴۸۵. [شریف رضی]، نهج البلاغة، خطبه‌ی ۱، ص ۶.
۴۸۶. پیشین، خطبه‌ی ۲۶، ص ۲۶.
۴۸۷. پیشین، خطبه‌ی ۸۹، ص ۷۲.
۴۸۸. پیشین، خطبه‌ی ۹۵، ص ۸۸.
۴۸۹. پیشین، خطبه‌ی ۱۹۲، ص ۲۳۰.
۴۹۰. پیشین، خطبه‌ی ۱۹۸، ص ۲۳۴.
۴۹۱. این عبارت را ابتدا میرزا مصطفی کاتب با گذاشتن علامت ۲ در حاشیه نوشته و سپس بحرالعلوم کرمانی آن را خط زده ولی بعد همان را در حاشیه نوشته است.
۴۹۲. قرآن، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۶.
۴۹۳. بابیان در نوشته‌های خودگاه قرآن را «فرقان» یاد می‌کردند.
۴۹۴. نسخه‌ی اساس به خط شریف کاشانی: آن کتاب.
۴۹۵. این فراز نمونه‌ای از ویرایش‌های بحرالعلوم کرمانی بر اصلاحات شریف کاشانی بر اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه است.

۴۹۶. دربارهٔی نگاه منتقدان دعوت باب به درس‌ناخواندگی صبح ازل و نیز دیدگاه ایشان نسبت به مغلوط بودن آثار او پیش‌تر سخن به میان آمد.
۴۹۷. اصل نسخه‌ی اساس: «سر اطاعت و انقیاد بر خط دایره‌ی هیمنتش نهاده و سرخط عبودیت و عجز به بندگانش داده‌اند.»
۴۹۸. اصل نسخه‌ی اساس: تعیین فرموده که.
۴۹۹. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این عبارت بوده که خط خورده است: «این بود که فرمودند: أنا کلام الله الناطق.»
۵۰۰. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، این عبارت بوده که خط خورده است: «آن حضرت باشد.»
۵۰۱. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، واژه‌ی «نقطه‌ی» بوده که خط خورده است.
۵۰۲. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب هفتم از واحد دوم، ص ۳۱.
۵۰۳. مضمون این عبارت و نه عین آن را در باب سوم از واحد دوم کتاب بیان فارسی (صص ۲۱ تا ۲۳) می‌توان دید.
۵۰۴. مضمون این عبارت و نه عین آن را در باب هفدهم از واحد چهارم کتاب بیان فارسی (صص ۱۴۸ و ۱۴۹) می‌توان دید.
۵۰۵. اصل نسخه‌ی اساس: «خطاب به اهل بیان می‌فرماید که: اطفال خود را احترام نمایید شاید پدر و مادر من‌یظهره‌الله باشند.»
۵۰۶. اصل نسخه‌ی اساس: اب.
۵۰۷. به روایاتی از بزرگان اسلام مانند حدیث سفینه‌ی نوح ـ که از پیامبر اسلام آورده شده ـ نظر دارد: «إن مثل أهل بیتی فی أُمتی کسفینة نوح فی قومه من رکبها نجا و من تخلّف عنها غرق.» (محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۱۹، و...)
۵۰۸. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، دور دو سطر پایانی برگ ۷۵ ر، تمام برگ‌های ۷۵پ، ۷۶ر و نیز چهار سطر برگ ۷۶پ ـ که فرازهایی از وصیت‌نامه‌ی عربی بهاءالله است ـ خط کشیده شده و بخش‌هایی از آن وصیت‌نامه باقی گذاشته شده است. برای آگاهی از درستی انتساب آن وصیت‌نامه به بهاءالله، نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۲، بخش «وصیت‌نامه‌ی عربی میرزا حسینعلی بهاءالله در عبودیت میرزا یحیی صبح ازل»، صص ۳۴۱ و ۳۴۲.
۵۰۹. اصل نسخه‌ی اساس (برگ ۷۵ر): «ایضاً، وصیت‌نامه‌ای به لسان عربی نگاشته، چند سطری از آن را برای اهل هوش می‌نگارم که به عین الانصاف ملاحظه نمایند.»
۵۱۰. این عبارت در نسخه‌ی کاتب هست ولی در نسخه‌ی چاپی نیست. همان‌گونه که تصویر نسخه‌ی اصلی آن وصیت‌نامه نیزگویاست، این عبارت در آن وصیت‌نامه نبوده و بحرالعلوم

کرمانی آن را افزوده است. (نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره ۶۷، بخش پایینی سمت چپ، خط هفتم از پایین)

۵۱۱. در این قسمت از اصل نسخه‌ی اساس عباراتی از وصیت‌نامه‌ی عربی بهاءالله خط خورده است.

۵۱۲. عبارت «إلی أن قال:» در اصل نسخه‌ی اساس خط خورده، اما در نسخه‌ی کاتب هست.

۵۱۳. تصویر اصل این لوح ــ که به خط ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی (استاد میرزا مصطفی کاتب در آیین باب و سپس ملقب از سوی بهاءالله به: اسم الله و زین‌المقربین) است و حاشیه‌هایی به خط بهاءالله دارد ــ در پایان نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین آورده شده است. (نک.: بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره‌ی ۶۶ تا ۷۰) به همین جهت است که متن کامل آن در پیوست شماره‌ی ۲ این کتاب (صص ۳۴۶ تا ۳۵۲) همراه با شرح و توضیح آورده شده است.

۵۱۴. این عبارتی است که میرزا مصطفی کاتب با گذاشتن علامت ۴ درمتن، در حاشیه افزوده و نشان از آن دارد که او نیز همراه با شریف کاشانی و بحرالعلوم کرمانی به اصلاح متن اصل نسخه‌ی اساس پرداخته است.

۵۱۵. این عبارت در نسخه‌ی اساس نیست اما در نسخه‌ی کاتب دیده می‌شود.

۵۱۶. اصل نسخه‌ی اساس: یا أیها الناظر فی تلك الألواح!

۵۱۷. به عبارتی از نخستین امام شیعیان، علی بن ابی‌طالب، نظر دارد. نک.: [شریف رضی]، نهج البلاغة، کلام ۱۴۷، ص ۳۸۷.

۵۱۸. عبارت «که از آن زمان تاکنون» در نسخه‌ی اساس هست اما در نسخه‌ی کاتب نیست.

۵۱۹. اصل نسخه‌ی اساس: حال آن‌که. درباره‌ی نگاه منتقدان دعوت باب به درس‌ناخواندگی صبح ازل و نیز دیدگاه ایشان نسبت به مغلوط بودن آثار او پیش‌تر سخن به میان آمد.

۵۲۰. به همین منظور است که در پایان رساله‌ی عمّه، خطبه و رساله‌ی حاج میرزا احمد کرمانی افزوده شده و «جزء سیّم ازکتاب مستطاب تنبیه النائمین» را به دست داده است.

۵۲۱. اصل نسخه‌ی اساس: ببینید.

۵۲۲. اصل نسخه‌ی اساس: شخص.

۵۲۳. این واژه در اصل نسخه‌ی اساس خط خورده است.

۵۲۴. اصل نسخه‌ی اساس: واحدیت و احدیت.

۵۲۵. عبارت «و احدیت» در اصل نسخه‌ی اساس خط خورده اما در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی هست.

۵۲۶. اصل نسخه‌ی اساس: مشیّت. در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیز واژه‌ی «مشیّت» نوشته شده است.
۵۲۷. روایتی هم‌مضمون با گفتار بالا به نقل از پیامبر اسلام در مجامع حدیثی شیعه هست: «إن لله حقاً لایعلمه إلا أنا و علی، و إن لی حقاً لایعلمه إلا الله و علی، و له حق لایعلمه إلا الله و أنا.» (محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۹۶)
۵۲۸. برای آگاهی از دیدگاه شیعیان درباره‌ی «قیام قیامت به ظهور قائم»، نک.: شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، صص ۳۲۱ تا ۳۲۷. وی ابتدا بر لزوم توجه به ظاهر روایات جز در مواردی که قرینه‌ای وجود داشته باشد دست گذاشته و آن را سنت همیشگی انسان‌ها در انتقال مفاهیم دانسته و سپس به شرح حالات مختلف مکالمه در توجه به ظاهر کلام یا عدم توجه به آن رسیده و برای دعوی پیشگفته‌ی خود دلایلی آورده و نتیجه گرفته که بدون وجود قرینه «حمل ظاهر برخلاف معنای او جایز نیست.» سپس بر آن است که «یوم القیامة» در عرف مسلمانان و اهل سایر ادیان به آخرت مربوط است و پس از آن، نوشته که در اغلب روایات بسیار زیادی که از امامان شیعه درباره‌ی شروع آخرت و بهشت و دوزخ و حیات ابدی در دست است، ازعبارت «یوم القیامة» بهره برده شده است و بر همین مبناست که نتیجه گرفته که «یوم القیامة در لسان آیات و اخبار غیر یوم الظهور است بلکه مراد دار الجزاء است.» پس از آن است که روایاتی مانند «حلال محمّد حلال إلی یوم القیامة» را به همان ابدی بودن اسلام تا پایان جهان حمل کرده و معنی دیگر را به بیان قرینه محتاج دانسته و بر آن است که پیروان باب و بهاءالله چنین قرینه‌ای در دست ندارند گذشته از آن‌که روایات بسیار دیگری نیز هست که از ابدی بودن اسلام تا پایان جهان با استفاده از عباراتی جز «یوم القیامة» سخن گفته‌اند.
۵۲۹. قرآن، سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۵.
۵۳۰. اصل نسخه‌ی اساس: اشباح.
۵۳۱. اصل نسخه‌ی اساس: چون.
۵۳۲. اصل نسخه‌ی اساس: اصطخر و اصطلخ. بحرالعلوم کرمانی پس از عبارت «حیاض صافیه»، عبارت «هردو» را هم نوشته اما در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۵۳۳. اصل نسخه‌ی اساس: از آن شمس.
۵۳۴. اصل نسخه‌ی اساس: در این دو آب.
۵۳۵. نسخه‌ی اساس: محتاج به اقامه‌ی برهان [و دلیل] نیست.
۵۳۶. اصل نسخه‌ی اساس: زمان. در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی هم «زمان» نوشته شده است.

۵۳۷. در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی به جای واژه‌ی «نماید»، «فروشد» نوشته شده است.
۵۳۸. در نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی به جای این مصراع نوشته: «تابنده‌ی دل گود عفن چون دل دریا». میرزا مصطفی کاتب بالای مصراع پیشین (زان است کهین همچو مهین جلوه نماید) علامت ۳ گذاشته و مصراع بالا و نیز بیت بعد را افزوده است. این ویرایش نشان از آن دارد که کاتب نیز همراه با شریف کاشانی و بحرالعلوم کرمانی در ویرایش نسخه‌ی اساس دخالت داشته است.
۵۳۹. اصل نسخه‌ی اساس: تکالیف.
۵۴۰. اصل نسخه‌ی اساس: شاقّه نهایت.
۵۴۱. در اصل نسخه‌ی اساس، ابتدا «قریب هشتاد سال» بوده است. بحرالعلوم کرمانی یا ابتدا واژه‌ی «هفتاد» را به آن افزوده و بعد عبارت «قریب هفتاد هشتاد» را خط زده و یا آن که ابتدا با خط زدن واژه‌ی «هشتاد»، آن عبارت را به «قریب هفتاد سال» مبدل کرده و بعد عبارت «قریب هفتاد» را خط زده و با افزودن «ها» به «سال»، واژه‌ی «سال‌ها» را در متن نوشته است.
۵۴۲. اصل نسخه‌ی اساس: فشانی از طلعت باقیه‌ی ازلیه محجوب ماند و تمیز حق از باطل نتواند.
۵۴۳. این واژه در نسخه‌ی کاتب نیست.
۵۴۴. اصل نسخه‌ی اساس: شیخ طبرسی.
۵۴۵. اصل نسخه‌ی اساس: ایشان.
۵۴۶. اصل نسخه‌ی اساس: شأن.
۵۴۷. به آیه‌ی ۳۷ از سوره‌ی کهف نظر دارد.
۵۴۸. واژه‌ی «المغموم» در اصل نسخه‌ی اساس نیست.
۵۴۹. اصل نسخه‌ی اساس: «معناً قتل آن بزرگوارانی که در این ادعا همراه نبودند خواسته، هریک را به انواع مختلف [عقوبت] به درجه‌ی شهادت رسانیدند.» در این جملات واژه‌ی «عقوبت» به خط بحرالعلوم کرمانی است و نشان از آن دارد که او ابتدا تنها آن واژه را افزوده و سپس بر آن شده تا تمام این بخش را انداخته و آنچه را که در متن است جای‌گزین کند.
۵۵۰. به آیه‌ی ۴۲ از سوره‌ی ابراهیم نظر دارد.
۵۵۱. قرآن، سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۲۷. اصل نسخه‌ی اساس: «الذین قتلوا فی سبیل الله أموات بل أحیاء عند ربهم یرزقون.»
۵۵۲. اصل نسخه‌ی اساس: همان که.
۵۵۳. اصل نسخه‌ی اساس: انجام دادن.
۵۵۴. عبارت «و دهریّه» در اصل نسخه‌ی اساس نیست.

۵۵۵. دراین قسمت ازاصل نسخه‌ی اساس عبارت «بل أشد قسوةً» هست اما خط خورده است.
۵۵۶. اصل نسخه‌ی اساس: نفاق.
۵۵۷. اصل نسخه‌ی اساس: شقاق.
۵۵۸. دراین قسمت از اصل نسخه‌ی اساس واژه‌ی «کتاب» نوشته شده است.
۵۵۹. اصل نسخه‌ی اساس: شما بوده است.
۵۶۰. این واژه در اصل نسخه‌ی اساس نیست.
۵۶۱. اصل نسخه‌ی اساس: ایشان را.
۵۶۲. دراین قسمت از اصل نسخه‌ی اساس، این بیت نیز هست اما از سوی بحرالعلوم کرمانی خط خورده است: «این زمین پاک و آن شوراست و بد * این فرشته پاک و آن دیو است و دد».
۵۶۳. اصل نسخه‌ی اساس: مبارکه.
۵۶۴. اصل نسخه‌ی اساس: تحدید.
۵۶۵. از اینجا تا پایان رساله‌ی عمّه (جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین)، جزیکی دو فرازکه مورد اشاره قرارگرفته، انشای شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی است. اصل نسخه‌ی اساس: «خود را از اسم [بابی‌گری] (اصل: بابیّت) نتوانستید خارج نمائید. اقلاً یک اسمی برای خود جعل و وضع نمائید که به آن اسم نامیده شوید. چون منجعل و منخلق در ظل ظلیل آن اسم مبارک بوده‌اید، کرهاً باید به آن اسم نامیده شوید. چیزی که زیاد کرده، معروف بلکه مشهور می‌شود. در دین بیان سنّی نموده است، شما جعل و اختراع دین سنّی نموده، ابدالآباد این اسم به نام نامی شما یادگار خواهد ماند. «و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.» چون قبل ذکر شد الان هستند بزرگوارانی که طایف‌اند حول آن کعبه‌ی واقعی، از آنها آثار به ظهور می‌رسد که خود مدعی از اتیان به مثل آثار آنها عاجز است، لازم شد یک خطبه از خطبات یکی آن جان‌نثاران نوشته شود که صدق این مطلب واضح و هویدا گردد.» همان‌گونه که دیده می‌شود، بحرالعلوم کرمانی واژه‌ی «بابیّت» را به «بابی‌گری» مبدل کرده است. این نشان از آن دارد که او ابتدا همین ویرایش اندک را بر نسخه‌ی اساس صورت داده اما پس از آن، تمام این متن را انداخته و متن طولانی‌تری را ــ که تا پایان رساله‌ی عمّه را دربرگرفته ــ جای‌گزین کرده است.
۵۶۶. قرآن، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۱.
۵۶۷. این واژه در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۵۶۸. این واژه در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی نیست.
۵۶۹. قرآن، سوره‌ی اعراف، آیات ۱۷۵ و ۱۷۶.
۵۷۰. در نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی ابتدا عبارت «چنانچه ملّا محمّدحسن صحاف

کرمانی ــ که از سابقین اولین مؤمنین بیان و مردی صادق موثق بود ــ» را نوشته، سپس آن را خط زده و این عبارت را جای‌گزین کرده است: «چنانچه یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان ــ که شخص ثقه و شغل او صحافی بود ــ». حذف نام آن شخص ازلی نمودی از سنت نهان‌نگاری ازلیان در عصر قاجار است.

۵۷۱. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، این عبارت به خط بحرالعلوم کرمانی بوده اما به واسطه‌ی نهان‌نگاری آن را خط زده است: «اینجا ملّا محمّدحسن می‌گوید.»

۵۷۲. برای آگاهی از دیدگاه شیعیان درباره‌ی میزان درستی استناد به این روایت درباره‌ی ظهور میرزا علی‌محمّد باب، نک.: شیخ احمد شاهرودی، إیقاظ النائمین (مندرج درکتاب راهنمای دین)، ص ۱۰۰. وی بر آن است که در برخی نسخه‌ها به جای عبارت «فی سنة الستین یظهر أمره» (امر او در سال شصتم ظاهر می‌شود.) عبارت «یظهر فی شبهة لیستبین أمره» (در وضع شبهه‌ناکی ظاهر می‌شود تا امرش روشن شود.) آمده و سپس نتیجه گرفته که عبارت دوم را باید برگزید چراکه در روایت از چگونگی ظهور پرسش شده و نه زمان ظهور، گذشته از آن‌که در همین روایت از وقت‌گذاری برای ظهور برحذر داشته شده و علم آن نزد خداوند دانسته شده است. سپس بر آن است که هر قرنی سال شصتم (سنة ستین) دارد و به صرف این عبارت سال ۱۲۶۰ق. (سال ظهور باب) را نمی‌توان نتیجه گرفت. برای آگاهی از متن کامل روایت، نک.: محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، صص ۱ تا ۳۸. (فرازهای مربوط به بحث در صفحات ۱ تا ۳ آمده است.)

۵۷۳. این فراز در نسخه‌ی اساس نیست اما در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی دیده می‌شود.

۵۷۴. در این قسمت از نسخه‌ی اساس، بحرالعلوم کرمانی عبارت «و إمام حق تعرفه» را نوشته اما خط زده است. این عبارت در نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی هم نیست.

۵۷۵. بخش نخست این عبارات از فراز پایانی دعای شیعی «افتتاح» گرفته شده که درباره‌ی امام دوازدهم است: «اللهم إنا نشکو إلیك فقد نبیّنا ــ صلواتك علیه و آله ــ و غیبة ولیّنا وکثرة عدونا و قلة عددنا و شدة الفتن بنا و تظاهر الزمان علینا؛ فصل علی محمّد و آله و أعنا علی ذلك بفتح منك تعجله و بضر تکشفه و نصر تعزه و سلطان حق تظهره و رحمة منك تجللناها وعافیة منك تلبسناها برحمتك یا أرحم الراحمین.» قسمت عمده‌ای از بخش دوم آن نیز از ابتدای فراز دیگری مربوط به امام دوازدهم در همان دعا برگرفته شده است: «اللهم و صل علی ولی أمرك القائم المؤمل و العدل المنتظر و حفه بملائکتك المقربین و أیده بروح‌القدس یا رب العالمین.» (علی بن موسی بن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة، صص ۶۰ و ۶۱) نقل این فراز و نیز تطبیق عبارات آن با باب و صبح ازل در حد خود شاهدی بر اعتقاد ازلیان به

اصل وجود امام دوازدهم است. (نک.: پس از این، پیوست شماره‌ی ۳، بخش «نگاه ازلیان به امام دوازدهم»، ص ۳۷۸)

۵۷۶. «اسم الله القدّوس» لقبی است که باب به ملّا محمّدعلی بارفروشی ــ که هجده‌مین پیروش بود ــ داد. قدّوس همراه باب به حج رفت. زمانی که در دشت بدشت نسخ اسلام در میان بابیان شهرت یافت، وی از ارکان بود. حضور او در درس حاج سیّد کاظم رشتی (پیشوای دوم شیخیان) به سن ۱۸ سالگی ثبت شده است. در ۲۲ سالگی به باب ایمان آورد و سرانجام در ۲۷ سالگی، در جمادی‌الثانی ۱۲۶۵ق.، در بابل کشته شد. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۴۰۶، ۴۱۹ و ۴۲۰)

۵۷۷. این فراز را میرزا مصطفی کاتب بر نوشته‌ی بحرالعلوم کرمانی افزوده که نشان از آن دارد که او نیز درکنار شریف کاشانی و بحرالعلوم کرمانی در ویرایش اصل نسخه‌ی اساس دخالت داشته است.

۵۷۸. نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی: فرموده.

۵۷۹. از اینجا به بعد در نسخه‌ی اساس موجود نیست و تنها نسخه‌ی کاتب مورد توجه بوده است.

۵۸۰. نسخه‌ی کاتب: لایقالبه.

۵۸۱. به روایتی از هشتمین امام شیعیان، علی بن موسی‌الرضا، نظر دارد: سئل العالم: «کیف علم الله؟» قال: «علم و شاء و أراد و قدّر و قضی و أمضی...» (محمّد بن یعقوب الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸)

۵۸۲. به آیه‌ی ۱۳ از سوره‌ی حدید نظر دارد.

۵۸۳. این عبارات از دعایی شیعی که از دومین نایب امام دوازدهم در عصر غیبت صغری (شیخ محمّد بن عثمان عمروی) از جانب امام دوازدهم رسیده، برگرفته شده است: «... یعرفك بها من عرفك. لا فرق بینك و بینها إلا أنهم عبادك و خلقك. فتقها و رتقها بیدك. بدؤها منك و عودها إلیك. أعضاد و أشهاد و مناة و اذواد و حفظة و روّاد. فبهم ملأت سماءك و أرضك حتی ظهر أن لا إله إلا أنت...» (علی بن موسی بن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة، ص ۶۴۶)

۵۸۴. این فرازها به آیه‌ی ۳۵ از سوره‌ی نور (مشهور به «آیه‌ی نور») نظر دارد: «الله نور السموات و الأرض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الأمثال للناس و الله بکل شیء علیم.»

۵۸۵. به فرازی از آیه‌ی نور (سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵) نظر دارد: «و یضرب الله الأمثال للناس و الله بکل شیء علیم.»

۵۸۶. اصل: تجربده. نسخه‌ی کاتب: تجریده.
۵۸۷. به نخستین امام شیعیان، علی بن ابی‌طالب، و فراز چهارم از حدیث کمیل نظر دارد.
۵۸۸. به آیه‌ی ۱۵ از سوره‌ی یس نظر دارد: «قالوا ما أنتم إلا بشر مثلنا و ما أنزل الرحمن من شیء.»
۵۸۹. به آیه‌ی ۷ از سوره‌ی نوح نظر دارد: «و إنی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا أصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و أصروا و استکبروا استکباراً.»
۵۹۰. به آیه‌ی ۸۸ از سوره‌ی بقره نظر دارد: «و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلاً ما یؤمنون.»
۵۹۱. به آیه‌ی ۷ از سوره‌ی بقره نظر دارد: «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة و لهم عذاب أليم.»
۵۹۲. برای آگاهی از دیدگاه شیعیان درباره‌ی غیبت جسمانی امام دوازدهم، نک.: شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، صص ۴۰۳ تا ۴۱۵. وی بر آن است که روایات بسیار زیاد رسیده از امامان شیعه دلیلی محکم بر غیبت جسمانی امام دوازدهم است و سپس برای نشان دادن درستی سخن خود یکصد و پنج روایت در این زمینه را از مجامع حدیثی شیعه آورده است.
۵۹۳. برای آگاهی از دیدگاه شیعیان درباره‌ی «قیام قیامت به ظهور قائم»، نک.: پیشین، صص ۳۲۱ تا ۳۲۷. وی ابتدا بر لزوم توجه به ظاهر روایات جز در مواردی که قرینه‌ای وجود داشته باشد دست گذاشته و آن را سنت همیشگی انسان‌ها در انتقال مفاهیم دانسته و سپس به شرح حالات مختلف مکالمه در توجه به ظاهر کلام یا عدم توجه به آن رسیده و برای دعوی پیشگفته‌ی خود دلایلی آورده و نتیجه گرفته که بدون وجود قرینه «حمل ظاهر برخلاف معنای او جایز نیست.» سپس بر آن است که «یوم القیامة» در عرف مسلمانان و اهل سایر ادیان به آخرت مربوط است و پس از آن، نوشته که در اغلب روایات بسیار زیادی که از امامان شیعه درباره‌ی شروع آخرت و بهشت و دوزخ و حیات ابدی در دست است، از عبارت «یوم القیامة» بهره برده شده است و بر همین مبناست که نتیجه گرفته که «یوم القیامة در لسان آیات و اخبار غیر یوم الظهور است بلکه مراد دار الجزاء است.» پس از آن است که روایاتی مانند «حلال محمّد حلال إلی یوم القیامة» را به همان ابدی بودن اسلام تا پایان جهان حمل کرده و معنی دیگر را به بیان قرینه محتاج دانسته و بر آن است که پیروان باب و بهاءالله چنین قرینه‌ای در دست ندارند گذشته از آن‌که روایات بسیار دیگری نیز هست که از ابدی بودن اسلام تا پایان جهان با استفاده از عباراتی جز «یوم القیامة» سخن گفته‌اند.
۵۹۴. به آیه‌ی ۶۹ از سوره‌ی زمر ــ که درباره‌ی قیامت است ــ نظر دارد: و أشرقت الأرض بنور ربها و وضع الکتاب و جیء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون.

۵۹۵. به آیه‌ی ۵ از سوره‌ی قصص ــ که در نگاه شیعیان درباره‌ی ظهور و حکومت جهانی امام دوازدهم است ــ نظر دارد: و نرید أن نمن الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثین. دیده می‌شود که وراثت «ملک بقاء» و «جنت لقاء» تفسیری بابی از این آیه است و با آنچه شیعیان درباره‌ی «وراثت ملک زمین» در نظر دارند به کلی ناهمسان است.

۵۹۶. به آیه‌ی ۳ از سوره‌ی تکویر ــ که درباره‌ی قیامت است ــ نظر دارد: و إذا الجبال سیّرت.

۵۹۷. به آیه‌ی نخست از سوره‌ی انشقاق و آیه‌ی نخست از سوره‌ی انفطار ــ که درباره‌ی قیامت‌اند ــ نظر دارد: «إذا السماء انشقّت» و «إذا السماء انفطرت».

۵۹۸. به آیه‌ی ۲ از سوره‌ی انفطار ــ که درباره‌ی قیامت است ــ نظر دارد: و إذا الکواکب انتثرت.

۵۹۹. به آیه‌ی نخست از سوره‌ی تکویر ــ که درباره‌ی قیامت است ــ نظر دارد: إذا الشمس کوّرت.

۶۰۰. به آیه‌ی نخست از سوره‌ی قمر ــ که درباره‌ی قیامت است ــ نظر دارد: اقتربت الساعة و انشق القمر.

۶۰۱. به آیه‌ی ۶ از سوره‌ی تکویر ــ که درباره‌ی قیامت است ــ نظر دارد: و إذا البحار سجّرت.

۶۰۲. به آیات نخست و دوم سوره‌ی زلزال ــ که درباره‌ی قیامت‌اند ــ نظر دارد: إذا زلزلت الأرض زلزالها * و أخرجت الأرض أثقالها.

۶۰۳. به آیه ۶۸ از سوره‌ی زمر ــ که درباره‌ی قیامت است ــ نظر دارد: و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض إلا من شاء الله ثم نفخ فیه أُخری فإذا هم قیام ینظرون.

۶۰۴. این فراز به روایتی شیعی در بحث مقدمات انجام یک کار در جهان نظر دارد که از امام ششم شیعیان، جعفر بن محمّد الصادق، رسیده است: «لا یکون شیء فی الأرض و لا فی السماء إلا بهذه الخصال السبعة: بمشیة و إرادة و قدر و إذن وکتاب و أجل. فمن زعم أنه یقدر علی نقض واحدة فقد کفر.» (محمّد بن یعقوب الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۹)

۶۰۵. به آیه‌ی ۷۵ از سوره‌ی زمر ــ که درباره‌ی قیامت است ــ نظر دارد: و تری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین.

۶۰۶. نسخه‌ی کاتب: داجنبتین؛ نسخه‌ی چاپی: ذاجنتین. برای این متن واژه‌ی نسخه‌ی کاتب برگزیده شد.

۶۰۷. به فراز پنجم از حدیث کمیل (حدیث حقیقت) ــ که به نخستین امام شیعیان، علی بن ابی‌طالب، منسوب است و پیش‌تر مورد اشاره قرارگرفت ــ نظر دارد. (نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «حدیث حقیقت و مقام صبح ازل و بحث در دانش جناب عباس افندی»، ص ۱۷۸)

۶۰۸. فراز پایانی حدیث حقیقت است.

۶۰۹. به روایت شیعی رسیده از امام هشتم شیعیان، علی بن موسی‌الرضا، نظر دارد: «...کمال التوحید نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة أنها غیر الموصوف و شهادة الموصوف أنه غیر الصفة...» (محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۸۴)

۶۱۰. به روایتی از هفتمین امام شیعیان، موسی بن جعفر الکاظم، نظر دارد: «...کمال معرفته توحیده وکمال توحیده نفی الصفات عنه بشهادة کل صفة أنها غیر الموصوف و شهادة الموصوف أنه غیر الصفة و شهادتهما جمیعاً بالتثنیة الممتنع منه الأزل. فمن وصف الله فقد حدّه، و من حدّه فقد عدّه، و من عدّه فقد أبطل أزله، و من قال کیف فقد استوصفه، و من قال فیمَ فقد ضمّنه، و من قال علامَ فقد جهله، و من قال أین فقد أخلی منه، و من قال ما هو فقد نعته، و من قال إلامَ فقد غایاه. عالم إذ لا معلوم و خالق إذ لا مخلوق و رب إذ لا مربوب. و کذلك یوصف ربنا فوق ما یصفه الواصفون.» (محمّد بن یعقوب الکلینی، الکافی، ج ۱، صص ۱۴۰ و ۱۴۱)

۶۱۱. به روایتی از نخستین امام شیعیان، علی بن ابی‌طالب، درباره‌ی خداوند نظر دارد: «... کائن لا عن حدث، موجود لا عن عدم، مع کل شیء لا بمقارنة و غیرکل شیء لا بمزایلة...» (محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۴۷)

۶۱۲. به فرازی از روایت شیعی رسیده از نخستین امام شیعیان، علی بن ابی‌طالب، نظر دارد: «دلیله آیاته و وجوده إثباته.» (محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۵۳)

۶۱۳. به فرازهایی از دعای شیعی رسیده از نخستین امام شیعیان، علی بن ابی‌طالب، (معروف به «دعای صباح») نظر دارد: «... یا من دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته و جل عن مُلاءمة کیفیاته...» (محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۴۰)

۶۱۴. به فراز دوم از حدیث حقیقت (محو الموهوم مع صحو المعلوم) نظر دارد.

۶۱۵. به فراز سوم از حدیث حقیقت نظر دارد. (هتك الستر لغلبة السر)

۶۱۶. قرآن، سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۵.

۶۱۷. قرآن، سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۴.

۶۱۸. قرآن، سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۲.

۶۱۹. قرآن، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

۶۲۰. به فرازی از دعای شیعی عرفه ــ که از امام سوم شیعیان، حسین بن علی، رسیده ــ نظر دارد. (نک.: محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶)

۶۲۱. به فراز دیگری از دعای شیعی عرفه نظر دارد. (نک.: پیشین، ج ۹۵، ص ۲۲۶)

۶۲۲. به فراز دیگری از دعای شیعی عرفه نظر دارد. (نک.: پیشین، ج ۹۵، ص ۲۲۶)
۶۲۳. به فراز دیگری از دعای شیعی عرفه نظر دارد. (نک.: پیشین، ج ۹۵، ص ۲۲۶)
۶۲۴. نسخه‌ی کاتب و نسخه‌ی چاپی: منطقی.
۶۲۵. حاج سیّد کاظم رشتی (دومین پیشوای شیخیان) که به سال ۱۲۵۹ق. درگذشت. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۲، ص ۶۹)
۶۲۶. میرزا علی‌محمّد باب.
۶۲۷. قرآن، سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۴۳.
۶۲۸. عبارت میرزا علی‌محمّد باب این است: «. . . چنانچه در فرقان تا وقتی که نص خاص منقطع نشد از مظاهر امر، آنچه به آن اوامر شده، لله شده. ولی از حین انقطاع آنچه طبق او امر آنها شده، لله شده. مثل علمای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و ائمه‌ی هدی و ابواب هدی عمل نموده، در این ظهور هم تا نص منقطع نگشته، آنچه شود به او لله است ولی بعد از انقطاع، آنچه طبق او شود، از حروف واحد تجاوز نکرده، لعل در یوم ظهور قیامت توانید به هدایت آنها مهتدی گشت. همین قسم که لله ثابت نمی‌گردد الّا آن‌که آن شیء و لرسول‌الله باشد. و همین قسم از آن مبدأ گرفته تا آنچه اوامر آن منتهی گردد لله صدق نمی‌کند الّا آن‌که از برای مظاهر امر او گردد. و هرکس مطابق آنچه در بیان است عمل کند، شبحی از حروف بیان می‌گردد تا منتهی شود به آخر وجود. وکمال تراقب را داشته که در نزد ظهور من‌یظهره‌الله آنچه لله کرده‌اید، لدون الله نشود که اگر از برای او شد، لله و للنقطة بوده والّا باطل می‌گردد. هذا ما وصیکم الله ربکم إن أنتم به تعملون.» (میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب هفتم از واحد ششم، ص ۲۱۰)
۶۲۹. زیارت جامعه‌ی کبیره، روایت‌شده از امام دهم شیعیان، علی بن محمّد الهادی.
۶۳۰. شیخ احمد احسایی (بنیان‌گذار مکتب شیخی).
۶۳۱. منصوص به نص خاص: میرزا یحیی صبح ازل.
۶۳۲. میرزا علی‌محمّد باب که ظاهر شد.
۶۳۳. من‌یظهره‌الله (موعود باب و ناسخ آیین او) که ظاهر خواهد شد.
۶۳۴. قرآن، سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.
۶۳۵. قرآن، سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۱.
۶۳۶. به آیه‌ی ۴۴ از سوره‌ی شعراء نظر دارد: فألقوا حبالهم و عصیهم و قالوا بعزة فرعون إنا نحن الغالبون.
۶۳۷. اشاره است به مدعیان رجعت حسینی و من‌یظهره‌اللهی در سال‌های پس ازکشته شدن

میرزا علی‌محمّد باب. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۱۰ و ۱۱)

۶۳۸. میرزا حسینعلی بهاءالله.

۶۳۹. پیش از این گذشت که ناقدان دعوت باب برآنند که صبح ازل که در خانواده‌ای اهل انشاء بزرگ شده بود، نمی‌توانست درس‌ناخوانده باشد. برخی از آنان کلمات او را دارای غلط‌های زیاد دانسته‌اند. به عنوان نمونه، سعیدخان کردستانی ـ که در آموزه‌های باب و صبح ازل و بهاءالله مطالعات زیاد داشت و با جمعی از ازلیان برجسته مانند شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و میرزا مصطفی کاتب (از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) از نزدیک محشور بود ـ درباره‌ی کتاب نور ـ که از آثار مفصل صبح ازل است ـ نوشته: «اهل علم می‌گویند که: این کتاب نور مثل نوشته‌های باب پر است از غلط‌های صرف و نحوی و مکرر.» (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۶)

۶۴۰. عقیده‌ی ازلیان آن است که نگارش نخستین نوشته‌ی صبح ازل به سال ۱۲۶۵ق. رخ داد که وی در حدود سنین ۱۸ و ۱۹ سالگی بود. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، بی‌جا.، ج ۵، ص ۳۰۹) مدتی بعد نیز به سال ۱۲۶۶ق. از سوی باب مرآت دانسته شد و این در حدود ۱۹ سالگی او بود. (نک.: عطیه روحی، شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، ص ۳) روشن است که این زمان را دوره‌ی کودکی نمی‌توان دانست.

۶۴۱. به نوشته‌هایی از باب به صبح ازل نظر دارد که او را با این‌گونه عبارات مورد خطاب قرار داده مانند لوح وصایت: من الله المهیمن القیّوم إلی الله المهیمن القیّوم. این عبارت در ادبیات باب بدان معنی است که او خود و مخاطب را مظهر ظهور الله می‌دانست.

۶۴۲. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب هشتم از واحد پنجم، ص ۱۶۳.

۶۴۳. پیشین، باب هفتم از واحد دوم، ص ۳۱.

۶۴۴. پیشین، باب سوم از واحد دوم، ص ۲۲.

۶۴۵. مضمون این عبارت و نه عین آن را در باب سوم از واحد دوم کتاب بیان فارسی (صص ۲۱ تا ۲۳) می‌توان دید.

۶۴۶. مضمون این عبارت و نه عین آن را در باب هفدهم از واحد چهارم کتاب بیان فارسی (صص ۱۴۸ و ۱۴۹) می‌توان دید.

۶۴۷. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب نوزدهم از واحد چهارم، ص ۱۵۰. میرزا علی‌محمّد باب درگفتاری مانند آنچه درمتن آمده، بر ضرورت نترساندن پسربچگان دست گذاشته چرا

که ممکن است من‌یظهره‌الله درمیان ایشان باشد: «فلا تحملن أسباب الحرب بینکم و لا تلبسن ما یخاف به الصبایا لعلکم من نظهره بالحق لا تحزنون.» (میرزا علی‌محمّد باب، بیان عربی، باب هفتم، ص ۳۰)

۶۴۸. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب شانزدهم از واحد دوم، صص ۶۱ و ۶۲.

۶۴۹. آدم ابوالبشر.

۶۵۰. به آیه‌ی ۱۱ از سوره‌ی شوری نظر دارد.

۶۵۱. قرآن، سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۲.

۶۵۲. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب شانزدهم از واحد دوم، صص ۶۴ و ۶۵.

۶۵۳. به روایت رسیده از نخستین امام شیعیان، علی بن ابی‌طالب، نظر دارد. (عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳)

۶۵۴. این واژه در نسخه‌ی کاتب نیست.

پیوست شماره‌ی ۱
«دیباچه‌ی کتاب تنبیه النائمین» در نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه

مقدمه

در ابتدای کتابچه‌ی نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه مقدمه‌ای شش صفحه‌ای با عنوان «دیباچه‌ی کتاب تنبیه النائمین» به خط میرزا مصطفی کاتب آورده شده است.[۱] به نظر می‌رسد فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین برآن بودند تا آن را نیز در ابتدای کتاب بیاورند اما با توجه به نسخه‌های خطی دیگر (نسخه‌ی کاتب، دو نسخه‌ی دیگر مجموعه‌ی ادوارد براون و نسخه‌ی حکمت)[۲] و نیز نسخه‌ی چاپی این کتاب دانسته می‌شود که از آن تصمیم منصرف شده‌اند.

ادوارد براون در معرفی این دیباچه نوشته که نویسنده نامی از خود نیاورده، اما براساس مصراع شعری ازکتاب مثنوی که درمتن دیده می‌شود (نام احمد نام جمله انبیاست) غیر ممکن نیست که همان حاج میرزا احمد کرمانی باشد.[۳] این سخن پذیرفتنی نیست چراکه شعریادشده پس از درود به باب (در نگاه نویسنده: مهدی موعود) و به ویژه پیامبر اسلام آورده شده و ذکرش طبیعی است وگذشته از آن ــ همان‌گونه که نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه نشان می‌دهد ــ حاج میرزا احمد کرمانی در نگارش تنبیه النائمین دخالت نداشته و نوشته‌هایش از سوی کسانی چون میرزا مصطفی کاتب و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی به آن رساله افزوده شده است.[۴]

فرازهایی از این دیباچه، در صورت حکایت واقعیت و نه نگاشته شدن از روی

نهان‌نگاری و مصلحت، نشان از آن دارد که نویسنده‌ی آن در زمان حیات باب به جمع پیروان او پیوسته است. این از آن روست که چنین آورده که همیشه بر آن بود که مبادا پس از «غروب آفتاب جهان‌تاب ابدی» (شمس حقیقت: باب) به امتحان گرفتار آید. بر همین اساس است که میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی و شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی به ذهن می‌آیند چرا که بحرالعلوم کرمانی در حدود سال ۱۲۶۹ق. (سه سال پس از قتل باب) به دنیا آمد[5] وکاتب نیز در حدود سال ۱۲۷۹ق. (سیزده سال پس از قتل باب) به بابیان پیوست.[6] بر آن اساس که پدر شریف کاشانی در سال پایانی حیات باب به پیروان او پیوست،[7] احتمال نویسندگی پسرش نسبت به این دیباچه کاسته شده و نگاه بیشتر به امین‌الاطباء رشتی بازمی‌گردد که به روایت ازلیان «از بابیّه‌ی قدیم» بود.[8]

نویسنده‌ی دیباچه پس از بیان برخی مقدمات، نوشته که ازگذشته بر آن بود تا رساله‌ای در امر باب و درستی جانشینی صبح ازل بنویسد تا این‌که کتابی را که بهائیان برای اثبات باورهای خود در بمبئی به طبع رسانده بودند دید و به حیرت افتاد. به نظر می‌رسد که این کتاب همان مقاله‌ی شخصی سیّاح که در تفصیل قضیه‌ی باب نوشته است باشد چرا که نویسنده‌ی دیباچه آن را نوشته‌ی عباس افندی (عبدالبهاء) یاد کرده است.

وی در ادامه نوشته که در همان اوان نامه‌ای از عباس افندی برای یکی از «ورقات مبارکات» برای دعوت به امر خود رسید. آن «ورقه» نیز ــ که همان عزیه‌خانم باشد ــ سکوت را شکست و به پاسخ‌گویی پرداخت. نویسنده‌ی دیباچه هم پس از ملاحظه‌ی آن پاسخ حیفش آمد که دیگران از آن بهره‌مند نشوند؛ پس «آن مرقومه را که به عنوان جواب تحریر یافته، بدون زیاده و نقصان، به معرض بیان آورد.» با توجه به آنچه درباره‌ی گروهی بودن روند تهیه‌ی کتاب تنبیه النائمین دانسته شد، به نظر می‌رسد اگر منظور نویسنده متن تنبیه النائمین و نه اصل پاسخ عزیه‌خانم باشد، این فراز پایانی واقعیت نداشته باشد چراکه از عرضه‌ی «بدون زیاده و نقصان» پاسخ عزیه‌خانم حکایت دارد.

از آن روی که این دیباچه نیز سندی کارا برای تحلیل چگونگی نگارش کتاب تنبیه النائمین است، متن کامل آن در این پیوست آورده شد.

متن «دیباچه‌ی کتاب تنبیه النائمین»

دیباچه‌ی کتاب تنبیه النائمین

حمد و ستایش معرّا از آرایش و معلّی از آلایش اغلاق حکیم یگانه‌ای سزاست که برای ارائه‌ی عباد و ارشاد به سوی علم و رشاد هادیان طریقی فرستاده و سالکان سبیل گسیل فرموده که با براهین واضحه و قوانین وافیه گمشدگان بادیه‌ی غفلت و نادانی را به مدینه‌ی آسایش و آبادانی سائر وگرفتاران مخلب و منقار شنقار جحد و انکار را از علت غفلت و ذلت گمراهی و مسکنت رهاند. شکر و سپاس مبرّا از التباس وهم و قیاس سلطان فرزانه‌ای را درخورگنجاست که عقول مجرده و نفوس مقدسه را کسوت بشریت و قمیص کرامت دربرکرده که از جذبات مغناطیس اراده جذوات جوهره‌ی عشق را از خزائن مکتومه‌ی مکنونه‌ی افئده به سوی خود کشاند و بر اریکه‌ی سلطنت مقدسه‌ی «إنا إلیه راجعون» کشاند.

چون خدا اندر نیاید درعیان   نایب حقند این پیغمبران
نی غلط گفتم که نایب یا منوب   گر دو پنداری قبیح آید نه خوب

کبر شأنه و عظم برهانه.

سلام و صلوات بیرون از حصر و حد و افزون از شماره و عدد ثنا و درود غیر محدود فدیه و هدیه‌ی ورود و وفود قدوم شاهسوارانی که مستوی برعرش رحمانند و آیینه‌ی سراپای ایزد منان «قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أیّاً ما تدعوا»؛[۹] زیرا که هریک شموس حقیقت‌اند و اقمار هویت؛ سرج ذات‌اند و سفن نجات (من تمسك بهم فقد نجی و من تخلف عنهم فقد هلك)، لاسیّما حجت معهود و مهدی موعود، احمد و محمود.

نام احمد نام جمله انبیاست   چون که صد آمد نود هم پیش ماست

سلام الله علیه و علیهم و علی أفنانهم و أغصانهم و أعوانهم و أحبّاهم و أنصارهم و أحرارهم و تابعهم و طایعهم و شایعهم و لعنة الله علی من جحد بهم و أنکر حقهم و أعرض عن آیاتهم و ظالمیهم و عاندیهم و مبغضیهم إلی یوم الساعة و یوم یبعثون.

و بعد، چنین گوید این افقر و احقر زمره‌ی بشر و این اقصر و اصغر عباد در تمیز خیر و شر که پس از طلوع شمس حقیقت از افق غیب و بعد از ظهور ذات هویت از

مکمن لاریب و تصدیق صافّین حافّین، تمجید و تقبیل عاکفین و طائفین ــ که مجبول و مفطور بر صفای طینت و پاکی فطرت بودند و در حول آن عرش ربّانی و کعبه‌ی صمدانی طوف می‌نمودند ــ این عبد جانی نیز از جمله‌ی حجّاب آن آستان و بوّاب آن باستان به شراشر وجود هوش سراپا گوش بود که مبادا بعد از غروب آفتاب جهان‌تاب ابدی در سلاسل قیود امتحاص و امتحان گرفتار آید و فرقی بیّن بین حق و باطل نتواند نماید زیرا که گفته‌اند:

مهر درخشنده چو پنهان شود شب‌پره بازی‌گر میدان شود

چون همواره اختلال حال قاطبه‌ی عباد در فهم و درک مبدأ و معاد بین غروب و طلوع بوده و راهنمایان هر دوره غافلین را برای چنین روزی آگاه فرموده‌اند، چنان‌که نقطه‌ی فرقان اهل ضلالت وگمراهی را از فتنه‌ی این روز آگاهی داده و فرموده: «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی»،[۱۰] چون صلات وسطی متعلق به حضرت ولایت‌مآب است، تأکید بلیغی در حفظ آن حضرت نموده که پس از افول و غروب شمس حقیقت تردید و تشکیکی برای احدی حاصل نشود. با وصف این توصیه‌های مؤکد و تأکیدات مصرح، پس از صعود نقطه‌ی فرقان از نجوم هدایت مأثور است: «ارتد الناس کلهم إلا الثلاث.»[۱۱] مابقی به غشوات غفلات محجوب و از باب مدینه‌ی علم محروم و از جنت ایمان و ایقان مطرود و مردود شده، ندای «فاخرج فإنك رجیم»[۱۲] شنیده و به جناح اعراض و اغراض نفسانی پریده و در بساط ادبار و انحطاط آرمیدند. همواره دام امتحاص و امتحان کالفراش المبثوث گسترده است «حتی یتمیّز الخبیث من الطیّب و الطیّب من الخبیث.»[۱۳] خدای دانا را شاکرم و قادر توانا را مسبّح و ذاکر که از زندان ظلمات و اوهام جهالتم رهانید و به اقصی‌مدارج ایقان و اطمینانم رساند، کالجبل لاتحرّکه العواصف. الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا أن هدینا الله.

چون حضرت حق ــ جل ذکره ــ این گوهر نایاب انسانی را ــ که لطیفه‌ی الهیه است ــ در صدف «و لقد کرّمنا»[۱۴] پرورانید و به اعلی مرتبه‌ی علم «و علّم آدم الأسماء کلها»[۱۵] رسانید تا از علم غیب به خطه‌ی شهود آید و درک معارف و کشف حقایق نماید، به عطف لقای ازلی آویزد و به پناه بقای صرف سازج ابدی گریزد و به

گوش جان ندای «یا أیتها النفس المطمئنة * ارجعی إلی ربك راضیة مرضیة * فادخلی فی عبادی * و ادخلی جنتی»[۱۶] شنود، جنود اعضا و جوارحی که برای این هیکل ربانی جعل و خلق فرموده، هریک از آنها به موهبه‌ی آثار و خاصیتی مفتخر ساخته که هریک درموقع باید دراجرای احکام الهی قیام و اقدام نمایند. مثلاً، حق زبان متذکربودن به ذکرمحبوب و آنچه رضای اوست و هکذا سایراعضا و جوارح.

چون شخص انسانی باکمال دانایی و توانایی باید شرایط عبودیت خود را با تمام جوارح و اعضا به جای آرد و آثار بدیعه‌ی منیعه‌ای به یادگارگذارد، لهذا این عبد جانی دانی فانی و المستظهر بتأییدات السبحانی مدت‌ها در خاطر داشت مختصر رساله‌ای در حقیت و معجزه بودن کتاب بیان و حجیت حضرت ثمره ــ روحی و روح العالمین فداه ــ و رد مدعیان با بیّنه و برهان بنگارد تا ادای حقوق الهی نموده و این وادی پرخوف و خطر را ــ و لو بجثوة ــ پیموده باشم، به هیچ قسم این خیال صورت نمی‌گرفت و به هیچ‌وجه اسباب آن فراهم نمی‌آمد تا این اوقات یک نسخه‌ی چاپ ــ که در بمبئی به طبع رسیده بود ــ از طرف مدعیان استدلال بر حقیت خودشان به دست آمد. بعد از اندک مطالعه، بعضی عبارات دید و برخی مطالب از آن کتاب به نظر رسید که شخص منصف عاقل از ادای آن کلمات حیا می‌کند. زهی بی‌شعور مردمی که بدون تصور تصدیق می‌کنند، زهی بی‌انصاف خلقی که بدون تعقل و تدبر توصیف و تمجید می‌نمایند.

در خلال این حال، محرک و مؤید خیال این عبد مکتوبی از قبل جناب میرزا عباس افندی که مصنف آن کتاب مزبور بود، برای یکی از ورقات مبارکات ــ که از بدایت ظهور این امر باکمال فطانت و ذکاوت و با نهایت شعور و متانت تصدیق داشته و از تمام جزئیات مطالب آگاه بوده ــ رسید به امر بدیعی که راجع به خود او بود، ایشان را دعوت کرده.

آن ورقه‌ی مبارکه در جواب آن بند از بنان و قفل از زبان برداشته، تمام مطالب را ــ که از جزئی وکلی به ظهور پیوسته بود ــ به حیّز تحریر آورده و قضایای واقعه را ــ کما هو حقه ــ چون کواکب منثوره و لآلی منضوده بر صفحه‌ی صحیفه‌ی کتاب جواب پراکنده و پریشیدند که تا هر طالب و خواهنده به قدر استعداد خود آن جواهر زواهر را پس از التفات التقاط نماید و در خزانه‌ی خاطر حفظ و ضبط فرماید.

این عبد پس از زیارت جواب آن کتاب، دون انصاف و دور از صواب دید که چنین فرقانی حاکم و برهانی حاسم ــ که سطری از آن مُثبت دعوی است و شطری مُسکت ادعا ــ در پرده‌ی خفا گذارد و احدی از آن ذخیره‌ی ابدی زادی نگیرد و توشه‌ای برندارد.

پس بعون الله و تأییده، آن مرقومه را ــ که به عنوان جواب تحریر یافته ــ بدون زیاده و نقصان به معرض بیان آورد و اگر در بعضی موارد عباراتی درست و درشت بینند، بر این عبد ایراد و بحثی نیست زیرا که مؤلف احکام و مبلغ پیام معفوّ و از مجازات مغفور است. علاوه بر این، مرسِل و مرسَل هردو از اوراق شجره‌ی سینایند و از شؤون و شرافت همدیگر مستحضر و بینا. نه خساست و خباثت فطری به مدح علو رتبه گردد و نه شرافت و هیمنت ذاتی از قدح نقصان پذیرد.

علی‌هذا، این عبد آنچه دید نگاشت و هر بذری که یافت کاشت تا در «یوم لاینفع مال و لا بنون إلا من أتی الله بقلب سلیم» عاید و دستگیرش گردد. و بالله التوفیق و علیه التکلان.

یادداشت‌ها

۱. تصویر صفحات آغازین و پایانی این دیباچه در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۴ و ۵)

۲. تصویر صفحات نخست آن دو نسخه‌ی خطی در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۲ و ۳)

3. Edward G. Browne, *A Descriptive Catalogoue of the Oriental MSS. Belonging to the late E. G. Browne*, pp. 79–80.

۴. نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «تنبیه النائمین: کاری گروهی از سوی ازلیان»، ص ۳۲.

۵. شیخ مهدی شیخ‌الممالک قمی، تاریخ بی‌غرض، ص ۲۰.

۶. نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «شناختی از میرزا مصطفی کاتب»، ص ۷۶.

۷. شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۶.

۸. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت‌های تاریخی.

۹. قرآن، سورهٔ اسراء، آیهٔ ۱۱۰.
۱۰. قرآن، سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۸.
۱۱. نک.: محمّدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۴۰.
۱۲. به آیهٔ ۳۴ از سورهٔ حجر نظر دارد: قال فاخرج منها فإنك رجیم.
۱۳. به آیهٔ ۱۷۹ از سورهٔ آل‌عمران نظر دارد: ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما أنتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء فآمنوا بالله و رسله و إن تؤمنوا و تتقوا فلکم أجر عظیم.
۱۴. به آیهٔ ۷۰ از سورهٔ اسراء نظر دارد: و لقد کرمنا بنی‌آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضّلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً.
۱۵. قرآن، سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۱.
۱۶. قرآن، سورهٔ فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

پیوست شماره‌ی ۲
نوشته‌هایی ازمیرزا حسینعلی بهاءالله در اطاعت ازمیرزا یحیی صبح ازل
(به روایت بهائیان)

مقدمه

همان‌گونه که در دیباچه‌ی این کتاب آمد، یکی از استدلال‌های کتاب تنبیه النائمین بر نادرستی دعوت میرزا حسینعلی بهاءالله، استناد به برخی آثار وی در زمان پیش از آشکاری دعوتش است که در آنها ازمقام مرآتیت میرزا یحیی صبح ازل و جانشینی او نسبت به میرزا علی‌محمّد باب و نیز تمکین و فرمانبرداری خود نسبت به او سخن گفته است.

در اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه، وصیت‌نامه‌ای عربی از بهاءالله در مسیر عبودیت صبح ازل آورده شده است. شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی در ویرایش خود، بخش‌های ابتدایی آن را انداخته و به جای عبارت‌های معرفی آن چنین نوشته: «و از وصیت‌نامه‌ی عربی ایشان همین چند فقره‌ی آخر آن را ــ که صریح در مطلب است ــ می‌نگارد:»[1]

زمانی که ازلیان در دهه‌ی ۱۳۳۰ ش. به تجدید چاپ تنبیه النائمین روی آوردند، تصویر نسخه‌ی اصلی این وصیت‌نامه را در پایان آن به چاپ رساندند. به نظر می‌رسد این نسخه را جلال ازل در اختیار ایشان گذاشته بود. وی فرزند میرزا عبدالعلی فرزند صبح ازل بود که عصمت‌خانم فرزند میرزا بدیع‌الله فرزند بهاءالله را به همسری

برگزیده بود و در قبرس زندگی می‌کرد. از همین روی، آگاهی‌های مهمی از تاریخ ازلیان و بهائیان داشت و اسناد و نوشته‌هایی مهم از خود به جای گذاشت.[۲]

این پیوست ابتدا به تحلیل آن وصیت‌نامه پرداخته و سپس به بررسی و واکاوی سه نوشته‌ی دیگر از بهاءالله در بزرگداشت صبح ازل ــ که در آثار بهائیان موجود بوده و اصالت‌شان از سوی ایشان پذیرفته شده ــ می‌پردازد.

وصیت‌نامه‌ی عربی میرزا حسینعلی بهاءالله در عبودیت میرزا یحیی صبح ازل

تحلیل وصیت‌نامه‌ی عربی میرزا حسینعلی بهاءالله

متن این وصیت‌نامه به خط ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی است. پیش از این گذشت که او از سوی بهاءالله لقب‌هایی چون «اسم‌الله» و «زین‌المقربین» داشت و درمیان پیروان او تا آنجا رسید که «معدودی ازمقربان درگاه به آن اختصاص داده شده‌اند.»[۳] وی ازکاتبان شناخته‌شده و مهم بهائیان بود و آثار باقی‌مانده به خطش از ارزش تاریخی و استنادی بالایی برخوردار است؛ مانند نسخه‌های برخی آثار بهاءالله چون ایقان، بدیع و مبین.

عنوان این وصیت‌نامه (هذا کتاب وصیتی من بعدی، أن یا أهل الملأ فاسمعون!) به خط خود بهاءالله است. برای تحلیل بهتر این وصیت‌نامه ــ که فرازهایش با شماره علامت‌گذاری شده ــ ابتدا فرازهای هشتم، دهم و یازدهم مورد توجه قرار می‌گیرند.

بهاءالله درمناجاتی که در فراز هشتم آورده، خطاب به خداوند گفته که جز به آنچه او درکتاب محدود کرده نخوانده است.[۴] در ادامه، هیچ‌کس را در آن حد که حرفی یا حکمی ازکتاب را دگرگون کند ندانسته، «مگر حکم‌هایی که از قبل نازل شده، چرا که خداوند است که بعد نیز از روی جود خود برای کسانی که هدایت شده‌اند حکم می‌دهد.»[۵] پس از آن نیز تنها خداوند را حلال‌کننده و حرام‌کننده دانسته است.

وی در فراز دهم، خود را بنده‌ای که به خداوند و «طلعت نور» مؤمن شده و به سبب حرکت مار سیاه (خَیط سوداء) بر الواح عزمسطور با «ذلت کبری» در «نقطه‌ی حزن» نشسته یاد کرده است.[۶] سپس پرسیده که آیا از او غیر «حرف عبودیت» شنیده‌اند؟[۷] در ادامه، جز آن را بهتان و زیاده‌روی در حق خود خوانده و با ایمان به

خداوند ناهمسان دانسته است.[۸] سپس از خداوندِ «مجیب المضطر» خواسته تا «صعود» او (مرگش) را نزدیک کند.[۹] در ادامه، از «ضجیج» و «صریخ» خود و نیز «اضطراب قلب» و «تقلقل روح» خود ــ که در «اطباق فؤاد»ش چون «دُهن زیت» می‌سوزد ــ سخن گفته است.[۱۰]

او در فراز یازدهم، کسانی راکه درباره‌اش جز براساس آنچه از او شنیده‌اند سخن می‌گویند «حشرات الأرض»ی نافهم خوانده که هرگز چیزی از امر (آیین باب) نخواهند یافت! سپس پرسیده که آیا برای ایشان «وجهه‌ی نور» که بر «سریر امر» نشسته کافی نیست؟[۱۱] پرسش بعدی او آن است که آیا [جز] به خداوند و آیات او و نیز [جز] به «طلعت نور» نخوانده و راه‌های هدایت را نشان نداده است؟[۱۲] پس از آن است که «بقیة المنتظر» را ــ که دانسته خواهد شد من‌یظهره‌الله است ــ برای ایشان خیر دانسته است. در پایان این فراز نیز «ذکر» را تنها برکسانی که بر «وجه الله» «ساجد» هستند دانسته (و خواسته) است.[۱۳]

تحلیل این سه فراز چنین است:

براساس فراز هشتم، می‌توان گمان داشت که کسانی از بابیان بر آن بودند که بهاءالله آیات الهی را دگرگون کرده و بر همین اساس بود که بر وی خرده می‌گرفتند. عنوان «طلعت نور» ــ که در فراز دهم یاد شده ــ همان میرزا یحیی صبح ازل است. این از آن روست که برخی ازلیان برجسته‌ی دوره‌ی آشکاری دعوت بهاءالله این عنوان را از آثار پیشین او آورده و آن را به صبح ازل معنی کرده و بر نادرستی دعوت او شاهد گرفته‌اند.[۱۴] این گفتار وقتی یقینی می‌شود که با سخن بعدی بهاءالله در همان فراز درباره‌ی شدت عبودیتش، بهتان و افترا بر او و نیز درخواست نزدیکی مرگش از خداوند سنجیده شود. این سخنان احتمال یادشده در فراز هشتم را نیز قطعی کرده و نشان می‌دهد که گروهی از بابیان به بهاءالله بدگمان شده بودند و او می‌خواست اتهام ایشان را از خود بزداید. (بر همین اساس، عنوان «طلعة النور» که در فرازهای هفتم و نهم به کار برده شده، آشکارا از اشاره‌ی بهاءالله به صبح ازل حاکی است.)

ناسزای سخت بهاءالله در فراز یازدهم (حشرات الأرض) به کسانی که بر سخنان منسوب به او دست می‌گذاشتند نیز بر همین مسیر است و نشان می‌دهد گروهی از

بابیان نسبت به او رویکرد خوبی نداشتند و صاحب دعوی باطلش می‌دانستند و روشن است که این دعوی باطل در برابر صبح ازل معنی می‌شد. بر همین مبناست که جلوس «وجهه‌ی نور» بر «سریر امر»، دعوت بهاءالله به «طلعت نور» و بزرگداشت ساجدان بر «وجه‌الله» نیز همان زعامت صبح ازل است که بهاءالله در این نامه دیگربار به یاد آورده است.

با این ترتیب است که معنی برخی فرازهای دیگر این وصیت‌نامه را آسان‌تر می‌توان دریافت:

بهاءالله در فراز نخست از ندای «ورقه‌ی مبارکه‌ی شعشعانیه» ـ که با اذن خداوند سخن می‌گوید و از «وراء حجبات» از سمت راست درخت زندگانی در «طور بهاء ارض قدس» به تهلیل مشغول است سخن گفته و او را «قیّوم»ی که خداوند بر آسمان‌ها و زمین قرار داده دانسته و به شناساندن او رسیده است:

۱. او «سراج ازلیه» است که در «مصباح سماء» مانند خورشید در «قبّه‌ی بَلّور رکن امضاء» می‌درخشد و مردم باید بر او ساجد و مطیع باشند؛
۲. او «صراط الله» است که بر «عرش عماء» بوده و بر آن باید قدم گذاشت؛
۳. او «فُلک الله» (کشتی خداوند) است که بر «بحر نور» حرکت کرده و بر آن باید سوار شد تا سلامت ماند؛
۴. او «عصاء الله» است که برای هرکه بر خداوند سجده نکرد مار و برای هرکه به فوز لقاءالله رسید نعمت است؛
۵. او «کهف احدیت» است که هرکه داخلش شد نجات یافت و هرکه روی برتافت هلاک شد؛
۶. او «امر الله» است که در «صور بدیع» دمیده شده و تمام اهل آسمان‌ها و زمین جز اندکی از بندگان مخلص را از هوش برد؛
۷. او «نار الله» است که در قلب اهل بیان افروخته شده، اما ایشان درنمی‌یابند؛
۸. او «عرش الله» است که «مظهر نفس او» (میرزا علی‌محمّد باب) بر روی تکیه زده و هرکه بر اوست، در «صراط حق ممدود» است؛
۹. او «ماء مُزنی» (آب باران) است که با اذن خداوند در نهرهایی صاف جریان یافته است؛

۱۰. او «کف بیضاء» در «طور قضاء» بر «اسرائیل بیان» است که از هر سوی ندا می‌دهد؛
۱۱. او «شمس احدیت» است که از «افق نور» تابیده است؛
۱۲. او «قمرعماء» (ماه پشت ابر) است که از جانب آسمان آشکار شده است؛
۱۳. او «صنع الله» است؛
۱۴. او «سلطان حکم» است و هیچ‌کس را یارای شراکت با او در امر نیست؛
۱۵. او «سراج امر» است که با اذن خداوند می‌درخشد؛
۱۶. او «طلعت نور» است که بر «عرش عطاء» جای گرفته است؛

با توجه به آنچه در فرازهای هشتم، دهم و یازدهم گذشت، جای تردید نیست که این ویژگی‌های شانزده‌گانه برای صبح ازل آورده شده است بنابراین، «سراج الأزلیة» ــ که به عنوان ویژگی نخست یاد شده ــ نیز اوست.

بهاءالله در فراز سوم، از تمام شدن امر خداوند و «جلوس نور بر عرش عماء» سخن گفته و سپس از «اهل بیان» (بابیان) خواسته تا قدر آن ایام را شناخته، نزد نور حاضر شده و تنها او را ساجد شوند! پس از آن است که از پنهان شدن زودهنگام آن «جمال» در «قمص جلال» و فریاد ایشان از دوری او سخن گفته و ضمن بانگ زدن بر ایشان، شرک‌شان و پیروی از هوای نفس‌شان را نکوهیده است.

وی در فراز پنجم، از دستور خداوند به ضرورت رجوع به «وجهة الأمر» پس از «ذکر» سخن گفته است. به نظر می‌رسد که «ذکر» باب و «وجهة الأمر» صبح ازل باشد که در زمان نگارش این وصیت‌نامه با عنوان جانشینی باب شناخته می‌شد. این از آن روست که یکی از لقب‌هایی که باب در ابتدای دعوت خود (پیش از نسخ اسلام) داشت «ذکر» بود[۱۵] که در سال‌های پس از نسخ اسلام و حتی زمان بعد ازمرگش نیز به آن یاد می‌شد.[۱۶] سجع مهر صبح ازل هم در زمان پس از مرگ باب و سال‌های ریاست خود بر تمام بابیان و زمان نگارش این وصیت‌نامه «عبدالذکر» بود.[۱۷] همچنین، صبح ازل در همان سال‌ها و نیز زمان‌های بعد خود را «وجه» می‌نامید.[۱۸]

بهاءالله در فراز هفتم، کسانی را که از «طلعة النور» (صبح ازل) روی برتافته و دعوی امر دارند، مانند فیئ (سایه) که برابر آفتاب باشد و نوری در آن نماند دانسته

است. در برابر، کسانی را که به خداوند، آیات او و «طلعة النور» (صبح ازل) مؤمن شده‌اند، مانند نوری در شجره‌ی نور دانسته است.

او در فراز نهم، به توصیه‌ی مردم به آنچه خداوند در «الواح عزمسطور» خوانده رسیده و آن این است که باید در قلب خویش گواه باشند که «بقية الله» در این زمان «طلعة النور» بوده و «بقية المنتظَر» (من‌یظهره‌الله) ــ که در «مستغاث» (سال ۲۰۰۱ از بیان)[۱۹] ظاهر خواهد شد ــ حق است و همگی در انتظار اویند. به نظر می‌رسد بهاءالله این دستور الهی را «ثقل»ی در «آسمان‌ها و زمین» و «کلمه‌ی اکبر» در «کتاب عزمکنون» خوانده است. همچنین، می‌توان پذیرفت که منظور او از «صراط الله»ی که آسمان‌ها و زمین است و تمام «نبییّن و مرسلین» از آن عبورکرده‌اند همان «بقيةالله» (طلعة النور: صبح ازل) و «بقية المنتظر» (من‌یظهره‌الله) است.

فراز دوازدهم ــ که بخش پایانی وصیت‌نامه‌ی بهاءالله است ــ به خط خود اوست. وی در این فراز، صبح ازل را «یوسف نور» که از جانب خداوند «سلطان برحق مدینه‌ی بیان» قرار داده شده خوانده و این وصیت‌نامه را نشان‌گر عبودیت خود به «وجه خداوند» (صبح ازل) دانسته و نوشته که در غیر این صورت، آن را در آب شط نابود کنند شاید امکان (جهان و آنچه در آن است) به آیات خداوند یقین یابد!

متن وصیت‌نامه‌ی عربی میرزا حسینعلی بهاءالله

هذا کتاب وصیتی من بعدی، أن یا أهل الملأ فاسمعون![۲۰]

بسم الله الحی القائم القيّوم الفرد المقتدر القدوس

[۱:] أن يا غيب العماء! اسمع نداء تلك الورقة المباركة الشعشعانية التی ينطق بإذن الله و يكلمكم من وراء الحجبات عن يمين شجرة الحيات فی طور البهاء أرض القدس: الله لا إله إلا هو الحی العزيز المقتدر المحبوب. هو الذی جعله الله قيّوماً على من فی السموات و الأرضين و ما بينهما و هو الحق لا إله إلا هو المهيمن القيّوم. و إنها لسراج الأزلية التی يستضیء فی مصباح السماء بمثل الشمس فی قبة البلّور ركن الإمضاء، أن يا أهل الملأ إياه فاسجدون! قل إنها لصراط الله التی قد استقرت على

عرش العماء، مروا عليها لعلكم تفلحون! و إنها لفلك الله التى قد جرت على بحر النور، أن اركبوا فيها لعلكم تسلمون! قل إنها لعصاء الله التى قد كان ثعباناً لمن لم يسجد لله الفرد المقتدر المحمود و نعمة الذين هم كانوا بلقاء ربّهم فائزون. قل إنها لكهف الأحدية؛ من دخل فيها نجى و من أعرض عنها هلك و لكن قليلاً منكم ما تتذكرون. قل إنها لأمر الله الذى قد نفخ فى صور البديع إذاً قد صعق كل من فى السموات و الأرض إلا قليلاً من عباده المخلصون. قل إنها لنار الله التى قد استوقدت فى أفئدتكم و لكن أنتم لاتشعرون. قل إنها لعرش الله التى قد اتكأ عليها مظهر نفسه و من كان عليها فى صراط حق ممدود. قل إنه لماء المزنى الذى يجرى بإذن الله فى أنهار الصافية إن أنتم قليلاً ما تتفكرون. قل إنه لكف البيضاء فى طور القضاء على إسرائيل البيان يناديكم من كل شطر و لكن أنتم لاتتنبهون. قل إنها لشمس الأحدية قد أشرقت من أُفق النور، أن اشهدوها يا أهل الملاء إن أنتم تبصرون! قل إنه لقمر العماء قد ألاح من شطر السماء، فأسرعوه إن أنتم تؤمنون! قل إنه لصنع الله، هل يمكن أن يشاء الله صنع أحد من العباد؟ لا فوعمرك و لو أن الكل قادرون. قل إنه لسلطان الحكم هل يقدر أن يشاركه فى الأمر؟ لا فوربك و لو أن الكل فى أنفسهم مدعون. قل إنها لسراج الأمر التى يشعشع بإذن الله من وراء الزجاج فى بر العناء غيب السناء عن حول فؤادكم لتوقنن الكل بأنه لا إله إلا هو العزيز المهيمن القدّور. قل إنها لطلعة النور التى قد استوت على عرش العطاء، أن اعرفوها لعلكم تهتدون! قل لمن الملك اليوم لن تشاهد ذى نور أن تنادوا[۲۱] إذاً كنا لمنادون لله الذى فى قبضة قدرته ملكوت ملك السموات و الأرض لا إله إلا هو الحى المهيمن القيّوم. قل لو تجسسوا فى السموات العلى و ما فيهن و الأرضين السفلى و من عليهن هل تجدون خالقاً غير الله؟ قل سبحان الله عما أنتم تظنون. قل إن فى بدع الآيات لبينات لقوم تهتدون. قل إن فى خلق أنفسكم و أفئدتكم و اختلاف مراتبكم لآيات لكم إن أنتم تعرفون. قل إن فى روح الآيات لبراهين واضحات و اطياب ساطعات لقوم يشعرون. قل إن أنهار البيان قد كان مكنوناً فى حديقة النور ذلك حكم الله الذى قد قضى من قبل فى كتاب ربك و إنا كل بهم آمنون.

[۲:] فسبحانك اللهم يا إلهى! فأظهر أنهار قدرتك ليجرى ماء الأحدية فى حقايق

کل شیء حتی یسترفع بذلك أعلام هدایتك فی ملکوت أمرك و یشعشع أنجم نوّاریتك فی سموات مجدك؛ إذ إنك أنت المقتدر علی ما تشاء و إنك أنت المهیمن القیّوم. فسبحان الذی نزل الآیات کیف یشاء جوداً من لدنه و هو الحق لا إله إلا هو العزیز المحبوب. و عنده خزائن النور یظهر علی من یشاء من خلقه و لو أن المشرکون لکارهون. له الخلق و الأمر یحیی و یمیت ثم یحیی بفضله کیف یشاء أمراً من لدنه لقوم یشکرون. هو الذی سخر الأمر بحکمه و أنزل النور بإذنه و هو الحق لا إله إلا هو قل کل له مسلمون.

[۳:] قل قد قضی أمر ربك و أرفع الحجبات و استجلس النور علی عرش العماء کیف أنتم لا تشهدون؟! أن یا أهل البیان! أن اعرفوا قدر تلك الأیام ثم احضروا بین یدیه ثم إیاه فاسجدون! قل ویل لکم؛ سیخفی الجمال فی قمص الجلال و أنتم حینئذ تتضرعون ثم تصرخون. قل إن هذا حمامة الذکر یذکرکم بأحسن عما أنتم تذکرون. قل ویل لکم و لما اکتسبت أیدیکم! أتدعون ما شاءت أنفسکم و بالله ربکم تشرکون؟ هو الذی خلقکم و رزقکم و جعلکم کبیراً لتمشون علی الأرض و تؤمنون بالله الغنی المقتدر الودود. قل هو الذی جعل لکم الشمس ضیاء لتستضیؤوا و القمر نوراً لتهتدوا به و تکونوا فی ظلمات الأرض من الذین هم کانوا بنور ربهم مهتدون.

[۴:] أما ترون بأن سموات البدع مرفوعات بأمره و استقرت علیها شمس من نور ربك ثم قدر فیها أقمار لایحات و أنجم مشعشعات فضلاً من عنده لقوم یفقهون؟ قل إن أفئدتکم و أرواحکم ثم هیاکلکم لیشهدن علی أنه لا إله إلا هو و لکن أنتم لاتتعقلون. أن یا أهل الملأ! هل تجدون من مغیّر غیر الله أو من معبّر دونه؟ قل سبحان الله عما أنتم تشرکون! قل إن نور الله أحاطتکم من کل شطر و روح الأمر یؤیدکم فی کل حین إن أنتم قلیلاً ما تتعرفون. قل إن أرواح النبیّین یتعلقون بنور کیف أنتم لا تهتدون و لا تبصرون؟ قد هل من ممسك أو من مرسل غیر الله؟ قل سبحان الله عما أنتم تعرفون! قل إنه لنور ربکم فی بدیع الآیات عن یمین شجرة الصفراء علی أوراق البیضاء، الله لا إله إلا هو الملیك المقتدر المقصود. قل هو الذی أرسل الریاح مبشرات من لدنه، و أرفع السموات و أنزل النور لعلکم بلقاء ربکم توقنون. ما من إله إلا إیاه، له الخلق و الأمر و إن إلیه کل یرجعون.

[۵:] هو الذی فصّل لکم فی الکتاب سبل الرشد من الغی و نزل الآیات فیه تبیان کل شیء هدیً و نوراً لقوم یعقلون. و لقد حکم الله فی الکتاب بعد الذکر بالرجوع الی وجهة الأمر فی تلك الأیام. و من أعرض عن حکم ربه و قد تول عن صراط الله العزیز المقتدر المرفوع. هو الذی یحذرکم بنار أنفسکم جزاء بما کنتم تعلمون. و له أسلم من فی السموات و الأرض و ما بینهما وکل به موقنون. إذاً قد ینادی المنادی من غیب العماء بأن الذین هم آمنوا بالله و آیاته و اتبعوا ما حدّد الله فی الکتاب أُولئك أصحاب العدل و فی جنة النور خالدون. و إنما الذین هم أعرضوا عن أمر الله ربك و أطاعوا کل ما شاءت أنفسهم أُولئك أصحاب النار و هم فیها لمعذبون.

[۶:] أن یا أهل البیان! هل یقدر أحد أن یأتی بمثل ما أنزل الله فی الکتاب؟ قل سبحان الله! کل عباد له وکل له خاضعون. قل هو الذی حکم فی الکتاب تفصیل کل شیء هدیً و رحمة لقوم متذکرون. و ما من شیء إلا و قد نزل حکمه فی الکتاب ذکراً من لدنه لقوم یشعرون. قل هو الله الذی أنزل السکینة و أرفع السبحات و أرسل ملائکة النصر بجنود السموات و الأرض لینصروا الذین کانوا إیاه ینصرون. و إنه لهو السّر فی الشجرة ینادیکم من کل الجهات عرش الطور أرض البیان: الله الله العزیز المنیر المقتدر المهیمن المقصود. إذاً قد أرفعت الإشارات عن الکلمات و أظهرت الحوریات من ورآء القمصات ذکراً من لدُن حمید محمود.

[۷:] قل مثل الذین هم أعرضوا عن طلعة النور و یدّعون الأمر من دون أن یمسّهم النار من شجرة الصفراء کمثل فیء تلقاء الشمس هل بقی فیها من نور إن أنتم قلیلاً ما تتفکرون. و مثل الذین آمنوا بالله و آیاته و طلعة النور کمثل نور یوقد من شجرة النور یستضیء منها کأنها صفراء شعشاع لونها تسر الناظرون. و لقد جاء الأمر فی ذلك الآن من عند الله المهیمن العزیز الغیور. بتنزیهی عن أمَته فإذاً کنّا لعاملون. أن یا أمة الله! أن اخرجی من تلك البیت ثم اسکنی فی بیت أُخری أمراً من لدن حبیب محمود! ثم استغفری لذنبك و اسأل الله من بدایع فضله إذ هو الحق لا إله إلا هو و إنا کل من فضله سائلون. ثم اشهدی بأن الأمر کله من عنده و السموات مطویات بیمینه و الملائکة یسجدون لدی طلعته و الشمس و القمر و النجوم یشفقون من خیفته و هو الحق فی السموات و الأرضین و ما بینهما و أن الکل من خشیته خائفون. قلی

سبحانك اللهم إنك أنت سلطان العماء و مليك البهاء لتغفرن من تشاء و لتعذبن من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء بيدك ملكوت كل شیء تحكم ما تشاء بأمرك كن فيكون. و له غيب السموات و الأرض و ما بينهما و يعلم كل ما أنتم تعلمون ثم تكتمون.

[۸:] فسبحانك يا إلهی إنك لتعلم بأنی مادعوت عبادك إلا بما حدّدت فی الكتاب بعد ما قد أسمعتنی ندائك فی طور القضاء أن يا كل شیء! أنتم دون ما شهد الله لا تشهدون! إذاً قد أقلعت السموات أمره و أبلعت الأرضين مائه و قضی أمر ربك و استوت الفلك علی أمر قويم و قيل بُعداً للقوم المفسدون ليبقی ذكرك فی ملكوت السموات و الأرض و يثبت سلطنتك فی كل شیء إذ إنك أنت المقتدر المحبوب. و إن هذا لهو السّر فی دور الأكوار لن يبلغ بحقيقة ذلك إلا من أتی الله بقلب شكور. قل اتقوا الله و لاتتّبعوا خطوات أنفسكم فاعملوا كل ما أمركم الله فی الكتاب و إن هذا خير لكم إن أنتم تعلمون. هو الذی أمركم بالبر و الفلاح و أظهر لكم ينابيع الحكمة و علمكم كل ما أنتم لا تعلمون. و ليس لأحد أن يغيّر حرفاً من الكتاب أو يبدل حكماً منه إلا الذی أُنزل من قبل إذ هو الذی ينزل من بعد جوداً من لدنه لقوم مهتدون. قل ويل لكم! هل تجدون من محلل غير الله أو من محرم دونه أو من معطی سواه؟ كيف أنتم لا تتنبهون و لا تتفكرون؟!

[۹:] أُوصيكم يا عباد بما وصّيكم الله من قبل فی ألواح عز مسطور. أن اشهدوا فی أفئدتكم بأن بقية الله فی تلك الأيام هی طلعة النور و بقية المنتظر الذی يظهر فی المستغاث حق لا ريب فيها إنا كل منتظرون. أن اتقوا الله ثم اجتمعوا لأمره و لاتختلفون! و إنه لهو الثقل فی السموات و الأرض و هو الكلمة الأكبر فی كتاب عز مكنون. إن الذين هم أعرضوا عن الله ربك و يحرفون الكلم عن مواضعه فقد تولّوا عن الصراط فما لهؤلاء من أمر و اولئك لايشعرون. قل إنه لصراط الله فی السموات و الأرض قد مروا عليها كل النبيين و المرسلين حين الذی أنتم تعقلون. أن اتقوا الله و لاتتبدلوا النور بالظلمة و لا اللؤلؤ بالحصاة و لا الصباح بالمساء إن أنتم قليلاً ما تتعرفون.

[۱۰:] هو الذی خلقكم و صوّركم ثم أظهر عليكم نوراً من بدايع فضله و أيدكم بجنود السموات و الأرض لعلكم تشكرون. ثم اشهدوا بأنی عبد آمنت بالله و طلعة

النور و جلست فی نقطة الحزن بالذلة الکبری بما حرکت خَیط السوداء علی ألواح عز مسطور. أن یا أهل الملأ! هل سمعتم منی دون حرف العبودیة؟! قل ویل لکم! أتؤمنون بالله ثم بعبده تفترون و فی حقه تفرطون؟ قل لو أذکر رشحاً من أبحر الحزن الذی یمسنی فی تلک الأیام لینعدم الأرواح کلها و تقشعر جلود المخلصون. فسبحانك اللهم یا إلهی! قرّب أیام صعودی إلیك و ارفعنی إلی ساحة قدسك! أما کنت مجیب المضطر إذا دعاك؟ و أنا أول من ناداك، فاستجب لی ثم اکشف السوء عنی إذ إنك أنت لمقتدر علی کل شیء و إنك أنت الحق علام الغیوب. و أنت تسمع ضجیجی و صریخی و تشهد اضطراب قلبی و تقلقل روحی فی أطباق الفؤاد کأنها یحرق بمثل دُهن الزیت فی قدر سیارات علی بحر النار؛ أما ترحمنی بعد ذلك و بعد الذی أرفعتنی إلی سموات مجدك و بعد إیقانی بأنك أنت الله لا إله إلا أنت العزیز المقتدر الغفور؟ و إن لم ترفعنی، فاشدد عضدای علی إقامة نصرك ثم اثبت رجلای علی صراطك إذ إنك أنت المهیمن القیّوم.

[۱۱:] إن الذین قالوا فی حقی دون ما سمعوا منی أُولئك حشرات الأرض و لن یعرفوا شیء من الأمر و ما لهم من شعور. قل أما یکفینکم وجهة النور التی استجلس علی سریر الأمر و یحکم من وراء الحجبات أمراً من لدی الله المهیمن القیّوم؟ أن یا أهل الملأ! أما دعوتکم بالله و آیاته و طلعة النور و أشهدتکم سبل الهدایة؟ و بقیّة المنتظر خیر لکم إن أنتم تعرفون. قل ءأرباب متفرقون خیر أم الله الواحد الفرد المقتدر العزیز المهیمن المحبوب؟ هو الذی أرفع السموات و أنزل الکتاب بالحق فیه آیات بینات و زبرات محکمات، کیف أنتم لا تتفکرون و لا تتنبهون؟ و هو الذی أظهر لکم بدع الرضوان و قدّر فیها حوریات کأنهن یحکین عن صرف الجمال فضلاً من لدن حکیم عطوف. و إن فیها لأشجار کأنها أُغرست فی طور النار علی أنه لا إله إلا هو الملیك المرهوب. و إن فیها لأنهار کان الماء فیها یجری من بحر القدم کاللؤلؤ البیضاء لعلکم تشربون. کل ذلك اعتدت لکم إن أنتم قلیلاً ما تتعرفون. أن اسرعوا یا اهل الملأ! لعلکم تدخلون جنة ربکم الرحمن ثم فیها تتنعمون. و إنما الذکر علیکم و علی الذین هم کانوا لوجه الله ساجدون.

[۱۲:] کذلك جعل الله یوسف النور فی مدینة البیان سلطاناً علی الحق و لکن

الناس کلهم فی حجبات أنفسهم میّتون. و إن تلك الورقات دلیل علی عبودیتی لوجهه إن أنتم تعلمون. و إلا فأمحوها فی الشط لعل الإمکان کانوا بآیات الله ربهم یوقنون.[۲۲]

وجوب اطاعت از تفسیرهای صبح ازل از کلمات باب

درمجموعه‌ای از الواح بهاءالله که در اختیار خاندان بهائی بلندمرتبه‌ی افنان بوده، رونوشت لوحی موجود است که اصل آن «به‌خط مبارک جمال قدم» (بهاءالله) نگاشته شده است. فرازی از آن نامه بدین قرار است:

> ... فاعلم بأن کل ما فسّر مرآت الأزلیة فی کلمات الله حق لا ریب فیه. لیس لأحد أن یقول لم أو بم أو یفسر من عند أنفس العباد ثم ذلك شرك فی کتاب الله ...[۲۳]

بهاءالله در این نامه نوشته که هر تفسیری که «مرآت الأزلیة» (صبح ازل) از «کلمات الله» (سخنان باب) به دست دهد، حق بوده و هیچ شکی در حق‌بودنش نیست و کسی را نسزد که در این مسیر چون و چرایی کند. همچنین، تفسیرهای دیگران از سخنان باب را نادرست و شرک درکتاب خداوند دانسته است.

تجلیل ازکتاب نور (اثر صبح ازل)

یکی از آثار صبح ازل که در ایام اقامت در بغداد (سال نهم ظهور باب: ۱۲۶۹ق.)[۲۴] نگاشته شد، کتابی با عنوان نور بود.[۲۵] درکتاب تنبیه النائمین به تجلیل بهاءالله از آن کتاب پرداخته شده[۲۶] و آن بزرگداشت پیشین و مخالفت بعدی به نادرستی روش و دعوت او بازگردانده شده است.

گذشته از تنبیه النائمین، در آثار برخی بزرگان ازلیان نیز به تجلیل پیشین بهاءالله از کتاب نور توجه داده شده است: ملّا محمّدجعفر نراقی (از برجسته‌ترین شهداء بیان)،[۲۷] ملّا علی‌محمّد سراج (برادر همسر دوم باب و از شهداء بیان)[۲۸] و میرزا مصطفی کاتب[۲۹] در ردیه‌های خود بر دعوت بهاءالله به این ویژگی پرداخته‌اند. این در حالی است که به روایت ازلیان، پیروان بهاءالله پس از آشکاری دعوت او و به آن کتاب نگاهی سبک داشتند. به نوشته‌ی سراج: «والله! به گوش خود شنیدم ازکسانی که خود

را صاحب معرفت و محبت ایشان می‌دانستند که حال استهزاء به کتاب الازلی ــ که کتاب نور است ــ می‌کنند، با وجود آن‌که ایشان در تعریف آن کتاب مجید چنین نوشته!»[۳۰]

درمجموعه‌ای از الواح بهاءالله و عبدالبهاء به بهائیان قزوین، نوشته‌ای از بهاءالله را می‌توان یافت که در آن به بزرگداشت کتاب نور پرداخته است. اهمیت این مجموعه در آن است که از سوی طراز الله سمندری فراهم شده و اصالت آن به تأیید او رسیده است. سمندری از بزرگان بهائیان در زمان شوقی ربانی و از ایادی امرالله بود. پدر او، محمّدکاظم قزوینی، از سوی بهاءالله با عنوان «سمندر» («مرغ و جانور افسانه‌ای آتشی مرموز») خوانده می‌شد که «با تمامت اعضای خاندانش به این نام معروف گشتند.»[۳۱] پدربزرگش، شیخ محمّد قزوینی تاجر، نیز از بابیان مشهور زمان حیات باب بود و از او لقب «نبیل» داشت.[۳۲] نبیل قزوینی همانی است که ادعای عزیه‌خانم درباره‌ی دیدن توبه‌نامه‌ی میرزا اسدالله دیّان خطاب به صبح ازل نزد او در تنبیه النائمین آورده شده است.[۳۳]

سمندری در ابتدای این مجموعه هفت نامه از بهاءالله را آورده و در پایان آنها چنین نوشته: «این هفت لوح امنع اقدس در دارالسلام بغداد به افتخار جناب حاجی شیخ محمّد نبیل اکبر ــ علیه بهاءالله ــ نازل شده.» متن لوح یادشده که در آن به بزرگداشت کتاب نور پرداخته شده، این است:

هو الله تعالی شأنه العزیز

نوشته‌ی آن جناب رسید. حمد خدا را که در ظل عنایت محشوریم و به ثمره‌ی مکرمت متنعم و ــ إن‌شاءالله ــ آن جناب همیشه متصاعد سماء قدس و مقامات انس باشند و بر مسند حب حضرت بی‌مثال و [یک کلمه ناخوانا] و الجلال ساکن و مستریح باشند.

و بعد، این مرتبه بعضی حرف‌ها از اهل آن ملک مسموع گشت که بسیار مایه‌ی حیرت این جانب شد؛ زیرا که اگر کسی نسبت به بنده ذکری نماید، این سبب اختلاف نمی‌شود؛ زیرا که معلوم و مبرهن است که این بنده از خود ذکری و امری ندارد؛ بلکه رفع اختلاف از این بنده می‌شود چنانچه شد در این سنه. و بنده را چنان گمان بود که از دوستان آنجا به واسطه‌ی این فتنه‌ی کبری ــ که بر سر این جانب آمد ــ کمال دوستی و

حب ظاهر می‌فرمایند نه این‌که به حرفِ کاذبی ملعون ــ که به هیچ ربّی ایمان نیاورده ــ این‌همه حرف‌های یاوه‌ی بی‌معنی گفته شود و ذکر نمایند. با این‌که کتاب نور ارسال شده بود، باز ننمودند که یک‌مرتبه تلاوت نمایند و ملتفت شوند تا از این‌گونه حرف‌ها ذکر ننمایند. حال بر جمیع لازم است که متنبه شوند. و این بنده‌ی ذلیل یک‌مرتبه به حبس رفته وگرفتار شده و آخر مردود عباد و مطرود بلاد گشته، دیگر طاقت تعدی اصحاب را ندارد. آخر رحم و انصاف در عالم باید قدری یافت شود.

قسم به خدا که هرگز جز عبودیت خیالی نبوده و نیست و لکن حال چون امر به اینجا رسید، لابد باید ذکری بشود تا سبب تنبه ناس شود. آیاتی که درکتاب نور نازل شده، جمیع آن را خود حضرت برای جناب میرزا رضاقلی ــ صلوات‌الله علیه ــ فرستاده‌اند؛ به نظر مبارک می‌رسد. از جمله‌ی آنها این است: «و لقد قدّر الله لك خیراً کثیراً و فضّلك علی الذین هم آمنوا بآیات الله لترضین عن الله ربك لتقرأن ما یلقی الله إلیك» إلی آخره. و در جای دیگر می‌فرماید: «و لقد أمرنا الذین آمنوا بآیات الله أن یتّبعوا قولك فی أمر ربك و جعلناك نذیراً من لدنا لتلقی العلم و الحکمة فی قلوب هؤلاء» إلی آخر. و همچنین، بسیار هست که به نظر مبارک می‌رسد. حال انصاف بفرمایید! لایق بود این حرف‌ها که در مجلس گفته‌اند و به زبان مردم انداخته‌اند با این‌که در همه‌ی نور جز ذکر این بنده از احدی از علما و شهدا نیست؟! ان‌شاءالله به نظر می‌رسد.

مقصود بنده از این استدلال اثبات رتبه نیست و قسم به خدا که قابل این ذکرها هم نیستم! و لکن می‌گویم، شاید عباد متذکر شوند و به هوای نفس ذکری ننمایند؛ دیگر مختارند. و السلام علی من اتبع الهدی.

اگر همین دو آیه را بفهمند، کفایت می‌کند کل من فی السموات و الأرض را و الّا صخره‌ی صمّا البته روح قدس را ادراک و مس ننماید. چون در آن ملک آنچه واقع شود از چشم آن جناب دیده می‌شود زیرا که اختیار کل آنها با آن جناب است، لهذا این چند کلمه جسارت رفت؛ عفو فرمایید![۳۴]

این نامه نشان از آن دارد که در قزوین نیز برخی بابیان به بهاءالله شک برده و او را صاحب ادعا دانسته بودند. بر همین اساس است که او رویکردی انکاری برگزیده و نوشته که «از خود ذکری و امری ندارد.» او در ادامه، مدعیان خود را «کاذب ملعون» خوانده است. پس از آن است که به «آیاتِ» «نازل»شده در کتاب نور رسیده است. در ابتدا، با سوگند به خداوند که «هرگز جز عبودیت خیالی نبوده و نیست»، دو فراز از

کتاب نور را ــ که درباره‌ی اوست و از برگزیدگی‌اش از سوی صبح ازل حکایت می‌کند ــ شاهد آورده و آنها را با شایعه‌هایی که درباره‌اش رواج یافته، ناهمسان دانسته است. دیده می‌شود که او در استناد به آن دو فراز، از صبح ازل با عنوان «حضرت» یاد کرده است. نکته‌ی دیگری که در این نامه قابل توجه است، یاد شدن شخصی با نام «میرزا رضاقلی» است. در نامه‌ای که به روایت کتاب تنبیه النائمین به خط بهاءالله بوده و در نفی هرگونه دعوی به میرزا محمّدهادی قزوینی (شهید بیان در قزوین) نگاشته شده، از این شخص نیز یاد شده است. بهاءالله در آن نامه هم مانند این نامه، از «آیات نزولی کتاب نور» درباره‌ی خود و نیز آن‌که در آن کتاب جز او «ذکر احدی نیست» سخن گفته است.[۳۵] این یادکرد در حد خود قرینه‌ای برای پذیرش اصالت آن نامه نیز هست.

نامه‌ی طولانی بهاءالله در نفی هرگونه دعوی جدید

بهائیان نامه‌ای طولانی از بهاءالله آورده‌اند که «در حدود سال ۱۲۷۷ نظر به ملّا جعفر نراقی صدور یافت.»[۳۶] نسخه‌ای از آن نیز به خط میرزا محمّدعلی غصن اکبر (فرزند بهاءالله) در دست است که در کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.[۳۷]

بهاءالله در حالی که به شکلی مخفیانه به تبلیغ دعوت من‌یظهره‌اللهی خود و نسخ آیین باب مشغول بود و داعیان خویش را به مناطق بابی‌نشین می‌فرستاد،[۳۸] در این نامه نوشته: «اگر نفسی از اهل بیان ذکر نسخ کتاب نماید، خدا بشکند دهان گوینده و افتراکننده را!»[۳۹] در فرازی دیگر، هرگونه نسبت این سخن به خود را نفی کرده و آن را «مزخرف» خوانده است. همچنین، به جمع‌آوری آثار الهی ــ که همان نوشته‌های باب بودند ــ پرداخته و نوشته که «همه به خط مبارک نوشته شد و جلد شد.» روشن است که منظور او از «خط مبارک» خط صبح ازل بوده که به استنساخ آثار باب پرداخته بود. سپس انجام آن نسخه‌برداری‌ها در بغداد را «شرافت کبری و منزلت عظمی» خوانده و یکی از ویژگی‌های بزرگ آن شهر دانسته است.[۴۰] در فراز پایانی هم به ظهور من‌یظهره‌الله در «سال مستغاث» (سال ۲۰۰۱ از بیان) اشاره کرده است: «و نشهد فی آخر الکتاب بأن من‌یظهره‌الله حق لاریب فیه و یظهره‌الله فی المستغاث.»[۴۱]

نتیجه‌گیری

دیده شد که بهاءالله در لوح نخست (وصیت‌نامه‌ی عربی)، صبح ازل را «طلعت نور»، «وجهه‌ی نور»، «بقیة الله»، «وجه الله»، «سراج ازلیه» و... خوانده، از ایمان خود به او سخن گفته، جز آن را بهتان و زیاده‌روی در حق خود دانسته و شایعه‌پراکنان را «حشرات الأرض» خوانده است. این نشان از آن دارد که گروهی از بابیان به او بدگمان شده بودند. وی همچنین، ظهور من‌یظهره‌الله (بقیة المنتظر) را به ۲۰۰۱ سال بعد از آیین باب (سنه‌ی مستغاث) بازگردانده است.

وی در لوح دوم تمام تفسیرهای صبح ازل (مرآت الأزلیة) از آثار باب را حق دانسته و برای هیچ‌کس جای پرسش باقی نگذاشته است. در لوح سوم نیز به بزرگداشت کتاب نور (اثر صبح ازل) پرداخته و دو «آیه»ی «نازل»شده‌ی آن را ــ که درباره‌ی خود اوست ــ با داعیه‌داری ناهمسان دانسته است. این نامه نیز نشان می‌دهد جمعی از بابیان قزوین به او بدگمان شده بودند. وی در واکنش به آن بدگمانی‌ها نوشته که «از خود ذکری و امری ندارد» و مدعیانش «کاذب ملعون» هستند.

در لوح چهارم نیز ــ که نوشته‌ای طولانی است و در واکنش به مخالفت کسانی که او را صاحب دعوی می‌دانستند نوشته شده ــ بر معتقدان به نسخ آیین باب لعن گفته و از «خط مبارکِ» صبح ازل سخن به میان آورده است. همچنین، هرگونه نسبت دعوی به خود را «مزخرف» خوانده و بر ظهور من‌یظهره‌الله در سال ۲۰۰۱ از آیین باب (سنه‌ی مستغاث) دست گذاشته است.

با توجه به وصیت‌نامه‌ی عربی بهاءالله ــ که به خط کاتب بلندمقام او، ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی (زین‌المقربین) است ــ و نیز با در نظر داشتن سه نوشته‌ی یادشده‌اش در بزرگداشت مقام صبح ازل و لزوم اطاعت از وی ــ که مورد تأیید بهائیان است ــ دانسته می‌شود که آنچه ازلیان و از جمله فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین در این مسیر آورده‌اند درمجموع باید مورد پذیرش قرارگرفته و بر دشمنی ایشان با بهاءالله نباید حمل شود.

بهاءالله در طول ده سال اقامت بغداد، پیوسته بر ریاست صبح ازل دست می‌گذاشت اما از تبلیغ مخفیانه و تدریجی دعوت من‌یظهره‌اللهی خود نیز غافل نبود.

وی هرگاه با پرسش شهداء بیان و دیگر بزرگان بابی ــ که از تکاپوهای نهانی او تا اندازه‌ای آگاه شده بودند ــ روبرو می‌شد، با شدت تمام به نفی آن کارهای مخفی می‌پرداخت. همان‌گونه که گذشت، نامه‌ی طولانی بهاءالله در واکنش به نگاه معترضانه‌ی ملّا محمّدجعفر نراقی (از برجسته‌ترین شهداء بیان) است. دقت در تأکیدهایی که در فرازهای انکاری آن صورت گرفته، موقعیت متزلزل او را نشان می‌دهد وگویای آن است که تا چه اندازه ازکسانی چون نراقی هراس داشته است.[۴۲] با وجود آن تصریح‌ها، بهاءالله اندکی بعد از نگارش آن نامه، در آخر سال ۱۲۷۹ق.، دعوت استقلالی خود را در حضور جمعی از بابیان اعلام کرد[۴۳] وگفت همان‌طورکه پنجاه هزار سال قیامت یادشده در قرآن درمدت شش‌ساله‌ی ظهور باب به سرعت گذشت، دوهزار سال یادشده در بیان فارسی (مستغاث) نیز به همان سرعت طی شد.[۴۴]

ازلیان با روایت نوشته‌های زیادی از بهاءالله در بزرگداشت صبح ازل و نیز نقل خاطراتی از این دست، آن رویکردهای ظاهری و نهانی او را منافقانه خوانده‌اند[۴۵] اما بهائیان آن کارها را حکیمانه یاد کرده‌اند.[۴۶]

یادداشت‌ها

۱. عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون (ش. F.62(10))، برگ ۷۶ پ. اصل این معرفی که در برگ ۷۵ ر آمده، این است: «ایضاً، وصیت‌نامه‌ای به لسان عربی نگاشته، چند سطری از آن را برای اهل هوش می‌نگارم که به عین الانصاف ملاحظه نمایند.»
۲. مجموعه‌ی مهمی از نوشته‌های جلال ازل درمیان اسناد ویلیام میلر درکتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.
۳. نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «شناختی ازمیرزا مصطفی کاتب»، ص ۷۶.
۴. فسبحانك یا إلهی إنك لتعلم بأنی مادعوت عبادك إلا بما حدّدت فی الکتاب.
۵. و لیس لأحد أن یغیّر حرفاً من الکتاب أو یبدل حکماً منه إلا الذی أُنزل من قبل إذ هو الذی ینزل من بعد جوداً من لدنه لقوم مهتدون.
۶. ثم اشهدوا بأنی عبد آمنت بالله و طلعة النور و جلست فی نقطة الحزن بالذلة الکبری بما حرکت خَیط السوداء علی ألواح عزمسطور.

۷. هل سمعتم منی دون حرف العبودیة؟
۸. قل ویل لکم! أتؤمنون بالله ثم بعبده تفترون و فی حقه تفرطون؟
۹. فسبحانك اللهم یا إلهی! قرّب أیام صعودی إلیك و ارفعنی إلی ساحة قدسك! أما کنت مجیب المضطر إذا دعاك؟ و أنا أول من ناداك، فاستجب لی ثم اکشف السوء عنی إذ إنك أنت لمقتدر علی کل شیء و إنك أنت الحق علام الغیوب.
۱۰. و أنت تسمع ضجیجی و صریخی و تشهد اضطراب قلبی و تقلقل روحی فی أطباق الفؤاد کأنها یحرق بمثل دُهن الزیت فی قدر سیّارات علی بحر النار؛ أما ترحمنی بعد ذلك و بعد الذی أرفعتنی إلی سموات مجدك و بعد إیقانی بأنك أنت الله لا إله إلا أنت العزیز المقتدر الغفور؟
۱۱. إن الذین قالوا فی حقی دون ما سمعوا منی أُولئك حشرات الأرض و لن یعرفوا شیء من الأمر و ما لهم من شعور. قل أما یکفینّکم وجهة النور التی استجلس علی سریر الأمر؟
۱۲. أن یا أهل الملأ! أما دعوتکم بالله و آیاته و طلعة النور و أُشهدتکم سبل الهدایة؟
۱۳. و إنما الذکر علیکم و علی الذین هم کانوا لوجه الله ساجدون.
۱۴. به عنوان نمونه، ملّا محمّدجعفر نراقی (از شهداء بیان) عبارت «و أن طلعة النور لسلطان الظهور فی الأحدیّات و الصّمدیّات» را از آثار بهاءالله آورده و آن را به صبح ازل و عبودیت بهاءالله به او معنی کرده و در ادامه نوشته: «در آخر خطبه‌ی مذکوره، به یکی از شهدای منصوبه از قبل حضرت ازل چنین نوشته است: «قل یا اهل الملأ! إن تریدون أن تلاقوا طلعة الله فانظروا إلی طلعة النور! و إن ذلك موهبة لکم إن کنتم مؤمنین.» (ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۳۰) همین عبارات در تنبیه النائمین نیز آورده شده است. (نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «گفتارهای پیشین جناب میرزای ابوی در بزرگداشت مقام صبح ازل»، ص ۱۹۱)
۱۵. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۲۷۳.
۱۶. به عنوان نمونه، ملّا محمّدجعفر نراقی در سال ۱۲۸۴ق. (۱۸ سال پس از مرگ باب) در ردیه‌ی خود بر دعوت بهاءالله، از باب با عنوان «حضرت ذکر» یاد کرده و در فرازی نوشته: «... چه عذر به دست آورده‌ای که به دعوی اعتقاد به ظهور قائم آل محمّد ــ صلی‌الله علیه و آله ــ که آن ظهور حضرت ذکر ــ علیه‌السلام ــ باشد، از دین فرقان به حکم او خارج شدی و ترک نماز و روزه و سایر احکام فرعیه‌ی فرقانیه نمودی؟...» (ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۶۸) درکتاب تنبیه النائمین نیز ــ که زمان نگارش آن (حدود سال ۱۳۱۳ق.) به سال‌ها پس از مرگ باب بازمی‌گردد ــ از او با عنوان «حضرت ذکر» یاد شده است. (نک.:

پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «کتمان حقیقت از سوی جناب عباس افندی»، ص ۱۸۲)

۱۷. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۱۰.

۱۸. وی در نامه‌هایی که در ابتدای آشکار شدن دعوت بهاءالله نوشته ــ و تصویر آنها در اختیار مصحح تنبیه النائمین است ــ چنین آورده: «[بهائیان] گوساله‌ی خویش پرستیدند و از وجه الهی معرض شده...»؛ «... مقصود حقیقی او [میرزا حسینعلی] این بود که این وجه را در کمال معقولی و مظلومی خود هلاک نماید، چنان‌که حین نمود...»؛ «... جمیع بیان در مدح وجه ازل مسطور است...» صبح ازل در سال‌های بعد نیز خود را «وجه» یاد می‌کرد. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۱۰)

۱۹. باب در بخشی از کتاب بیان فارسی، آخرین زمان ممکن برای ظهور من‌یظهره‌الله را در ۲۰۰۱ سال پس از نزول بیان دانسته که از نظر حساب ابجدی با کلمه‌ی «مستغاث» برابر است. (نک.: سیّد علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب شانزدهم از واحد دوم، ص ۶۲)

۲۰. این جمله به خط بهاءالله است. (نک.: بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۶۹)

۲۱. اصل عبارت: ذی نوران تنادو.

۲۲. این فراز به خط بهاءالله است. (نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۷۰)

۲۳. این لوح در مجموعه‌ای از الواح که از سوی دکتر محمّد افنان به «کتابخانه‌ی لجنه‌ی محفظه‌ی آثار» هدیه شده قرار دارد. تصویر آن همراه با برگ معرفی هدیه‌کننده‌ی آن مجموعه در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۷۱ و ۷۲)

۲۴. نک.: شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، جواب سؤالات بعضی از احبّه‌ی ارض کاف، صص ۸۲ تا ۸۵.

۲۵. سعیدخان کردستانی ــ که نسخه‌ی نفیسی از کتاب نور را در اختیار داشت ــ درباره‌ی آن نوشته: «دارای هفتاد و هفت فصل است. سوره و تقلید قرآن نوشته شده است. کتابی است بزرگ و تمامش عربی... اهل علم می‌گویند که: «این کتاب نور مثل نوشته‌های باب پر است از غلط‌های صرف و نحوی و مکرر.» (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۳۶) این نسخه اکنون با شماره‌ی ۲۷۰ در مجموعه‌ی ویلیام میلر در کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.

۲۶. نک.، پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «تجلیل جناب میرزای ابوی از کتاب نور (اثر صبح ازل)»، ص ۱۹۴.

۲۷. ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۳۶.

۲۸. ملّا علی‌محمّد سراج، کتاب سراج، ص ۲۰.
۲۹. میرزا مصطفی‌کاتب، نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی، صص ۴۱ تا ۴۳.
۳۰. ملّا علی‌محمّد سراج، کتاب سراج، صص ۲۰ و ۲۱. نمونه‌ای ازگفتار بهائیان درباره‌ی کتاب نور را درگفتار سیّد مهدی دهجی می‌توان دید: «چون به دارالسلام بغداد رسیدم، آنچه تفحّص نمودم، ملاقاتش ممکن نشد و معلوم شد که روی به کسی نشان نمی‌دهند. ولی مجدّد دوکتاب دیگر از شخص ازل به دست آورده، یکی کتاب نور و یکی کتاب مستیقظ و شب و روز به خواندن آن مشغول، مخصوص،کتاب نور، چه که اسمش نور بود ولی نوری از آن در قلب حاصل نشد و فایده‌ای ازآن کتاب عاید نگشت. ولی در دارالسلام به حضور بهاءالله فایز شدم و از لقاء مبارک‌شان بهره‌مند گشتم و سرور قلب یافتم و انجذاب فؤاد حاصل شد.» (سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۱۳۹)
۳۱. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، صص ۱۶۶ و ۱۶۷.
۳۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۸۰.
۳۳. نک.، پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «عدم حجیّت صرف ادعا، و فهرست مدعیان پیشین مقام من‌یظهره‌اللهی»، ص ۱۹۶.
۳۴. تصویر رونوشت این نامه همراه با توضیح طرازالله سمندری در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۷۳ تا ۷۵)
۳۵. نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «عریضه‌ی عبودیت جناب میرزای ابوی به صبح ازل»، ص ۲۲۳.
۳۶. فاضل مازندرانی درمعرفی این نامه‌ی طولانی نوشته: «و به ثبت اثری دیگر ازآن حضرت اکتفا می‌شود که در حدود سال ۱۲۷۷ نظر به ملّا جعفر نراقی صدور یافت و لحن بیان با آثار مذکوره متفاوت و درمقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت می‌باشد.» (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۱۲) این نامه، خود یک رساله بوده و صفحات ۳۱۲ تا ۳۴۴ از جلد پنجم کتاب اسرار الآثار خصوصی را دربرگرفته است.
۳۷. تصویر صفحات نخست و پایانی این نسخه در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سندهای شماره‌ی ۷۶ و ۷۷)
۳۸. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۳۱۰ تا ۳۱۲.
۳۹. پیشین، ج ۵، ص ۳۳۳.
۴۰. پیشین، ج ۵، صص ۳۴۰ و ۳۴۱.

۴۱. پیشین، ج ۵، ص ۳۴۳. ازلیان بر اساس همین گفتارهای باب در کتاب بیان فارسی، زمان ظهور من‌یظهره‌الله را بین سال‌های ۱۵۱۱ و ۲۰۰۱ بیانی ــ که مساوی با «غیاث» و «مستغاث» است ــ دانسته و به بطلان دعوت بهاءالله استدلال می‌کردند. به عنوان نمونه، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی پس از اشاره به باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی، این‌گونه نوشته: «اگر در این مقام، اقرب از «غیاث» زمانی تصور می‌شد به جهت ظهور آن نیر اعظم ــ جل شأنه ــ هر آینه اشاره و ذکر می‌شد. و با ملاحظه‌ی خصوصیت مقام، ظاهر می‌شود که اول ازمنه‌ی متصوره به جهت ظهور آن جلوه‌ی ربانیه و حقیقت بهیه‌ی سبحانیه در عوالم ناسوتیه‌ی ظلمانیه که اراضی تعینات انسانیه را به نور تجلی خود روشن فرماید که معنی «و أشرقت الأرض بنور ربها»ست، عدد غیاث خواهد بود.» (حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، ص ۱۰)

۴۲. تحلیل تفصیلی و مستند زمینه‌های نگارش این نامه‌ی طولانی و نیز رویکردهای آن به پژوهشی ویژه نیاز دارد.

۴۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۲۶۴ تا ۲۶۸.

۴۴. میرزا حسینعلی بهاءالله، بدیع، ص ۱۱۳. عبارت بهاءالله چنین است: «خود آن مشرکین [ــ که اتباع میرزا یحیی باشند ــ] خمسین الف سنه‌ی یوم قیامت را مستدلند که به یک ساعت منقضی شد. بگو ای بی‌بصران! همان معنی در اینجا جاری؛ پنجاه هزار سنه در ساعتی منقضی شود حرفی ندارید و لکن اگر دوهزار سال به وهم شما در سنین معدوده منقضی شود، اعتراض می‌نمایید؟!» برای شرح این سخن باید گفت که در روایات شیعه یکی از تفسیرهایی که برای آیه‌ی «تعرج الملائكة و الروح إليه في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة» (قرآن، سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۴) آورده شده، آن است که روز قیامت پنجاه موقف (جایگاه توقف) دارد که زمان هرکدام از آنها با هزار سال دنیایی برابر است. همچنین، آمده که اگر در روز قیامت حساب با غیر خداوند بود، به یقین پیش از اتمام آن پنجاه هزار سال گذشته بود اما خداوند به ساعتی از آن حساب فارغ می‌شود و حساب بر مؤمن حتی از خواندن نمازی واجب در دنیا آسان‌تر خواهد بود. (نک.: السیّد هاشم الحسینی البحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، صص ۴۸۶ و ۴۸۷) میرزا علی‌محمّد باب دوران ظهور خود را روز قیامت اسلام می‌دانست (میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب نهم از واحد هشتم، ص ۲۹۰) و آیات قرآنی مربوط به قیامت را متناسب با آن تفسیر می‌کرد. بر همین اساس، بابیان بر آن بودند که پنجاه هزار سال یادشده برای قیامت در دوره‌ی شش‌ساله‌ی ظهور او گذشت. (برای آگاهی بیشتر درباره‌ی تفسیر بابی آیات مربوط به قیامت، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، رویکرد اعتقادی حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در پاسخ به بهائیان، صص ۷۷ تا ۷۹ و ۸۱ تا ۹۰)

۴۵. ملّا محمّد جعفر نراقی پس از روایت برخی از همین‌گونه آثار بهاءالله نوشته: «نگارنده می‌گوید که: احدی نیست که از صاحب این کلمات ــ که امروز مدعی مقام من یظهری است ــ سؤال کند که: در صورتی که تو مؤکد قسم می‌دهی به این‌که کتاب نور آیات خداوند مهیمن قیوم است... وکلمات و آیات باهرات حضرت ذکر ــ جل شأنه ــ را در حق آن قمص نور شهادت می‌دهی و پناه به خدا می‌بری از خیالات مفقوده‌ی معدومه‌ی خبیثه‌ی مردم و می‌گویی که این است نتیجه‌ی اعظم و لطیفه‌ی افخم و رقیقه‌ی اقوم، حال چگونه در حق او می‌گویی که او سامری است و یا ــ نعوذ بالله ــ کافر است و در مقام اذیت او از جعل مؤتفکات و مفتریات در حق او هیچ باک نداری و در تهیه‌ی اسباب تلف کردن او سعی بلیغ باقصی‌الغایه می‌رسانی؟! إن هذا لشیء عجاب و إن فیه لعبرة لأُولی‌الأبصار!» (ملّا محمّد جعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص ۱۳۶ و ۱۳۷)

۴۶. گفتار فاضل مازندرانی حکیمانه بودن آن رفتار را به یاد می‌آورد: «[حضرت بهاءالله] خصوصاً در سنین عراق [میرزا یحیی را] محافظت و حمایت کرد و در الواح و آثارش به وی دلالت و اشارت می‌نمود و امر بابی را متمرکز وگردن‌کشان و مدعیان بابیّه را متحد ساخته، از تشعّب و جدال و زوال رهایی داد و در باطن بذور هدف و مقصود اقصای خود ــ که امر بابی [را] مقدمه و طریق آن گرفت ــ در اراضی قلوب می‌افشاند.» (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ۳۱۰)

پیوست شماره‌ی ۳
جایگاه امام دوازدهم شیعیان در مسیر دعوت میرزا علی‌محمد باب

مقدمه

اصل اعتقاد به امام دوازدهم، محمّد بن الحسن العسکری، ــ که در سال ۲۵۵ق. در شهر سامراء به دنیا آمد و تاکنون زنده بوده و با قیام خود جهان را از عدل و داد آکنده خواهد کرد ــ یکی از پایه‌های اساسی مذهب شیعه‌ی امامی اثنی‌عشری است. بزرگان این مذهب، از زمان حضور امامان خویش تاکنون، به نگارش آثاری درباره‌ی امام دوازدهم و ویژگی‌های او پرداخته‌اند. درمیان اصحاب امامان شیعه، از فضل بن شاذان نیشابوری می‌توان سخن گفت. او ــ که محضر امام هشتم شیعیان، علی بن موسی الرضا، تا امام یازدهم ایشان، حسن بن علی العسکری، را دریافته و از شناختگان و برجستگان آن مذهب در خراسان بود و به سال آغاز امامت امام دوازدهم درگذشت، آثاری چون إثبات الرجعة، الرجعة، القائم، الملاحم و حذو النعل بالنعل را درباره‌ی مباحث مرتبط با مهدویت امام دوازدهم نگاشت.[1] درمیان بزرگان معاصر این مذهب نیز حاج میرزا حسین نوری طبرسی (د. ۱۳۲۰ق.) درکتاب کشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار (به عربی) و حاج شیخ احمد شاهرودی (د. ۱۳۵۰ق.) درکتاب الحق المبین (به فارسی) نگاه مذهب شیعه به امام دوازدهم را به خوبی به دست داده‌اند. نوری طبرسی ــ که پدرش وصی پدر صبح ازل و بهاءالله بود[2] ــ در بخشی ازکتاب خود که آن را در پاسخ سروده‌ی یکی ازعالمان اهل سنت

بغداد در انکار امام دوازدهم نگاشت، با استناد به آثار اهل سنت تعداد قابل توجهی از بزرگان ایشان را برشمرده که از دیدار با امام دوازدهم در دوران غیبتش سخن گفته‌اند.[۳] سپس به این‌که امام دوازدهم همان مهدی موعود اسلام ــ که اهل سنت و شیعیان به او باور دارند ــ است رسیده[۴] و در پایان نیز به ثمره‌ی وجود او در دوران غیبتش پرداخته است.[۵] شاهرودی نیز ــ که نگاشته‌هایش در نگاه این پژوهش به عنوان آثاری عالمانه و محققانه در شرح نسبت آیین بیان و آیین بهائی با مذهب شیعه شناخته می‌شود[۶] ــ در جای‌جای کتاب یادشده‌اش در این زمینه سخن گفته است.

سیّد علی‌محمّد شیرازی در سال ۱۲۶۰ق. ابتدا خود را «باب امام غائب» خواند و چهار سال بعد خود را «قائم آل‌محمّد» دانست و با تعریف جدیدی از قائم به نسخ اسلام و بنیان‌گذاری آیین بیان روی آورد وگفت که از همان ابتدا «حضرت منتظَر» بود اما برای هدایت تدریجی مردم خود را باب امام خواند. بر همین اساس است که بسیاری چنان می‌دانند که او امام دوازدهم را باور نداشته و خود را صاحب جایگاه پنداشته‌شده‌ی او در نگاه مذهب شیعه می‌دانسته است.

رویکرد مثبت کتاب بابی ازلی تنبیه النائمین به وصایت الهی «علی بن ابی‌طالب و یازده نفر اولاد آن حضرت» نسبت به پیامبر اسلام و نیز وجود «غیبت و فترت» در دوره‌ی اسلام[۷]، نگاه منفی آن کتاب به جعفر بن علی (عموی امام دوازدهم)[۸] ــ که به سبب انکار وجود برادرزاده‌اش در میان شیعیان به «کذاب» معروف شد[۹] ــ و همچنین، نگاه مثبت آن کتاب به نایبان امام دوازدهم در عصر غیبت صغری[۱۰] یک تناقض مهم را نسبت به نگاه رایج به باب در ناباوری به امام دوازدهم به دست می‌دهد. این از آن روست که تنبیه النائمین که به یکی از برجسته‌ترین ازلیان (عزیه‌خانم: خواهر صبح ازل و بهاءالله) مربوط بوده و چند تن از آگاهان آن گروه بسطش داده‌اند، نباید چنین رویکردی داشته باشد چرا که اگر وجود امام دوازدهم بی‌اساس بود، جعفر بن علی کذاب نبود و نایبان عصر غیبت صغری ــ که به نیابت از امام دوازدهم جامعه‌ی شیعه را سرپرستی کردند ــ دروغ‌گویانی بیش نبودند و نباید بزرگ دانسته شوند. بر همین اساس است که این پیوست بر آن است تا با توجه به آثار سیّد علی‌محمّد باب سیر نگاه او به امام دوازدهم را واکاوی کرده و حل این تناقض را سبب شود.

نگاه باب به امام دوازدهم، پیش از نسخ اسلام (۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ق.)

توصیف تفسیر سوره‌ی بقره از امام غائب

تفسیر سوره‌ی بقره اثری از میرزا علی‌محمّد باب است که پیش از آغاز دعوت او به نگارش درآمده است.[۱۱] باب در این کتاب، دو بار از امام یازدهم شیعیان، حسن بن علی العسکری، با عنوان «ابوالحجة» یاد کرده است.[۱۲] سپس در تفسیر آیه‌ی سوم سوره‌ی بقره، در شرح کلمه‌ی «غیب» نوشته: «محل تفصیل هذا الغیب: هو القائم محمّد بن الحسن علیهما السلام.»[۱۳]

توصیف تفسیر سوره‌ی یوسف از امام غائب

تفسیر سوره‌ی یوسف ـ که به قیّوم الأسماء و أحسن القصص نیز شناخته می‌شود ـ نخستین کتاب باب در دوره‌ی بابیّت اوست. به روایت ازلیان، «اصحاب اولیه» با آن کتاب «مردم را به امر او دعوت می‌کرده‌اند.»[۱۴] در آثار بهائیان نیز نمونه‌هایی از آن داعیان نخستین را می‌توان یافت. نمونه‌ی نخست، ملّا حسین بشرویه‌ای (نخستین پیرو باب) است: «جناب ملّا محمّدحسین در سال اول ظهور حضرت باب سفیر بی‌نظیر و باب آن بزرگوار بوده، حامل کتاب مستطاب تفسیر أحسن القصص و صحیفه‌ی مخزونه‌ی ادعیه شد.»[۱۵] نمونه‌ی دوم، ملّا علی بسطامی (دومین پیرو باب) است: «ملّا علی بسطامی حسب‌الامرکتاب تفسیر سوره‌ی یوسف و صحیفه‌ی مکنونه [را] به کربلا آورده، با علما مذاکره و مناظره کرد.»[۱۶] نمونه‌ی سوم، ملّا شیخ علی ترشیزی (از یاران برجسته‌ی باب) است: «هیجده نسخه ازکتاب تفسیر سوره‌ی یوسف و نیز شرح حدیث جاریه و برخی از خُطَب و مناجات بدیعه را حسب امر حضرت از شیراز به طهران برد تا محمّدشاه و حاجی میرزا آغاسی را هدایت نماید.»[۱۷]

میرزا حسینعلی بهاءالله تفسیر سوره‌ی یوسف را «اول و اعظم و اکبرِ» آثار باب دانسته است.[۱۸] بهائیان نیز درباره‌ی آن نوشته‌اند که «کتاب اصلی و حجّت ما جاء به بود و تمامت منویّات نوین خود را طی تفسیرمزبور جلوه دادند و آن تفسیرتأویل اندر تأویل اثنی‌عشریه با روش بدیعی می‌باشد.»[۱۹] باب در ابتدای این کتاب چنین آورده:

> الله قد قدّر أن یخرج ذلك الکتاب فی تفسیر أحسن القصص من عند محمّد بن

الحسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفربن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علی عبده لیکون حجة الله من عند الذکرعلی العالمین بلیغاً.[۲۰]

دیده می‌شود که باب کتاب تفسیر سوره‌ی یوسف را از سوی امام دوازدهم دانسته و نوشته که او آن کتاب را بر بنده‌ی خود (باب) صادرکرده تا از جانب ذکر (باب) حجت خداوند بر عالمیان باشد. گذشته از این گفتار، اشارات زیادی به «امام حی غائب» در این کتاب دیده می‌شود که بیست فراز آن بدین قرارند:

فراز نخست، ندای باب است که مردم را بانگ می‌زند و به خداوند سوگند یاد می‌کند و خود را بنده‌ای می‌داند که از جانب امام ایشان، «بقیة الله منتظَر»، دارای بینات شده است. سپس تفسیر سوره‌ی یوسف را از جانب خداوند دانسته است.[۲۱]

در فراز دوم، پس از تسبیح خداوند گفته شده که باب کسی جز بنده‌ی خداوند و باب مولای مردم، «بقیة الله»، نیست؛ پس ایشان باید به جهاد در راه او روی آورند.[۲۲]

فراز سوّم، بیان‌گر سوگند به خداوند درباره‌ی این است که تفسیر سوره‌ی یوسف آسمان‌ها و زمین را ــ با کلمه‌ای که برای «حجت قائم منتظَر» است ــ پرکرده است.[۲۳]

درفرازچهارم، مردم مورد پرسش قرارگرفته‌اند که آیا ذکروکتاب ازتمام جهات به ایشان نرسیده و ندا داده نشده که: «من باب امامِ به انتظارکشیده‌شده‌ی شما هستم»؟[۲۴]

در فراز پنجم، ازمردم خواسته شده تا ندای امام را ــ که از جانب باب به گوش‌شان می‌رسد ــ بشنوند. آن ندا این است: «خداوند پروردگارمن است که به من چنین وحی کرده: همانا ما این کتاب را بر بنده‌ی تو [باب] فرو فرستادیم تا بر جهانیان بر حق و به حق بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده باشد.»[۲۵]

فراز ششم، سخن باب است که می‌گوید: «همانا من بنده‌ی خداوند هستم که هیچ جزآنچه امام من بخواهد نمی‌خواهم و آن نیز جز حق ــ که از جانب خداوند حق بر تمام جهانیان حجّت قرار داده شده ــ نیست.»[۲۶]

در فراز هفتم، سخن مشرکان درباره‌ی این‌که باب از جانب امام نیست آمده و سپس شهادت خداوند کافی دانسته شده و بعد، امام شاهد برباب یاد شده است.[۲۷]

فراز هشتم، بیان‌گر دستور جنگ با مشرکان است تا باقی نمانند و زمین و آنچه بر آن است برای «بقیة الله منتظَر» پاک شود.[۲۸]

در فراز نهم، باب از سوی امام دوازدهم «قرةالعین» (نور چشم) خطاب شده و به او فرمان داده شده که بگوید شخصی بلندمرتبه است و مردم را تنها به سوی خداوند و به سوی «بقیةالله منتظَر» می‌خواند.[۲۹] فراز دهم، خطاب امام دوازدهم به مردم است که با شهادت خداوند و فرشتگان و مؤمنان درباره‌ی این‌که باب بنده‌ی خداوند و کلمه‌ی حق اوست و این‌که خداوند آیات را بر «حجّت منتظَرِ» خود فروفرستاده و او نیز آن‌ها را همراه با فرشتگان به قلب ذکر خود (باب) آورده، اشارت دارد. سپس امام دوازدهم ازمردم خواسته تا ذکر او (باب) را در امر بزرگ او یاری کنند.[۳۰]

فراز یازدهم نیز خطاب باب به امام غائب است: «ای بقیة الله! تمام وجود خود را فدای توکردم و به شنیدن ناسزا در راه تو خشنود شدم و هیچ جزکشته شدن درمسیر محبت تو نمی‌خواهم و خداوند بلندمرتبه برای دست‌گیری ازمن بسنده است!»[۳۱] فراز دوازدهم، سخن امام دوازدهم درباره‌ی عهد گرفتن از جهانیان به اذن خدا است تا حجت برمردم تمام شود و ایشان نگویند: «اگر خداوند در زمان غیبت بقیة الله کسی را می‌فرستاد، او را اطاعت می‌کردیم!»[۳۲]

فراز سیزدهم نیز سخن امام دوازدهم است که از باب خواسته تا در پاسخ به پرسش مردم درباره‌ی امام، به ایشان بگوید که جز آنچه امام به او آموخته، نمی‌داند و بگوید که امام قریب (نزدیک) است و خواسته‌ی هرکه راکه از راه باب از او بخواهد، اجابت می‌کند.[۳۳] در فراز چهاردهم، امام می‌گوید که آنچه خداوند به او وحی کرده، به باب وحی می‌کند و باب نزد خداوند در ام‌الکتاب به عنوان شخصی بلندمرتبه نوشته شده است.[۳۴]

فراز پانزدهم نیزمانند فراز پیشین، سخن امام دوازدهم درباره‌ی وحی آنچه از سوی خداوند به او رسیده، به باب است. امام در ادامه، آیات تفسیر سوره‌ی یوسف را محکم و غیرمتشابه دانسته و سپس گفته که تأویل این آیات محکم را جز خداوند و بندگان مخلص او ـ که امام بخواهد ـ نمی‌دانند.[۳۵]

در فراز شانزدهم، خطاب امام به اهل مدینه و مشرک دانستن ایشان آمده است. امام در ادامه، تفسیر سوره‌ی یوسف را فروفرستاده‌شده از جانب خود بر بنده‌ی خود

(باب) دانسته است.[۳۶] فراز هفدهم، دربردارنده‌ی سخن امام درباره‌ی قرار داده شدن توحید برای پرسندگان (یا خواهش‌کنندگان) از باب اوست.[۳۷] در فراز هجدهم نیز سخن امام درباره‌ی وحیانی بودن کتاب مبارک تفسیر سوره‌ی یوسف از جانب خداوند به خود و از جانب او به باب آمده است.[۳۸]

در فراز نوزدهم، امام برآن است که میان او و بنده‌اش (باب) از جانب خداوند هیچ حجاب و پرده و مانعی قرار داده نشده است.[۳۹] فراز بیستم نیزکلام امام درباره‌ی باب‌های پیشین (شیخ احمد احسایی و سیّد کاظم رشتی) و اطاعت گروه اندکی از مؤمنان نسبت به ایشان است.[۴۰]

توصیف صحیفه‌ی مخزونه از امام غائب

پیش از این آمد که صحیفه‌ی مخزونه درکنار تفسیر سوره‌ی یوسف یکی از آثار تبلیغی بابیان در ابتدای دعوت باب بوده است. این کتاب مجموعه‌ای از دعاهای صادرشده از سوی باب است. آنچه در ابتدای این کتاب و در معرفی‌اش آمده، چنین است:

> بسم الله الرحمن الرحيم. إن هذه الصحيفة العظيمة المخزونة قد أنزله الله ــ سبحانه ــ من عنده إلى حجته محمّد بن الحسن ــ عليهما السلام ــ و قد أخرجها الحجة بقية الله صاحب‌الزمان إلى بابه الأكبر ليكون حجةالله على العالمين من لدى الذكر بليغة.[۴۱]

مضمون فراز بالا همان نگاه تفسیر سوره‌ی یوسف درباره‌ی رابطه‌ی باب با امام دوازدهم است. در اینجا نیز باب این کتاب را صادرشده از خداوند به امام دوازدهم خوانده و سپس صدور آن را از جانب «بقية الله و صاحب‌الزمان» به «باب اکبرِ» خود یاد کرده و نوشته که آن کتاب به خواست امام دوازدهم از جانب ذکر (باب) حجّتی رسا بر جهانیان است.

باب در این کتاب، در دعایی که برای خوانده شدن در تمام روزهای ماه شعبان نوشته، به همین سیاق سخن گفته است. وی در آن فراز «فرج آل‌محمّد» را دعا کرده و از خداوند خواسته تا «نفحات بدیعه»‌ی خود را بر «ولی قائم» نازل کرده و «کلمه‌ی او» را بر اهل زمین آشکارکند تا هیچ شیئی به خداوند شرک نورزد. او امام دوازدهم را «حجّت اکبر خداوند» خوانده و از پروردگار خواسته تا بر امام و اهل محبّت او درود

فرستد.[۴۲] بخشی دیگر از صحیفه‌ی مخزونه، دعای شب نیمه‌ی شعبان (شب ولادت امام دوازدهم) است. باب در این بخش، بر «قائم آل‌محمّد» ــ که همان امام دوازدهم است ــ درود فرستاده و او را مصطفی و مجتبای خداوند خوانده است. همچنین، از او با عنوان صاحب ظهور عدل الهی و ذخیره‌شده برای روزی که خداوند آن را دوست دارد یاد کرده و پس از آن، ایمان خود به او و انتظارکشیدن فرجش را اشاره کرده است. وی در بخش دیگری از این فراز، خداوند را به حق «ولی قائم»ش قسم داده تا او (باب) را در زمره‌ی مخلصان درمحبت آن ولی و پایداران بر ولایت او قرار دهد و دیدارش را روزی‌اش گرداند. همچنین، دعا کرده که در صورت فرا رسیدن مرگش پیش از ظهور امام، در زمان «دولت او» و «رجعت اولیای خدا» دیگربار زنده شود. پس از آن است که برای حفظ امام دعا کرده و فرجش را برای هرکس که استحقاق درک ظهور دارد، درخواست کرده است.[۴۳]

توصیف صحیفه‌ی بین‌الحرمین از امام غائب

باب، صحیفه‌ی بین‌الحرمین را در شب اول محرم ۱۲۶۱ق. در راه مکه و مدینه نگاشت.[۴۴] وی در فرازی از این رساله، بر ضرورت توجه به «حکم بقیة الله» و طلب «سبیل حق» از او دست گذاشته است.[۴۵] سپس، آنچه را که روح با اذن «بقیة الله» بر قلبش نازل کرده، بزرگ‌ترین حجت و دلیل درعالم خوانده و دیگران را از آوردن مانند آن ناتوان دانسته است.[۴۶]

وی در فرازی دیگر از این کتاب، ضمن یک دعای انشایی خود، «محمّد بن الحسن علیهما السلام» را حجت خداوند و وجه او یاد کرده است.[۴۷] پس از آن به «ولی قائم غائب خداوند» ــ که «در انتظار وعده‌ی اوست» ــ درود فرستاده و از خداوند خواسته تا وعده‌ی او در ظهورش را به انجام رساند و «ایام سلطنت وکلمه‌ی او» را نزدیک گرداند.[۴۸]

باب، در بخشی دیگر از این کتاب، بزرگان چهارده‌گانه‌ی شیعه را یک به یک نام برده و در پایان، «محمّد صاحب الأمر» را یاد کرده است.[۴۹] در فرازی دیگر نیز خود را «باب امام حی» خوانده و او را ثنایی بلیغ گفته است.[۵۰]

توصیف صحیفه‌ی عدلیّه از امام غائب

باب کتاب صحیفه‌ی عدلیّه را در بازگشت از سفر حج خود نگاشت.[۵۱] وی با بیان این‌که شیعیان اثنی‌عشری به اختلاف افتاده وگروهی اصولی، جمعی اخباری، دسته‌ای شیخی و طایفه‌ای صوفی شده‌اند، نوشته:

> امرکه به اینجا ختم شد، از سبیل فضل، امام غایب ــ عجل‌الله فرجه ــ عبدی ازعبید خود را از بحبوحه‌ی اعجام و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت حقه ــ که اعظم کل خیر است ــ به او عطا فرموده.[۵۲]

وی در بخشی از این کتاب «معرفت دوازده نفس مقدس» را که «قائم‌مقام ولایت مطلقه» (علی بن ابی‌طالب) هستند بر «کل موجودات» واجب دانسته و دختر پیامبر اسلام و نیز «الحجة القائم، محمّد بن الحسن، صاحب‌الزمان» را در میان ایشان یاد کرده[۵۳] و نوشته که «امروز به اراده‌ی بقیة الله، امام عصر ــ علیه‌السلام ــ است وجود کلما وقع علیه اسم شیء».[۵۴] پس از آن، عیسی بن مریم و خضر و الیاس و ادریس را «ارکان قبول فیض» که «همگی اخذ فیض از امام زمان ــ علیه‌السلام ــ می‌نمایند» دانسته است.[۵۵] او در این کتاب به نایبان عصر غیبت صغری نیز پرداخته و نوشته که اگر کسی در فرمان‌بری از پیامبر اسلام و امامان شیعه «در منتهای مقام عمل و اقرار باشد» اما «اعراض از حکم حسین بن روح ــ رحمةالله علیه ــ که یکی از وکلای ایام غیبت صغری بوده نموده باشد، شکی نیست که عمل های آن کُلاً هباءً منثوراً است.»[۵۶]

نسخه‌ی صحیفه‌ی عدلیه که در این پژوهش به کارگرفته شده، به خط میرزا محمّدتقی محرر صدرالعلماء است که درست دو سال پس ازکتابت آن به گردهمایی ازلیان و همراهان‌شان در مبارزه با حکومت قاجار در باغ میرزا سلیمان‌خان میکده دعوت شد و در سلک مشروطه‌خواهان بابی جای گرفت.[۵۷]

توصیف کتاب الفهرست از امام غائب

باب در این کتاب آثار خود را ــ که از جمادی‌الاول ۱۲۶۰ق. تا جمادی‌الثانی ۱۲۶۱ق. نگاشته بود ــ یاد کرده است.[۵۸] وی آن نوشته‌ها را از سوی «بقیة الله، امام حق قدیم» دانسته و او را «امام حی عظیم» وکسی که در آسمان‌ها و زمین حق است و

هیچ چیز از علم او دور نیست یاد کرده[۵۹] و سپس دستوری از امام به خود را آورده است. آن دستور این است که به آنچه از جانب خداوند به امام و از سوی او به باب وحی می‌شود، عمل کند و بگوید که «عبد بقیة الله» است که به خداوند، آیات او و آنچه در قرآن نازل شده ایمان آورده است.[۶۰] وی سپس نام امامان شیعه را آورده و گفته که نام‌های ایشان درکتاب الله نوشته شده است.[۶۱] او در این فراز، نام امام دوازدهم را نیز نوشته‌شده درکتاب الله یاد کرده و بر آن است که آنچه جز امامان شیعه است، در برابر قدرت ایشان معدوم است. وی همچنین، دختر پیامبر اسلام را برگی از شجره‌ی بیضاء خوانده و سپس ازمردم خواسته تا «حکم بقیة الله را از جانب عبد او» ــ که «علی حکیم است» و «در روز نخست سال ۱۲۳۵ ق. ولادت یافته» ــ بشنوند.[۶۲]

آنچه گفته شد، به چهار سال نخست دعوت باب (۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ ق.) مربوط است. این زمان، تمام مردم ایران او را کسی می‌دانستند که خود را باب امام حی غائب منتظَر و دارای ارتباط ویژه با او می‌داند. پیروانش، این دعوی را واقعیت دانسته و باور داشتند که کلام او سخن خداوند و امام دوازدهم است. مخالفانش نیز او را مجنون، دروغ‌گو، طالب ریاست و مفتری بر امام غائب می‌گفتند.

نگاه باب به امام دوازدهم، پس از نسخ اسلام (۱۲۶۴ تا ۱۲۶۶ ق.)

«بابِ قائم آل محمّد: همان قائم آل محمّد» درکتاب دلائل سبعه

همان‌گونه که آمد، باب با نسخ اسلام خود را قائم آل‌محمّد و موعود منتظَر خواند. وی درکتاب دلائل سبعه به شرح سبب ابراز بابیّت در چهار سال نخست دعوتش پرداخته است:

> نظرکن در فضل حضرت منتظَر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آن‌که آنها را نجات دهد؛ مقامی که اول خلق است و مظهر إننی أنا الله، چگونه خود را به اسم بابیّت قائم آل‌محمّد ظاهر فرموده و به احکام قرآن درکتاب اول حکم فرمود تا آن‌که مردم مضطرب نشوند ازکتاب جدید و امر جدید؛ و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان؛ لعل، محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده‌اند، غافل نمانند.[۶۳]

حاصل سخن باب آن است که او از ابتدا مظهر ظهور الله بود ولی چون خلق را

مستعد ندید، به اسم باب امام موعود منتظَر ظاهر شد تا به تدریج ایشان را به مقام والای خود آگاه کند. باب این کتاب را در اوایل سال ۱۲۶۴ق. نوشت.[۶۴]

در زمان آشکار شدن دعوی قائمیّت باب، برخی پیروانش ــ که او را باب امام می‌دانستند ــ از او برگشتند. از میان برجستگان ایشان، ملّا عبدالخالق یزدی و ملّا محمّدتقی هراتی را می‌توان نام برد. ملّا عبدالخالق یزدی از شاگردان شیخ احمد احسایی بود[۶۵] و باب او را همراه با شیخ احسایی، حاج سیّد کاظم رشتی و ملّا علی برغانی قزوینی، شاهدان بر درستی دعوت خویش یاد کرده بود.[۶۶] با اعراض وی از باب، گروهی از بابیان تهران نیز با او همراه شده و از باب روی برتافتند.[۶۷] ملّا محمّدتقی هراتی نیز پس از شنیدن ندای قائمیت باب، از او دلیل خواست. به نظر می‌رسد باب، کتاب دلائل سبعه (یادشده در این فراز) را برای او فرستاد اما نتوانست قانعش کند.[۶۸] وی بعدها مکتوبی با عنوان رساله‌ای در احوال باب ضلالت‌مآب و تابعین او نگاشت و در آن ضمن رد دعوت باب، به شرح سبب گروش نخستین و جدایی بعدی خود از او پرداخت.[۶۹]

امام دوازدهم در کتاب بیان فارسی

با وجود آنچه از دلائل سبعه آمد، باب در آثاری که پس از نسخ اسلام و تأسیس آیین بیان نگاشته، همچنان بر اعتقاد به امام دوازدهم شیعیان پایدار است. او در کتاب بیان فارسی ــ که در آن باورها و احکام آیین خود را آورده ــ چنین سخنی دارد:

> در ظهور جنت خامس، هیچ جنتی بعد از جنات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظم‌تر نبود که آن‌وقت وحید بوده در ارض طف و سکان جنت، آن‌وقت علی بن الحسین و اسرا بوده و همین قسم مشاهده کن کل جنات را تا به حرف میم منتهی شود و بعد راجع می‌شود به نقطه.[۷۰]

ناشران ازلی کتاب بیان فارسیِ مورد استفاده‌ی این پژوهش ــ که آن را در حدود سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ش. به طبع رساندند[۷۱] ــ در بخشی که برای شرح «لغات و اصطلاحات» فراهم کردند، «جنت خامس» را «حضرت حسین» و «حرف میم» را «حرف آخر از بسم الله الرحمن الرحیم و امام دوازدهم، محمّد بن الحسن العسکری،»

یاد کرده‌اند.[۷۲] سخن باب این است که جنت سیرکننده در امامان شیعه، پس از امام دوازدهم به «نقطه» ـ که خود اوست ـ منتقل شده است. او همچنین، مؤمنان واقعی اسلام را «عبادی که واقعاً در ظل حروف وجه قرآن بودند» یاد کرده[۷۳] و ازلیان نیز به سبب همسانی ابجدی واژه‌ی «وجه» با عدد ۱۴، «حروف وجه قرآن» را «چهارده نفس مقدس» دانسته‌اند[۷۴] و روشن است که چهاردهمین ایشان امام دوازدهم است.

باب در بخش دیگری از بیان فارسی، زمانی که از رجعت بزرگان شیعه و نایبان عصر غیبت صغری در زمان ظهور خود سخن گفته، برای تمام ایشان جز امام دوازدهم نوشته که آن ولی «راجع شد به دنیا با آنچه مؤمن به او بودند و دون آن.»[۷۵] سخن او این است که بزرگان درگذشته‌ی شیعه اکنون درمیان بزرگان ظهور او «رجعت صفتی» یافته‌اند که همان بروزکمالات ایشان در امروزیان است.[۷۶]

با این حال، او درباره‌ی امام دوازدهم چنین نوشته: «حضرت حجت ظاهر شد به آیات و بینات به ظهور نقطه‌ی بیان که بعینه ظهور نقطه‌ی فرقان است.»[۷۷] این سخن گویای نایکسانی امام دوازدهم با دیگر بزرگان وفات‌یافته‌ی شیعه است و نشان از آن دارد که «او» در باب «**ظاهر شد**». این سخن به تفسیر باب از آموزه‌های شیخ احمد احسایی می‌تواند مربوط باشد و در ادامه‌ی همین نوشته به آن پرداخته می‌شود.

امام دوازدهم در کتاب پنج شأن

باب در کتاب پنج شأن نیز به امام دوازدهم پرداخته است. اهمیت استناد به این کتاب در آن است که در زمان‌های پایانی حیات او (و پس از کتاب دلائل سبعه) نوشته شده است.[۷۸] وی در این کتاب، درباره‌ی نایبان عصر غیبت صغری نوشته که ایشان «به امر حجّت چهاردهم به خلقت آمدند.» (مثل أبواب الهدی من قبل حیث قد خلقوا بأمر حجة الرابع عشر.)[۷۹] این سخن بدان معنی است که آن نایبان از جانب حجت چهاردهم (امام دوازدهم) حجیت یافتند.

امام دوازدهم در الواح پس از نسخ اسلام باب

زمانی که فخرتاج و قمرتاج دولت‌آبادی (خواهران حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی:

بزرگ‌ترین شخصیت ازلیان پس از درگذشت صبح ازل) به سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ش. ــ که حدود سی و هشت سال از وفات صبح ازل و ده سال از درگذشت حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی می‌گذشت ــ به قبرس رفتند تا از بازماندگان صبح ازل آگاهی یابند، با برخی از ایشان از جمله میرزا عبدالعلی ازل (پسر صبح ازل)، جلال ازل (پسر میرزا عبدالعلی)، عالیه روحی (دختر شیخ احمد روحی و نوه‌ی صبح ازل) و. . . آشنا شده و به تعمیر آرامگاه صبح ازل و بررسی آثار باقی‌مانده در منزل او پرداختند.[۸۰]

در این میان، عالیه روحی جعبه‌ای از اسناد شخصی صبح ازل را ــ که از خاله‌اش (دختر صبح ازل و همسر میرزا آقاخان کرمانی) به او رسیده بود ــ به قمرتاج دولت‌آبادی داد تا با خود به ایران ببرد. در آن جعبه اسناد و نوشته‌های بسیار مهمی دیده شد. از جمله، مجموعه‌ای از الواح باب به خط خود او و در آن بود که در آنها بیست و هفت لوح با عنوان حرفی از حروف ابجد برای خود (نقطه) و بزرگان شیعه نوشته بود. قمرتاج دولت‌آبادی در شرح آن مجموعه، زمان نگارش آن را به سال پایانی حیات باب نسبت داده است.[۸۱]

نخستین لوح آن مجموعه، برای «نقطه» (باب) است: «کتاب النقطة لله رب العالمین». فرازهایی از این لوح نشان از آن دارد که این مجموعه پس از نسخ اسلام نوشته شده است. وی از «نزول بیان برکسانی که در آسمان و زمین و میان آنها هستند» سخن گفته[۸۲] و «محمّد رسول‌الله و شهداء بعد از او (امامان شیعه)» را مؤمنان «به آیاتی که در نقطه و حروف نازل شده» یاد کرده است.[۸۳] (تصویر این لوح در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است.)[۸۴]

در صورت درستی استدلال قمرتاج دولت‌آبادی، زمان نگارش این الواح را به سال پایانی حیات باب باید بازگرداند ولی در هر حال، به سبب فرازهای یادشده، اگر استدلال او نادرست باشد نیز زمان نگارش به دوره‌ی دعوت قائمیت و الوهیت باب و نسخ اسلام بازمی‌گردد.

در این میان، دو لوح با عنوان «کتاب المیم لمحمّد بن الحسن القائم ــ علیهما السلام ــ للحول الرابع من عشر الثانی من عمری» و «کتاب النون لمحمّد بن الحسن وصی رسول‌الله ــ صلی‌الله علیه و آله و سلم ــ للحول الخامس من عشر

الثانی من عمری» دیده می‌شود که نشان از آن دارد که او در زمان قائمیت و نسخ اسلام به امام دوازدهم به عنوان وصی الهی پیامبر اسلام نظر داشته است. (تصویر این دو لوح در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است.)[۸۵]

با این ترتیب، دانسته می‌شود که باب با وجود آن‌که خود را موعود منتظَر و قائم آل‌محمّد می‌دانست، حتی پس از آن‌که به «فضل حضرت منتظَر» در تربیت تدریجی مردم اشاره کرد، به انکار اصل وجود امام دوازدهم نپرداخت و همچنان او را حجت خداوند در دوران سپری‌شده‌ی اسلام دانست.

تحلیل نگاه باب به امام دوازدهم

در تحلیل نگاه باب به امام دوازدهم، سابقه‌ی اعتقاد شیخی او راه‌گشاست. وی در بسیاری از آثار خود حاج سیّد کاظم رشتی را معلّم خویش یاد کرده است.[۸۶] تفسیری از سخنان شیخ احمد احسایی (بنیان‌گذار مکتب شیخی و استاد حاج سیّد کاظم رشتی) آن است که امام دوازدهم در زمان غیبت در عالمی جز این جهان زندگی می‌کند. شیخ آن عالم را «هورقلیاء» خوانده و آن را در برابر اقلیم‌های هفت‌گانه‌ی این جهان «اقلیم هشتم» یاد کرده است. همچنین، نوشته که امام دوازدهم هرگاه بخواهد به این جهان بیاید، صورت اهل آن را می‌گیرد.[۸۷]

پیش از این گذشت که باب درکتاب بیان فارسی، هنگامی که از رجعت صفتی بزرگان چهارده‌گانه‌ی شیعه سخن گفته، درباره‌ی پیشینیان ایشان و نیز نایبان عصر غیبت صغری از عبارت «رجوع به حیات دنیا» استفاده کرده، اما درباره‌ی امام دوازدهم نوشته: «حضرت حجت ظاهر شد به آیات و بیّنات به ظهور نقطه‌ی بیان که بعینه ظهور نقطه‌ی فرقان است.»

در شرح سخن باب می‌توان گفت: چون او به درگذشت سیزده تن از بزرگان چهارده‌گانه‌ی شیعه و نیز نایبان عصر غیبت صغری باور داشت، از «رجعت صفتی» ایشان به این جهان سخن گفته؛ اما چون بر اساس آن تفسیر از کلمات شیخ احمد احسایی ــ که درستی‌اش جای بحث دارد ــ امام دوازدهم را زنده اما در عالمی دیگر می‌دانست و ظهورش را پوشیدن لباس اهل این جهان می‌دید، به «ظاهر شدن» او در

خود اشاره دارد؛ بدان معنی که امام دوازدهم از عالم هورقلیاء به اقالیم سبعه بازگشت و لباس اهل آن اقالیم را در وجود باب پوشید و ظاهر شد.[۸۸]

نگاه میرزا یحیی صبح ازل به امام دوازدهم

آنچه دربارهٔ نگاه باب به امام دوازدهم پس از نسخ اسلام آمد، در آثار جانشین او، میرزا یحیی صبح ازل، نیز دیده می‌شود. وی در یکی از نوشته‌های خود خطاب به مسلمانان نوشته:

> ألا یا معشر الفرقانیّین! بالله قد رجع محمّد رسول‌الله و خاتم النبیّین ثم علی أمیرالمؤمنین ثم الصدیقة الطاهرة أم‌الأئمه المهدیّین ثم أحد عشر أولیاءالله و حججه علی الخلائق أجمعین الحسن و الحسین و علی و محمّد و جعفر و موسی و علی و محمّد و علی و الحسن و محمّد القائم بالحق الیقین ثم أبواب الهدی أرکان البیت و شهداء الله علی من فی العالمین.[۸۹]

با این ترتیب، دیده می‌شود که صبح ازل نیز ــ که پس از باب ریاست پیروان او را برعهده داشت و خود را مظهر ظهورالله پس از نسخ اسلام می‌دانست ــ از امام دوازدهم به عنوان یکی از امامان هدایت و یکی از حجج الهی بر تمام مخلوقات سخن گفته و نایبان عصر غیبت صغری (ابواب هدی) را نیز همراه امامان شیعه «ارکان بیت» و «شاهدان خداوند بر هرکه در جهان‌هاست» یاد کرده است.

نگاه ازلیان به امام دوازدهم

گذشته از آثار باب و صبح ازل و نیز آنچه دربارهٔ سخن ناشران ازلی بیان فارسی دربارهٔ «حرف آخر از بسم الله الرحمن الرحیم و امام دوازدهم، محمّد بن الحسن العسکری» آمد، درمیان متون متقدم بزرگان ازلی نیز شواهدی بر اعتقاد ایشان به اصل وجود امام دوازدهم را می‌توان یافت. در اینجا نمونه‌هایی از سخنان ملّا محمّدجعفر نراقی (ازبرترین شهداء بیان وپدرشیخ محمّدمهدی شریف کاشانی: از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) و فرازهایی از اصل نسخهٔ اساس رسالهٔ عمّه و ویرایش‌های فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین مورد اشاره قرار می‌گیرد:

همان‌گونه که پیش‌تر آمد، ملّا محمّدجعفر نراقی از عالمان شیخی‌مذهب بود که به باب گروید و از سوی صبح ازل به عنوان شهید بیان و سپس در زمان آشکار شدن دعوت بهاءالله به عنوان یکی از دو سرپرست تمام بابیان منصوب شد. او در فرازهایی ازکتاب تذکرة الغافلین ــ که آن را در بیان نادرستی دعوت بهاءالله نگاشته ــ از امام دوازدهم و نایبان عصر غیبت صغری سخن گفته است. به عنوان نمونه، مقام والای «نواب اربعه‌ی حضرت صاحب‌الزمان» در نگاه او چنین است:

... اگرکسی به تقصیر و از روی هوای نفس درمعرفت یکی از آن‌ها [حجج الهی] خطا کند ــ و اگرچه درمعرفت یکی از نواب اربعه‌ی حضرت صاحب‌الزمان باشد ــ هالک است و آنها، عثمان بن سعید و محمّد بن عثمان و حسین بن روح و علی بن محمّد السّیمری است که درغیبت صغرای آن حضرت درمدت هفتاد سال به نوبت نیابت کردند و مرجع و ملاذ فرقه‌ی محقه‌ی اثنی‌عشریه بودند در اوامر الهیه و شؤونات قدوسیه‌ی مُشرقه از ناحیه‌ی مقدسه...[۹۰]

نراقی در بخشی دیگر ازکتاب خود نیز به همین سیاق سخن گفته و فرمان‌هایی از امام دوازدهم درعصر غیبت صغری را یاد کرده است:

... ومثل ابومحمّد ــ که معروف بود به شریعی ــ و او اول‌کسی بود که به دعوی باطله درمقابل عثمان بن سعید دعوی نیابت کرد از جانب حضرت صاحب‌الزمان ــ علیه صلوات‌الله الملك الرحمن ــ و افتراهای زیاد برخدا و امام بست تا آن‌که شیعه بر فساد کار او آگاه شده، تبری از او جستند و بر او لعن کردند و از ناحیه‌ی مقدسه توقیع بر لعن او صادر شد و حکم برکفر و الحاد او از جانب امام ظاهرگردید...[۹۱]

وی در فرازی دیگر نیز دومین نایب «حضرت صاحب‌الزمان صلوات‌الله علیه»، «ابوجعفر محمّد بن عثمان ــ نوّرالله مرقدهما ــ» و سومین نایب او، «حسین بن روح ــ نوّرالله مرقده ــ» را بزرگ داشته[۹۲] و محمّد بن علی شلمغانی را ــ که از مدعیان نیابت درعصر غیبت صغری بود ــ «مردود حق و ملعون به لسان ائمه‌ی قبل» خوانده است.[۹۳]

با این ترتیب، دانسته می‌شود که ملّا محمّدجعفر نراقی (اسم الله الرقیب) در زمانی که یکی از برجسته‌ترین ازلیان بود و دیگر مسلمان و شیعه به شمار نمی‌آمد، امام دوازدهم و مقام الهی نایبان عصر غیبت صغری را باور داشته است.

در اصل نسخه‌ی اساس رساله‌ی عمّه ــ که به خط میرزا مصطفی کاتب است ــ «جعفرکذاب» (فرزند امام دهم شیعیان، علی بن محمّد الهادی) در میان منسوبان امامان شیعه که با وجود نسبت به حجت‌های خداوند نابکار شدند، یاد شده است.[۹۴] میرزا مصطفی کاتب در ویرایش آن نسخه، کارهایی چون «جعفرکذاب را جعفر صادق خواندن [و] ابواب و نواب اربعه ــ خصوصاً حسین بن روح ــ را طعن و بد گفتن» را به بهاءالله نسبت داده و آن را از بدعت‌های او دانسته است.[۹۵]

شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی هم در افزوده‌های خود بر اصل نسخه‌ی اساس آن رساله، ترجیح «جعفرکذاب» بر امام ششم شیعیان (جعفر بن محمّد الصادق) را یکی ازگناهان بهاءالله یاد کرده و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی هم بر همان مسیر در نوشته‌ی او نکاتی افزوده است.[۹۶] دانسته شد که جعفر بن علی از آن روی که وجود امام دوازدهم را منکر شد، در میان شیعیان به «کذاب» شهرت یافت.

بحرالعلوم کرمانی در متن طولانی که به اصل نسخه‌ی اساس افزوده و مقدمه‌ای بر نوشته‌های حاج میرزا احمد کرمانی قرارش داده، برخی واژه‌های فرازهای مربوط به امام دوازدهم از دعای شیعی «افتتاح» را عوض کرده و با واژه‌هایی مربوط به باب و صبح ازل جای‌گزین کرده و دعای پایانی کتاب قرارش داده است.[۹۷] او در جایی دیگر در نقد این سخن که نایبان عصر غیبت صغری «مردم را فریب دادند» نوشته که باب «ابواب اربعه را تکذیب نکرده و نسبت فریه و فریب به آنها نداده است.»[۹۸] حاج میرزا احمد کرمانی نیز در خطبه‌ی عربی خود فرازهایی از دعای شیعی رسیده از امام دوازدهم (به واسطه‌ی نایب دومش در عصر غیبت صغری) را اساس گفتار خود قرار داده است.[۹۹]

گذشته از دست‌اندرکاران کتاب تنبیه النائمین، از حاج میرزا مهدی امین نیز می‌توان نام برد. او ــ که گذشته از نسبت دامادی با صبح ازل،[۱۰۰] از وی دو لقب «اسم الله الأمین» و «اسم الله الحامی» داشت[۱۰۱] ــ درکتابی که در نقد بهائیان نگاشته، از «غیبت محمّد بن حسن عسکری، امام دوازدهم» سخن گفته است.[۱۰۲]

بنابراین، باید گفت ازلیانی چون میرزا مصطفی کاتب، شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، حاج میرزا احمد کرمانی و حاج میرزا مهدی

امین ــ که همگی از آگاهان آن گروه بودند ــ به وجود امام دوازدهم و وصایت الهی او و نیز به بزرگداشت نایبان عصر غیبت صغری باور داشتند.

ناشران ازلی بیان فارسی نیز در بخش «لغات و اصطلاحات»، «ابواب هدی» را «شیعیان کامل که واسطه‌ی بین ائمه و مادون هستند» معنی کرده و ذیل عنوان «اسماء ابواب اربعه» چنین نوشته‌اند: «چهار نفر نایب خاص در غیبت صغری که عثمان بن سعید و پسرش، محمّد بن عثمان، و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمّد سیمری بوده‌اند.»[۱۰۳]

نگاه میرزا حسینعلی بهاءالله به امام دوازدهم

روایت ازلیان آن است که میرزا حسینعلی بهاءالله ــ در همان سال‌های بغداد که دعوت خود را آشکار نکرده و واسطه‌ی صبح ازل و بابیان بود ــ رویکردهایی خلاف آنچه از باب رسیده بود داشت. ملّا محمّدجعفر نراقی نوشته که در بغداد بارها دیده بود که بهاءالله «شلمغانی [را] ــ که مردود امام [دوازدهم] بود و از ناحیه‌ی مقدسه توقیع بر لعنش صادر شده بود ــ بر حسین بن روح ترجیح می‌نهاد.»[۱۰۴] وی این سخن بهاءالله را ــ همراه با دیگر نمونه‌هایی که آورده ــ مخالفت با مبانی آیین باب خوانده و بر همین اساس، نتیجه گرفته که بهاءالله ادامه‌دهنده‌ی آن آیین و نیز موعود آن نمی‌تواند باشد.[۱۰۵]

ملّا رجبعلی قهیر هم ــ که از پیروان برجسته‌ی باب بود[۱۰۶] و در زمان اقامت صبح ازل در بغداد درمیان شهداء بیان جای داشت[۱۰۷] ــ نوشته: «لعن بر حسین بن روح درمیان این جماعت شیوعی دارد و حال آن‌که در قرآن و بیان از بزرگان دین شمرده شده و به منصب بابیت مستفیض گشته وکذلک مدح شلمغانی.»[۱۰۸]

در آثار بهاءالله نوع نگاهی را که ازلیان از او به جعفر بن علی، نایبان عصر غیبت صغری و محمّد بن علی شلمغانی گزارش کرده‌اند می‌توان دید. بهاءالله، نامبرداری جعفر به «کذاب» را «ظلم» و «افترا» نامیده و سخن او درباره‌ی بی‌فرزند بودن امام یازدهم شیعیان را درست خوانده است.[۱۰۹] زمانی هم که به شماتت ملّا محمّدجعفر کرمانی (بزرگ ازلیان کرمان و مخالف سرسخت خود) پرداخته، نوشته: «فی‌الحقیقه،

جعفرکذاب این است نه آن‌که از قبل به او نسبت داده بودند.»[۱۱۰] وی در جایی دیگر، نایبان عصر غیبت صغری را «ایادی ظنون» گفته[۱۱۱] و ایشان را «کاذب» و «بی‌انصاف» دانسته[۱۱۲] و به ستایش شلمغانی پرداخته است.[۱۱۳]

شاید از جهت تأکید ملّا محمّدجعفر نراقی ازلی و امثال او بر مقام نایبان عصر غیبت صغری بود که بهاءالله در لوحی به سیّد مهدی دهجی درباره‌ی او ــ که از روی احترام «حرف جیم» خوانده می‌شد ــ نوشت:

> جناب آقا سیّد مهدی! حرف جیم را متذکر باش [و] القاکن وإلّا دعه لیحترق بنارها إلی أن یدخل فی مقره! بگوکه دین به دنیا مبادله مکن و حق را به چشم حق مشاهده نما و این امر را به امور قبل قیاس مکن و از ذکر حسین بن روح و احرف فرقانیه فارغ شو!کل به حرفی خلق شده‌اند من لدن ربك العزیز القیوم. نظر به حروف حی این کور داشته که اکثری از ایشان را آن جناب به چشم خود دیده و ایشان را حضرت اعلی از حروف فرقانیه مقدم داشته‌اند به صدهزار مرتبه...[۱۱۴]

بهاءالله در برخی آثار خود اصل وجود امام دوازدهم را نیز آشکارا و با صراحت تمام منکر شده است:

> ... اگر نفسی بعد از ارتقاء حضرت عسکری ــ علیه سلام‌الله ــ در امورات واقعه و دسائس علمای زنادقه تفکر نماید، شهادت می‌دهد بر این‌که جمیع فساد عالم از آن نفوس بوده و هست... حضرت موهومی بر سریر موهومی معین نمودند و به روایات موهومه ثابت کردند... گاهی تواقیع جعلیه ظاهر می‌نمودند و نسبتش را به مبدأ وجود می‌دادند؛ ألا لعنة الله علی القوم الکاذبین!...[۱۱۵]

دیده می‌شود که بهاءالله در این گفتار امام دوازدهم را «موهوم» خوانده، نایبان عصر غیبت صغری را درمیان «علمای زنادقه» که «جمیع فساد عالم از آنها بوده و هست» یاد کرده و «توقیع»های امام دوازدهم را «تواقیع جعلیه» گفته است. اسدالله فاضل مازندرانی ــ که در زمان خود از داعیان برجسته‌ی بهائی بود ــ پس از بیان برخی گفتارهای بهاءالله در انکار اصل وجود امام دوازدهم و دروغ‌گو بودن نایبان عصر غیبت صغری، چنین نتیجه گرفته:

> مفاد امثال این بیانات از آثار ابهی... چنین می‌باشد که آنچه در آثار بیان در سنین اولیه

راجع به وجود و غیبت محمّد بن الحسن و صدق مدعیان بابیت از نواب اربعه و [نیز] بابیّت عظمی [برای خودشان] و امثالها صدور یافت، فقط نظر به حکمت وقت و عدم استعداد فکری مردم زمان بود، چنانچه [در] آثار و احوال بعدیه‌ی خودشان این موضوع را کاملاً توضیح و تبیین نمود.[۱۱۶]

نتیجه‌گیری فاضل مازندرانی به عنوان یک بهائی آگاه از سخنان بهاءالله، این است که باب از ابتدا به وجود امام دوازدهم باور نداشت و اگر از او سخن می‌گفت و نایبان چهارگانه‌اش را می‌ستود و خود را باب او می‌خواند، جز تربیت تدریجی شیعیان نمی‌خواست و در آثار بعدی خود آن تربیت تدریجی را آورد. وی سپس به همان سخن پیشگفته‌ی باب درکتاب دلائل سبعه (آثار و احوال بعدیه‌ی باب) پرداخته و آن را شاهدی بر سخنان بهاءالله و نتیجه‌گیری خود دانسته است.[۱۱۷]

با توجه به آنچه در این نوشته آمد، باید گفت نتیجه‌گیری بالا به عنوان باور بهائیان براساس آموزه‌های بهاءالله، ازمنظر آیین باب ــ که در نگاه بهائیان الهی است و مقدمه‌ی ظهور بهاءالله است ــ از دو نظر نادرست است.

نادرستی نخست:

فاضل مازندرانی از یادکرد امام دوازدهم تنها در آثار دوران بابیّت باب سخن گفته، در حالی که امام دوازدهم در آثار بعدی باب مانند کتاب بیان فارسی (نگاشته‌شده پس از نسخ اسلام)، برخی الواح پس از دعوی قائمیت وکتاب پنج شأن (نگاشته‌شده در اواخر حیات باب) نیز به عنوان حجت خداوند یاد شده است.

نادرستی دوم:

وی در تفسیر سخن باب درباره‌ی تربیت تدریجی مردم، به سخنان دیگر او توجه نداشته وگزینشی کارکرده است. وقتی این سخن با دیگر آثار باب سنجیده شود، به نفی وجود امام دوازدهم نمی‌انجامد. تحلیل همسان با آثار باب و نیز اعتقاد ازلیان آن است که او همواره به امام دوازدهم اعتقاد داشت اما از همان ابتدای کار خود را قائم آل‌محمّد و مظهر ظهورالله می‌دانست ولی به مردم گفت که باب امام غائب منتظَر است تا ایشان را به تدریج برای آگاه شدن ازمقام قائمیت خود آماده سازد. تحلیل همسان با اعتقاد مسلمانان نیزآن است که این تغییر رویکردها خود مبنایی است بر نادرستی اساس دعوت باب.[۱۱۸]

نتیجه‌گیری

دعوت سیّد علی‌محمّد باب، ابتدا از بابیّت امام دوازدهم شیعیان، محمّد بن الحسن العسکری، آغاز شد و با دعوی قائمیّت، نسخ اسلام و ظهور الله پایان پذیرفت. با این وجود، توجه به آثار باب نشان از آن دارد که او در زمان نسخ اسلام و تا پایان حیات به امام دوازدهم با عنوان حجّت خداوند در دوران سپری‌شده‌ی اسلام باور داشته است. اعتقاد به وجود امام دوازدهم را در میرزا یحیی صبح ازل (جانشین باب) و نیز بابیان (ازلیان) متقدم و متأخر می‌توان دید. در این میان، بهائیان به پیروی از میرزا حسینعلی بهاءالله به انکار اصل وجود امام دوازدهم روی آورده‌اند. ایشان با استناد گزینشی به آثار باب به این نتیجه رسیده‌اند که او وجود امام دوازدهم را باور نداشت اما خود را باب اوگفت تا مردم را به شکلی تدریجی برای آگاهی از دعوت اصلی خود آماده کند. این در حالی است که توجه به آثار باب نشان از آن دارد که او به امام دوازدهم باور داشت اما خود را قائم آل محمّد می‌دانست ولی قائمی که با قیام خود نسخ اسلام را سبب شده، نه قائمی که جهان را از عدل و داد آکنده خواهد کرد. ازلیان رویکرد انکاری بهاءالله نسبت به نایبان عصر غیبت صغری و نیز تمجید او از کسانی که در آن دوره مورد نفرین امام دوازدهم قرارگرفتند را دلیلی بر ناهمسانی دعوت او با آموزه‌های باب و لذا نادرستی دعوتش به عنوان موعود باب دانسته‌اند.

یادداشت‌ها

۱. نک.: مهدی بیات مختاری، خورشید شرق در سده‌ی سوم: فضل بن شاذان نیشابوری، صص ۵۸۵ تا ۵۹۲.
۲. نک.: بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تاکر نور، ص ۱۲.
۳. المیرزا حسین بن محمّدتقی النوری، کشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار، صص ۱۳۷ تا ۲۳۱.
۴. پیشین، صص ۲۳۱ تا ۳۱۷.
۵. پیشین، صص ۳۸۷ تا ۳۹۷.
۶. نک.: پیش از این، پیشگفتار، و نیز دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «روش کار».
۷. نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «سنت تعیین وصی، و طول زمان بین دو ظهور»، ص ۲۰۸.

۸. نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش‌های «زمزمه‌های دعوت جدید میرزای ابوی و رفتن ایشان به سلیمانیه»، ص ۱۶۹؛ «نمونه‌هایی از سلوک جناب میرزای ابوی در بی‌دینی»، ص ۲۱۴ و «ناخلفی فرزندان دلیل بر نادرستی دعوت نیست.»، ص ۲۱۷.

۹. به سبب همسان دانسته شدن جعفر بن علی و فرزندانش با برادران یوسف نبی از سوی امام دوازدهم (محمّد بن علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۴)، اعتقاد گروهی از شیعیان آن است که او از رویکرد انکاری خود دست برداشت.

۱۰. نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «نمونه‌هایی از سلوک جناب میرزای ابوی در بی‌دینی»، ص ۲۱۴.

۱۱. ابوالقاسم افنان، عهد اعلی، ص ۴۵۵. ابوالقاسم افنان از خاندان بهائی برجسته‌ی «افنان» (منسوبان مادر و همسر باب که از سوی بهاءالله به این لقب نام‌بردار شدند) بود و از آگاهان بهائیان به شمار می‌آمد. وی همچنین، مدت‌ها تصدی منزل باب در شیراز (یکی از دو مکان حج بهائیان) را بر عهده داشت.

۱۲. میرزا علی‌محمّد باب، تفسیر سوره‌ی بقره، برگ‌های ۸ و ۹.

۱۳. پیشین، برگ ۹.

۱۴. میرزا یحیی صبح ازل، مستیقظ، مقدمه‌ی ناشر.

۱۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۲۱.

۱۶. پیشین، ج ۳، ص ۱۸۷.

۱۷. پیشین، ج ۳، ص ۱۶۳.

۱۸. میرزا حسینعلی بهاءالله، ایقان، ص ۱۵۳.

۱۹. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۶۸.

۲۰. میرزا علی‌محمّد باب، تفسیر سوره‌ی یوسف، برگ ۱، سوره‌ی ۱. تصویر این صفحه از نسخه‌ای قدیمی از تفسیر سوره‌ی یوسف ــ که تاریخ کتابت آن ۱۲۶۱ق. (سال نخست دعوت باب) است ــ در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۸۳) ارجاع‌های این پژوهش به نسخه‌ای از آن کتاب است که به خط میرزا مصطفی کاتب بوده و با شماره‌ی ۲۶۹ در مجموعه‌ی ویلیام میلر در کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.

۲۱. میرزا علی‌محمّد باب، تفسیر سوره‌ی یوسف، سوره‌ی ۹، برگ ۱۳.

۲۲. پیشین، سوره‌ی ۲۹، برگ ۴۴.

۲۳. پیشین، سوره‌ی ۵۹، برگ ۹۶.

۲۴. پیشین، سوره‌ی ۵۶، برگ ۹۲.

۲۵. پیشین، سوره‌ی ۶۰، برگ ۹۸.
۲۶. پیشین، سوره‌ی ۷۲، برگ ۱۲۰.
۲۷. پیشین، سوره‌ی ۸۶، برگ ۱۴۳.
۲۸. پیشین، سوره‌ی ۹۸، برگ ۱۶۵.
۲۹. پیشین، سوره‌ی ۱۰۸، برگ ۱۸۵.
۳۰. پیشین، سوره‌ی ۱۰۹، برگ ۱۸۸.
۳۱. پیشین، سوره‌ی ۵۸، برگ ۹۶.
۳۲. پیشین، سوره‌ی ۸، برگ ۱۲.
۳۳. پیشین، سوره‌ی ۵۶، برگ ۹۲.
۳۴. پیشین، سوره‌ی ۲، برگ ۴.
۳۵. پیشین، سوره‌ی ۳، برگ ۵.
۳۶. پیشین، سوره‌ی ۴، برگ ۷.
۳۷. پیشین، سوره‌ی ۸، برگ ۱۲.
۳۸. پیشین، سوره‌ی ۲۰، برگ ۲۷.
۳۹. پیشین، سوره‌ی ۳۱، برگ ۴۷.
۴۰. پیشین، سوره‌ی ۲۷، برگ ۳۸.
۴۱. میرزا علی‌محمّد باب، صحیفه‌ی مخزونه، برگ ۱. تاریخ کتابت نسخه‌ی مورد توجه این پژوهش ۱۲۶۲ق. (دومین سال دعوت باب) بوده و تصویر این صفحه‌اش در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۸۴)
۴۲. میرزا علی‌محمّد باب، صحیفه‌ی مخزونه، برگ ۳۰.
۴۳. پیشین، برگ‌های ۳۵ و ۳۶.
۴۴. ابوالقاسم افنان، عهد اعلی، ص ۴۵۰.
۴۵. میرزا علی‌محمّد باب، صحیفه‌ی بین الحرمین، برگ‌های ۱۱۶ و ۱۱۷.
۴۶. پیشین، برگ ۱۲۲.
۴۷. پیشین، برگ‌های ۱۵۲ و ۱۵۳.
۴۸. پیشین، برگ ۱۵۳.
۴۹. پیشین، برگ ۱۵۹. تصویر این صفحه از صحیفه‌ی بین الحرمین در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۸۵)
۵۰. پیشین، برگ ۱۶۲.

۵۱. ابوالقاسم افنان، عهد اعلی، ص ۴۵۳.
۵۲. میرزا علی‌محمّد باب، صحیفه‌ی عدلیّه، برگ ۱۳ ر. تصویر این صفحه از صحیفه‌ی عدلیّه در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۸۶)
۵۳. پیشین، برگ‌های ۲۶ ر تا ۲۸ ر.
۵۴. پیشین، برگ ۲۸ پ.
۵۵. پیشین، برگ ۲۹ پ.
۵۶. پیشین، برگ ۵ پ.
۵۷. کتابت این نسخه ــ که اکنون با شماره‌ی ۲۳۱ درمجموعه‌ی ویلیام میلر درکتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود ــ در ربیع‌الاول ۱۳۲۰ق. پایان یافته (برگ ۴۴ پ) و گذشته از شباهت خطی که با دیگر آثار رونویسی‌شده توسط این کاتب دارد، در پایان صورت نوشته‌ای از صبح ازل را داراست که برای «التقی المحرر حفظه الله تعالی» نوشته شده (برگ ۴۵ ر) و نشان از آن دارد که کاتب میرزا محمّدتقی محرر صدرالعلماء است. گردهمایی فعالان بابی ضد قاجار و همراهان‌شان در باغ میرزا سلیمان‌خان میکده درست دو سال بعد و در ربیع‌الاول ۱۳۲۲ق. انجام شد. (نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۲۶۰ تا ۲۶۵)
۵۸. ابوالقاسم افنان، عهد اعلی، ص ۴۴۴.
۵۹. میرزا علی‌محمّد باب، کتاب الفهرست، برگ ۱.
۶۰. پیشین، برگ ۱.
۶۱. پیشین، برگ‌های ۱ و ۲.
۶۲. پیشین، برگ ۱ پ. تصویر این بخش از کتاب الفهرست در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۸۷)
۶۳. میرزا علی‌محمّد باب، دلائل سبعه، صص ۲۹ و ۳۰.
۶۴. ابوالقاسم افنان، عهد اعلی، ص ۴۴۷.
۶۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۷۱ تا ۱۷۳.
۶۶. میرزا علی‌محمّد باب، الصحیفة فی شرح دعاء الغیبة، برگ ۵۹.
۶۷. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۷۴.
۶۸. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.
۶۹. نک.: ملّا محمّدتقی هروی اصفهانی، رساله‌ای در احوال باب ضلالت‌مآب و تابعین او.
۷۰. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب شانزدهم از واحد دوم، ص ۵۸.

۷۱. ابوالقاسم افنان، عهد اعلی، ص ۴۴۳.
۷۲. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، بخش «لغات و اصطلاحات»، ص ۵. تصویر این صفحه از کتاب بیان فارسی در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۸۸)
۷۳. پیشین، باب سوم از واحد هشتم، ص ۲۸۱.
۷۴. پیشین، بخش «لغات و اصطلاحات»، ص ۱۴.
۷۵. پیشین، باب‌های دوم تا نوزدهم از واحد اول بجز باب پانزدهم، صص ۶ تا ۱۰.
۷۶. برای آگاهی از نگاه شیعیان به رجعت شخصی و نیز نقد ایشان به رجعت صفتی و تطبیق رجعت حسینی بر میرزا حسینعلی بهاءالله، نک.: شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، صص ۸۱۷ تا ۸۴۴. نویسنده در این بخش ازکتاب خود ابتدا روایات رجعت امام سوم شیعیان، حسین بن علی، و آیات قرآن درموضوع رجعت راکه اصل آن و برخی از بازگشت‌کنندگان به حیات دنیا را یاد کرده‌اند آورده و با نشان دادن تشابه امت اسلام با امت موسی بن عمران به وقوع رجعت در مسلمانان رسیده و نشان داده که رجعت امام سوم شیعیان رخ خواهد داد و از ظواهر روایات آن نباید روی برتافت و به تأویل نباید روی آورد. سپس به یکی نبودن نزول عیسی بن مریم و رجعت حسین بن علی رسیده و به تفصیل به عقلی نبودن تطبیق آن نزول و آن رجعت بر ظهور بهاءالله پرداخته است. نقد تفصیلی گفتارهای داعی برجسته‌ی بهائی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، در این زمینه بخش پایانی سخن اوست.
۷۷. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، باب پانزدهم از واحد اول، ص ۹.
۷۸. ابوالقاسم افنان، عهد اعلی، صص ۴۴۶ و ۴۴۷.
۷۹. میرزا علی‌محمّد باب، پنج شأن، ص ۲۷۶. تصویر این صفحه ازکتاب پنج شأن ــ که به خط محمّد صادق ابراهیمی (از شهداء بیان) بوده و به همین جهت از اعتبار اِسنادی بالایی برخوردار است ــ در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۹۰)
۸۰. نک.: قمرتاج دولت‌آبادی، حدیث نفس، بخش «مختصر شرح زندگانی ایمانی من»، صص ۳۷ تا ۴۱.
۸۱. استدلال او چنین است: «این الواح مقدسه ــ که کلاً خط مبارک حضرت نقطه‌ی اولی می‌باشد ــ با توجه به حروف ابجد که حضرت ذکر فرموده است، اشاره به سنین عمر مقدسش می‌باشد و چون ایام حمل را هم جزو سنین عمر محسوب فرموده، سال هفتم از دهه‌ی سوم همان سال صعود می‌شود.» (قمرتاج دولت‌آبادی، حدیث نفس، بخش «مختصر شرح زندگانی ایمانی من»، صص ۴۵ و ۴۶)
۸۲. «سبحان الذی نزل البیان علی من فی السموات و الأرض و ما بینهما لما قد قدّر فیهم بأنهم یوحدون الله ثم لیعبدون.»

۸۳. «سبحان الذی قد أمر فی الکتاب أن تکون مع کل نفس من ذکر أو أُنثی ألف آیة من آیات الله مما قد نزلت فی النقطة و الحروف وکل فی کل شیء لیقرون محمّد رسول‌الله ص و الذین هم شهداء من بعده و الذینهم آمنوا لله و آیاته کل له مسلمون.»
۸۴. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۹۱.
۸۵. نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره‌ی ۹۲ و ۹۳.
۸۶. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۳۶۹.
۸۷. شیخ احمد احسایی، الرسالة الرشتیة، صص ۴۲۱ تا ۴۲۳.
۸۸. شرح سخن شیخ احمد احسایی و میزان درستی برداشت باب از آن، بحثی تفصیلی است و پژوهشی ویژه می‌خواهد. به عنوان نمونه، یکی از بزرگان شیخیان کرمانی درگفت‌وگو با نگارنده، این تفسیر را نمی‌پذیرفت و دلایلی مهم نیزمی‌آورد. نگارنده در آینده به این موضوع خواهد پرداخت.
۸۹. میرزا یحیی صبح ازل، هفت بحر، ص ۱۱. تصویر این صفحه ازکتاب ــ که به خط محمّدصادق ابراهیمی (از شهداء بیان) است ــ در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۹۴)
۹۰. ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص ۱۲ و ۱۳.
۹۱. پیشین، ص ۹۳.
۹۲. پیشین، ص ۹۴.
۹۳. پیشین، ص ۱۱۸.
۹۴. عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی ادوارد براون (ش. F.62(10))، برگ ۴۶ ر.
۹۵. پیشین، برگ ۴۴ ر، حاشیه‌ی صفحه.
۹۶. پیشین، برگ ۱۲ پ، حاشیه‌ی صفحه.
۹۷. نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «ایمان مستودع جناب میرزای ابوی»، ص ۲۵۴، پ ۵۷۴ و ۵۷۵.
۹۸. شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، حاشیه بر ترجمه‌ی تاریخ باب از زبان روسی، ص ۱۰.
۹۹. نک.: پیش از این، جزء سیّم ازکتاب مستطاب تنبیه النائمین، بخش «صورت خطبه‌ی جناب حاجی میرزا احمد کرمانی»، ص ۲۶۰، پ ۵۸۳.
۱۰۰. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۷.

۱۰۱. او در ابتدای کتابی که در رد بهائیان نگاشته، خود را «عبد مسکین مستکین المفتخر من ربه بلقب الأمین» یاد کرده است. (میرزا مهدی امین، دلیل المتحیرین، ص ۱) همچنین، در پایان نسخه‌ای که از آثار ازلیان رونویسی کرده، نام خود را معادل «اسم الله الحامی» یاد کرده است. (میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، حکمت نظری، به خط حاج میرزا مهدی امین، ص ۶۲۳)

۱۰۲. حاج میرزا مهدی امین، دلیل المتحیرین، ص ۳۴۵.

۱۰۳. میرزا علی‌محمّد باب، بیان فارسی، بخش «لغات و اصطلاحات»، ص ۲. تصویر این صفحه در بخش «تصاویر و اسناد» آورده شده است. (سند شماره‌ی ۸۹)

۱۰۴. ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۵۲.

۱۰۵. پیشین، صص ۱۱۶ تا ۱۱۹.

۱۰۶. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۲۸۲.

۱۰۷. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۱۵۴.

۱۰۸. ملّا رجبعلی قهیر، کتاب ملّا رجبعلی قهیر، برگ ۴۴.

۱۰۹. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۳.

۱۱۰. پیشین، ج ۵، ص ۲۱.

۱۱۱. پیشین، ج ۲، ص ۹.

۱۱۲. پیشین، ج ۳، ص ۴.

۱۱۳. پیشین، ج ۲، صص ۸ و ۹.

۱۱۴. میرزا حسینعلی بهاءالله، الواح بهاء، ص ۷۰.

۱۱۵. عبدالحمید اشراق خاوری، مائده‌ی آسمانی، ج ۷، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۱۱۶. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۴.

۱۱۷. پیشین، ج ۲، ص ۱۴.

۱۱۸. به عنوان نمونه، نک.: آقا محمّدتقی تاجر همدانی، إحقاق الحق للقائم بالحق، ص ۱۱۹.

پیوست شماره‌ی ۴
تحلیل روایت‌های کشتار بهائیان از ازلیان در ابتدای دعوت بهاءالله

مقدمه

با آشکارشدن دعوت رجعت حسینی و من یظهره‌اللهی میرزا حسینعلی بهاءالله، گروهی از بزرگان بابیان او را برنتافته و به مخالفت با او روی آوردند. در این میان، برخی از ایشان کشته شده و از صحنه‌ی کارگزار ازلی- بهائی کنار گذاشته شدند. ازلیان آن قتل‌ها را به پای بهائیان گذاشته و دستور آنها را نیز از سوی بهاءالله دانسته‌اند. برخی از آن قتل‌ها از سوی بهائیان پذیرفته شده، اما دخالت بهاءالله در آنها همواره مورد انکار بهائیان بوده است. از آن روی که در کتاب تنبیه النائمین نیز از برخی از آن قتل‌ها سخن به میان آمده و بهاءالله آشکارا عامل‌شان خوانده شده، این پیوست در چاپ فعلی آن کتاب گنجانده شد تا نگاهی تحلیلی به روایات دوگروه داشته و تا جای ممکن بتواند به نتیجه‌گیری نزدیک شود.

مخالفان ازلی برجسته‌ی میرزا حسینعلی بهاءالله

ادعای ازلیان ــ که میزان درستی آن باید سنجیده شود ــ آن است که نخستین پیروان بهاءالله اغلب از بابیان برجسته نبودند و بیشتر در میان طبقه‌ی ناآگاه آن طایفه جای داشتند. به عنوان نمونه، میرزا محمّدحسین متولی‌باشی قمی ــ که از مخالفان مهم بهاءالله بود و در ادامه شناسانده شده ــ در نوشته‌ای پیروان بهاءالله را جمعی «خیاط باشی»

و «دلّاک باشی» و «رنگرزباشی» و «نجارباشی» نامیده و نوشته: «کم أذکر لکم من المؤمنین بباشی‌باشی؟» (چه تعداد از این مؤمنان [به میرزا حسینعلی] را برای شما با ویژگی «باشی‌باشی» یاد کنم؟)[۱] بدیعه مرآتی نوری نیز ــ که نوه‌ی برادر بهاءالله بود ــ تعدادی از بزرگان ازلی را یاد کرده و سپس به بهائیان طعن زده و نوشته که در برابر این بزرگان، «باشی‌ها مانند دلاک‌باشی و سقاباشی و صابونچی» به بهاءالله پیوستند.[۲] در میان بابیان برجسته‌ای که به مخالفت جدی با بهاءالله پرداختند، این کسان را می‌توان نام برد:

حاج سیّد محمّد اصفهانی (د. ۱۲۸۸ق.)

این شخص درمیان برجسته‌ترین بابیان در زمان رهبری صبح ازل جای داشت[۳] و به روایت بهائیان، «اولین پناه ازلیّه» بود.[۴] وی ــ که از طرف صبح ازل شهید بیان در بغداد وکربلا قرار داده شده بود[۵] ــ پیش از بروز دعوت جدید بهاءالله به شدت به وی بدبین بود[۶] و پس از آشکار شدن دعوتش نیز در جرگه‌ی مخالفان بزرگ او قرار گرفت. این مخالفت تا آنجا بود که بهاءالله در آثار خود مدعی شد که وی سبب‌ساز مخالفت صبح ازل بوده است.[۷] روایت ازلیان و از جمله فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین[۸] آن است که بهاءالله پیش از آشکارکردن دعوت خود ــ چون هنوز پایه‌های کار را محکم نکرده بود ــ تا جایی که می‌توانست او را محترم می‌داشت اما پس از محکم کردن پایه‌های دعوت خویش، ناراحتی درونی خود را از او آشکارکرد.[۹] حاج سیّد محمّد اصفهانی در آثار رهبران بهائی با عنوان‌هایی چون «سامری»،[۱۰] «خبیث»،[۱۱] «لئیم»[۱۲] و... یاد شده و جایگاهش در «أسفل الجحیم» دانسته شده است.[۱۳] او رساله‌ای نیز در رد دعوت بهاءالله نگاشت.[۱۴]

میرزا محمّدهادی قزوینی

این شخص به روایت بهائیان از هجده نفر پیروان نخستین باب (حروف حی) بود[۱۵] و در زمان اقامت مخفی صبح ازل در بغداد ازسوی او در میان شهداء بیان قرار داده شد[۱۶] و سرپرستی بابیان قزوین را به عهده گرفت. به روایت ازلیان و از جمله فراهم‌آورندگان

کتاب تنبیه النائمین،[۱۷] بهاءالله پیش از محکم کردن پایه‌های کار خویش، همواره احترام قزوینی را در نظر داشت[۱۸] اما او چون از تکاپوهای مخفی بهاءالله تا اندازه‌ای آگاه شده بود، به وی بدبین بود وگاه اعتراض خویش را نشان می‌داد.[۱۹] با این حال، بهاءالله وقتی دعوت خویش را آشکارکرد و با مخالفت قزوینی روبرو شد، با القاب سختی یادش کرد.[۲۰]

ملّا محمّدجعفر نراقی (د. ۱۲۸۶ق.)

این شخص نیز ــ که پدر شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی (از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) است ــ یکی از برجسته‌ترین بابیان در زمان اقامت مخفی صبح ازل در بغداد بود و از سوی او، به عنوان شهید بیان درکاشان برگزیده شده بود.[۲۱] نراقی از همان سال‌های نخستین اقامت صبح ازل در بغداد به بهاءالله بدبین شده و به او معترض بود. بهاءالله نیز تا جایی که می‌توانست احترام وی را نگاه می‌داشت تا با مخالفتش روبه‌رو نشود.[۲۲] پس از آشکار شدن دعوت بهاءالله، نراقی با تمام توان به مخالفت با او پرداخت وکتابی با نام تذکرة الغافلین در رد دعوت او نگاشت.[۲۳] بهاءالله نیز او را ــ چون لنگی محسوسی داشت ــ «اعرج» نامید.[۲۴] ازلیان کتاب نراقی را یکی از مهم‌ترین آثار نگاشته‌شده‌ی خود در برابر بهاءالله یاد کرده‌اند.[۲۵]

میرزا محمّدحسین متولی‌باشی قمی

این شخص ــ که پیش از این یاد شد ــ یکی از بزرگان بابیان بود که به روایت یکی از هم‌کیشانش مورد توجه باب قرار داشت.[۲۶] متولی‌باشی قمی از همان زمان تکاپوهای مخفی بهاءالله برای زمینه‌چینی دعوت جدیدش در زمره‌ی مخالفان او بود[۲۷] و این مخالفت را پس از آشکار شدن دعوت جدید نیز پی گرفت. میرزا موسی (برادر بهاءالله) نامه‌ای به وی نگاشت و به تعالیم بهاءالله دعوتش کرد. از او پاسخی به این نامه باقی مانده[۲۸] که ازلیان آن را در شمار آثار اشخاص وفادار به صبح ازل در رد دعوت بهاءالله یاد کرده‌اند.[۲۹]

ملّا رجبعلی قهیر (د. ۱۲۸۶ق.)

به روایت ازلیان، این شخص یکی از بابیان مورد توجه باب بود.[۳۰] گذشته از آن، برادر همسر دوم او نیز به شمار می‌آمد.[۳۱] همچنین، در زمان اقامت مخفی صبح ازل در بغداد در میان شهداء بیان قرار داده شد.[۳۲] او پس از آشکار شدن دعوت جدید بهاءالله، نخستین کسی بود که کتابی در رد وی نگاشت.[۳۳] نسخه‌ای از آن کتاب ــ که به خط میرزا مصطفی کاتب (از فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین) است ــ از سوی ادوارد براون «کتاب ملّا رجبعلی قهیر» نام گرفته و در مجموعه‌ی اسناد او نگهداری می‌شود.[۳۴]

ملّا علی محمّد سراج (د. ۱۲۸۴ق.)

این شخص نیز برادر همسر دوم باب بود و سپس از سوی صبح ازل در میان شهداء بیان قرار داده شد.[۳۵] او نیز پس از آشکار شدن دعوت بهاءالله رساله‌ای در ردش نگاشت.[۳۶] مکتوبی طولانی از بهاءالله در پاسخ پرسش‌های وی نیز در دست است.[۳۷]

عزیه‌خانم نوری (د. ۱۳۲۲ق.)

درباره‌ی عزیه‌خانم ــ که خواهر صبح ازل و بهاءالله بود و از مخالفان مهم بهاءالله به شمار می‌آمد ــ در بخش «دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین» به تفصیل گفت‌وگو شده است.

حاج میرزا هادی دولت‌آبادی (د. ۱۳۲۶ق.)

این شخص در نسل پس از بابیان یادشده در بالا، بیش از همه مورد توجه صبح ازل قرار داشت و باید پس از درگذشت صبح ازل ریاست بابیان را در دست می‌گرفت، اما پیش از صبح ازل درگذشت.[۳۸] یکی از آثار دولت‌آبادی کتابی با نام فصل الکلام است[۳۹] که نسخه‌ی اصلش را برای بهاءالله فرستاد.[۴۰] او در این کتاب بر آن است تا تنها با بهره‌گیری از کتاب بیان فارسی (اثر مشهور باب) نشان دهد بهاءالله موعود باب و صاحب دین پس از آیین او نمی‌تواند باشد. دولت‌آبادی یکی از بابیانی بود که مورد غضب و نفرت زیاد بهاءالله قرار داشت و از سوی او با عنوان‌هایی چون «غافل»، «گِل پار»، «جوهر ضلال» و . . . یاد می‌شد.[۴۱]

گذشته ازکسان یادشده، ازلیانی چون حاج شیخ هادی نجم‌آبادی (د. ۱۳۲۰ق.)، میرزا مصطفی کاتب (د. ۱۳۳۹ق.)، حاج میرزا احمد کرمانی (د. ۱۳۱۴ق.)، میرزا آقاخان کرمانی (د. ۱۳۱۴ق.)، شیخ احمد روحی (د. ۱۳۱۴ق.)، شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی (د. ۱۳۳۶ق.)، عبدالخالق سه‌دهی اصفهانی و. . . نیز در سال‌های بعد آثاری در رد بهاءالله نگاشتند.

حاج شیخ هادی نجم‌آبادی (ازشهداء بیان) درکتاب تحریر العقلاء به نقد تفصیلی بهائیان پرداخته است.[۴۲] میرزا مصطفی کاتب دو رساله در این زمینه نگاشته است.[۴۳] از حاج میرزا احمد کرمانی ــ چنان‌که گذشت ــ دو نوشته‌ی ردیه در پایان کتاب تنبیه النائمین جای داده شده است.[۴۴] میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی درکتاب هشت بهشت با ادبیاتی سخت به نقد بهاءالله پرداخته‌اند.[۴۵] عبدالخالق سه‌دهی اصفهانی وصیتنامه‌ی خود را به نقدی طولانی بر بهاءالله مبدل کرده است.[۴۶] سیّد مهدی سرلتی هم ــ که پس از حاج میرزا هادی دولت‌آبادی بزرگ ازلیان اصفهان بود ــ مانند سه‌دهی است.[۴۷]

روایت ازلیان ازکشته شدن برخی بزرگان بابی توسط بهائیان

فهرست کشته‌شدگان ازلی به روایت ازلیان

درمنابع ازلی ازکشته شدن جمعی از پیروان صبح ازل توسط بهائیان سخن گفته شده است. ازلیانی چون ملّا محمّدجعفر نراقی (از بزرگ‌ترین شهداء بیان)،[۴۸] عزیه‌خانم (خواهر بهاءالله)،[۴۹] فاطمه‌خانم (همسر دوم باب)،[۵۰] حاج میرزا هادی دولت‌آبادی،[۵۱] میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی[۵۲] دستورهای کشتن را از جانب بهاءالله دانسته‌اند.

دولت‌آبادی فهرستی از بابیان کشته‌شده توسط بهائیان را بدین قرار آورده است: آقا ابوالقاسم کاشانی، میرزا محمّدرضا اصفهانی، ملّا رجبعلی قهیر، ملّا علی‌محمّد سراج، حاج میرزا احمد کاشانی، میرزا بزرگ کرمانشاهی، سیّد اسماعیل زواره‌ای، سیّد علی عرب، حاج سیّد محمّد اصفهانی و آقاجان کج‌کلاه. وی سپس، ناصرعرب و محمّد مصطفی بغدادی راکشنده‌ی برخی ازکسان یادشده دانسته و نوشته که آن دو

با دستور بهاءالله به آن قتل‌ها دست زدند.[۵۳] روایت ازلیان آن است که برخی بهائیان می‌خواستند ملّا محمّدجعفر نراقی (از شهداء بیان و مخالف سرسخت بهاءالله) و نیز پسرش، شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی (بعدها: از فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین) را بکشند اما موفق نشدند.[۵۴]

ردیه‌نویسی: سبب کشته شدن ردیه‌نویسان ازلی (به روایت ازلیان)

درمیان نام‌بردگان بالا، حاج سیّد محمّد اصفهانی، ملّا رجبعلی قهیر، ملّا علی‌محمّد سراج و ملّا محمّدجعفر نراقی بابیان برجسته‌ای بودند که به مقاومت جدی با بهاءالله پرداختند و رساله‌هایی در رد دعوت او نگاشتند. ازلیان کشته شدن سراج (۱۲۸۴ق.) و قهیر (۱۲۸۶ق.) را به سبب نگاشتن آن رساله‌ها یاد کرده و نوشته‌اند که سراج اندکی پس از نگاشتن رساله‌ی خود کشته شد.[۵۵] ایشان همچنین، ناصرعرب را ــ که در ادامه یاد شده ــ کشنده‌ی قهیر درکربلا یاد کرده و شخصی با نام عبدالکریم را کشنده‌ی سراج در بغداد گفته‌اند.[۵۶] همان‌گونه که در ادامه آمده، اصل ارتکاب به قتل اشخاص توسط این دو مورد تأیید بهائیان نیزهست. به روایت ایشان، ناصرعرب قاتل حاج میرزا احمد کاشانی و عبدالکریم ــ به احتمال ــ از قاتلان حاج سیّد محمّد اصفهانی بود.

ملّا محمّدجعفر نراقی کتاب تذکرة الغافلین را به سال ۱۲۸۴ق. نگاشت[۵۷] با این حال، روایت ازلیان آن است که پیش از آشکاری دعوت بهاءالله که نراقی در بغداد زمزمه‌های آن را می‌شنید و به ردش می‌پرداخت، برخی اتباع بهاءالله به کشتن او روی آوردند ولی بهاءالله جلوگیری کرد و با این حال، نراقی و شریف کاشانی تا زمان خروج بهاءالله از بغداد (پایان سال ۱۲۷۹ق.) از اتباع او نگران بودند.[۵۸]

روایت ازلیان از سبب کشته شدن دیگرمخالفان ازلی بهاءالله

به روایت حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، آقا ابوالقاسم کاشانی کسی بود که صبح ازل را از تکاپوهای مخفیانه‌ی بهاءالله بر ضدش آگاه کرد و در پی این آگاهی، صبح ازل به طرد بهاءالله روی آورد و او به کردستان رفت.[۵۹] میرزا محمّدرضا اصفهانی دایی حاج

سیّد محمّد اصفهانی (از شهداء بیان) بود[۶۰] و در میان مخالفان بهاءالله از زمان پیش از دعوتش جای داشت.[۶۱] همسر دوم باب، کشته شدن او را به سبب دشمنی بهاءالله با حاج سیّد محمّد (خواهرزاده‌اش) یاد کرده و او را نخستین بابی کشته‌شده در بغداد به دست اتباع بهاءالله دانسته است.[۶۲] آن‌گونه که دولت‌آبادی نوشته، حاج میرزا احمد کاشانی پس از آشکار شدن دعوت جدید، در بغداد گروهی را از پیروی بهاءالله برگرداند و به همین دلیل کشته شد.[۶۳] میرزا بزرگ کرمانشاهی نیز از مخالفان بهاءالله از زمان پیش از دعوتش بود.[۶۴] دولت‌آبادی قتل او را به سبب بدگویی‌اش از بهاءالله یاد کرده است.[۶۵] او همچنین، مدعی است سیّد اسماعیل زواره‌ای را اتباع بهاءالله کشتند و بعد چنان وانمود کردند که او ــ چون نتوانسته بود عظمت امر بهاءالله را تحمل کند ــ خودکشی کرد.[۶۶] آقاجان کج‌کلاه نیز ــ همان‌گونه که خواهد آمد ــ از همراهان حاج سیّد محمّد اصفهانی بود که به سال ۱۲۸۸ق. در عکا کشته شد.

روایت بهائیان از کشته شدن بابیان توسط اتباع بهاءالله

کشته شدن برخی از این کسان، گذشته از آثار ازلیان، در مکتوبات بهائیان نیز آمده است. ایشان بدین قرارند:

حاج سیّد محمّد اصفهانی و سه ازلی دیگر

زمانی که بهاءالله در ادرنه دعوت خود را به طور کامل آشکار کرد (اواخر سال ۱۲۸۳ق.)،[۶۷] حاج سیّد محمّد اصفهانی ــ که پیشتر به عنوان یکی از شهداء بیان یاد شد ــ اصلی‌ترین مددکار صبح ازل بود.[۶۸] حدود دو سال بعد، هنگام تبعید بهاءالله و گروهی از پیروانش به عکا، با دستور حکومت عثمانی، او و سه تن از ازلیان (آقاجان بیگ کج‌کلاه، میرزا رضاقلی و برادرش، میرزا نصرالله تفرشی) نیز با ایشان همراه شدند. روایت ازلیان آن است که یکی از آن چهار نفر (میرزا نصرالله) پیش از حرکت به عکا به دستور بهاءالله مسموم و کشته شد.[۶۹] ایشان برآنند که در عکا گروهی از بهائیان و از جمله عباس افندی با دستور بهاءالله به منزل سه نفر دیگر رفته و همه را کشتند.[۷۰] ادعای ازلیان آن است که یکی از همسران صبح ازل (بدرجهان خانم) ــ که خواهر آن دو برادر

تفرشی بود ــ در زمان کشتن ایشان حضور داشته و قتل حاج سیّد محمّد اصفهانی توسط عباس افندی را گزارش کرده است.[۷۱] (بهائیان به حضور بدرجهان‌خانم در آن زمان در عکا گواهی داده‌اند.)[۷۲] همسر دوم باب ــ که به دستور صبح ازل در بغداد به ازدواج حاج سیّد محمّد درآمده بود ــ مدعی است که دشمنی بهاءالله با حاج سیّد محمّد به سبب ناکامی‌اش در ازدواج با وی آغاز شد.[۷۳]

بهائیان کشته شدن این سه نفر به دست پیروان بهاءالله را پذیرفته‌اند با این تفاوت که عباس افندی را در میان ایشان یاد نکرده و نیز آن را برخلاف نظر بهاءالله دانسته‌اند. روایت ایشان آن است که چون حاج سیّد محمّد و همراهانش به آزار بهائیان عکا می‌پرداختند، صبر گروهی از بهائیان تمام شد و به کشتن ایشان اقدام کردند. به روایت اسدالله فاضل مازندرانی (نویسنده‌ی برجسته‌ی بهائی)، آن ازلیان ــ که در دشمنی با بهاءالله هیچ وسیله‌ای را فروگذار نکرده بودند ــ به سال ۱۲۸۸ ق. در عکا «به قهر الهی دچار و به دست هفت تن [از بهائیان] بدین اسامی: محمّدعلی سلمانی اصفهانی، عبدالکریم خرّاط اصفهانی، آقا احمد کاشی و دو پسرش، حسن و حسین، و نیز آقا حسین آشچی کاشی و محمّدجعفر یزدی هلاک شدند.»[۷۴] (پیش از این گذشت که به ادعای ازلیان، عبدالکریم ــ که به احتمال همین شخص است ــ درگذشته ملّا علی‌محمّد سراج را کشته بود.)

سیّد مهدی دهجی ــ که در زمان حیات بهاءالله از بزرگان بهائیان بود ــ نوشته که آن ازلیان دروغ‌ها و جسارت‌هایی از قول بهاءالله نسبت به رسولان الهی منتشر می‌کردند. برخی بهائیان به کشتن آنها مصمم شدند اما بهاءالله ایشان را مانع شد. با این حال، گروهی از ایشان به دستور بهاءالله عمل نکرده و آنان را کشتند.[۷۵] پس از کشته شدن ایشان، حکومت عکا گذشته از آن هفت نفر، اغلب اتباع بهاءالله را دستگیر کرد. بهاءالله و عباس افندی نیز سه شب را در زندان سر کردند[۷۶] اما مدتی بعد همگی آزاد شدند و در نتیجه، «هر خار و خسی در عکا از جلوی پای احباء برچیده و موانع و عوائق حاضره مرتفع گردید.»[۷۷]

حاج میرزا احمد کاشانی

حاج میرزا احمد کاشانی برادر یکی از بابیان معروف به نام حاج میرزا جانی کاشانی

ـ که برخی او را نویسنده‌ی نخستین تاریخ بابی (نقطة الکاف) می‌دانند[۷۸] ـ بود.[۷۹] بهائیان او را از مخالفان بهاءالله از زمان پیش از آشکاری دعوت جدید یاد کرده‌اند.[۸۰] به روایت ازلیان، زمانی که بهاءالله در ادرنه دعوت جدید خود را به طور کامل آشکار کرد، حاج میرزا احمد از سوی صبح ازل مأمور شد تا به بغداد بازگشته و بابیان را از گرویدن به بهاءالله مانع شود.[۸۱] پیش از این گذشت که وی توانست برخی را از پیروی بهاءالله بازگرداند. در میان ازلیان، شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی (بعدها: از فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین) ـ که اندک زمانی پیش از کشته شدن حاج میرزا احمد همراه او بود ـ چگونگی قتلش را به تفصیل نوشته و قاتل او را یکی از پیروان بهاءالله به نام ناصر عرب یاد کرده است. او نوشته که ناصر پیش از آن نیز چند تن را کشته بود.[۸۲] (دانسته شد که ازلیان مدعی بودند که ناصر عرب ملّا رجبعلی قهیر را نیز کشت.) فاضل مازندرانی همین روایت را به اختصار آورده و از کشته شدن حاج میرزا احمد با گلوله‌ی «ناصر، جوان شجاع بغدادی» سخن گفته است. البته، وی کارکسانی چون ناصر را خودسرانه و بدون اذن بهاءالله یاد کرده است.[۸۳]

سیّد علی عرب

سیّد علی عرب از مدعیانی بود که پس از مرگ باب خود را صاحب مقام می‌دانست. به نظر می‌رسد که وی در زمان دعوت جدید بهاءالله در میان طرفداران صبح ازل جای داشته است. این از آن روست که به نوشته‌ی بهائیان، او آن زمان در تبریز «ادعای مقام ولایت و درجات معنویه و تصرفات باطنیه و کرامات و خوارق عادات و عمل اکسیر و قوه‌ی تسخیر ارواح نموده، جمعی را بفریفت» اما «ترویج بابیت و توهین بهائیت» می‌کرد. سه تن از مبلغان بهائی با او روبه‌رو شده و پس از بحث و گفت‌وگو، از او خواستند تا به مباهله با ایشان تن در دهد. او نیز پذیرفت و آن مباهله صورت گرفت. به روایت بهائیان، «در نیمه‌شب دوم مباهله، سیّد در خانه‌اش. . . در بستر خویش به دست انتقام مخنوق و هلاک شد.» دوستداران او و آن سه بهائی را قاتل دانسته و به حکومت تبریز شکایت بردند. این جریان در نهایت به کشته شدن آن سه بهائی انجامید. یکی از آن سه تن میرزا مصطفی نراقی بود[۸۴] که در میان نخستین داعیان بهاءالله جای داشت.[۸۵]

با این حال، یکی از بهائیان برجسته، چگونگی قتل عرب را این‌گونه نوشته: «در بین صحبت، نسبت به جمال مبارک، سیّد علی عرب بد می‌گوید؛ این سه نفر [از جمله میرزا مصطفی نراقی] پا شده، شال او را بازمی‌کنند، به‌گردنش انداخته، خفه کرده، می‌روند.»[۸۶] مدتی پس ازکشته شدن «میرزا مصطفی شهید نراقی»، میرزا آقاجان کاشانی (خادم الله: کاتب وحی بهاءالله) به دستور بهاءالله با همسر وی ازدواج کرد.[۸۷]

ازلیان، سیّد علی عرب را از نخستین پیروان باب یاد کرده و نوشته‌اند که به دست «بلاعمه» (بهائیان) کشته شد.[۸۸] ایشان همچنین، میرزا مصطفی نراقی و یکی دیگر از بهائیان را قاتل او دانسته‌اند.[۸۹] به روایت ایشان، پس ازکشته شدن عرب، صبح ازل برایش زیارت‌نامه‌ای نوشت و مقامش را بسیار ستود.[۹۰]

ارتکاب به خشونت و قتل توسط اتباع بهاءالله در بغداد، و واکنش او

درکتاب تنبیه النائمین درباره‌ی به تنگ آمدن «قاطبه‌ی اهالیِ» بغداد و «کلیه‌ی ولات دولت روم» از «شرارت و جهالت» برخی اتباع بهاءالله ــ که «غولان آدم‌کش» و «خون‌خواران انسان‌کش» یاد شده‌اند ــ سخن به میان آمده است.[۹۱] همچنین، به مناسبت یادکرد قتل‌های برخی اتباع بهاءالله و منسوب کردن آن قتل‌ها به او، گفته شده که آن مریدان «بعضی را روز روشن درمیان بازار حراج با خنجر و قمه پاره‌پاره کردند.»[۹۲] رد پای درستی این دعوی را نیز در آثار بهائیان می‌توان یافت. در روایت ایشان، نمونه‌هایی از توهین و درشتی برخی اتباع بهاءالله در بغداد نسبت به دیگران و حتی کشتن ایشان، به سال‌های پیش از آشکاری دعوت جدید او، آمده است:

نمونه‌ی نخست آن است که یکی از «مشایخ اکراد شیعه» ــ که «عارف» اما «متعصب» بود و مورد وثوق و اطمینان کردها قرار داشت ــ «در غایت بغض و عناد به سب و لعن و دشنام و تحریک اراذل» بر ضد بابیان می‌پرداخت. او یک بار شخصی را برانگیخت تا هنگام عبور بهاءالله ازمکانی عمومی به او توهین کند. بهاءالله نیز به یکی از بابیان دستور داد تا به تنبیه او بپردازد. آن بابی هم وی را «ضرب و تأدیب کامل کرد.»

خبر این واکنش به گوش آن کرد صاحب نفوذ رسید. او شخص بابی ضارب را نزد

عموم عتاب کرد اما ضارب به او نیز حمله کرد و «به نوع اکمل ضرب و تنبیه نمود.» او هم داد و فریادکنان ــ در حالی که از جسارت بابیان و جرأت پیدا کردن ایشان سخن می‌گفت ــ نزد بهاءالله رفت. بهاءالله به او گفت که افرادی را می‌فرستد تا واقعه را بسنجند و سپس خود به تنبیه مقصر خواهد پرداخت.

شخص مضروب که از تصمیم استقلالی بهاءالله در تنبیه و عدم مراجعه‌ی او به کنسول‌گری ایران ناراحت شده و آن را علامتی بر جسارت او می‌دانست، به کنسول‌گری رفت و شکایت کرد. از طرف کنسول‌گری کسی به خانه‌ی بهاءالله آمد و موضوع را از چند تن از بابیان پرسید. ایشان نیز به او گفتند: «اگر متجاسرین ترک سوء ادب و بدگویی ننمایند، در سر جسر ــ که محل عبور عامه است ــ به جزای‌شان خواهند رسید تا موجب تنبیه دیگران شود!»

کنسول‌گری شخص صاحب نفوذ و نیز ضارب را دستگیر و زندانی کرد اما بهاءالله ایشان را رها ساخت.[۹۳] این رویداد ذیل واقعات سال ۱۲۷۳ق. (ده سال پیش از آشکاری کامل دعوت بهاءالله) ثبت شده و «آغاز هیجان و فتن در بغداد» نام گرفته است.[۹۴]

نمونه‌ی دوم، ناصر عرب است که در روایات ازلیان و بهائیان به عنوان کشنده‌ی حاج میرزا احمد کاشانی یاد شده و در روایات ازلیان کشنده‌ی ملّا رجبعلی قهیر و بسیاری دیگر از مقتولان ازلی نیز گفته شده است. پیش از این گذشت که شریف کاشانی در شرح چگونگی کشته شدن حاج میرزا احمد نوشته بود که ناصر عرب پیش از آن نیز کسانی را کشته بود. نمودی از درستی سخن او را در روایت بهائیان می‌توان دید. گفتار ایشان آن است که یکی از نزدیکان برجسته‌ی بهاءالله به «ناصر (جوان دلیر عرب)» دستور داد تا یکی از خدمت‌کاران بهاءالله را ــ که زمانی می‌خواست او را بکشد ــ از بغداد بیرون کند. ناصر در بازار او و یکی از همراهانش را یافت و «به شدّت غیرت» یکی از آن دو را شمشیر زد و دیگری را با طپانچه کشت! پس از آن، به منزلی نزدیک خانه‌ی بهاءالله رفت و شمشیرش را شست و سپس به طبقه‌ی بالای آن خانه رفت و «به تناول خرما و صرف قلیان» مشغول شد. بهاءالله هم به مؤاخذه‌ی ناصر نپرداخت. این رویداد، ذیل واقعات سال ۱۲۷۴ق. (نُه سال پیش از آشکاری کامل دعوت بهاءالله) آورده شده است.[۹۵]

نمونه‌ی سوم، ضرب یکی از شیخیان با قمه توسط یکی از اتباع بهاءالله است. آن شخص شیخی که پیش‌تر مورد تبلیغ ضارب قرارگرفته بود، نزد عموم به بی‌ادبی و بی‌احترامی می‌پرداخت. البته باید گفت که بهاءالله به مؤاخذه‌ی ضارب پرداخت. این رویداد ذیل واقعات سال ۱۲۷۵ ق. (هشت سال پیش از آشکاری کامل دعوت بهاءالله) آورده شده است.[۹۶]

نمونه‌ی چهارم آن است که یکی از بابیان به یکی از زائران کربلا «سخنان نامناسبی» گفت. بهاءالله ازکار او ناراحت شد و دستور داد تا بابیان پراکنده شوند. لذا گروهی از ایشان بغداد را ترک کردند. این رویداد ذیل واقعات سال ۱۲۷۵ ق. (هشت سال پیش از آشکاری کامل دعوت بهاءالله) آورده شده است.[۹۷]

نمونه‌ی پنجم آن است که کنسولگری ایران در بغداد یکی ازکاسبان بابی را به جرم ناسزاگویی به خریدارش ــ که شاهزاده‌خانمی ایرانی بود ــ دستگیرکرد. بهاءالله به بابیان دستور داد تا دکان‌های خود را باز نکنند. سپس به کنسول ایران پیغام داد که اگر او را آزاد نکند، آنچه بر سرش آید خود سبب شده است!

کنسول چنان وحشت کرد که از بغداد به کاظمین رفت و اختیار را به شخصی دیگر داد و او نیز بابی زندانی را آزاد کرد. پس از این واقعه،کنسول به تهران نوشت که کار بابیان به جایی رسیده که یک مجرم را نمی‌تواند نگاه دارد. بعد از آن بود که حکم عزلش از تهران رسید. این رویداد ضمن واقعات سال ۱۲۷۹ ق. (سال آغاز آشکار اما محدود دعوت جدید بهاءالله و چهار سال پیش از آشکاری کامل دعوت او) آورده شده است.[۹۸]

بنابراین، دانسته می‌شود که ارتکاب به خشونت و حتی قتل وکشتن درمیان اتباع بهاءالله از همان زمان اقامت در بغداد دیده می‌شده وگاه با حمایت او نیز همراه بوده است.

دخالت بهاءالله درکشتن بزرگان بابی

شرحی که فاضل مازندرانی ازکشته شدن حاج سیّد محمّد اصفهانی و دو ازلی دیگر عکا آورده، چنین می‌نمایاند که پس از دچار شدن «آن سه نفر مُعرض» به «قهر و عذاب

الهی»، بهاءالله گفت: «اعمال آنها به مقامی رسیده بود که هوا و تراب آنها را به امر رب الارباب اخذ نمود و دست انتقام حق آنها را هلاک کرد.»[۹۹] بهاءالله همچنین، در لوحی خطاب به سیّد مهدی دهجی چنین گفت:

... إنا نهينا الكل عن سفك الدماء. بذلك يشهد كل الألواح وكنت من العالِمين. قد بلغت الشقاوة إلى مقام نطق بغتةً قلم الأعلى بأعلى النداء بين الأرض و السماء بعد الذی سدّت علی وجهه أبواب اللقاء: «قد طالت الأعناق بالنفاق! بيّن أسياف انتقامك يا مهلك العالمين!» فلما نزلت الآيات، اضطرب الأشياء؛ لذا اخترنا زمام القهر بسلطان من عندنا و لکن رشح ما رشح و ظهر ما ظهر؛ قل لك الحمد يا من قبضة قدرتك زمام العالمين!

جمیع ناس را از این‌گونه امورات نهی نمودیم. به قسمی نار شقاوت مشتعل که وارد شد آنچه وارد شد. در سنین معدودات، آن نفوس خبیثه را تحت رداء حفظ محفوظ داشتیم و مع ذلک، آرام نگرفته و در هر یوم ناری و فتنه‌ای ظاهر. امر به مقامی رسید که از کل عزلت گرفته و ابواب معاشرت را سد نمودیم. قد أخذتهم زبانية القهر و جعلهم عبرة للعالمين. مارحم الرحمن تراب قبورهم! و این امر بغتةً واقع شده، اگر تفصیل را استماع نمائید، شهادت می‌دهید که دست قدرت حق اخذ نموده، دخلی به احدی نداشته و ندارد...[۱۰۰]

بهاءالله در بخش عربی گفتار بالا بر آن است که دستور او عدم خونریزی است اما شقاوت آن ازلیان به اندازه‌ای بود که «قلم اعلی» پس از آن‌که هرگونه ملاقات با خود را ممنوع کرده بود، ناگهان با ندایی بلند بانگ برآورد که «نفاق به بالاترین درجه‌ی خود رسیده است؛ پس ای نابودکننده‌ی جهانیان! شمشیر انتقام خود را آشکار کن!» با این ندا بود که بهاءالله «زمام قهر» را با «سلطانی که نزد او بود» به دست گرفت ولی ظاهر شد آنچه ظاهر شد.

وی در قسمت فارسی گفتار خود، مضمون بخش عربی را تکرار کرده اما از ممنوع کردن ملاقات با خود و نه قلم اعلی سخن گفته است. سپس نوشته که آتش قهر آن کسان را فراگرفت و عبرتی بر جهانیان قرارشان داد. در پایان نیز گفته که «دست قدرت حق» آنان را کشت نه کسی دیگر!

بهاءالله بعدها در گفتاری خطاب به صبح ازل چنین آورد که خداوند از حاج سیّد

محمّد اصفهانی انتقام گرفت و او را کشت.[۱۰۱] عباس افندی (عبدالبهاء) درباره‌ی یکی دیگر از آن ازلیان کشته‌شده در عکا گفته که او جمعی را برانگیخته بود تا بهاءالله را بکشند اما هنگامی که «به غایت درجه‌ی جسارت رسیدند، خدا آنها را با شش تن به قتل آورد.»[۱۰۲]

گفتار نخست بهاءالله ــ که دارای دو بخش عربی و فارسی است ــ برای تحلیل این بخش کارگشاست. او در هردو بخش از نادرستی خونریزی سخن گفته و همچنین، افزایش بسیار زیاد نفاق آن ازلیان را یاد کرده است. در بخش عربی از عزلت «قلم اعلی» و در بخش فارسی از عزلت خود سخن گفته است. در بخش عربی از ندای بلند «قلم اعلی» برای نابودی ایشان یاد کرده و نوشته که خود «زمام قهر» را برگزید ولی ظاهر شد آنچه ظاهر شد؛ و در بخش فارسی نیز از فروزش آتش قهر بر ایشان وکشته‌شدن‌شان به «دست قدرت حق» سخن گفته نه کس دیگر!

باید دانست که در ادبیات بهاءالله و پیروانش «قلم اعلی» به گفتارها و نوشته‌های او ــ که وحی آسمانی است ــ گفته می‌شود. به عنوان نمونه، بهاءالله در یکی از آثار خود نوشته: «لعمر الله، اگر معدودی به آنچه حق اراده نموده عمل می‌نمودند، هرآینه انوار آثار قلم اعلی عالم را احاطه می‌نمود.»[۱۰۳] در ادامه نیز خداوند را چنین خطاب کرده: «إلهی إلهی! أید عبادك علی الرجوع إلیك و المشاهدة فی آثار قلمك الأعلی بعینك.»[۱۰۴] همچنین، پیغام‌های انذاری خود به حاج میرزا هادی دولت‌آبادی را «نصایح قلم اعلی» خوانده است: «هادی دولت‌آبادی را به نصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال وهم به یمین یقین توجه کند و از موهوم به شطر قیوم اقبال نماید و به انوار حضرت معلوم فائز شود؛ نصایح قلم اعلی در صخره‌ی صمّا اثر ننمود و ثمری ظاهر نه.»[۱۰۵] بهائیان نیز مجموعه‌ای از آثار بهاءالله را تحت عنوان کلی «آثار قلم اعلی» به چاپ رساندند. پیش از این نیز دیده شد که به روایت ایشان، لوح بهاءالله در پاسخ به ملّا علی‌محمّد سراج «از قلم اعلی نازل گشت.»[۱۰۶]

با این ترتیب، باید گفت که بهاءالله از دستور خود برای کشتن این کسان سخن گفته اما به نهی از قتل نیز پرداخته و نخواسته آشکار بنویسد. بر همین اساس است که

سخنان دیگر او و نیزگفتار پسرش، عباس افندی (عبدالبهاء)، درباره‌ی کشته شدن آن ازلیان به دست خداوند نیز بر همین مسیر باید معنی شود.

در این میان، به سخن نویسندگان بهائی نیز باید توجه داشت. پیش از این گذشت که فاضل مازندرانی در شرح قتل ازلیان عکا نوشت که ایشان «به قهر الهی دچار» و به دست چند تن از بهائیان کشته شدند.[۱۰۷] وی در بیان قتل حاج میرزا احمد کاشانی، هرچند از عدم دخالت بهاءالله سخن گفته، اما قاتل را «جوان شجاع» یاد کرده است.[۱۰۸] با توجه به آنچه ازگفتار بهاءالله آمد، سخن این نویسنده‌ی برجسته‌ی بهائی نیز باید بر همان مسیر معنی شود.

در این میان، باید دانست که بهاءالله در سال‌های بعد نیز به آن دستور خود یا مانند آن ــ که از «قلم اعلی نازل شد» ــ پرداخته اما «ظاهرش» را «مخالف امر جدید» دانسته است:

> اگرچه در اول ایام از قلم اعلی نازل شد آنچه که ظاهرش مخالف امر جدید الهی است، از جمله امثال این فقرات نازل: «قد طالت الأعناق بالنفاق! أین أسیاف قدرتك یا قهّار العالمین؟»، و لکن مقصود از آن نزاع و فساد نبوده، بلکه مقصود اظهار مراتب ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم فراعنه‌ی ارض به مقامی رسیده که از قلم اعلی امثال این آیه نازل!
>
> و حال، وصیت می‌نمائیم عباد الله را که از بعد ببعضی بیانات تمسک ننمایند و سبب ضر عباد نشوند! نصرت در این ظهور اعظم منحصر است به حکمت و بیان جند الله. اعمال طیبه‌ی طاهره و اخلاق مقدسه مرضیه بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله. مکرر این بیان در صحف وکتب و الواح نازل: خذوا یا قوم ما أُمرتم به من لدی الله المهیمن القیوم! إنّه یأمرکم بما یحفظکم و ینفعکم إنه هو الفضال الکریم.[۱۰۹]

نتیجه‌گیری

میرزا حسینعلی بهاءالله به مدت ده سال در بغداد نقش واسطه میان بابیان و رهبر مخفی‌شده‌شان، میرزا یحیی صبح ازل، را برعهده داشت. وی در تمام این مدت به تکاپوهای مخفیانه‌ای برای نشر دعوت جدید خود به عنوان موعود باب و صاحب دین بعد از آیین او می‌پرداخت اما در ظاهر مطیع تام و تمام صبح ازل بود. پس از آن‌که

او دعوت جدید خویش را آشکارکرد، برخی از بزرگان بابی به مخالفت پرداختند. در این میان، بعضی از ایشان توسط هواداران بهاءالله کشته شدند. به روایت ازلیان و بهائیان، آزار مخالفان و حتی کشتن ایشان درمیان اتباع بهاءالله سابقه داشت. در این میان، طرفداران صبح ازل قتل مخالفان بهاءالله را به دستور او دانسته‌اند اما بهائیان در آثار خود با این موضوع مخالفند. درگام نخست، با توجه به نقل‌هایی که هم ازلیان و هم بهائیان درباره‌ی کشته شدن برخی از بزرگان ازلی آورده‌اند، با احتمالی قریب به یقین باید پذیرفت که قتل دیگر بزرگان ازلی مخالف بهاءالله ــ که تنها توسط ازلیان گزارش شده ــ نیزکار بهائیان بوده است. درگام دوم، با تحلیل گفتار بهاءالله ــ که در واقع تنها فاصله‌ای بسیار اندک از صراحت و آشکارگویی دارد ــ باید پذیرفت که او به واقع به کشتن ازلیان عکا دستور داده بود. بر همین اساس است که احتمال کشته شدن دیگر ازلیان به دستور او نیز قابل طرح است.

یادداشت‌ها

۱. میرزا محمّدحسین متولی‌باشی قمی، جواب جناب متولی‌باشی قمی به آمیرزا موسی، ص ۷.
۲. بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تاکر نور، ص ۵۸.
۳. ملّا محمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۲۴.
۴. [نویسنده‌ای ناشناخته]، تاریخ امر، ص ۱۱۵.
۵. نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «شناختی ازعزیه‌خانم نوری»، ص ۱۵، پ ۴۶.
۶. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۱۸۱.
۷. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۵۱.
۸. نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش‌های «زمزمه‌ی دوباره‌ی جناب میرزای ابوی در دعوت جدید»، ص ۱۷۱ و «خطاب جناب میرزای ابوی به حاج سیّد محمّد اصفهانی [(شهید بیان در بغداد وکربلا)]»، ص ۱۹۱.
۹. میرزا مصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی، نسخه‌ی مجموعه‌ی ویلیام میلر، صص ۴۸ و ۴۹.
۱۰. گفتار میرزا حسینعلی بهاءالله مندرج در: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۱۱. گفتار میرزا حسینعلی بهاءالله مندرج در: عبدالحمید اشراق خاوری، مائده‌ی آسمانی، ج ۸، ص ۱۵۰.
۱۲. شوقی ربانی، توقیعات مبارکه (لوح قرن احباء شرق)، ص ۶۱.
۱۳. گفتار میرزا حسینعلی بهاءالله مندرج در: عبدالحمید اشراق خاوری، مائده‌ی آسمانی، ج ۸، ص ۱۵۰.
۱۴. نسخه‌ای از این رساله با شماره‌ی ۲۴۲ در مجموعه‌ی ویلیام میلر در کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.
۱۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۰۴ تا ۳۰۶.
۱۶. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۲۵۱ و ۳۱۲.
۱۷. نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش‌های «زمزمه‌ی دوباره‌ی جناب میرزای ابوی در دعوت جدید»، ص ۱۷۱؛ «نتیجه‌گیری ازگفتارهای جناب میرزای ابوی در بزرگداشت مقام صبح ازل»، ص ۱۹۵ و «عریضه‌ی عبودیت جناب میرزای ابوی به صبح ازل»، ص ۲۳۰.
۱۸. حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، ص ۴۸.
۱۹. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۲۵۱ و ۳۱۲.
۲۰. پیشین ج ۵، ص ۲۵۲.
۲۱. سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۶۱.
۲۲. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۳۱۲ تا ۳۴۴.
۲۳. نسخه‌ای از این کتاب ــ که در این پژوهش نیز مورد استناد قرارگرفته ــ با شماره‌ی F.63(9) در مجموعه‌ی ادوارد براون در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود.
۲۴. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۵۰.
۲۵. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۳.
۲۶. ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۲۴.
۲۷. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۱۸۱.
۲۸. نسخه‌ای از این نوشته ــ که در پژوهش حاضر نیز مورد استناد قرارگرفته ــ ضمن کتابچه‌ی F.25 در مجموعه‌ی ادوارد براون در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود.
۲۹. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۴.
۳۰. ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۲۴.
۳۱. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۷.

۳۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۱۵۴.
۳۳. میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سیّد مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الأعداء، ص ۲۶۶.
۳۴. نسخه‌ای خطی از این رساله با شماره‌ی F.24(9) در مجموعه‌ی ادوارد براون در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود.
۳۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۱۵۴.
۳۶. نسخه‌ای عکسی از این رساله با خط محمّدصادق ابراهیمی (از شهداء بیان) در دست است و در این پژوهش با عنوان کتاب سراج مورد استفاده قرارگرفته است.
۳۷. این رساله با شماره‌ی ۷۶ در میان نسخه‌های چاپ عکسی آرشیو ملی بهائی ایران (INBA) قرار داده شده است. معرفی این رساله چنین است: «علی‌محمّد معروف به سراج‌الذاکرین ــ که برادر حرم ثانی حضرت نقطه‌ی اولی جل ذکره الأعلی بود ــ عریضه‌ای به ساحت اقدس جمال قدم ــ جل جلاله ــ معروض داشته و این لوح در جواب اسئله‌ی او از قلم اعلی نازل گشته است.»
۳۸. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، بخش نخست، ج ۸، ص ۵۰۶.
۳۹. محمّد قزوینی، یادداشت‌های قزوینی، ج ۸، صص ۲۵۹ و ۲۶۰. ناصر دولت‌آبادی نیز در اصل مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین و نه صورت چاپ‌شده‌اش از نگاشته شدن این کتاب توسط جدّ خود، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، سخن گفته است. (نک.: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۵۹)
۴۰. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، ص ۴.
۴۱. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، دولت‌آبادی، هادی.
۴۲. نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، رویکرد اعتقادی حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در پاسخ به بهائیان.
۴۳. نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «شناختی از میرزا مصطفی کاتب»، ص ۷۷.
۴۴. نک.: پیشین، بخش «آثار حاج میرزا احمد کرمانی در رد دعوت بهاءالله»، صص ۶۸ تا ۷۴.
۴۵. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، صص ۳۱۲ تا ۳۳۰.
۴۶. نسخه‌ای از این رساله با شماره‌ی ۲۳۰ در مجموعه‌ی ویلیام میلر در کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.
۴۷. نک.: سیّد مهدی سرلتی، وصیتنامه، بیشتر صفحات.

۴۸. ملّا محمّدجعفر نراقی، گلزار قدسی، صص ۱۲ تا ۱۹: بخش «تبری‌نامه از میرزا حسینعلی بهاء من کلام شهباز ازل جعفر ۳۵۳».

۴۹. نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش‌های «نمونه‌هایی از سلوک جناب میرزای ابوی در بی‌دینی»، ص ۲۱۴ و «بابیان کشته‌شده به دستور جناب میرزای ابوی»، ص ۱۷۲. لازم به یادآوری است که در بخش دوم یادشده، دستور بهاءالله بر قتل مخالفان توسط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی به رساله‌ی عمّه افزوده شده است.

۵۰. رونوشت از زندگی‌نامه‌ی خودنوشت فاطمه‌خانم، مندرج در: میرزا مصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی، نسخه‌ی مجموعه‌ی ویلیام میلر، صص ۵۸ و ۵۹.

۵۱. حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، ص ۶۵.

۵۲. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۳۰۴.

۵۳. حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، صص ۶۵ تا ۶۸.

۵۴. شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص ۵۲ و ۵۴.

۵۵. [ناصر دولت‌آبادی]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، صص ۲ و ۳.

۵۶. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۳۰۸.

۵۷. ملّا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۷۶.

۵۸. شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص ۴۸ تا ۵۰.

۵۹. حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، ص ۶۶.

۶۰. پیشین، ص ۶۶.

۶۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۳۰۴.

۶۲. رونوشت از زندگی‌نامه‌ی خودنوشت فاطمه‌خانم، مندرج در: میرزا مصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی، نسخه‌ی مجموعه‌ی ویلیام میلر، ص ۵۸.

۶۳. حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، ص ۶۷.

۶۴. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۳۰۴.

۶۵. حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، ص ۶۷.

۶۶. پیشین، ص ۶۷. روایت بهائیان درباره‌ی خودکشی سیّد اسماعیل زواره‌ای (به سال ۱۲۷۵ق.) آن است که «ازمشاهده‌ی احوال و آثار مبارکه، حالت عشق و جذبه به او دست داد» و عاقبت «به کنار دجله، عقب تکیه‌ی بکتاش رفته، در آن موقع که مردم ذهاب و ایاب می‌کردند، روی به بیت ابهی نشسته، حلقوم خویش را با تیغ برید و خون در داخل دجله ریخت...» (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۱۹۱ و ۱۹۲)

۶۷. سیّد مهدی دهجی، رساله، ص ۳۶.
۶۸. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۵.
۶۹. او، میرزا نصرالله تفرشی (برادر همسر صبح ازل) بود. (نک.: میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۳۰۶)
۷۰. حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، صص ۶۷ و ۶۸.
۷۱. آن زن، بدرجهان‌خانم بود. (حاشیه بر ترجمه‌ی تاریخ باب از زبان روسی، ص ۱۱۷) او بعدها مادر همسران میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی شد. (نک.: عطیه روحی، شجره‌نامه‌ی نوادگان صبح ازل)
۷۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۲۰۷.
۷۳. رونوشت از زندگی‌نامه‌ی خودنوشت فاطمه‌خانم، مندرج در: میرزا مصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی، نسخه‌ی مجموعه‌ی ویلیام میلر، ص ۵۸. به روایت بهائیان، این زن از ازلیان بود و مورد نفرت بهاءالله قرار داشت (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، صص ۲۳۴ و ۲۳۵) و در شمار حامیان بزرگ صبح ازل به شمار می‌رفت. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۵)
۷۴. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۱۶۳.
۷۵. سیّد مهدی دهجی، رساله، صص ۲۸۶ و ۲۸۷.
۷۶. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، صص ۱۶۳ تا ۱۶۷.
۷۷. پیشین، ج ۵، صص ۲۰۴، ۲۰۶ و ۲۰۷.
۷۸. به عنوان نمونه، نک.: حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، مقدمه‌ی ادوارد براون، صص یب تا یو.
۷۹. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۱۰۶.
۸۰. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ص ۱۸۱.
۸۱. شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۶۱.
۸۲. پیشین، ص ۶۱.
۸۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۹.
۸۴. پیشین، ج ۵، صص ۱۰ تا ۱۶.
۸۵. عباس افندی در رساله‌ای که درباره‌ی پیشگامان آیین بهائی نگاشته، میرزا مصطفی را «از جمله‌ی نفوس طیبه‌ی طاهره» و «از قدمای احباء الله» یاد کرده و خلاصه‌ای از کوشش‌های او در رواج تعالیم بهاءالله را آورده است. ([عباس عبدالبهاء]، تذکرة الوفاء فی ترجمة حیاة قدماء الأحباء، صص ۲۲۷ تا ۲۳۰)

۸۶. میرزا حیدرعلی اسکویی، تاریخ نفوس مهمه‌ای که در آذربایجان در یوم ظهور پیدا شده‌اند، ص ۳۱.
۸۷. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۶۵۰.
۸۸. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۳۰۸.
۸۹. پیشین، ص ۲۸۲.
۹۰. حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، ص ۶۷.
۹۱. نک.: پیش از این، جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین، بخش «راحتی جناب میرزای ابوی در بغداد و آزار مردم از جانب اتباع ایشان»، ص ۱۷۹.
۹۲. نک.: پیشین، بخش «بابیان کشته‌شده به دستور جناب میرزای ابوی»، ص ۱۷۲.
۹۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۱۷۴ تا ۱۷۶.
۹۴. پیشین، ص ۱۷۴.
۹۵. پیشین، صص ۱۷۷ تا ۱۸۰.
۹۶. پیشین، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.
۹۷. پیشین، ص ۱۹۵.
۹۸. پیشین، صص ۲۴۶ و ۲۴۷.
۹۹. پیشین، ج ۵، ص ۱۶۴، پاورقی.
۱۰۰. پیشین، ج ۵، ص ۱۶۸.
۱۰۱. پیشین، ج ۱، ص ۱۵۱.
۱۰۲. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۴، صص ۱۷ و ۱۸.
۱۰۳. میرزا حسینعلی بهاءالله، اقتدارات، ص ۱۱.
۱۰۴. پیشین، ص ۱۲.
۱۰۵. میرزا حسینعلی بهاءالله، اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۷.
۱۰۶. نک.: همین پیوست، ص ۳۹۲، پ ۳۷.
۱۰۷. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۱۶۳.
۱۰۸. پیشین، ج ۵، ص ۹.
۱۰۹. میرزا حسینعلی بهاءالله، اشراقات و چند لوح دیگر، صص ۱۵ و ۱۶.

کتاب‌نامه

آدمیت، فریدون. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی. تهران، کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۴۶.

ــــــــــ. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. تهران، انتشارات پیام، بی‌تا. (زمان ثبت: ۲۵۳۵).

آواره، عبدالحسین. الکواکب الدریة فی مآثر البهائیة. مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۴۲ق.

[ابراهیمی، محمّدصادق؛ دولت‌آبادی، قمرتاج]. قسمتی از الواح خط نقطه‌ی اولی و آقا سیّد حسین کاتب. بی‌جا. [تهران]، بی‌نا. [چاپ ازلیان]، بی‌تا. [حدود ۱۳۳۶].

الأحسایی، الشیخ أحمد. الرسالة الرشتیة. المندرجة فی: الأحسائی، الشیخ أحمد بن زین‌الدین. جوامع الکلم. ج ۸، صص ۳۰۹ إلی ۴۵۶، البصرة، مطبعة الغدیر، ۱۴۳۰ق.

احمدی کرمانی، شیخ یحیی. تاریخ یحیی. با تصحیح و توضیح شمس‌الدین نجمی، کرمان، انتشارات دانشگاه شهید باهنرکرمان، ۱۳۸۶.

ــــــــــ. فرماندهان کرمان. تصحیح و تحشیه: محمّدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶.

اسکویی، میرزا حیدرعلی. تاریخ نفوس مهمه‌ای که در آذربایجان دریوم ظهورپیدا شده‌اند. نسخه‌ی خطی.

اشراق خاوری، عبدالحمید. مائده‌ی آسمانی. بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ج ۵ (بی‌تا.)، ج ۴، ۷ و ۸ (۱۲۹ بدیع).

اصفهانی، میرزا حیدرعلی. بهجة الصدور. بمبئی، بی نا.، ۱۳۳۱ق.

ــــــــــ. دلائل العرفان. چاپ سنگی.

اعتمادالسلطنه، محمّدحسن‌خان. المآثر و الآثار. بی‌جا.، انتشارات کتابخانه‌ی سنایی، بی‌تا.

افنان، ابوالقاسم. عهد اعلی (زندگانی حضرت باب). با همکاری هماتاج بازیار، آکسفورد، انتشارات ONEWORLD، بی‌تا.

الإمامی الخوئی، صدرالإسلام محمّدأمین. مرآة الشرق. تصحیح و تقدیم: علی الصدرائی الخوئی، قم، مکتبة سماحة آیةالله العظمی المرعشی النجفی الکبری، ۱۴۲۷ق.
امین، میرزا مهدی. دلیل المتحیرین. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۵۸.
باب، میرزا علی‌محمّد. بیان عربی و لوح هیکل الدین. بی‌جا.، بی‌نا. [چاپ ازلیان به خط محمّد صادق ابراهیمی]، بی‌تا.
ــــــــ. بیان فارسی. بی‌جا.، بی‌نا. [چاپ ازلیان به خط نستعلیق]، بی‌تا.
ــــــــ. تفسیر سوره‌ی بقره. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۶۸.
ــــــــ. تفسیر سوره‌ی یوسف. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی، ش ۶۷۴۵.
ــــــــ. تفسیر سوره‌ی یوسف. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۶۹.
ــــــــ. پنج شأن. بی‌جا.، بی‌نا. [چاپ عکسی ازلیان به خط محمّدصادق ابراهیمی]، بی‌تا.
ــــــــ. دلائل سبعه. بی‌جا. [تهران]، بی‌نا. [چاپ ازلیان]، بی‌تا.
ــــــــ. رساله‌ای بدون نام.[۱] نسخه‌ی عکسی، همراه با پی‌گفتار محمّدصادق ابراهیمی.
ــــــــ. سی و دو نامه.[۲] نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ضمن کتابچه‌ی F.21(9).
ــــــــ. صحیفه‌ی رضویه. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ضمن کتابچه‌ی F.28(9).
ــــــــ. صحیفه‌ی مخزونه. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۴۳.
بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران. تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۳.
بحرالعلوم کرمانی، مهدی. حاشیه بر ترجمه‌ی تاریخ باب از زبان روسی. کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۶۱.[۳]

۱. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.
۲. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.
۳. در این ترجمه برخی حاشیه‌ها با امضای «م. ه. ۱۴» بوده و برخی نیز از شخصی بی‌امضاست. چنان‌که پیش از این گذشت، این امضا از آن شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی بوده و از این روست که او به عنوان نویسنده‌ی حاشیه یاد شده است. (نک.: پیش از این، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، بخش «شناختی از شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی»، ص ۸۸)

براون، ادوارد. انقلاب ایران. ترجمه‌ی احمد پژوه، تهران، کانون معرفت، ۱۳۳۸.
بهاءالله، میرزا حسینعلی. اشراقات و چند لوح دیگر. بی‌جا.، بی‌نا. (چاپ سنگی)، بی‌تا.
______. اقتدارات. بی‌جا.، بی‌نا. (چاپ سنگی)، بی‌تا.
______. اقدس. بی‌جا. [بمبئی]، بی‌نا. (چاپ سنگی)، ۱۳۰۸ق.
______. ایقان. هوفهایم (آلمان)، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات بهائی آلمان، ۱۵۵ بدیع.
______. بدیع. بی‌جا.، بی‌نا. (چاپ سنگی از روی خط زین‌المقربین)، بی‌تا.
______. لوح ملاّ علی‌محمّد سراج. نسخه‌ی چاپ عکسی، آرشیو ملی بهائی ایران (INBA)، ش ۷۶.
______. لوح مبارک خطاب به شیخ محمّدتقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی. بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.
______. مجموعه‌ی الواح. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۳۵.
بیات مختاری، مهدی. خورشید شرق در سده‌ی سوم: فضل بن شاذان نیشابوری. قم، مؤسسه‌ی کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۲.
تاجرهمدانی، آقا محمّدتقی. إحقاق الحق للقائم بالحق. تهران، چاپ سنگی، [حدود ۱۳۲۷ق.].
تقویم تاریخ بدیع. نسخه‌ی خطی.[1]
تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمّد. غرر الحکم و درر الکلم. قم. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۶۶.
تنکابنی، محمّد بن سلیمان. قصص العلماء. به کوشش محمّدرضا برزگر خالقی و عفّت کرباسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
چرچیل، جورج پ.. فرهنگ رجال قاجار. به اهتمام غلامحسین میرزاصالح، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۹.
چهاردهی، نورالدین. باب کیست و سخن او چیست؟ تهران، انتشارات فتحی، ۱۳۶۳.
حاشیه بر ترجمه‌ی تاریخ باب از زبان روسی. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۶۱.[2]
الحسینی البحرانی، السیّد هاشم. البرهان فی تفسیر القرآن. تهران، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ق.

۱. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.
۲. همان‌گونه که گذشت، در این ترجمه برخی حاشیه‌ها از شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی و برخی نیز از شخصی بی‌امضاست.

دبستانی کرمانی، محمود. سرگذشت حاج میرزا احمد کرمانی. نسخه‌ی تایپی.[۱]
________. میرزا آقاخان کرمانی. یغما، س ۲، ش ۶، صص ۲۵۵ تا ۲۶۰، شهریور ۱۳۲۸.
دولت‌آبادی، حاج میرزا هادی، فصل الکلام. نسخه‌ی خطی.
دولت‌آبادی، قمرتاج. حدیث نفس. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی قمرتاج دولت‌آبادی.[۲]
[دولت‌آبادی، ناصر]، مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین، مندرج در: عزیه‌خانم. تنبیه النائمین. بی‌جا. [تهران]، بی‌نا. [چاپ ازلیان]، بی‌تا.
________. به یاد صدمین سال شهادت نابغه‌ی دوران قرةالعین. بی‌جا. [تهران]، بی‌نا. [چاپ ازلیان]، بی‌تا.
دولت‌آبادی، ناصر. یادداشت‌های تاریخی. نسخه‌ی خطی.[۳]
دولت‌آبادی، یحیی. حیات یحیی. تهران، انتشارات عطار و انتشارات فردوس، ۱۳۶۲.
دهجی، سیّد مهدی. رساله. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش F.57(9).
ربانی، شوقی. توقیعات مبارکه (لوح قرن احباء شرق: نوروز ۱۰۱ بدیع). بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع.
________. قرن بدیع (ترجمه‌ی God Passes By)، ترجمه‌ی نصرالله مودت، ج ۲، بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.
رستگار، نصرالله. تاریخ حضرت صدرالصدور. تهران، لجنه‌ی ملی نشر آثار امری، ۱۰۴ بدیع، ۱۳۲۶.
رضوانی، محمّداسماعیل. انقلاب مشروطیت. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
رفیعی طاری، محمّدباقر. ذکر بدیع شیخ محمّدرفیع. بی‌جا.، بی‌نا.، بی‌تا. [ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۳۵۰].
روحی، عطاءالملک. شرح حال شیخ محمود افضل الملک. مندرج در: افضل الملک کرمانی، شیخ محمود، جغرافیای بلوچستان. یادگار، س ۵، ش ۸ و ۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸.
روحی، عطیه. اسامی اولاد و احفاد و اخلاف مرحوم میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری. بی‌جا.، بی‌نا. [چاپ ازلیان]، بی‌تا.

۱. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.
۲. این نسخه پیش‌تر با همین نام در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی قمرتاج دولت‌آبادی) قرار داشت.
۳. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.

ــــــــــــ. شجره‌نامه‌ی نوادگان صبح ازل. بی‌جا.، بی‌نا. [چاپ ازلیان]، بی‌تا.
ــــــــــــ. شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، نسخه‌ی خطی.
روحی (سرلتی)، هما. زنی از کرمان با خاطراتی از انقلاب ایران. تورنتو، هما روحی (سرلتی)، ۲۰۰۸م.
زینلی، غلامحسین. دوازده جانشین (پژوهشی در باب احادیث خلفای اثنی‌عشر)، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸.
سه‌دهی، عبدالخالق. وصیت‌نامه. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۳۰.
سراج، ملّا علی‌محمّد. کتاب سراج، بی‌جا.، بی‌نا. [چاپ عکسی ازلیان به خط محمّدصادق ابراهیمی]، بی‌تا.
سرلتی، سیّد حبیب‌الله. یادداشت‌های تاریخی. نسخه‌ی خطی.[1]
سرلتی، سیّد مهدی. وصیت‌نامه. نسخه‌ی خطی.
سلیمانی اردکانی، عزیزالله. مصابیح هدایت. بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ج ۱ (۱۲۱ بدیع)، ج ۳ (۱۲۳ بدیع)، ج ۵ (۱۱۸ بدیع)، ج ۶ (۱۲۵ بدیع).
سمندر قزوینی، کاظم. تاریخ سمندر. بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.
[سیاح محلاتی، حاج محمّدعلی]. خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۶.
شاهرودی، شیخ احمد. إیقاظ النائمین. بی‌جا.، مطبعه‌ی نهضت شرق، ۱۳۴۲ق.
ــــــــــــ. إیقاظ النائمین. مندرج در: شاهرودی، شیخ احمد. راهنمای دین. بی‌جا.، چاپخانه‌ی حیدری، ۱۳۴۳.
ــــــــــــ. بیدارکننده‌ی غافلان فتنه‌ی باب و بهاء [= تنبیه الغافلین]. تحقیق: علی امیرمستوفیان، تهران، نشر راه نیکان، ۱۳۹۴.
ــــــــــــ. پاسخ پریشان‌گویی باب و بهاء [= مرآت العارفین فی دفع شبهات المبطلین]. به تحقیق علی امیرمستوفیان، تهران، نشر راه نیکان، ۱۳۹۰.
ــــــــــــ. حق المبین. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۲.
ــــــــــــ. مرآت العارفین فی دفع شبهات المبطلین. مندرج در: شاهرودی، شیخ احمد. راهنمای دین. بی‌جا.، چاپخانه‌ی حیدری، ۱۳۴۳.

---
۱. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.

[شریف رضی، محمّد بن حسین]، نهج البلاغة. ترجمه‌ی سیّد جعفر شهیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
شریف کاشانی، شیخ محمّدمهدی. تاریخ جعفری. نسخه‌ی خطی.
ـــــــ. جواب سؤالات بعضی از احبّه‌ی ارض کاف. نسخه‌ی خطی.[۱]
ـــــــ. واقعات اتفاقیه در روزگار. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
شیخ‌الممالک قمی، شیخ مهدی. تاریخ بی‌غرض. نسخه‌ی خطی.
صبح ازل، میرزا یحیی. بعضی از الواح.[۲] نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۳۳.
ـــــــ. خلاصة الأحکام. ترجمه‌ی حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، نسخه‌ی خطی.
ـــــــ. کتاب الوصیة فی تعیین الشهداء. نسخه‌ی خطی.
ـــــــ. مستیقظ. بی‌جا. [تهران]، بی‌نا. [چاپ ازلیان از روی خط میرزا یحیی صبح ازل]، بی‌تا.
ـــــــ. هفت بحر. بی‌جا.، بی‌نا. [چاپ ازلیان از روی خط محمّدصادق ابراهیمی]، بی‌تا.
الصدر، السیّد حسن. تکملة أمل الآمل. تحقیق: حسین علی محفوظ، عبدالکریم الدباغ، عدنان الدباغ، بیروت، دار المؤرخ العربی، ۱۴۲۹ق.
صنعتی‌زاده‌ی کرمانی، عبدالحسین. روزگاری که گذشت. تهران، چاپخانه‌ی تابان، ۱۳۴۶.
[عبدالبهاء، عباس]، تذکرة الوفاء فی ترجمة قدماء الأحباء. حیفا، المطبعة العباسیة، ۱۳۴۳ق.
ـــــــ. مقاله‌ی شخصی سیاح که در تفصیل قضیه‌ی باب نوشته است. بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.
ـــــــ. مکاتیب عبدالبهاء. ج ۲، بی‌جا. [قاهره]، بی‌نا. [مطبعة فرج‌الله ذکی الکردی]، بی‌تا.
عزیه‌خانم. تنبیه النائمین. [به کوشش محمّدصادق ابراهیمی و ناصر دولت‌آبادی]، بی‌جا. [تهران]، بی‌نا. [چاپ ازلیان]، بی‌تا.
ـــــــ. تنبیه النائمین، نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش. F.62(10).
ـــــــ. تنبیه النائمین. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه‌ی علی‌اصغرخان حکمت شیرازی، ش ۳۱۰.

۱. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.
۲. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.

ـــــــــــ. تنبیه النائمین. نسخه‌ی خطی [در این کتاب: نسخه‌ی کاتب].
[علی بن الحسین زین‌العابدین]. الصحیفة السجادیة. بی‌جا.، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶.
علی بن موسی بن طاووس. الإقبال بالأعمال الحسنة. تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۷.
ـــــــــــ. جمال الأُسبوع بکمال العمل المشروع. تحقیق: جواد القیومی الجزءای الإصفهانی، تهران، مؤسسة الآفاق، ۱۳۷۱.
فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار خصوصی. بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ج ۱ و ۲ (۱۲۴ بدیع)، ج ۳ (۱۲۸ بدیع)، ج ۴ و ۵ (۱۲۹ بدیع).
ـــــــــــ. تاریخ ظهور الحق. ج ۱، ۲، ۴، ۵، ۶ و ۷ (نسخه‌ی خطی)، ج ۳ (بی‌جا.، بی‌نا. [چاپ بهائیان]، بی‌تا)، ج ۸، بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، بخش نخست (۱۳۱ بدیع) و بخش دوم (۱۳۲ بدیع).
قاسمی، علی‌محمّد. یادداشت درباره‌ی میرزا مصطفی کاتب. نسخه‌ی خطی.[۱]
القاضی التستری الشهید، الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة. عنی بتصحیحه جلال‌الدین الحسینی، بی‌جا.، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۶۷ق.
قزوینی، محمّد. وفیات معاصرین، یادگار، آذر و دی ۱۳۲۷.
القمی، محمّد بن علی بن بابویه. کمال الدین و تمام النعمة. صححه و علق علیه علی‌أکبر الغفاری، طهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۹۵ق.
ـــــــــــ. من لایحضره الفقیه. قم، مؤسسه‌ی انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۴۱۳ق.
قهیر، ملّا رجبعلی. کتاب ملّا رجبعلی قهیر. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش F.24(9).
کاتب، میرزا مصطفی. جواب لوح جناب عباس افندی. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۲۶.[۲]
ـــــــــــ. جواب لوح جناب عباس افندی. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش F.65(7).[۳]
ـــــــــــ. نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۳۹.

۱. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.
۲. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.
۳. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.

کاشانی، حاجی میرزا جانی. نقطة الکاف. به کوشش ادوارد براون، لیدن، مطبعه‌ی بریل، ۱۳۲۸ق.
کردستانی، سعیدخان. شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی. نسخه‌ی تایپی، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، مجموعه‌ی CO385، جعبه‌ی شماره‌ی ۴.[۱]
کرمانی، میرزا آقاخان؛ روحی، شیخ احمد. حکمت نظری. نسخه‌ی خطی به خط میرزا مهدی امین.
ـــــــــ. هشت بهشت. بی‌جا.، بی‌نا. [چاپ بابیان]، بی‌تا، [۱۳۳۹].
ـــــــــ. هشت بهشت. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش F.54(8).
الکلینی، محمّد بن یعقوب. الکافی. تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵.
گلپایگانی، میرزا ابوالفضل؛ گلپایگانی، سیّد مهدی. کشف الغطاء عن حیل الأعداء. تاشکند، بی‌نا.، بی‌تا.
لسان‌الملک سپهر، میرزا محمّدتقی‌خان. ناسخ التواریخ (سلاطین قاجاریه). تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۸۵ق.
متولی‌باشی قمی، میرزا محمّدحسین. جواب جناب متولی‌باشی قمی به آمیرزا موسی، نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ضمن کتابچه‌ی F.25.
المجلسی، محمّدباقر. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
مجموعه‌ی اسناد و مدارک چاپ‌نشده درباره‌ی سیّد جمال‌الدین مشهور به افغانی. به کوشش اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
مرآتی نوری، بدیعه. وقایع راستین تاکر نور. بی‌جا. [نسخه‌ی تایپی]، بی‌تا.
مراغه‌ای، حاج زین‌العابدین. سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیگ. به کوشش م.ع. سپانلو، تهران، نشر اسفار، ۱۳۶۴.
مطهری، مرتضی. پیامبر امّی. مشهد، انتشارات وحی برای جوانان، بی‌نا.
مفتون یزدی، حاج فتح‌الله. باب و بهاء را بشناسید. حیدرآباد دکن، Public Printing Press, Afzal Gunj Hyd Dn. (چاپ سنگی)، بی‌تا.[۲]
ملک‌خسروی نوری، محمّدعلی. اقلیم نور. بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.

۱. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را مصحح کتاب تنبیه النائمین بر آن گذاشته است.
۲. مقدمه‌ی کتاب تاریخ ۱۳۷۰ق. داشته و صفحه‌ی پایانی آن تاریخ ۱۳۷۱ق. را داراست.

ملک‌زاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۲.
منتخبات آثار از آیات حضرت نقطه‌ی اولی عز اسمه الأعلی. بی‌جا.، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
ناظم‌الاسلام کرمانی، محمّد. تاریخ بیداری ایرانیان. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه و انتشارات نوین، ۱۳۶۲.
نبوی رضوی، سیّد مقداد. بهائیان ایران، جنوب ترکستان و قفقاز (معرفی و نقد کتاب *The Baha'is of Iran, Transcaspia and the Caucasus*)، فصلنامه‌ی نقد کتاب اسلام و ایران، ش ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۳.
ــــــــ. تاریخ فرقه‌ی بابیّه در بغداد (۱۲۶۸ تا ۱۲۸۰ق.). پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
ــــــــ. تاریخ مکتوم. تهران، انتشارات پردیس دانش [با همکاری شرکت نشر و پژوهش شیرازه‌ی کتاب]، ۱۳۹۳.
ــــــــ. دولت‌آبادی، هادی. دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۱۸، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ۱۳۹۲.
ــــــــ. رویکرد اعتقادی حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در پاسخ به بهائیان. فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۵۳ و ۵۴، بهار و تابستان ۱۳۸۹.
ــــــــ. نقش وقایع‌نگاران بابی درگزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران. فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۶۱ و ۶۲، بهار ۱۳۹۱.
نراقی، ملّا محمّدجعفر. تذکرة الغافلین. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش (9) F.63.
ــــــــ. گلزار قدسی. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۷۷۹.
النوری الطبرسی، الحاج میرزا حسین. کشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار. تحقیق: احمد علی مجید الحلی، کربلاء، العتبة المقدسة العباسیة، ۱۴۳۱ق.[1]
ــــــــ. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. قم، مؤسسة آل البیت لإحیاء التراث، ۱۴۰۸ق.
[نویسنده‌ای ناشناخته]، تاریخ امر. نسخه‌ی عکسی.
[نویسنده‌ای ناشناخته]. رساله‌ی کاتب کرمانی، تصحیح و تحشیه: محمّدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶.

---

۱. چاپ پیشین این کتاب به سال ۱۴۰۰ق. از سوی مکتبة نینوی الحدیثة در تهران انجام شده است.

ورام بن أبی‌فراس. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام. قم، مکتبة الفقیه، بی‌تا.
وفائی شوشتری، ملّا فتح‌الله. شهاب ثاقب. مندرج در: وفائی شوشتری، ملّا فتح‌الله. دیوان وفائی (به انضمام سه رساله‌ی معرفتی). تصحیح و پاورقی: محمّد فربودی، قم، نشر صلوات، ۱۳۸۳.
هدائی، ابوتراب. دین نیست بهائیت. تهران، انتشارات فراهانی، چاپ سوم، بی‌تا.
هروی اصفهانی، ملّا محمّدتقی. رساله‌ای در احوال باب ضلالت‌مآب و تابعین او. مندرج در: جشن‌نامه‌ی استاد سیّد احمد حسینی اشکوری. به کوشش رسول جعفریان، تهران، نشر علم، ۱۳۹۲.

Browne, Edward G., *A Descriptive Catalogoue of the Oriental MSS. Belonging to the late E. G. Browne*. Completed and Edited with a Memoir of the Author and a Bibliography of His Writings by Reynold A. Nicholson, Cambridge: at the University Press, 1932.

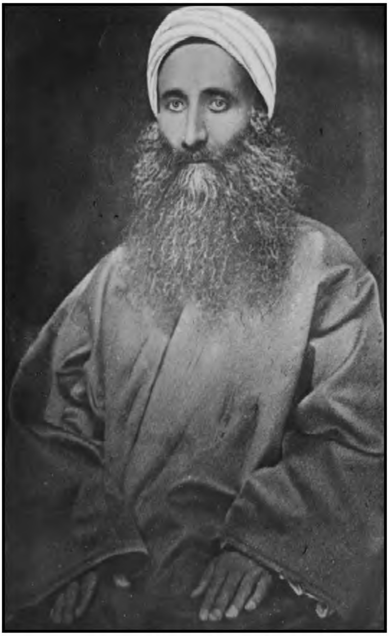
__________ , *Materials for the Study of the Babi Religion*. Cambridge: at the University Press, 1918.

Miller, William McElwee, *Ten Muslims Meet Christ*. William B. Eerdmans Publishing Company, Grand Rapids, Michigan.

تصاویر و اسناد



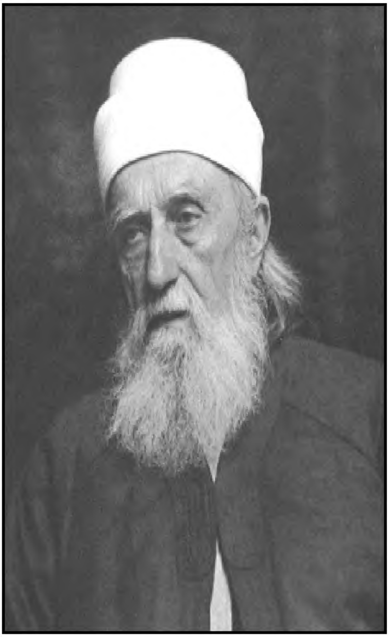
تصویر شماره‌ی ۱. میرزا علی‌محمّد باب



تصویر شماره‌ی ۲. میرزا یحیی صبح ازل



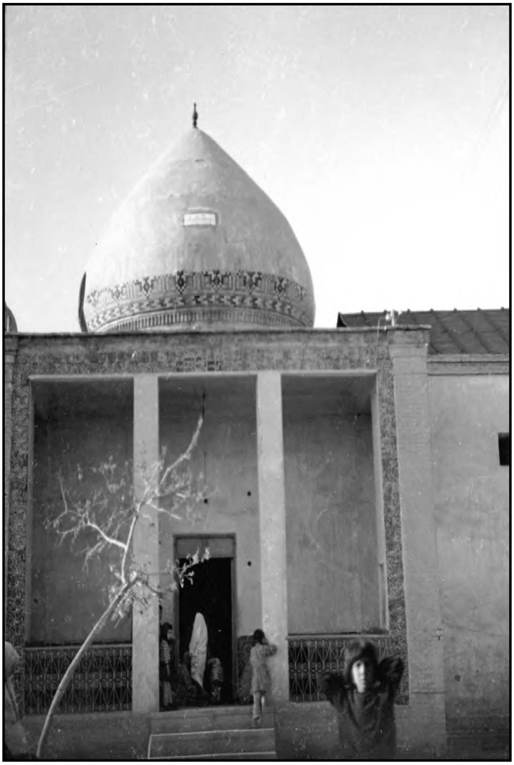
تصویر شماره‌ی ۳. میرزا حسینعلی بهاءالله



تصویر شماره‌ی ۴. عباس عبدالبهاء

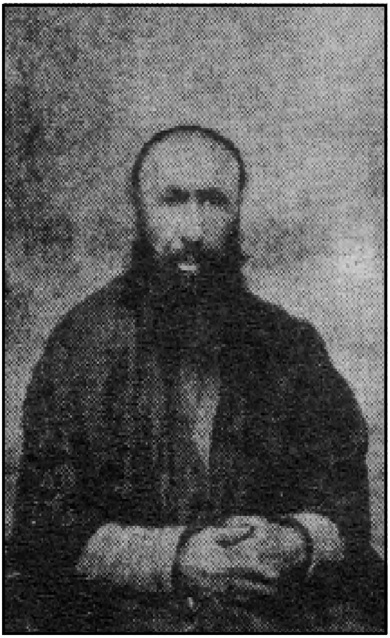


تصویر شماره‌ی ۵. عزیه‌خانم (خواهر صبح ازل و بهاءالله: شخص نشسته در سمت راست)، فاطمه‌خانم (خواهر صبح ازل و بهاءالله: شخص نشسته در سمت چپ)، مریم‌سلطان‌خانم (دختر صبح ازل که حدود چهل روز پس از وفات عزیه‌خانم درگذشت: شخص ایستاده در سمت چپ) و زمزم‌خانم (دختر فاطمه‌خانم و عروس شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین: شخص ایستاده درکنار عزیه‌خانم) در میان جمعی از منسوبان میرزا یحیی صبح ازل. (مجموعه‌ی اسناد علی روحی)



تصویر شماره‌ی ۶. نمای قدیمی امام‌زاده معصوم. این مکان را برخی ازلیان محل دفن باب پیش از انتقال به فلسطین می‌دانستند و آرامگاهی را که بهائیان در فلسطین اعتقاد دارند، مقدس نمی‌دانستند. در محدوده‌ی این امام‌زاده، برخی بزرگان ازلیان چون فاطمه‌خانم (همسر دوم باب، مشهور به «عمه‌جان»)، عزیه‌خانم (خواهر صبح ازل)، شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، حاج محمّدصادق مهاجر (فرزند ملّا علی‌محمّد سراج)، عبدالخالق سه‌دهی (از فعالان بابی مشروطه‌خواه) و . . . به خاک سپرده شده‌اند. آرامگاه گروهی از بزرگان بهائیان چون ملّا علی‌اکبر شهمیرزادی (از ایادی امرالله)، میرزا محمّدتقی ابن‌ابهر (از ایادی امرالله)، میرزا حسن ادیب طالقانی (از ایادی امرالله) و . . . نیز آنجاست.[۱]

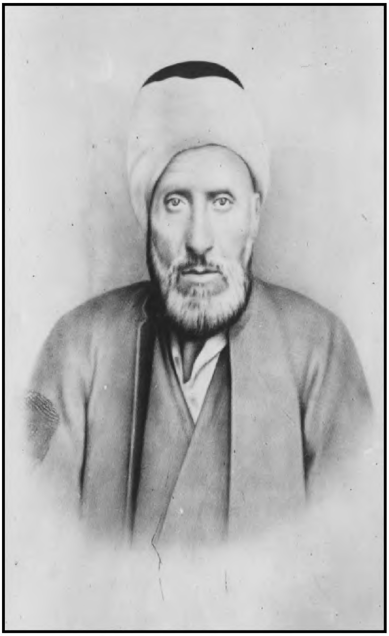
۱. برای آگاهی از فهرست بهائیانی که در امام‌زاده معصوم دفن شده‌اند، نک.: نصرالله رستگار، تاریخ حضرت صدر الصدور، صص ۴۱۷ و ۴۱۸.



تصویر شماره‌ی ۷. شیخ مهدی بحرالعلوم



تصویر شماره‌ی ۸. شیخ محمّدمهدی شریف



تصویر شماره‌ی ۹. میرزا مصطفی کاتب

فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین

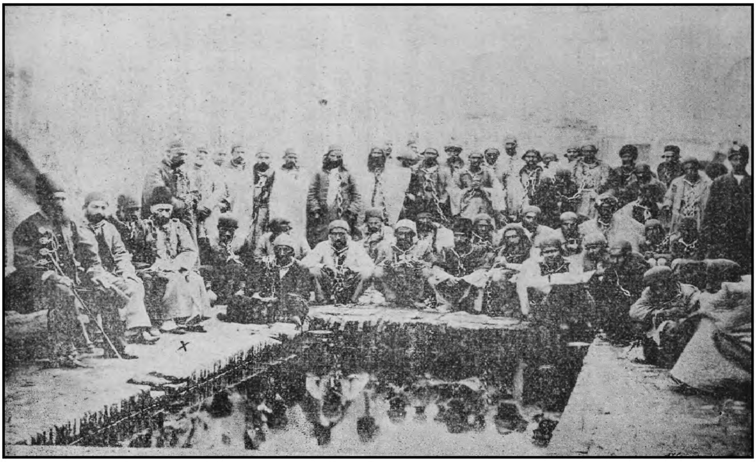


تصویر شماره‌ی ۱۰. حاج میرزا احمد کرمانی (صاحب دو نوشته‌ی ردیه‌ی ضمیمه به تنبیه النائمین) در زمان دستگیری سال ۱۳۰۸ ق. که مدتی پس از اخراج سیّد جمال‌الدین افغانی از ایران رخ داد. عبدالحسین صنعتی‌زاده‌ی کرمانی ــ که از ازلیان آگاه کرمان بود ــ درباره‌ی این عکس نوشته: «آخرین عکسی که ازمرحوم حاج میرزا احمد که درکُند و بند و زنجیر با رخت و لباس عاریتی که روی قالی نشسته.»[۱] ناصر دولت‌آبادی (ازمحققان ازلیان) درباره‌اش نوشته: «عکسی از اوکه دارای قیافه‌ی بسیار جذابی بوده. . . که دو دست و پای او در غل و زنجیر است و در ذیل عکس، ناصرالدین‌شاه به خط خود نوشته: «حاجی میرزا احمد کرمانی بابی که سابقاً هم در حبس بوده است.» [این عکس] از سوانح وارده بر این مرد بزرگ شاهد گویایی است.»

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۰۱.

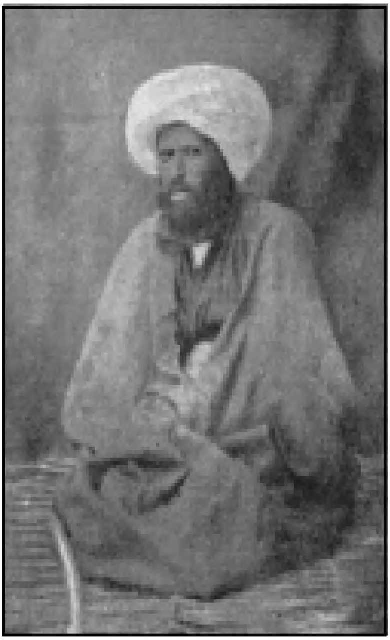


تصویر شماره‌ی ۱۱. جمعی از زندانیان دستگیری سال ۱۳۰۸ق. که مدتی پس از اخراج سیّد جمال‌الدین افغانی از ایران رخ داد. دو نفر نخست از سمت راست، میرزا حیدرعلی زردوز و حاج میرزا احمد کرمانی (بعدها: از اعضای گروه کشندگان ناصرالدین‌شاه قاجار) بوده و نفر سوم میرزا عبدالله حکیم قائنی است.



تصویر شماره‌ی ۱۲. تصویر زندانیان قزوین و هم‌بندان حاج میرزا احمد کرمانی (۱۳۰۸ق.) شخصی که زیر نام او علامت × گذاشته شده، میرزا محمّدتقی ابهری (ابن ابهر، از بزرگان بهائیان) است. گفته شده که میرزا رضا کرمانی (بعدها: قاتل ناصرالدین‌شاه قاجار) نیز در این جمع بوده و در تصویر با عدد ۲ مشخص شده است.[1]

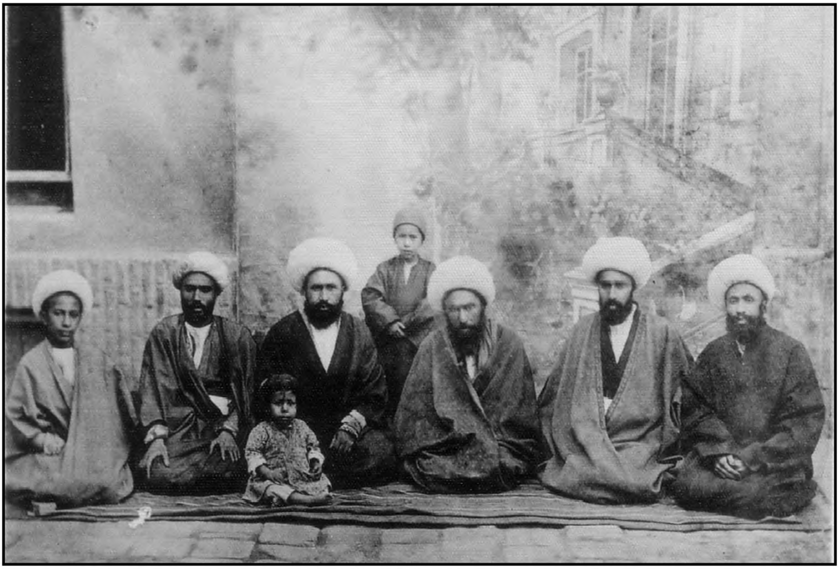
۱. عبدالحسین آواره، الکواکب الدریة فی مآثر البهائیة، ج ۱، ص ۴۸۴.



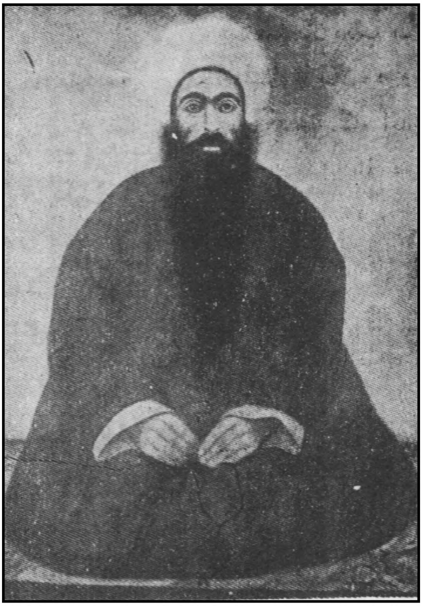
تصویر شماره‌ی ۱۳. ملّا محمّد جعفر کرمانی (حدود ۱۲۴۰ تا ۱۳۱۱ق.) بنیان‌گذار آیین باب درکرمان و از شهداء بیان که نخستین استاد حاج میرزا احمد کرمانی در آن آیین بود.



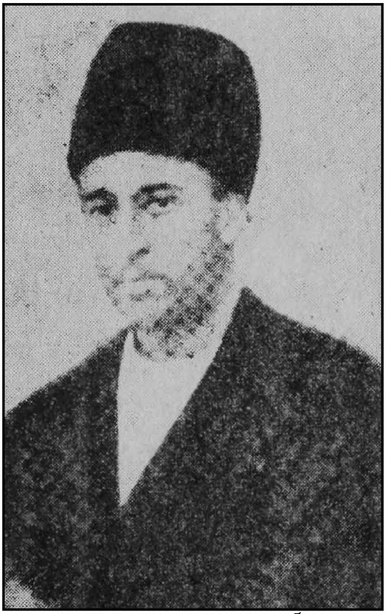
تصویر شماره‌ی ۱۴. حاج شیخ هادی نجم‌آبادی (۱۲۵۰ تا ۱۳۲۰ق.) از بزرگان ازلیان و از شهداء بیان که حاج میرزا احمد کرمانی در زمره‌ی «مریدانِ» او یاد شده است.



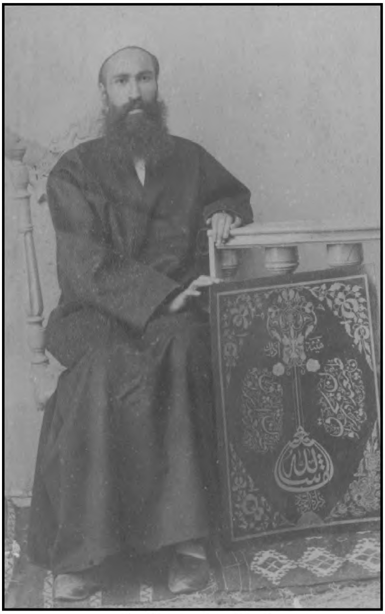
تصویر شماره‌ی ۱۵. ملّا محمّد جعفر کرمانی (شخص سوم از سمت راست) و جمعی از ازلیان کرمان. شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی (شخص نخست از سمت راست) و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی (شخص چهارم از سمت راست) از اعضای محفل فعالان بابی ضد قاجار کرمان (به تعبیر نهان‌نگارانه‌ی مهدی ملک‌زاده: «مجمع آزادی‌خواهانِ» کرمان) ــ که حاج میرزا احمد کرمانی هم در آن شرکت داشت ــ بودند.



تصویر شماره‌ی ۱۶. ملّا محمّدجعفر نراقی (پدر شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی: از فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین) که از برجسته‌ترین شهداء بیان بود و از سوی صبح ازل لقب «اسم الله الرقیب» داشت وکتابش، تذکرة الغافلین ــ که از ردیّه‌های معروف ازلیان بر بهاءالله است ــ یکی از منابع تدوین کتاب تنبیه النائمین بوده است.



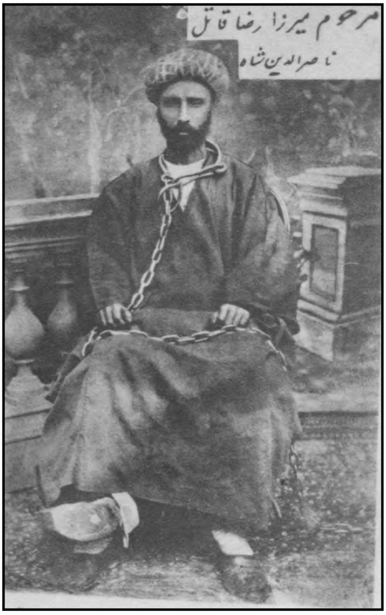
میرزا آقاخان کرمانی به زمان اقامت درکرمان



شیخ احمد روحی کرمانی

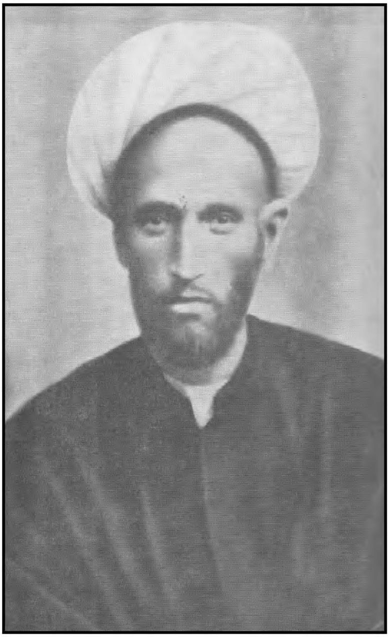
تصویرهای ۱۷ تا ۲۰. جمعی از همکاران ازلی حاج میرزا احمد کرمانی در محفل فعالان بابی ضد قاجار کرمان (به تعبیر نهان‌نگارانه‌ی مهدی ملک‌زاده: «مجمع آزادی‌خواهانِ» کرمان)

میرزا رضا کرمانی

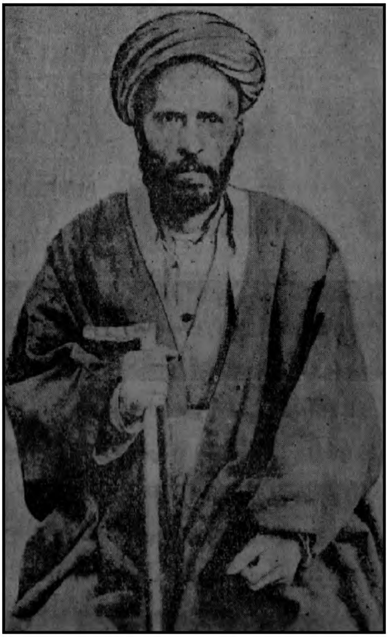


حاج سیّد جواد کرمانی

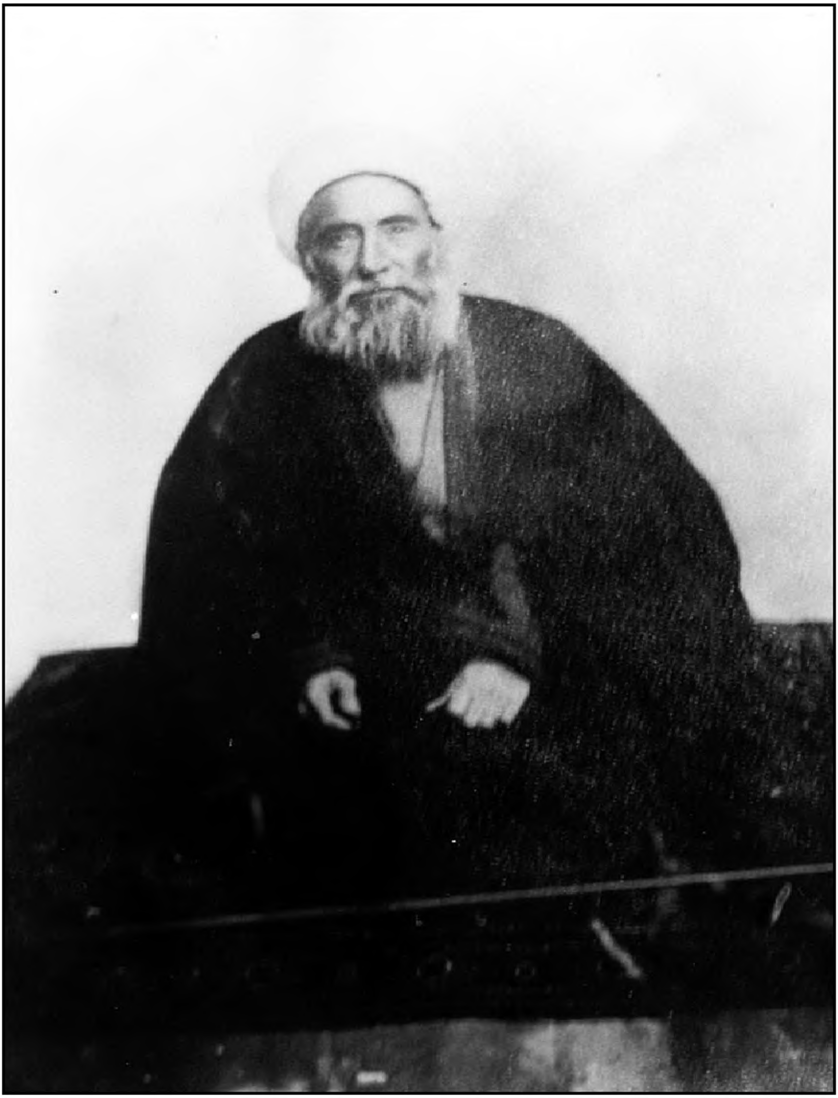




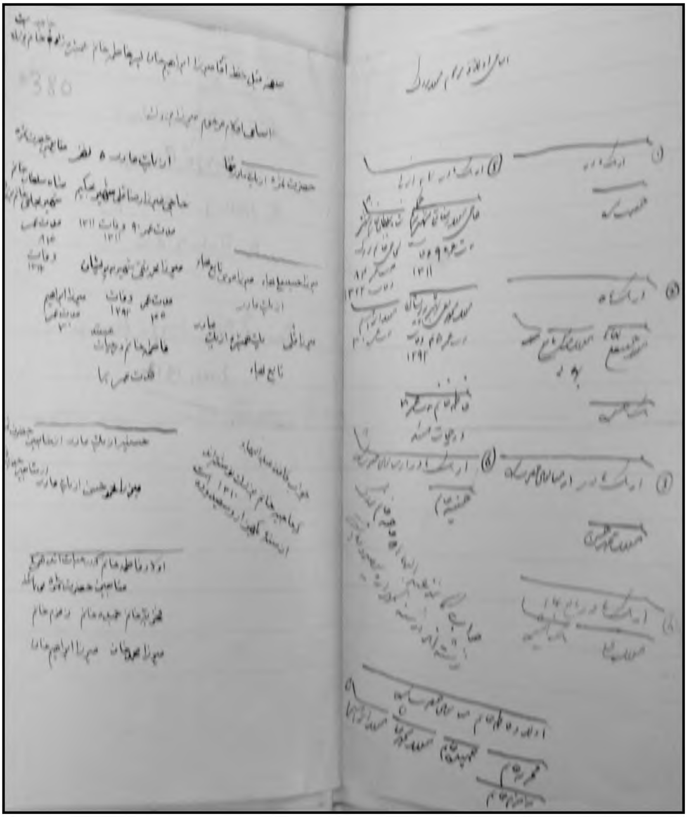
تصویر شماره‌ی ۲۱. شیخ محمّدرفیع طاری نطنزی از شاگردان حاج میرزا احمد کرمانی و از مشروطه‌خواهان ازلی که پس از درگذشت پدر خود، ملّا محمّدباقر طاری (د. ۱۳۲۶ق.) ریاست مناطق ازلی‌نشین اطراف نطنز را برعهده گرفت و تا سال درگذشتش (۱۳۵۰ق.) بزرگ ازلیان آن حدود بود.



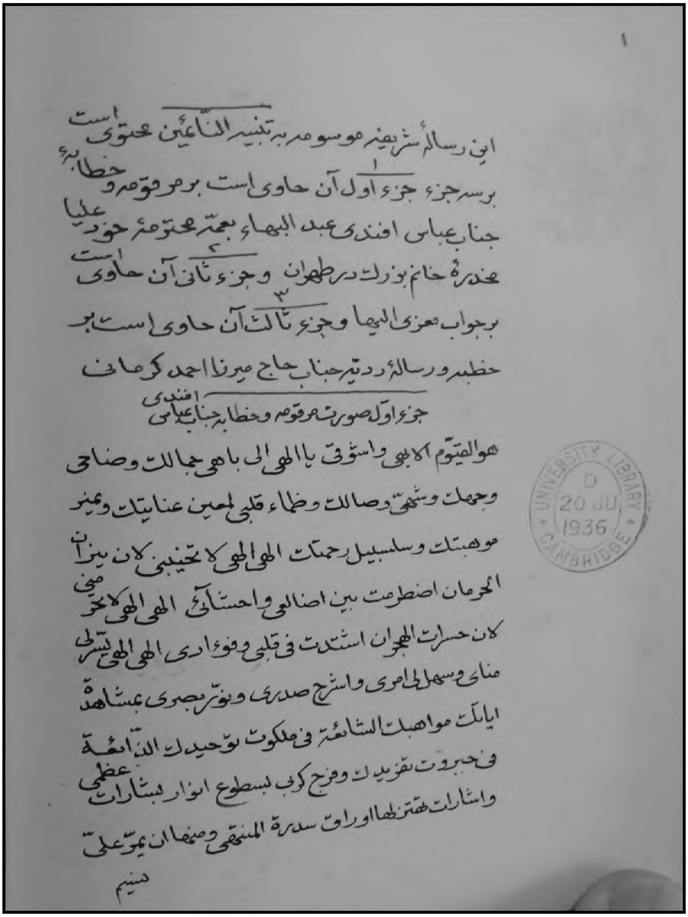
تصویر شماره‌ی ۲۲. میرزا محمّد ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۲۸۰ تا ۱۳۳۷ق.) از شاگردان حاج میرزا احمد کرمانی و از مشروطه‌خواهان ازلی که با نگارش تاریخ بیداری ایرانیان در میان وقایع‌نگاران ازلی پیشکسوت در روایت تاریخ جنبش مشروطیت ایران جای گرفت.



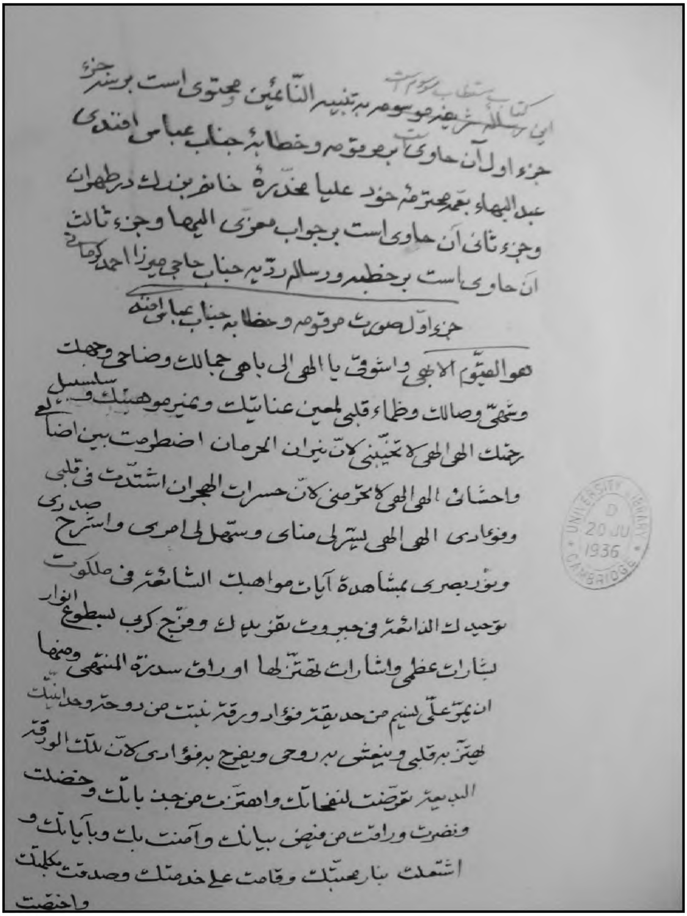
تصویر شماره‌ی ۲۳. حاج شیخ احمد مجتهد شاهرودی (۱۲۸۲ تا ۱۳۵۰ق.) که در زمان خود از عالمان تراز اول شیعه بود و آثارش در نگاه این پژوهش رویکردی محققانه در شرح نسبت آموزه‌های باب و تعالیم بهاءالله با تعالیم اسلام و مذهب تشیع دارد و در برخی از آنها کتاب تنبیه النائمین را نیز مورد توجه قرار داده است.



سند شماره‌ی ۱. صفحه‌ی سمت راست به خط میرزا ابراهیم‌خان معین‌نظام (خواهرزاده‌ی صبح ازل و ازمشروطه‌خواهان ازلی) است که در آن از نگاشته شدن جواب عزیه‌خانم به سال ۱۳۱۰ق. سخن گفته شده است: «جواب کاغذ عبدالبهاء که حاجیه‌خانم بزرگ نوشته‌اند، در سنه‌ی یک‌هزار و سیصد و ده است.» صفحه‌ی سمت چپ، رونوشت صفحه‌ی سمت راست به خط میرزا مصطفی‌کاتب است و به نظر می‌رسد همو آن را برای ادوارد براون فرستاده باشد. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ضمن کتابچه‌ی شماره‌ی F.25)



سند شماره‌ی ۲. صفحه‌ی نخست نسخه‌ای ازکتاب تنبیه النائمین به خط میرزا مصطفی کاتب (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش F.60). تاریخ کتابت این نسخه ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ق. بوده و توسط سعیدخان کردستانی برای ادوارد براون فرستاده شده است.

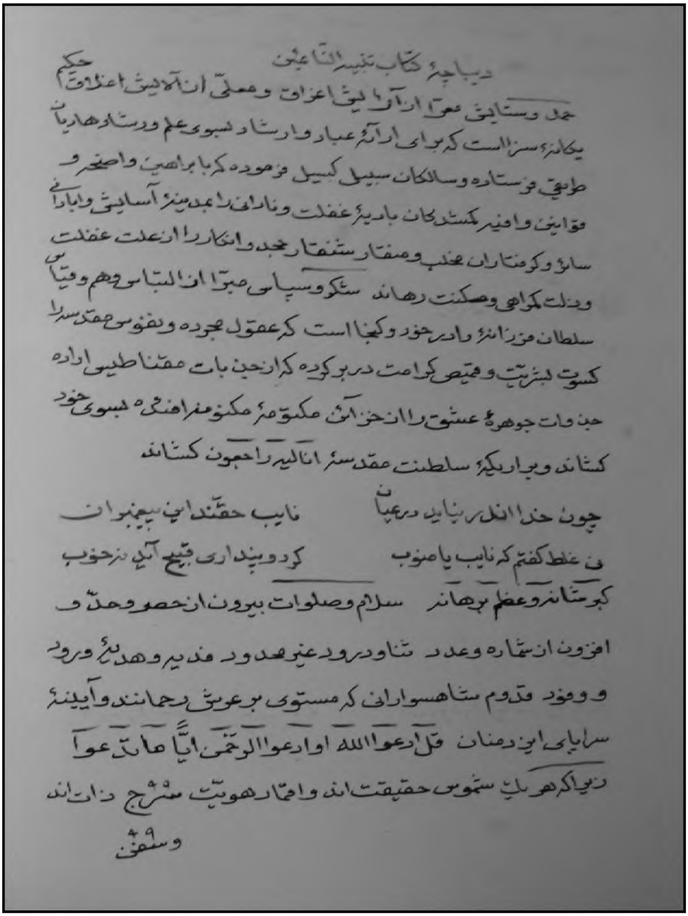


کتاب مستطاب موسوم به تنبیه النائمین محتوی است بر سه جزء
جزء اول آن حاوی آیات موقومه و خطابه جناب عباس افندی
عبد البهاء به عمه محترمه خود علیا مخدره خانم بنت [illegible] در طهران
وجزء ثانی آن حاوی است بر جواب معزی الیها و جزء ثالث
آن حاوی است بر خطبه و رساله ردیه جناب حاجی میرزا احمد کرمانی

جزء اول صورت موقومه و خطابه جناب عباس افندی

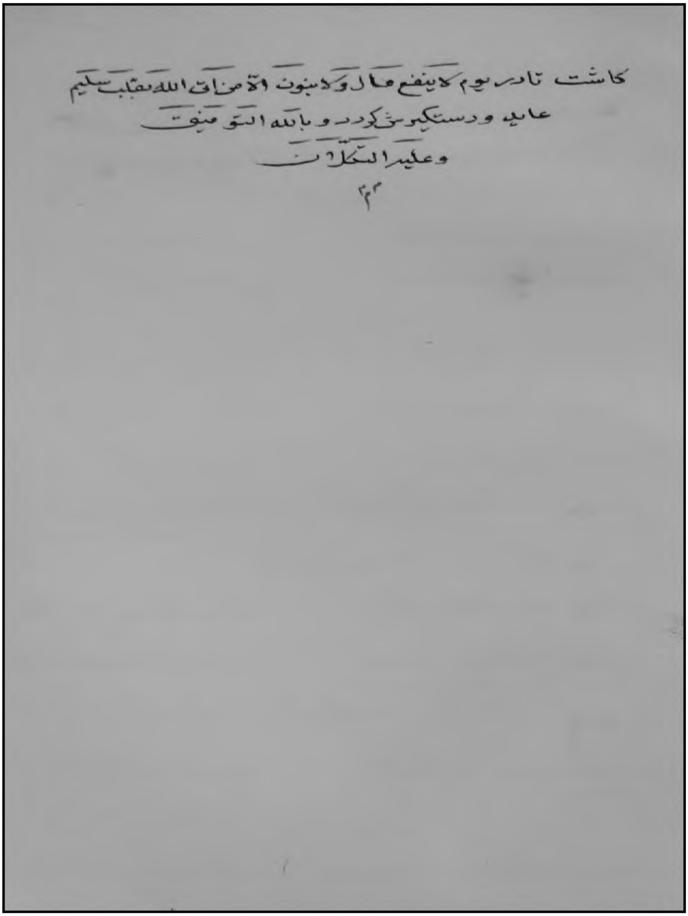
هو القیوم الابهی واشوقاه یا الهی الی باهی جمالك وضاحی وجهك
وشهی وصالك وظماء قلبی لمعین عنایتك ونمیر موهبتك وسلسبیل
رحمتك الهی الهی لا تخیبنی لان نیران الحرمان اضطرمت بین اضالعی
واحشائی الهی الهی لا تحرمنی لان حسرات الهجران اشتدت فی قلبی
وفؤادی الهی الهی یسر لی مناي وسهل لی امری واشرح صدری
ونور بصری بمشاهدة آیات مواهبك الشائعة فی ملكوت
توحیدك الدائمة فی جبروت تقدیسك وفرج كربی بسطوع انوار
بشارات عظمی واشارات تهتز لها اوراق سدرة المنتهی ومنها
ان تمر علی نسیم من حدیقة فؤاد ورقة نبتت من دوحة وحدانیتك
تهتز به قلبی وینتعش به روحی ویفرح به فؤادی لان تلك الورقة
البدیعة تعرضت لنفحاتك واهتزت من جذب آیاتك وخضعت
ونضرت وراقت من فیض بیانك وآمنت بك وبآیاتك و
اشتعلت بنار محبتك وقامت علی خدمتك وصدقت بكلمتك
واخلصت

سند شماره‌ی ۳. صفحه‌ی نخست نسخه‌ای ازکتاب تنبیه النائمین به خط میرزا مصطفی کاتب (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش F.61). تاریخ کتابت این نسخه ۲۷ صفر ۱۳۳۰ق. بوده و توسط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی برای ادوارد براون فرستاده شده است. خط او در نخستین سطر ــ که عبارتی به خط میرزا مصطفی کاتب را عوض کرده ــ دیده می‌شود.



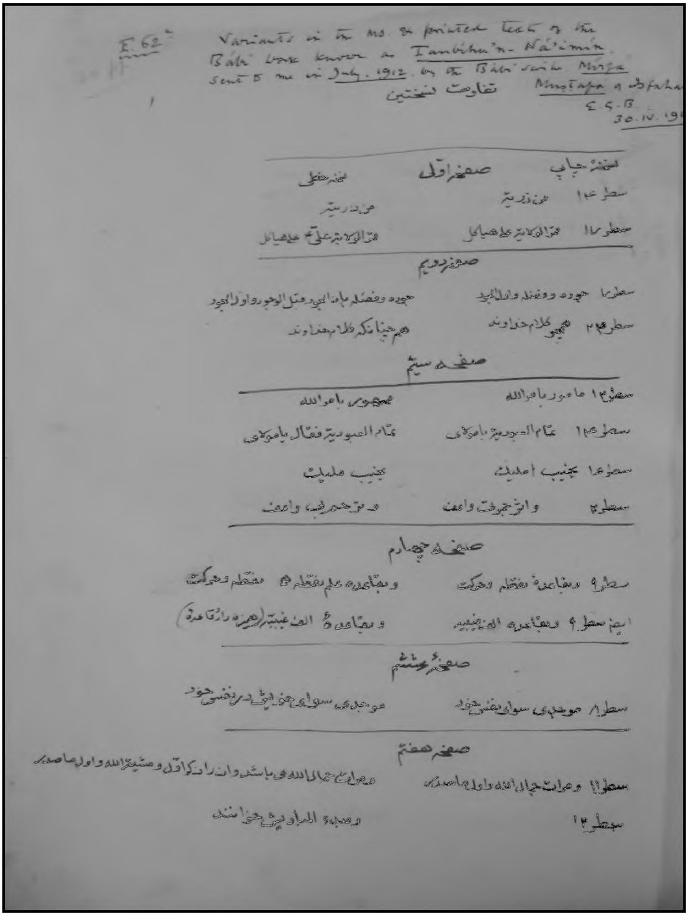
دیباچهٔ کتاب تنبیه النائمین
حمد و ستایش معرّا از آلایش اغراق و مبرّا از آلایش اغلاق آن حکیم
یگانه را سزاست که برای ارائهٔ عباد و ارشاد نفوس علم و رشاد و هادیان
طریق فرستاده و سالکان سبیل کبیل موعوده که با براهین واضحه و
قوانین وافیه گمشدگان بادیهٔ غفلت و نادانی را بمدینهٔ آسایش و آبادانی
سائق و گرفتاران عذاب و منقار اشتغال جحد و انکار را از علت غفلت
و ذلت گمراهی و مسکنت رهاند شکر و سپاس مبرّا از التباس وهم و قیاس
سلطان فرزانهٔ را در خور و سزا است که عقول مجرده و نفوس مقدسه را
کسوت بشریت و قمیص کرامت در بر کرده که از جذبات مغناطیس اراده
جذبات جوهرهٔ عشق را از خزائن مکنونهٔ مکنون فراهم کرده بسوی خود
کشاند و بیاریکهٔ سلطنت مقدسهٔ انا الیه راجعون کشاند
چون خدا اندر نیاید در عیان / نایب حقند این پیغمبران
نی غلط گفتم که نایب با منوب / گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
کبوتشان و عظم برهانه سلام و صلوات بیرون از حصر و حد و
افزون از شماره و عدد ثنا و درود عنبر عدد و هدیه و هدیهٔ درود
و وفود قدوم شاهسوارانی که مستوی بر عرش رحمانند و آیینهٔ
سراپای این دو منان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایّاً ما تدعوا
زیرا که هویات شموس حقیقت اند و اقمار هویت منزّج ذات اند
و شؤون
۴۹

سند شمارهٔ ۴. صفحهٔ نخست از «دیباچهٔ کتاب تنبیه النائمین» به خط میرزا مصطفی کاتب (کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج، مجموعهٔ ادوارد براون، ضمن کتابچهٔ شمارهٔ (F.62(10))

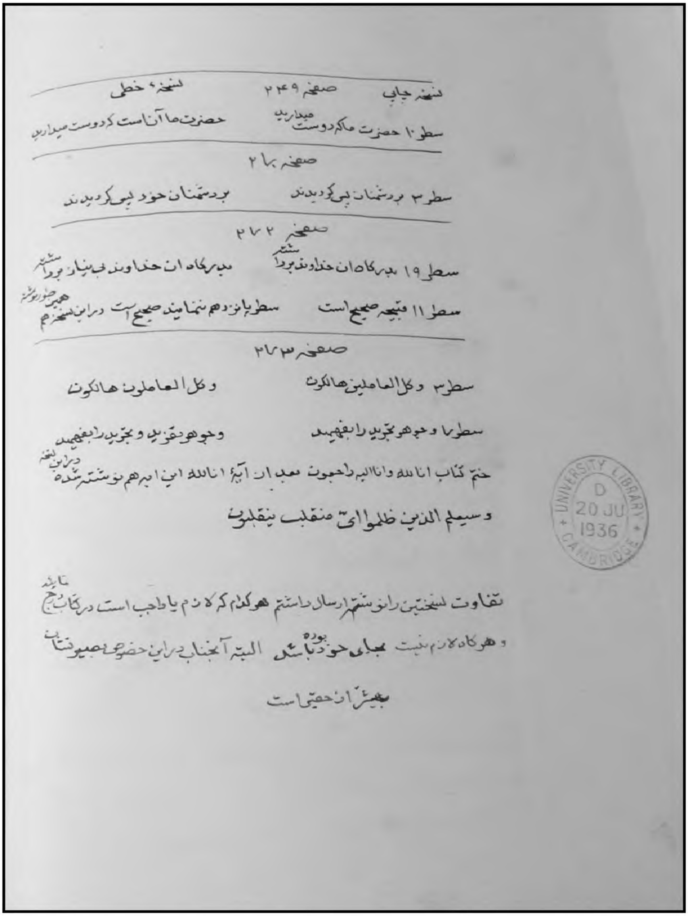


کاشت تا در یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم
عاید و دستگیرش گردد و بالله التوفیق
و علیه التکلان
۴۳

سند شماره‌ی ۵. صفحه‌ی پایانی «دیباچه‌ی کتاب تنبیه النائمین» به خط میرزا مصطفی کاتب (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ضمن کتابچه‌ی شماره‌ی (F.62(10))



سند شماره‌ی ۶. صفحه‌ی نخست از فهرست میرزا مصطفی کاتب در مطابقت نسخه‌ی چاپی و خطی تنبیه النائمین (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ضمن کتابچه‌ی شماره‌ی F.62(10))



نسخه چاپ　صفحه ۲۴۹　نسخه خطی

سطر ۱۰ حضرت ماکه دوست میدارید　حضرت ما آنانست که دوست میدارید

صفحه ۲۷۱

سطر ۳ بر دشمنان پی کردیدند　بر دشمنان خود پی کردیدند

صفحه ۲۷۲

سطر ۱۹ بعد رکاه ان خداوند بودا مشتهر　بدرکاه ان خداوند جبار بودا مشتهر

سطر ۱۱ فتیجه صحیح است　سطر پانزدهم نمایند صحیح است در این نسخه هم

صفحه ۲۷۳

سطر ۳ وکل العاملین هالکون　وکل العاملون هالکون

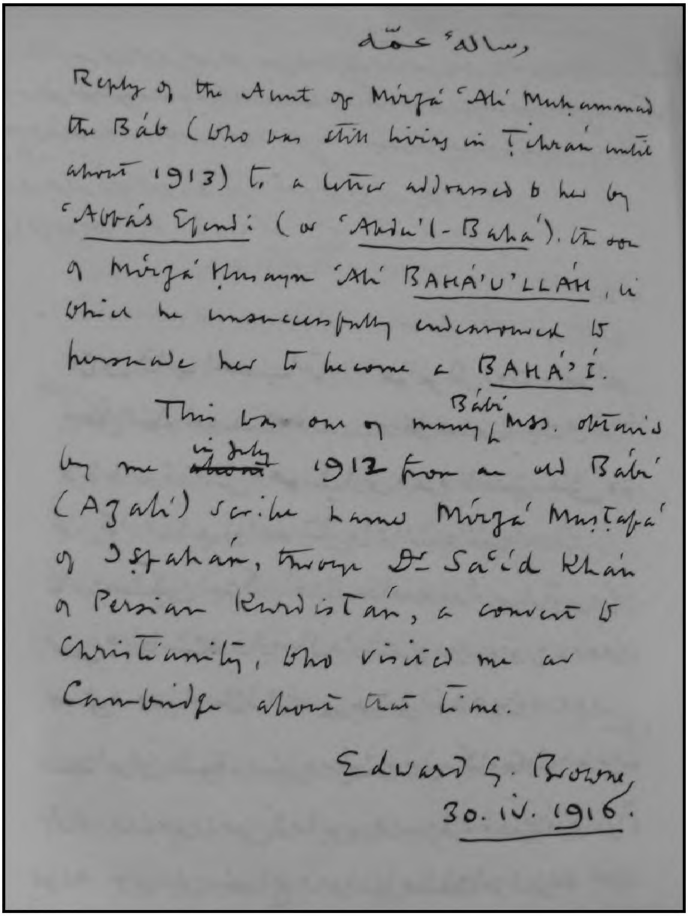
سطر ۱۰ وحو هو تجرید را بفهمید　وحو هو تفرید و تجرید را بفهمید

ختم کتاب انا لله وانا الیه راجعون بعد از آیه انا لله انی ابرهم نوشته شده

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

تفاوت نسختین را نوشته ارسال داشتم هرکدام که لازم یا واجب است در کتاب درج و هر کدام لازم نیست بجای خود باشد البته آنجناب در این خصوص بصیرترند بیش از حقیر است

سند شماره‌ی ۷. صفحه‌ی پایانی فهرست میرزا مصطفی کاتب در مطابقت نسخه‌ی چاپی و خطی تنبیه النائمین (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ضمن کتابچه‌ی شماره‌ی (F.62(10))



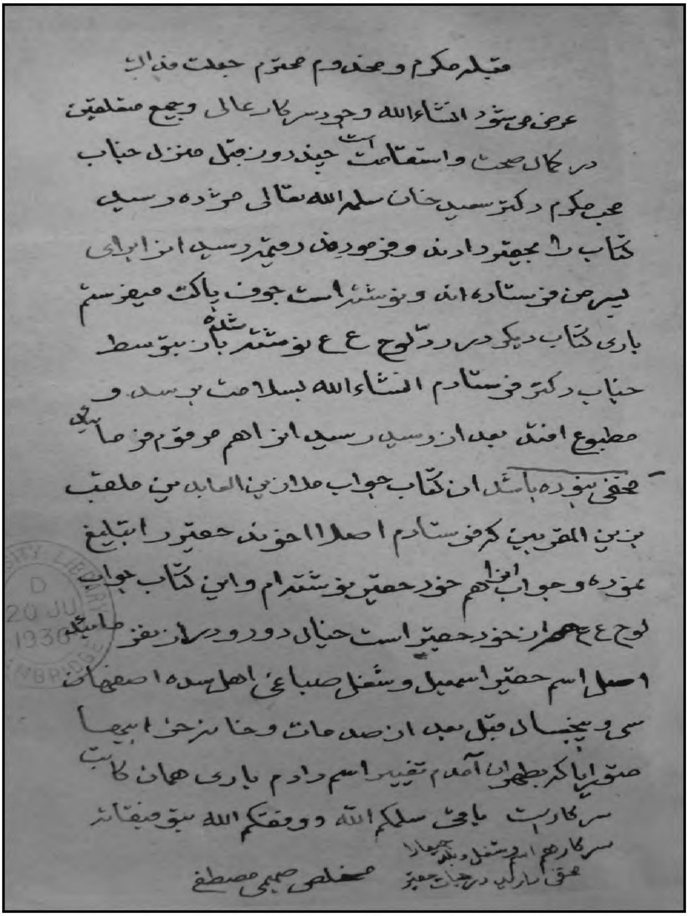
رسالهٔ عمّه

Reply of the Aunt of Mírzá ʿAlí Muhammad the Báb (who was still living in Ṭihrán until about 1913) to a letter addressed to her by ʿAbbás Efendi (or ʿAbdu'l-Bahá), the son of Mírzá Ḥusayn ʿAlí BAHÁ'U'LLÁH, in which he unsuccessfully endeavoured to persuade her to become a BAHÁ'Í.

This was one of many Bábí MSS. obtained by me ~~about~~ in July 1912 from an old Bábí (Azalí) scribe named Mírzá Muṣṭafá of Iṣfahán, through Dr Saʿíd Khán of Persian Kurdistán, a convert to Christianity, who visited me at Cambridge about that time.

Edward G. Browne,
30. iv. 1916.

سند شماره‌ی ۸. دستخط ادوارد براون در ابتدای نسخه‌ی اساسِ رساله‌ی عمّه که در آن به نادرستی عزیه‌خانم را عمّه‌ی باب یاد کرده و به اشتباه نوشته که او به سال ۱۹۱۳م. در تهران حیات داشت در حالی که وی حدود هشت سال پیش از آن درگذشته بود. براون همچنین، زمان رسیدن این نسخه را جولای ۱۹۱۲م. و فرستنده‌اش را «کاتب بابی (ازلی) میرزا مصطفی اصفهانی» به واسطه‌ی سعیدخان کردستانی یاد کرده است. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش F.62(10))

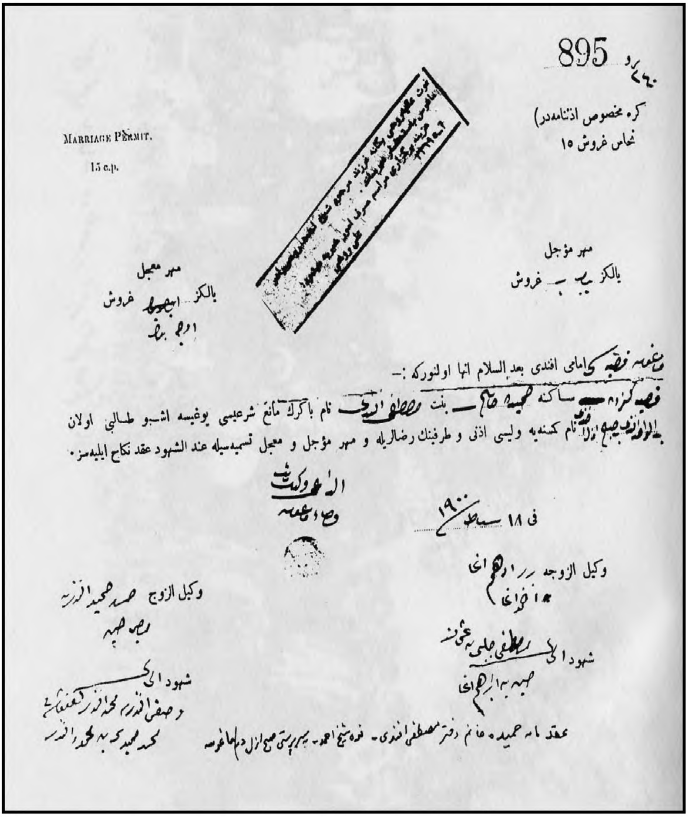


قبله مکرم و مخدوم محترم جعلت فداک

عرض می‌شود انشاءالله وجود سرکار عالی و جمیع متعلقین
در کمال صحت و استقامت است چندروز قبل منزل جناب
محب مکرم دکتر سعید خان سلمه الله تعالی رفته رسیدم
کتاب را بحقیر دادند و فرمودند دیروز رسید از برای
ایشان فرستاده اند و نوشته اند است چون پاکت میفرستم
باری کتاب دیگر در رد لوح ع ع نوشته شده باز بتوسط
جناب دکتر فرستادم انشاءالله بسلامت برسد و
مطبوع افتد بعد از وصول رسید از اهم مرقوم فرمایید
مخفی نبوده باشد این کتاب جواب ملا زین العابدین ملقب
بزین المقربین که فرستادم اصلا آخوند حقیر را ابلاغ
نموده و جواب از اهم خود حقیر نوشته‌ام و این کتاب جواب
لوح ع ع هم از خود حقیر است خیال دوره درسال نفر ماسیکو
اصل اسم حقیر اسمعیل و شغل صباغی اهل سده اصفهان
سی و پنجسال قبل بعد از صدمات و خانه خرابیها
صبری یا کر بطهران آمدم تغییر اسم دادم باری همان کاتب
سرکار است با محبت سلمکم الله و وفقکم الله بتوفیقاته
سرکار هم اسم و شغل و بلد حقیر را مخفی دارید در حیات حقیر

مخلص صمیمی مصطفی

سند شماره‌ی ۹. نامه‌ی میرزا مصطفی کاتب به ادوارد براون که در آن نگارش رساله‌ی ردّیه بر عبدالبهاء (جواب لوح جناب عباس افندی) را به خود نسبت داده و از پاسخ خود به ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی (زین‌المقربین) نیز سخن گفته است. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی ادوارد براون، ش (F.65(7)


895

کره مخصوص اذننامه‌در)
نحاس غروش ۱۵

MARRIAGE PERMIT.
15 c.p.

مهر مؤجل
بالکز ... غروش

مهر معجل
بالکز ... غروش

... امامی افندی بعد السلام انها اولنورکه :-
... ساکنه ... بنت ... نام باکرک مانع شرعیسی یوغیسه اشبو طالبی اولان ... نام کمسنه‌یه ولیسی اذنی و طرفینك رضالریله و مهر مؤجل و معجل تسمیه‌سیله عند الشهود عقد نکاح ایلیه‌سز.

فی ۱۸ ... ۱۹۰۰

وکیل الزوجه ...

وکیل الزوج ...

شهود الحال ...

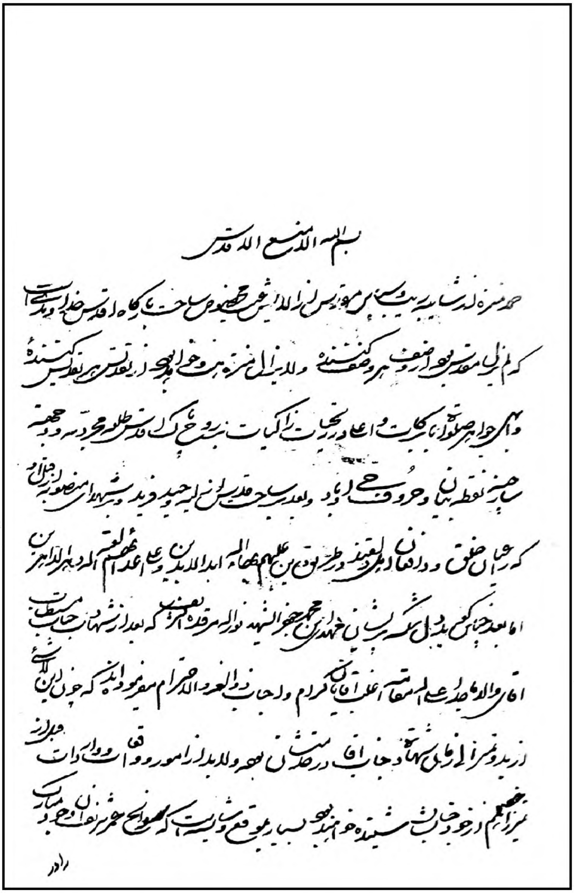
شهود الحال ...

عقدنامه حمیده خانم دختر مصطفی افندی ...

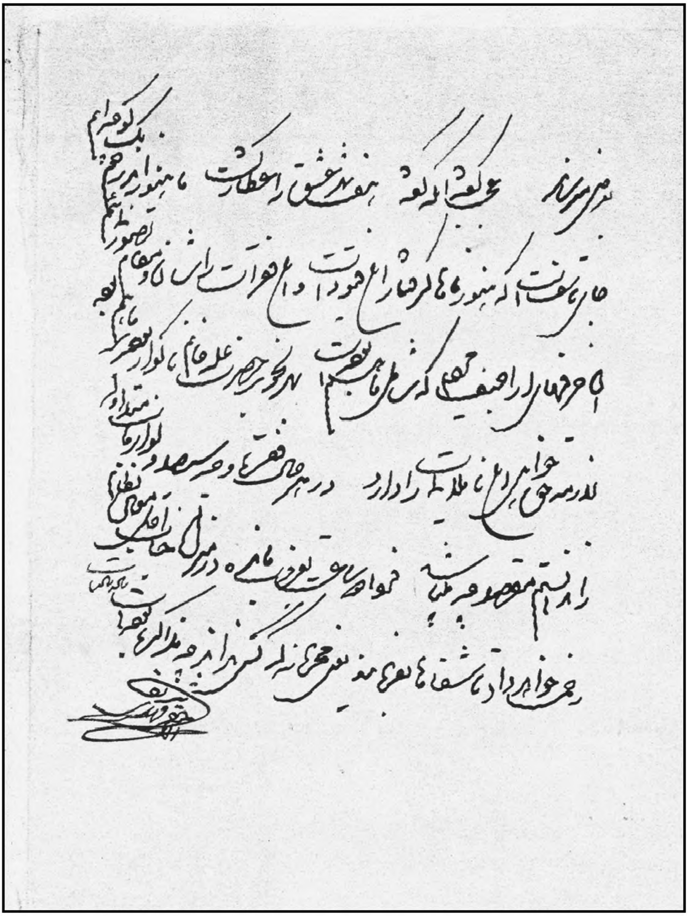
سند شماره‌ی ۱۰. سند ازدواج حمیده‌خانم دختر میرزا مصطفی کاتب و عبدالوحید پسر میرزا یحیی صبح ازل[1]

---

۱. شیخ یحیی احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، ص ۴۷.

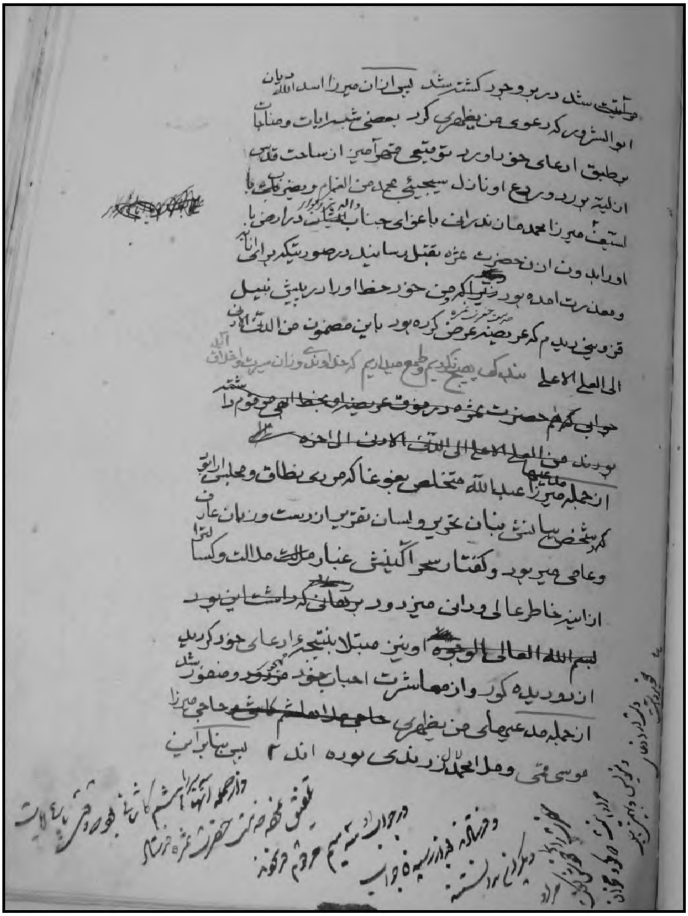


سند شماره‌ی ۱۱. نمونه‌ی خط شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی (از فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین) در تاریخ جعفری

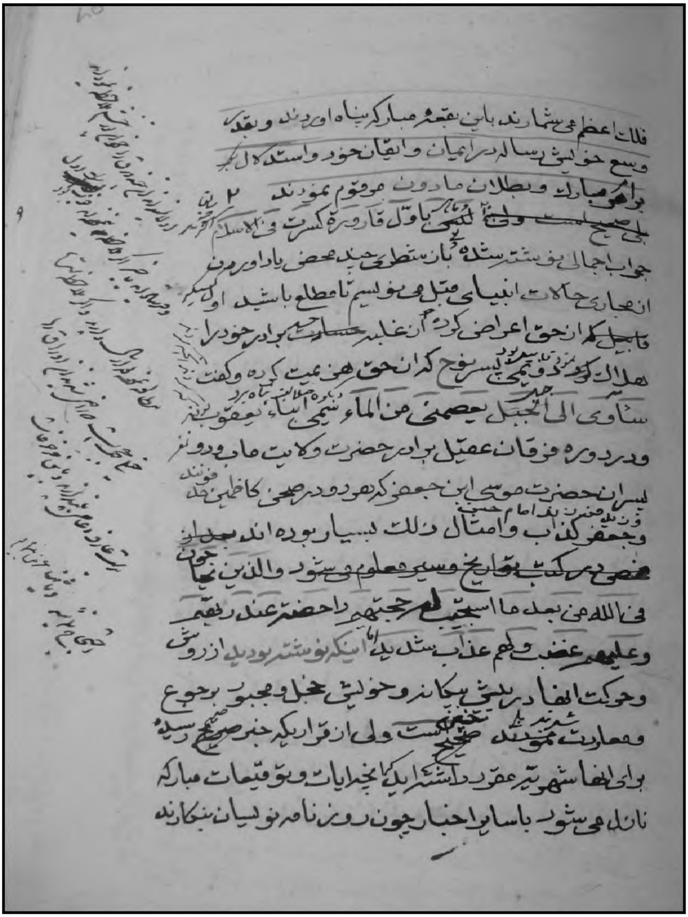


سند شماره‌ی ۱۲. نمونه‌ای دیگر از خط شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی (از فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین). این نامه یکی از نوشته‌های شریف کاشانی به فاطمه‌خانم (خواهر صبح ازل) جهت خواستگاری از دختروی، زمزم‌خانم، برای ازدواج با پسر خود، میرزا عبدالباقی شریف، است.[1] (مجموعه‌ی اسناد علی روحی) فاطمه‌خانم و زمزم‌خانم همراه با عزیه‌خانم در تصویر شماره‌ی ۵ دیده می‌شوند.

۱. نام زمزم حمید (فرزند محمود حمید و فاطمه‌خانم) به عنوان همسر عبدالباقی شریف کاشانی در شجره‌نامه‌ی نوادگان میرزا عباس نوری آورده شده است. (نک.: عطیه روحی، اسامی اولاد و احفاد و اخلاف مرحوم میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری)

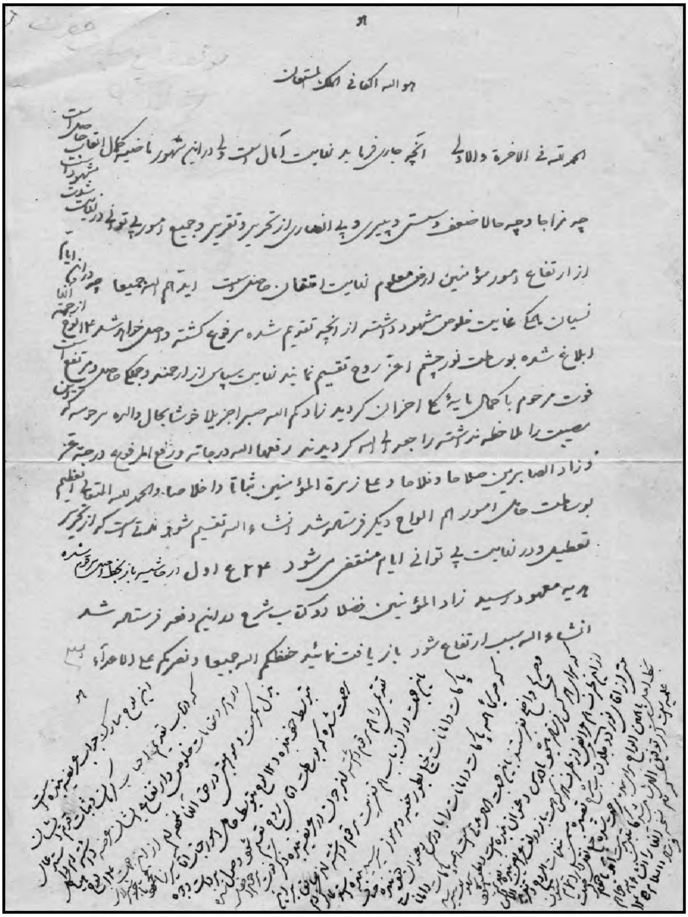


سند شماره‌ی ۱۳. نمونه‌ای از ویرایش‌های شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی بر رساله‌ی عمّه (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۳۱ر). درستی انتساب خطوط حاشیه به شریف کاشانی با تطبیق آن با خطوط سندهای شماره‌ی ۱۱ و ۱۲ آشکار می‌شود.



فلک اعظم می‌شمارند بانی نقشه مبارک پناه آوردند و بعد
وسع خویش رساله در ایمان و ایقان خود و استدلال بر
براهین مبارک و بطلان ما دون موهوم نمودند
جواب اجمالی نوشته شده بار سطری چند بعض یاد آورده
از مجاری حالات انبیای مثل می‌نویسیم تا مطلع باشید اول کسی
قابیل که از حق اعراض کرده آن غلبه حسادت بر برادر خود را
هلاک کرد و دوم پسر نوح که از حق معصیت کرده و گفت
ساوی الی الجبل یعصمنی من الماء سیمی ابناء یعقوب
و در دوره فرقان عقیل برادر حضرت ولایت ماب و دو نفر
پسران حضرت موسی ابن جعفر که بوده و در صحن کاظمین
و جعفر کذاب و امثال ذلک بسیار بوده اند بعد از
بعضی در کتب تواریخ و سیر معلوم می‌شود والذین یحاجون
فی الله من بعد ما استجیب لهم حجتهم داحضة عند ربهم
و علیهم غضب و لهم عذاب شدید اما اینکه نوشته بودید از روش
و حرکت اینها در پیش بیگانه و خویش خجل و مجبور به رجوع
و مهاجرت نموده شد ولی از قراری که خبر صحیح رسیده
برای اینها شهرتی عمومی داشته اینکه اخبارات و توقیعات مبارکه
نازل می‌شود باسایر اخبار چون روزنامه نویسان بنگارند

سند شماره‌ی ۱۴. نمونه‌ای دیگر از ویرایش‌های شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی بر رساله‌ی عمّه (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۴۶ر). درستی انتساب خطوط حاشیه به شریف کاشانی با تطبیق آن با خطوط سندهای شماره‌ی ۱۱ و ۱۲ آشکار می‌شود.


هو الله الکافی الملک المستعان

الحمد لله فی الاخرة و الاولی آنچه جاری فرماید نهایت آمال است [illegible]

چه [illegible] حالا ضعف و سستی و پیری و بی اقتداری از تحریر و تقریر و جمیع امور [illegible]

از ارتفاع امور مؤمنین [illegible] نهایت امتنان حاصل است [illegible] جمیعا [illegible]

نسیان [illegible] غایت خلوص [illegible] از آنچه تقدیم شده مرفوع گشته [illegible]

ابلاغ شده بوساطت نور چشم اعز روح تقسیم نمایند نهایت سپاس [illegible]

فوت مرحوم [illegible] احزان گردید [illegible] الله صبرا جزیلا [illegible]

مصیبت را ملاحظه [illegible] اجر [illegible] رفعها الله درجاته [illegible]

و زاد الصابرین صلاحا و فلاحا [illegible] زمرة المؤمنین ثباتا و اخلاصا والحمد لله المتعال [illegible]

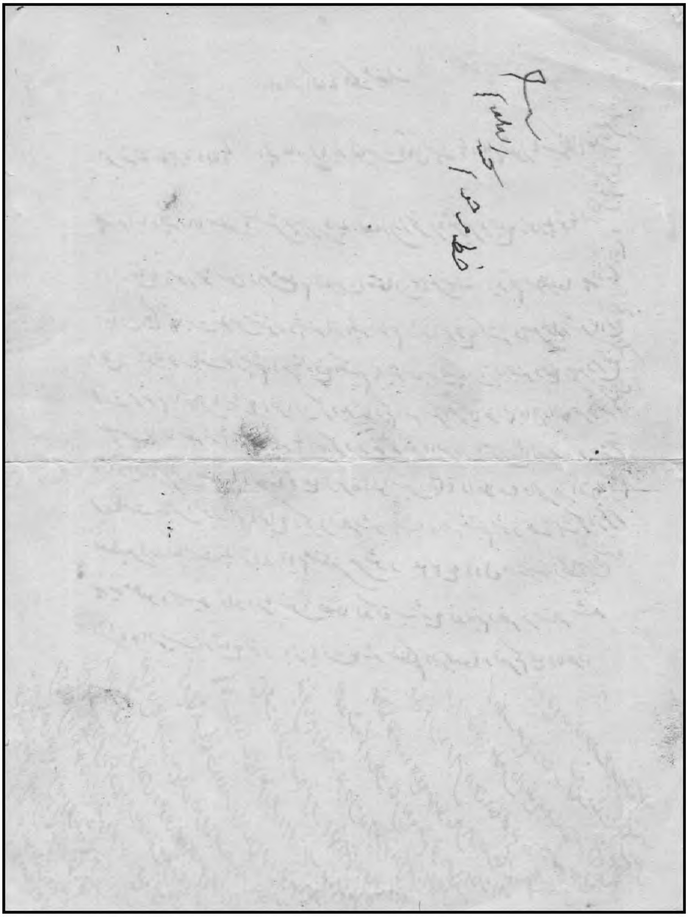
بوساطت [illegible] امور [illegible] الواح دیگر فرستاده شد ان شاء الله تقسیم شود [illegible] که از تحریر

تعطیل و در نهایت بی توانی ایام منقضی می شود ۲۴ ع اول [illegible]

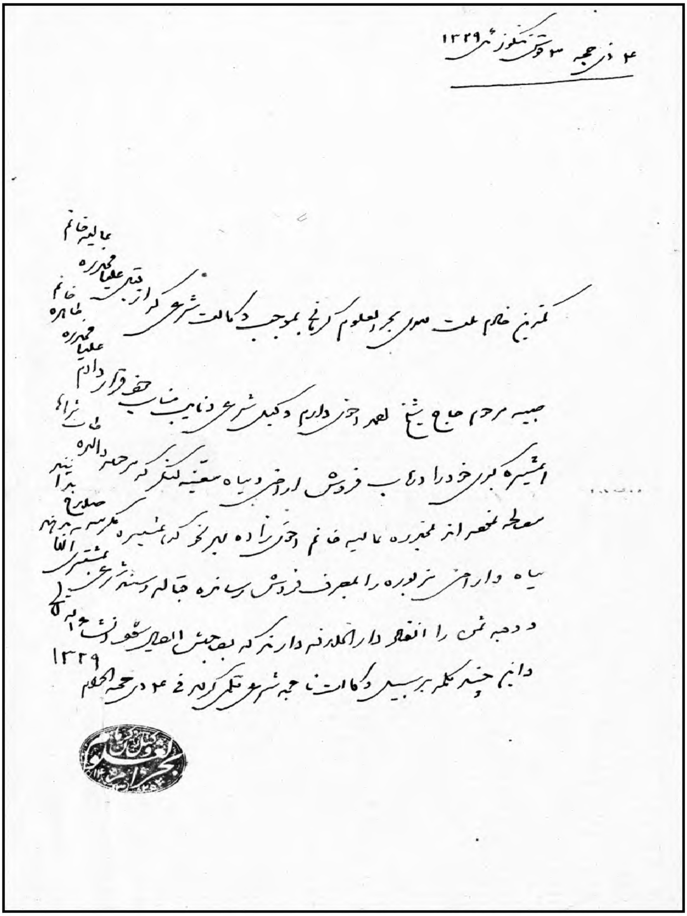
[illegible] رسید زاد المؤمنین فضلا [illegible] کتاب شرح [illegible] این دفعه فرستاده شد

ان شاء الله [illegible] ارتفاع شود [illegible] حفظکم الله جمیعا و نصرکم [illegible]

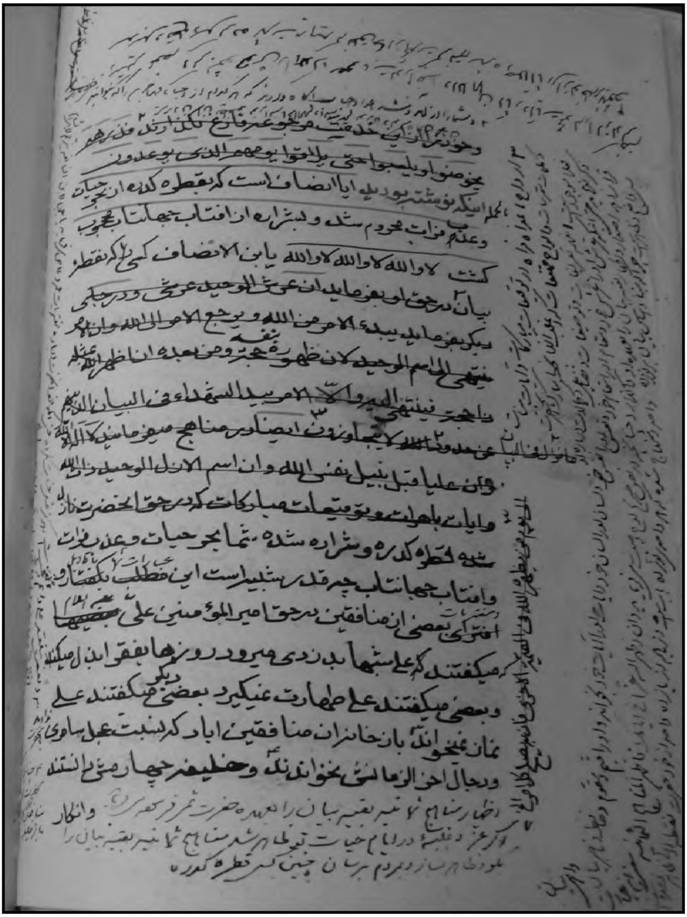
سند شماره‌ی ۱۵. نمونه‌ی خط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی (از فراهم‌آورندگان کتاب تنبیه النائمین) تصریح بر انتساب خط این نوشته به بحرالعلوم کرمانی در پشت آن موجود است. (سند شماره‌ی ۱۶) (مجموعه‌ی اسناد علی روحی: خواهرزاده‌ی بحرالعلوم کرمانی)



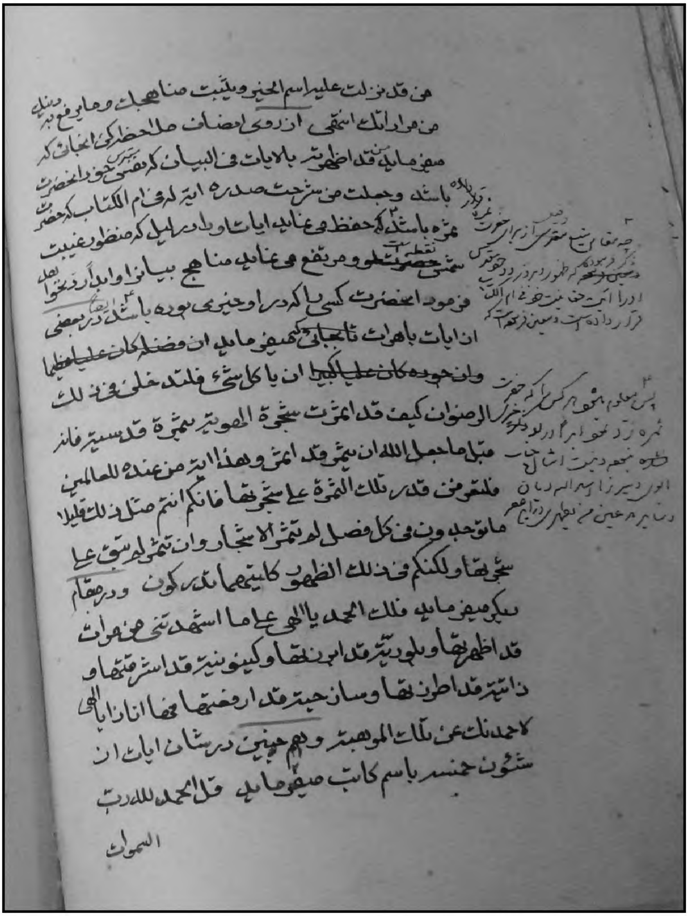
سند شماره‌ی ۱۶. تصریح بر انتساب خط سند پیشین به شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی (مجموعه‌ی اسناد علی روحی: خواهرزاده‌ی بحرالعلوم کرمانی)



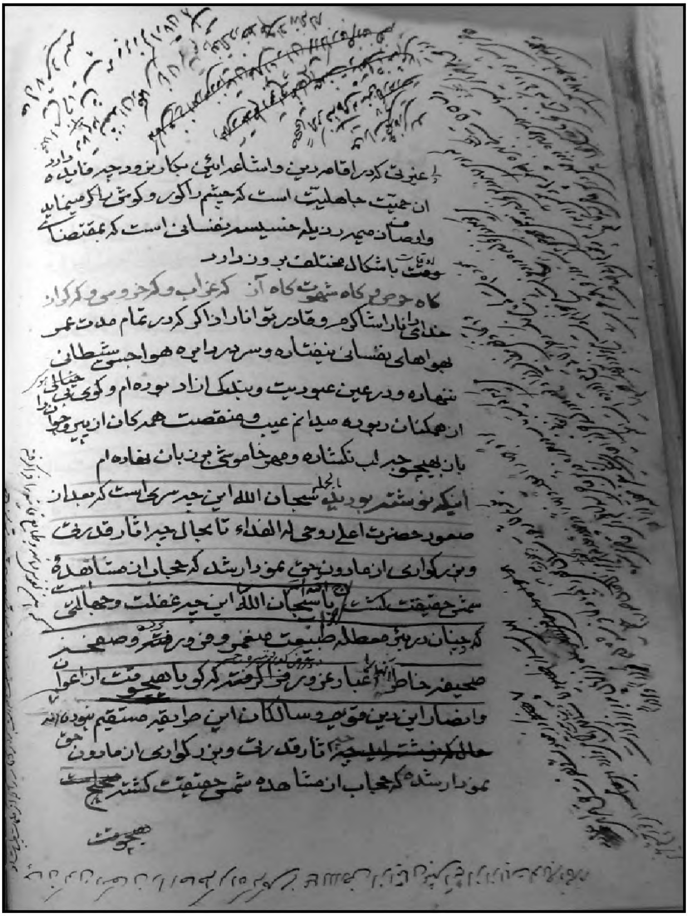
سند شماره‌ی ۱۷. نامه‌ای به خط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی که مهر او (بحرالعلوم، وکیل کرمان، ۱۳۲۶، م هـ ۱۴) را نیز دارد. (مجموعه‌ی اسناد علی روحی)



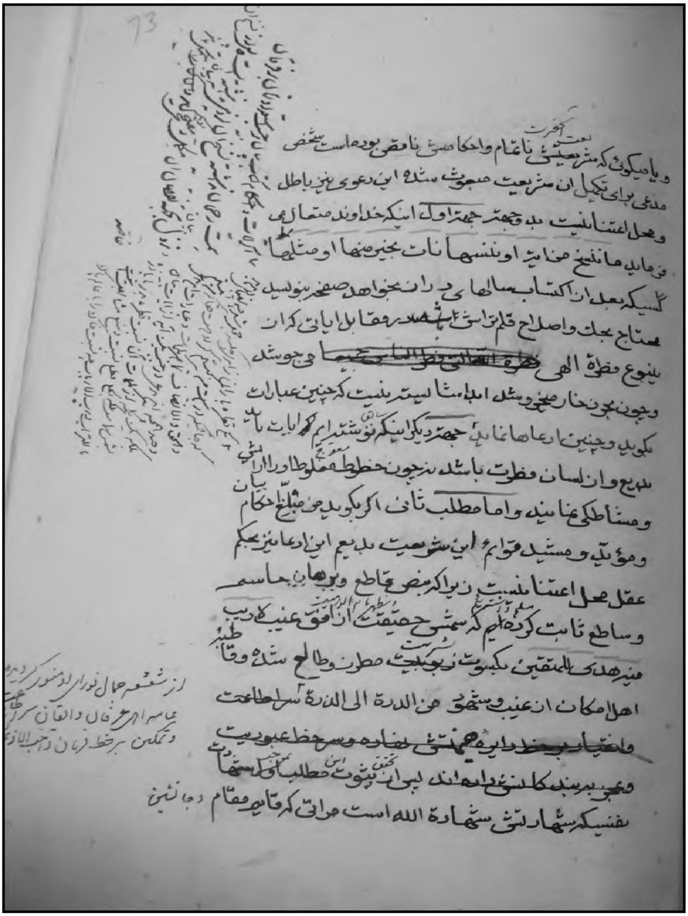
سند شماره‌ی ۱۸. نمونه‌ای از ویرایش‌های شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی بر رساله‌ی عمّه (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۴۶پ). درستی انتساب خطوط حاشیه به بحرالعلوم کرمانی با تطبیق آن با خطوط سندهای شماره‌ی ۱۵ تا ۱۷ آشکار می‌شود.



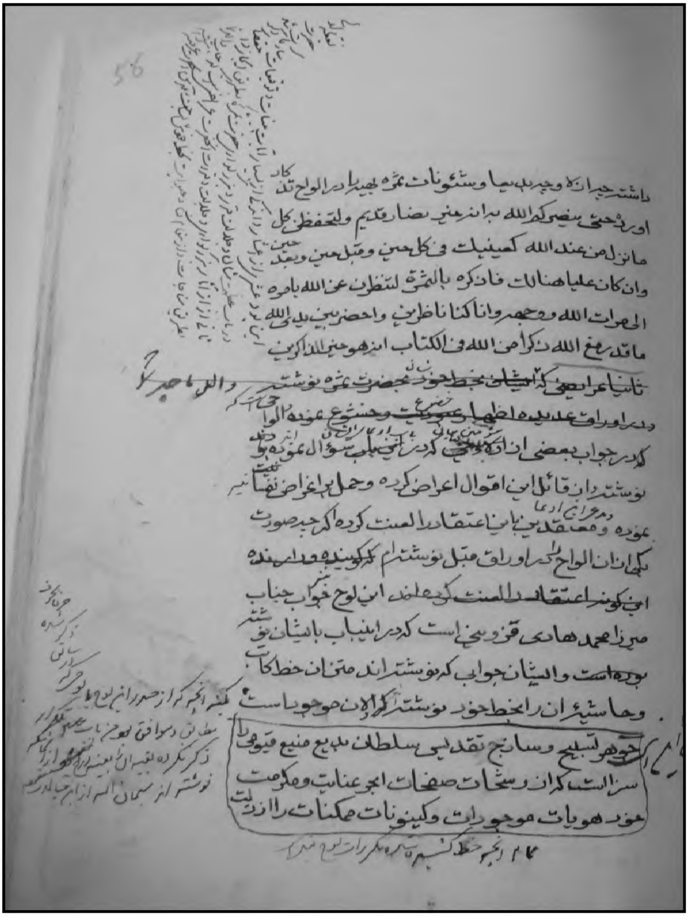
سند شماره‌ی ۱۹. نمونه‌ای دیگر از ویرایش‌های شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی بر رساله‌ی عمّه (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۴۶پ). درستی انتساب خطوط حاشیه به بحرالعلوم کرمانی با تطبیق آن با خطوط سندهای شماره‌ی ۱۵ تا ۱۷ آشکار می‌شود.



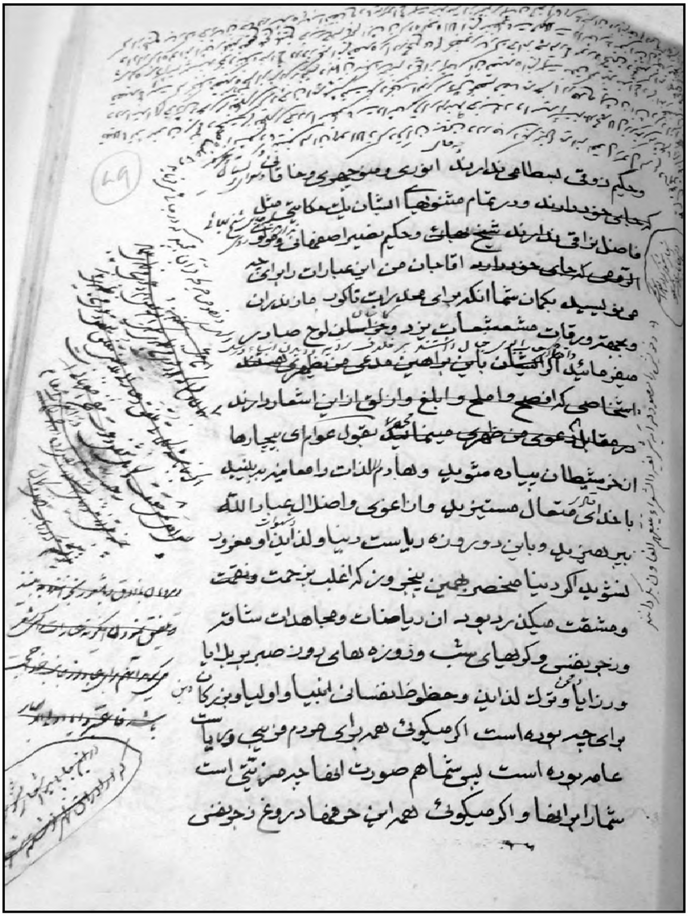
سند شماره‌ی ۲۰. صفحه‌ای از رساله‌ی عمّه که ویرایش‌های شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی را داراست. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۵۰پ)



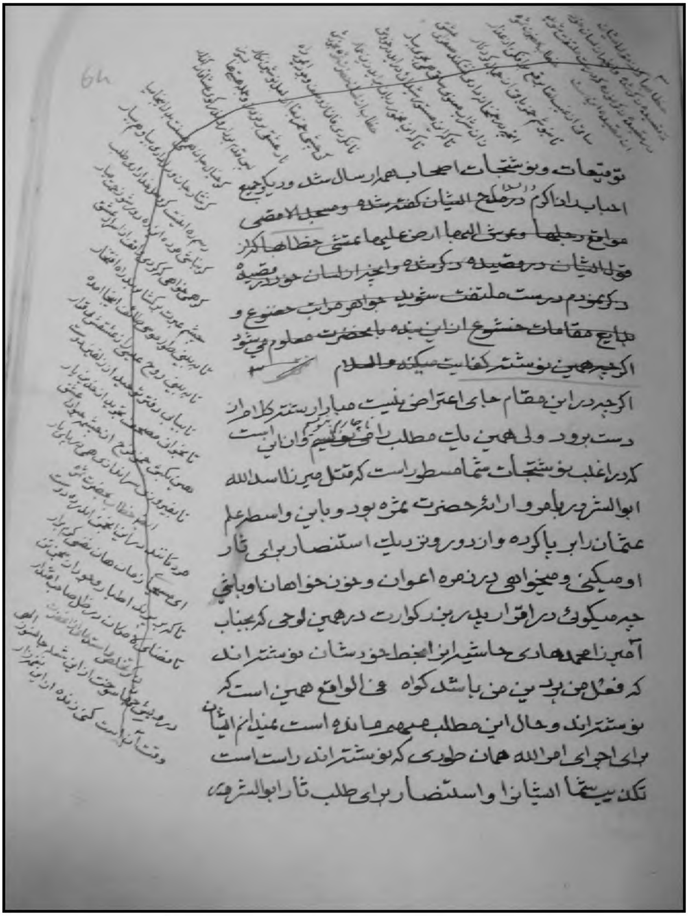
سند شماره‌ی ۲۱. صفحه‌ای از رساله‌ی عمّه که ویرایش‌های شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی را داراست. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۷۳ر)



سند شماره‌ی ۲۲. صفحه‌ای از رساله‌ی عمّه که ویرایش‌های شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی را داراست. عبارت «والد ماجد شما» ــ که در حاشیه‌ی سمت چپ آمده و به خط شریف کاشانی است ــ با همان جوهری که حاشیه‌های بحرالعلوم کرمانی با آن است خط خورده که بر اعمال نظر او بر نوشته‌های شریف کاشانی شاهد است. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۵۶ر)



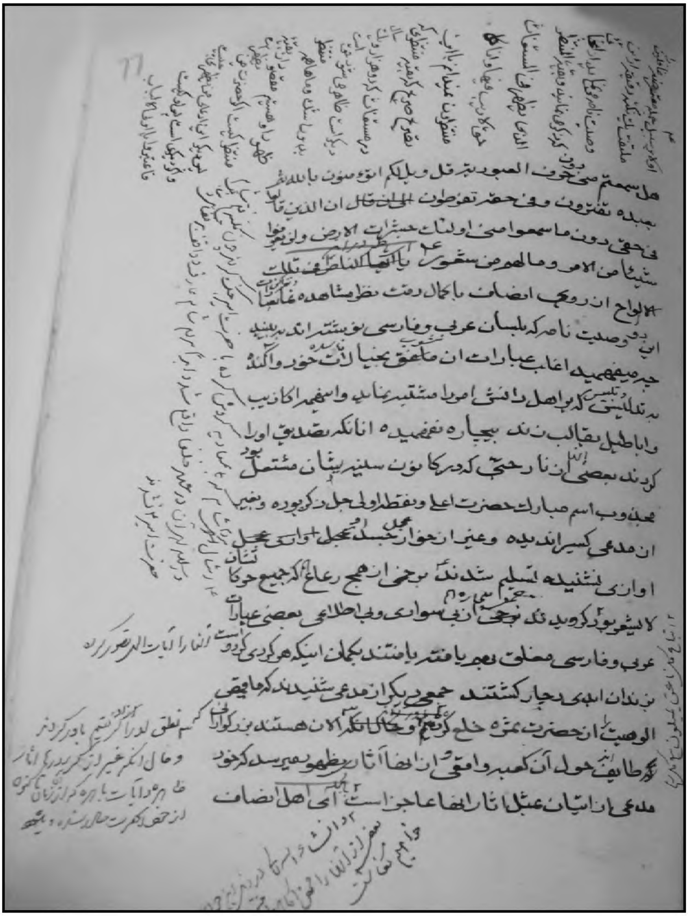
سند شماره‌ی ۲۳. صفحه‌ای از رساله‌ی عمّه که ویرایش‌های شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی را داراست. عبارات حاشیه‌ی سمت چپ ــ که در رد بنیان‌های دعوی من یظهره‌اللهی بهاءالله بوده و به خط شریف کاشانی است ــ انداخته شده و بیان مفصل بحرالعلوم کرمانی جای‌گزینش گردیده که بر اعمال نظر او بر نوشته‌های شریف کاشانی شاهد است. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۵۶ر)



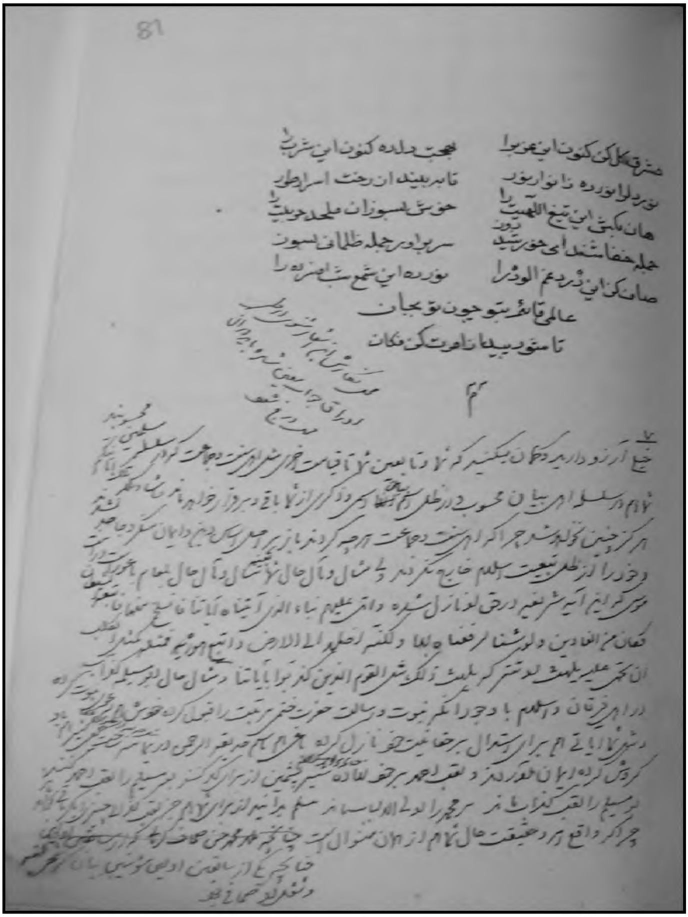
توقیعات و نوشتجات اصحاب همراه ارسال شد و دیگر جمیع
احباب الله اکرم در ملح ایشان گفته شده و مسجد الاقصی
مواقع رحلها و عرش البهاء ارض علیها عشی حظاها اکثر از
قول ایشان در قصیده ذکر شده و اخیرا لسان خود در قصیده
ذکر نمودم درست ملتفت شوید جواهر مراتب خضوع و
تابع مقامات خشوع از این بنده با حضرت معلوم می‌شود
اگر چه همین نوشته کفایت میکند والسلام

اگر چه در این مقام جای اعتراض نیست مبادا رشته کلام از
دست برود ولی همین یک مطلب را عرض میکنم و آن این است
که در اغلب نوشتجات شما مسطور است که قتل میرزا اسدالله
ابوالشرور به امر و اراده حضرت ثمره بود و باین واسطه علم
عثمان را بر پا کرده و از دور و نزدیک استنصار برای ثار
او میکنی و میخواهی در زمره اعوان و خونخواهان او باشی
چه میگوئی در اقرار یزید که در همین لوحی که جناب
آمیرزا محمد مهدی حاشیه از خط خودشان نوشته اند
که فعل من بود نه من باشد گواه فی الواقع همین است که
نوشته اند و حال این مطلب مبهم مانده است نمیدانم ایشان
برای اجرای امرالله همان طوری که نوشته اند راست است
تکذیب شما ایشان را و استنصار برای طلب ثار ابوالشرور

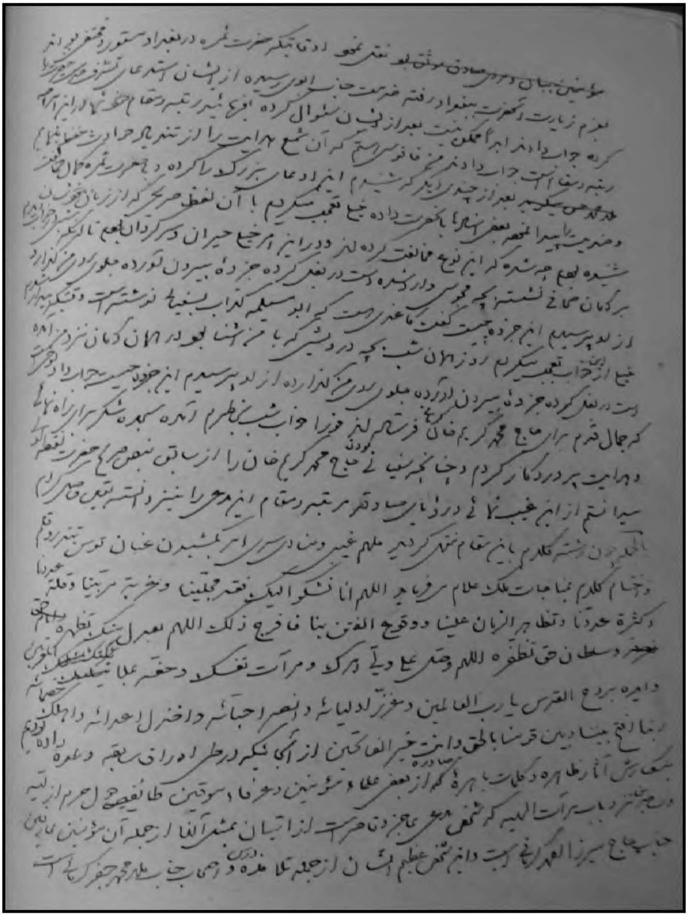
سند شماره‌ی ۲۴. صفحه‌ای از رساله‌ی عمّه که ویرایش‌های محذوف میرزا مصطفی کاتب از سوی شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی را در حاشیه دارد. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۶۴ر)



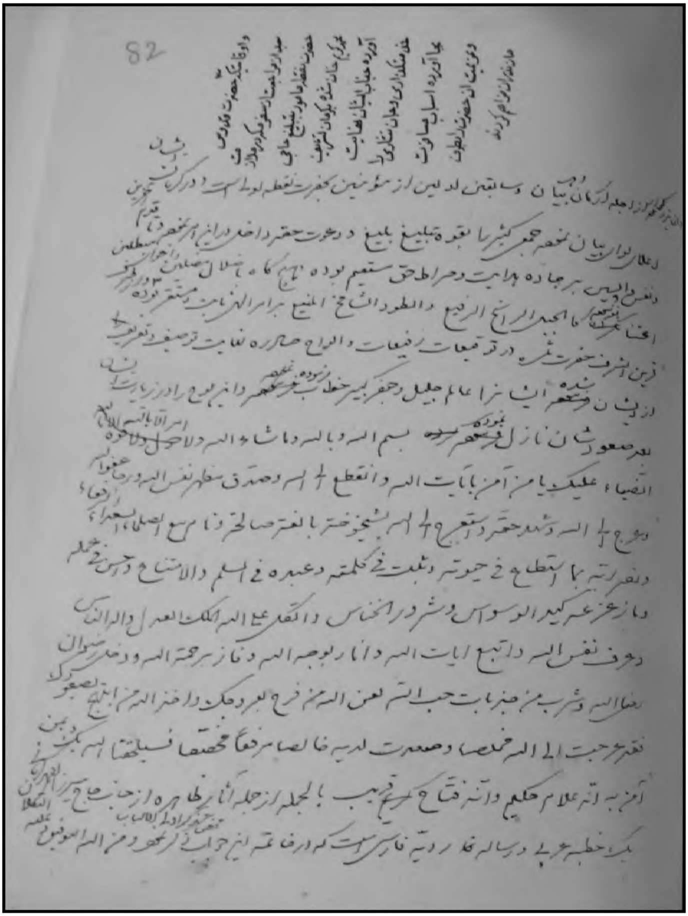
سند شماره‌ی ۲۵. صفحه‌ای از رساله‌ی عمّه که ویرایش‌های میرزا مصطفی کاتب و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی را داراست. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۶۴ر)



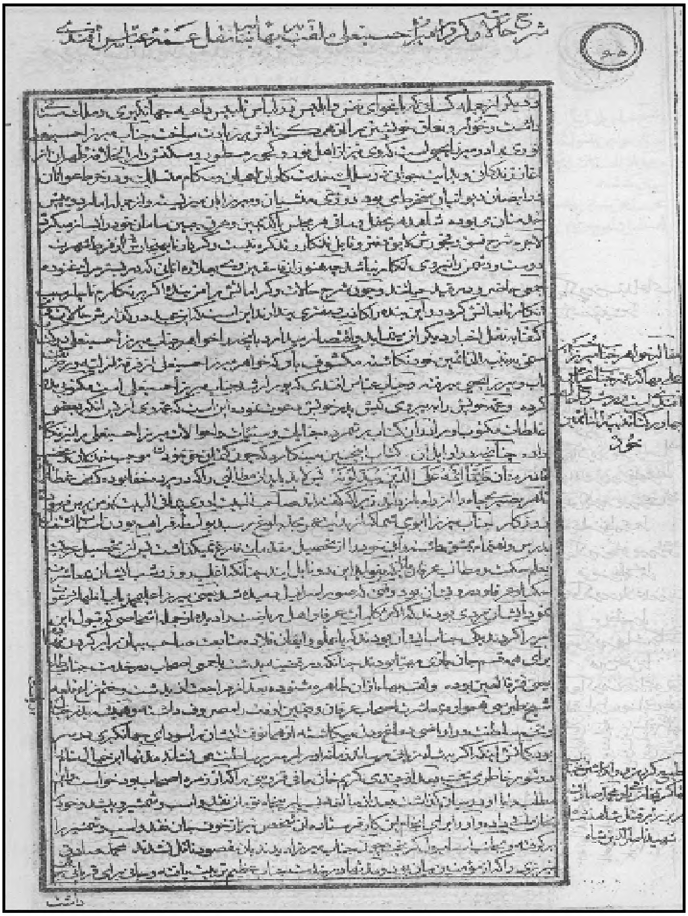
سند شماره‌ی ۲۶. صفحه‌ی نخست از فراز پایانی افزوده‌شده به رساله‌ی عمّه که به خط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی است. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۸۱ر)



سند شماره‌ی ۲۷. صفحه‌ی دوم از فراز پایانی افزوده‌شده به رساله‌ی عمّه که به خط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی بوده و معرفی نوشته‌های حاج میرزا احمد کرمانی با عنوان «آثار ظاهره وکلمات باهره‌ی صادره از بعضی علماء مؤمنین و عرفاء موقنین طائف حول حرم ازلیّه و ساجدین نزد باب مرآت الهیه که شخص مدعی عاجز و قاصر است از اتیان به مثل آنها» را داراست. حاج میرزا احمد در اینجا از آن «مؤمنین عارفین» و «شخص عظیم الشأن» و « از جمله تلامذه‌ی درس و اصحاب جناب ملّا محمّدجعفر کرمانی» یاد شده است. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۸۱پ)



سند شماره‌ی ۲۸. صفحه‌ی سوم از فراز پایانی افزوده‌شده به رساله‌ی عمّه که به خط شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی بوده و پس از معرفی نوشته‌های حاج میرزا احمد کرمانی، پدر خود، ملّا محمّدجعفر کرمانی، را «از اجله‌ی ارکان اهل بیان و سابقین اولین از مؤمنین به حضرت نقطه‌ی اولی» وکسی که در کرمان «اعلای لوای بیان نموده، جمعی کثیر را به قوه‌ی تبلیغ بلیغ و دعوت حقه داخل در این امر نمود و تا قدم آخرین و نفس واپسین بر جاده‌ی هدایت و صراط حق مستقیم بوده و هیچ‌گاه به اضلال مضلّین و اغوای مبطلین اعتنا نکرده» و از سوی صبح ازل «عالم جلیل و جعفرکبیر» خوانده می‌شد یاد کرده و رونوشت زیارت‌نامه‌ی صبح ازل پس از درگذشت او را آورده است. مسافرت ملّا محمّدعلی قدوس (برترین حروف حی باب) به کرمان و میزبانی ملّا محمّدجعفر کرمانی از او را میرزا مصطفی کاتب در حاشیه‌ی بالایی این صفحه به نوشته‌ی بحرالعلوم کرمانی افزوده است. (کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، ش. F.62(10)، برگ ۸۱پ)



سند شماره‌ی ۲۹. تصویر صفحه‌ی ۶۵ ازکتاب إحقاق الحق للقائم بالحق (اثر آقا محمّدتقی تاجر همدانی، چاپ: حدود ۱۳۲۷ق. با تقریظ آخوند ملّا محمّدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مجتهد مازندرانی) که ازکتاب تنبیه النائمین بهره برده است.



۳۰۱ — اثبات کذب عبدالبهاء

دنتایجی با مقدمه تحصیل سفر نموده و باکوتاه دستی و قصور نتایج متصرف در معقول و منقول شده
این نمونه اشخاص بسیار خود نگارنده باشخاصی از آن نمونه در بلد و غیر بلد برخورده ام در حقیقت قائم
الظهور و سید رمان این زمره از مردمان هستند که بجهل مرکب مبتلا بند نه عامی محض اند که بر
تقلید باقی و تصرفاتی نکنند و نه عالم اند که شخص بتواند مطالب را بایشان بفهماند و یا خود شان
مطالب را از مقدمات صحیحه اخذ نمایند اینها تو اهم ظاهرند که صحبت با آنها دشوار نمیتوان عقیده
فاسده را از ایشان گرفت و چنان مشعوف بفهم ناقص خود هستند که علم را منحصر بخود میدانند
هرکس مبتلا باین نمونه از مردم دو چار گشته میداند که چه میگویم باری سید باب از این نمونه
مردمان که برزخ عالم و جاهل و شق ثالث هستند بوده انتهی

جزاف و اغراق

در صفحه (۲۱۷) مفاوضات مینویسید جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی نداشتند
و در مکتبی وارد نشده اند ولی فصاحت و بلاغت بیان مبارک در زبان عرب و الواح عربیه
العباره محیر عقول فصحاء و علمای عرب و کل متفق و معترفند که مثل و مانند ندارد انتهی هیچکس هم
صاحب البیت ادری بما فی البیت عمه شما در آن نامه که بشما مینویسد صریحا مرقوم داشته
که والد شما در جوانی تحصیل عربیت نموده و پس از آن بحکمت و عرفان اشتغال ورزیده چنانچه
شرح آن نامه علیحده بیاید دیگر با اینوصف ایندروغ شما را نمیتوانیم تصدیق کرده و اگر تصدیق
کنیم که مکتب نرفته بواسطه بعد از اوائلش ولی فصاحت و بلاغت ایشان را چگونه تصدیق کنیم
با بدست بودن کلماتشان و مشحون بودن از اغلاط بیشمار چنانچه سطری از آن در امر آینده
بیاید عجب تر انکه بسیار اگر نباشد در کلمات او مگر همین عبارت که در باره سید الشهداء
ارواحنا لتراب مرقده الفداء مینویسد لولاه لم یکن له مثل فی الملک پس دلیل بست
کافی بر جهالت و غلط سرائی او

(خشت مالی)

همه کس میداند که اینطایفه بابیه و بهائیه از تمام ملل دائره تر مو تر و مستبلا بخوف و تقیه در کار

سند شماره‌ی ۳۰. تصویر صفحه‌ای از رساله‌ی إیقاظ النائمین (اثر شیخ احمد مجتهد شاهرودی، چاپ: ۱۳۴۲ق.)که ازکتاب تنبیه النائمین بهره برده است.

باب و بهاء را بشناسید ۱۱۳ مقدمه سؤال دوم

(پیش از آنکه سؤال دوم را آغاز نمائیم بی مناسبت نیست جوابی را که عمه محترمه عبدالبهاء باسم تنبیه النائمین نگاشته بنویسیم)

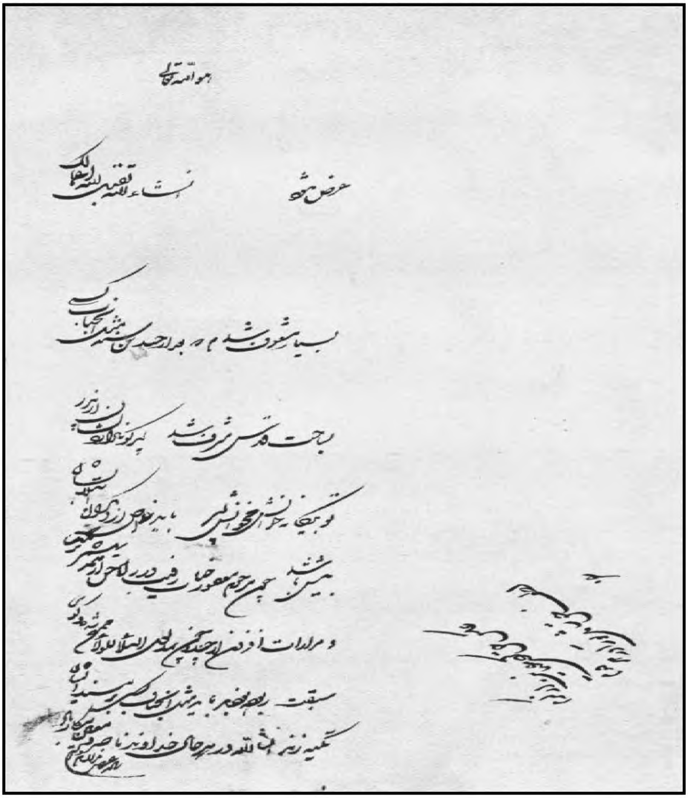
آنچه آشکار است این است که عبدالبهاء نامه‌ای به عمه خود خواهر بهاء نگاشته که آن نامه موسوم به لوح عمه است و او را به نصرت و یاری (یا همراهی) خود طلب فرموده ایشان نیز جوابی نگاشته‌اند چون متضمن یک دوره تاریخ بهاء است و نویسنده کتاب بهائیت اقتباس آن را نقل نموده ما نیز آن را از آنجا نقل می‌نمائیم تا اینکه خواننده بخوبی اطلاعی کامل از تاریخ بهاء حاصل نماید چونکه عمه خانم (خواهر بهاء) از زنان فاضل بوده و نزد عمه محترمه نوشته آن دارای اهمیت است می‌نویسد.

چون کتمان حق نمودن موجب خذلان و غضب قادر منان است (فانما اثمه علی الذین یبدلونه) پس لابد باید آن مطالبی را که در پرده خفا بوده کشف غطا نماید تا هر بصیر چاره را از راه باز داند زیرا که گفته‌اند

(صاحب البیت ادری بما فی البیت)

ترجمه: - صاحب خانه داناتر است که در خانه چیست.

سند شماره‌ی ۳۱. تصویر صفحه‌ی ۱۱۳ از کتاب باب و بهاء را بشناسید (اثر حاج فتح‌الله مفتون یزدی، نگاشته‌شده‌ی حدود ۱۳۷۱ق.، چاپ حیدرآباد دکن) که از کتاب تنبیه النائمین بهره برده است.



سند شماره‌ی ۳۲. نامه‌ای ازعزیه‌خانم به شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی (بعدها: از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) است که در آن مسافرت او به قبرس را تبریک گفته، او و پدرش، ملّا محمّدجعفر نراقی (اسم الله الرقیب)، را ستوده و از فرستادن عکس صبح ازل سپاسش گفته است:

هو الله تعالی

عرض می‌شود: إن‌شاءالله تقبّل الله أعمالکم! بسیار مشعوف شدم که بعد از چندین سنه، مثل آن جناب کسی به ساحت قدس مشرف شد.

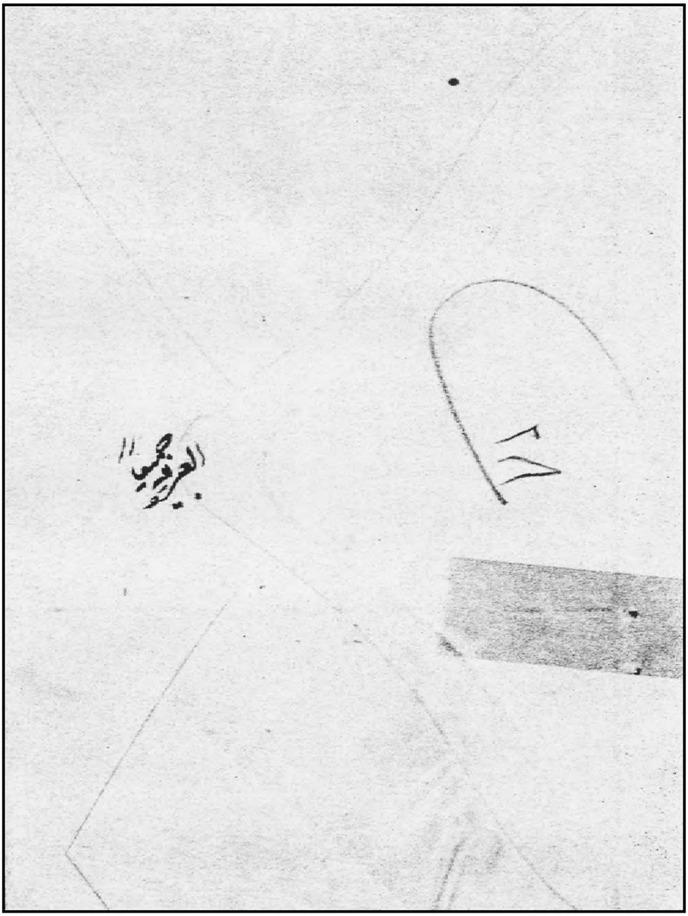
پسرکو ندارد نشان از پدر   تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

باید خواص از دیگران ابتلایشان بیش باشد. چون مرحوم مغفور جناب رقیب در راه حق از همه بیشتر زحمت و مرارات افزون از چند و چون [کشیده و] به مدلول «البلاء للولاء» شمرده شده وگوی سبقت ربوده بودند، باید مثل آن جناب کسی بر مسند ایشان تکیه زند! ان‌شاءالله، در هر حال خداوند ناصر و معین بندگان باد!

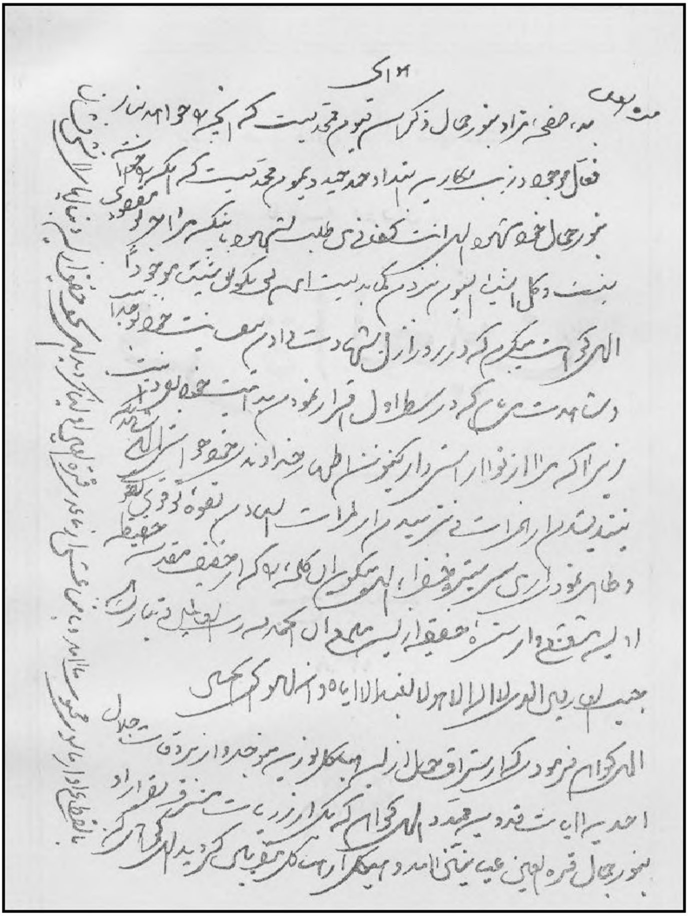
عکس حق کردی عنایت ازکرم   لطف حق شامل تو را در هر قدم

عز

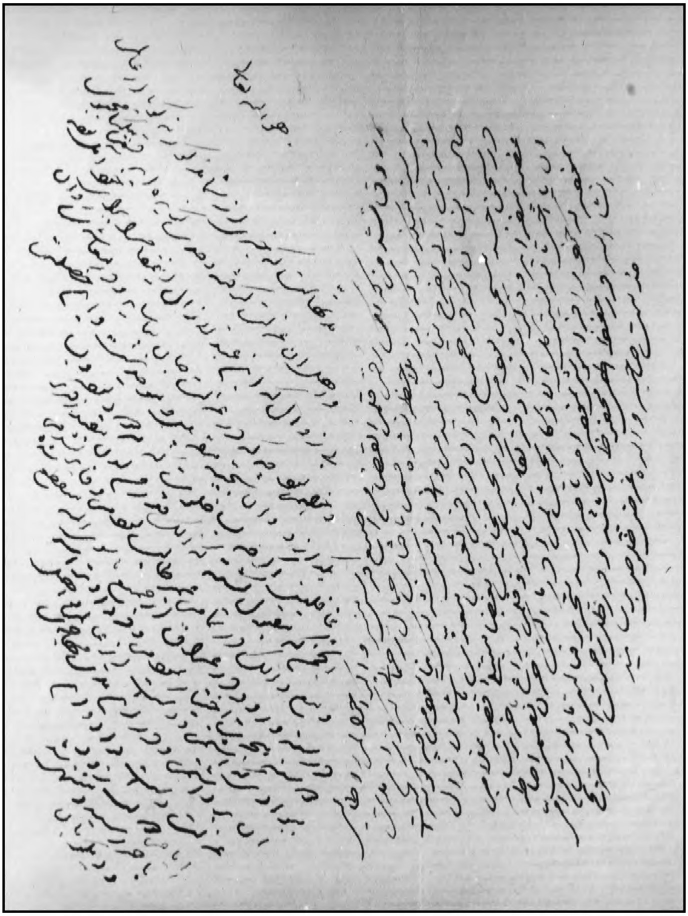
(مجموعه‌ی اسناد علی روحی)

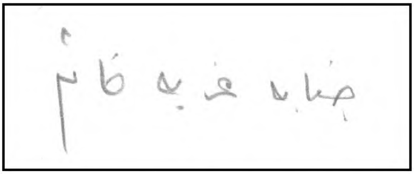


سند شماره‌ی ۳۳. پاکت نامه‌ی عزیه‌خانم به شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی است. روی آن عبارت «العزة لله جمیعاً» آمده که می‌توان گفت اسم رمزی برای عزیه‌خانم بوده است. (مجموعه‌ی اسناد علی روحی)



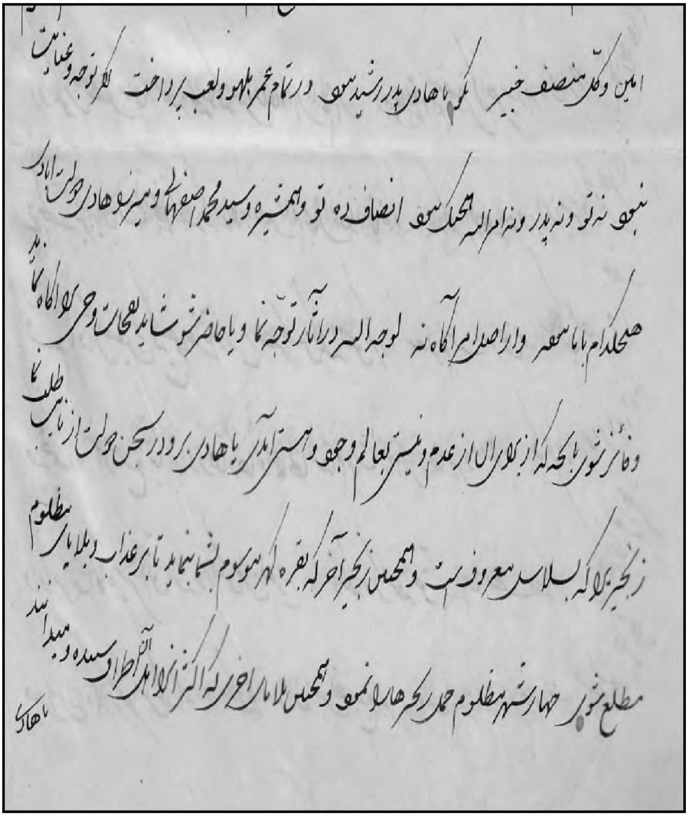
سند شماره‌ی ۳۴. نامه‌ای از قرةالعین به عزیه‌خانم. تصویر این نامه را ازلیان در ابتدای رساله‌ی به یاد صدمین سال شهادت نابغه‌ی دوران قرةالعین آورده‌اند.

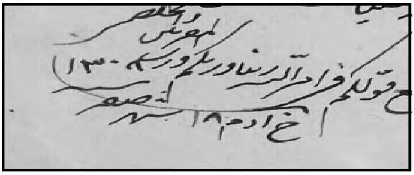




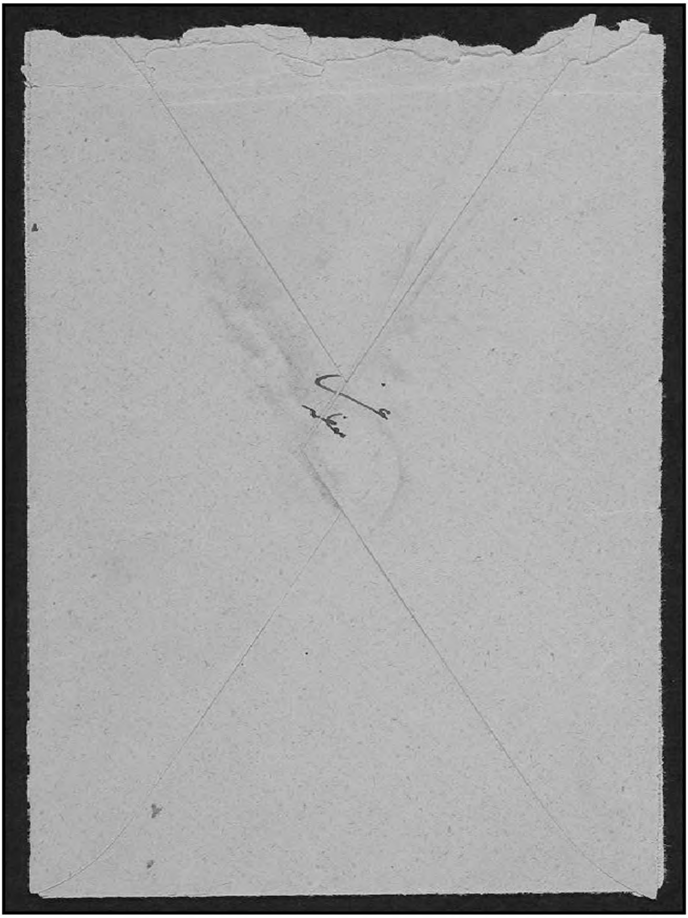
جناب عزیه خانم

سند شماره‌ی ۳۵. نامه‌ای به خط میرزا حسینعلی بهاءالله به عزیه‌خانم به سال‌های اقامت بغداد و پیش از آشکاری دعوت جدید. عبارت «جناب عزیه‌خانم» به خط جلال ازل (نوه‌ی صبح ازل) است که پشت عکس نوشته شده است. (مجموعه‌ی اسناد علی روحی)





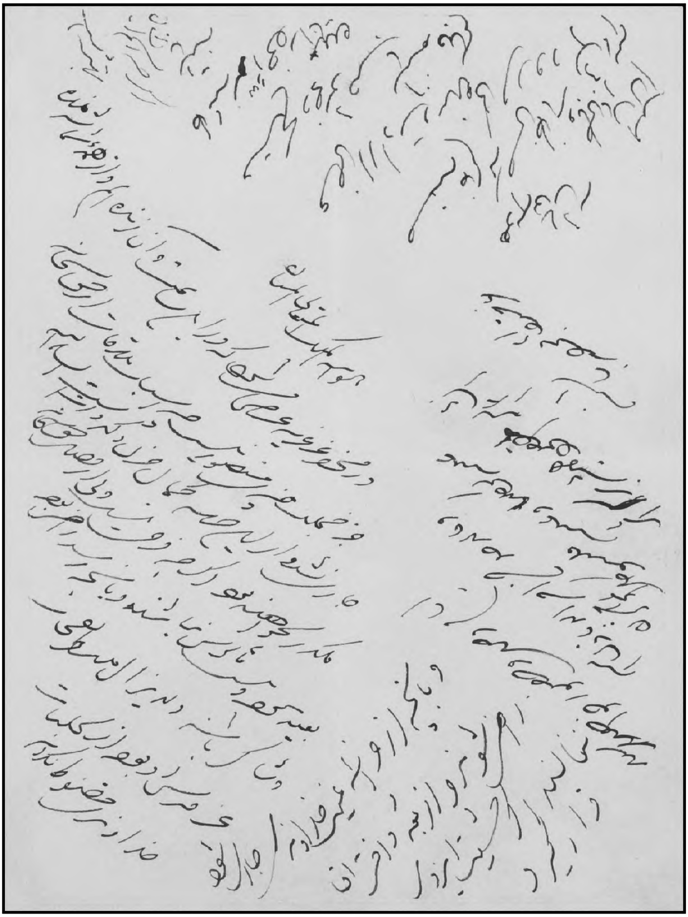
سند شماره‌ی ۳۶. نامه‌ی میرزا حسینعلی بهاءالله به خط خادمش، میرزا آقاجان کاشانی، در نکوهش ازلیانی چون میرزا محمّدهادی فرزند صبح ازل، عزیه‌خانم، حاج سیّد محمّد اصفهانی و حاج میرزا هادی دولت‌آبادی. (امضای نامه: «خ ا د م» و تاریخ آن: ۱۸ صفر ۱۳۰۸ق.: نزدیک به دو سال پیش از درگذشت بهاءالله)



سند شماره‌ی ۳۷. پاکت نامه‌ای است که روی آن به خط صبح ازل نوشته شده: «معظمه عز». (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

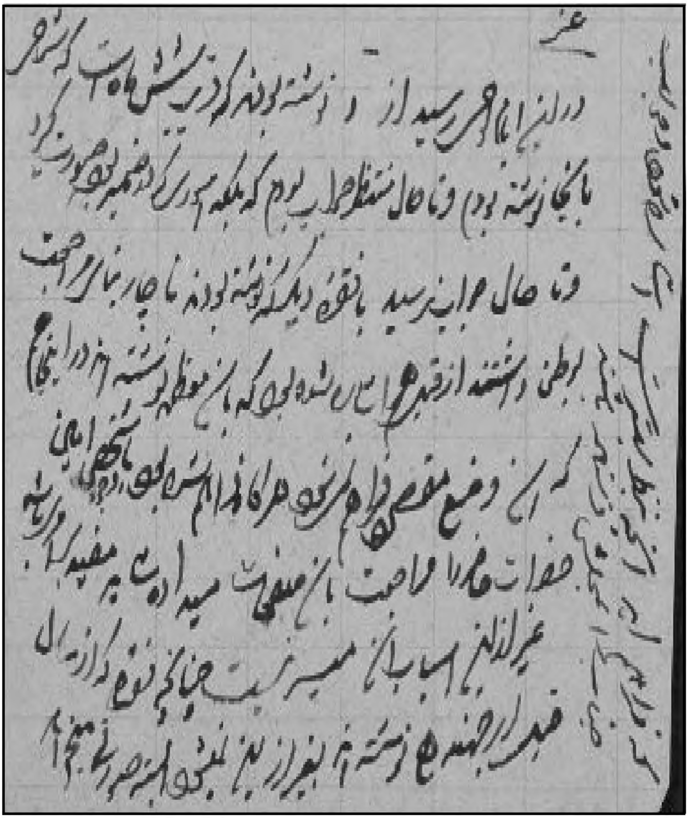
---

۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «نامه‌های صبح ازل خطاب به معظمه عز»، تصویر شماره‌ی ۱۰) آورده شده است. هما روحی (۱۳۰۴ تا ۱۳۹۱ ش.) فرزند رضی روحی (نوه‌ی دختری ملّا محمّدجعفر کرمانی: بنیان‌گذار آیین باب در کرمان و از شهداء بیان) و عصمت ابراهیمی (دختر محمّدصادق ابراهیمی: از شهداء بیان) بود و در عصر پهلوی مدتی دبیرکلی سازمان زنان ایران را بر عهده داشت. (نک.: هما روحی (سرلتی)، زنی از کرمان با خاطراتی از انقلاب ایران، مقدمه، صص ۹ تا ۱۲ و ص ۲۰) وی که در کانادا اقامت داشت، مجموعه‌ی مهمی از کتاب‌ها و اسناد ازلی را به کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد هدیه کرد. آنچه از آن مجموعه به زنان مربوط است، در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)) آورده شده است.



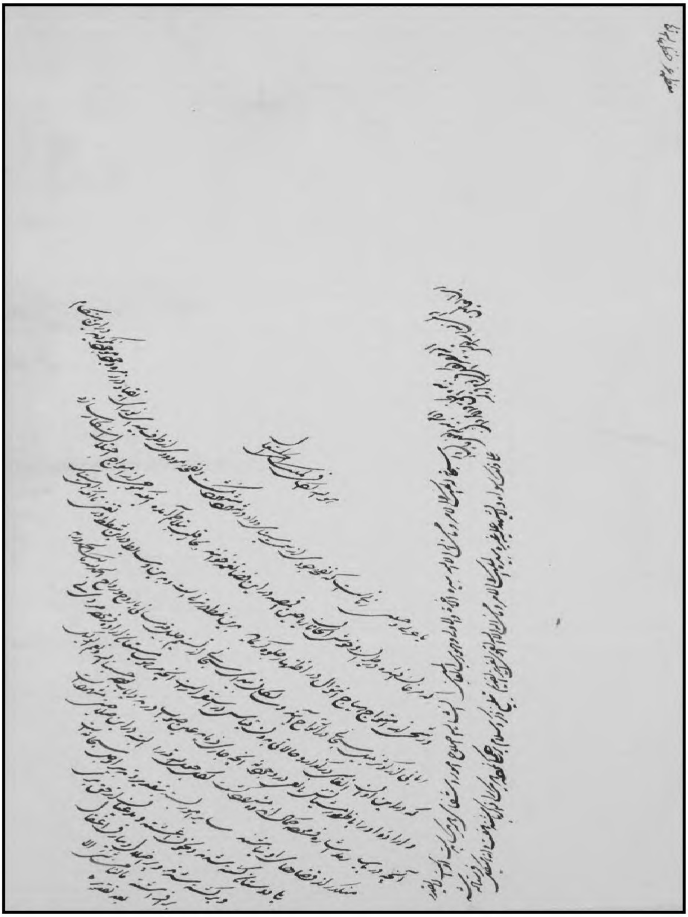
سند شماره‌ی ۳۸. نامه‌ای از صبح ازل و به خط خود او به عزیه‌خانم است. وی در این نامه از دوری خواهر خود اظهار ناراحتی کرده و او را دلداری داده که ایام دیدار خواهد رسید. همچنین، از خانمی به نام «حسنیّه» یاد کرده و ارادت او را به عزیه‌خانم آورده کرده است. وی نوشته که حسنیه‌خانم خود را با نام مستعار «طائیّه» می‌شناساند. (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[۱]

۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «مکاتبات متفرقه»، تصویر شماره‌ی ۴) آورده شده است.



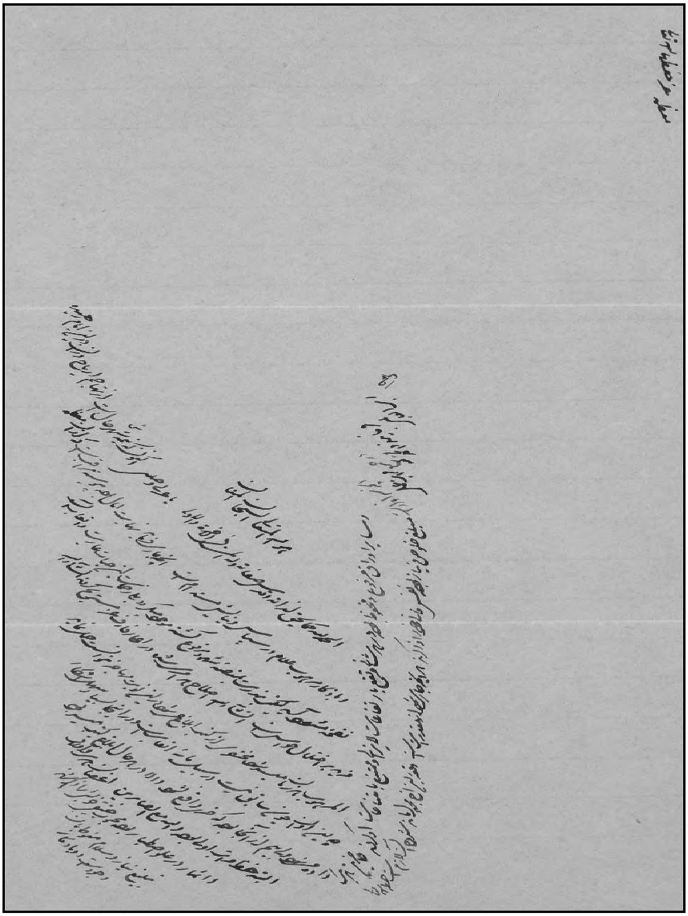
سند شماره‌ی ۳۹. نامه‌ای از صبح ازل است که به «عز» (عزیه‌خانم) نوشته است. وی در این نامه، از مکتوب یکی از پیروانش ــ با نام رمزی که به احتمال «و» است ــ سخن گفته است. آن شخص در آن نامه نوشته بود که شش ماه است منتظر جواب صبح ازل بوده و اکنون می‌خواهد به وطن مراجعت کند. صبح ازل در اینجا به نامه‌ای که «ارجمند هـ» نوشته بود نیز پرداخته است. این شخص به احتمال، میرزا محمّدهادی (فرزند صبح ازل) است که در تهران سکونت داشت. به نظر می‌رسد که صبح ازل از عزیه‌خانم خواسته تا «آنچه به نظر بهتر است، اشاره شود و جواب جناب را به محلش فرستاده باشند.» (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «مکاتبات متفرقه مربوط به صبح ازل»، تصویر شماره‌ی ۲۶) آورده شده است.



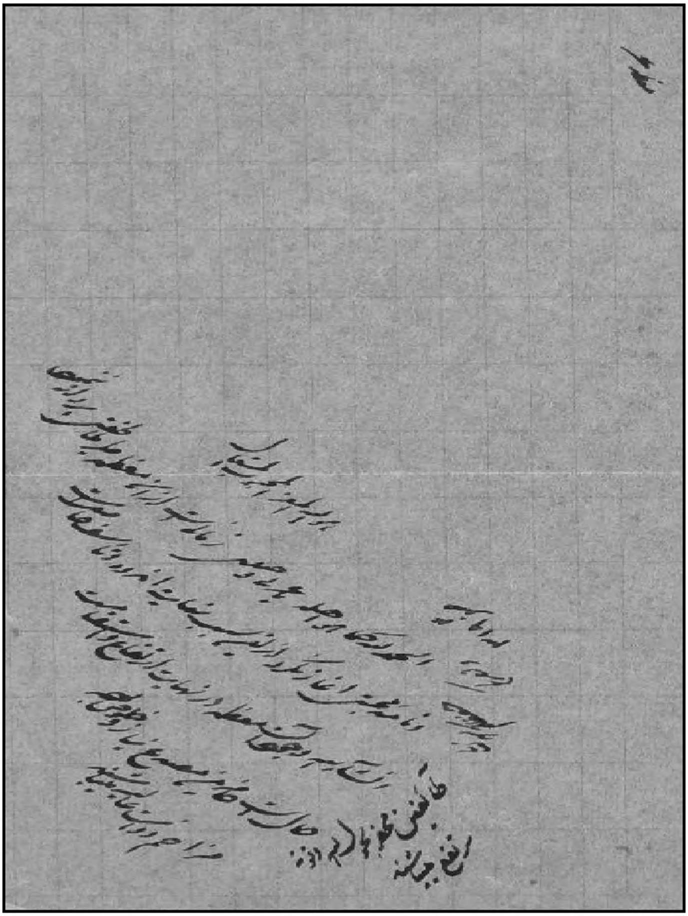
سند شماره‌ی ۴۰. نامه‌ای است به خط صبح ازل که به «معظمه عز حفظها الله تعالی» (عزیه‌خانم) نوشته و او را با خطاب «یا عزی و حبیبتی» یاد کرده است. وی در این نامه نوشته که مدتی است که از عزیه‌خانم مکتوبی دریافت نکرده است. همچنین، ناراحتی خود را از آنچه عزیه‌خانم درباره‌ی «رمد» (درد چشم) نوشته بود، آشکارکرده و از او خواسته تا از قضای الهی ناراحت نباشد. سپس ازکشته شدن «دوستان»، به خون آغشته شدن ایشان و نیز برگشتن گروهی از حق سخن گفته است. این نامه با «تبلیغ سلام» به «همگی» و با اشاره به آن که هفت هیکل نیز همراه آن فرستاده شده، پایان یافته است. (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «نامه‌های صبح ازل خطاب به معظمه عز»، تصویر شماره‌ی ۱) آورده شده است.



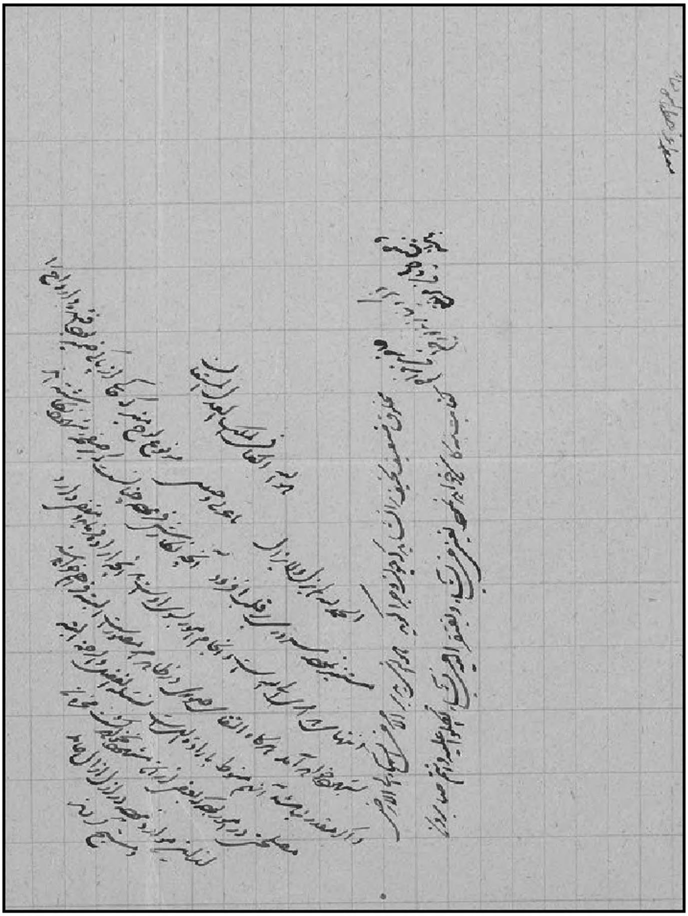
سند شماره‌ی ۴۱. صبح ازل در این نامه، «معظمه عز حفظها الله تعالی» (عزیه‌خانم) را با خطاب «یا عزی و حبیبتی» خوانده و نوشته که همیشه منتظر رسیدن نامه‌های اوست اما کمتر پیش می‌آید که نامه‌ای دریافت کند. سپس نوشته که تعداد اندکی از کتاب‌ها را می‌فرستد چرا که «مهاجر» توان حمل ندارد. علت دیگر آن است که «در سبیل مایه‌ی انقلاب است و در اینجا سهل آشکار داده می‌شود ولی بیم از آنجا بود که ضری واقع شود.» او در پایان نامه، از سوی حاضران سلام رسانده و نوشته: «رقعه‌ی ابن اخ مجهول ماند. شروح آن لازم است. حفظه الله تعالی.» (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «نامه‌های صبح ازل خطاب به معظمه عز»، تصویر شماره‌ی ۲) آورده شده است.



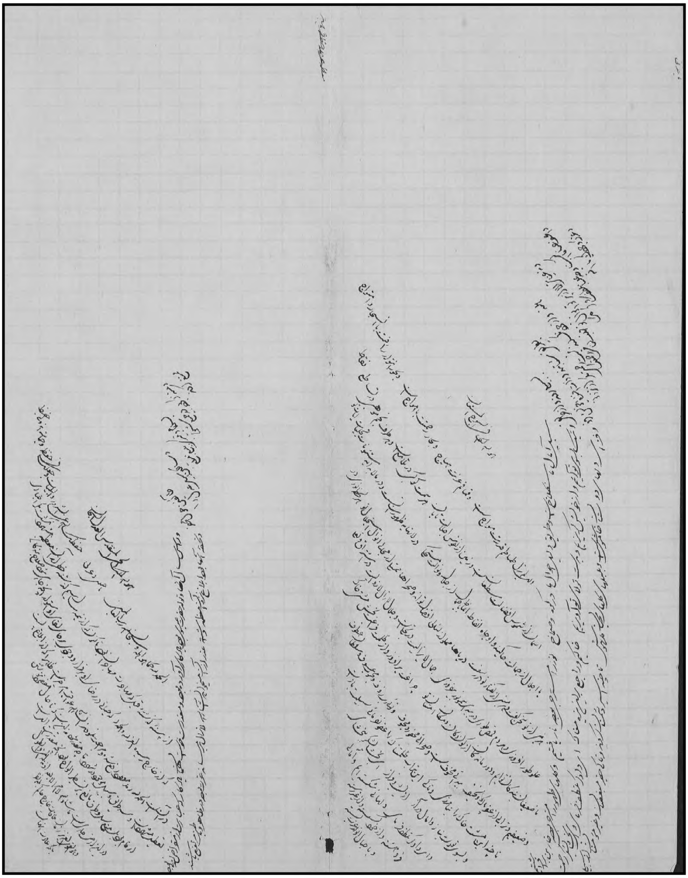
سند شماره‌ی ۴۲. صبح ازل در این نامه، «معظمه عز حفظها الله تعالی» (عزیه‌خانم) را با خطاب «یا عزی و حبیبتی» خوانده و از «نهایت اندوه و تأسف» نسبت به طول زمان نرسیدن نامه از او سخن گفته است. وی همچنین، از سوی حاضران قبرس به عزیه‌خانم سلام رسانده است. تاریخ این نامه ۴ صفر ۱۳۱۹ق. است. (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «نامه‌های صبح ازل خطاب به معظمه عز»، تصویر شماره‌ی ۳) آورده شده است.



سند شماره‌ی ۴۳. صبح ازل در این نامه، «معظمه عز حفظها الله تعالی» (عزیه‌خانم) را با خطاب «یا عزی و حبیبتی» خوانده و نوشته که از رسیدن نامه‌ی او بسیار خوشحال شده است. به نظر می‌رسد عزیه‌خانم از مسایلی ناراحت بوده، چرا که صبح ازل از او خواسته تا «محزون از این موارد» نباشد. (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

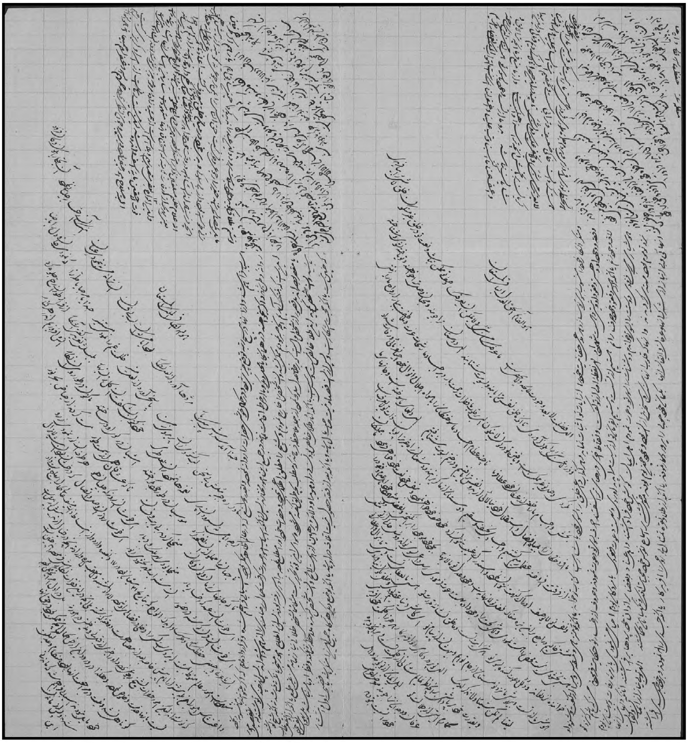
۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «نامه‌های صبح ازل خطاب به معظمه عز»، تصویر شماره‌ی ۳) آورده شده است.



سند شماره‌ی ۴۴. در این صفحه دو نامه از صبح ازل دیده می‌شود. در بالای نامه‌ی سمت راست، عبارت «یا عزتی» نوشته شده که اشاره به عزیه‌خانم است. متن این نامه مناجاتی فارسی به انشای صبح ازل است. او در این مناجات از سختی‌هایی که از «دشمنان» و «مبغضان» و «غیر مؤمنان» بر پیروانش وارد می‌شد، به خداوند شکایت برده است. در بالای نامه‌ی سمت چپ نوشته شده: «معظمه عزملاحظه فرمایند.» صبح ازل نامه را با خطاب «یا حبیبتی و عزی» آغازکرده و نوشته که دو سال و نیم است که نامه‌ای از او دریافت نکرده و جز خبرهایی چند چیزی از او نمی‌داند. وی خداوند را به سبب رفع «رمد» (درد چشم) عزیه‌خانم سپاس گفته و «منع سبل و طرق» را «مانع بر تسطیر الواح» یاد کرده است. سپس نوشته که حاکم بلد به سبب سال نو میلادی هدیه‌ای برای او آورده که «مقراضی لندنی» است؛ او نیز آن را برای آن «معظمه» می‌فرستد. در پایان هم به ابلاغ سلام حاضران پرداخته است. (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

---

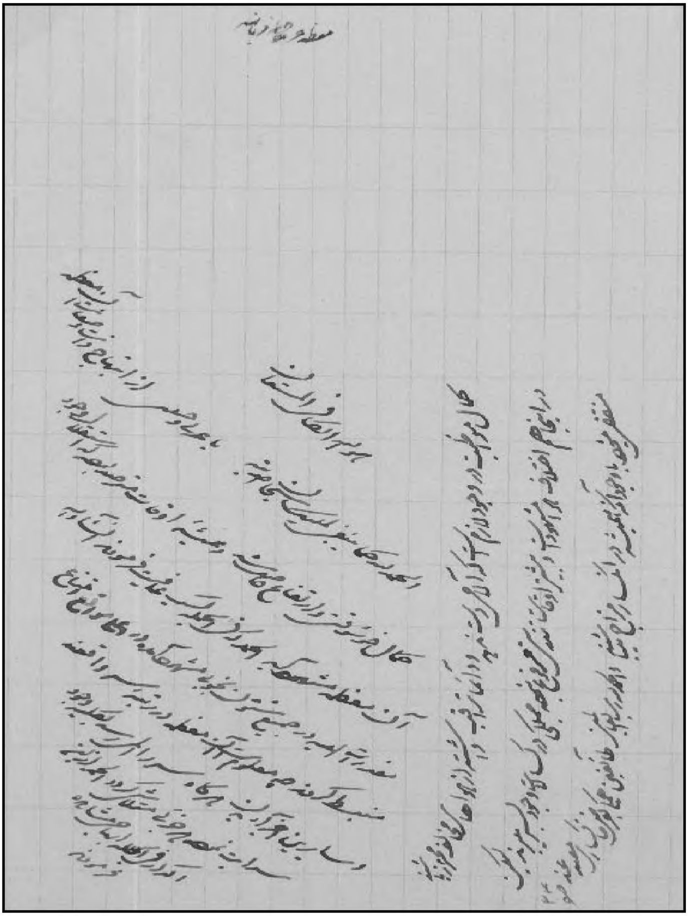
۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «نامه‌های صبح ازل خطاب به معظمه عز»، تصویر شماره‌ی ۶) آورده شده است.



سند شماره‌ی ۴۵. این صفحه دارای دو نامه است. نامه‌ی سمت راست به «معظمه عز حفظها الله و أیّدها» نوشته شده است. این نامه مناجاتی طولانی به زبان فارسی است که انشای صبح ازل است. نامه‌ی سمت چپ با شعری به زبان فارسی آغاز شده که در نعت عزیه‌خانم است. سپس او را با خطاب «یا عزتی و حبیبتی» خوانده و از رسیدن دو نامه‌ی او ابراز خرسندی کرده است. صبح ازل در این نامه، از «مصاهرت»ی که پیش آمده بود، ناراضی است. وی از شخصی با عنوان «شیخ» یاد کرده و نوشته که او در این نزاعی که پیش آمده، دخالتی ندارد. همچنین، از عزیه‌خانم خواسته تا «ط» را به «ارض ط» (طهران) بخواهد و برای اصلاح قدم بردارد. او از شوهر «ط» گلایه کرده و نوشته که حق او را رعایت نکرده است. در پایان نیز نوشته که اگر می‌خواهند، طلاق بگیرند و اگر خیال صلح دارند، او را حرفی نیست. (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1] با توجه به آن‌که در منابع تاریخی از اختلاف شیخ احمد روحی و همسرش (طلعت ازل) سخن به میان آمده، می‌توان نتیجه گرفت که «ط» همان طلعت بوده است و چون این اختلاف ــ که به سیلی خوردن طلعت از شیخ احمد و طرد شدن یک سال و نیمه‌ی شیخ احمد از سوی صبح ازل انجامید ــ در اسلامبول روی داد، «شیخ» نیز باید شیخ محمّد یزدی باشد که در اسلامبول ساکن بود و نماینده ازلی‌ها در آنجا به حساب می‌آمد.

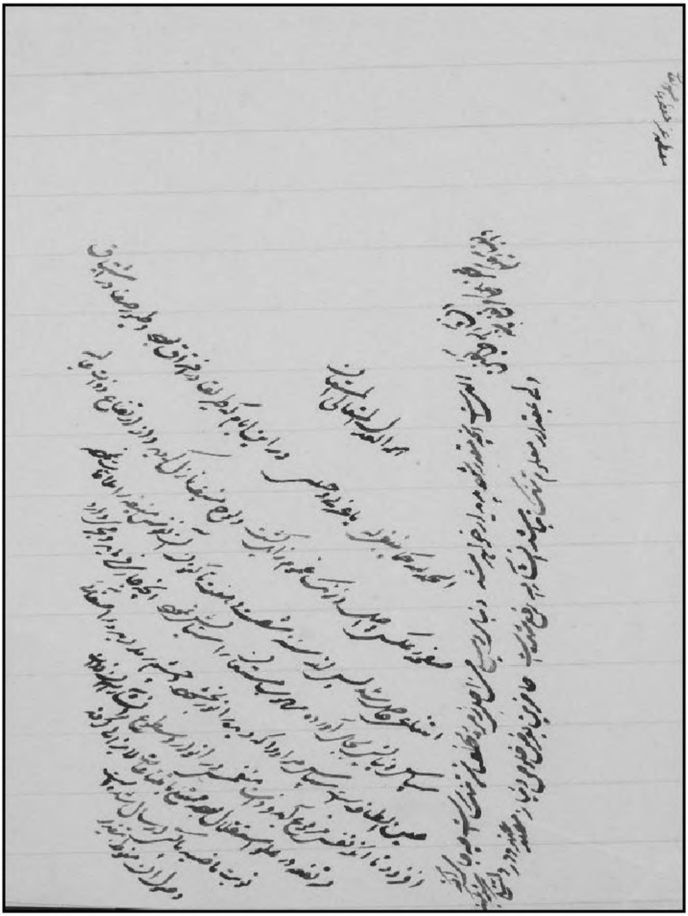
---

۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «نامه‌های صبح ازل خطاب به معظمه عز»، تصویر شماره‌ی ۸) آورده شده است.



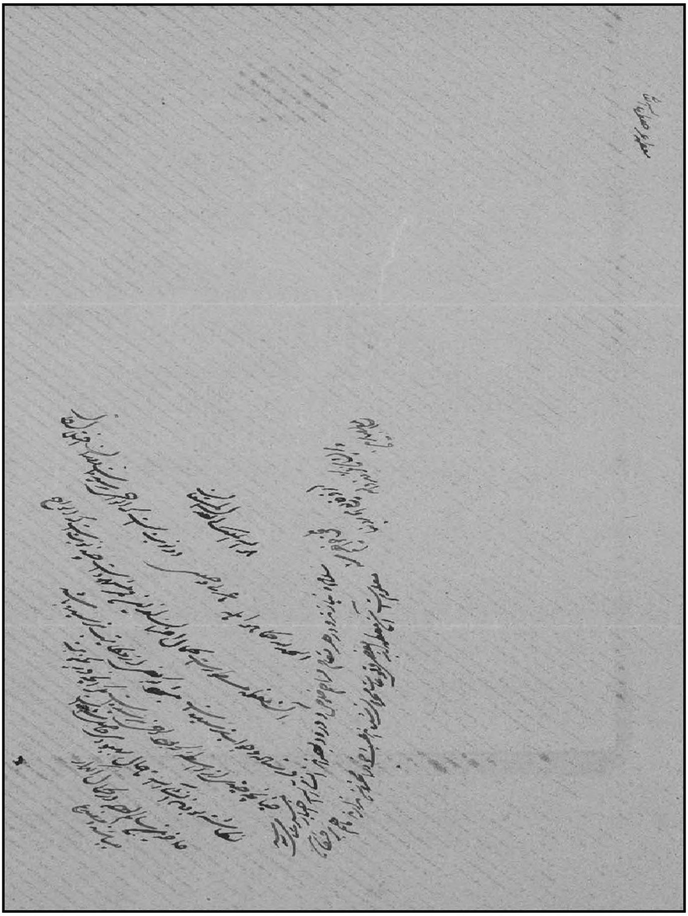
سند شماره‌ی ۴۶. بالای این نامه عبارت «معظمه عزملاحظه فرمایند» دیده می‌شود. صبح ازل آن را با عبارت «یا عزتی و حبیبتی» آغازکرده و خرسندی خود را از سلامتی عزیه‌خانم آورده است. سپس در تجلیل او نوشته: «مقدرات الهیه در جمیع شؤون به خوبی مشهود آمده، دراعلی مواقع امتناع منبسط گردند. چه، معلوم است آن معظمه در رتبه‌ی سر واقعند و سایرین اجزاء بدن. هرگاه سر را المی رسد، به کلیه‌ی وجود سرایت نموده، هر جزئی متلاشی گردد. الحمد لله از این اکدار فی‌الجمله ابهاجی مشاهده فرمودند.» وی سپس عزیه‌خانم را برای حفظ سلامتی، به احتراز از «هواهای مخالف» سفارش کرده و ضمن اشاره به بدی هوای قبرس، از سوی اطرافیان خود سلام رسانده است. (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «نامه‌های صبح ازل خطاب به معظمه عز»، تصویر شماره‌ی ۱۶) آورده شده است.



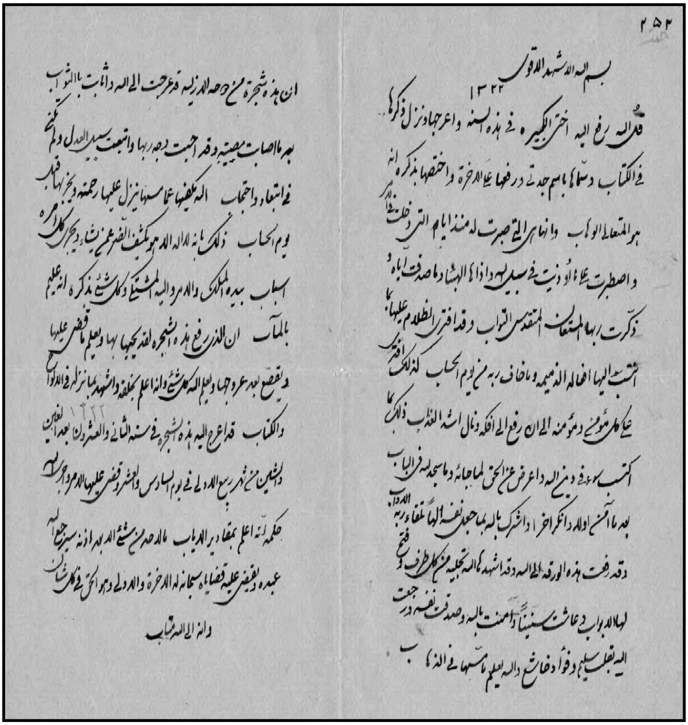
سند شماره‌ی ۴۷. بالای این نامه، عبارت «معظمه عز حفظها الله تعالی» دیده می‌شود. صبح ازل این نامه را با عبارت «یا عزتی و حبیبتی» آغازکرده و نوشته که با وجود دوری ازعزیه‌خانم، با دیدن عکس او بسیار شادمان شده است. با توجه به جمله‌ی «پس از سنه‌ی شصت و هفت تاکنون آن نفوس منیفه را ملاقات نموده»، به نظرمی‌رسد که صبح ازل از سال ۱۲۶۷ق. (حدود یک سال پس ازکشته شدن باب) عزیه‌خانم را ندیده بود. درپایان نامه نیزازسوی اطرافیان خود به عزیه‌خانم سلام رسانده است. (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

۱. تصویراین سند در وب‌گاه «دنیای زنان درعصرقاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «نامه‌های صبح ازل خطاب به معظمه عز»، تصویر شماره‌ی ۱۸) آورده شده است.

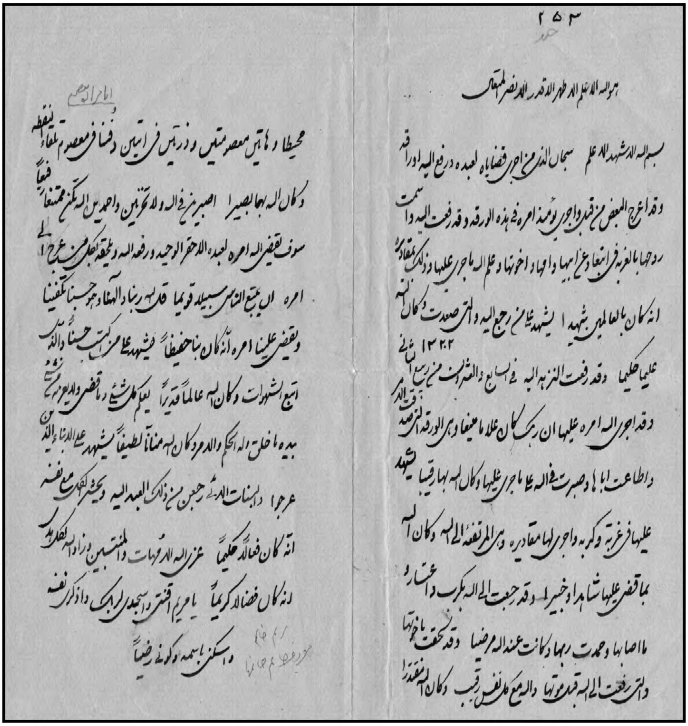


سند شماره‌ی ۴۸. درگوشه‌ی سمت راست بالای این نامه، «معظمه عز حفظها الله» نوشته شده است. صبح ازل که پیش از این در دو نوبت از «اختلال حال آن معظمه» آگاه شده بود، این نامه را در احوال‌پرسی او نگاشته است. (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[۱]

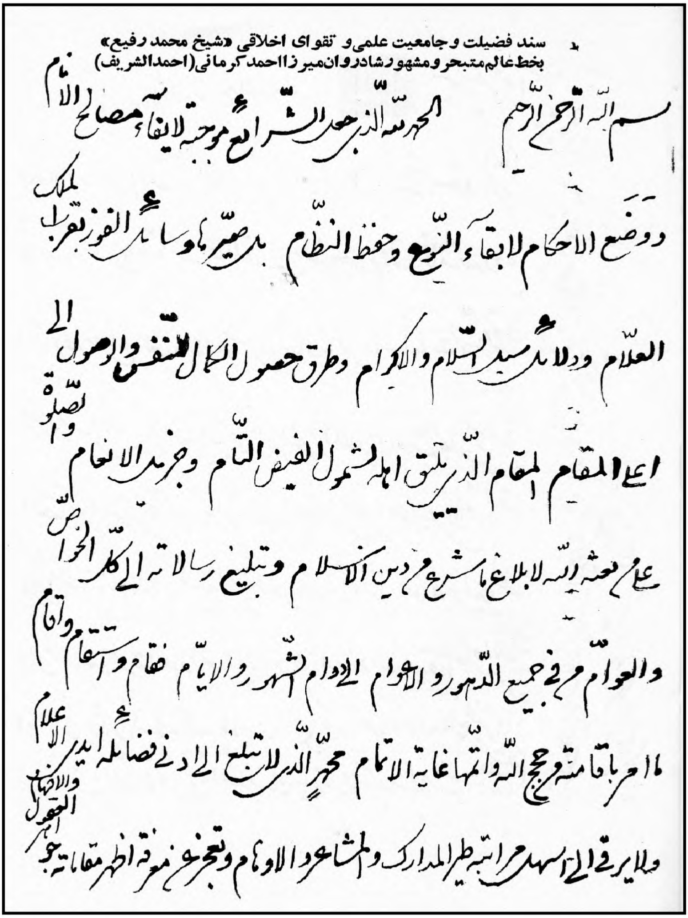
۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «نامه‌های صبح ازل خطاب به معظمه عز»، تصویر شماره‌ی ۲۱) آورده شده است.



سند شماره‌ی ۴۹. رونوشت مکتوبی از صبح ازل است که پس از درگذشت عزیه‌خانم نگاشته و ثبات او بر آیین باب و ناهمراهی‌اش با «هباء» و «ظلام» (میرزا حسینعلی بهاءالله) را ستوده است. (مجموعه‌ی اسناد علی روحی)



سند شماره‌ی ۵۰. رونوشت مکتوبی از صبح ازل در رثای درگذشت دخترش، مریم‌سلطان‌خانم، است که حدود چهل روز پس از وفات عزیه‌خانم درگذشت. او در این نوشته از خاکسپاری «آن دو معصومه» (هاتین المعصومتین) نزد امام‌زاده معصوم و درمقابل باب سخن گفته است (دفنا فی معصوم تلقاء النقطة). دستخط علی روحی (خواهرزاده‌ی شیخ احمد روحی) که این نوشته را درباره‌ی «مریم‌خانم معروف به خانم خانم‌ها» دانسته، در پایین آن دیده می‌شود. (مجموعه‌ی اسناد علی روحی)

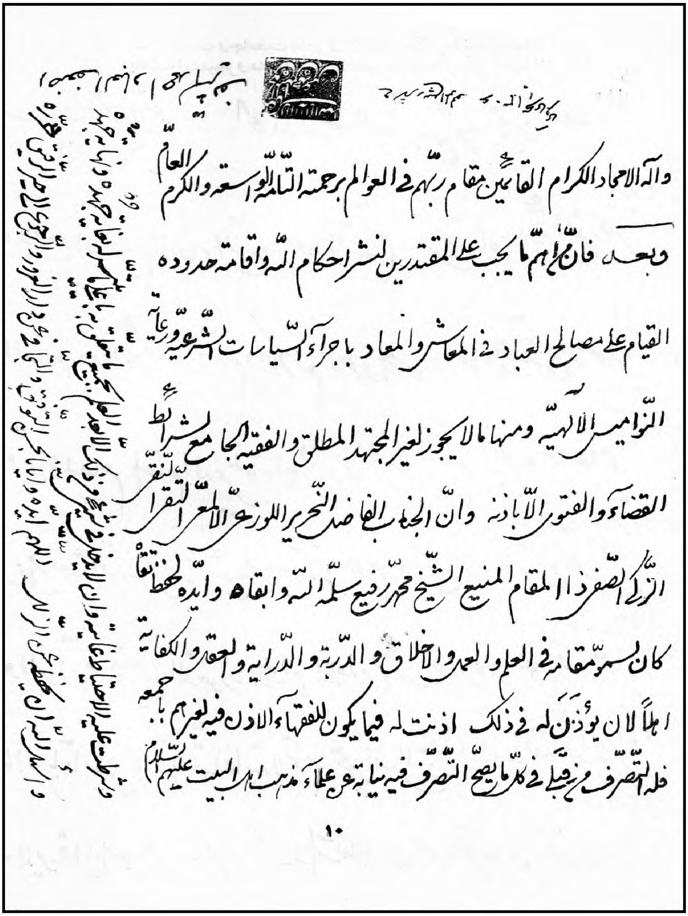


سند فضیلت و جامعیت علمی و تقوای اخلاقی «شیخ محمد رفیع»
بخط عالم متبحر و مشهور شادروان میرزا احمد کرمانی (احمد الشریف)

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الشرائع موجبة لابقاء مصالح الانام
و وضع الاحکام لابقاء النوع وحفظ النظام بل صیرها وسائل الفوز بقرب الملک
العلام و دلائل سبل السلام والاکرام وطرق حصول الکمال للنفس والوصول الی
اعلی المقام لمقام الذی یلیق اهله لشمول الفیض التام و جزید الانعام والصلوة
علی مبعثه الله لابلاغ ما شرع من دین الاسلام و تبلیغ رسالاته الی کل الخواص
والعوام من فی جمیع الدهور و الاعوام الی دوام الشهور والایام فقام واستقام وادام
ما امر باقامته من حجج الله واتمها غایة الاتمام محمد الذی لا تبلغ الی ادنی فضائله ایدی الاعلام والافهام
ولا یرقی الی اسهل مراتبه طیر المدارک والمشاعر والاوهام و تعجز عن معرفة اظهر مقاماته جواهر العقول

سند شمارهٔ ۵۱. صفحه‌ی نخست از اجازه‌ی اجتهاد شیخ محمّدرفیع طاری نطنزی از سوی حاج میرزا احمد کرمانی[1]

۱. محمّدباقر رفیعی طاری، ذکر بدیع شیخ محمّدرفیع، ص ۹.



والِه الامجاد الکرام القائمین مقام ربهم فی العوالم برحمته التامة الواسعة والکرم العام

وبعد فان اهم ما یجب علی المقتدرین لنشر احکام الله واقامة حدوده

القیام علی مصالح العباد فی المعاش والمعاد باجراء السیاسات الشرعیة ورعایة

النوامیس الالهیة ومنها ما لا یجوز لغیر المجتهد المطلق والفقیه الجامع لشرائط

القضاء والفتوی الا باذنه وان الجناب الفاضل النحریر اللوذعی الالمعی التقی

الزکی الصفی ذا المقام المنیع الشیخ محمد رفیع سلمه الله وابقاه وایده لحفظ التقی

کان لسمو مقامه فی العلم والعمل والاخلاق والدربة والدرایة والعقل والکفایة

اهلاً لان یؤذن له فی ذلک اذنت له فیما یکون للفقهاء الاذن فیه لغیرهم باجمعه

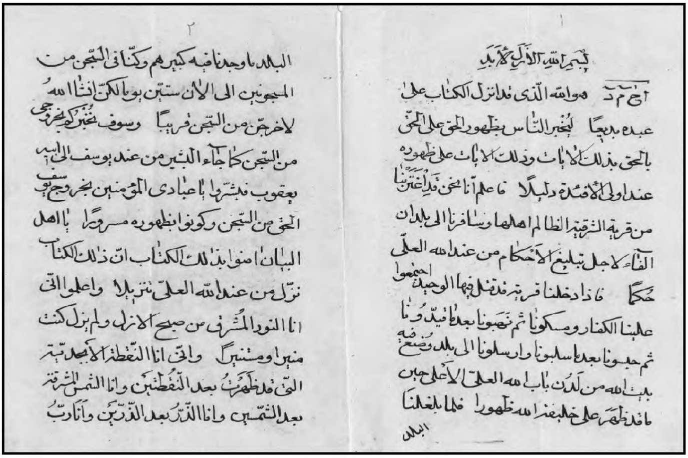
فله التصرف من قبلی فی کل ما یصح التصرف فیه نیابة عن علماء مذهب اهل البیت علیهم السلام

۱۰

سند شماره‌ی ۵۲. صفحه‌ی دوم از اجازه‌ی اجتهاد شیخ محمّدرفیع طاری نطنزی از سوی حاج میرزا احمد کرمانی[1]

---

۱. پیشین، ص ۱۰.



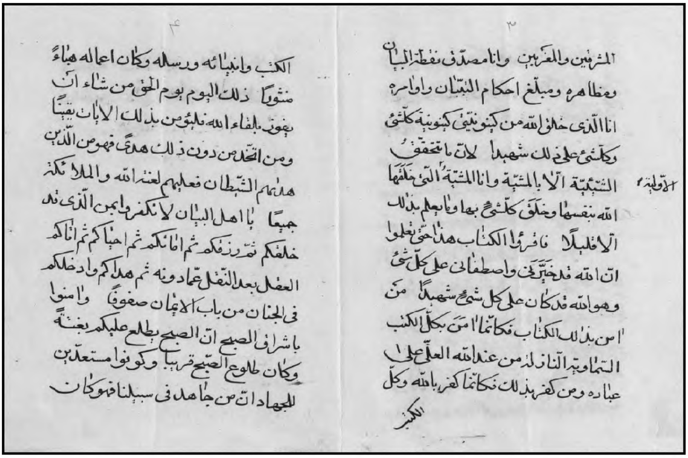
١

بسم الله الازل الابد

اح م د هو الله الذی قد انزل الکتاب علی
عبده بدیعا لیخبر الناس بظهور الحق علی الحق
بالحق بذلک الایات وذلک الایات علی ظهوره
عند اولی الافئدة دلیلا فاعلم انا نحن قد اغتربنا
من قریة الشرقیة الظالم اهلها وسافرنا الی بلدان
الفاء لاجل تبلیغ الاحکام من عند الله العلی
حکما فاذا دخلنا قریة قد قتل فیها الوحید اجتمعوا
علینا الکفار ومسکونا ثم نصبونا بعدما قیدونا
ثم حبسونا بعدما سلبونا وارسلونا الی بلد وضع فیه
بیت الله من لدن باب الله العلی الاعلی حین
ما قد ظهر علی خلیفة الله ظهورا فلما بلغنا
البلد

٢

البلد ما وجدنا فیه کبیرهم وکنا فی السجن من
المسجونین الی الان ستین یوما لکن ان شاء الله
لاخرجن من السجن قریبا وسوف نخبرکم بخروجی
من السجن کما جاء البشیر من عند یوسف الی ابیه
یعقوب فبشروا یا عبادی المؤمنین بخروج یوسف
الحق من السجن وکونوا بظهوره مسرورا یا اهل
البیان امنوا بذلک الکتاب ان ذلک الکتاب
نزل من عند الله العلی تنزیلا واعلموا انی
انا النور المشرق من صبح الازل ولم یزل کنت
منیرا ومستنیرا وانی انا النقطة الابدیة
التی قد ظهرت بعد النقطتین وانا الشمس المشرقة
بعد الشمسین وانا الذر بعد الذرین وانا رب



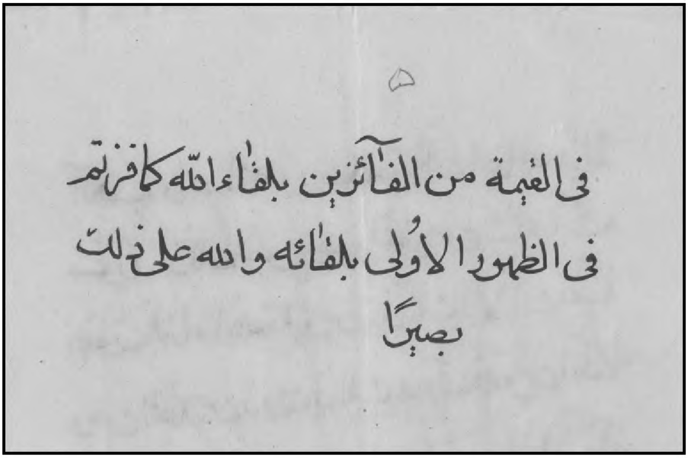
٣

المشرقین والمغربین وانا مصدق نقطة البیان
ومظاهره ومبلغ احکام البیان واوامره
انا الذی خلق الله من کینونیتی کینونیة کل شیء
وکل شیء علی ذلک شهیدا لان ما تحقق
الشیئیة الا بالمشیة وانا المشیة التی خلقها الاولیة ٢
الله بنفسها وخلق کل شیء بها وما یعلم بذلک
الا قلیلا فاقرؤا الکتاب هذا حتی تعلموا
ان الله قد خیرنی واصطفانی علی کل شیء
وهو الله قد کان علی کل شیء شهیدا من
امن بذلک الکتاب فکانما امن بکل الکتب
السماویة النازلة من عند الله العلی علی
عباده ومن کفر بذلک فکانما کفر بالله وکل
الکتب

٤

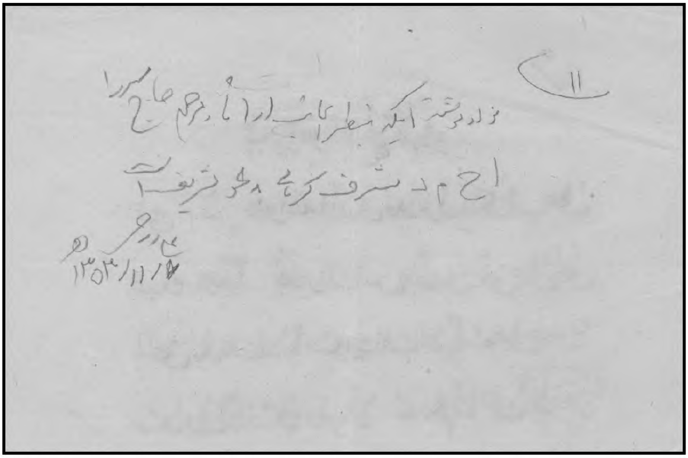
الکتب وانبیائه ورسله وکان اعماله هباء
منثورا ذلک الیوم یوم الحق من شاء ان
یفوز بلقاء الله فلیؤمن بذلک الایات یقینا
ومن اتخذ من دون ذلک هدی فهو من الذین
هداهم الشیطان فعلیهم لعنة الله والملائکة
جمیعا یا اهل البیان لا تکفروا بمن الذی قد
خلقکم ثم رزقکم ثم اماتکم ثم احیاکم ثم اتاکم
العقل بعد النقل عما دونه ثم هداکم وادخلکم
فی الجنان من باب الایمان صفوفا وامنوا
باشراق الصبح ان الصبح یطلع علیکم بغتة
وکان طلوع الصبح قریبا وکونوا مستعدین
للجهاد ان من جاهد فی سبیلنا فهو کان

سندهای شماره‌ی ۵۳ و ۵۴. صفحات ۱ تا ۴ از نوشته‌ای که به نظر علی روحی «از آثار میرزا اح م د مشرف کرمانی مدعو به شریف» بوده است. (مجموعه‌ی اسناد علی روحی)



۵

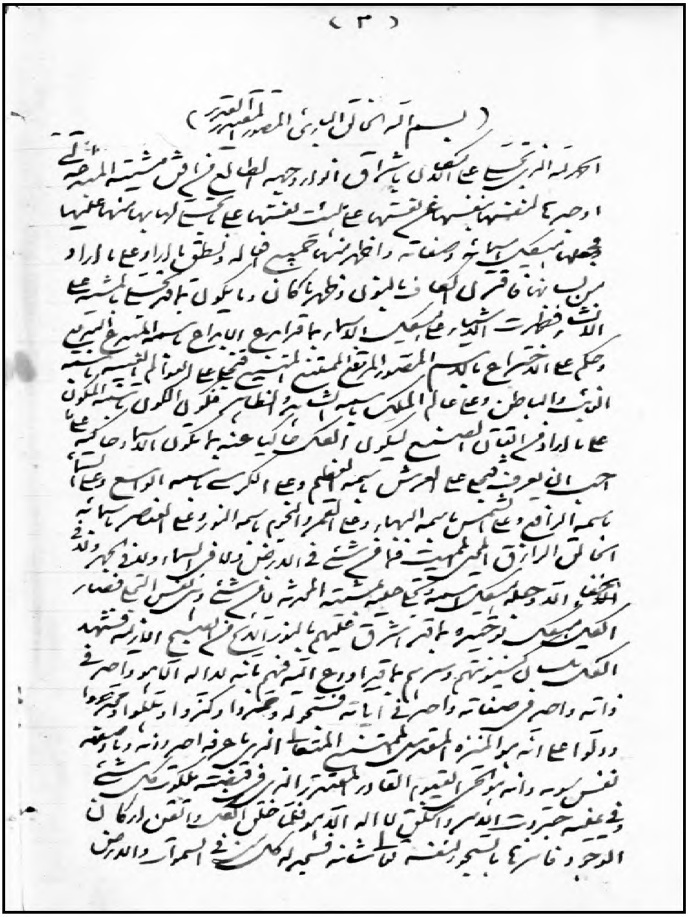
فی القیمة من الفائزین بلقاء الله کما فزتم
فی الظهور الاولی بلقائه والله علی ذلک
بصیراً



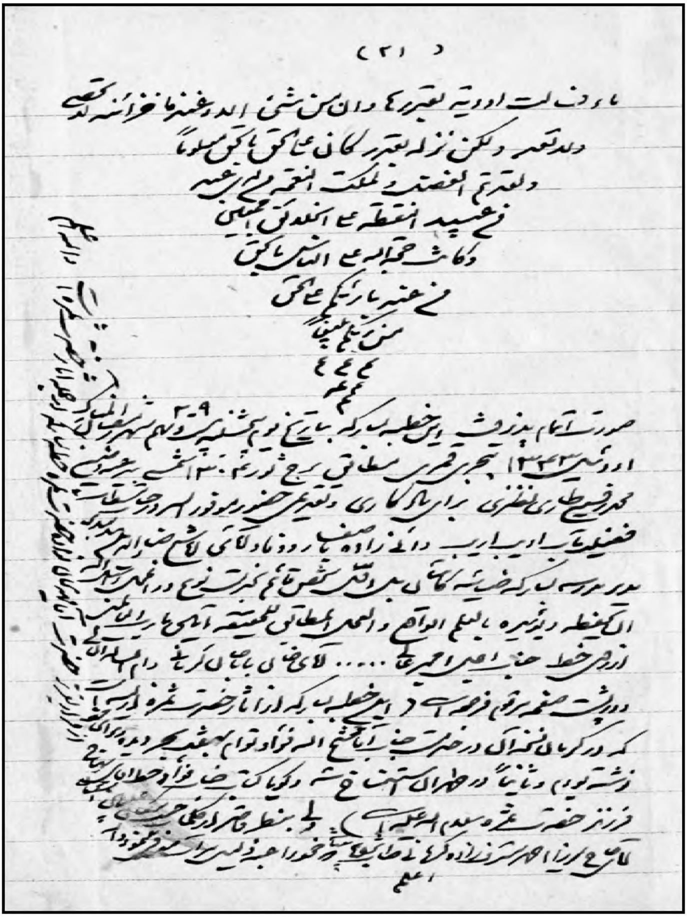
۱۱

نوشته اینکه به نظر اینجانب از آثار مرحوم حاج میرزا
اح م د مشرف کرمانی مدعو به شریف است
ع روحی
۱۳۵۲/۱۱/۷

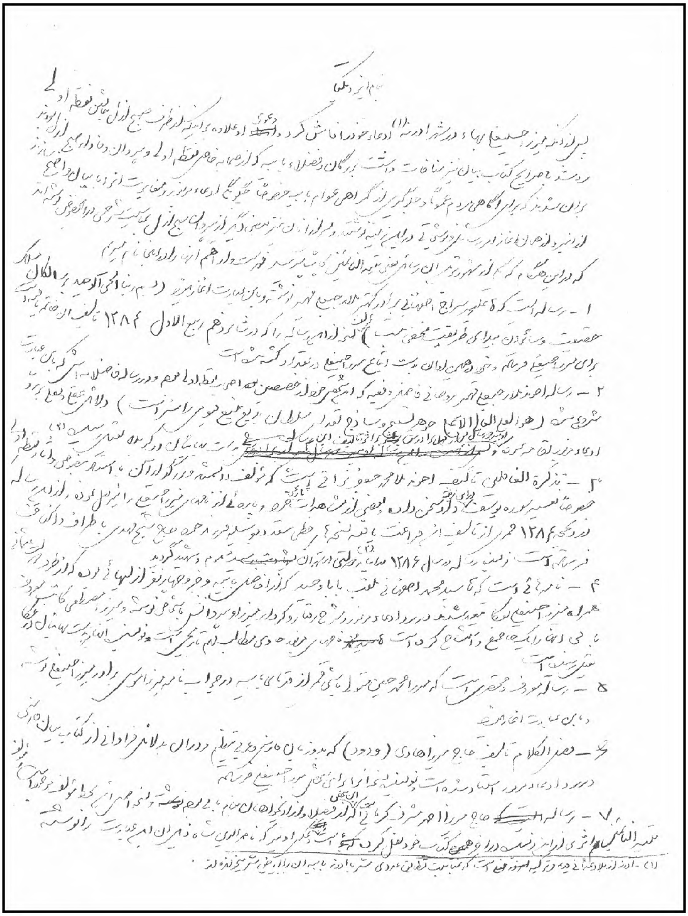
سندهای شماره‌ی ۵۵ و ۵۶. صفحه‌ی پایانی نوشته‌ای که به نظر علی روحی «از آثار میرزا اح م د مشرف کرمانی مدعو به شریف» بوده و نیز یادداشت او در این باره. (مجموعه‌ی اسناد علی روحی) لقب «شریف» که در اینجا برای حاج میرزا احمد کرمانی یاد شده، درستی انتساب اجازه‌نامه‌ی اجتهاد شیخ محمّد رفیع طاری به حاج میرزا احمد کرمانی را ــ که در آن امضای «احمد الشریف» دارد ــ به دست می‌دهد.



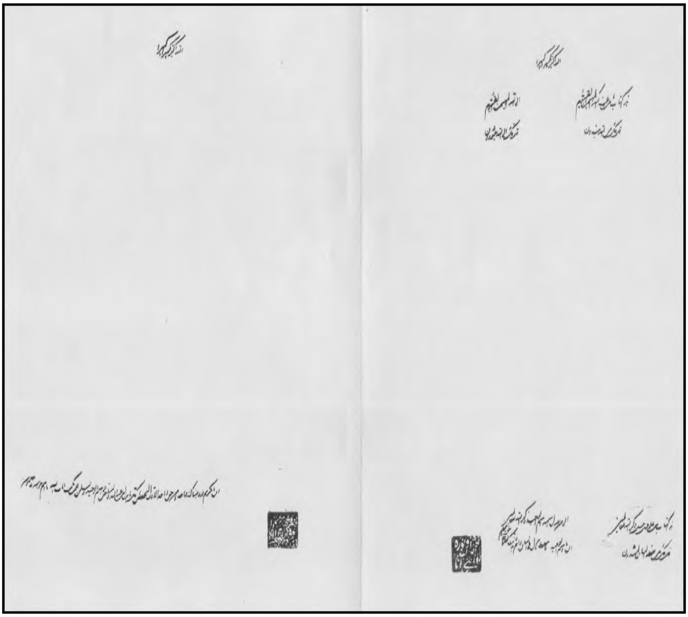
سند شماره‌ی ۵۷. صفحه‌ی نخست از رساله‌ای به خط شیخ محمّدرفیع طاری نطنزی است که خان‌بابا خان کرمانی (محمّدصادق ابراهیمی: بعدها از شهداء بیان) آن را از آثار صبح ازل می‌دانست اما خود شیخ محمّدرفیع برآن بود که «ازکلمات جنّت‌مکان علیّین‌آستان آقای حاج میرزا احمد مشرف‌زاده‌ی کرمانی ــ طاب ثراه ــ است که خود را «عبد ذلیل مرآت» معرفی می‌نمود.»



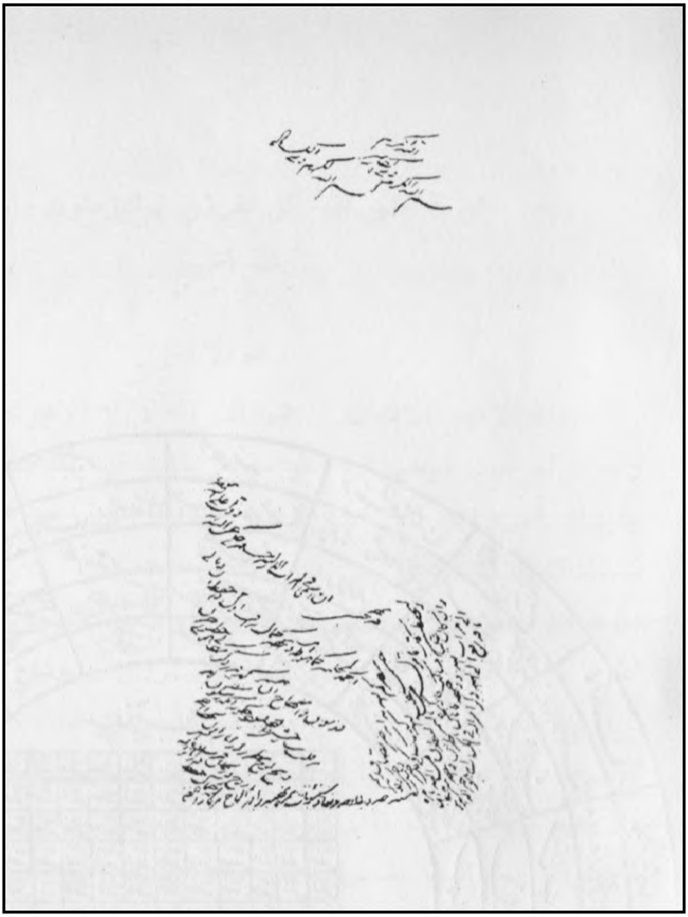
سند شماره‌ی ۵۸. صفحه‌ی پایانی از رساله‌ای به خط شیخ محمّدرفیع طاری نطنزی است که خان‌بابا خان کرمانی (محمّدصادق ابراهیمی: بعدها از شهداء بیان) آن را از آثار صبح ازل می‌دانست اما خود شیخ محمّدرفیع بر آن بود که «ازکلمات جنّت‌مکان علیّین‌آستان آقای حاج میرزا احمد مشرف‌زاده‌ی کرمانی ـ طاب ثراه ـ است که خود را «عبد ذلیل مرآت» معرفی می‌نمود.» (عبارات یادشده در دو سطر پایانی این صفحه دیده می‌شود.)



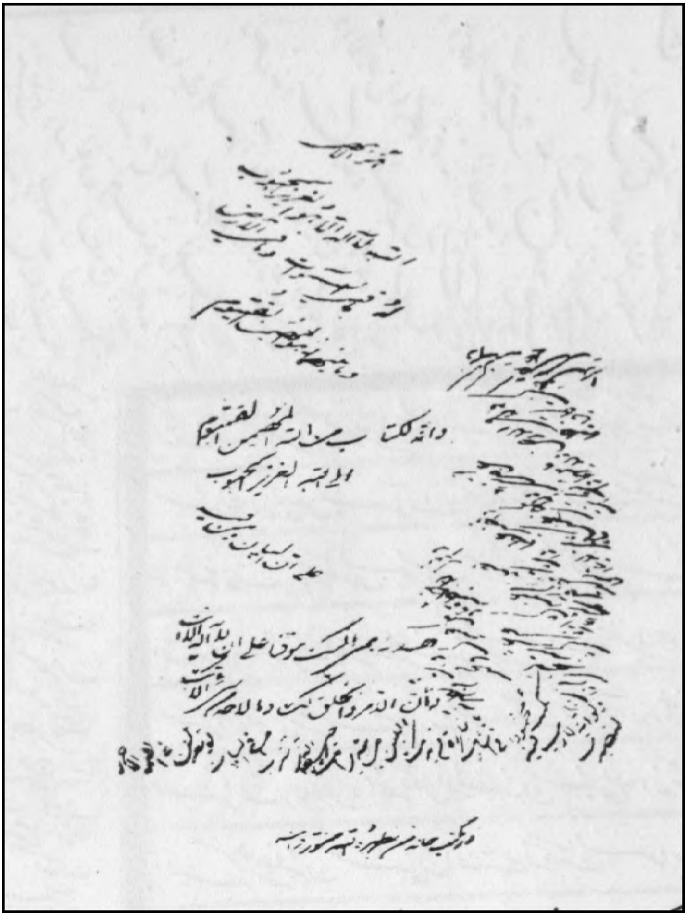
سند شماره‌ی ۵۹. اصل مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین به خط ناصر دولت‌آبادی. وی در این صفحه نام جد خود، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی (ملقب از سوی صبح ازل به «اسم الله الودود»)، را به عنوان نویسنده‌ی کتاب فصل الکلام در نقد دعوت میرزا حسینعلی بهاءالله آورده، اما هنگام چاپ آن را انداخته و نویسنده‌اش را «یکی از فضلای بابیه» یاد کرده است.



سندهای شماره‌ی ۶۰ و ۶۱. نوشته‌ی سمت راست نامه‌ی میرزا علی‌محمّد باب خطاب به میرزا یحیی صبح ازل است که در آن خود و او را «مظهر ظهور الله» و نیز «ذکر الله للعالمین» خوانده و او را «صراط حق عظیم» یاد کرده است. همچنین، به او دستور داده تا بیان را حفظ کرده و به آن امر کند. این نوشته در ادبیات ازلیان «لوح وصایت» خوانده می‌شد. نوشته‌ی سمت چپ نامه‌ی باب به ملّا عبدالکریم قزوینی است که در آن به ضرورت حفظ آثار و رساندن آنها به «اسم وحید» (صبح ازل) دستور داده است. در کتاب تنبیه النائمین از این دو نوشته برای نشان دادن نادرستی دعوت میرزا حسینعلی بهاءالله یاد شده است. اصل این دو مکتوب که در منزل صبح ازل باقی مانده بود، حدود چهل سال پس از درگذشت او، به سال ۱۳۲۹ ش.، توسط قمرتاج دولت‌آبادی (خواهر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) از قبرس به ایران آورده شد و تصویرش در حدود سال ۱۳۳۶ ش. با کوشش محمّدصادق ابراهیمی (از شهداء بیان) در مجموعه‌ای با نام قسمتی از الواح خط نقطه‌ی اولی و آقا سیّد حسین کاتب به چاپ رسید.



سند شماره‌ی ۶۲. تصویر نوشته‌ی میرزا علی‌محمّد باب به ملّا عبدالکریم قزوینی (اسم الله الکریم) است که در آن به حاکی بودن «مرآت الأزلیة» از خداوند پرداخته و به ضرورت محافظت تام و تمام از او و نیز فراهم کردن شوق و ابتهاجش دستور داده و در پایان او را «مرآت الله» خوانده است. متن این نوشته در کتاب تنبیه النائمین برای نشان دادن نادرستی دعوت میرزا حسینعلی بهاءالله آورده شده است. اصل این مکتوب که در منزل صبح ازل باقی مانده بود، حدود چهل سال پس از درگذشت او، به سال ۱۳۲۹ ش.، توسط قمرتاج دولت‌آبادی (خواهر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) از قبرس به ایران آورده شد و تصویرش در حدود سال ۱۳۳۶ ش. با کوشش محمّدصادق ابراهیمی (از شهداء بیان) در مجموعه‌ای با نام قسمتی از الواح خط نقطه‌ی اولی و آقا سیّد حسین کاتب به چاپ رسید.

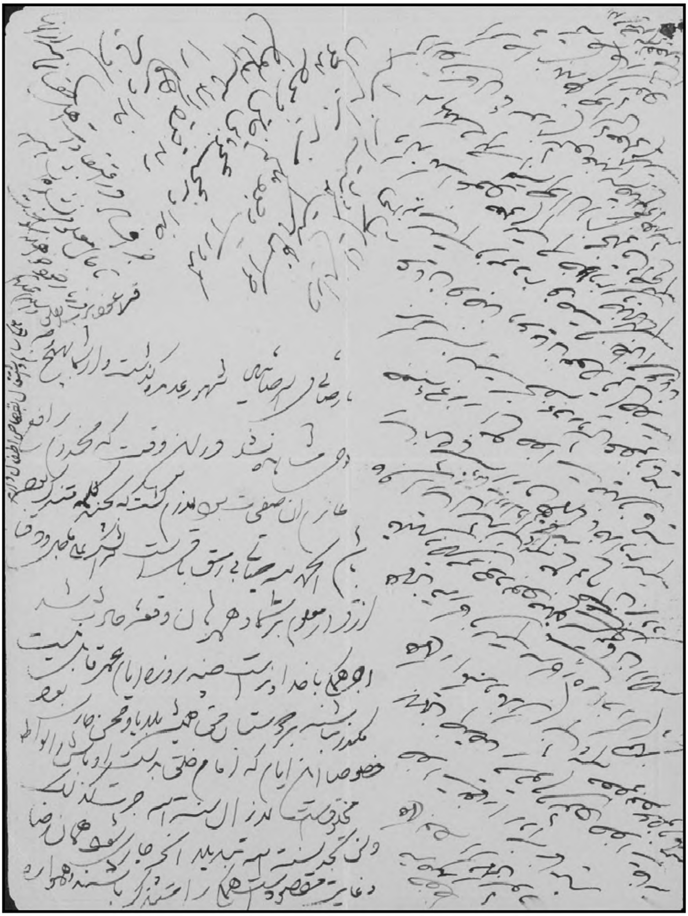


سند شماره‌ی ۶۳. تصویر نوشته‌ی میرزا علی‌محمّد باب که باید «در مکتب‌خانه‌ی من یظهره الله منوّر فرمایند.» این نوشته که به ولادت آینده‌ی من یظهره الله و نیز مکتب‌خانه‌اش نظر دارد، در کتاب تنبیه النائمین شاهد گرفته شده تا نشان دهد میرزا حسینعلی بهاءالله ــ که پیش از باب متولد شده ــ من یظهره الله نیست. اصل این لوح که در منزل صبح ازل باقی مانده بود، حدود چهل سال پس از درگذشت او، به سال ۱۳۲۹ ش.، توسط قمرتاج دولت‌آبادی (خواهر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) از قبرس به ایران آورده شد و تصویرش در حدود سال ۱۳۳۶ ش. با کوشش محمّدصادق ابراهیمی (از شهداء بیان) در مجموعه‌ای با نام قسمتی از الواح خط نقطه‌ی اولی و آقا سیّد حسین کاتب به چاپ رسید.



سند شماره‌ی ۶۴. میرزا یحیی صبح ازل در این نامه از میرزا ملکم‌خان سخن گفته و نوشته: «کلیه‌ی اغتشاش را وجود ملکم نمود.» این بدان معنی است که صبح ازل در زمان نگارش این نامه به وی نگاه مثبتی نداشته است. (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «مکاتبات متفرقه»، تصویر شماره‌ی ۱۶) آورده شده است.



سند شماره‌ی ۶۵. نامه‌ای است از میرزا یحیی صبح ازل و به خط او که به یکی از پیروانش نوشته است. وی در این نامه نیز از میرزا ملکم‌خان ناخرسند بوده و نوشته: «خداوند عجب عجوباتی خلق فرموده!» (کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، مجموعه‌ی اسناد هما روحی)[1]

۱. تصویر این سند در وب‌گاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه‌ی هما روحی (سرلتی)، بخش «مکاتبات متفرقه»، تصویر شماره‌ی ۱۹) آورده شده است.



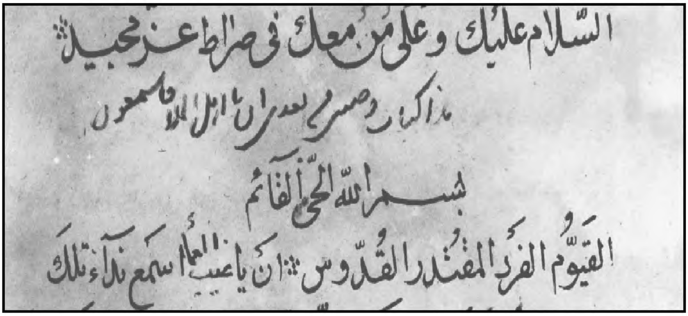
سند شماره‌ی ۶۶. بخش نخست وصیت‌نامه‌ی عربی میرزا حسینعلی بهاءالله است که تجلیل‌های فراوان از صبح ازل را داراست. (خط ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی: بعدها ملقب از سوی بهاءالله به اسم الله و زین‌المقربین) (ضمیمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین)



سند شماره‌ی ۶۷. بخش دوم وصیت‌نامه‌ی عربی میرزا حسینعلی بهاءالله است که تجلیل‌های فراوان از صبح ازل را داراست. (خط ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی: بعدها ملقب از سوی بهاءالله به اسم الله و زین‌المقربین) (ضمیمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین)

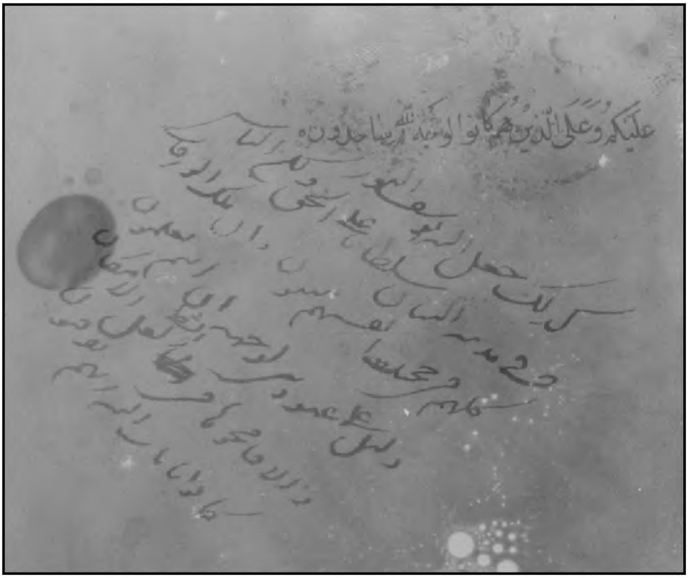


سند شماره‌ی ۶۸. بخش سوم وصیت‌نامه‌ی عربی میرزا حسینعلی بهاءالله است که تجلیل‌های فراوان از صبح ازل را داراست. (خط ملّا زین‌العابدین نجف‌آبادی: بعدها ملقب از سوی بهاءالله به اسم الله و زین‌المقربین) فراز پایانی به خط بهاءالله است. (ضمیمه‌ی نسخه‌ی چاپی تنبیه النائمین)

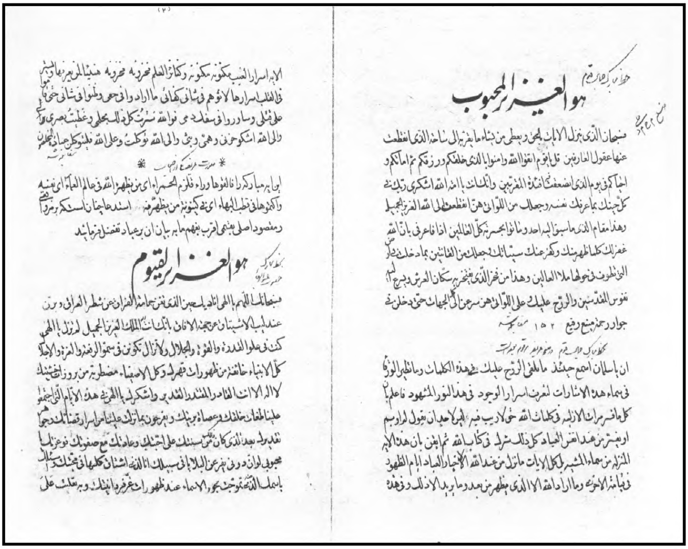

السّلام عليك وعلى من معك فى صراط عزّ مجيد

بسم الله الحيّ القائم

القيّوم الفرد المقتدر القدّوس


عليكم وعلى الذين هم كانوا بآيات الله ساجدون

سندهای شماره‌ی ۶۹ و ۷۰. تصویر بزرگ‌شده‌ی دستخط میرزا حسینعلی بهاءالله در ابتدا و انتهای وصیت‌نامه‌ی عربی او که تجلیل‌های فراوانی از میرزا یحیی صبح ازل را داراست.



(۲)

هو العزیز المحبوب

فسبحان الذی ینزل الایات بالحق ویعطی من یشاء ما یقربه الی ساحة الذی انقطعت
عنها عقول العارفین قل یا قوم اتقوا الله وامنوا بالذی خلقکم ورزقکم ثم اماتکم و
احیاکم فی یوم الذی اضعفت فیه افئدة المقربین وانک انت یا امة الله اشکری ربک فی
کل حینئذ بما عرفک نفسه وجعلک من اللوائی هن انقطعن الی الله العزیز الجمیل
وهذا مقام الذی ما سبق الیه احد وما فاز بحضرته کل العالمین اذا فاعرفی بان الله
غفر لک کلما ظهر منک وکفر عنک سیئاتک وجعلک من القانتین بما دخلت فی دار
التی تطوف فی حولها ملأ العالین وهذا من فخر الذی یفتخر به سکان العرش ویبرئ [به]
نفوس المقدسین والروح علیک وعلی اللوائی هن سرعن الی [کل] الجهات حتی دخلن فی
جوار رحمة منیع رفیع ۱۵۲

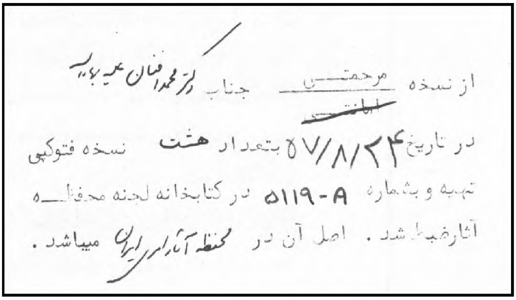
ان یا سلمان اسمع حینئذ ما یلقی الروح علیک فی هذه الکلمات وما ظهر الورقا
فی سماء هذه الاشارات لتعرف اسرار الوجود فی هذا النور المشهود فاعلم بان
کل ما فسر مرات الازلیة فی کلمات الله حق لا ریب فیه ولیس لاحد ان یقول لم او بم
او یفسر من عند نفس العباد کل ذلک شرک فی کتاب الله ثم ایقن بان هذه الایه
المنزله من سماء المشیة بل کل الایات ما نزل من عند الله الا لاخبار العباد ایام الظهور
فی قیامة الاخری وما اراد الله الا الذی یظهر من بعد وما یرید الا ذلک و فی هذه
الایة اسرار الغیب مکنونة مکنونة وکنائز العلم مخزونة مخزونة هنیئا لمن یعرفها و[بیاتها]
فی القلب اسرارها لا تؤهم فی شانی کما انی ما اراد وانی حی وطنوا فی شانی حتی [ما]
علی قتلی وساروا فی سفک دمی نوالله تسرت کل ذلک بحلی وغطیت بصری و[الی]
والی الله اشکو حزنی وهمی وبثی والی الله توکلت وعلی الله فلیتوکل عباده المخلصون

* صورت مرقوم از ... *

اینا یه مبارکه را فالقوها وراء قلزم الحمراء ای من یظهره الله فی عالم العماء ای نفسه
واکتموها فی قطب البهاء ای فی کینونة من یظهره ... استدعا چنان است که بمرور ایام
و مقصود اصلی بقتی اقرب بفهم ما بر بیان ان بر عباد تفضل فرمایند

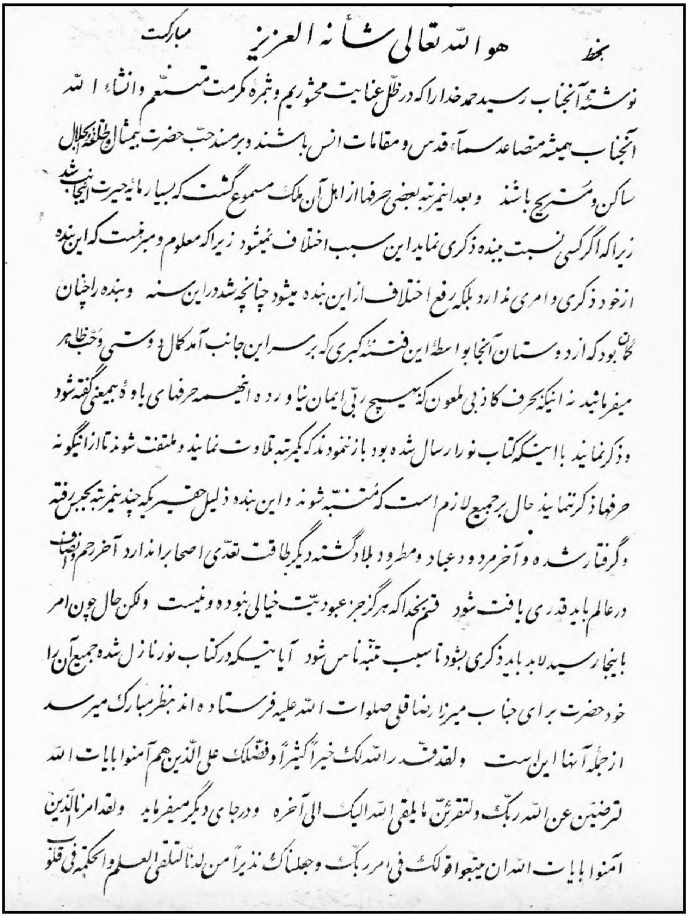
هو العزیز القیوم

فسبحانک اللهم یا الهی انا دیلم حین الذی تغن حمامة الفراق عن شطر العراق و برن
عندلیب الاشتیاق عن جهة الافاق بانک انت الملک العزیز الجمیل لم تزل یا الهی
کنت فی علو القدرة والقوة والجلال ولا تزال تکون فی سمو الرفعة والعزة والاجلال
کل الانبیاء خائفة من ظهورات قهرک وکل الاصفیاء مضطربة من بروزات خشیتک
لا اله الا انت القادر المقتدر القدیر واشکرک یا الهی فی هذه الایام التی اجتمعوا
علینا طغات خلقک وعصاة بریتک ویفرحون بما نزلت علینا من اسرار قضائک وحوا[دث]
تقدیرک بعد الذی کان من سنتک علی احبتک وعادتک مع صفوتک نوعزتک یا
محبوبی لوان دونی یفر عن البلاء فی سبیلک انا الذی اشتاق کلها فی محبتک و...
باسمک الذی تموجت بحور الاسماء عند ظهورات عز فردانیتک وبه تعلقت علی



از نسخه مرحمتی جناب دکتر محمد افنان علیه بهاءالله
در تاریخ ۵۷/۸/۲۴ بتعداد هشت نسخه فتوکپی
تهیه و بشماره ۵۱۱۹-A در کتابخانه لجنه محفظه
آثار ضبط شد. اصل آن در محفظه آثار امری ایران میباشد.

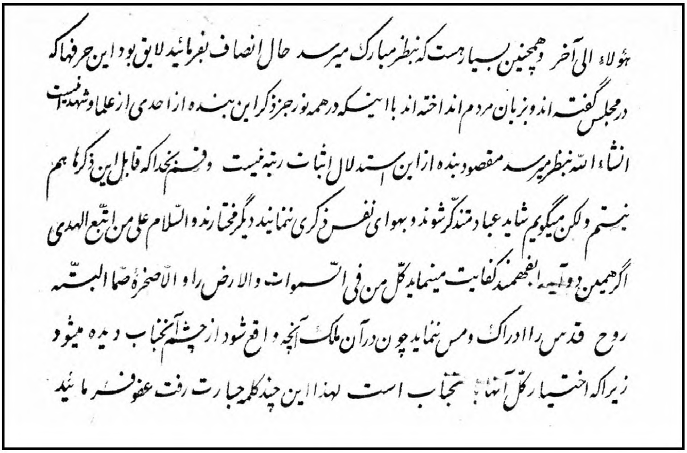
سندهای شماره‌ی ۷۱ و ۷۲. روُنوشت نامه‌ای از میرزا حسینعلی بهاءالله است که در آن تمام تفسیرهای میرزا یحیی صبح ازل (مرآت الأزلیة) از سخنان باب را بدون تردید حق دانسته و برای هیچ‌کس جای پرسش نگذاشته است. اصل این نامه ــ که «به خط مبارک جمال قدم» (بهاءالله) بود ــ نزد خاندان بهائی بلندمرتبه‌ی افنان نگهداری می‌شد و این رونوشت در میان مجموعه‌ای از آثار بهاءالله از سوی دکتر محمّد افنان به اولیای بهائیان ایران سپرده شد.



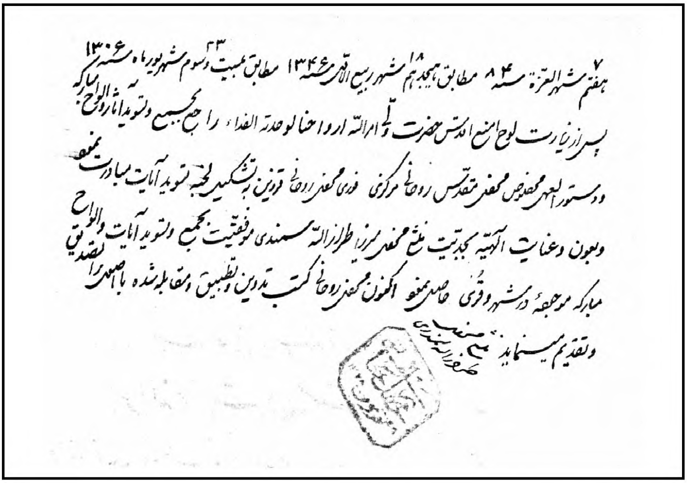
بخط هو الله تعالی شأنه العزیز مبارکست

نوشتهٔ آنجناب رسید حمد خدا را که در ظل عنایت محشوریم و بثمرهٔ کرمت متنعم وانشاءالله
آنجناب همیشه متصاعد سمآء قدس و مقامات انس باشند و بر مسند حب حضرت بیمثال ظل لطف اجلال
ساکن و مستریح باشند و بعد اینمرتبه بعضی حرفها از اهل آن ملک مسموع گشت که بسیار مایهٔ حیرت اینجانب شد
زیراکه اگر کسی نسبت ببنده ذکری نماید این سبب اختلاف نمیشود زیراکه معلوم و مبرهنست که این بنده
از خود ذکری و امری ندارد بلکه رفع اختلاف از این بنده میشود چنانچه شد در این سنه و بنده را چنان
گمان بود که از دوستان آنجا بواسطهٔ این فتنهٔ کبری که بر سر این جانب آمد کمال دوستی و حب ظاهر
میفرمایند نه اینکه بحرف کاذبی ملعون که هیچ بوی ایمان نبرده اینهمه حرفهای یاوهٔ بیمعنی گفته شود
و ذکر نمایند با اینکه کتاب نور ارسال شده بود باز ننمودند که یکمرتبه تلاوت نمایند و ملتفت شوند تا از اینگونه
حرفها ذکر ننمایند حال بر جمیع لازم است که متنبه شوند و این بندهٔ ذلیل حقیر که چندین مرتبه بحبس رفته
و گرفتار شده و آخر مردود عباد و مطرود بلاد گشته دیگر طاقت تعدی اصحاب را ندارد آخر رحم و انصاف
در عالم باید قدری یافت شود قسم بخدا که هرگز جز عبودیت خیالی نبوده و نیست ولکن حال چون امر
باینجا رسید لابد باید ذکری بشود تا سبب تنبه ناس شود آیاتیکه در کتاب نور نازل شده جمیع آن را
خود حضرت برای جناب میرزا رضاقلی صلوات الله علیه فرستاده اند بنظر مبارک میرسد
از جملهٔ آنها این است ولقد قدر الله لک خیراً کثیراً و فضلک علی الذین هم آمنوا بآیات الله
لترضین عن الله ربک ولتقرئن ما یلقی الله الیک الی آخره و در جای دیگر میفرماید ولقد امرنا الذین
آمنوا بآیات الله ان یتبعوا لک فی امر ربک وجعلناک نذیراً من لدنا لتلقی العلم والحکمة فی قلو

سند شماره‌ی ۷۳. صفحه‌ی نخست رونوشت نامه‌ای از میرزا حسینعلی بهاءالله به شیخ محمّد نبیل قزوینی است که در آن به «آیات نازل‌شده»ی کتاب نور اثر «حضرت» (صبح ازل) اشاره کرده و هر سخنی جز «عبودیت» را از خود نفی کرده است. اصل این نامه ــ که «به خط مبارکِ» بهاءالله بود ــ نزد طراز الله سمندری (نوه‌ی نبیل قزوینی و از ایادی امر الله در زمان شوقی ربانی) نگهداری می‌شد و این رونوشت از سوی او به اولیای بهائیان ایران سپرده شد.


هؤلاء الی آخر و همچنین بسیار هست که بنظر مبارک میرسد حال انصاف بفرمائید لایق بود این حرفها که
در مجلس گفته اند و بزبان مردم انداخته اند با اینکه در همه نور جز ذکر این بنده از احدی از علما و شهدا نیست
انشاء الله بنظر میرسد مقصود بنده از این استدلال اثبات رتبه نیست و قسم بخدا که قابل این ذکرها هم
نیستم و لکن میگویم شاید عباد متذکر شوند و بهوای نفس ذکری ننمایند دیگر مختارند و السلام علی من اتبع الهدی
اگر همین دو آیه را بفهمند کفایت مینماید کل من فی السموات و الارض را و الاصخرهٔ صما البته
روح قدس را ادراک و مس ننماید چون در آن ملک آنچه واقع شود از چشم آنجناب دیده میشود
زیرا که اختیار کل آنها بآنجناب است لهذا این چند کلمه جسارت رفت عفو فرمائید

سند شماره‌ی ۷۴. صفحه‌ی دوم رونوشت نامه‌ای از میرزا حسینعلی بهاءالله به شیخ محمّد نبیل قزوینی است که در آن به «آیات نازل‌شده»ی کتاب نور اثر «حضرت» (صبح ازل) اشاره کرده و هر سخنی جز «عبودیت» را از خود نفی کرده است. اصل این نامه ــ که «به خط مبارکِ» بهاءالله بود ــ نزد طرازالله سمندری (نوه‌ی نبیل قزوینی و از ایادی امرالله در زمان شوقی ربانی) نگهداری می‌شد و این رونوشت از سوی او به اولیای بهائیان ایران سپرده شد.


هفتم شهر العزة سنه ۸۴ مطابق هیجدهم شهر ربیع الآخر سنه ۱۳۴۶ مطابق بیست و سوم شهریور ماه سنه ۱۳۰۶
پس از زیارت لوح امنع اقدس حضرت ولی امرالله ارواحنا لوحدته الفداء راجع بجمع و تسوید آثار الواح مبارکه
و دستور العمل مخصوص محفل مقدس روحانی مرکزی فوراً محفل روحانی قزوین بتشکیل لجنه تسوید آیات مبادرت نموده
و بعون و عنایات الهیه بجدیت شیخ محمد میرزا طرازالله سمندری موفقیت بجمع و تسوید آیات و الواح
مبارکه موجوده در شهر قزوین حاصل نمود اکنون محفل روحانی کتب تدوین و تطبیق و مقابله شده با اصل را تصدیق
و تقدیم مینماید

سند شماره‌ی ۷۵. نوشته‌ی طرازالله سمندری درباره‌ی سبب تهیه‌ی مجموعه‌ی الواح بهاءالله و عبدالبهاء خطاب به بهائیان قزوین. این مجموعه، نامه‌ی بهاءالله درباره‌ی کتاب نور (سندهای شماره‌ی ۷۳ و ۷۴) را نیز شامل است.


باسم ربنا العلی الاعلی

سند شماره‌ی ۷۶. صفحه‌ی نخست نسخه‌ای خطی از نامه‌ی طولانی میرزا حسینعلی بهاءالله (به خط فرزندش، میرزا محمّدعلی غصن اکبر) است که در حدود سال ۱۲۷۷ ق. در واکنش به اعتراض‌های ملّا محمّدجعفر نراقی (شهید بیان درکاشان و پدر شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی: از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) و همراهانش در رد هرگونه نسبت دعوی جدید و نسخ آیین باب نوشته است. (کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، مجموعه‌ی شماره‌ی CO385، جعبه‌ی شماره‌ی ۴)



سند شمارهٔ ۷۷. صفحه‌ی پایانی نسخه‌ای خطی از نامه‌ی طولانی میرزا حسینعلی بهاءالله (به خط فرزندش، میرزا محمّدعلی غصن اکبر) است که در حدود سال ۱۲۷۷ق. در واکنش به اعتراض‌های ملّا محمّدجعفر نراقی (شهید بیان درکاشان و پدر شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی: از فراهم‌آورندگان تنبیه النائمین) و همراهانش در رد هرگونه نسبت دعوی جدید و نسخ آیین باب نوشته است. (کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، مجموعه‌ی شماره‌ی CO385، جعبه‌ی شماره‌ی ۴)

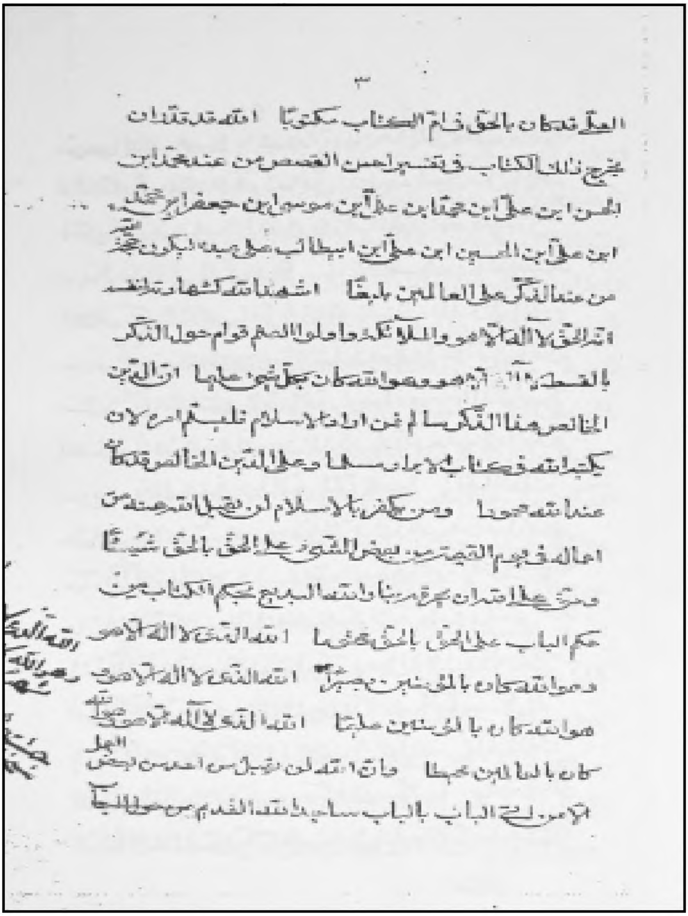




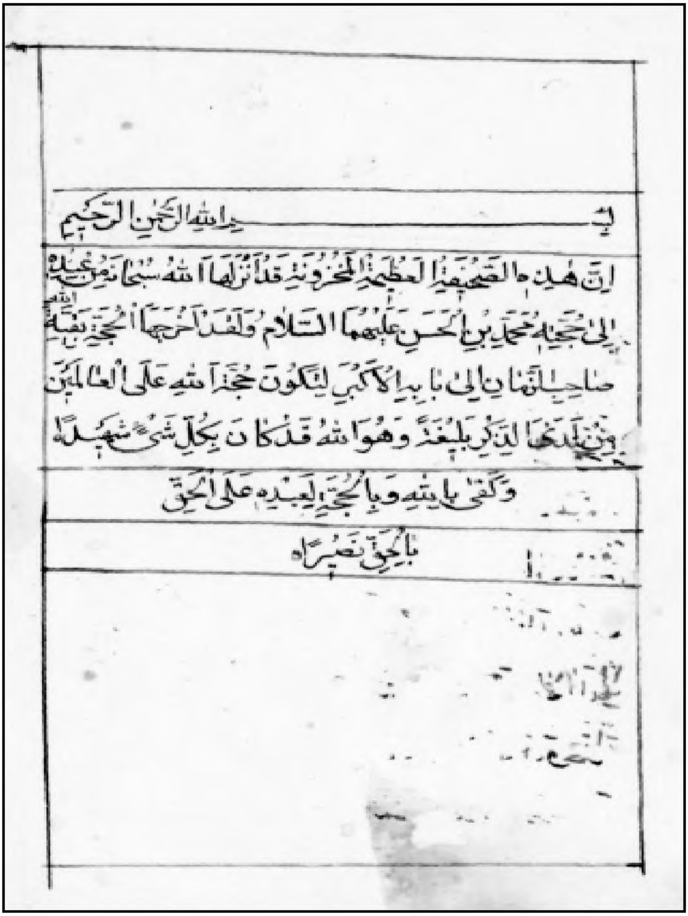
سندهای شماره‌ی ۷۸ تا ۸۱. نامه‌ی میرزا حسینعلی بهاءالله به ملّا محمّدجعفر نراقی که در آن خود و او را مظهر ظهورالله خوانده و نام «حسینعلی» را دلیل رجعت صفتی امام سوم شیعیان، حسین بن علی، در خود دانسته است.



سند شماره‌ی ۸۲. اقرار و اذعان میرزا موسی جواهری به انتقال تمام اموال خود به میرزا حسینعلی بهاءالله (کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی اسناد ویلیام میلر، مجموعه‌ی شماره‌ی CO385، جعبه‌ی شماره‌ی ۴)



سند شماره‌ی ۸۳. صفحه‌ی دوم ازکتاب تفسیر سوره‌ی یوسف (اثر میرزا علی‌محمّد باب) (تاریخ کتابت نسخه: ۱۲۶۱ق.، سال نخست دعوت باب). باب در این صفحه نوشته که خداوند خواسته تا این کتاب در «تفسیر أحسن القصص» (سوره‌ی یوسف) از سوی امام دوازدهم، «محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب» بر «عبد» ش (باب) فرستاده شود تا از جانب «ذکر» (باب) حجت خداوند بر عالمیان باشد. (نسخه‌ی کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی، ش ۶۷۴۵)



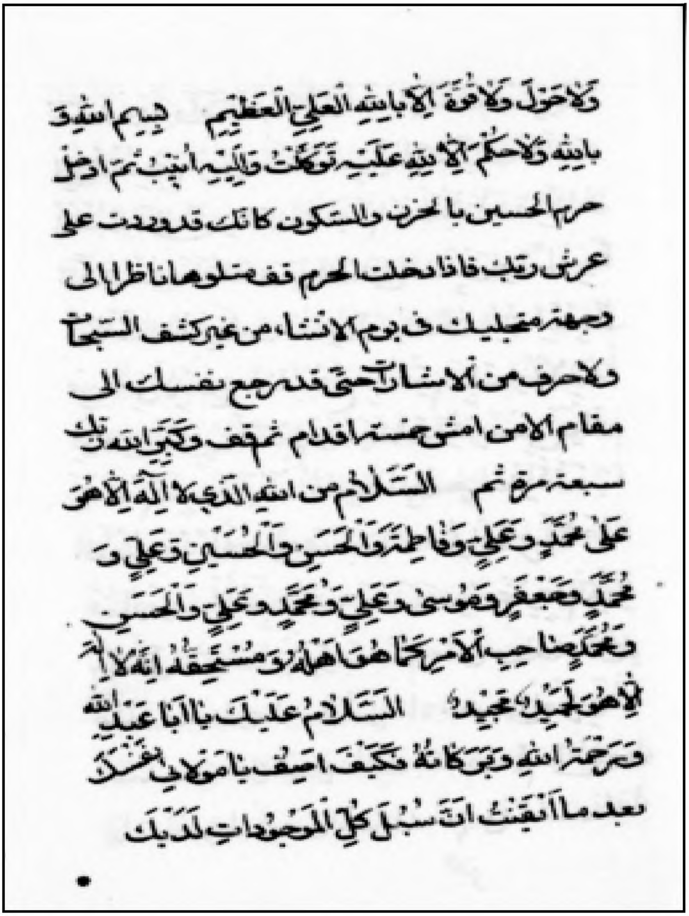
بسم الله الرحمن الرحيم

إن هذه الصحيفة العظيمة المخزونة قد أنزلها الله سبحانه من عنده
إلى حجته محمد بن الحسن عليهما السلام ولقد أخرجها الحجة بقية الله
صاحب الزمان إلى بابه الأكبر لتكون حجة الله على العالمين
ومن لديها الذكر بالغة وهو الله قد كان بكل شيء شهيدا

وكفى بالله وبالحجة لعبده على الحق

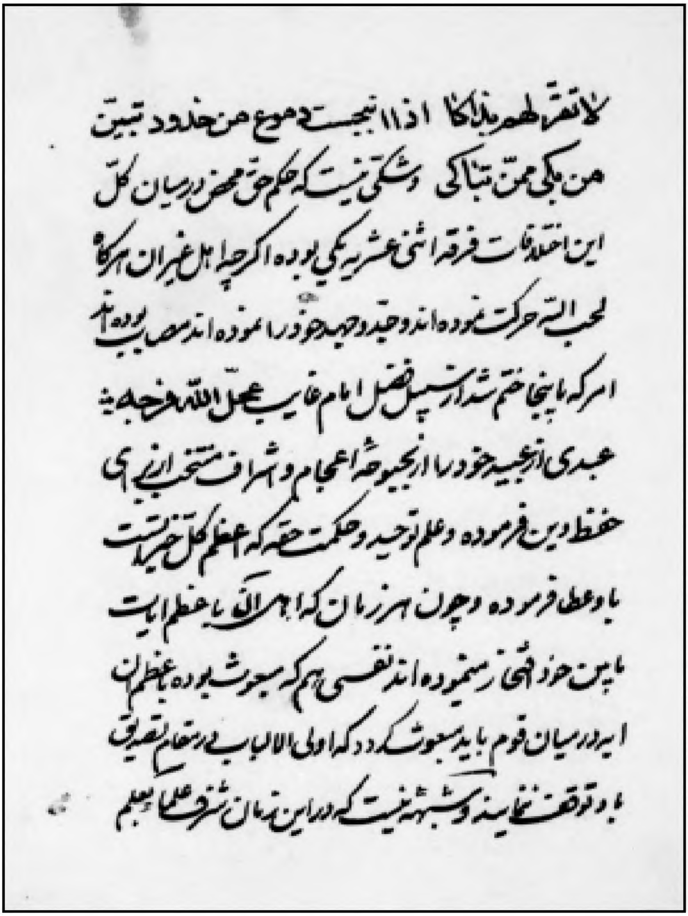
بالحق نصيرا

سند شماره‌ی ۸۴. صفحه‌ی نخست ازکتاب صحیفه‌ی مخزونه (اثر میرزا علی‌محمّد باب) (تاریخ کتابت نسخه: ۱۲۶۲ق.، سال دوم دعوت باب). باب در این صفحه خود را «باب اکبرِ» «محمّد بن الحسن علیهما السلام، بقیة الله صاحب‌الزمان» خوانده است. (نسخه‌ی کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ش ۲۴۳)



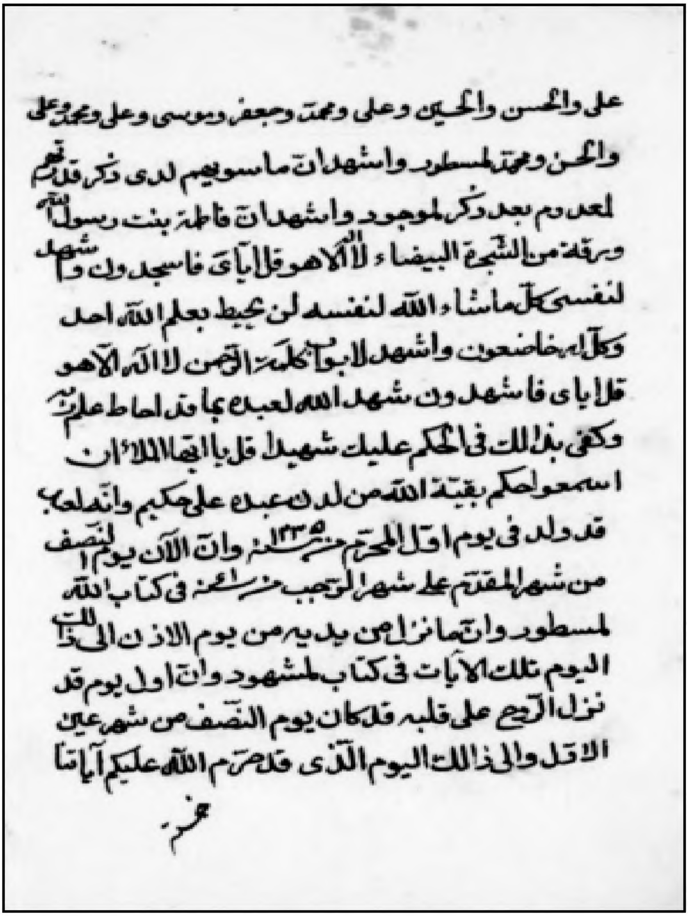
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم   بسم الله و
بالله ولا حكم الا لله عليه توكلت واليه انيب ثم ادخل
حرم الحسين بالحزن والسكون كانك قد وجدت على
عرش ربك فاذا دخلت الحرم فقف متلوها ناظرا الى
وجهة متجليك في يوم الاثنا، من غير كشف السبحات
ولا حرف من الاشارات حتى تدرج نفسك الى
مقام الامن امش خمسة اقدام ثم قف وكبر الله ثلث
سبعة مرة ثم   السلام من الله الذي لا اله الا هو
على محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي و
محمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن
ومحمد صاحب الامر كما هو اهله وهو مستحقه انه لا اله
الا هو لحميد مجيد   السلام عليك يا ابا عبد الله
ورحمة الله وبركاته فكيف اصف يا مولاي نفسك
بعد ما انقطعت ان تسئل كل الموجودات لديك

سند شماره‌ی ۸۵. صفحه‌ای از رساله‌ی بین الحرمین (اثر میرزا علی‌محمّد باب). باب در این صفحه نام بزرگان چهارده‌گانه‌ی شیعه را آورده و از امام دوازدهم با عنوان «محمّد صاحب الأمر» یاد کرده است. (نسخه‌ی کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ضمن کتابچه‌ی شماره‌ی ۲۱۴)



لا تقربوهم بذلکا اذا انبجست موج من حدود تبین
من بکی من تبکی و شکی نیست که حکم حق محض در میان کل
این اختلافات فرقهٔ اثنی عشریه یکی بوده اگر چه اهل غیران هر کدام
بحب الست حرکت نموده اند و حید و حید خود را نموده اند مصاب بوده اند
امر که باینجا ختم شد از سبیل فضل امام غایب عجل الله فرجه
عبدی از عبید خود را از بحبوحهٔ اعجام و اشراف منتخب از برای
حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت حقه که اعظم کل خیرات است
باو عطا فرموده و چون هر زمان که اهل الله باعظم آیات
باین حدود فی الحجر رسیده اند نفسی هم که مبعوث شده باعظم آن
آیه در میان قوم باید مبعوث گردد که اولی الالباب در مقام تصدیق
او توقف ننمایند و شبهه نیست که در این زمان شرف علما بعلم

سند شماره‌ی ۸۶. صفحه‌ای ازکتاب صحیفه‌ی عدلیه (اثر میرزا علی‌محمّد باب). باب در این صفحه ظهور خود را از «فضل امام غایب عجل‌الله فرجه» دانسته که خواست تا «عبدی از عبید خود را از بحبوحه‌ی اعجام و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت حقه ــ که اعظم کل خیر است ــ به او اعطا فرموده.» (نسخه‌ی کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی ویلیام میلر، ضمن کتابچه‌ی شماره‌ی ۲۳۱، کاتب: میرزا محمّدتقی محرر صدرالعلماء: از اعضای انجمن بابی باغ میرزا سلیمان‌خان میکده و از مشروطه‌خواهان ازلی)


علی والحسن والحسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی
والحسن ومحمد لمسطور واشهد ان ما سویهم لدی ذکر قلم نعم
لعدم بعد ذکر لموجود واشهد ان فاطمة بنت رسول الله
ورقة من الشجرة البیضاء لا اله الا هو قل ایای فاسجدون واشهد
لنفسی کل ما شاء الله لنفسه لن یحیط بعلم الله احد
وکل له خاضعون واشهد لابوابه کلمة الرحمن لا اله الا هو
قل ایای فاشهدون شهد الله لعبده بما قد احاط علمه
وکفی بذلک فی الحکم علیک شهیداً قل یا ایها الملأ ان
اسمعوا لحکم بقیة الله من لدن عبده علی حکیم وانه لعبده
قد ولد فی یوم اول المحرم من سنة ۱۲۳۵ وان الآن یوم النصف
من شهر المقدم علی شهر الرجب من سنة فی کتاب الله
لمسطور وان ما نزل من بین یدیه من یوم الاذن الی ذلک
الیوم تلک الآیات فی کتاب لمشهود وان اول یوم قد
نزل الروح علی قلبه قد کان یوم النصف من شهر عین
الاول والی ذلک الیوم الذی قد حرم الله علیکم آیاتنا

سند شماره‌ی ۸۷. صفحه‌ای از کتاب الفهرست (اثر میرزا علی‌محمّد باب). باب در این صفحه ضمن نام بردن از امام دوازدهم در میان امامان شیعه، از مردم خواسته تا «حکم بقیة‌الله» را از جانب «عبد او» ــ که علی حکیم است و در روز نخست سال ۱۲۳۵ق. ولادت یافته ــ بشنوند.

۵

دو الف دو هزار بیت

۱۵ - از - ۲

ماء غیر آسن آب تغییر نکرده وصف آیات

لبن لم تتغیر شیر که مزه اش تغییر نکرده وصف

مناجات

خمر حمر شراب قرمز وصف تفاسیر

آیات

عسل مصفی عسل صاف شده وصف

جوابهای باشخاص وتفاسیر مناجات

ممتحن آزمایش شده

کبریت احمر اکسیر وکنایه از چیزیست که

یافت نشود

۱۶ - از - ۲

مقام عرش حقیقت متجلی شده از حقیقت

وحکایت کردن از تجلی

مقام اراده کسیکه از مشیت حاکیست که در اسلام امیرالمؤمنین

بولایت کلیه ودربیان صبح ازل برات [illegible]

کلیه معرفی شده اند

مشیت صاحب ظهور کلی که در قرآن

محمد ۱۴ و دربیان ذات حروف سبع است

رجوع بباب ششم از واحد سوم

جنت خامس اشاره بحضرت حسین

حرف میم اشاره بحرف آخر از بسم الله

الرحمن الرحیم و امام دوازدهم محمد ابن الحسن العسکری

جنت سین اشاره بحرف آخر بسم الله الامنع

الاقدس

اسم رابع کلمه اقدس که چهارم کلمه بسم الله

الامنع الاقدس واقع شده و امنع اسم سوم و الله

اسم دوم و بسم اسم اول وکنایه از چهار مرتبه

ایمانست که هر مرتبه باثمرش مرتبه بالا میگیرد

برکن ثانی که محل حمد باشد حد مرتبه

پس از تسبیح و دوم میشود که با وقت درهمین

باب ظاهرات متظور مقام مراتب است

عدد اسم الله الاغیث بحساب ابجد عدد

اغیث یکهزار و پانصد و یازده میشود

عدد اسم الله المستغاث بحساب ابجد عدد

مستغاث دو هزار و یک میشود

لا تقولن لم وبم نگوئید برای چه وبچه جهة - چون که ظاهر اراده نگوشد

سند شماره‌ی ۸۸. صفحه‌ی پنجم از بخش «لغات و اصطلاحات» کتاب بیان فارسی (اثر میرزا علی‌محمّد باب، چاپ ازلیان). در این صفحه، «حرف میم» ــ که در باب شانزدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی آمده ــ «اشاره به حرف آخر از بسم الله الرحمن الرحیم و امام دوازدهم، محمّد بن الحسن العسکری» دانسته شده است.

هر دو بهاء دو دو میشود

نقطه اول — از نامهای خود منزل بیانست

باب اول از واحد اول

نقطه بیان — از نامهای منزل بیانست

نفی — اشاره بلا اله و غیر مومن ببیان

اثبات — اشاره بالا الله و مومن ببیان

ذات حروف السبع — از نامهای خود نقطه بیانست
بمناسبت اینکه علی محمد هم هفت حرف است

نقطه القرآن — محمد

مرآت الله — آئینه خدا. از نامهای خود نقطه
بیان و حافظین آئین او در هر زمان که مرآت اول
میرزا یحیی صبح ازل را مقرر فرموده و من یظهره الله را
هم بهمین نام خوانده

حروف حی — هیجده نفر مومنین اولیه

ابواب هدی — شیعیان کامل که واسطه بین ائمه
و مادون هستند

تشبح — مثالی که در آئینه دیده میشود

باب الله — اول مقامی است که خود
حضرت اظهار نموده تا چهار سال

باب دوم از واحد اول

اسماء ابواب اربعه — چهار نفر نایب خاص
در غیبت صغری که عثمان ابن سعید و پسرش
محمد ابن عثمان و شیخ ابوالقاسم حسین ابن روح و
علی ابن محمد سیمری بوده اند

عدد حی — بمناسبت عدد ابجدی هیجده
نفر دو نقطه که آنها را حجت محمد و علی و فاطمه و
یازده امام و چهار نفر نواب اربعه در همین واحد اول
ذکر و مجموع را که هیجده نفر میشود حروف حی خوانده

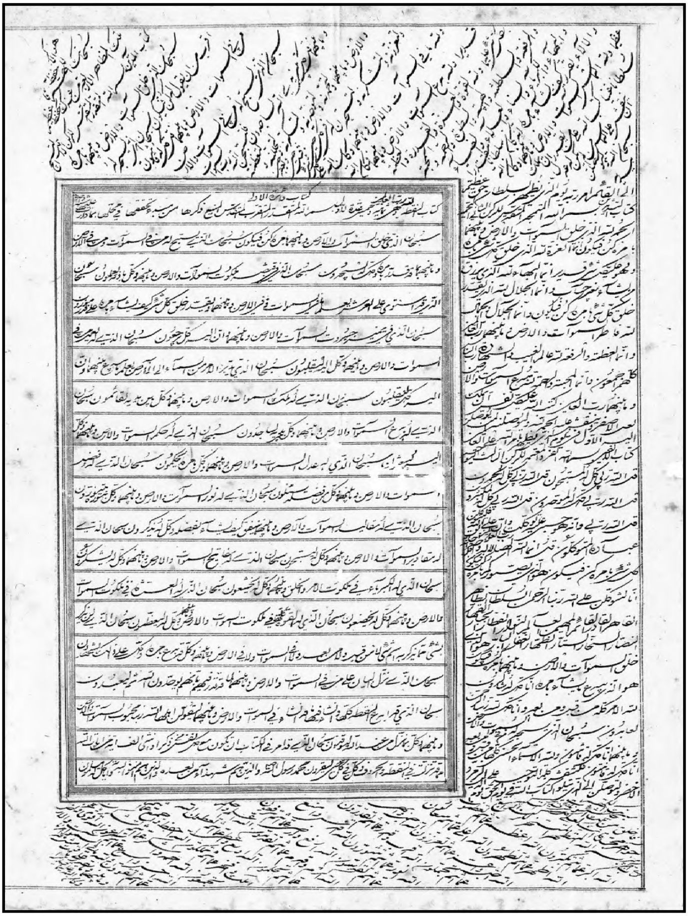
۳ - از - ۱

ثانی من آمن بالنقطه بعد از سین — چون حروف
بسم الله نوزده میباشد ظاهر اینکه باء را تفصیل
نقطه گرفته و سین را اول من آمن و مقام محمدی و
میم بعد از سین را مقام علوی و دوم مومن از رتبه
ایمانی حساب فرموده که در باب پانزده از واحد
اول هم اشاره فرموده نقطه بیان در اول ذکر
و نقطه فرقان در ثانی پس مقام علوی سوم حرف
میشود در اینکه باء تفصیل نقطه است رجوع شود بباب
هشتم از واحد سوم بجمله چنانچه در مبدء کل از نقطه

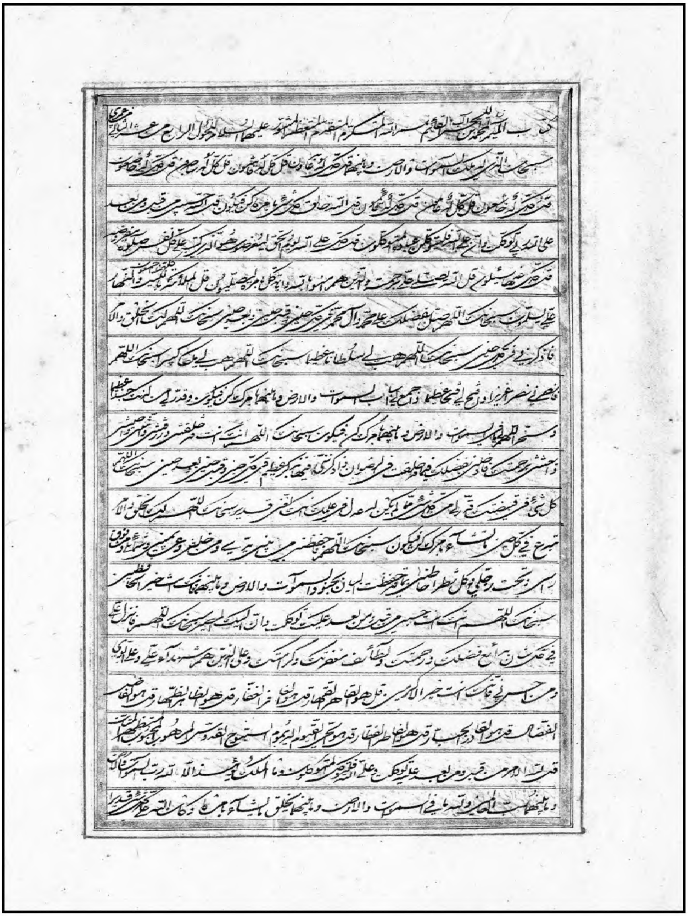
سند شماره‌ی ۸۹. صفحه‌ی دوم از بخش «لغات و اصطلاحات» کتاب بیان فارسی (اثر میرزا علی‌محمّد باب، چاپ ازلیان). در این صفحه، «ابواب هدی» به «شیعیان کامل که واسطه بین ائمه و مادون هستند» معنی شده و ذیل عنوان «اسماء ابواب اربعه» چنین آمده: «چهار نفر نایب خاص در غیبت صغری که عثمان بن سعید و پسرش، محمّد بن عثمان، و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمّد سیمری بوده‌اند.»

جسدک الذاتی لا الذی هو یخلق من طین و یرجع الی الطین فاذا شهدت
هذا فاستشهد بدء کل شیء وعوده فان هذا من فؤاده و روحه و نفسه
وجسده الذاتی انظر فی تلک القصید ان الذین لم یکن فیهم جسد ذاتی
ای معرفة باطن الباطن فی الشیعة کیف لم یستطیع ان یعید بعد ما فیه
من فؤاد و روح و نفس وان جسد الذاتی لم یکن هذا اشیئا موهوما بل هذا
کینونیة مستقلة مثل ابواب الهدی من قبل حیث قد خلقوا بامر حجة
الرابع العشر ومن بعد ما احتجب الامر للبداء خرا شی لا یری فیها الا الله
تلک اجساد ذاتی ذلک العالم الاکبر حیث من یکن فیه یعید بمثل ما
کان فیک من حب اسم الله الاعظم و رضاه کیف قد جعلک مؤیدا
لرجعک الی الله و بدایتک بالله ولا تنظر الی کل شیء الا بنظر واحد
ولم یزل یحکم الله علی جوهر کل شیء لا بجهة تعینه فانظر فی حدیث ما
ذکر فی حق الحجة حیث یقول علیه السلام من اراد ان ینظر الی ادم فلینظر
الی ولم یقل ان ینظر آدم بعد ان ادم فوق الارض حی وان لم یکن بتعیین
ذلک الآدمیة الاولیة البدعیة الفطریة ولکن علی ظهور ذلک الاسباب
الملکیة ذلک الادم بعینه حی ولکن الحکم یتعلق بما فیه لان جوهر الذی
کان فی آدم هو جهة تجلی الله ولذا جعله آدم ولما انتقل ذلک
الظهور فی عرش آخر صار هذا عرش الظهور ومثل ذلک الی ان انتقل
الی محمد رسول الله فاذا کان من اراد الانبیاء فلابد ان یرید محمدا
لان ما فی الانبیاء من جوهر ما جهة مشیة الاولیة از ظهور الله الازلیة

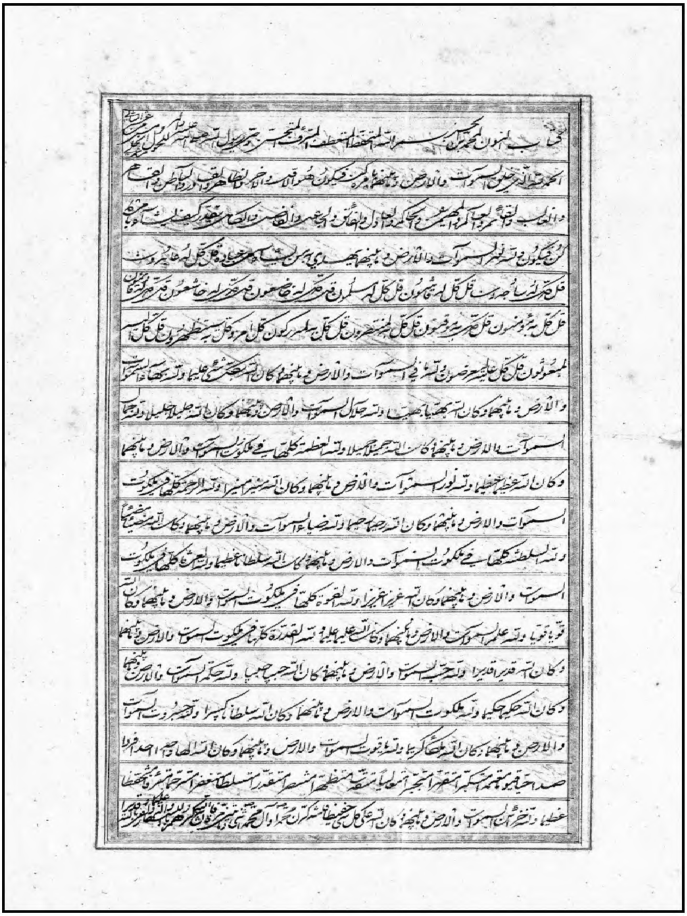
سند شماره‌ی ۹۰. صفحه‌ی ۲۷۶ ازکتاب پنج شأن (از آثار اواخر حیات باب، خط محمّدصادق ابراهیمی: از شهداء بیان). باب در این صفحه درباره‌ی نایبان عصر غیبت صغری نوشته که ایشان «به امر حجّت چهاردهم [ــ که امام دوازدهم است ــ] به خلقت آمدند» یعنی حجیت یافتند. (مثل أبواب الهدی من قبل حیث قد خلقوا بأمر حجة الرابع عشر.)



سند شماره‌ی ۹۱. صفحه‌ی نخست مجموعه‌ای از نوشته‌های میرزا علی‌محمّد باب (به خط خود او) که به زمان پس از نسخ اسلام بازگشته و هرکدام برای یکی از بزرگان شیعه نوشته شده است. این صفحه خطاب به خود اوست وکتاب النقطة نام دارد. این مجموعه نزد میرزا یحیی صبح ازل بوده و سال‌ها پس از درگذشت او توسط قمرتاج دولت‌آبادی (خواهر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) به ایران آورده شد. (مجموعه‌ی اسناد قمرتاج دولت‌آبادی)



سند شماره‌ی ۹۲. صفحه‌ای از مجموعه‌ی نوشته‌هایی از میرزا علی‌محمّد باب (به خط خود او) که به زمان پس از نسخ اسلام بازگشته و هر کدام برای یکی از بزرگان شیعه نوشته شده است. این صفحه خطاب به امام دوازدهم بوده و «کتاب المیم لمحمّد بن الحسن القائم» نام دارد. این مجموعه نزد میرزا یحیی صبح ازل بوده و سال‌ها پس از درگذشت او توسط قمرتاج دولت‌آبادی (خواهر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) به ایران آورده شد. (مجموعه‌ی اسناد قمرتاج دولت‌آبادی)



سند شماره‌ی ۹۳. صفحه‌ای از مجموعه‌ی نوشته‌هایی از میرزا علی‌محمّد باب (به خط خود او) که به زمان پس از نسخ اسلام بازگشته و هرکدام برای یکی از بزرگان شیعه نوشته شده است. این صفحه نیز خطاب به امام دوازدهم بوده و کتاب النون لمحمّد بن الحسن وصی رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله نام دارد. این مجموعه نزد میرزا یحیی صبح ازل بوده و سال‌ها پس از درگذشت او توسط قمرتاج دولت‌آبادی (خواهر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) به ایران آورده شد. (مجموعه‌ی اسناد قمرتاج دولت‌آبادی)

الخسار وليس لهم عن الله من فرار ان هذا ما كانوا به يوعدون
فاستقروا اليوم على مقاعدكم يا معشر المقربين وافرحوا
بلقاء الله يا ملاء الموقنين ان هذا فضل الله عليكم ورحمته
فكونوا من المتنعمين سلام عليكم طبتم فادخلوا الجنة خالدين
وقولوا الحمد لله رب العالمين الا يا معشر الفرقانيين بالله
قد رجع محمد رسول الله وخاتم النبيين ثم على امير المؤمنين
ثم الصديقة الطاهرة ام الائمة المهديين ثم احد عشر اولياء الله
وحججه على الخلائق اجمعين الحسن والحسين وعلى ومحمد وجعفر
وموسى وعلى ومحمد وعلى والحسن ومحمد القائم بالحق اليقين
ثم الابواب الهدى اركان البيت وشهداء الله على من فى
العالمين وقد سجد الكل لربهم وآمنوا قبل كل الخلائق بالله خالق
السموات والارضين وبلغوا آيات الله الحق فى شرق الارض
وغربها بامر الله الملك المهيمن الظاهر المبين وبعد ذلك
استشهدوا فى سبيل الله لاعلاء امره واتمام حجته بايادى الفسقة
منكم الظالمين وانكم انتم فى مهاد الغفلة لمن الراقدين وباهوائكم
لمن المحتجبين وكنتم عن الله ربكم لمعرضين وفى بيداء الضلالة
لمن الغاوين وفى اراضى الجهل هائمين خافوا عن الله وكونوا
على الحق بالحق لمن المقبلين قل هذه لبينة من ربكم كلمات الله ان

سند شماره‌ی ۹۴. صفحه‌ای ازکتاب هفت بحر (اثر میرزا یحیی صبح ازل) که در آن «محمّد بن الحسن القائم بالحق الیقین» (امام دوازدهم) و «ابواب هدی» (نایبان عصر غیبت صغری) درمیان «ارکان بیت» و «شهداء الله» بر تمام جهانیان یاد شده‌اند. (دستخط محمّدصادق ابراهیمی: از شهداء بیان)